

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه آثار (۲۶)

مهندس مهدی بازرگان

بازیابی ارزش‌ها

(۲)

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما
گمراهی آشکار • توهین و تعظیم در اسلام و در ایران
عاشقی خدا • ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز
میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا • ناگفته‌های بعثت
مسلمین و حکومت اسلامی



شناسنامه

مجموعه آثار (۲۶)

مهندس مهدی بازرگان

بازیابی ارزش‌ها (۲)

جمع‌آوری، تنظیم و تنقیح در بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

حروف چینی و صفحه‌آرایی: خدیجه امیدوند

شهریور سال ۱۳۹۱



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید مطهری)

فهرست مطالب کتاب و عناوین آثار
در جلد (۲۶) مجموعه آثار

«بازیابی ارزش‌ها»
(۲)

پیش‌گفتار ۱۳

بازیابی ارزش‌ها، جلد چهارم

مقدمه‌ی مؤلف	۱۵
۱. دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما	۲۱
۲. گمراهی آشکار	۱۵۱
۳. توهین و تعظیم در اسلام و در ایران	۱۸۱
۴. عاشقی خدا	۲۴۳
۵. ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز	۲۶۵
۶. میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا	۲۹۳
۷. ناگفته‌های بعثت	۲۴۳
۸. مسلمین و حکومت اسلامی	۴۳۹
پیوست‌ها	۴۶۵
نمایه آیات	۴۶۵
نمایه احادیث و روایات	۴۸۱
نمایه فارسی	۴۸۵
نمایه انگلیسی و فرانسه	۵۱۹

فهرست تفصیلی مطالب

صفحه	عنوان
۱۳	پیش‌گفتار
بازیابی ارزش‌ها، جلد چهارم	
۱۵	مقدمه‌ی مؤلف
دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما	
۲۱	ورود به مطلب و بیان منظور
۲۳	دروغ در زندگی افراد و اجتماعات
۲۳	خاطراتی از واقعیات
۲۵	رابطه دروغ با تمدن
۲۹	ریشه‌های دروغ در طبیعت و در فطرت
۳۰	دروغ در زبان و ادبیات فارسی
۳۴	دروغ در آرایش و زینت
۳۷	دروغ در آئین‌ها و حکومت‌ها
۴۳	ادیان الهی و دروغ
۴۳	ادیان توحیدی
۴۴	الف) دین زرتشتی
۴۵	ب) دین موسی (ع)
۵۱	ج) داستان یوسف
۵۳	د) مسیحیت
۵۷	ه) اسلام
۶۰	۱- دروغ در پندار

۸ _____ مجموعه آثار (۲۶)، بازیابی ارزش‌ها (۲)

- ۲- دروغ در گفتار ۶۷
- ۳- دروغ در کردار ۷۵
- رابطه خلافت و امانت خدا با راستی و امانت‌داری ۷۸
- دروغ مشروع ۸۲
- دروغ‌های تکوینی و خواسته‌های خدا ۹۴
- چرا چنین شدیم و چه باید بکنیم؟ ۱۰۳
- چرا چنین شده‌ایم؟ ۱۰۷
- ۱- آثار ناشی از شرایط جغرافیایی و تاریخی ۱۰۷
- ۲- آزار و اجبارهای ناشی از نظام سلطنتی و فرهنگ استبدادی ۱۱۰
- ۳- آزار و اجبارهای دینی ۱۱۳
- ۴- مشاغل دینی ۱۱۹
- ۵- ضربه اروپا ۱۲۹
- چه باید بکنیم؟ ۱۳۱
- الف - (۱) تفهیم و تلقین و تبلیغ ۱۳۲
- الف - (۲) اعتقاد و اشتیاق و تغییر در زبان ۱۳۲
- الف - (۳) در خانواده ۱۳۴
- ب) آزادی و امنیت اجتماعی ۱۳۵
- ج) اجتماعی زیستن ۱۳۸
- د) آزادسازی خدمات روحانی ۱۴۰

گمراهی آشکار

- ورود به مطلب ۱۵۱
- در انحصار خدا ۱۵۳
- مشمولین بعثت و هدف از برنامه ۱۵۳
- خاتم‌النبیین و نبی آخرالزمان ۱۵۷
- انسان موجود هدف جوی ۱۵۸
- اختیار و احتیاج ۱۶۱
- سیر تکاملی بعثت ۱۶۱
- گمراهی اختیار و گمراهی علوم و افکار ۱۶۲
- گمراهی بعد از پیشروی و ناتوانی بعد از دانایی ۱۶۵
- گفته‌ها و نگفته‌های بعثت ۱۶۹
- ضلالت بعد از هدایت ۱۷۲
- تجربه اهل کتاب ۱۷۳

۹	فهرست مندرجات
۱۷۴	عوامل نفوذی شیطان
۱۷۵	انحراف گران سلطه جو
۱۷۷	شرایط هدایت و خروج از ضلالت

توهین و تعظیم در اسلام و در ایران

۱۸۱	ورود به مطلب
۱۸۳	الف) توهین و تعظیم در روابط انسان و خدا
۱۸۳	تعظیم خدا
۱۸۵	بندگی انسان
۱۸۷	تکریم انسان
۱۹۲	واقع بینی قرآن
۱۹۷	ب) توهین و تعظیم در روابط انسان ها
۱۹۷	تحقیر و توهین انسان ها
۱۹۹	جبران توهین از طریق تعظیم
۲۰۱	تعدیل در جامعه
۲۰۲	توهین و تعظیم انسان در ادیان
۲۰۹	ج) توهین و تعظیم در ایران بعد از پیروزی انقلاب
۲۱۳	توهین و تعظیم از دیدگاه گروه ها
۲۱۴	نقش مارکسیسم و روحانیت در توهین و تعظیم بعد از انقلاب
۲۲۱	د) تقسیم حکومت های دنیا از دیدگاه توهین و تعظیم انسان ها
۲۲۱	حکومت الله
۲۲۳	حاکمیت انسان در دو نوع نظام
۲۳۰	حاکمیت شخصی یا حزبی
۲۳۴	حاکمیت ملی یا حکومت قانون
۲۳۵	۱- توصیف «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»
۲۳۶	۲- توصیه اطاعت «أُولَى الْأَمْرِ»
۲۳۸	۳- مسئله ولایت
۲۴۰	۴- ولایت و هدایت خدا
۲۴۰	۵- وحدت و اجتماع
۲۴۱	۶- خلافت و نظارت

عاشقی خدا

۲۴۳	زبان اعتذار و تواضع
-----	---------------------

۱۰ _____ مجموعه آثار (۲۶)، بازیابی ارزش‌ها (۲)

۲۴۸.....	توحید و آخرت از راه خوراک و لذت
۲۵۱.....	منطق مصرفی و مادی
۲۵۴.....	نمونه دنیایی از بهشت و جهنم آخرت
۲۵۷.....	مهماندار دوستدار دشمن و دوست
۲۵۹.....	رابطه خدا با پیامبران و سفارشی که در باره بندگان می‌نماید
۲۶۱.....	خدا و مادر
۲۶۳.....	دعا کنیم

ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز

۲۶۵.....	ورود به مطلب
۲۶۷.....	تشخیص‌شناسی و نه شخص‌پرستی
۲۷۱.....	الف) خودساختگی حضرت ابراهیم (ع)
۲۸۰.....	ب) خودآغازی ابراهیم (ع)
۲۸۲.....	۱- هدایت و توحید
۲۸۳.....	۲- دعوت و تبلیغ پدر
۲۸۴.....	۳- توجه به خانواده
۲۸۵.....	۴- درخواست امنیت و سلامت برای ذریه
۲۸۷.....	۵- پیغمبرپروری و تشکیل امت
۲۸۹.....	۶- رفتار ابراهیم (ع) با مشرکین و مخالفین
۲۹۰.....	۷- ساختن خانه کعبه، خانه مردم

میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا

۲۹۳.....	ورود به مطلب
۲۹۹.....	الف) میوه‌های عاشورا
۲۹۹.....	روضه‌خوانی و خواص آن از نظر شیعیان
۳۰۰.....	در برخورد با مغرب زمین
۳۰۲.....	تحریف‌های عاشورا
۳۰۳.....	جامعیت و حالیت
۳۰۶.....	سرمشق آزاده‌ها و آزادی‌خواهان
۳۰۸.....	عاشورا یا مکتب انقلاب
۳۱۱.....	فهرست ثمرات عاشورا یا بهره‌ها و میوه‌های آن
۳۱۳.....	ب) ریشه‌های عاشورا
۳۱۳.....	مبداء و موجب حرکت

۱۱	فهرست مندرجات
۳۱۷	حرکت و ریشه دوم
۳۲۱	ریشه سوم، دعوت و دفاع
۳۲۶	حجت به جای قدرت
۳۳۰	جامعه‌های متمدن و انقلاب‌ها در رابطه با عاشورا
۳۳۸	برگشت به عاشورا و به کلمات طیبه «لا اله الا الله»
۳۴۰	قیام امام حسین و صلح امام حسن (علیهم السلام)

ناگفته‌های بعثت

۳۴۳	ورود به مطلب
۳۵۴	نمونه‌هایی از نگفته‌ها
۳۵۵	تعلیم کتاب
۳۶۱	بررسی ناگفته‌های قرآن
۳۶۱	۱- تعلیم علوم و فنون و به طور کلی دانا و دانشمند کردن امّی یون
۳۶۳	۲- اقتصاد و توزیع ثروت
۳۷۳	۳- حکومت و مسئله اجتماع
۳۷۶	۳.۱- نبوت و حکومت
۳۸۰	۳.۲- استنباط از سکوت علی (ع)
۳۸۲	۳.۳- وظیفه نبوت و شغل رسول اکرم (ص)
۳۸۲	۳.۴- قرآن و سیستم‌های حکومتی
۳۸۴	۳.۵- شرایط برای حاکم یا حکومت
۳۸۵	۳.۶- استقلال و انفکاک دیانت از سیاست
۳۸۶	۳.۷- اصل انسانیت و انسان‌دوستی
۳۸۶	۳.۸- اصل ولایت
۳۹۸	اصل اکتساب و خودیاری در رابطه با ناگفته‌های بعثت
۴۰۲	۴- بهداشت و پزشکی
۴۰۴	۵- امنیت و مسالمت
۴۰۹	۶- روش اجرای برنامه
۴۱۷	۷- اخلاق
۴۲۰	۸- ترک دنیا و فرشته‌خوئی
۴۲۱	۹- تعصبات قومی، تسلط و تفوق بر سایرین و تحمیل و توسعه اسلام به اقطار جهان
۴۲۳	۱۰- نظر و رفتار نسبت به انسان

نقدی بر مقاله ناگفته‌های بعثت

ورود به مطلب ۴۲۵

توضیحات نگارنده

- ۱- ضرورت حکومت و عنایت به آن ۴۳۴
- ۲- انبیاء و ادیان الهی برای چه کاری فرستاده شده‌اند؟ ۴۳۴
- ۳- اوامر و نواهی قرآن با احکام اجتماعی ناظر به جمع و امت برای چیست؟ ۴۳۵
- ۴- وحدت مسلمانان ۴۳۵
- ۵- اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» ۴۳۶
- ۶- در عهدنامه مالک اشتر ۴۳۷
- ۷- ولایت فقیه و چگونگی اجرای عدالت ۴۳۷

مسلمین و حکومت اسلامی

- ورود به مطلب ۴۳۹
- خلافت در نظر اهل تسنن و عامه مسلمین ۴۴۲
- حکومت از نظر تشیع** ۴۴۴
- ۱- مسئله امامت و حکومت ۴۴۵
 - ۲- مؤمنین شیعه در برابر سلاطین ۴۴۷
 - ۳- برخورد با نظام‌های حکومتی غربی ۴۵۰
- نظر اخوان‌الصفاء و خوارج ۴۵۲
- حکومت اسلامی بعد از سقوط خلافت عثمانی ۴۵۳

پیوست‌ها

- نمایه آیات ۴۶۵
- نمایه احادیث و روایات ۴۸۱
- نمایه فارسی ۴۸۵
- نمایه انگلیسی و فرانسه ۵۱۹

بسمه تعالی

پیش‌گفتار

خدای رحمان و رحیم را سپاس که بیست و ششمین مجموعه از آثار زنده یاد مهندس مهدی بازرگان با نام «بازیابی ارزش‌ها ۲» آماده‌ی تقدیم به علاقه‌مندان شده است. آثار مندرج در این مجموعه قبلاً توسط مؤلف فقید آماده شده بود تا به صورت جلد چهارم «بازیابی ارزش‌ها» چاپ و منتشر شود ولی در حیات ایشان امکان پذیر نشد و عملاً انتشار آن تاکنون به تأخیر افتاده است.

مؤلف فقید در مقدمه جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها»، عناوین هشت مقاله و یک فصل الحاقی را نام برده و نوشته‌اند که ان‌شاءالله مقاله‌ی «از ولادت تا نبوت» را - که در میلاد رسول اکرم مورخ ۱۳۶۳/۹/۲۰ سخنرانی شده است - همراه با مقاله‌ی «بعثت و معجزات» - که در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين مورخ ۱۳۶۵/۱/۱۸ سخنرانی شده است - همراه با تجدید چاپ مقاله‌ی «مسئله‌ی وحی» - که تفصیل و تدوین سخنرانی جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين، مورخ ۱۳۴۱/۹/۳۰ در مسجد هدایت است - در کتاب جداگانه‌ای تحت عنوان «پدیده‌ی پیامبری» منتشر خواهند کرد. انتشار این کتاب در حیات ایشان مقدور نگردید، لیکن بنیاد در نظر دارد آن را همراه با آثار دیگری که از نظر موضوعی با این سه اثر همخوانی داشته باشد، در مجموعه آثار (۲۷) با نام «پدیده‌ی پیامبری» تدوین و تقدیم نماید.

فصل الحاقی که شامل مقاله «مسلمین و حکومت اسلامی» است به عنوان آخرین مقاله‌ی این مجموعه آورده شده و مقاله‌ی دیگر که نقدی بر «ناگفته‌های بعثت»، مقاله‌ی هفتم این مجموعه است، توسط یکی از فضلا و مدرسین که نخواستند

نامشان ذکر شود، نوشته شده که بنا به خواسته‌ی مؤلف فقید این نقد در ادامه‌ی مقاله‌ی مذکور آورده شده و به دنبال آن توضیحات نگارنده قرار گرفته است.

به این ترتیب، این مجموعه دارای هشت اثر است که هر کدام به مناسبت‌های دینی و مذهبی از تیرماه ۱۳۶۲ تا فروردین سال ۱۳۶۴ به صورت سخنرانی ایراد شده و سپس تفصیل و تدوین یافته است و اکنون برای اولین بار به صورت یکجا و در قالب مجموعه‌ی آثار منتشر می‌شود.

در این مجموعه نیز، ترجمه‌ی آیاتی که در متن قرار دارند از مؤلف فقید است، در غیر این صورت هر جا ترجمه‌ی آیه، حدیث، روایت، یا دعایی لازم بوده، در زیرنویس ترجمه‌ی آن آورده شده است.

ترجمه‌ی آیات مندرج در زیرنویس از قرآن مبین، ترجمه‌ی قرآن پژوه ارجمند آقای مهندس علی اکبر طاهری قزوینی است و ترجمه‌ی احادیث، روایات و دعاها، از منابع مورد وثوق آورده شده و بنا به ضرورت، منبع ترجمه معرفی گردیده است. اگر در مقالات، از کتاب، رساله و یا مقاله‌ای نام برده شده باشد که احتیاج به معرفی بیشتری داشته، در زیرنویس شرح لازم توسط بنیاد ارائه و با علامت اختصاری (ب.ف.ب) مشخص شده است.

برای این مجموعه نیز به جای تهیه فهرست آیات، احادیث و روایات استفاده شده در متن، نمایه آنها تعیین شده است و آیه از هر جا مورد استفاده و استناد قرار گرفته، از همان جا نمایه شده و نام و شماره سوره و شماره آیه در مقابل آن تعیین و شماره صفحات مربوط به آن مشخص گردیده و برحسب حروف الفباء منظم شده و در پیوست‌ها تقدیم شده است.

از خداوند متعال برای مؤلف فقید رحمت و برای خوانندگان این آثار توفیق خدمت آرزو مندیم.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

مقدمه‌ی مؤلف

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱

به نام آن کس که توانمند خردمند و فرستنده‌ی پیامبران است

بعد از انتشار جلد سوم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» در بهمن ماه ۱۳۶۲، نه‌گردش روزگار از حرکت باز ایستاد و نه پرونده‌ی انقلاب در کشور ما به‌برگ آخر رسید. تداوم سیل انقلاب همان‌طور که در مقدمه‌ی جلدهای گذشته اشاره شده است باز ارزش‌هایی را زیرورو کرده و با خود برده و کهنه و نوهائی را بالا و پائین انداخته است. اندیشه‌هایی نیز مطرح یا شکافته شده است که می‌توان آن را از فرآورده‌های انقلاب محسوب داشت. بنابراین حال که انقلاب تداوم یافته، طبیعی است که «بازیابی ارزش‌ها» نیز ادامه پیدا کرده باشد.

انقلاب اسلامی ایران که اینک بیش از هشت سال از عمر آن می‌گذرد، علاوه بر خصلت خودجوشی و ملی بودن و سرعت پیروزی‌داشتن، نکته جالب دیگر آن، تداوم طولانی و نوآوری‌های مثبت و منفی است. ضمناً پایمال‌شدن پاره‌ای از ارزش‌ها و پدیدارشدن ارزش‌های تازه و ضد ارزش‌ها، باعث شده است که قدر و منزلت‌ها یا سود و زیان‌ها شناخته گردد و ارزیابی مجدد روی بسیاری از سنت‌ها و ارزش‌ها به‌عمل آید. در برخوردها و آشفتگی‌های انقلاب، نظریات و روحیاتی، همراه با چهره‌هایی عرضه و عریان شد؛ خصال و اعتباراتی مورد سنجش و شناسائی قرار گرفت و در مجموع، میدان آزمایش و پژوهشی باز شد که برای مردم معاصر و آینده ایران مغتنم و مفید است. فرصتی به‌دست آمد که بسیاری از مسائل جامعه‌شناسی

۱. حدید(۵۷) / ۱، حشر(۵۹) / ۱ و ۲۴: ... اوست فرادست و فرزانه.

کشورمان و روان‌شناسی ملتمان به دست خودمان روشن و تدوین گردد و به اسلام و قرآنمان در عمق و مقصود، آن‌طور که اصالت دارد، معرفت بیشتر پیدا کنیم. ولی متأسفانه در اثر افسردگی و دل‌سردی‌ها و حالت نزدیک‌نگری، استفاده شایان و بذل همّت لازم از ناحیه اندیشمندان و علاقه‌مندان به عمل نیامد.

همان‌طور که در جلد‌های گذشته «بازیابی ارزش‌ها» بیان شده است انقلابی که علیه دشمنان و قربانی‌کنندگان ارزش‌های انسانی و اسلامی به پا شده و باید سازنده ارزش‌های تازه‌ی والا باشد، بعضی از ارزش‌ها در اثر احساسات تند، افراط‌گری و تقلید خارجی، لگدمال یا فراموش گردیده است. البته چنین انحراف و افراط‌کاری‌ها انحصار به انقلاب اسلامی ایران ندارد. بشریت که در مجموع و به‌طور متوسط سیر به‌سوی تکامل و ترقی دارد، هم‌گرایش به خودخواهی و خوش‌گذرانی پیدا می‌کند و متمایل به راه‌های ظلم و فساد می‌شود که نتیجه‌اش انحطاط و انقراض است و هم در زمینه‌ی تعلیمات ادیان و آنچه ناشی از خدای رحمان است، چون بیگانه و به‌دور از ذات و صفات خدا است، راه‌های قیاس به‌نفس و شرک و خرافات را پیش می‌گیرد و ارزش‌های معنوی و الهی را در جهت خواسته‌های خود تحریف و تنزل می‌دهد. بنابراین، احتیاج به اصلاح و بازگشت و بازیابی پیش می‌آید. پی‌گیری پیغمبران و پیدایش مصلحین تاریخ، به‌همین منظور بوده است. پیغمبران می‌آمدند تا دنیاپرستی و خرافات و شخص‌پرستی یعنی شرک را به توحید برگردانند. مصلحین نیز می‌خواستند مردم را از خودبینی جاهلانه و خودخواهی ظالمانه به انسان‌دوستی و نوع‌پروری برسانند.

* * *

در فاصله انتشار جلد‌های سابق و جلد حاضر و با ادامه‌ی سنت اتخاذ شده در دهه‌های چهل و پنجاه قرن هجری شمسی اخیر، جلسات و اجتماعاتی به‌مناسبت جشن‌ها و سوگواری‌های مذهبی، ملی یا صنفی، از طرف دوستان و علاقه‌مندان انعقاد یافته و فرصت‌هایی پیش می‌آمده است تا بعضی از آثار فرهنگی و اجتماعی سیل انقلاب و چکیده‌های مشاهدات و تجربیات را با دید دلسوزانه‌ی کنجکاوانه و چاره‌جویانه مورد بحث و بررسی قرار دهد. سخنرانی‌هایی ایراد شده است که پس از عرضه به جمع و دریافت نظریات و نکات شنوندگان یا مطلع‌شدگان، به تأمل و تحقیق

مجدد و به تصحیح و تفصیل بپردازد، که گاهی از دو و سه برابر سخنرانی اولیه فراتر رفته است.

شرکت‌کنندگان در این مجالس و مباحث، غالباً مسلمانان و ملی‌یونی بوده‌اند که نسبت به اسلام و ایران، و به هر دو ارزش‌های ملی و مذهبی، اعتقاد و علاقه و تعهد داشته و می‌خواهند معتقدات و معارف دینی‌شان اصالت و استحکام پیدا کند و با تکیه داشتن بر واقعیات عینی و مسلمات علمی، از حالات قشری، تشریفاتی و تعبّدی مبتنی بر افکار و آداب قدیم آزاد گردند و در مسائل اجتماعی و عمومی کشور، نه تقلیدگر چشم و دل‌بسته باشند و نه غرب‌زده‌ی دل‌باخته به زرق و برق‌های دنیاپرستانه. وقتی سخنرانی به صورت کتاب درآید انتظار خوانندگان و موشکافی‌ها ده‌چندان می‌شود و هر جا که پای تتبع و تفصیل در میان آید، صرف وقت و اعمال دقت، از ناحیه خوانندگان بیشتر لازم می‌گردد. بنابراین ممکن است سبب خستگی و ملالت و فرار شود. خصوصاً که نویسنده فاقد فرصت کافی و قدرت نویسنده‌گی بوده، نتواند مطالب و معانی را، نه در قالب علمی معمول مؤسسات تحقیقاتی و دانشگاهی درآورد و نه لباس دلنشین ادبی بر پیکر آن بپوشاند. بنابراین از خوانندگان محترم می‌خواهد مقالات را به‌دیده‌ی «طرح و تحقیق ابتدایی» بنگرند و خود را همدرد و همکار دانسته درصدد تصحیح و تکمیل برآیند.

از طرف دیگر چون سخنرانی‌ها و مقالات در محیط و دورانی انشاء شده است که عنوان و ادعای نظام حاکم، اسلامی‌بودن و اسلام است و ملاک و معیار نهائی قضاوت در اظهارات و اختلافات نمی‌تواند چیزی غیر از اصول و احکام باشد، طبیعی است که استفاده از آیات قرآن و سنت و روایت و استناد به آن باید به حد کافی به‌عمل آمده باشد. ضمن آنکه ایدئولوژی و مبنای تفکر اجتماعی و سیاسی ما نیز اسلام بوده و بازگشت به قرآن را چاره‌ساز مسائل و مصائب ایران و جهان می‌دانیم. ولی این بدان معنی نیست که استدلال‌ها و مباحث طرح شده از دیدگاه دینی تعبّدی و جبری (دگماتیک) بوده و خواسته باشیم چیزی را به‌دلیل اینکه ناشی از اصول اعتقادی ما است، بر شنونده یا خواننده تحمیل کرده و بحث و بررسی‌ها جنبه انحصاری فقهی داشته باشد. اولاً: اگر اشاره و استناد به آیات قرآن می‌شود تنها برای ارائه قضایا در چارچوب اصول مورد قبول نظام حاکم نبوده بلکه قصد معرفت و شناسائی بیشتر نسبت به خود قرآن و اصول و اهداف اسلام نیز در میان است، و ثانیاً:

همه‌جا روح تحقیقی مستقل و رویه علمی واقع‌بینانه حاکم بوده و سعی شده است نظریات اتخاذی یا پیشنهادی بر مبنای شواهد تاریخی و تجربی و با پشتوانه‌ی موازین جامعه‌شناسی و داده‌های علمی تأیید گردد.

البته سیل هیچ‌گاه به‌طرف سربالا بر نمی‌گردد و ارزش خُرد شده دُرست نمی‌شود. ولی ارزش اگر ارزش باشد، چنان چیزی است که هم برخلاف آنتروپی و جریان طبیعی می‌تواند حرکت بکند و هم از باقی مانده‌ها یا ته‌مانده‌ها و از بذره‌های ریخته شده و ریشه‌های در خاک مانده، باز از درد دل‌ها و خاطرات مغزها سر درآورد. بنابراین ناامید نباید بود. آثار و نوشته‌ها و یادگارها و حتی نام و نشان‌ها، اگرچه در نزد افراد معدود، می‌تواند زمینه‌های رستاخیز و احیای ارزش‌ها بشود.

* * *

به‌طور کلی نکات و ارزش‌هایی که بازیابی و بررسی آنها در این جلد مطرح شده عبارت است از راستی و درستی، کرامت انسانی، محبت و عشق، امتیاز ابراهیم، نهضت حسینی با حاکمیت مردمی و ملی و بالاخره پیغمبری و رهبری. به‌طور کلی خود ایران و اسلام و حتی انقلاب، در صدر و در متن و منظور این ارزش‌ها جا دارد. البته ارزش‌هایی مانند نظم، متانت، ادب، اصول مدیریت و تفکر علمی نیز مورد تاراج و تخریب قرار گرفته است.

جلد چهارم جمعاً شامل هشت مقاله می‌باشد که از تدوین و تفصیل سخنرانی‌های ایراد شده متفرقی از تیر ماه ۱۳۶۲ تا فروردین ۱۳۶۴ به‌دست آمده است.

نظر به اینکه مقالات این کتاب، تدوین‌یافته‌ی سخنرانی‌های مستقل متفرق است، قهراً مطالب مشترک و تکراری چندی وجود خواهد داشت که در این دوران غالباً مورد گفت‌وگو و گرفتاری بوده است. در استنباط از قرآن نیز که می‌خواسته‌ایم مستند و مطمئن باشد، ناچار شده‌ایم کلیه آیات (یا غالب آیات) مربوط به یک موضوع را با ترجمه‌ی لازم، اگرچه باعث تطویل کلام شده باشد، در کتاب بیاوریم و از خوانندگان پوزش بخواهیم.

به‌طور فهرست مقالات جلد چهارم، با محل‌ها و تاریخ‌های ایراد یا انشاء آنها، به‌شرح زیر است:

۱- دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما، ۱۳۶۲/۴/۱۱، شب‌های قدر.

- ۲- گمراهی آشکار، ۱۳۶۳/۲/۹، جشن مبعث.
 - ۳- توهین و تعظیم در اسلام و در ایران، ۱۳۶۳/۴/۱، مقاله.
 - ۴- عاشقی خدا، ۱۳۶۳/۴/۱۰، عید فطر.
 - ۵- ابراهیم پیغمبر خودساخته و خود آغاز، ۱۳۶۳/۶/۱۵، عید قربان.
 - ۶- میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا، ۱۳۶۳/۷/۱۲، ایام عاشورا.
 - ۷- ولادت تا نبوت، ۱۳۶۳/۹/۲۰، میلاد رسول اکرم.^۱
 - ۸- ناگفته‌های بعثت، ۱۳۶۴/۱/۲۹، جشن مبعث.
- بعد از مقالات، یک فصل الحاقی مختصری هم اضافه شده است.^۲

۱. این مقاله ان‌شاءالله همراه مقاله «بعثت و معجزات» که در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين در تاريخ ۱۳۶۵/۱/۱۸ سخنرانی شده است، همراه با تجدید چاپ «مسئله وحی»، در کتاب جداگانه‌ای تحت عنوان «پدیده پیامبری» منتشر خواهد گردید.

کتاب «پدیده پیامبری» که مورد نظر مؤلف فقید بوده تاکنون منتشر نشده است. ان‌شاءالله آن را همراه با آثار دیگری که با این سه اثر همخوانی موضوعی داشته باشد، تدوین و در مجموعه آثار (۲۷) به علاقه‌مندان تقدیم خواهیم کرد (ب.ف.ب).

۲. در فصل الحاقی مقاله «مسلمین و حکومت اسلامی» همراه با نقدی که یکی از فضلا و مدرسین (نماینده یکی از شهرستان‌ها در دوره اول مجلس شورای اسلامی) بر مقاله «ناگفته‌های بعثت» داشته‌اند، ارائه شده است.

ما به هنگام تنظیم این مجموعه‌ی آثار، این نقد را پس از مقاله مذکور آورده‌ایم (ب.ف.ب).

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما*

«رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا.» (اسراء (۱۷) / ۸۰)

(پروردگارا داخل شدن مرا (در این کار)، ورودی از روی راستی و صداقت قرار بده و خارج شدنم را خروجی از روی راستی و صدق، و از یاری خودت توفیق و تسلط نصیب بنما.)

منظور ما از دروغ «نمایش نادرست از واقعیات و مکنونات» است و شامل چهره‌های گوناگونی می‌شود. مانند دروغ‌گویی و دورویی، تظاهر و تملق، فریب و کلاه‌گذاری، ریا و تزویر، خلف‌عهد و خیانت، نفاق و ناروایی و امثال آن. به‌طوری که می‌دانیم این خصلت یا سنت یک مسئله‌ی اخلاقی ساده‌ی فردی که اختصاص به‌ما ایرانیان داشته باشد، نیست و توسعه در همه‌ی فرهنگ‌ها و تأثیر در کلیه‌ی شئون زندگی فردی و اجتماعی ملت‌ها دارد؛ ولی شاید بتوانیم بگوییم که کشور عزیزمان ایران، بیش از سایر جاها و مردم دیگر دنیا درگیر با آن می‌باشد.

اگر مسئله یا مصیبت دروغ را، به‌طوری که غالباً چنین می‌اندیشند و می‌خواهند، جدی گرفته قصد مبارزه با آن و بازیابی یکی از ارزش‌های ملی و اسلامی عمده، یعنی راستی و درستی را داشته باشیم قهراً می‌پذیریم که چاره‌جویی خصیصه‌ای با چنین گسترش و پیچیدگی - که با دنیا و آخرت‌مان سروکار دارد - بدون بررسی همه‌جانبه، ریشه‌یابی صادقانه و برنامه‌ریزی پر دامنه، امکان‌پذیر نخواهد بود. در هر حال،

* تدوین و تفصیل یک سخنرانی در مجلس دعای کمیل دوستان در تاریخ‌های ۸/۲۷، ۹/۱۱ و ۱۳۶۲/۹/۲۴.

رسیدگی به اینکه چرا و چگونه دروغ در زندگی انسان‌ها رخنه کرده است و اصلاً دروغ چیست، از کجا و از چه چیز سرچشمه می‌گیرد، می‌تواند بحث ارزنده و آموزنده‌ای باشد - چه از جهت اجتماعی و دینی، و چه از جهت فرهنگی و علمی. البته تعصب نباید به خرج داد و از روبه‌رو شدن با قضایا و یا انتقادهای نباید باک داشته باشیم؛ آنجا که پای حق و حقیقت در کار می‌آید، خودخواهی و شعاربازی باید کنار برود؛ اولین شرط برای براندازیِ دروغ و اولین گام در بازیابیِ راستی و درستی باید اعتقاد و اطاعت از حق و صداقت باشد.

دروغ در زندگی افراد و اجتماعات

خاطراتی از واقعیات

اجازه بدهید از تجربیات شخصی شروع نمایم و مسموعات و مشاهدات خودم را بگویم که مشابه آنها را شما هم کم و بیش شنیده یا دیده‌اید.

در دوران مدرسه، در تاریخ می‌خواندیم که هرودت گفته است: ایرانیان به یک صفت ممتاز شهرت دارند و آن راست‌گویی است و نفرتشان از دروغ. در یکی از سنگ‌نبشته‌های یادگار داریوش نیز آمده که:

«خدایا کشور مرا از آفت خشک‌سالی و از دروغ‌گویی ایمن بدار.»

در درس اخلاق و در شرعیات، معلمین یا پدر و مادرها همیشه به ما نصیحت می‌کردند که:

«هیچ وقت حرف دروغ نزنید، برای اینکه دروغ‌گو دشمن خدا است.»

کلاس ششم یا هشتم که رسیده بودیم، معلم تاریخ طبیعی مان، میرزا علی محمدخان - که خدایش بیامرز، آدم با سواد و با احساسی بود - می‌گفت:

«روس‌ها از ما خیلی جنس می‌خریدند و صادرات خوبی به روسیه داشتیم، از آن جمله بود گز اصفهان که بسیار طالب داشت. اصفهانی‌ها که از آن راه منفعت خوبی می‌بردند، به فکر افتادند در داخل دوازده قالب‌گزر که در هر جعبه لابه‌لای آرد چیده می‌شود، سه چهارتای آن را ، و بعداً به جای همه آنها، ترب سفیدگرد شده بگذارند. پیش خودشان زرنگی کردند ؛ ولی چندی نگذشت که دیگر تجار روسی حاضر نشدند سفارش گز به ایران بدهند...»

پدر یکی از دوستانم هم - که خدا هر دوشان را رحمت کند - تعریف می‌کرد در سفر کربلا چشم‌اش به یک عده شتردار و غلام چارپادار می‌افتد که کنار جاده وسط

بیابان جرگه‌وار نشسته، کلاه‌های نمدی‌شان را زمین گذاشته‌اند و خیک‌های روغن را از بعضی شترها پائین آورده و به‌دهاتی‌ها می‌فروشند... خود این آقا، تاجر رزاز بود و برایش از کرمانشاه و همدان روغن می‌رسید. غالباً هر وقت از چارپادارها می‌پرسید: چرا چند خیک کسر بار دارند قسم به حضرت عباس می‌خوردند که ما بی‌تقصیریم، سربازها تعدادی از بارها را بردند. می‌گفت: در آن سفر با دیدن چارپادارهای سربرنه سِرِّ قضیه برایم کشف شد!

اما واقعه دل‌خراش‌تر که در سال آخر تحصیلاتم پیش آمد، در سر درسی بود که در مدرسه عالی نساجی تورکوان^۱ فرانسه داشتیم. موضوع درس «مواد اولیه نساجی» و پرفسورمان آقای Duramou بود که مبحث شناخت پشم‌ها را به‌صورت عملی و نمایشی آغاز می‌کرد. ما هشت نفر شاگرد و همگی مهندس بودیم. هفت نفرمان فرانسوی و من یک نفر ایرانی که بعد از شش سال درس و اقامت در آنجا خارجی بودم شناخته نمی‌شد. آقای پروفیسور روی یک میز دراز نمونه‌های انواع پشم‌ها را در جعبه‌های اتیکت زده ردیف کرده بود. از پشم‌های اعلا‌ی مری‌نوس استرالیایی خالص گرفته تا دورگه‌های آمریکای جنوبی و پشم‌های به‌اصطلاح عادی^۲ از اروپا و آفریقا و آسیا، در نژادها و مشخصات جور واجور. یک ساعتی راجع به هر یک از آنها به‌لحاظ استفاده در ریسندگی و بافندگی توضیحات لازم را داد تا نوبت به پشم ایران رسید. ناگهان گفت! Attention mes amis! (دوستان، حواستان جمع باشد!) وقتی از این کالا سفارش می‌دهید در میان عدل پشم خیلی اتفاق می‌افتد که سفال شکسته، پارچه کهنه یا سنگ و تخته پیدا کنید! خوب تصور می‌کنید که چقدر ناراحت شدم! ... دیدم بچه فرانسوی‌ها که چند روزی بود همدیگر را شناخته بودیم، سرها را پائین انداخته‌اند که من خجالت نکشم... در میان بیست سی قلم مستوره‌ی پشم از کشورهای مختلف، چنین نشانه و اشاره‌ای به‌زبان استاد نیامده بود و جناب ایشان که هیچ نظری نداشت، نمی‌دانست یکی از مستمعین او ایرانی است!

شعر معروف:

داشت شبانی رمه در کوهسار پیر و جوان گشته از او شیر خوار

۱. مدرسه عالی نساجی تورکوان: Ecole Supérieure de textile de Tourcoing

۲. پشم‌های عادی: Laines Communes

را همه خواننده‌اید و داستان شنناگری را هم که برای شوخی و آزار، خود را به غرق شدن می‌زد، شنیده‌اید. ادبیات فارسی نمونه‌های فراوان از حکایت دروغ‌گویی و دغل‌بازی و ریاکاری در طبقات مختلف اجتماعی ما دارد و لازم نیست شکایت از ننگ و زیان‌های فراوان که از این رهگذر نصیب‌مان می‌شود بنماییم، یا مشکلات و موانع بی‌شماری را برشماریم که جلوی سلامت و فعالیت و سعادت ما را گرفته و مشارکت‌ها و همکاری‌های دسته‌جمعی را - که نه تنها شرط ترقی، بلکه شرط زندگی در دنیای کنونی است، و نیاز به اعتماد و ارتباط مابین افراد و اجتماعات دارد - غیرممکن ساخته است.

از نظر جامعه‌شناسی یکی از اصول بدیهی این است که تشریک مساعی و تقسیم وظایف، خصلت اولیه‌ی تجمع و تمدن بوده، بقا و ترقی ملت‌ها بدون ارتباط افراد و احساس امنیت و اعتماد، برای همکاری آنها با یکدیگر، امکان‌پذیر نمی‌باشد. لازمه‌ی ارتباط و اطمینان و اعتماد نیز اولاً وجود وحدت در مقاصد یا در اهداف و معتقدات جامعه است و ثانیاً وجود صداقت و درستی یا انطباق میان دل و زبان و دست اشخاص؛ حال هر اندازه که تحقق این شرایط سست و محدود گردد، به همان میزان از استواری و کارایی جامعه کاسته خواهد شد.

این از نظر دنیایی مسئله بود. از نظر دینی و آخرت نیز می‌دانیم که صداقت و پاکی جلوه‌ای از حقیقت و حق‌پرستی و ایمان به خدای سبحان می‌باشد که جای خود داشته و بعداً بحث خواهیم کرد.

رابطه دروغ با تمدن

حال که می‌خواهیم آفت دروغ را در ابعاد و اعماق آن بررسی نماییم، لازم است پیدایش و گسترش آن را در جوامع بشری، پایه‌پای پیشرفت تمدن مطالعه کنیم. از نظر تاریخی و جامعه‌شناسی، دروغ و دورویی و وفور نیرنگ‌های اجتماعی، تابعی است صعودی از رشد بشریت و عمر تمدن هر ملت. در ایران که ما عادت کرده‌ایم و یک زمان افتخار می‌شد که تمدن شش هزار ساله و سلطنت شاهنشاهی دو هزار و پانصد ساله داریم، طبیعی است که رواج دروغ، با شعب و شقوق آن (از جمله فحش و تعارف در فرهنگ عوام و خواص ما، و اغراق و مبالغه در ادبیات بعد

از اسلام) در مقایسه با سایر فرهنگ‌ها و اقوام و ملت‌ها، مقام بالا و درجه اول را داشته باشد. کما آنکه در اروپا، در میان لاتن‌ها که وارث یونان و روم هستند، بیشتر از ژرمن‌ها و آنگلو ساکسون‌ها- که تمدن‌شان بعد از هجوم به مغرب زمین و تصرف امپراتوری روم غربی آغاز شده است- نادرستی و انحراف از صراحت و صداقت دیده می‌شود. در میان لاتن‌ها و در مقایسه با فرانسه و اسپانیا، ایتالیایی‌ها سرآمد انحطاط می‌باشند. همچنین دهاتی‌ها و روستاییان، مخصوصاً ایلات صحراگرد را در گفتار و رفتار صادق‌تر و ساده‌تر از اهالی شهرها یا درس خوانده‌ها و تربیت شده‌ها می‌بینیم که هزار چرب‌زبانی و دوز و کلک‌بلدند. در همین روال است دوران رشد هر شخص و ضرب‌المثلی که می‌گوید: «حرف راست را از بچه‌ها بشنوید».

علت امر واضح است؛ در زندگی دنیا، انسانی که باید بار خود را به‌دوش بکشد، اگر در برابر طمع و تجاوز سایرین از خویشتن حفاظت و دفاع نکند و اگر نان و آب به‌دست نیاورد، بیچاره و هلاک خواهد شد. جوامع شهری نیز به‌تدریج درنده‌خویی دوران توحش را پشت سر گذارده، راه‌های مسالمت و امنیت پیش می‌گیرند. در این صورت یکی از راه‌ها و سلاح‌های دفاعی در برابر زورمندان و زرنگان، استتار و اغوا از طریق بیان می‌شود، تا طرف چیزی از شخص ندانسته و مال و متاعی نیافته، منحرف و منصرف گردد. برای کسب معاش نیز چنانچه قانون و عدالت مورد قبول و اطاعت نباشد، فریب دادن با زبان برای ربودن مال و متاع دیگران راحت‌تر از تجاوز با زور و تصرف با سلاح و ستیز می‌شود؛ بنابراین به‌تدریج که در جوامع بشری ارتباط‌ها گسترش یافته، استعدادها و امکانات افزایش می‌یابد، تدابیری که افراد ناتوان یا نابه‌کار برای دفاع یا تجاوز به کار خواهند برد و انحراف‌ها و اغواهایی که رخ می‌دهد، رفته‌رفته ظریف‌تر و متداول‌تر گردیده، سطح دروغ بالا می‌آید. در چنین شرایط تزویر و تملق یا تحریک به ترحم، ارزان‌ترین نرخ برای جلب علاقه و حمایت شده و با کم‌فروشی و تقلب، سرمایه‌گذاری و تلاش برای کسب معاش، تقلیل فاحش پیدا می‌کند.

حیات حیوانات بیشتر جنبه‌ی فردی و تنازع و خودبینی دارد و اگر علاقه و انضباطی به‌خاطر تولیدمثل و بقای نسل پیش آید، موقتی بوده و روابط افراد مجدداً به بیگانگی و مزاحمت برمی‌گردد. همین کیفیت را کم‌وبیش در انسان‌های وحشی و

بدوی می‌بینیم، جز آنکه نظام حیوانات در اثر غرایز طبیعی برخوردار از حمایت و هدایت لازم بوده، متلاشی و منهدم نمی‌شود؛ ولی نظام انسانی ناچار است بنا به اختیار و استعدادی که به آنها داده شده است، درصدد چاره‌جویی برآمده و از طریق تجمع، تقسیم مشاغل و تعهد پاره‌ای آداب و وظایف، عهده‌دار حمایت و هدایت خودشان بشوند. بدیهی است که تجمع و تقسیم و تمدن، بدون التیام و ارتباط افراد که ملاط نگاه‌دارنده و رشته‌های پیونددهنده هستند امکان‌پذیر نبوده، لازمی تجمع و تمدن، همان‌طور که تجربه نشان داده‌است و منطق بدیهی حکم می‌کند، وجود و قبول یک سلسله علایق و ارزش‌های مشترک است. این علایق و ارزش‌ها هر چه عمومیت پیدا کند و انضباط آنها بیشتر باشد، جامعه محکم‌تر و بارورتر خواهد گشت. البته علایق درونی و انضباط‌های برونی از خانواده آغاز می‌شود که غرایز تولیدمثل حیوانی از حالت موقت بیرون آمده، در پیوستگی‌های زناشویی و فرزندپذیری و برادری - خواهری استمرار می‌یابد. پس از آن، دنباله نوع‌دوستی و خدمت‌گزاری و تعهدات انسانی یا معنوی، به‌قبیله و طایفه و به‌قریه و شهر و بالاخره به‌کشور و ملت کشیده می‌شود. قوام و دوام همه‌ی اینها روی علایق و ارزش‌های پذیرش‌یافته‌ای است که به‌لحاظ کمیت و کیفیت، باید پا به‌پای پیشرفت تمدن، در حال توسعه و تقویت باشد. حال اگر افراد یا اقلیت‌هایی پیدا شوند که رشد کافی برای ارتقاء از حالت حیوانی و دوران بدوی به‌دوران انسانیت و تمدن نکرده باشند، این اشخاص فاقد احساس محبت برای نزدیکان و دلبستگی به‌همنوعان بوده، پذیرش و آمادگی لازم برای ارزش‌های معنوی و خدمت‌گزاری ندارند، یا کم دارند؛ بنابراین در مراحل خودخواهی و طفیلی‌گری موقت می‌مانند. چنین افرادی برای بقای خود و برخورداری از زندگی، جامعه را با سنت‌ها و ارزش‌های آن به‌چشم پناه‌گاه و چراگاه نگریسته، باکی ندارند که افراد و اجتماع را با فریب و ریا در استخدام و استثمار خود قرار دهند. علایق و ارزش‌ها یا فرهنگ معنوی اجتماعی را سپر و سلاح خویش قرار می‌دهند و به‌جای تلاش و تدبیر، برای تحصیل و تولید، شیوه‌ی تحمیل و طفیلی‌گری را پیشه می‌گیرند و در حقیقت یک زندگی «قاچاقی» را می‌گذرانند.

همان‌طور که در باره‌ی نفاق و منافق تشریح کرده‌ایم^۱، هر زمان که افراد و افکار

عمومی در یک جامعه صاحب ارزش و اثر گردیده و در جهتی سیر کنند که ایمان یا ارزش‌ها و قانون ناشی از آنها بر جامعه حاکم گردد، پدیده‌ی نفاق و افراد منافق ظاهر می‌شوند. منافقین کسانی هستند که پذیرای ارزش‌ها و عقاید مقبول نبوده و حاضر به تمکین و تعهد به قانون نیستند، ولی می‌خواهند مانند گذشته به استثمار و تجاوز برای راحتی و تمتع ادامه دهند، بنابراین زیر ماسک یا در پوشش ایمان و قانون و با افزار ریا و تزویر، خود را بر خاص و عام تحمیل می‌نمایند. هر قدر سطح مراتب ایمانی و ارزش‌های اتخاذی جامعه و قدرت قوانین ناشی از آن متعالی‌تر و استوارتر باشد، به همان نسبت زیرکی و ظرافت ترفندهای منافقانه شدیدتر می‌گردد و درگیری‌های فی‌مابین دامنه‌دارتر و عمیق‌تر می‌شود.

به این ترتیب در جوامع پیش‌رونده‌ی بشری، در کنار مردمان رشد یافته و متعهدهای بافضیلت و تقوا، عناصر و دسته‌های نارس و منحرفی توسعه می‌یابند که از تجمع و تمدن و از تلاش و تولید سایرین بهره‌مند می‌گردند و روی دیگر سکه‌ی تمدن را که ناپاکی و نادرستی و مظاهر زرنگی و دیپلماسی می‌باشد، نشان می‌دهند. اولی‌ها سرمایه‌های مولد و انرژی زنده و مفید^۱ اجتماع بوده، حیات و حرکت می‌آورند؛ گروه دوم با گذشت عمر جامعه و با روال طبیعی قانون تصادف و احتمالات، که در جهت فرسودگی و زوال جریان می‌یابد و با خصایل و خلیقات مربوطه، سرمایه‌های راکد و انرژی‌های بی‌حاصل^۲ جامعه را تشکیل داده، انباشته و افزوده می‌شوند، حالت رسوبات اجتماع و فضولات تمدن را داشته، پشت سکه‌ی تمدن را نشان می‌دهند. یک روی سکه‌ی تمدن، محبت و فضیلت و تقوا، براساس عشق و کمال است که باعث جنبش و فزاینده‌گی می‌شود و روی دیگر آن نارسایی و نادرستی است که توأم با فساد و خرابی بوده، از دروغ و از شاخه‌ها و چهره‌های آن محسوب می‌شود.

→ این کتاب اکنون بخشی از جلد دوازدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «سیر تحول قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۱. انرژی زنده و مفید: (Enérgie Utilisable (Available Energy)

۲. انرژی‌های بی‌حاصل: (Enérgie Inutilisable (Unavailable Energy)

ریشه‌های دروغ در طبیعت و در فطرت

با گسترش و نفوذی که دروغ در حیات آدمی دارد، و ما محکومش ساختیم و بی‌پایه و بی‌حسابش دانستیم، به‌دلیل همان گسترش و نفوذ، نمی‌تواند عاری از مبنا و مقصد بوده، ریشه‌ای در خلقت و پایه‌ای در فطرت نداشته باشد؛ حتی در حیوانات رده‌های بالا و قبل از آنکه به‌انسان برسیم، حالاتی از دروغ را مشاهده می‌کنیم. پاره‌ای از کرم‌ها، پروانه‌ها و پرندگان هستند که به‌فراخور محل زندگی تغییر رنگ داده، عمل استتار یا انطباق با محیط را انجام می‌دهند. جانوران شکاری نیز (مانند روباه) متوسل به‌اختفا می‌شوند، نیرنگ‌ها می‌زنند تا طعمه را به‌دام اندازند و گاهی برای به‌دام نیفتادن، خود را به‌مردگی می‌زنند. خانه‌ای که عنکبوت می‌سازد و هر تار و حلقه آن با وجود سستی، خصوصیات عجیب دارد، آیا شکارگاه فریب‌مگس‌ها نیست؟ اصلاً بقای حیات و نظام آکل و مأكولی موجودات، با برنامه‌ی دفاع و تغذیه‌ای که دارند، آیا بدون تدبیر و تزویر امکان‌پذیر هست؟ تدبیر و تزویرهایی که البته مفهوم نسبی داشته، از نظر بهره‌مندشونده یا فداشونده و برحسب موارد مربوطه، برچسب حق یا ناحق روی آن زده می‌شود.

از عالم طبیعت به‌فطرت انسان که برگردیم، می‌بینیم اولین روابط مادر با کودک، در قربان صدقه‌رفتن‌ها، در ترساندن و تربیت کردن‌ها، قصه‌گفتن‌ها، عروسک و اسباب‌بازی به‌دست آنها دادن و در بسیاری از آداب و کردارها، آغشته به‌دروغ و قلب حقیقت‌های خام بوده و هر یک به‌گونه‌ای، ولو با حسن‌نیت و به‌دور از فریب و استعمار، یکدیگر را گول می‌زنند؛ نه ابراز محبت‌ها و هشداردادن‌ها خالی از مبالغه است، نه داستان‌ها و اسباب‌بازی‌ها انطباق با واقعیت دارد و نه خیلی از روابط و رفتارها که از خانواده به‌جامعه کشیده می‌شود و حالات متعارف و مقبول دارد، مبرای از دروغ و از نمایش نادرست می‌باشد.

دروغ در زبان و ادبیات فارسی

در یک سخنرانی سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ در حزب ایران، تحت عنوان «فحش و تعارف در کشور ایران» نشان داده بودم که این دو سنت تا چه حد و با چه تنوع و کثرت در فرهنگ ایرانی و زبان فارسی رواج داشته و از این جهت، گوی سبقت را از همه‌ی فرهنگ‌ها و ملت‌ها ربوده‌ایم؛ درحالی که هر دوی آنها چیزی جز مبالغه و اغراق نیست و انفکاک کامل کلام و معنی از یکدیگر را می‌رساند. همه به هم دروغ تحویل می‌دهند و با آنکه می‌دانند دروغ می‌گویند تبادل اطلاعات و تأثیرگذاری بر یکدیگر می‌نمایند.

ادبیات فارسی که چهره‌ای از ابتکارات و افتخارات ملی ما است و از جهاتی در دنیا بی‌نظیر می‌باشد^۱ علاوه بر آنکه «اغراق» از برجسته‌ترین صنایع بدیع به‌شمار می‌رود، از دو جهت با دروغ سروکار داشته است، از دو جهت کاملاً مخالف؛ از یک طرف خیل عظیم مدیحه‌سرایان قصیده‌ساز سلاطین و زورمندان را می‌بینیم که در میانشان نوابغی چون رودکی، عسجدی، منوچهری، کمال‌الدین اسمعیل و قآنی درخشیده‌اند و فریدون توللی با طنزی مخصوص، آنها را به استهزاء گرفته چنین می‌گوید:

صد اشرفی گرفتم و در وصف آن امیر
گفتم قصیده‌ای که به فکرش گذر نداشت
تشبیه کردمی کمرش را به شاخ گل
هرچند همچو دوک به پیکر کمر نداشت
چشمش ستاره خواندم و سرپنجه چون بلور
دستی که هیچ دست کم از دست خر نداشت
خواندم بنفشه زلفش و شد سخت باورش
با آنکه جز دو موی بر اطراف سر نداشت
(«التفصیل»، ص ۲۲۳)

۱. آقای کوربن (Henri Corbin) استاد سابق اسلام‌شناسی و شیعه در دانشگاه سوربن پاریس گفته است: «توسعه و جاذبیت عرفان و تصوف در میان مسلمین مدیون سخن‌سرایان فارسی زبان و زیبایی اشعار آنان است.»
روژه گارودی نیز عقیده دارد که در دنیا شعری به پایه و به عمق اشعار مولوی سروده نشده است.

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما _____ ۳۱

در صف دیگر، بزرگانی چون حافظ، سعدی، خیام، صائب تبریزی و غیره دیده می‌شوند که با دروغ و دورویی، در پوشش سالوس و ریا، سخت درافتاده و چون زورشان به صاحبان زور نمی‌رسید با احتیاط تمام پایچ اهل تزویر می‌شدند؛ با کسانی درمی‌افتادند که محراب خدا و منبر رسول را به مصداق «يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^۱ دکانی برای دنیای خود ساخته به صورت و ظواهر می‌پرداختند؛ دورویی و ریا می‌کردند و عوام را کالانعام می‌خواستند، تا بهتر سواری کنند و تعظیم نماید و تحویل بگیرند. با اغراق شاعرانه و در لسان مستعار عارفانه، می و مستی را در عالم مقایسه و نسبی، بر ریاکاری و خودپرستی ترجیح می‌دادند. طرف انتقاد و افشاگری‌شان به نام‌هایی چون زاهد، شیخ، واعظ، عالم، صوفی، فقیه و مفتی است. در آن ایام اصطلاح روحانی و روحانیت هنوز متداول نشده بوده است.

ادبیات فارسی مشحون از تذکرات و اعتراضات از این قبیل می‌باشد که ما در زیر چند نمونه از آنها را یادآور می‌شویم:

از خیام نیشابوری (قرن ۵ و اوایل قرن ۶ هجری):

شیخی به زن فاحشه گفتا مستی

هر روز به دام دگری پا بستی

گفت شیخا هر آنچه گویی هستم

اما تو چنان که می‌نمایی هستی؟

* * *

ای صاحب فتوا ز تو پرکار تریم

با این همه مستی ز تو هشیار تریم

تو خون کسان خوری و ما خون رزان

انصاف بده کدام خون خوار تریم

از شیخ عطار (قرن ۶ و آغاز قرن هفتم هجری):

۱. آل عمران (۳) / ۱۹۹: ... آیات خدا را به بهایی ناچیز نفروشد...

الا ای زاهدان دین دلی بیدار بنمائید
همه مستید، در مستی یکی هشیار بنمائید
ز دعوی هیچ نگشاید اگر مردید اندر دین
چنان کاندردرون هستید در بازار بنمائید

از سعدی شیرازی (قرن هفتم هجری) :
ترک دنیا، به مردم آموزند خویشان، سیم و غله اندوزند

* * *

به نزدیک من شب‌روی راهزن به از فاسقی پارسا پیرهن
سعدی به ظهیر فاریابی که گفته بود :
نه کرسی فلک نهاد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

اعتراض کرده می گوید :

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان
مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه^۱

داستان پسر زیرک آن زاهد را هم حتماً خوانده‌اید که وقتی زاهد از ضیافت پادشاه به‌خانه برمی‌گردد و غذا طلب می‌کند تا شکم نیمه‌گرسنه‌اش سیر شود، پسر می‌گوید : پدر نمازت را هم اعاده کن.

از حافظ شیرازی عارف (قرن هشتم هجری) شور و طنز بیشتر آمده است :
نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد
ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

* * *

۱ . تعلیم شعر و رسم نصیحت و دلالتی که سعدی در برابر پادشاهان می‌نماید چنین است:
به راه تکلف مرو سعدیا اگر صدق داری بیار و بیا
تو منزل‌شناسی و شه رادمرد تو حق‌گوی و خسرو حقایق‌شنو

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند
گوئیا باور نمی دارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

* * *

گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

* * *

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که ز روی ریا کنند

* * *

در می خانه بستند خدایا میسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند

* * *

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

* * *

جفا به شیوه دین پروران بود حاشا
همه کرامت و لطف است شرع یزدانی

از صائب تبریزی :

عقل و فطنت به جوی نستانند دور دور شکم و دستار است

* * *

مخور صائب فریب زهد از عمامه‌ی زاهد
که در گنبد ز بی‌مغزی صدا بسیار می‌پیچد

از صفائی نراقی :

ساقیا زاهد بیچاره بود مست غرور

بدهش جرعه‌ای از باده که هشیار شود

از شمس ملک‌آراء:

فرق است میان من و تو در عالم تو چشم به خلق و من به خالق دارم

دروغ در آرایش و زینت

نمونه‌ی دیگر دروغ و از جمله نمایش‌های نادرست متداول در میان انسان‌ها که قدمت و عمومیت عادی و فطری دارد، فن آرایش و تزئین است. گذشته از زن‌ها و جنس مؤنث که در تمام اقوام و ادوار علاقه و عادت به آرایش‌گری و زیورآلات برای زیبا جلوه دادن خود و فریفتن دیگران داشته‌اند، اصلاً آراستن یا تزئین جزئی از زندگی آدمیزاد از قدیم‌ترین ایام بوده است. در اهرام مصر و در قبرهای نژادهای ماقبل تاریخ، همراه اجساد مرده‌ها، هم آذوقه و اسلحه دیده می‌شود و هم زینت‌آلات زنانه. تزئین و تظاهر و تفاخر در لباس و صورت و در خانه و باغات به کار برده می‌شود و حتی کلام و کار انسان‌ها نیز هیچ‌گاه حالت خشک و بی‌روح که صرفاً تبادل و تولید باشد، نداشته و خالی از تزئین یا تبدیل صورت - که غالباً نام آن را هنر می‌گذارند - نبوده است، مانند نقاشی و مجسمه‌سازی، شعر و موسیقی، خط و معماری یا سایر ذوقیات و بدایع ابتکاری^۱. آدمی می‌توانسته است مانند حیوانات با گل و

۱. در زمینه‌ی هنر شعری و ادبی و رابطه‌ی آن با اخلاق - یا به تعبیر ما با درستی و راستی - اشاراتی راجع به نبوغ هنری «فریدون توللی، سخنران نامور ایران»، در مقاله‌ای به قلم آقای دکتر مهدی پرهام، تحت عنوان «فریدون مرد، ولی در تاریخ زندگی را آغاز کرد» (مجله آینده، شماره بهمن و اسفند ۱۳۴۶) آمده است که جنبه‌ی عمومی داشته و می‌تواند مفید برای مطالب بالا باشد. صاحب مقاله در آنجا که صحبت از پایگاه ادبی فریدون و برای پاره‌ای از انحراف‌های او از آداب و رسوم اخلاقی عذر می‌تراشد، از جمله چنین می‌نویسد: «جوهر هنری را نباید انتظار داشت که حتماً هنرمند با اصول اخلاقی درآمیزد تا برای اجتماع مفید گردد...»

مسائل اخلاقی هیچ‌گاه نتوانسته‌اند حوزه هنر را زیر سلطه بگیرند. در تمام ادوار زندگی بشر هنر با اخلاق سازش نکرده و یا از آن اطاعت ننموده است. همه‌وقت هنر محدودیت‌های اخلاقی را شکسته و خود را از حصار آن آزاد ساخته است... ←

خاک برای خود لانه بسازد یا در دل کوه‌ها غارنشینی کند ولی نخواسته یا نتوانسته است ببیند که دیوار اتاقش، منظره‌ی خام سنگ و گل چیده شده برهم را نشان داده و روی آنها را با اندود گل صاف ننماید، با گچ سفید یا گچ‌بری نکند و نقوشی به‌رنگ‌های دلپذیر روی آن ترسیم ننماید. خانه‌ی انسان نباید سوراخی و گوشه‌ای از طبیعت عریان بوده، چیزی از خویشتن بر آن اضافه نکند یا طبیعت و واقعیات را تغییر نداده و تکمیل نکند. وقتی نقاشی یا صورت‌سازی می‌کند، یا با شعر و کلام ارسال پیام و انتقال اطلاعات می‌نماید، می‌خواهد صورتی و صدایی غیر از آنچه خلقت در دیدگانش یا در حنجره و زبانش گذاشته است، بروز دهد. دنیا و محیط زیست خود را طوری تغییر و ترتیب دهد که متناسب و موزون با وجود خودش و در حقیقت یک پا مخلوق او باشد.

انسان فطرتاً عصیان‌گر و خلاق است و خدا او را چنین خواسته یا ساخته است. نمایش‌های خلاف واقع یا دروغ که از او سر می‌زند و علی‌الاصول ریشه در فطرت انسان داشته و در اساس از خصلت عصیان‌گری، استقلال‌طلبی و خلاقیت سرچشمه می‌گیرد. انسان بنا به خلافت و خلاقیتی که در نهادش گذارده شده است، می‌خواهد همه چیزش از آن او بوده و خودش آن را پردازد یا بسازد. حتی برای خویشتن خدا هم می‌سازد - خدایی در قواره و در اختیار او. بنابراین روی طبع و تمایل یا دلخواه و توهم، صورت دیگری از واقعیات و عینیات ارایه می‌دهد.

شما اگر عنصر دروغ را که دوری از واقعیات خارجی و عینیات طبیعی است، از زندگی افراد و اجتماعات و از اشتغالات بشری که در همه‌ی ملت‌ها و فرهنگ‌ها وجود دارد بردارید، با یک دنیای لخت و خشک و زشت و حشتناک روبه‌رو می‌شوید که در آن نقشی برای انسان باقی نمانده و فاصله‌ی چندان با مرگ و نیستی ندارد: بازی‌ها، سرگرمی‌ها، داستان‌ها و امثال، رمان‌ها، شوخی‌ها، کنایه‌ها، استعاره‌ها و اغراق‌هایی که به‌طور جاری در کارها و کلام‌های ما جریان دارد و به گفتارها و دیدارها نمک و شیرینی می‌دهد؛ دخل و تصرف در مواد و پخت و پزهایی که خوراک‌های خام را مطبوع و متنوع می‌سازد، تشریفاتی که قسمت مهمی از برنامه‌ها را به خود اختصاص داده است، یا لباس‌ها و حرکات و ژست‌ها که بی‌قوارگی اندام

عریان و عضلات و استخوان‌های ما را به شکل و رنگ و آهنک قابل رؤیت و پذیرش درمی‌آورد و بالاخره تغییراتی که با تزئینات و ترتیبات دلپسند خودمان در مناظر و اماکن و در عرضه‌ی اشیاء و معاملات می‌دهیم، تمام اینها اجزایی از زندگی انسان‌ها را- در مقایسه با سایر جاندارها- تشکیل می‌دهد که زندگی عریان و خام در حداقل فعالیت و زحمت دارد. هرچند گاه که با ورود افکار و احوال تازه یورشی در جهت سادگی و ساده زیستی علیه آرایش‌ها و آرایش‌ها برده شود، دروغ یا دورویی و دوگونگی از جای دیگر سر درمی‌آورد و به صورتی جلوه‌گری کرده، سادگی‌هایی جا باز می‌کنند که سازندگی و نوآوری باشند.

حتی اگر رسم زینت و آرایش به جنس مؤنث عرضه نمی‌گردید و زن‌ها محکوم می‌بودند که هرطور هستند باشند، درست است که امروزه ما شاهد چنین فعالیت‌ها و خرج و اسراف‌ها در مشاغل و صنایع زیبایی نمی‌شدیم و فحشاء و فساد میدان وسیع نمی‌یافت، ولی عشق و ازدواج نیز با همه‌ی مزایا و مسائل آن به مرتبه‌ی نر و مادگی کوتاه‌مدتِ سایر موجودات زنده تنزل می‌یافت و تشکیل خانواده و جوامع انسانی با همه‌ی آثار و جهات آن، از حدود گله‌های حیوانی جلوتر نمی‌رفت.

البته صحبت ما روی منشاء و چگونگی پیدایش و گسترش گونه‌های مختلف دروغ است، نه آنکه خواسته باشیم قضاوت فوری نسبت به بد و خوب آن بنماییم، یا روی دروغ‌ها و خلاف‌کاری‌هایی پرده‌ی اغماض و اعجاب بکشیم که از جهالت و حسادت ناشی می‌گردد و یا دانسته و خواسته به قصد فرار از وظیفه و کیفرها و به قصد آزار و فساد در کشور انجام می‌گردد.

دروغ در آئین‌ها و حکومت‌ها

آئین‌های شرک و بت پرستی، ساخته‌ها و دست پرداخته‌های فکر و وهم انسان را پرستش و نیایش می‌نمایند. موجوداتی را برآورنده‌ی حاجات و گرداننده‌ی جهان و آفریننده می‌دانند که موهوم‌اند و اگر موهوم و معدوم نباشند مخلوق و مصنوع بوده و نادان‌تر و ناتوان‌تر از انسان هستند. چنین ادیانی که پایه‌ی اعتقادشان بر جهل و خلاف واقع است، هم بنیان آنها بر دروغ است و هم احکام و آداب‌شان مسخره و مردود.

ادیان انحطاطی و التقاطی نیز که از توحید خالص به شرک و به شخص پرستی منحرف شده‌اند و از روشنایی به تاریکی و از محبت و خدمت به خودخواهی و خصومت رفته‌اند نیز آغشته به دروغ و شیادی هستند و در عمل و زندگی، مروجین گمراهی و بیچارگی می‌شوند. بدیهی است که عقاید و آداب و احکامی نیز که از این خداهای خیالی یا مصنوعی و از معابد و متولیان آنها صادر می‌شود و بر مبنای جهل و ظلم استوارند، انعکاس‌دهنده‌ی چیزی جز اوهام و اغراض و تجسمی از دروغ و خلاف نمی‌توانند باشند.

* * *

اما حکومت‌های استبدادی :

- ۱) به صورت ناحق یا دروغ به وجود می‌آیند،
- ۲) بنا و بقای آنها با دروغ و ظلم می‌باشد و،
- ۳) در جوامع بذر دروغ و آزار می‌پاشند.

۱) در طول هزاران سال و در طی قرون متمادی رسم چنین شده و بشریت چنین پذیرفته بوده است که تصرف یک سرزمین و حاکمیت بر نفوس و اموال آن بدون آنکه پرسش و جلب رضایتی از ساکنین به عمل آید، می‌تواند با حمله و تجاوز یا با تزویر و تحمیل صورت گیرد. پایه‌های سلطنت که مالکیت اراضی و اموال و صاحب اختیاری نفوس و رقاب است، از طریق غلبه با زور و تزویر انجام می‌شود و اصل «الْحَقُّ لِمَنْ عَلَبَ»^۱ جاری می‌گردد. پس از آنکه فاتح مملکت و کسی که جلوس بر تخت سلطنت کرده است می‌میرد، بنا به اصل وراثت - که از مسلم‌ترین اصول و حقوق طبیعی شناخته شده است - فرزندان یا وارث او خود به خود سلطان کشور می‌شوند، یعنی مالک اراضی و اموال مردم گردیده و ملت که تقریباً به چشم اموال و احشام نگریسته می‌شود، در حیطه‌ی اقتدار و اطاعت او در می‌آیند. اولین پایه‌ی قانونی و مشروعیت حکومت‌های استبدادی سلطنتی، زور و تجاوز به ناحق است و دومین پایه‌ی آنها وراثت.

۲) دوام و بقای سلطنت که مستلزم حفظ قدرت بر مردم و مالکیت اراضی و اموال در داخل و حفظ سرحدات و دفاع در برابر مهاجمان خارج می‌باشد، نمی‌توانسته است بدون ادامه‌ی زور و فشار و اعمال انواع دروغ و فریب صورت گیرد. اعمال زور و آراستن لشکر و دولت برای تأمین اطاعت نوکران و به کار کشیدن رعایا بوده است که در جهت احراز قدرت قانونی و اثبات مشروعیت و افضلیت، با همکاری وزرا، شعرا، علما و هنرمندان انجام می‌گردیده است. شخص پادشاه - یا امیر و رهبر و دربار و دستگاه او - می‌بایستی چنان توجیه، توصیف، تجلیل و تزیین شود که مردم مملکت او را به صورت موجودی نیرومند، برتر و نامرئی و فوق بشر بنگرند و کسی حتی در خاطر و وهم نیز جرأت نکند انکار و اعتراض داشته باشد. البته نزدیکان سلطان و آرایش‌گران سلطنت و بسیاری از رعایای صاحب اطلاع و درایت، به واقعیت‌ها و به شخصیت زبون امیر یا پادشاه آگاهی داشته و می‌دانستند که تعظیم‌ها، توصیف‌ها، تملق‌ها و تأییدهایی که از مشروعیت و عظمت و از حجیت او می‌نمایند، دروغ محض است - دروغی که آن را «مصلحت‌آمیز بهتر از راست فتنه‌انگیز» جلوه می‌دهند - و

۱. حق با کسی است که پیروز است!

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما _____ ۳۹
برای آنها «منفعت‌انگیز» است.

قضایا به همین منوال می‌توانسته است جریان داشته و سلطان از نظر خارج مقتدر و منزّه و مسلط بماند و عدالت گستر و رعیت پرور نیز اعلام گردد؛ ولی در داخل و دربار، پسر بعد از پدر، نادان‌تر، آلوده‌تر، زبون‌تر و ناتوان‌تر شده، پیکر فربه بیروح و بی‌ارزش او چون موم بازیچه‌ی اطرافیان شیاد باشد تا دیر یا زود قلدر دیگری از بیرون یا از درون سر بر آورده مجدداً همان فشارهای زور و تهدید و فریب‌های دروغ و تزویر تکرار گردد.

۳) جلوه‌های دروغ و دورویی در جوامع تحت فرمان و استبداد و آثار ناروای ناشی از چنین نظام‌ها، خود داستان مفصلی دارد که در خور توجه است و این کلام نبوی را به یاد می‌آورد:

«الْأَسُّ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ»^۱

وقتی شاه و دستگاه او که در رأس هرم اجتماع قرار دارند و قوانین و آداب از آنجا نشأت می‌گیرد، پایه‌اش بر تحمیل و تزویر و بر غصب و دروغ باشد، چنین نظام و فرهنگ قهراً به شئون دیگر اجتماع تسری یافته و در همه‌ی امور و در کلیه‌ی طبقات و صفوف حتی در داخل خانواده جاری و حاکم می‌گردد. همه جا مالکیت و آمریت یا ولایت با کسانی می‌شود که بزرگ‌تر و زورمندترند یا بنا به سابقه و سنت، وارث مقام و قدرت شده، به سبک سلطان مدیریت می‌نمایند. و چون لازمه‌ی این طرز انتخاب، حقانیت و صلاحیت نیست و غالباً فاقد و بی‌نیاز از آن هستند، احراز مشروعیت و جبران عدم صلاحیت از طریق احترامات و عناوین و تشریفات یا معیارهای اعتباری غیرواقعی، یعنی دروغین تأمین می‌گردد؛ به این ترتیب اظهار و ابراز آنچه مردم در دل و فکر خود اعتقاد به آن ندارند و اطاعت و انقیاد نسبت به آنچه ناروا و نادرست می‌دانند، یک نوع عادت و امر عادی در جامعه گردیده، قبح دروغ و ظلم و خلاف در جامعه برداشته می‌شود.

از طرف دیگر، می‌دانیم که تحمل اجباری یک قدرت و ناچار شدن از قبول زور و فشار حتی در آنچه خیر و خدمت شخص باشد یا از مقوله‌ی معتقدات و فرایض

۱. حدیث نبوی: مردم بر آئین پادشاهان خود هستند.

دینی و از آداب اخلاقی و انسانیت باشد، خود به خود عکس‌العمل فرار و فریب را در اشخاص ایجاد می‌نماید. استبداد و اجبار، دروغ‌پرورند؛ زیردستان و ضعیفانی که ناتوان از مقابله و دفع زورگویی ستمگر می‌شوند، متوسل به نیرنگ و تزویر می‌گردند. حق دفاع مشروع، راه دزدی و دورویی یا دروغ را باز می‌کند و قول و قرارهای غیرآزاد و تحمیلی، خلف عهد و پیمان‌شکنی را عملاً مجاز می‌نماید. وقتی در یک جامعه و در روابط بین افراد، دروغ گفتن، کلاه‌گذاری و فرار از عهد و قرار رایج گردید، جلوگیری از آن - حتی در جایی که تحمیل و اجبار هم به کار نرفته باشد، مثلاً در معاملات و بازار و در محاورات - مشکل می‌گردد، تا آنجا که رفته‌رفته اعتبار و اعتقاد از هر کس و هر جا سلب گردیده و ارزش‌های معروف و قداست‌های فرهنگی و دینی به‌بازیچه گرفته می‌شود. در هر حال، استبداد و هرگونه انحراف از حق و عدالت، به وجود آورنده‌ی دروغ می‌شود.

علاوه بر اینها، تاسی عوام به‌خواص قوم و تأثیری که آداب و افعال و افکار بزرگان روی افراد و در فرهنگ جامعه می‌گذارد، امر مسلم و محسوسی است. اطرافیان سلاطین، یعنی درباریان و وزراء و همچنین دانشمندان و شعرا که در نظر مردم از رجال و برجستگان قوم محسوب می‌شوند، و تعظیم و تملق از شرایط تقرب آنها و از وظایف اصلی‌شان است، عملاً تعلیم نادرستی و دورویی می‌دهند. به این ترتیب نه تنها قبح دروغ برداشته می‌شود، بلکه به پیروی از ملوک و بزرگان و به شرط استتار و ظرافت، هاله‌ی فضیلت و هنر نیز پیدا می‌کند.^۱

اما نباید فراموش کرد که نظام استبدادی و خصلت دروغ‌پروری آن همیشه یکسان نبوده است. در قرون گذشته‌ی خیلی قدیم که سلطنت و پادشاهی تا حدودی دنباله‌ی طبیعی پدرسالاری خانواده و خان‌سالاری یا شیخ‌سالاری اهل و قبیله بود و آن مقامات بنا به فطرت و رشته‌های محبت، احساس مسئولیت و قبول نقش و خدمت نسبت به فرزندان یا کسان خود می‌نمودند، مردم قریه‌ها و شهرها روی ضرورت یا

۱. شرح مفصل و زنده در زمینه آثار مادی و معنوی استبداد و اینکه با حکومت استبدادی و نبودن آزادی، حتی عبادت خدا امکان پذیر نیست، در کتاب «مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدیدنظر نظامی»، بخش دوم محاکمه استبداد، انتشارات مدرس، مهرماه ۱۳۵۰ آمده است.
این اثر در مجموعه آثار (۶) قرار دارد و با عنوان «مدافعات» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

عقیده و عادت، پذیرفته بودند که باید اختیار خود و اموالشان را به پادشاه یا به سلطانی بدهند که هم مالک باشد و هم مَلِک، یعنی حاکم. وجود پادشاه و نظام استبدادی، خیلی غیرطبیعی و یک امر تحمیلی نبوده نیاز و مسئولیتی وجود داشت و علاقه و اعتقادی ابراز می‌گردید.

رابطه‌ی میان شاه و رعیت چندان دروغین نبود؛ ولی با رشد افکار و عقول و با علاقه و اشعار انسان‌ها به آزادی و ارزش خود، مبانی اعتقادی گذشته در زمینه‌ی حق مالکیت و آمریت پادشاه و وظیفه‌ی اطاعت و مأموریت مردم رو به سستی و گسسته شدن نظام استبداد، برای انتقال به نظام مردمی و حاکمیت خود رعایا، می‌گذشت. ولی طمع یک طرف برای ادامه‌ی ریاست و بهره‌مندی و ترس دیگری برای جان و مقام و مال خود، مانع از آن می‌گشت که پیوند و پیمان فوق ضایع گردیده و سستی آن ظاهر شود. به این ترتیب جای اطاعت و اخلاص سابق رعایا و خدمت گزاران و احساس وظیفه و خدمت شاهان را تملق و تزویر زیردستان و تحکم و تشریفات بالادستان می‌گرفت. بنابراین دروغ‌پروری نظام‌های استبدادی را باید یک خاصیت و پدیده‌ی متحول بدانیم که در هر محیط و ملت با سیر زمان و رشد مردم و با پیشرفت تمدن افزایش داشته است و چون کاخی که پایه‌اش یا ستون‌هایش را موربانه دروغ بخورد و با فضولات خود پر کند، دیر یا زود واژگون می‌گردد و نظام‌های استبدادی و رژیم‌های اجباری نوبت به نوبت جای خود را به نظام‌های دموکراسی و آزادی و به رژیم‌های اعتقادی یا ایدئولوژیک کم و بیش اختیاری داده‌اند و می‌دهند.

حاکمیت ملی و نظام‌های به اصطلاح دموکراسی، مانند استبداد نیست که بر پایه‌ی ناحق و داعیه‌های دروغ باشد؛ ولی برای بقا و برنامه‌های خود و در اعمال سیاست - که آن را به معنای جنگ به خاطر قدرت می‌گیرند - به طوری که می‌دانیم، عملاً قید چندان به صداقت و عدالت یا خودداری از نادرستی و نیرنگ ندارند. همگی آنها، بدون آنکه اذعان نمایند، با شدت و ضعف‌هایی پیرو مکتب ماکیاولی هستند. اصلاً کلمه‌ی پلیتیک (Politique) که عوام ما پلیتیک تلفظ می‌کنند، مفهوم زرنگی و حقه‌زدن را دارد. ملت‌هایی که در اثر رشد کافی، آزادی و دموکراسی را به دست آورده‌اند و با جهد و جهاد خودشان آن را در برابر تجاوزگران و مخالفین حفظ

می‌نمایند، در روابط داخلی آنها تا حدودی رعایت عدالت و آزادی به عمل می‌آید و حکومت شورایی با مشارکت مردم برقرار می‌شود ولی در روابط با همسایگان و خارج از خودشان غالباً اصول انسانی و انصاف‌خواهی کنار گذاشته شده و رسوم آکل و مآکولی دوران حیوانی و توحش ادامه پیدا می‌کند؛ غیر از خودشان و غیر از کسانی که معتقد و مدافع حقوق‌شان هستند، برای سایر انسان‌ها ارزش و حقی قائل نمی‌شوند، فقط به طمع و به تجاوزها لباس تمدن و حمایت‌خواهی دروغین می‌پوشانند. علاوه بر آن نیروهای انتظامی و پلیس دولت‌ها را نیز که در طرفیت با دزد و دغل‌ها و با جاسوسان و دشمنان هستند، عملاً مجاز به دورغ و دورویی و به عدول از صداقت و عدالت می‌دانند.

ادیان الهی و دروغ

ادیان الهی یا توحیدی دارنده‌ی کتاب، اعتقاد به خدای آفریننده‌ی جهان دارند و جهان را که می‌گویند با مشیت و قدرت خداوند اداره می‌شود، هم جدی و تحت قاعده و نظام می‌گیرند و هم سرانجامی به نام رستاخیز قیامت و حیات جاودان آخرت برای آن قائلند که افراد به نتیجه‌ی اعمال خود می‌رسند. خداپرستی و عبادت خدا حقیقت است و حق، و غیرخدا و اطاعت او دروغ است و نادرست. به این ترتیب حقیقت و حق یا راستی و درستی دو رکن عقیده و عمل خداپرستان اهل کتاب بوده و در مکتب آنها و در رفتار و آدابشان دروغ و دورویی که مبنای توحید و عدالت دارد، غیرمجاز و منفور است. به بیان دیگر، ادیان توحیدی چون منادیان هستی و حقیقت و حق‌اند، با هر چیز که از اعتقاد و اجرای نیستی و پوچی سرچشمه بگیرد، یا حقیقت را منکر شود و ناحق را بجوید، مخالفت دارند.

ادیان توحیدی

این از نظر استنتاج منطقی و استدلال کلامی بود؛ وقتی به شریعت و سنت‌های آن ادیان و به تعلیمات‌شان نظر می‌نماییم، تأیید مطلب فوق را می‌یابیم. از آغاز طراحی انسان در داستان آفرینش و گزینش آدمی، در برابر خدای رحمان، ابلیس یا شیطان معرفی می‌شود که کارش گمراه کردن و فریب‌دادن و منحرف ساختن انسان‌ها از راه راست و از پاکی و نیکوکاری است. به‌طور کلی دستگاه آفرینش یا طبیعت و فطرت انسانی سه وسیله یا سه سلاح در مقابله و مبارزه با دروغ و آلودگی در اختیار بشریت گزارده است: (۱) غریزه یا طبیعت و طبع انسان‌ها که در شرایط سلامت و اعتدال، از دروغ و دورویی نفرت دارد.

۲) آداب اجتماعی و فرهنگی و مقرراتی که اجتماعات متمدن برای تأمین سلامت و امنیت خود و امکان اعتماد و همکاری پذیرفته یا وضع نموده‌اند.
۳) تعلیمات و احکام ادیان.

* * *

با آنکه مقابله‌ی ادیان الهی با دروغ در شئون و شاخه‌های مربوطه، روشن و بدیهی است، مع‌ذالك برای مستند و مشخص بودن بیان و آگاهی بیشتر خوانندگان به‌مقام و اهمیتی که ادیان الهی برای راستی و درستی قائل‌اند، نسبت به چگونگی حرمت دروغ و دورویی و طرز برخورد هر یک از ادیان با آن، در زیر به‌ذکر فهرست‌وار و اختصاری پاره‌ای از تعلیمات و تأکیدهای مربوطه می‌پردازیم.

الف) دین زرتشتی

در کتاب «خرده اوستا» که حاوی اصل و ترجمه‌ی مراسم مذهبی، دعاها و نمازهای پنج وقت زرتشتیان است^۱، پس از ذکر صد و یک نام خدا که یکی از آنها آدر به معنای راست‌ترین است^۲ در اولین دعا (به‌نام فرامون یشت) چنین می‌خوانیم:
«راستی بهترین است.»

خوشبختی است. خوشبختی برای کسی است که بهر بهترین راستی،
راست و پاک باشد.»^۳

۱. چاپ تهران، ۱۳۴۹، برگردان از دین دبیره، به کوشش رشید شهمردان، گزارش فارسی از دکتر وحیدی.
۲. و بسیاری از آنها معادل أسماء الحُسْنای قرآن است:

۱- ستودنی (حمید) ۲- بسیار توانا (قدیر) ۳- بسیار آگاه (علیم)
۴- خدای همگان (رَبِّ الْعَالَمِينَ) ۵ و ۶- بی‌آغاز و بی‌انجام (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ)
۱۱- پاک‌ترین پاک‌ها (سبحان) ۱۲- از همه بالاتر (اعلی)
۲۰- نیکی‌رسان (رحیم) ۴۰- بخشاینده (رحمن) ۴۳- بی‌نیاز (غنی)
۴۷- یکتا (احد) ۸۷- اهورامزدا- هستی بخش دانا (خَلَّاقُ الْعَالَمِينَ)
۹۴- بخشنده‌ی بخشایشگر (الرحمن الرحیم) ۹۵- خداوند جهان (رَبِّ الْعَالَمِينَ).

۳. اصل عبارت چنین است:

«اشم - وهو - هشتم - استی -
اوشتا - استی - اوشتا - اهامی -
هیت - اشایی - وهیشتایی - اشم.»

در دومین دعا (به نام اهون ور) تلقین و تعلیم نیک و توانایی می شود که لازمه اش پیروی از مشیت الهی و احتراز از نادرستی است:

«هنجاری که بر جهان هستی فرمان می راند، زندگی و سرشت مردمان را نیز زیر فرمان دارد. منش نیک از آن کسی است که از هنجار هستی پیروی کند و توانائی راستین را کسی دارد که بر خواست های ناهنجارش چیره باشد.»

در کتاب «سرگذشت دین های بزرگ»^۱ آنجا که داستان برخورد زرتشت با ویشتاسب و سه روز بحث و گفت و گوی او با دانایان و ساحران و راهبان در حضور پادشاه را بیان می کند، می نویسد:

«یکی از دانایان بی درنگ از زرتشت پرسید: برای پیروی از پروردگار دانایی که تو می گویی چه باید کرد؟»

زرتشت گفت: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک. (باز می پرسد) چگونه باید دریافت که پنداری یا گفتاری نیک و کرداری نیکو است؟ (زرتشت جواب می دهد) پاسخ این پرسش بسیار ساده است. راستی نیکو است و کثری ناپسند است.

(پرسش مجدد دانای دربار) آیا راستی تنها راه رسیدن به پروردگار دانا است؟

(جواب) در این راه، راستی مقام نخستین را دارد و کارهای دیگری نیز هست که وظیفه ی پوینده ی راه مزدا است...»

در ابتدای این مقاله در «خاطراتی از واقعیات» نیز اشاره کرده بودم که ایرانیان باستان بنا به گفته هرودت، معروف به راست گویی بودند و کورش در لوحه ای که به یادگار مانده است، دعا می کند که خدا کشور او را از سه آفت بزرگ حفظ کند: خشک سالی، دشمن و دروغ.

اتفاقاً در قرون اخیر نیز زرتشتیان ایران و هندوستان، هنوز هم شهرت صداقت و امانت خود را حفظ کرده اند.

ب) دین موسی (علیه السلام)

سنگ بنای آئین یهود، «ده فرمان»ی است که خداوند در طور سینا به موسی (ع) وحی

۱. نوشته جوزف گئیر ترجمه ایرج پزشک‌نیا.

کرده و با او، و از طریق او با بنی اسرائیل پیمان (میثاق) می‌بندد. آغاز این فرمان‌ها: «خدای دیگری را جز او نپرستید» است («لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قرآن و کلام اول پیغمبران قبل از موسی (ع) که می‌گفتند «أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»^۱) و پایانش قسم دروغ نخوردن، شهادت دروغ ندادن و به مال دیگران حسرت نوزیدن است.^۲

وقتی به اسفار تورات و به صحیفه‌ها و کتاب‌های عهدعتیق مراجعه می‌نماییم یا در قرآن، رسالت موسی و برخورد بنی اسرائیل با او و پیغمبران دیگرشان و با خودشان و سایر امت‌ها را می‌خوانیم، در مجموع توجه چندان نسبت به مذمت دروغ و ضرورت راستی و درستی، با چنان وسعت و اهمیتی که در دین زرتشت وجود داشت، نمی‌بینیم، که این خود مسئله‌ی قابل توجه و درخور تحقیق و تأمل است.

دستوری که در بند ماقبل آخر ده فرمان در باره‌ی دروغ آمده‌است، حالت عام ندارد بلکه ناظر به سوگندها و گواهی‌دادن‌های اشخاص در پیمان‌ها و در داوری‌ها است. آنجا که روابط اجتماعی و حیثیت افراد در میان می‌آید، ده فرمان موسی (ع) می‌خواهد زیربنای این روابط سست نباشد و اولین روزنه و رخنه‌ای است که دروغ در امت می‌نماید.

سوگند خوردن که در ده فرمان آمده‌است، می‌تواند به قصد برائت شخص نسبت به اعمال گذشته باشد یا گواه گرفتن خدا و تحکیم عهد و میثاق‌هایی که مردم در معاملات و روابط فی‌مابین یا برای بندگی و فرمانبری از خدا در حضور موسی (ع) می‌بسته‌اند. تورات در این زمینه تأکیدهای فراوان می‌کند و میثاق (یا alliance) مقام مهمی در عهدین دارد. قرآن نیز مکرر متذکر آن شده بنی اسرائیل را مورد توبیخ قرار می‌دهد. درستی در شهادت نیز دارای بار اجتماعی و عبادی بوده و از پایه‌های قضاوت و داوری در اجتماع انسان‌ها است و از نهادهای اصلی تمدن و شهرنشینی

۱. اعراف (۷) / ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵ و هود (۱۱) / ۵۰، ۶۱، ۸۴ : ... خدای را بندگی کنید، هیچ معبودی جز او ندارد...

۲. ده فرمان به نقل از کتاب «سرگذشت دین‌های بزرگ» چنین است :

«خدای دیگری جز او نپرستند- بت‌پرستی پیشه‌نمایند- نام یهوه را بیهوده نگیرند- روز هفتم هر هفته دست از کار بکشند و آن را مقدس بدانند- پدران و مادران خویش را گرامی بدانند- هرگز جنایت نکنند- هرگز زنا نکنند- دزدی نکنند- سوگند دروغ و گواهی ناراست ندهند- و بر مال دیگران رشک نبرند.»

محسوب می‌شود که یک نوع خودداری از دروغ‌گویی است. معذالک در تورات عنایت زیاد و صراحت‌های آشکار و عام در باره‌ی صداقت و احتراز از کذب و ریا و تزویر نمی‌بینیم.

چهره‌ی بنی‌اسرائیل معاصر موسی (ع) و انبیاء را وقتی از دریچه‌ی آیات فراوان و سوره‌های متعدد قرآن می‌نگریم، دورویی و تزویر و تملق کمتر می‌خوانیم تا سرکشی و سرسختی، لجاجت و نافرمانی، جحد و پیمان‌شکنی و سنگ‌دلی و جباریت، تا سرحد خداسازی و پیغمبرکشی. تورات نیز در اسفار پنج‌گانه، خدا را بیشتر به عنوان حاکم قدرتمند با غیرت معرفی می‌نماید که اجازه نمی‌دهد بتی بسازند و کسی را شریک و رقیب او گرفته عبادتش نمایند، یا با او نقض عهد و نافرمانی کنند. آنجا که از نعمت و رحمت‌های خدا صحبت می‌کند، نجات آنها را از اسارت مصر و از چنگال فرعون مستکبر مستمگر به‌رخ‌شان می‌کشد؛ همه‌جا بحث از درگیری و درافتادن با اقوام و قبایل زورمند زورگو و به‌طور کلی خصومت و سبّیت است. در عبادت و معبدشان، تعظیم و تزیین و تشریفات زیاد است، ولی قربانی کردن احشام و سوزاندن و خون‌پراکنی جایگاه محسوس تری دارد تا تسبیح و تضرع.

قرآن داستانی از دوران جوانی و پهلوانی موسی (ع) نقل می‌نماید که آغاز تربیت و تمرین او برای پیغمبری است و به‌صورتی در تورات نیز آمده و جالب می‌باشد، و آن گلاویز شدن موسی (ع) با مرد قبطی به‌حمایت از یک عبری و کشته شدن قبطی است. این عمل موسی مورد سرزنش قرار گرفته و توبه به‌درگاه خدا می‌نماید که دیگر پشتیبانی از مجرمین ننماید. همان‌طور که می‌دانیم و این از عجایب خلاف انتظار و خلاف عادات ما است، خداوند به موسی (ع) و هارون اکیداً سفارش می‌کند که در برخورد با فرعون تندی و تهدید و دشنام به کار نبرده و با زبان نرم و ملایم صحبت نمایند.

از بیانات فوق چنین برمی‌آید که قوم بنی‌اسرائیل و نژاد سامی در مراحل تمدن و تکامل خود هنوز چندان به‌دروغ و حيله‌گری یا به‌ظرافت‌کاری‌های پیشرفته آلوده نشده بودند و می‌بایستی از سبّیت و خشونت و از شرارت که میراث دوران توحش و تجاوز است، بیرون بیایند. از مبانی و مقدمات زندگی اجتماعی متمدن، تصرف و تملک اراضی یا استعمارگری و تجاوز را یاد گرفته بودند و از مزایای آدمی و موهبت الهی اختیار و آزادی - در مقایسه با حیوانات و فرشتگان - نیز مرحله‌ی عصیان‌گری و لجاج

و سرکشی (یا به تعبیر قرآن فسق و فساد و جحد) را تمرین می‌کرده‌اند.
 اتفاقاً خود حضرت موسی (ع) است که فرعون بر او تهمت دروغ‌گویی می‌زند:
 «وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۱

پیغمبرانی هم مانند هود، لوط، شعیب که برای اقوام سامی قبل از موسی (ع) آمده بودند و قرآن از آنها نام می‌برد، در برنامه‌های دعوت‌شان، بعد از کلام اصلی که پرستش خدای یگانه و اعراض از غیر خدا است، چیزی در سفارش راستی و درستی نمی‌بینیم. در حالی که از خشونت و جباریت و ظلم، از پرداختن به دنیا، اعتماد به دوام و به راحتی و لذت‌های دنیا و پیروی از فسادگران صحبت زیاد هست؛ فقط وقتی به شعیب می‌رسیم مسئله‌ی کم‌فروشی در وزن و معامله و تجاوز به مال دیگران مطرح می‌گردد.
 نژاد آریین و ایرانی‌ها که زرتشت برای آنها مبعوث شده بود، موضع و مزاج دیگری داشتند. تاریخ وقتی به نژاد آریین می‌رسد و روی کارآمدن اقوام مد و پارس و پادشاهان آنها را با دوران کلدانی‌ها و آشوری‌ها و سومری‌ها یا با نژاد سامی و همچنین با ترکان و تورانیان مقایسه می‌نماید، خبر از یک اختلاف بارز در رفتار و روحیات می‌دهد. ویران‌گری و خون‌ریزی جای خود را به آبادانی و سازش و مسالمت می‌دهد. ایرانی‌ها به دلیل اختلاف در نژاد و ساختمان روحی خود یا به دلیل رشد و پیشرفت بیشتر در تمدن، نیازمند پیش‌گیری بیماری آینده‌ی تمدن یعنی نادرستی و دروغ‌پردازی بودند. دینشان می‌بایستی از این زاویه و در جهت خدمت‌گزاری به خلق و خیررسانی الهی هدایتشان نموده، تکیه بر راستی و پاکی و نیکی بزند.
 روزه‌گارودی در بررسی جامعی که روی دین‌های قدیم و جدید جهان کرده است در کتاب «ندا به زندگان»^۲، زرتشت را پیغمبر تمدن و آبادی و مأمور انسانی کردن طبیعت برای زندگی انسان^۳، علیه دشواری‌های زندگی و قبائل وحشی ضد آبادی، معرفی می‌نماید. همان‌طور که می‌دانیم زرتشتیان به یک مبارزه‌ی دائمی سازنده‌ی مسالمت‌آمیز با اهریمن و دیوها و با هر چه تاریکی و زشتی و ناداری و نادرستی است، دعوت شده‌اند.

۱. قصص (۲۸) / ۳۸: ... با آنکه او را دروغ‌پرداز می‌پندارم.

۲. Appel aux vivants که تحت عنوان «پیام به زندگان» به وسیله آقای علی‌اکبر کسمایی به فارسی ترجمه شده است.

۳. انسانی کردن طبیعت: Humaniser la nature

حضرت موسی (ع) و انبیاء بعد از او، رسالتشان متوجه خود بنی اسرائیل و یک نوع امت‌سازی بوده که با مصائب و مسائل دیگری درگیری داشته‌اند. نشانه‌های پیش‌گیری و چاره‌جویی دروغ و آفت‌های گوناگون مربوطه را که پس از اسکان در زمین و رسیدن به نعمت و شوکت ظهور خواهد نمود، جست‌وجو کرده و گریخته در «مزامیر» داوود و در کتاب «امثال سلیمان» مشاهده می‌نماییم.

کتاب «مزامیر» یا «زبور» داوود که با صوت سحرانگیز و آهنگ‌های روح‌پرور خواند می‌شد و کوه‌ها و پرندگان را هم‌آواز می‌کرده است، مشحون از حمد و تسبیح خدا و بندگی او و یک سلسله لطیفه‌ها و پندها است. باب اول مزامیر چنین آغاز می‌شود: «خوشا به حال کسی که به مشورت شیرینان نرود و به راه گناه کاران نایستد. و در مجلس استهزاء کنندگان ننشیند. بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند.»

در مزمور چهارم در خطاب به خدای عادل می‌گوید:

«در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو. ای فرزندان انسان، تا به کی حلال من عار خواهد بود و بطالت را دوست داشته دروغ را خواهید طلبید، اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خود انتخاب کرده است.»

از مردم بیکاره و دروغ‌پرداز شکایت می‌شود. در مزمور ۳۶ جوانه‌های دروغ را می‌بینیم که از نفس شخص سر می‌زند:

«معصیت شریر در اندرون دل من می‌گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست. زیرا خویشتن را در نظر خود تملق می‌گوید، تا گناهِش ظاهر نشود و مکروه نگردد. سخنان زبانش شرارت و حيله است، از دانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است.»

«امثال سلیمان» که درس‌های حکمت است، باب اول آن، کتاب را چنین معرفی

می‌نماید:

«۱- امثال سلیمان بن داوود پادشاه اسرائیل.

۲- به جهت دانستن حکمت و عدل و برای فهمیدن کلمات فطانت.

۳- به جهت اکتساب ادب معرفت‌آمیز و عدالت و انصاف و استقامت.

۴- تا ساده‌دلان را زیرکی بخشد و جوانان را معرفت و تمیز.

۵- تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید و مرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید.

۶- تا امثال و کنایات را بفهمد، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را.

۷- ترس یهوه آغاز علم است، لکن جاهلان، حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.

۸- ای پسر من تأدیب پدر خود را بشنو و تعلیم مادر خویش را ترک منما.

...

۱۰- ای پسر من، اگر گناه کاران تو را فریفته سازند قبول منما.

۱۱- اگر گویند همراه ما بیا تا برای خون در کمین بنشینیم، و برای بیگناهان بی‌جهت پنهان شویم.

۱۲- مثل هاویه ایشان را زنده خواهیم بلعید... هرگونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود و خانه‌های خود را از غنیمت مملو خواهیم ساخت.

...

۱۵- ای پسر من، با ایشان در راه مرو و پای خود را از طریق‌های ایشان بازدار.

۱۶- زیرا که پا، به پای ایشان برای شرارت می‌دود و به جهت ریختن خون می‌شتابد...»

تا آخر باب که ۳۳ آیه است و پندهای اخلاقی و دستورهای زندگی و اجتماعی داده و منتهی به ترس و توبیخ‌های خدا می‌شود، غیر از فریب نخوردن از گناه کاران که در آیه ۱۰ آمده است و پنهان شدنشان که در آیات ۱۱ و ۱۸ اشاره می‌شود، تذکر دیگر و تصریح بیشتری در زمینه‌ی دروغ‌کاری یا توصیه و تأکید بر صداقت و پاکی و نیکوکاری ندارد. به‌باب ۱۴ که می‌رسیم و صحبت از خانه‌داری است، شاید برای اولین بار به‌واژه‌های راستی، کج‌رفتاری، آئین، دروغ و کذب و فریب برمی‌خوریم:

«۱- هر زن حکیم خانه‌ی خود را بنا می‌کند اما زن جاهل آن را با دست خود خراب می‌نماید.

۲- کسی که به‌راستی خود سلوک می‌نماید از خداوند می‌ترسد، اما کسی که در طریق خود کج‌رفتار است او را تحقیر می‌نماید.

...

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما _____ ۵۱

۵- شاهدِ امین دروغ نمی‌گوید، اما شاهدِ دروغ به کذب تنطق می‌کند.

...

۸- حکمت مردِ زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت

احمقان فریب است.»

آیات ۸ و ۹ باب ۱۵ و آغاز آن نیز جالب است:

«۱- جواب نرم، خشم را برمی‌گرداند اما سخن تلخ، غیظ را به هیجان

می‌آورد.

...

۸- قربانی شریران نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده‌ی او

است.

۹- راه شریران نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست

می‌دارد.»

در باب‌های بعد با تفحص مختصری که به عمل آمد، بیش از این چیزی یافت نشد.

در کتاب «دانیال نبی» که از سلطنت نبوکد نصر و خواب وحشتناک او صحبت

می‌نماید می‌گوید:

«پس پادشاه امر فرمود که مجوسان و جادوگران و فال‌گیران و کلدانیان

را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند.»

نبوکد نصر آنها را تهدید می‌نماید که اگر خوابش را تعبیر نکنند به قتل خواهند

رسید:

«زیرا که سخنان دروغ و باطل را ترتیب داده‌اید.»

به این ترتیب معلوم می‌شود که نزد کاهنان و متولیان دین دروغ‌پردازی و باطل‌سازی

امر احتمالی و عادی شده است.

ج) داستان یوسف

سرگذشت زندگی و پیغمبری حضرت یوسف (ع) که قبل از حضرت موسی (ع)

آمده و سبب کوچ کردن بنی اسرائیل به مصر شده است، یک جریان استثنائی - به لحاظ

بحث حاضر - نشان می‌دهد؛ عنصر دروغ و فریب چندبار در این داستان به میان آمده

و عکس آن که صدیق و صادق بودن و امین و حفیظ بودن یوسف (ع) است، نقش

عمده‌ای بازی می‌کند. یکی در زبان و در عمل برادران حسود یوسف جوان است که او را به چاه انداخته و به‌پدر می‌گویند طعمه‌ی گرگ شده است. دیگر، عمل و ادعای زن زیبای عزیز مصر است که چون جواب مثبت از یوسف به عشق خود نمی‌گیرد، او را متهم به قصد سوء می‌کند؛ حتی در نقشه‌ای که خود یوسف برای گرفتن و نگاهداشتن برادرش به کار برده و بنیامین را به‌صورت سارق درمی‌آورد تا بتواند مالک او گردد، یک نوع نیرنگ و خدعه دیده می‌شود:

«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي»^۱

«أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ.»^۲

«قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ.»^۳

«قَالَ اجْعَلْنِي عَلَيَّ خَزَائِنَ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ.»^۴

یا در جای دیگر که یوسف اظهار عدم خیانت خود و اعلام عدم پیروزی خدعه و خباثت را نموده می‌گوید:

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ.»^۵

توضیح قضیه چنین می‌تواند باشد که عاملین دروغ در این داستان آموزنده‌ی بزرگ، اولاً فرزندان ناصالحی هستند که وارث «رُشد» ابراهیم و بزرگ شده در خانواده‌ی اسحاق و یعقوب می‌باشند.

قرآن با واقع بینی خاصی که فقط کلام وحی جرأت و صلاحیت بازگویی آن را دارد، صراحتاً اعلام می‌دارد که غالب فرزندان و نسل پیغمبران، ناصالح و فاسق از آب درآمده‌اند. از جمله در سوره‌ی حدید (۵۷) می‌فرماید :

۱. یوسف (۱۲) / ۴۶: [چون نزد یوسف رسید، گفت:] ای یوسف راست گفتار...

۲. یوسف (۱۲) / ۵۱: ... من بودم که از او تمنای [تسلیم] دلش را داشتم و او راست گوست.

۳. یوسف (۱۲) / ۵۴: ... گفت: تو از امروز نزد ما صاحب مقام و امین هستی.

۴. یوسف (۱۲) / ۵۵: [یوسف] گفت: مرا به [سرپرستی] خزاین [و اقتصاد و دارایی] این سرزمین بگمار [تا بحران عظیمی که در پیش است مهار کنم]، که نگاهبانی دانا هستم.

۵. یوسف (۱۲) / ۵۲: [زلیخا افزود:] این [اعتراف صریح] را [از آن جهت کردم] تا [یوسف] بداند در غیاب [اش] به او خیانت نکرده‌ام، و خدا نیرنگِ خیانت‌گران را سامان نخواهد بخشید.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»^۱

آیه بعد از آن نیز اشاره به بدعت‌گذاری و نافرمانی کثیری از پیروان می‌نماید. به این ترتیب بازدهی تربیت و تولید دینی، همچون ترقی و تمدن بشری، به لحاظ محصولاتِ خالصِ مطلوب، بسیار ضعیف و کند بوده و انحرافات و فضولات بر کمالات و فضایل فزونی محسوس داشته است.

ثانیاً زن عزیز مصر و درباریان و شخص مشاوری که شاهد صداقت یوسف می‌گردد، زبده‌گانی از کشور متمدن و پیشرفته مصر هستند.

ثالثاً یوسف تدبیری که به کار می‌برد، در تطبیق با آئین پادشاهی حاکم صورت می‌گیرد. ضمن آنکه حالت موقت و مجاز داشته و شائبه‌ی سرقت را به‌زودی منتفی می‌نماید و اقدام، در جهت مصلحت و فتح باب نجات و هجرت بوده است:

«كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»^۲

د) مسیحیت

حضرت عیسی (ع) تغییر اصولی در تورات و آئین موسی (ع) نداده، صریحاً اعلام می‌کند:

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم...

همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد. پس هر که یکی از

این کوچک‌ترین احکام را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در

ملکوت آسمان کم‌ترین بشود...

به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود،

به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.»^۳

مع‌ذالك رسالت عیسی، علی نبینا وعلیه السلام، به لحاظ رفتار و روحیات یا گفتار

و روابط انسان‌ها با خدا و با خودشان، حالت یک انقلاب را داشت. قیامی بود علیه

۱. حدید(۵۷) / ۲۶: نوح و ابراهیم را [به رسالت] فرستادیم و در نژادشان [موهبت] پیامبری و کتاب را مقرر داشتیم؛ برخی از آنها راه یافتند و بسیاری از آنها منحرف شدند.

۲. یوسف(۱۲) / ۷۶: ... بدین‌سان برای یوسف چاره‌اندیشی کردیم، زیرا در آئین آن شاه روا نبود که برادرش را (گروگان) بگیرد، مگر آنکه خدای خواهد...

۳. انجیل متی، باب ۵، آیات ۱۷ تا ۲۰.

تجّر در دین و خشونت و خصومت و علیه‌دروغ و نادرستی و ظاهرسازی^۱. اقدامی برای اصلاح انحراف‌ها و تحریف‌هایی که از طرف متولیان دین در آئین خدا به عمل آمده، حقیقت و معنی و منظور را فراموش کرده بودند، خود را کم و بیش به جای آئین و کتاب می‌گزاردند و محترم و متمتع شده بودند.

در همان باب پنجم انجیل متی، به دنبال مطالب بالا چنین می‌خوانیم:

«۲۱- شنیده‌اید که به‌اولین گفته شده است قتل مکن و هر که قتل کند

سزاوار حکم شود.

۲۲- لیکن من به شما می‌گویم هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد

مستوجب حکم باشد...

۲۳- پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطر آید که

برادرت بر تو حقی دارد.

۲۴- هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته اول با برادر خویش صلح

نما...

۲۳- باز شنیده‌اید که به‌اولین گفته شده است که قسم دروغ مخور بلکه

قسم‌های خود را به خداوند وفا کن.

۲۴- لیکن من به شما می‌گویم هرگز قسم مخورید...

۲۷- بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شریر

است...

۴۳- شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن

خود عداوت کن.

۴۴- اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایند و برای

لعن‌کنندگان خود برکت طلبید و با آنانی که از شما نفرت کنند

احسان کنید...»

مدعی عمده‌ی حضرت مسیح (ع) در ابتدای دعوت و در سراسر رسالت او تا محکومیت و قصد اعدام و به‌صلیب کشیدن او همین فرقه‌های ظاهرالصلاح و قشری روحانیت یهود موسوم به فریسیان و کاتبان بودند. باب بیست و سوم انجیل متی از قول

۱. انجیل یوحنا، باب اول، آیه ۱۷ در مقایسه‌ی حضرت عیسی (ع) با حضرت موسی (ع) می‌گوید:

«زیرا شریعت به وسیله‌ی موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله‌ی عیسی مسیح رسید.»

عیسی (ع) حالت دروغ و ریای آنان را چنین وصف می کند:

- ۲- گفت کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشستند.
- ۳- پس آنچه به شما گویند نگاه دارید و بجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید، زیرا می گویند و نمی کنند!
- ۴- زیرا بارهای گران و دشوار را می بندند و بر دوش مردم می نهند و خود نمی خواهند آن ها را به یک انگشت حرکت دهند.
- ۵- و همه کارهای خود را می کنند تا مردم ایشان را ببینند حمایت های خود را عریض و دامن های قبای خود را پهن می سازند.
- ۶- و بالانشینی در ضیافت ها و کرسی های صدر در کنایس را دوست می دارند.
- ۷- و تعظیم در کوچه ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.
- ۸- لیکن شما آقا خوانده شوید، زیرا استاد شما یکی است، یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.
- ۹- و هیچ کس را بر زمین پدر خود مخوانید، زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.
- ۱۰- و پیشوا خوانده شوید، زیرا پیشوای شما یکی است، یعنی مسیح.
- ۱۱- و هر که از شما بزرگ تر باشد خادم شما بود.
- ۱۲- و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد، سرفراز گردد.
- ۱۳- وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید، زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می شوید.

۱. تشابه این بیان، با آیات قرآن در سوره صف (۶۱) آمده است:

صف (۶۱) / ۲: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (ای ایمان آورندگان، چرا چیزی را می گوید که انجام نمی دهید؟)
صف (۶۱) / ۳: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (نزد خدا سخت ناپسند است چیزی را بگوئید که انجام نمی دهید).

۱۴- وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید. از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت.

۱۵- وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که بر و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود پسر جهنم می‌سازید.

۱۶- وای بر شما ای راه نمایان کور که می‌گویید هر که به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند
۱۷- ای نادانان و ناینیان آیا کدام افضل است، طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می‌سازد.

۱۸- و هر که به مذبح قسم خورد باکی نیست، لیکن هر که به هدیه که بر آنست قسم خورد باید ادا کند.

۲۳- وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شیت و زیره را عَشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید. می‌بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.

۲۴- ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید.

۲۵- وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است.

۲۷- وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون نیکو می‌نمایند، لیکن درون آنها از استخوان‌های مردگان و سایر نجاسات پر است.

در برابر وسواس کاری‌های طهارت شرعی و در باره‌ی اینکه دل انسان باید پاک باشد و اعمال و آثار شخص اصل است، در باب هشتم انجیل مرقس چنین نقل شده است:

۲۰- وگفت آنچه از آدم بیرون آید آن است که انسان را ناپاک می‌سازد.

۲۱- زیرا که از دل انسان صادر می‌شود خیالات بد و زنا و فسق و قتل و

دزدی.

۲۲- و طمع و خبثت و مکر و شهوت پرستی و چشم بد و غرور و جهالت.

۲۳- تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک

می‌گرداند.

در بیانات عیسی (ع) خطاب به بنی اسرائیل و به مردم فلسطین و به اطرافیانی که به دیدن او می‌آمدند تا شفا یابند یا هدایت و تعلیم بگیرند، سفارش به محبت و گذشت و خدمت فراوان است^۱.

در زمینه‌ی پاکدلی و پرهیز از کارهای ناشایست نیز گاه‌گاه نظیر آنچه در بالا نقل کردیم آمده است. ولی در انتقاد صریح و احتراز از دروغ و شاخه‌های آن، بیش از آنچه در معرفی و ملامت فریسیان و کاتبان دیدیم و تکرار می‌شود اشاراتی نیافتیم. معلوم می‌شود که هنوز خارج از محیط و مکتب آنها دورویی و نادرستی - که از ضایعات و از مفاسد انحرافی تمدن و تدین می‌باشد - بروز و توسعه‌ای در میان مردم نداشته است.

ضمناً آن زمان که حضرت عیسی (ع) چنین تذکر و توبیخ‌ها را در باره‌ی متولیان دین موسی اعلام می‌کرد، کسی نمی‌دانست که کشیشان کلیسا نیز به‌زودی با داعیه‌ی دروغین جانشینی او یا پطروس و وظیفه‌ی متولی‌گری دین خدا، همان تشریفات و تظاهر و تزویرها را به راه خواهند انداخت و خلق خدا را تحت احترام و عبودیت و استعمار خود قرار داده، دین خدا و توحید را منحرف خواهند ساخت، و این سنت و خصلت، ملازمه با روحانیت حرفه‌ای دارد.

ه) اسلام

حال می‌رسیم به اسلام، به آخرین پیام، پیامی برای خواص و عوام، در همه‌ی قشرها و دوران‌ها، پا به پای پیش‌آمدها و نیازها، از آن زمان تا روز قیام. طبیعی است که برخورد با مسئله، در مقایسه با پیشینیان گسترده‌تر، رساتر، تیزتر و فراگیرتر باشد.

۱. همان‌طور که در قرآن می‌خوانیم:

حدید (۵۷) / ۲۷: «وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً»

(... و در دل پیروانش رأفت و مهربانی نهادیم...)

جوزف گنیر که از کتاب تطبیقی او در معرفی نسبتاً بی‌طرفانه‌ی دین‌های بزرگ، گفته‌هایی آورده بودیم، به‌صورت فشرده و داستان‌وار نکات برجسته‌ای از ولادت تا نبوت و رحلت پیامبر اسلام را بازگو می‌نماید، می‌نویسد:

«کلام محمد به‌مگیان گواهی گرفتن بر یکتائی خدا و بر پیامبری او بود

که با استهزا و ستیزه‌ی آنان روبرو شد و محمد را دروغ‌گو خواندند.»^۱

سپس می‌نویسد؛ وقتی زبدگانی از اهالی یثرب برای شنیدن پیام پیش او می‌آیند، آئین خود را چنین خلاصه می‌کند:

«بگوئید خداوند یکی است و محمد فرستاده‌ی او است.»^۲

«بت پرستی را ترک کنید، دزدی مکنید، به‌کسی تهمت مزینید، خمر منوشید.»^۳

بعد از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و شهادتین، منع از دزدی و تهمت - که از شاخه‌های عملی و زبانی دروغ هستند - مقام دوم را در تابلوی آئین جدید اشغال کرده، نخوردن شراب نیز که عادت قومی و اشرافی شده بوده است، در واقع جلوگیری از مستی و دورشدن انسان از هوشیاری و درستی است.

وقتی داستان پیدایش اسلام و بنیان‌گذار آن به‌فتح مکه می‌رسد، می‌نویسد؛ محمد مقابل بت‌های کعبه گفت:

«راستی آمد و ناراستی باید جای بپردازد.»^۴

ملاحظه می‌کنید که در هر رهگذر با پیام و پیمان راستی و درستی یا با حقیقت و حق روبه‌رو می‌شویم و سفارش، روی دوری از دروغ و نادرستی می‌رود. اسلام در میان دو دروغ قرار گرفته و علیه دو دروغ قیام نموده است: تکذیب مشرکین و تصدیق منافقین:

« إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ بِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ

۱. به این ترتیب دروغ و تکذیب اولین برخوردی بود که پیغمبر در رسالت خود تحویل گرفت.

۲. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.

۳. به نقل از کتاب جوزف گنیر، صفحه ۲۴۲

۴. همان کتاب، صفحه ۲۴۶.

اسراء (۱۷) / ۸۱: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.»

(و بگو حق فرا رسید و باطل از میان رفت، که باطل نابود شدنی است.)

لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ.» (منافقون (۶۳) / ۱)

(چون منافقین به نزد تو آیند، می گویند شهادت می دهیم که تو حتماً فرستاده خدا هستی، در حالی که خدا می داند که تو حتماً فرستاده او هستی و خدا شهادت می دهد که همانا منافقین حتماً دروغ گو هستند.)

در میان آن دو دروغ خلاصه‌ی دعوت اسلام یا کلمه‌ی «طیبه» قرآن که «لا اِلهَ الا اللهُ» است، دو وجه یا دو سمت دارد:

۱) نفی خدایان و فرمانروایان و خواسته‌هایی که واقعیت و صلاحیت نداشته، به دروغ یا به گمان، تکیه بر کرسی الوهیت زده و باید دور انداخته شوند.

۲) ایمان به خدایی که چون هستی و حقیقت داشته، به تنهایی و به راستی آفریننده‌ی همه جهان، گرداننده‌ی همه چیز و پاداش دهنده‌ی همه کس است، حقاً باید پرستیده شود. با عنایت و اهمیتی که اسلام در باره‌ی این دو متضاد قائل شده است و نقشی که آن دو در سرگذشت و سرنوشت انسان بازی می کنند، جا دارد به اعلام اطلاعات یا اظهارات فوق اکتفا نکرده، مطلب را به لحاظ معرفت درباره‌ی پیام اسلام و هم از جهت دریافت و پیاده کردن در زندگی خودمان بیشتر رسیدگی نماییم.

عنایت به راستی و درستی در آخرین دین خدا و احتراز از کژی و کاستی و یا از تظاهر و تزویر را در هر سه وجه فعالیت‌های انسان می بینیم:

۱) دروغ در پندار یا در معتقدات و اهداف که پایه کار است؛

۲) دروغ در گفتار یا اظهارات و حالات که ارتباطات لفظی و بیانی است؛

۳) دروغ در کردار و در افعال که هم ارتباطات عملی اجتماعات است و هم سازنده‌ی دنیا و آخرت هر کس می باشد.

از زاویه‌ی دیگر، به لحاظ منابعی که بیان کننده‌ی مطالب و اطلاعات فوق برای ما می باشد، در مرحله‌ی اول سروکارمان با قرآن و آیات آن خواهد بود؛ در مرحله‌ی دوم استفاده از سنت و رفتار پیغمبر می کنیم؛ و بالاخره گفتارها یعنی احادیث و روایاتی که از پیغمبر و پیشوایان نقل شده و در فقه و ادبیات آمده است، راه گشای ما می تواند باشد.

یک طریق برخورد یا شیوه‌ی تحقیق نیز پا به پای زمان و تاریخ جلو رفتن است و بررسی کردن آنچه رخ داده است.

۱- دروغ در پندار

در زمینه‌ی پندار یا ایمان و اتخاذ هدف انسان، قرآن با دروغی مبارزه می‌کند که در باره‌ی وجود خدا و مخصوصاً وحدت خدا از دل و دیده انسان‌ها سر می‌زند، یعنی شرک به خدا، به هر شکل و عنوان و صفت که باشد. شرک به خدا به عنوان دروغ‌ترین دروغ‌ها و نادرست‌ترین راه‌ها تلقی گردیده است. قرآن در حالی که هر خلاف و خطایی را قابل اصلاح و بخشش می‌داند، شرک را غیرقابل بخشش از ناحیه خدا، و غیرقابل تحمل از ناحیه طبیعت و دستگاه خلقت اعلام می‌نماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.» (نساء ۴ / ۴۸)

(به درستی که خداوند نمی‌بخشد که به او شرک ورزیده شود، ولی مادون آن را به هر کس بخواهد می‌بخشد و می‌آمرزد و هر کس برای خدا شریک قائل شود، افتراء زده و گناه بزرگی را مرتکب شده است.)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.» (نساء ۴ / ۱۱۶)

(به درستی که خداوند گناه شرک را به کسی نمی‌بخشد و نمی‌آمرزد، در حالی که کمتر از آن و غیر از آن را اگر بخواهد می‌بخشد و هر کس به خدا شرک ورزد، به تحقیق خود را به گمراهی دوری انداخته است.)

«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا.»

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا.» (مریم ۱۹ / ۹۰ و ۹۱)

(نزدیک است (و سزاوار است در مثل) که آسمان‌ها از آن (ادعای افتراء) چاک چاک شده، زمین بشکافد و کوه‌ها فرو ریزد. از اینکه برای خدا فرزندی خوانده یا ادعا شود!)

در جای دیگر از زبان لقمان در نصیحت به فرزندش می‌گوید:

«يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.» (لقمان ۳۱ / ۱۳)

(ای پسر من با خدا کسی را شریک و همساز قرار نده، بدان که شرک

ظلم عظیمی است.)

که در اینجا ظلم به مفهوم متداول در فارسی یعنی آزار و ستم نیست- که یکی از معانی آن در عربی است- بلکه معنای عمل یا اندیشه‌ی ناحق و نادرست و ناروا است. خداوند نمی‌خواهد انسان که مختار و آزاد آفریده شده و برحسب معشوق و هدفی که اتخاذ می‌نماید و عملی که انجام می‌دهد، سازنده‌ی سرگذشت و سرنوشت خویش می‌شود، برای زندگی خود در این جهان جدی که با هدف و اجل مقرر یا مسمی است، هدف‌های دروغین موهوم یا ناشایست اختیار نموده، به هلاکت و عذاب و خسارت بیفتد^۱. بنابراین ایمان به خدای یکتای راستین و عدم انحراف از آن یا اعوجاج به چپ و راست و اختلاط با معشوق‌ها و خواسته‌های دیگر، در صدر همه‌ی مسائل و برنامه‌ها قرار می‌گیرد.

در مرتبه‌ی معادل یا پائین‌تر از شرک، کفر به خدا می‌آید که پوشاندن خدا یا نشانه‌های خدا بر خود می‌باشد و مترادف با آن پوشاندن دیده و دل خویش از جمال جهان‌تاب آفریدگار و انکار وجود یا نعمت‌ها و تعلیمات خدا است که قرآن مکرر تذکر داده و طیف وسیعی از انسان‌های قدیم و جدید را در بر می‌گیرد و شامل اهل کتاب و مسلمانان نیز می‌تواند باشد.

به‌طور نمونه به چند آیه زیر توجه داده می‌شود:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

(عنکبوت (۲۹) / ۵۲)

(و کسانی که به باطل (یعنی ناحق و موهوم و دروغ) ایمان آوردند و به خدا کافر شدند، اینها همان زیانکارانند.)

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَيَّ اللَّهُ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي

جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»

۱. در زمینه‌ی انتخاب معشوق یا معبود و تأثیر آن در حرکت و سعادت انسان و اجتماع، بحث مفصل با جدول‌بندی لازم، در کتاب «درس دینداری» به‌عمل آمده است. «درس دینداری» حاصل تقریرات سال ۱۳۴۰ در دانشسرای تربیت معلم تعلیمات دینی است. اولین چاپ آن به‌صورت کتاب جیبی در سال ۱۳۴۶ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد نهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث ایدئولوژیک»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب).

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (زمر (۳۹) / ۳۲ و ۳۳)
 (پس کیست ظالم‌تر از آن کس که به خدا دروغ ببندد و راستی را که
 برایش می‌رسد، تکذیب نماید؟ آیا جایگاه کافر‌ها در جهنم نیست؟
 و کسی که راستی بیاورد و تصدیق آن را بنماید، همان‌ها متقین هستند.)

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا.

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (نساء (۴) / ۱۶۸ و ۱۶۹)

(به درستی کسانی که کفر ورزیدند و ظلم کردند (ناحق و ناروا را اختیار
 کردند) خداوند ممکن نیست آنان را بیمارزد و یا راهی پیش پایشان
 بگذارد.

مگر راه جهنم که در آن تا ابد ماندگار خواهند بود...)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا.

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا.»

(کهف (۱۸) / ۱۰۵ و ۱۰۶)

(آنها) دنیاپرستان مغرور به کارهای نیک) به آیات پروردگارشان و ملاقات
 او کفر ورزیدند بنابراین اعمالشان به هدر رفت (یا می‌رود) و روز قیامت
 برای‌شان وزن و ارزشی برپا نخواهیم کرد.
 پاداش اینها در اثر آنکه کفر ورزیدند و نشانه‌ها و فرستاده‌های مرا
 بازیچه و مسخره گرفتند جهنم است.)

باز در زمینه‌ی پندار یا اعتقاد و ایمان، پس از شرک به خدا- که بزرگ‌ترین
 دروغ‌ها و نابخشودنی‌ترین گناه‌ها و کفر به خدا است- دروغ بستن به پیام‌آوران خدا
 و تکذیب پیغمبران راستین و رسالت آنان می‌باشد. در این مورد نیز تکرار و تصریح
 آیات قرآن، چه در سرگذشت انبیاء سلف و چه در برخورد حضرت خاتم‌الانبیاء با
 مشرکین معاصر و با اهل کتاب و آیندگان، چشم‌گیر می‌باشد. تکذیب به معنای دروغ
 انگاشتن و دروغ وانمود کردن، حقیقتی است که شخص دلایل عقلی یا حسی آن را

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما _____ ۶۳

دیده و بیّنات برایش مسلم شده است و معذالک روی خودخواهی و مقام و منفعت پرستی یا از سر لجاج و بدجنسی و خصومت با حق، انکار می‌ورزد. این دسته از افکار و اشخاص را قرآن نه تنها محروم از رحمت خدا و مشمول عذاب آن دنیا قلمداد می‌کند، بلکه می‌گوید در امت‌های گذشته که عناد و انکار را به حد اعلی رسانده و عدم اصلاح و امکان رشد خود برای ایجاد نسل مساعد را اثبات کرده بودند، به هلاکت رسیده در اثر اعمالشان نابود گردیدند، در حالی که خداوند پیغمبران و پیروان را نجات می‌داد.

از میان آیات مربوط به تکذیب انبیاء چند نمونه زیر را می‌آوریم:

«كَذَّابَ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.» (آل عمران (۳) / ۱۱)

(همچون عادت و رسم آل فرعون و کسانی که قبل از آنها بوده که نشانه‌های ما را تکذیب کردند، پس خداوند آنان را گرفتار گناهانشان کرد و خداوند سخت عقوبت است.)

«قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ.» (یس (۳۶) / ۱۵)

(گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید و خداوند چیزی نازل نکرده و شما هم غیر از اینکه دروغ می‌گویید، نیستید.)

«حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا» (یوسف (۱۲) / ۱۱۰)

(تا آنکه فرستادگان مایوس شدند و گمان کردند که تکذیب شده‌اند، نصرت ما برایشان آمد...)

«كُلُّ كُذِّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ.» (ق (۵۰) / ۱۴)

(همگی فرستادگان را تکذیب کردند بنابراین وعده شوم تحقق یافت (یا لازم آمد).)

«وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.» (مرسلات (۷۷) / ۱۵) (که ۱۰ بار در سوره تکرار

شده است).

(وای در آن روز بر تکذیب کنندگان!)

«بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَاعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا»^۱

تصدیق و تکذیب در مرحله‌ی ایمان، به قلب و زبان، در وجود خدا و رسالت انبیاء متوقف نبوده، بلکه شامل نیکی و نیک، یا بدی و بد نیز می‌شود. این معنی در آیات ۵ تا ۱۰ سوره لیل (۹۲) که در سال ۲ بعثت، نازل شده چنین بیان شده است:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى.

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.

فَسَبَّسَّرَهُ لَلْئِيسْرِى.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى.

وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى.

فَسَبَّسَّرَهُ لَلْئِيسْرِى.» (لیل (۹۲) / ۵ تا ۱۰)

(پس اما کسی که داد و دهش می‌کند و پروا دارد.

و خوبی و نیکی را تصدیق می‌نماید.

در این صورت تسهیلات را برایش آسان می‌سازیم.

ولی کسی که بخل ورزد و خود را بی‌نیاز بداند.

و آنچه را که خوب و نیک است تکذیب کند.

بنابراین برای سختی و اشکال در کارش تسهیلات را فراهم می‌سازیم.)

قرآن و سایر ادیان در برابر خدای رحمان، ابلیس یا شیطان را معرفی می‌نمایند که مظهر نافرمانی و فریب‌کاری و منشاء دروغ و گمراهی و خراب‌کاری است. کلام آخری که در رابطه با دروغ در بخش معتقدات یا پندار باید بگوییم، اصراری است که قرآن بر عدم تحمیل دین می‌ورزد و از اعمال اکراه و اجبار در

۱. فرقان (۲۵) / ۱۱: [نه فقط رسالت تو را] بلکه رستاخیز را هم دروغ شمردند؛ و برای هر که رستاخیز را دروغ شمرد، آتشی سوزان آماده کرده‌ایم.

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما _____ ۶۵

تبلیغ اسلام و اجرای عبادات منع می‌کند. خداوند در این دنیا انسان را آزاد گذاشته است که هر چه می‌خواهد به سود یا به زیان خود اختیار و اجرا نماید. حتی به بندگان نافرمان خود و گناه کاران مهلت می‌دهد و امکان و امداد به هر دو گروه فرمانبردار و معصیت کار می‌رساند؛ پنج آیه زیر را به‌طور نمونه شاهد می‌آوریم:

«كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ
مَحْظُورًا.» (اسراء (۱۷) / ۲۰)

(از بخشش و عطای پروردگارت ما به همگی کمک و مدد می‌کنیم، چه این گروه و چه آن گروه، و عطای پروردگارت ممنوع شده از کسی نیست.)

«فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلٰیهَا» (زمر (۳۹) / ۴۱)
(... پس هر کس هدایت و راهنمایی یابد، به سود خود اوست و هر کس گمراه شود، همانا که به زیان خویش گمراه می‌شود (مربوط به دیگران نیست) ...)

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلٰیهَا» (فصلت (۴۱) / ۴۶)
(هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، برای خود کرده است و هر کس بدی بنماید، به زیان خود او خواهد بود (و مربوط به دیگران نمی‌شود) ...)

«وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنَّمَا نُمَلِّىْ لَهُمْ خَيْرًا لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمَلِّىْ لَهُمْ لِيَزِدُوْا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ.» (آل عمران (۳) / ۱۷۸)
(و نباید کسانی که کافر شدند گمان کنند، مهلتی که به آنها داده می‌شود، برای خدمت و خیر به آنها است، جز این نیست که مهلت می‌دهیم تا (آزادانه) گناه بیشتر نمایند و برایشان عذاب خوارکننده‌ای (در انتظار) است.)

«لَا اِكْرَاهَ فِى الدِّيْنِ» (بقره (۲) / ۲۵۶)
(اگره و الزام در دین نیست ...)

خداوند در قرآن مکرر به رسول اکرم (ص) گوشزد می‌نماید که ما تو را مأمور مخصوص یا مراقب اعمال و موکل بر مردم قرار نداده‌ایم. نذیر و بشیر هستی و وظیفه‌ات تنها ابلاغ و دعوت است. علاوه بر این، قرآن حق تفتیش عقاید یا فضولی و تجسس را به مؤمنین نداده و می‌گوید: همین قدر که کسی به شما سلام کرد او را غیر مؤمن ندانید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا» (حجرات (۴۹) / ۱۲)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید که بعضی از آنها گناه است و تجسس و کنجکاوی- در اعمال و عقاید دیگران- نکنید و نباید غیبت یکدیگر را بنمایید...)

همچنین برای آنکه اشخاصی از روی فرط علاقه و وظیفه تصور ننمایند که اشاعه‌ی اسلام و اجرای احکام دین، به صورت تحمیل و الزام، وظیفه‌ی هر مسلمان بوده و باید به تبلیغ و تعقیب و مزاحمت گنه کاران پردازند و به گونه‌ای در قضاوت و عذاب جانشین خدا بشوند، صریحاً می‌فرماید:

«وَكَفَىٰ بِرِّبِّكَ بَدُوًّا عِبَادِهِ حَبِيرًا بَصِيرًا» (اسراء (۱۷) / ۱۷)

(... و خداوند کافی است که آگاه و بینا نسبت به گناهان بندگانش باشد.)

حتی در سوره حجرات (۴۹) می‌بینیم، آنجا که قرآن ادعاها و امتیازات نژادی و طبقاتی را ملغی نموده، می‌فرماید:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات (۴۹) / ۱۳)

(به‌درستی که گرامی‌ترین شما در نزد خدا با تقوی‌ترین شما هستند...)

این کرامت و مرتبت پرهیزکارترین مردم را در نزد خدا (عندالله) می‌داند، نه آنکه بین خودمان تقوافروشی کرده و به بهانه‌ی اینکه مؤمن‌تر، عالم‌تر، مقدس‌تر و به‌طور کلی مسلمان‌تر از دیگران هستیم، برای خود مزایا یا احترامات و مقامات برتر در جامعه قائل شویم، یا مطالبه نماییم.

امیرالمؤمنین علی (ع) وقتی به خلافت رسید، اختلافات در بهره‌مندی از بیت‌المال را- که قبل از او به بعضی از صحابه یا نزدیکان، به دلیل سبقت در ایمان و خدمات

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما _____ ۶۷

داده شده بود- لغو کرده و فرمود: حساب سبقت در ایمان و عبادت با خدا در آن دنیا است، در اینجا باید سهم مساوی به همه داده شود.

مسئله‌ی عدم اکراه در دین از این جهت ارتباط با بحث حاضر ما پیدا کرد که اگر اجبار و الزام در پذیراندن عقاید و احکام به عمل آید، خود وسیله‌ای برای اشاعه‌ی تظاهر و توسل به دروغ خواهد گشت. همان‌طور که می‌دانیم، دفاع از نفس و طلب معاش و منافع از عوامل فطری دروغ در جلوه‌های گوناگون استتار و تزویر یا تملق و دزدی است و ترس و طمع، انسان‌ها را از راستی و درستی دور می‌سازد. تجربه نشان داده‌است که در خانواده‌ها، در محیط‌ها و در جوامعی که قدرت پدری، ملاحظات اجتماعی یا دخالت‌های دولتی، اشخاص را وادار به داشتن ایمان و رعایت فرایض و احکام یا ترک محرمات می‌نماید و دین به‌نحوی تحمیل می‌گردد، عکس‌العمل اولیه بروز یک حالت انزجار و فرار از دین و خدا، حتی در میان معتقدین می‌شود و پس از آن مردم بر اثر ترس از مجازات و ملامت‌ها و محرومیت‌ها یا به طمع بهره‌مندی از مشاغل و مزایا، قیافه‌ی تدین و تقدس به‌خود می‌دهند؛ به این ترتیب میان ظاهر و باطن مردم یا زبان و عمل آنها دوگانگی و دو شخصیتی رواج پیدا می‌کند. خداوندی که بشر را در بندگی خودش آزاد و مختار می‌گذارد، خواسته است در ایمان و اطاعت او، یعنی در پندار و گفتار و کردار انسان‌ها در قبال خدا، کمترین شائبه‌ی دروغ و دورویی و ریا راه نیافته، به‌غیر از صدق و اخلاص چیزی در آنها وجود نداشته باشد.

۲) دروغ در گفتار

اما در زمینه‌ی گفتار و کلام یا بیان به‌زبان و قلم و به‌طور کلی استفاده از طریقه‌های ارتباطی برای اظهار مکشوفات قلبی یا تبادل اطلاعات و نظریات، آئین اسلام نهایت اصرار و تأکید بر صداقت و صراحت دارد.

مقدم و مهم‌تر از هر مورد، بیان کتاب و نقل کلام و احکام خدا است که نباید توأم با تحریف یا اضافه و نقصان بوده و از روی غرض یا جهل چیزی به خدا نسبت داده شود که دروغ و خلاف حقیقت یا متفاوت و مختلط باشد. کاری که بعضی از علمای یهود کرده و آیات خدا را مکتوم می‌نمودند، یا چنان جمله می‌ساختند و تلفظ می‌کردند که تصور شود از تورات است:

«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۱

می‌دانیم که از جمله مبطلات روزه، دروغ بستن بر خدا است و از جمله گناهان پر عذاب، تفسیر به رأی قرآن است.^۲

برای آنکه قرآن از کرامت خود نیفتد و آنچه از آن برداشت یا بازگو می‌شود، عیناً همان باشد که خدا فرستاده و محفوظ و مکنونش خواسته است، نباید جز با دست و دیده و دل پاک به آن نزدیک شد:

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ»

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (واقعه (۵۶) / ۷۷ تا ۸۰)

(به‌درستی که قرآنی است گرامی.)

۱. آل عمران (۳) / ۷۸: از میان اهل کتاب گروهی هستند که زبان خود را در برابر کتاب [چنان] می‌گردانند تا گمان کنید گفتارشان از کتاب [خدا] است، در حالی که از کتاب نیست؛ ولی [آن را از جانب خدا معرفی می‌کنند، با اینکه از جانب خدا نیست؛ و آگاهانه بر خدا دروغ می‌بندند.

۲. کاری که در تاریخ اسلام رایج بوده و در دوران حاضر نیز متداول است، اعم از آنکه در اثر جهل و مسامحه باشد یا عمدتاً به‌خاطر منافع دنیایی یا مصالح اعتقادی و اجتماعی از روی غرض یا با حسن‌نیت صورت گیرد. یک نوع تحریف کلام خدا از طریق تفسیر به‌رأی به‌واسطه‌ی تأثیری است که مواریث جاهلیت و خرافات بت‌پرستی یا روحیات بشری در افکار و عقاید اشخاص، اعم از عوام و خواص، باقی‌گذارده، غالباً به‌طور طبیعی و ناخودآگاه از آنها پیروی می‌کنند. رخنه‌ی دیگر از طریق تعصب‌ها و منافع قومی، مخصوصاً قدرت‌طلبی یا اغراض سیاسی و حکومتی است که محدثین و مفسرین و فقها را وامی‌داشته‌اند، کلام خدا را در جهت خواست آنها توجیه و تأویل نمایند. مکاتب فلسفی و مذاهب متعددی نیز که از زمان خلفا در اسلام پدیدار شده‌اند، هر یک برای اثبات حقانیت و اصالت خود، آیاتی را با تعبیر و تطبیق و تفسیرهای خود و با استفاده از روایات تحریفی یا جعلی، مورد استفاده قرار می‌داده‌اند. نوع جدید تفسیر به رأی التقاط‌هایی است که از اختلاط ایدئولوژی‌های شرق و غرب با قرآن و احکام نموده و آنها را ماهرانه، و غالباً ناشیانه، بر اسلام تحميل می‌نمایند. در قدیم لباس فلسفه‌های یونان و هندوستان را به‌تن کلام و اصول و عرفان می‌پوشاندند و اخیراً دیالکتیک مادی، تضاد طبقاتی و جهان‌بینی مارکسیستی را در اهداف و ارکان اسلام قرار می‌دهند.

در کتابی مستور و محفوظ.

به غیر از پاک‌شدگان آن را لمس (و درك) نمی‌کنند (یا نکنند).

نازل شده از پروردگار جهانیان است.

به لحاظ گفتار، و در وعده و شهادت، خدا راست‌گوترین راست‌گویان است:

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا.»^۱

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا.»^۲

«لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ»^۳

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ.»^۴

پیغمبران، یکی از صفات مشترک و ممتازشان که همراه با نبوت آمده است، صادق و صدیق و صالح بودن است.^۵

مؤمنین راستین نیز به تبعیت از خدا و همچون رسولان، صدیق و مصدق هستند، شاهد و شایسته‌اند و صابر و صادق می‌باشند:

«الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ.»^۶

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ

۱. نساء (۴) / ۸۷: ... [این گفتار خداست] و راست‌گوتر از خدا کیست؟

۲. نساء (۴) / ۱۲۲: ... و راست‌گفتارتر از خدا کیست؟

۳. روم (۳۰) / ۶: ... و از وعده خویش تخلف نخواهد کرد...

۴. رعد (۱۳) / ۳۱: ... مسلماً خدا خلف وعده نخواهد کرد.

۵. مریم (۱۹) / ۴۱ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۵۶، در باره ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و ادريس.

یوسف (۱۲) / ۴۶: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» (چون نزد یوسف رسید، گفت: ای یوسف راست‌گفتار...)

مائده (۵) / ۷۵: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (... و مادرش نیز زنی بسیار راستگوی بود؛ هر دو غذا می‌خوردند...)

انبیاء (۲۱) / ۷۱ و ۷۲ و ۷۵ و ۸۵ و ۸۶: در باره اسحاق و یعقوب، لوط، اسماعیل و ادريس و ذوالکفل.

انعام (۶) / ۸۵: در باره زکریا، یحیی، عیسی و الیاس.

۶. آل‌عمران (۳) / ۱۷: همان پایداران و راست‌گویان و فرمانبرداران [خدا] و انفاق‌گران و کسانی که سحرگاهان آمرزش [خدا را] می‌جویند.

وَالصّٰدِقِيْنَ وَالشُّهَدَاءَ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسَنَ اَوْلِيٰكَ رَفِيْقًا.^۱

«يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ.»^۲

«اُولٰٓئِكَ هُمُ الصّٰدِقُوْنَ.»^۳

و پاداشی که در آن دنیا به آنها داده می‌شود روی صداقت آنها است:

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصّٰدِقِيْنَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيْمُ.»^۴

«لَيْسَ اَلصّٰدِقِيْنَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَاَعَدَّ لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا اَلِيْمًا.»^۵

«لِيَجْزِيََ اللَّهُ الصّٰدِقِيْنَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِيْنَ اِنْ شَاءَ اَوْ يَتُوبَ
عَلَيْهِمْ اِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوْرًا رَّحِيْمًا.»^۶

کسانی که قول و فعل یا زبان و دل آنها هماهنگ نیست، مورد ملامت شدید قرآن
قرار می‌گیرند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ.»^۷

۱. نساء(۴) / ۶۹: آنان که از خدا و پیامبر اطاعت کننده، [در بهشت] با کسانی که خدا بدان‌ها موهبت داده است، از پیامبران و راستی‌پیشگان و گواهان و شایستگان [همنشین] خواهند بود که نیکو رفیقانی هستند.

۲. توبه(۹) / ۱۱۹: ای مؤمنان، از خدا پروا کنید و با راستان [همگام] باشید.

۳. حجرات(۴۹) / ۱۵: ... آنها راستگو هستند.

۴. مائده(۵) / ۱۱۹: آنگاه خدا گفت: امروز روزی است که برای راست‌گویان، راستی گفتارشان سودمند خواهد بود؛ آنان باغ‌هایی از بهشت دارند که نهرها در دامن آن جاری است و جاودانه در آن به سر برند؛ خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی‌اند؛ این است کامیابی بزرگ.

۵. احزاب(۳۳) / ۸: تا [خدا] صداقت راست‌گویان [از امت‌های پیامبران] را بازجویی کند، و برای انکارورزان عذابی دردناک آماده کرده است.

۶. احزاب(۳۳) / ۲۴: [این صحنه‌های آزمایش پیش می‌آید] تا خدا راست‌گویان [شکیبا] را به خاطر صداقت [در عهد]شان پاداش دهد و دورویان را اگر بخواهد، مجازات کند و یا [اگر به توبه درآمدند، به رحمت خود] بر آنها بازگردد، که خدا آمرزگاری است مهربان.

۷. صف(۶۱) / ۲: ای ایمان‌آوردگان، چرا چیزی را می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟

«كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱

«يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ»^۲

در زمینه‌ی راست‌گویی، خارج از منبع قرآن، در سنت رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام، روایات و تأکيدات و دلالت‌های فراوان داریم که به ذکر نمونه‌هایی از آنها اکتفا می‌کنیم.

حتماً داستان آن عرب بیابانی را شنیده‌اید که مایل بود مسلمان شود، ولی همت و حوصله‌ی انجام تمام فرایض و سفارش‌ها را نداشته می‌خواست رسول اکرم (ص) به یکی از آنها اکتفا نمایند؛ حضرت فرمودند: «دروغ مگو». و همین یک تعهد باعث شد که مسلمان عامل کامل‌العیاری از آب درآید.

داستان دیگر را هم به خاطر دارید که شاعر فارسی با الهام از آن می‌گوید:

«رطب خورده منع رطب کی کند؟»

در برابر اینکه مردم برای رهایی از گرفتاری‌ها و دفاع نفس متوسل به دروغ و فریب می‌شوند و صداقت را باعث هلاکت خود می‌پندارند، حضرت رسول (ص) می‌فرمایند:

«الْتَّجَاةُ فِي الصِّدْقِ كَمَا أَنَّ الْهَلَكَ فِي الْكِذْبِ»^۳

در نهج‌الفصاحه می‌خوانیم:

«كَبِرَتْ خِيَانَةٌ أَنْ تُحَدِّثَ أَخَاكَ حَدِيثًا هُوَ لَكَ بِهِ مُصَدِّقٌ وَ أَنْتَ لَهُ

كَاذِبٌ كَفِي»^۴

«بِالْمَرَّةِ كِذْبًا أَنْ يُحَدِّثَ لِكُلِّ مَا سَمِعَ»^۵

۱. صف (۶۱) / ۳: نزد خدا سخت ناپسند است چیزی را بگویند که انجام نمی‌دهید.

۲. آل‌عمران (۳) / ۱۶۷: ... به زبان چیزهایی می‌گویند که در دل اعتقاد ندارند؛ و خدا به آنچه [در دل] نهفته می‌دارند، آگاه‌تر است.

۳. حدیث نبوی: نجات در راست‌گویی است کما آنکه هلاکت و مرگ در دروغ‌گویی می‌باشد.

۴. از نهج‌الفصاحه: خیانتی بزرگ است که به برادر خویش سخنی بگوئی که راست‌گوییت شمارد و تو دروغ‌گو باشی.

۵. از نهج‌الفصاحه: دروغ‌گوئی مرد همین بس که هر چه بشنود بگوید.

«أَفَةُ الْحَدِيثِ الْكِذْبُ»^۱

از حکمت و پندهای علی (ع) که در نهج البلاغه آمده است چند نمونه‌ی زیر را که در باره‌ی راستی و درستی و در ذمّ دروغ‌گویی است^۲ می‌آوریم:

«الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ وَ أَنْ لَا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ»^۳

«مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ وَلَا ضُلِّبْتُ»^۴

دورو و دوزبان پیش خدا ملعون است و مؤمن کسی است که مردم او را امین مال و جان و خون خود بدانند.

در جواب شخصی که تقاضای موعظه از علی (ع) نموده بود، شرح مفصلی ایراد می‌فرمایند که در آن نشانه‌های دقیق از دروغ و ریا و از روحیه و رفتار آیندگانی داده می‌شود که دین و آخرت به دیگران عرضه می‌کنند و خود راحتی و دنیا را می‌گزینند:

«لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَرْجِي التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا بِقَوْلِ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِبِينَ ... يَنْهَى وَلَا يُنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي، يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ وَ يَبْعُضُ

۱. از نهج الفصاحه: آفت سخن دروغ است.

۲. جامعه نوپای عربی مسلمان در دوران خلافت امیرمؤمنان هنوز چندان برخوردار از مزایا و مفساد تمدن نشده، دروغ و شاخه‌های آن کمتر در سخنان حکمت‌آموز علی علیه‌السلام آمده است. آنچه بیشتر به اقتضای زمان در آنها دیده می‌شود، هشدار مردم نسبت به غرور بر مال و حال دنیا است و همچنین تعلیمی که از ایمان و تقوا و جهاد در راه خدا می‌دهد و تشویقی که به نیکوکاری و خردمندی و دانش‌اندوزی می‌نماید.

۳. از نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸: نشانه ایمان آن است که راست گفتن را در آنجا که به تو زیان می‌رساند، بر دروغ گفتن در آنجا که به تو سود می‌رساند، ترجیح دهی و اینکه در گفتارت فزونی بر کردارت نباشد و هنگام گفتار در باره دیگران از خدا پروا داشته باشی.

۴. از نهج البلاغه، حکمت ۱۸۵: نه دروغ گفته‌ام و نه دروغ‌گویم دانسته‌اند، نه گمراه شده‌ام و نه باعث گمراهی شده‌ام.

الْمُذْنِبِينَ وَهُوَ أَحَدُهُمْ... إِنَّ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا وَإِنْ نَالَهُ رَحَاءٌ
 أَعْرَضَ مُعْتَرًّا... يُقَصِّرُ إِذَا عَمِلَ وَ يُبَالِغُ إِذَا سَتَلَ إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ
 أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ وَ سَوَّفَ التَّوْبَةَ وَ إِنْ عَرَّثَهُ مِحْنَةٌ إِنْفَرَجَ عَنْ شَرَائِطِ
 الْمَلَّةِ يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَ لَا يَعْتَبِرُ وَ يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَتَّعِظُ فَهُوَ بِالْقَوْلِ
 مُدِلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ يُنَافِسُ فِيمَا يَفْنَى وَ يُسَامِحُ فِيمَا يَبْقَى...
 يَسْتَعْظِمُ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِلُّ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَسْتَكْتَبِرُ مِنْ
 طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنْ طَاعَةِ غَيْرِهِ... اللَّهُوَ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ
 الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ وَ لَا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ وَ يُرْشِدُ
 غَيْرَهُ وَ يُعْوِي نَفْسَهُ. فَهُوَ يُطَاعُ وَ يَعْصَى وَ يَسْتَوْفَى وَ لَا يُوفَى وَ يَخْشَى
 الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ وَ لَا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ.»^۱

از پیشوایان بعد از علی (ع)، مخصوصاً از امام جعفر صادق (ع) که مدرس بزرگ

۱. از نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰: از کسانی می‌باش که امید آخرت بدون عمل و زحمت دارند و با آرزوهای دراز توبه را عقب می‌اندازند. در نکوهش دنیا، گفتار پارسایان را به‌زبان می‌آورد و برای دنیا عمل شیفتگان آن را انجام می‌دهد... نهی (از منکر) می‌نماید و خود دست از آن برنمی‌دارد و امر به کارهایی می‌نماید که خود بجا نمی‌آورد. نیکوکرداران را دوست دارد، ولی کردارشان را پیشه نمی‌کند. گناه‌کاران را دشمن می‌دارد، در حالی که خود یکی از آنها است... چون به بلایی گرفتار شود، پناه به دعا می‌برد و اگر به راحتی برسد، مغرورانه پشت به خدا می‌کند... در کار کوتاهی ورزد و در توقع، زیاده روی کند. اگر شهوت بر او عرضه شود، گناه پیشه گیرد و از توبه دوری جوید. اگر سختی او را روی دهد، دست از آئین بردارد. به مردم عبرت آموزد و خود عبرت نیندوزد، درحالی که در موعظه (ی دیگران) افراط ورزد ولی خود موعظه نپذیرد. چنین کسی (یا کسانی) در گفتار سرافراز و راهنما است و در کردار سنگین و بینوا (که ناصر خسرو علوی می‌گوید: در فعل منافقی و بی‌باک- در قول حکیمی و خردمند). در آنچه فانی شونده است (یعنی در امر دنیا) پرشور و شوق است و در آنچه باقی می‌ماند (یعنی آخرت) مسامحه‌کار است... گناه دیگران را بزرگ می‌شمارد و گناه بزرگ‌تر خویش را کوچک می‌گیرد. طاعت خود در نظرش بزرگ جلوه می‌کند و طاعت دیگران را حقیر می‌نماید... یاوه‌سرایی با ثروتمندان برایش از یادآوری خدا در جمع فقیران محبوب‌تر است. به سود خود علیه دیگران حکم می‌کند و به زیان خود به سود دیگران نظر نمی‌دهد. دیگران را ارشاد و خود را گمراه می‌کند. از او اطاعت می‌شود، در حالی که معصیت می‌نماید. تمام و کمال می‌شمارد و ناقص و ناتمام می‌پردازد. از مردم در آنچه خواست خدا نیست می‌ترسد و ملاحظه می‌کند، ولی از پروردگارش در کار مردم باک ندارد.

دنیای اسلام و تدوین‌کننده‌ی آئین و تعلیمات تشیع - و از جمله فقه - می‌باشد، چند جمله‌ای در زمینه‌ی مورد بحث، به نقل از کتاب «گزیده‌ی کافی» می‌آوریم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا يَبْعَثُ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ.»^۱

«كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَعِيرِ السِّنِّتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْجَاهِدَ وَالصَّدْقَ وَالْوَرَعَ.»^۲

«إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ.»^۳

«إِنَّ الْكُذَّابَ يُهْلِكُ بِالْبَيِّنَاتِ وَيُهْلِكُ أَتْبَاعَهُ بِالشُّبُهَاتِ.»^۴

آخرین کلام‌مان در زمینه‌ی گفتار و منع از زبان دور از پندار و کردار، اشاره به شاعران و هنرمندان در بیان است که قرآن و پیغمبر (ص) و علی (ع) عنایات صریحی در باره‌ی آن دارند. در سوره‌ای از قرآن که به یاد آنان نام‌گذاری شده است، به دنبال معرفی دروغ‌پردازان بدکاری که گوش فرامی‌دارند و دروغ می‌گویند و فرودگاه وحی شیطان‌اند، چنین می‌خوانیم:

«وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ.
أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ.»

۱. از امام جعفر صادق (ع) : خداوند عزوجل پیامبری مبعوث نکرد جز با این پیام که مؤمنین باید راستگو بوده و امانتدار مردم باشند خواه آن مردم صالح باشد یا بدکار.
۲. از امام جعفر صادق (ع) : تبلیغات و دعوت شما از طریق خیر و خدمت به مردم باشد، نه با زبان. و طوری باشید که از شما کوشش و تلاش ببینند و صداقت و پارسایی.
۳. از امام جعفر صادق (ع) : همانا از بزرگ‌ترین حسرت‌خواران روز قیامت کسانی هستند که عدالت را تشخیص می‌دهند و می‌ستایند، ولی برخلاف آن اقدام می‌نمایند.
۴. از امام جعفر صادق (ع) : همانا که دروغ‌پرداز با بیّنات و دلایل به‌ورطه‌ی هلاکت می‌افتد و پیروانش را با شبهات به‌ورطه‌ی هلاکت می‌کشاند.

وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (شعراء (۲۶) / ۲۲۴ تا ۲۲۶)

(و شاعران که گمراهان از آنها پیروی می نمایند.

آیا نمی بینی که در هر بیابانی سرگردانند.

علاوه بر آن، آنچه را که نمی کنند می گویند.)

فقط کسانی را از این توصیف مستثناء می نماید که هنر و سرایندگی شان در خدمت ایمان و هدفِ اعلی بوده و اهل اعمال شایسته و به یاد خدا باشند و در برابر ظلم به یاری و مقابله برخیزند:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ

بَعْدَ مَا ظَلَمُوا»^۱

در سوره یس (۳۶) خداوند شدیداً استنکاف می ورزد که به فرستاده اش شاعری یاد داده باشد و چنین کاری سزاوار قرآن باشد، بلکه آن را کتابی می داند خواندنی و پند گرفتنی، با گفتاری روشن و خالی از پیچ و خم:

«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ.»

(یس (۳۶) / ۶۹)

(و به او شعر نیاموختیم و سزاوار او نیست، آنچه آموخته ایم چیزی جز ذکر و قرآنی روشن و واضح نمی باشد.)

«فَرَأْنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» (زمر (۳۹) / ۲۸)

(قرآنی عربی بدون اعوجاج و پیچ و خم...)

۳) دروغ در کردار

حال به بند سوم از آئین اسلام در باره ی دروغ و شاخه و شعبه های عملی آن می پردازیم که در کردار یا در اعمال و رفتار انسان ها جلوه می نماید. این زمینه، بسیار وسیع بوده، موارد فراوان و متنوعی را دربرمی گیرد که دروغ به گونه ای در آنها دخالت اصلی دارد. از قبیل: غضب مقام خدا و فرستادگان او، اغفال و اغواء، ریاکاری و سالوس، تملق و مداهنه، توطئه و تزویر، پنهان کاری و دزدی، خیانت و خُلفِ عهد،

۱. شعراء (۲۶) / ۲۲۷: مگر مؤمنان نیکوکار که فراوان به یاد خدا هستند و پس از آنکه ستم دیدند، [با اشعار خود] داد می ستانند...

رشوه و مداخل، کم‌فروشی و تقلب در معاملات و غیره. به‌طور کلی اعمال و رفتاری که با ظاهری آراسته و شایسته و به قصد فریب و سوءاستفاده انجام گردیده، و شخص برخلاف تعهد و انتظار یا قول و قرار عمل می‌نماید.

در فقه باب و بحث‌های مفصل نسبت به بعضی از اینها که ارتباط با بازار و معاملات پیدا می‌کند، اختصاص داده شده است. در کلمات ائمه علیهم‌السلام و رسول اکرم (ص) نیز که فرموده است «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»،^۱ تعلیم و تأکیدهای زیاد وجود داشته هر کدام الگوهای جوانمردی، درستی، صفا و وفا در برابر خودی و بیگانه بوده، در اینجا نیازی به توضیح و تکرار ندارد؛ فقط اکتفا به آیاتی چند از قرآن مجید می‌نماییم که در مقام منع یا تأکید آمده‌است و در رأس آنها آیه‌ای را که در صدر مقاله آورده‌ایم یادآوری می‌کنیم. مخاطب آیه شخص پیغمبر (ص) است. ولی ناظر و آمر بر همه بوده و استمرار بر صداقت را- در هر عمل و اقدام از آغاز تا پایان- توصیه می‌نماید. آیات دیگر از این قبیل است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»^۲

برگرداندن امانات به اهل و صاحبان آنها و داوری کردن میان مردم به عدالت و حق، دستور خدا و موعظه او به انسان‌ها است:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۳

از نشانه‌های مؤمنین که آنها را وارث فردوس برین می‌نماید، مراقبت در امانات و ایفای به عهدها و قرارها است:

«إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^۴

«وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ» (مطففین (۸۳) / ۱)

(وای بر کم‌فروشان و غش‌کنندگان در معاملات.)

۱. حدیث نبوی: من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق یا ارزش‌های انسانی را تمام و تکمیل کنم.
 ۲. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز پس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ ...
 ۳. معارج (۷۰) / ۳۲: و نیز آنان که امانت‌ها و پیمان خویش را رعایت می‌کنند.
 ۴. اسراء (۱۷) / ۳۴: ... که پیمان موجب مسئولیت خواهد بود.

«وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»^۱

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»^۲

روابط باید بر مبنای درستی و اندازه و حساب باشد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ

بِالْقِسْطِ»^۳

پیغمبران فرستاده شده‌اند و کتاب و میزان برای ما آورده‌اند تا قسط یا عدالت و عمل درست را بشناسیم و به آن قیام و اقدام نمائیم.

«اشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^۴

آیات خدا و آئین خدا را ناچیز گرفته و وسیله‌ی معاش و مقام برای خود می‌نمایند، یا دین‌فروشی و متولی‌گری می‌کنند در حالی که دین و خدا، بدون واسطه و حاکم تعلق به همگان داشته و راهنمایی در دین و امر به معروف و نهی از منکر نباید به عنوان حرفه و در برابر مزد و پاداش صورت گیرد و حتی تشکر و احترام خواسته شود.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ»^۵

«أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»^۶

خداوند خیانت‌کاران را دوست نمی‌دارد و آنها به پیروزی رهنمون نمی‌شوند.

«وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ

الْآخِرِ»^۷

۱. اعراف (۷) / ۸۵: ... و حقوق مردم را کم برآورد نکنید؛ ...

۲. انعام (۶) / ۱۵۲: ... [سنجش] پیمانانه و ترازو را عادلانه کامل کنید؛ ...

۳. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه‌های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص

حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

۴. توبه (۹) / ۹: آیات خدا را به بهایی ناچیز فروختند...

۵. انفال (۸) / ۵۸: ... که خدا خائنان را دوست ندارد.

۶. یوسف (۱۲) / ۵۲: ... و خدا نیرنگ خیانت‌گران را سامان نخواهد بخشید.

۷. نساء (۴) / ۳۸: و [نیز] کسانی [هم] که اموالشان را برای نمایش به مردم انفاق می‌کنند و به خدا و روز

واپسین باور ندارند؛ [شیطان همدم آنهاست] ...

کار خوبی برای جلب نظر مردم انجام‌دادن، منافات با ایمان به خدا و آخرت داشته و همگامی با شیطان است.

«يُرَآؤُنَ النَّاسَ»^۱

«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ»^۲

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا»^۳

دست دزدی که تجاوز به حق و مال مردم می‌نماید، باید بریده شود. همان‌طور که زناکاری که تجاوز به ناموس می‌نماید، و هر دوی اینها که در امانت‌داری اجتماعی خیانت می‌ورزند، باید حد بخورند.

رابطه خلافت و امانت خدا با راستی و امانت‌داری

عنایتی که قرآن نسبت به صداقت ابراز می‌دارد، یک امر تصادفی و یک توجه ساده نیست؛ صداقت همراه با یک سلسله صفات و ارزش‌های دیگر، مجموعه یا شبکه‌ای به هم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهد که می‌توانیم نام آن را «شبکه انسانیت» بگذاریم. امانت، وفای به عهد، میثاق و حتی تقوا و عدالت، صفات و اعتبارهایی است که در حقیقت لوازم خلافت یا جانشینی خدا در روی زمین و امانت‌داری انسان را می‌رساند و قرآن نسبت به همه‌ی آنها سخت‌گیری خاص نشان می‌دهد. در زیر مواردی را فهرست‌وار اشاره می‌نماییم:

(۱) مؤمن رستگار پیروز کسی است که در زمره‌ی این کسان باشد:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون (۲۳) / ۸)

(و کسانی که در امانات و عهد خود رعایت و مراقبت داشته باشند.)

(۲) انسان در باره‌ی عهد و پیمانی که بسته است بازخواست می‌شود:

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»

۱. نساء (۴) / ۱۴۲: ... برای خودنمایی در برابر مردم برمی‌خیزند...

۲. ماعون (۱۰۷) / ۷: و مایحتاج زندگی را [از دیگران] دریغ می‌دارند.

۳. مائده (۵) / ۳۸: [بخشی از] دست مرد یا زن سارق را به سزای عملشان ببرید، به عنوان عقوبتی از جانب خدا...

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ^۱

و هر کس مسئول اعمال خود و آنچه پیروی می کند می باشد و همان طور که داریم:

«لَيْسَ أَلِ الصَّادِقِينَ عَنِ صِدْقِهِمْ» (احزاب (۳۳) / ۸)

(تا از راست گویان از راستی و صداقت شان بپرسند)

(این آیه به دنبال آیه اخذ میثاق محکم از پیغمبران آمده است).

۳) پیغمبران اولوالعزم با خدا پیمان بسته و مأمور بوده اند از گروندگان برای خدا تعهد و میثاق بگیرند و دائماً آن را یادآوری نمایند. بنی اسرائیل بیش از سایر امت ها به دلیل پیمان شکنی و نقض میثاق مورد لعنت و سرزنش قرار گرفته، از انسانیت به حیوانیت برگشته، بوزینه صفت و میمون شده اند:

«فَبِمَا تَقْضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَانَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً^۲

«مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ^۳

۴) علاوه بر میثاق با خدا، عهد و پیمان با بندگان خدا نیز - چه مؤمن و چه مشرک - از نظر خدا محترم بوده و لازمه ی تقوا است و باید محفوظ بماند:

«فَاتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَيَّ مِدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۴

۵) اگر دستور جنگ با مشرکین داده شده است، به دلیل خدعه و خیانت آنها است و کمکی که علی رغم قرارداد صلح و پیمان عدم تعرض مرتکب می شده اند، نه آنکه به دلیل شرک یا تبعیت نکردن از رسول خدا بوده باشد:

«بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۵

که در این صورت خدا خوش دارد در حق آنها نیکی و رفتار به قسط شود:

۱. اسراء (۱۷) / ۳۴ و ۳۵: ... و به پیمان [خویش] وفا کنید، که پیمان موجب مسئولیت خواهد بود.

وقتی که پیمان می کنید، پیمان را کامل کنید و با میزان درست بسنجید...

۲. مائده (۵) / ۱۳: آنگاه به خاطر پیمان شکنی شان، آنان را نفرین کردیم و دل های شان را سخت گردانیم؛...

۳. مائده (۵) / ۶۰: ... [اعمال] آنان که خدا نفرینشان کرده و بر آنها خشم گرفته است و برخی از آنها را [به حالت] بوزینه و خوگ گردانید...

۴. توبه (۹) / ۴: ... به پیمان آنان تا پایان مدت وفا کنید، که خدا پروا پیشگان را دوست می دارد.

۵. توبه (۹) / ۱: این [اعلام] بی زاری خدا و پیامبرش نسبت به مشرکینی است که [با آنها] پیمان بسته اید [و رعایت حرمت آن را نمی کنند].

«يُنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^۱

(۶) دو چیز را قرآن با صراحت و به قید موعظه به ما امر می‌کند: عدالت و امانت:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَيْهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»^۲

(۷) خیانت در امانت و در وکالتی که خدا به ما داده است نیز به صراحت نهی می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۳

(۸) و بالاخره، امانت چنان بار پرمسئولیت و رسالت الهی با عظمتی است که کوه‌های با صلابت و آسمان‌های بینهایت، توان حمل آن را نداشته از ترس نپذیرفته‌اند؛ ولی انسان پذیرای آن شده است، و اگر قدر و ارزشش را نمی‌شناسد، از کثرت نادانی است و اگر برخلافش عمل می‌کند، ظلمی است که نسبت به خویشتن می‌نماید:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۴

می‌دانیم که فضیلت آدمی و فرق اساسی انسان با حیوان یا موجودات دیگر در برخورداری از موهبت «اختیار» است.

۱. ممتحنه (۶۰) / ۸: خدا شما را از داشتن روابط نیکو و عادلانه با کسانی که در امر دین با شما نجنبیده‌اند و شما را از خانه‌های خود بیرون نرانده‌اند، نهی نمی‌کند؛ و خدا عادلان را دوست می‌دارد.

۲. نساء (۴) / ۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش باز پس دهید، و چون در میان مردم داوری کنید، عادلانه داوری کنید؛ خدا اندرز نیکویی به شما می‌دهد؛ البته خدا شنوایی بیناست.

۳. انفال (۸) / ۲۷: ای ایمان‌آوردگان، به خدا و پیامبر خیانت مکنید و آگاهانه در امانات یکدیگر خیانت نوزید.

۴. احزاب (۳۳) / ۷۲: ما [موهبت اختیار و حق انتخاب را به صورت] امانت بر آسمان‌ها و زمین و کوهساران عرضه داشتیم، [بنا به عدم استعداد] جملگی از تحمل آن [عاجز مانده و] سر باز زدند و از آن هراس داشتند و انسان [که مستعد پذیرش آن بود] بار آن را بر عهده گرفت، ولی [با سوءاستفاده از اختیار] همواره ستم‌پیشه و جهالت‌پیشه است.

گیاهان و جانوران هیچ گاه از خط خلقت و از آنچه مقتضی و مصلحت برای زندگی شان می باشد، منحرف نمی شوند. خاصیت یا پدیده‌ی غریزه، آنها را آن طور که شایسته است و نیاز دارند اداره یا کنترل می کند. ولی انسان که در قسمتی از برنامه حیاتی خود رها شده و مختار می باشد، می تواند تا «أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۱ در کات سقوط نموده و پست تر و گمراه تر از هر حیوان گردد:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۲

در برابر آزادی و اختیاری که به انسان داده شده است و برای جبران و جلوگیری از پستی و نیستی یا سقوط و هلاک، از ما خواسته شده است که به جای غریزه حیوانی و نظارت طبیعی الهی، شخصاً صاحب شخصیت و اراده و استوار در عهد و امانت باشیم. معنی و مابه‌ازاء امانت‌داری خدا و خلافت موقتی او در زندگی دنیا، همین احراز شخصیت و استقامت انسان و قیام به نفس ما می باشد که همچون قیام بالذات خدا است. در حقیقت شخصیت خودمان یگانه عامل و ضامن و مانع سقوط و هلاکت خودمان می باشد. پشتوانه‌ی این تضمین نیز حیثیت و شخصیت ما و تقوا و تعهد می باشد و ارزش و اعتبار ما به صداقت در گفتار و رعایت عهد و قرارمان است.^۳ باز هم به بیان دیگر، صداقت و امانت یا تقوا و تعهد مابه‌ازاء و شیربهای خلافت و امانتی است که خداوند عزیز حکیم، انسانِ ظَلُومِ جَهُول را مشمول و

۱. تین (۹۵) / ۵: «تَمَّ رَدَدْنَا أَسْفَلَ سَافِلِينَ»

سپس او را [آنگاه که ناسپاسی کرد و کفر ورزید و برای آنچه او را آفریدیم، قیام نکرد] فروتر از همه‌ی فروتران گردانیدیم.

۲. اعراف (۷) / ۱۷۹: ... آنان بسان دام‌ها هستند، بلکه گمراه تر ...

۳. فلاسفه‌ی اگزیستانسیالیست و اومانیزم‌های آزاداندیش که نمی‌خواهند نسبت به آفریدگار و گرداننده‌ی جهان اقرار و اطاعت نمایند، آخرین پناه‌گاه و پشتوانه که در فلسفه‌ی دور و تسلسل بی‌پی و پایان خود برای تعریف کردن و تکیه‌گاه دادن به انسان مطلوب با ایده‌آل عرضه می‌نمایند، «متعهد بودن» است. صحبت از تعهد و از انسان متعهد می‌نمایند، بدون آنکه بگویند، تعهد به چه کار و چه چیز و متعهد در برابر چه کسی و با چه تضمین و تشخیص. همین قدر هست که متوجه شده‌اند آخرین پایگاه انسان و انسانیت چیزی جز تعهد نمی‌تواند باشد و تعهد در برابر کسی جز خود شخص برای آنها قابل تصور نیست و مجبور شده‌اند از خود به خود برگردند. در مدار یا معادله‌ی بسته‌ای افتاده‌اند که هم جواب صفر و پوچ را می‌پذیرد و هم هر جواب مشخص و مطلوب که دل‌تان خواسته باشد. ولی در منطق و سیستم خداپرستان، هم جهان و وجود را سر و سامانی هست و هم انسان در عین آزاد و مختار بودن و گردش کردن در مدار خود به خود (یا بازگشت به خویشتن خویش) لازم است برای بقا و ارتقاء هم متعهد باشد و هم معتقد.

مفتخر به آن نموده است. از ما می‌خواهد آزادانه و داوطلبانه با اراده و اختیار خودمان و علی‌رغم امکان و میدانی که برای مخالفت و عصیان داریم، از دروغ‌گویی و دغل‌بازی خودداری نماییم؛ در استرداد امانات و عدالت با اشخاص تردید نکنیم؛ در ایفای قرار و پیمانی که به گردن گرفته‌ایم، استوار باشیم و همچون خدا از خودمان شخصیت و حیثیت داشته، وجودمان مساوی عدم نباشد. و مایه‌ی این کار چیزی جز خواستن و طلب از خدا، یعنی دعا نیست.

دروغ مشروع

همه‌ی ما این سخن سعدی و ضرب‌المثل «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» را شنیده‌ایم^۱ و چه بسا اشخاص که با تعمیم و تسری دادن به موارد مورد استفاده و خواسته‌ی خود، حقیقت و حق را قربانی منافع و مصالح کرده و می‌کنند. اصل قضیه یا لااقل واقعیت و عمل این است که مسئله‌ی دروغ و دوگانگی و ضد آن که راستی و درستی است، با طیف وسیعی که در زندگی انسان‌ها و در شریعت‌ها دارد و ریشه از طبیعت و فطرت می‌گیرد، عمومیت و استحکام آن اقتضا می‌کند که خالی از استثنا و از موارد خاص، همچون خود طبیعت و فطرت و واقعیت، نباشد. موضوعی است بسیار ظریف که وقتی به دست بی‌دقتی و بی‌تقوایی و خودپرستی می‌افتد، ریشه‌ی مسئله یعنی حق‌گویی و حق‌خواهی یا راستی و درستی از بیخ زده می‌شود و از آئین خدا، شیطان درمی‌آید. از طرف دیگر چنانچه انحراف و افراط در پیش آید و وسوسه‌های قشری‌گری یا خشکی‌های مطلق‌پرستی حاکم گردد، نقض غرض حاصل شده، انسان به حیوان و به جماد بازگشت می‌نماید.

۱. داستان چنین است: پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد بیچاره در حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن، که گفته‌اند هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید.

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

ملک پرسید چه می‌گوید؟ یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند همی گوید «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (آل عمران (۳) / ۱۳۴) ملک را رحمت آمد و از سر خون او درگذشت. وزیر دیگر که برضد او بود، گفت: ابنای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز به راستی سخن گفتن. این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک روی از این سخن در هم آورد و گفت: مرا آن دروغ پسندیده‌تر آمد از این راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این برخبثی و خردمندان گفته‌اند:

«دروغی مصلحت‌آمیز به که راستی فتنه‌انگیز.»

فقها که رساله‌ی عملی می‌نویسند و می‌خواهند تکلیف مردم را در عبادات و اعمال روزانه، به صورت پوست‌کنده تحویل‌شان بدهند، آمده‌اند از روی روایات و منابع چهارگانه اجتهاد (کتاب، سنت، عقل و اجماع) مواردی را که دروغ گفتن مجاز است، مشخص کرده‌اند. مرحوم شیخ مرتضی انصاری، پس از آنکه دروغ را به حکم ضرورت عقل و ادیان، حرام دانسته و آن را از گناهان کبیره می‌شمارد، دروغ را در دو صورت جایز می‌داند: اول آنکه ضرورتی وجود داشته باشد و دوم آنکه هدف اصلاح ذات‌البین باشد.

برای مورد اول دو آیه زیر را از قرآن می‌آورد و روایاتی نقل می‌نماید که به یکی از آنها اکتفا می‌نمائیم.

«إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل ۱۶ / ۱۰۶)

(مگر کسی که برخلاف میل خود وادار شده و قلب او مطمئن به ایمان باشد...)

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ

فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» (آل عمران ۳ / ۲۸)

(مؤمنین کافرها را به جای مؤمن‌ها ولی و یاور خود نمی‌گیرند و هر کسی چنین کند حق و دلیلی در برابر خدا ندارد مگر آنکه از آنها پروا و احتفا داشته باشید...)

«مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ اللَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ.»^۱

برای مورد دوم شیخ الطائفه شیخ مرتضی انصاری روایات زیر را آورده است:
از صحیفه معاویه بن عمار:

«الْمَصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ.»^۲

از معاویه بن حکم، به نقل از حضرت صادق (ع):

«كُلُّ كَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ يَوْمًا إِلَّا كَذِبًا فِي ثَلَاثَةٍ:»

۱. روایت: هیچ چیزی (یا حکمی) نیست مگر آنکه خداوند آن را برای کسی که ناچار به آن شود حلال کرده است.

۲. روایت: اصلاح‌کننده، دروغ‌گوی دروغ‌پرداز محسوب نمی‌شود.

(۱) رَجُلٌ كَانَتْ فِي حَرْبِهِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ
 (۲) رَجُلٌ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ يُلْقَى هَذَا بَعِيرٍ مَا يُلْقَى هَذَا يُرِيدُ بِذَلِكَ
 الإِصْلَاحَ

(۳) وَ رَجُلٌ وَعَدَ أَهْلَهُ شَيْئًا وَ هُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ يُتِمَّ لَهُمْ^۱.

در نهج‌الفصاحه نیز از کلام رسول اکرم (ص) آمده است که:

«الْكَذِبُ كُلُّهُ إِثْمٌ إِلَّا مَا نَفَعَ بِهِ مُسْلِمٌ»^۲

البته این حدیث را باید با رعایت و در جمع سایر آیات و احادیث گرفت، نه آنکه اطلاق عام به آن داد. نگوییم هر دروغ که نفعی از آن عاید یک مسلمان شود، مجاز است. زیرا که بالاخره از هر دروغ و ریا و یا تقلب برای افرادی، لااقل به خود عامل آن، فایده‌ای عاید می‌گردد. شاید منظور از نفع به‌مسلم، شخص شنونده‌ی دروغ بوده باشد که نفع‌اش در اصلاح روابط با دیگران و در علاقه‌مندی به خانواده و خانه است.

ولی مشروعیت دروغ، به مفهوم کلی و متداول بودن دروغ در حیات بشریت و در تعبیر عمومی دستگاه خلقت، دامنه‌ای وسیع‌تر از سه استثنای فقهی فوق‌الذکر دارد که در اینجا بحث‌هایی نسبت به تعمیم و تخصیص‌ها پیش می‌آید.

از موارد وسیع دروغ، یکی آرایش و زینت است که باعث جلب و وحدت می‌شود، و دیگر تغییر و تولیدهایی در خلقت و ابداع و ابتکارهایی غیر از آنچه واقعیت و انطباق با طبیعت دارد که از آن جمله است، رشته‌های ادبیات و هنر یا سازندگی‌های انسان.

فقها ظاهراً از آن حد جلوتر نرفته‌اند و دقیقاً حدود و موارد دروغ‌های مشروع اضطراری را مشخص نساخته‌اند. ممکن است یک اشکال ساده زندگی و مختصر زیان و زحمت را انسان اضطرار و ناچاری دانسته، برای احتراز از آن دروغ بگوید و فریب کاری نماید، یا اضطرار را فقط در آنجا بدانند که پای جان در میان می‌آید.

۱. از امام صادق (ع): هر گونه دروغ، روزی بازخواست می‌شود جز در سه مورد:

(۱) مردی که به خاطر مصلحت جنگی کید ورزد که در این صورت ایرادی بر او نیست.

(۲) مردی که به قصد اصلاح و التیام میان دو نفر به یکی چیزی بگوید و نقل کند که دیگری نگفته است.

(۳) مردی که به خانواده‌ی خود وعده‌ی دروغ بدهد تا آنان را امیدوار نگاه دارد.

۲. از نهج‌الفصاحه: دروغ همه‌اش گناه است جز آنجا که به مسلمان سودی برساند.

کید و حيله‌های جنگی نیز که بعضی‌ها به مبارزات سیاسی یا دعوا و درگیری‌های خودی و به رقابت‌ها و دشمنی‌های عادی تسری می‌دهند- و حتی از حيله‌های شرعی صحبت می‌نمایند- باید معلوم شود، آیا انحصار به جنگ‌های مسلحانه و کشتار نفوس دارد که پای جان در میان می‌آید یا در هر نزاع و اختلاف قابل استعمال است؟ تازه آیا نباید خود جنگ، جنگ مشروع و دفاعی باشد، نه جنگ تجاوزی و انتقام‌جویی یا کيفر دینی که غیر فی سبیل الله است؟ در اینجا فلسفه یا تز منسوب به ماکیاولی به خاطر می‌آید که آیا هدف وسیله را مجاز و مقدس می‌سازد؟ هستند کسانی و مکتب‌ها و فرهنگ‌هایی که در طرفیت با دشمن، دروغ، خدعه، خلف عهد، تهمت، ترور و تجاوز را عملاً یا عقیدتاً مجاز می‌شمارند؛ برای دشمن و برای هر کس که او را مخالف یا غیرمطیع خود دیدند، حقی و ارزشی قائل نمی‌شوند؛ کمترین تساهل یا تسامحی نداشته، حقوق و ارزش‌ها یا تعهدات اخلاقی را تنها در مورد موافقین یا مؤمنین می‌دانند و مؤمنین را هم صرفاً کسانی می‌گیرند که معتقدات و نظریات یا آداب و اعمالشان در محدوده‌ی تنگ اختصاصی خودشان باشد.

این قبیل توسعه و تحریف‌ها را وقتی با عمق آیات قرآن و با گفتارهای گوناگون پیغمبر و ائمه و مخصوصاً با کردار و سنت‌های اهل بیت مقابله می‌نماییم، دروغ‌های غیرمشروع تا حدودی بر ایمان روشن می‌شود.

مثلاً قرآن با گفتن «أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»^۱ خیانت‌کاری را زیان‌کاری دانسته علی‌الاصول محکوم می‌نماید، بدون آنکه تخصیص در برابر مؤمنین بزند. جاسوسی یا تجسس را هم منع می‌نماید و فقط در صورتی اجازه داده و امر کرده است که طرف پیش‌قدم در خیانت گردد و اقدام ما «عَلَى سَوَاءٍ» انجام شود یعنی مقابله به مثل بوده و حالت دفاعی داشته باشد:

«وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْخَائِنِينَ.» (انفال (۸) / ۵۸)

(و اگر از قومی نگران باشی که خیانت ورزند به همان صورت مقابله به مثل نموده، مأمور یا جاسوس بفرست، همانا که خداوند خائنین را دوست ندارد.)

۱. یوسف (۱۲) / ۵۲: ... و خدا نیرنگ خیانت‌گران را سامان نخواهد بخشید.

از حضرت امیر (ع) هم که گفته‌اند با سلحشوران و مشرکین خدعه‌های جنگی به کار می‌برده و آنان را غافل‌گیر می‌کرده است، هیچ‌گاه نشنیده‌ایم که در روابط عادی با افراد و با مخالفین سیاسی و عقیدتی دوران خانه‌نشینی و خلافت خود و در پیشبرد مقاصد حقه، متوسل به دورغ و نیرنگ شده و زرننگی کرده باشد. در مقایسه‌ی خود با معاویه می‌فرماید:

«لَوْ لَا التَّقَى لَكُنْتُ أَذْهَى الْعَرَبِ»^۱

ولی البته به پیروان خود و به مردم صاحب اراده و ایمان که در معرض خطر و جاسوسی دشمنان هستند، توصیه‌ی «أَسْتُرْ ذَهَبَكَ وَ ذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ»^۲ را می‌کند. همچنین داستان مسلم بن عقیل در خانه‌هایی ابن عروه را شنیده‌اید که می‌توانست با یک ضربه‌ی شمشیر ابن زیاد را بکشد و به این ترتیب غائله‌ی کربلا، با آن همه مصایب پیش نیاید و سیدالشهداء و اهل بیت رسالت به خلافت و حکومت برسند. مسلم بن عقیل این کار را نکرد و گفت، به یاد سفارش جدم رسول خدا افتادم که فرمود: مسلمان هیچ‌گاه با خدعه و توطئه، دشمن را نمی‌کشد (ترور نمی‌کند). قرآن یهودیان را از اینکه در روابط با عوام (امی یون)^۳ و غیربنی اسرائیل خود را مقید و متعهد نمی‌دیدند، ملامت می‌کند و در سوره توبه (۹) توجه کرده‌اید که تأکید می‌نماید، در اتمام و ایفای عهد و پیمانی که با مشرکین بسته‌اند استوار باشند و نام این مراقبت و صداقت را تقوا می‌گذارد. همان‌طور که جنگ با مشرکین مکه و یهودیان مدینه را به دلیل نقض عهدها، نارو زدن‌ها و تقدم آنها به حمله و قتال، مجاز و واجب شمرده، پیغمبر و مؤمنین را نسبت به قول و پیمان‌های منعقد «برئ الذمه» کرده است. تقید به راست‌گویی و خودداری از جاسوسی و اغوا نیز، وقتی طرف قرارداد لفظی یا ضمنی، شرافت و صداقت را شکسته و خلاف آن را بجا آورده باشد، در حقیقت از

۱. از حضرت علی (ع): اگر (رعایت) تقوا در میان نبود (و مانع من نمی‌شد) حتماً زرننگ‌ترین و داهی‌ترین فرد عرب می‌بودم.

۲. روایت از حضرت علی (ع): پول و داراییت را، رفت و آمد و روابطت را و عقیده و مذهب را بیوشان و مخفی بدار.

۳. تفصیل بیشتر در مقاله «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا» آمده است.

مقاله‌ی «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا» را در جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» و در همین مجموعه‌ی آثار ملاحظه فرمائید (ب.ف.ب).

میان می‌رود و دروغ و خدعه متقابل مجاز می‌شود. همان‌طور که در کلمات حکمت آموز امیر مؤمنان (ع) آمده است که:

«الْوَفَاءُ أَهْلُ الْعَدْرِ عِنْدَ اللَّهِ وَالْعَدْرُ بِأَهْلِ الْعَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ.»^۱

در سوره یوسف (۱۲) نیز می‌بینیم که فرزند برجسته‌ی یعقوب و پیغمبر برگزیده‌ی خدا که محاط در کشور کفر و استبداد است، علاوه بر آنکه به‌خودی و بیگانه نیکویی و ارشاد می‌نماید و چشم و دستش به‌سوی خیانت و خطا نمی‌رود، وقتی ابلاغ استخلاص خود از زندان را دریافت می‌دارد، اصرار دارد عزیز مصر اول صداقت و عدم خیانت او را آشکار سازد، و همان‌جا اعلام می‌نماید که خداوند کید (یا حيله و نقشه) خیانت‌کاران را هدایت نمی‌نماید و به‌موفقیت نمی‌رساند:

«ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَتَىٰ لَمْ أَحْنَهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِبِينَ.»

(یوسف (۱۲) / ۵۲)

(این برای آن است که - عزیز مصر - بداند من در پنهانی به‌او خیانت نکرده‌ام و اینکه خداوند کید و نقشه‌ی خیانت‌کاران را به‌جایی نمی‌رساند.)
طرح این مطلب از زبان یوسف با استنباط اینکه کید و تدبیر از غیر طریق خیانت و تزویر می‌تواند مورد راه‌نمایی و تأیید خدا باشد و به‌طور کلی به‌کاربردن کید و مکر برای خدا در قرآن، در عین اینکه ابهام موضوع را بیشتر می‌نماید، ممکن است جواب‌گوی سئوالی که در زیر عنوان دروغ مشروع آمده‌است نیز باشد. البته شرط تقوا و رعایت اصول عدالت و صداقت برای پیروزی و نجات، برای امدادهای خدا و برای قبولی عبادات، مکرر در قرآن آمده و نادرستی و ناجوانمردی هیچ‌گاه تجویز نشده است از جمله در این آیات:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا.»^۲

«تَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»^۳

۱. از حضرت علی (ع) : وفا کردن با نیرنگ‌بازان نیرنگ‌زنی نزد خدا است و نیرنگ‌باختن با آنان وفا نگاه‌داشتن نزد خداست.

۲. طلاق (۶۵) / ۲ : ... و هر که از خدا پروا کند، خدا برایش راه خروج [از دشواری‌ها] را می‌گشاید.

۳. مائده (۵) / ۲ : ... [همواره] در نیکی و تقوا همکاری کنید، نه در گناه و تجاوز...

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۱

«وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا»^۲

در برابر کید اهل کتاب و مشرکین دستور صبر و تقوا یا خودداری از مقابله به مثل داده شده است.

آیاتی که نسبت کید یا مکر به خدا می‌دهد از این قبیل است:

«إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا.

وَأَكِيدُ كَيْدًا.

فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤْيِدًا.» (طارق (۸۶) / ۱۵ تا ۱۷)

(آنها نقشه می‌کشند و تدبیر می‌کنند.

ما هم نقشه و تدبیر داریم.

پس به کافرها مهلت بده، من به آنها مهلت و مجال می‌دهم.)

«فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ

كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»

(یوسف (۱۲) / ۷۶)

(این چنین برای یوسف تدبیر و نقشه جور کردیم، او نمی‌توانست در دین

و قانون پادشاه مصر برادرش را به‌دست آورد، مگر آنکه خدا بخواهد...)

«وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ.» (اعراف (۷) / ۱۸۳)

(و به آنها (تکذیب‌کنندگان آیات خودمان) مهلت می‌دهیم همانا که

کید من متین است و مطمئن و تدریجی می‌باشد.)

«وَمَكْرُؤًا مَكْرَأًا وَمَكْرُؤًا مَكْرَأًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَاقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ.»

(نمل (۲۷) / ۵۰ و ۵۱)

۱. مانده (۵) / ۲۷: ... [گناه از من نیست] خدا فقط از پروا‌پیشگان می‌پذیرد.

۲. آل عمران (۳) / ۱۲۰: ... و اگر شکبیا و باپروا باشید، نیرنگشان زبانی متوجه شما نخواهد کرد...

(و قوم ثمود) مکر کردند ما هم در حالی که آنها متوجه نبودند، مکر نمودیم چه مکر کردنی.
پس بنگر پایان مکرشان به کجا کشید، ما آنها و قومشان را جمعاً نابود ساختیم.)

«وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.» (انفال (۸) / ۳۰)

(... و) (مشرکین جنگ کننده با پیغمبر) توطئه و تدبیر به کار می‌برند و خدا نیز نقشه و تدبیر دارد، درحالی که خداوند برترین مکرکنندگان است.)

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.» (انعام (۶) / ۱۲۳)

(و این چنین در هر قریه مجرم‌ها و بدکاران را و ما می‌داریم تدابیر و نقشه‌ها جور کنند، در حالی که جز به زیان خودشان مکر و نقشه‌کشی نمی‌نمایند، ضمن آنکه خود آگاهی ندارند.)

«أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.» (اعراف (۷) / ۹۹)

(آیا (اهل قریه‌ها) از مکر خدا ایمن شده‌اند؟ پس بدانید که از مکر خدا جز قوم زیان‌کار کسی خود را در امان نمی‌پندارد.)

«وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ.» (یونس (۱۰) / ۲۱)

(و هر زمان که به مردم بعد از سختی و رنج‌هایی که آنان را فرا گرفته است فراخی و رحمت بچشانیم، درصدد مکر و حیل‌های در آیات و نشانه‌های ما برمی‌آیند، بگو که خداوند در مکر و پنهان‌کاری سریع‌تر (از شما) است و مأمورین یا فرشتگان ما آنچه را تدبیر و ترفند می‌زنند می‌نویسند و ثبت می‌کنند.)

«وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ.» (رعد (۱۳) / ۴۲)

(و به تحقیق امت‌هایی که قبل از آنها بودند مکر و تدبیرها کردند، پس (بدانید که) همه مکر از آن خدا بوده، می‌داند هر کس چه کسب می‌کند...)

کید و مکر هر دو در لغت و در تفاسیر (مفردات راغب، اقرب الموارد و المنار، به نقل از قاموس قرآن)، تدبیر معنی شده است که ممکن است مذموم بوده حيله را برساند که از طرف کفار و بدکاران و شیطان اجرا می‌گردد، یا ممدوح بوده خدا فاعل آن باشد. ولی بدیهی است که نباید برای واژه‌ی واحدی که در مورد و منظورهای مشترک و مشابه به کار برده می‌شود، برحسب شخصیت یا موضوع و عملی که به خاطر او آن کلمه به کار برده شده است، معانی متفاوت یا متضاد قائل شویم. آنچه از مضمون و سیاق آیات فوق بر می‌آید کید و مکر در اصطلاح امروزی ما همان معنای تدبیراندیشی و نقشه کشیدن را دارد که برای رسیدن به آنچه مورد نظر است، تمهیدات و عملیاتی به صورت آشکار یا غالباً پنهان و دور از آگاهی طرف، صورت می‌گیرد. قوم نوح، قوم ابراهیم، قوم لوط، برادران یوسف، علمای یهودی معاصر حضرت عیسی، کفار قریش و همه‌ی سرکشان و بدکاران راه‌هایی در پیش می‌گرفتند و تدابیری می‌اندیشیدند تا به نحوی، علی‌رغم امر خدا، یا قرار خلقت و طبیعت، برخوردار از زندگی گردند یا مدعیان و مخالفین را که منادیان حق و عدل هستند، از میان بردارند. خدا هم - که تقریباً در کلیه‌ی آیات فوق در مقام دوم و دفاعی یا عکس‌العملی وارد صحنه می‌شود - برای خودش، و در حقیقت برای خلق و دستگاه خلقتش، نقشه‌ای و مشیتی یا تدبیر و ترتیبی دارد که قهراً ماوراء و مافوق و ناشناخته معصیت کاران مغرور و نادان بوده و به موقع مقتضی عمل می‌نماید و نقش آنها را برآب می‌کند. با این تفاوت که قرآن در بسیاری موارد توضیح می‌دهد که در واقع امر، ظالمین و فاسقین و مستکبرین هستند که باعث هلاکت‌ها و عواقب سوء شده و به دست خود آن بلاها را به سر خویش می‌آورند:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.» (عنکبوت (۲۹) / ۴۰)
 (... و چنین نیست که خدا آنها را مورد ستم قرار دهد، بلکه خودشان به نفس خویش ستم می‌نمایند.)^۱

۱. همین مضمون در سوره‌های توبه (۹) / ۷۰ و روم (۳۰) / ۹ و بقره (۲) / ۵۷ و آل عمران (۳) / ۱۱۷ و اعراف (۷) / ۱۶۰ و یونس (۱۰) / ۴۴ و نحل (۱۶) / ۳۳، ۱۱۸ نیز آمده است.

نقشه‌ی خدا و کید و مکر او مثل پدیده‌های حیات یک حالت اتوماتیک و خود به‌خودی داشته، در عین آنکه به‌اراده و تدبیر خدا با متانت و حساب انجام می‌شود، مکتسب و محصول و مخلوق خود شخص یا جامعه و پا به پای اعمال و حالات آنها می‌باشد. پنهان است ولی محیط و مسلط بوده، سریع و دقیق هم عمل می‌نماید. قرار خدا بر آزاد گذاشتن انسان‌ها و اختیار دادن و مهلت است و هر کس را مشمول مستقیم و وارث مکتسبات و کارهای خود می‌نماید.

* * *

از دروغ‌های به اصطلاح مشروع دیگر که متداول در ادبیات ملل و در شیوه‌های آموزش و پرورش بوده و قرآن استفاده فراوان از آن نموده است، داستان‌سرایی و هنر تشبیه و تمثیل است. از دوران‌های بسیار کهن و شاید پیش از اختراع کتابت، چنین معمول بوده است که سرگذشت و سرنوشت انسان‌ها را از زبان و زندگی حیوانات و حتی جمادات بیاورند و آنها را از جهاتی همچون خودشان بپندارند، یا بنمایانند. برای بیان نکات و نظریات مورد نیاز، علاوه بر نمونه‌آوری یا حکایت‌سازی از گفتار و کردار آدم‌ها، قصه‌ها و قیاس‌ها از روابط و رفتارهای سایر جانداران و موجودات طبیعت می‌پرداختند؛ مثال و معیار از شجاعت شیر، حيله‌گری روباه، راز و نیاز بلبل با گل، عشق جان‌گداز پروانه نسبت به شمع، یا سخاوت ابر و دل‌ربایی ماه می آوردند. چنین استمداد و استنباط‌ها، البته با حقیقت فلسفی و دقت علمی سازش ندارد و گاهی تعمیم و تطبیق‌ها باعث گمراهی می‌شود؛ ولی قدرت تأثیر و سهولت تفهیم آنها غیرقابل انکار بوده و از نظر روان‌شناسی، آمادگی ذهن انسان برای پذیرش تمثیل و داستان محسوس و مسلم می‌باشد، خصوصاً در انسان‌های کم‌رشد اولیه. همان‌طور که در کودکان می‌بینیم چگونه شیفته‌ی عروسک و قصه شده، تخیلات و اوهام خود را باور می‌کنند و تحت تأثیر شدید چنین تلقین و تصورها قرار می‌گیرند. اتفاقاً بت‌پرستی و ارباب‌انواع در ادیان باستانی، یک مقدار از همین عاریت دادن صفات آدمی به موجودات طبیعی ریشه می‌گیرد و از قدرت تخیل و توهمی که در انسان‌های اولیه در تعلیل و تعبیرهای آثار و پدیده‌های مشهود وجود داشته است، حتی امروز هم که نفوذ علم و عقل در فعالیت‌های ذهنی ملل مترقی به حد اعلی

رسیده است، نفوذ و نقش رمان‌ها یا فیلم و نمایش‌ها در همه‌ی طبقات جامعه و مخصوصاً در نسل جوان نوپرداز فوق‌العاده است.

قرآن که از نظر ادبی - به گفته‌ی دوست و دشمن - سرمشق فصاحت و بلاغت و زیبایی کلام می‌باشد، و خود را کتاب روشن بی‌ابهام و خالی از اعوجاج معرفی می‌کند که سر و کارش با دانایان است، به‌وفور از داستان و از استعاره و تمثیل و تشبیه استفاده می‌نماید؛ با این تفاوت که داستان‌های قرآن مجعول و غیرمعقول نبوده، سرگذشت واقعیات و شخصیت‌های معین است؛ استعاره‌ها نیز لطیف و آشکار بوده و در تشبیه و تمثیل‌ها تصریح می‌شود که انطباق عینی و جانشینی کامل ندارند، بلکه مثل زده می‌شود تا مردم تفکر و تعقل نمایند و کمک به فهم موضوع به عمل آید:

«وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.»

(زمر (۳۹) / ۲۷)

(و به تحقیق در این قرآن هرگونه مثل زدیم که شاید متذکر شده توجه نمایند.)

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ حَشْيَةِ اللَّهِ

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.» (حشر (۵۹) / ۲۱)

(اگر این قرآن را بر کوه فرو فرستاده بودیم آن را به یقین سرافکننده از وحشت خدا و متلاشی شده می‌دیدید و این چنین مثل‌ها را می‌زنیم (یا می‌آوریم) تا شاید آنها اندیشه کنند.)

در قرآن مکرر انواع مثل‌ها آورده می‌شود و غالباً مثل‌ها از آثار و پدیده‌های جاری طبیعت یا از تولیدات زراعت و فعالیت‌های بشری است:

○ حق و باطل تشبیه به آب نهرها و کف روی آنها می‌شود که اولی فایده‌رسان به انسان‌ها و ماندگار است و دومی پر جوش و خروش بوده، بی‌فایده و از بین رونده است.

○ آئین و پایگاه بت پرستان همچون خانه‌ی عنکبوت سست است.

○ انفاق مال در راه خدا، کاشتن دانه‌ای است که هفت سنبل برآورد و هر سنبل صد دانه دهد.

- کسی که به جای کسب و معامله، از راه ربا ارتزاق می‌کند، قیام و حرکت‌اش در زندگی مانند برخاستن و افتادن جن زده‌ی مصروع است.
- خدا روشنایی آسمان‌ها و زمین است؛ پیغمبر چراغ پرتوافکن است.
- رستاخیز قیامت همچون زنده شدن زمین در اثر باران بهار است.
- گفتار پاک و اندیشه حق، درخت پاکیزه (باروری) است که ریشه‌ی استوار و شاخه‌های سربه‌فلک کشیده داشته، پیوسته به‌اذن پروردگار میوه و محصول می‌دهد.
- غیبت کردن دوستان خوردن گوشت مردار آنها است.
- در نهرهای بهشت شیر و عسل جاری است و پهنای آن به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است
- ...

داستان‌های قرآن بعضی از آنها تاریخی و واقعی است که گفته می‌شود «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى»^۱ و بعضی دیگر تمثیلی و سمبلیک است که آئینه‌وار تصویر کلی از فطرت می‌دهد.

در نوع اول، داستان مفصل سراسر عبرت و معرفت یوسف را داریم و همچنین برخوردار موسی (ع) با فرعون و جادوگران، گنج‌های قارون، کشور زرخیز مصفا و امن سبا و سیل ارم، جدال استدلالی و تجربی ابراهیم با بت پرستان و سرگذشت‌های دیگر پیغمبران. در نوع دوم داستان صاحبان مُمسک باغ را داریم و داستان دو برادر دارا و نادار. شاید زندگی آدم در بهشت و اخراج به زمین یا داستان گزینش آدمیزاد^۲ که مسبوق به گفتگوی خداوند با فرشتگان است، یک سرگذشت سمبلیک راجع به طراحی انسان و کلیه مسائل زندگی انسان‌ها باشد؛ کما آنکه حدیث دوپسر آدم نمایشگر دو روحیه و دو اندیشه‌ی صد و هشتاد درجه متقابل در باره‌ی خشونت و قتل است.

۱. یوسف (۱۲) / ۱۱۱: ... [این قرآن] سخنی نیست که به دروغ بافته شده باشد...

۲. به طوری که در تفسیر موضوعی، در جلد سوم «بازگشت به قرآن»، شرح داده شده است. جلد سوم «بازگشت به قرآن» با نام «گزینش آدمیزاد»، در سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است و اکنون بخشی از جلد (۱۸) مجموعه‌ی آثار می‌باشد که در سال ۱۳۸۸ با نام «بازگشت به قرآن (۱)» توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

دروغ‌های تکوینی و خواسته‌های خدا

دروغ‌های مشروع - که شاید با تفصیل زیادتر از معمول - از جهات مثبت و منفی در بند گذشته صحبت کردیم و جنبه‌ی تشریحی و فقهی داشت، قسمت کوچکی از مسئله و استثناء بر احکام کلی و قاطع مربوط به راستی و درستی را تشکیل می‌دهد. قسمت وسیع‌تر و عمیق‌تر مسئله‌ی دروغ‌های تکوینی - به معنای اعم کلمه، آن‌طور که در تعریف و ابتدای مقاله گفتیم - می‌باشد که باید مورد بررسی مجدد قرار گیرد. در اوایل مقاله آنجا که از «ریشه‌های دروغ در طبیعت و فطرت» صحبت می‌کردیم، گفتیم که هم در رده‌های بالای حیوانات نمونه‌هایی از دروغ را مشاهده می‌کنیم که حالت استتار و استحفاظ را دارد، یا انحراف و دام اندازی برای تغذیه و بقا است، و هم در فطرت انسان‌ها از اولین روابط مادر و فرزندی تا فرهنگ و هنرمندی و در زندگی شهرنشینی یا تمدن، انواعی از دروغ و دورویی و از مظاهر آرایش و ایجاد و ابداع دیده می‌شود که خلاف طبیعت تکوین انسان نیست، بلکه به نظر می‌آید جزیی از برنامه‌ی خلقت انسان و وسیله‌ی تربیت و تکامل و تقرب او می‌باشد.

باز اگر به قرآن برگردیم، می‌بینیم قرآن ابا ندارد که زینت و زینت‌گری را مانند کید و مکر، هم کار شیطان بداند و هم به خدا نسبت دهد؛ یک جا آن را گناه و دام توصیف کند و جای دیگر همچون اموال و اولاد، نعمت و رحمت و فتنه توصیف نماید. گویی که رقابتی مابین شیطان و رحمان، بر سر زینت و تغییر خلقت، برای جلب آدمیزاد در کار است. مکرر به تعبیرهایی از این قبیل بر می‌خوریم:

«وَزَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» (نمل ۲۷/ ۲۴)

(... و شیطان برای آنها و در نظر آنها کارهایشان را زیبا جلوه داد و زینت کرد...)

«وَزَيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» (عنکبوت ۲۹/ ۳۸)

(... و شیطان اعمال‌شان را در نظرشان آراست...)

که این تزئین را گاهی خدا از خودش معرفی می‌نماید:

«إِنَّ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ» (نمل ۲۷/ ۴)

(به‌درستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند ما اعمال‌شان را برایشان آرایش می‌دهیم و زیبا می‌کنیم...)

شیطان نیز از اول اعلام کرده است که:

«رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.» (حجر (۱۵) / ۳۹ و ۴۰)

(پروردگارا در اثر آنکه مرا اغوا و هلاک کردی من هم حتماً برای آنها در زمین آرایش‌گری و زینت می‌نمایم و همه را به راه هلاکت و گمراهی می‌اندازم.

به جز بندگان پاک و خالص تو.)

در مقابل شیطان و خیلی بیش از شیطان، خدا هم به آرایش‌گری انسان و جهان می‌پردازد. آیات قرآن در این زمینه فراوان است و ما چند نمونه را به ترتیب زمان نزول، در زیر نقل می‌نماییم:

«إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ.

وَحَفِظْنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ.» (صافات (۳۷) / ۶ و ۷)

(سال ۳ بعثت - شماره نزول ۵۸)

(به‌درستی که ما آسمان زمین (یا آسمان پایین) را با آراستن به‌ستارگان زینت دادیم. و از هر شیطان سرکش حفاظت کردیم.)

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ.» (حجر (۱۵) / ۱۶)

(سال ۴ بعثت - شماره نزول ۸۳)

(و به تحقیق برج‌هایی در آسمان قرار دادیم و آن را برای بینندگان تزیین کردیم.)

«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ

(ملک (۶۷) / ۵) (سال ۷ بعثت - شماره نزول ۱۰۴)

(و به تحقیق آسمان دنیا (یا طبقه سفلی استراتوسفر و یونوسفر) را با چراغ‌هایی آرایش دادیم و آن را وسیله‌ی دفع و راندن شیطان‌ها قرار دادیم...)

«وَالْحَيْلَ وَالْبَعَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزَيَّنَّاهَا وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.»

(نحل (۱۶) / ۸) (سال ۷ بعثت - شماره نزول ۱۰۷)

و اسب‌ها و قاطرها و درازگوش‌ها آفریدیم و برای استفاده سواری شما و زینت، و مرکب‌های دیگری که می‌آفریند و نمی‌شناسید.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا.» (کهف (۱۸) / ۷ و ۸)

(سال ۷ بعثت - شماره نزول ۱۰۸)

ما هر آنچه روی زمین است آرایش و زینت آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم کدام یک در عمل بهترند.
و به درستی که (سرانجام) آنچه بر زمین است خاکِ هموار خواهیم کرد.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ.»

(نمل (۲۷) / ۴) (سال ۸ بعثت - شماره نزول ۱۱۴)

همانا کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند ما اعمال آنها را در نظرشان زینت می‌دهیم و به این ترتیب سرگردان و حیران می‌باشند.

«كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَيَّ رِيحُهُمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (سال ۱۱ بعثت - شماره نزول ۱۱۵) (انعام (۶) / ۱۰۸)

... این چنین ما برای هر امت اعمالشان را زیبا جلوه دادیم، ولی بازگشت آنها به سوی پروردگارشان بوده به آنچه عمل کرده‌اند آگاهشان خواهیم ساخت.

«وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ.» (يونس (۱۰) / ۸۸)

(سال ۱۱ بعثت - شماره نزول ۱۱۸)

(و موسی گفت پروردگارا همانا که به فرعون و اشراف او در زندگی دنیا زیبایی و اموال داده‌ای تا آنجا که از راه تو گمراه شوند (یا گمراه کنند).)

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ»

وَأَبْقَى أَفْلا تَعْقِلُونَ» (قصص (۲۸) / ۶۰) (سال ۱۲ بعثت - شماره نزول ۱۳۱)
(و آنچه به شما داده شده است کالاهای زندگی و زینت دنیا است، و آنچه نزد خدا است بهتر و پایدارتر است، آیا پس چرا تعقل نمی‌کنند؟)

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً.» (کهف (۱۸) / ۴۶) (سال ۱۲ بعثت - شماره نزول ۱۳۵)
(دارایی و فرزندان پسر آرایش‌های زندگی دنیا هستند و باقیات‌الصالحات (یادگارهای شایسته) در نزد پروردگارت به لحاظ پاداش و آرزو کردن برتر است.)

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.» (آل عمران (۳) / ۱۴)
(سال ۳ هجرت - شماره نزول ۱۵۴)

(در نظر مردم عشق به شهوات در باره زن‌ها و پسران و ثروت‌های به هم انباشته‌ی طلا و نقره و اسب‌های نشاندار برجسته و حشم و مزارع جلوه‌گری و تزئین یافته است، ولی اینها کالای زندگی دنیا بوده و خداوند است که در نزد او نیکوترین بازگشت است.)

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.»
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (اعراف (۷) / ۳۱ و ۳۲)
(سال ۴ هجرت - شماره نزول ۱۵۵)

(ای فرزندان آدم زینت خود را در هر عبادتگاه در بر کنید و بدون آنکه اسراف نمایید، بخورید و بیاشامید، همانا که خداوند اسراف‌گران را دوست ندارد.)

بگو چه کسی زینت و آرایش زندگی و خوراکی‌های پاکیزه را که برای بندگانش (از زمین یا دریا) بیرون آورده حرام کرده است؟ بگو اینها

برای کسانی است که در زندگی دنیا ایمان آورده‌اند، خالص و اختصاصی
روز قیامت است...)

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا
ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ
وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.» (حدید (۵۷) / ۲۰)

(سال ۵ هجرت - شماره نزول ۱۶۱)

(و بدانید که زندگی دنیا چیزی جز بازی و شیفتگی، فخرفروشی و
فزون‌طلبی در اموال و اولاد نبوده، قابل تشبیه به باران است که گیاه با
رویدن در اثر آن کشاورزان را به شگفتی می‌آورد. ولی پژمرده گشته
آن را زرد شده می‌بینی و هیزم می‌شود در حالی که در آخرت عذاب
شدید وجود دارد و آمرزش و خشنودی خدا، و زندگی دنیا چیزی جز
کالای فریبنده نیست.)

«وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُرْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ
زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» (نور (۲۴) / ۳۱) (سال ۵ هجرت - شماره نزول ۱۶۳)

(و به زن‌های مؤمن بگو چشم‌هایشان را پایین اندازند و عورات خود را
حفظ نمایند و آرایش خود را نشان ندهند، مگر آنچه (خود به خود)
آشکار است.)

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ
وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.» (حجرات (۴۹) / ۷)

(سال ۷ هجرت، شماره نزول ۱۷۳)

(و لکن خداوند ایمان را در نظر شما محبوب و پسندیده ساخته آن را در
دل‌هایتان آرایش داده است و کفر و نافرمانی و سرکشی را در نظرتان
نامطبوع و زشت جلوه داده است. چنین اشخاص هستند که رشد یافته و
راهنمایی شده‌اند.)

به موجب این آیات، آرایش‌گری خدا از آسمان و از بالای نزدیک به مسکن انسان‌ها شروع گردیده و دو منظور در آن نهفته است. اولاً زیبایی منظر و خوشایند انسان‌ها در زندگی زمینی موقت خود و ثانیاً حفاظت زمین و انسان از شیاطین (و یا پرتوهای زیان‌بخش ضد حیات)!

پس از آسمان‌ها، عنایت به آفریده‌ها و عوارض زمین کرده و دو نکته‌ی مهم یادآوری می‌گردد؛ یکی اینکه چارپایان علاوه بر استفاده بارکشی و سواری دادن- که در سوره زخرف (۴۳) به‌سال پنجم بعثت اعلام شده است- وسایل زینت و زیبایی برای ما هستند و به‌طورکل عوارض و آرایش‌های زمین- و زندگی- به قصد آزمودن یا مبتلا ساختن و فعال نمودن ما انسان‌ها آفریده شده و زمین پس از ایفای نقش مربوطه، به صورت هموار و خالی از زیور و نمایش‌ها در خواهد آمد. پنج سال جلوتر از این اعلامیه، در سوره ملک (۶۷) گفته می‌شود که غرض از ایجاد مرگ و زندگی، پرورش و آزمایش انسان‌ها در جهت فعالیت بیشتر و بهتر و نشانه‌ی توانایی و بخشندگی خدا می‌باشد، که اینک همان پرورش و آزمایش را در جلوه زینت و آرایش تذکر می‌دهد:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْعَفُورُ.»^۲

در سال‌های هفتم و هشتم بعثت، نوبت به زینت و جلوه‌گری کارهای اشخاص در نظر خودشان می‌رسد و خدا آن را به خود نسبت داده و از این نظر محرک اشخاص در اعمال بدشان نیز می‌باشد. تا آنجا که حضرت موسی (ع) گله می‌کند که اموال و شکوه و جلالی که خداوند به فرعون و درباریان او داده، باعث گمراهی شده است. در شعارهایی که به‌دنبال نکات بالا در سوره قصص (۲۸) می‌آید و با توضیح و تفصیل و تشبیهاتی که از سال ۱۲ بعثت تا ۵ هجرت در سوره‌های کهف (۱۸)، آل عمران (۳)، اعراف (۷) و حدید (۵۷) می‌خوانیم، واقف به دوگانگی خصلت و

۱. کتاب «هفت آسمان، و دین ارکان طبیعت»، از آقای دکتر احمد رهسپار و همکاران. تعبیر و توضیح‌های جالبی در این زمینه داده‌است.

۲. ملک (۶۷) / ۲: خدایی که مرگ و زندگی را تقدیر کرد تا شما را بیازماید که کدام‌یک در عمل بهترید؛ و اوست فرادست و آمرزگار.

مقصد دارایی‌ها و زیبایی‌های دنیا می‌شویم. به بیان دیگر، وسیله و بهانه‌بودن تزئین و آرایش ارائه گردیده و قرآن هشدار می‌دهد که دنیا نباید باعث دل‌بستگی و فریبندگی گردد و ما نباید هدف اصلی زندگی را که برای پی‌گیری پاداش و رسیدن به رضا و جوار خدا است فراموش نماییم.

در همان سوره اعراف (۷) می‌بینیم که اولین عمل شیطان روی آدم و زوجه‌اش، آشکار ساختن زشتی‌های آنها بوده است و در مقابل شیطان، خداوند خلعت لباس را به‌عنوان امتیاز انسان بر حیوان و موجودات زنده دیگر برایش می‌فرستد تا پوششی بر زشتی‌ها و آرایشی بر پیکرها گردد، آرایشی همراه با عفت و تقوا:

«يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ أَنْتُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ
التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ.»

(اعراف (۷) / ۲۶)

(ای فرزندان آدم ما برای شما لباس فرستادیم تا زشتی‌های فطری شما را بپوشاند و تجمل و آرایش باشد و لباس تقوا که این بهترین است و از نشانه‌های خدا و تذکری برای انسان‌ها می‌باشد.)

خواست شیطان، با جلوه‌دادن و بیرون‌زدن زشتی‌های انسانیت، سوق‌دادن انسان به فساد و فحش‌های آشکار و پنهان است. درحالی‌که خواست خدا استتار زشتی‌های فطری ما و استفاده از تزئین و تغذیه از پاکیزه‌های طبیعت، برای فعالیت و عبادت است^۱...

در همان سال پنجم هجری، حکم شرعی یا فقهی حدود آراستگی و آرایشگری زنان صادر می‌گردد و در سال هفتم هجری می‌بینیم که ایمان و دینداری نیز از راه تحبیب و تزئین فراهم گردیده، رشد واقعی انسان در آن است که از دل و دیده خواهان خدا و فراری از نافرمانی و گناه گردد.

اگر غیر از این می‌بود باعث تعجب می‌شد؛ مگر غریزه‌ی اشتها و لذت، حکایت از این نمی‌کند که خدا یا طبیعت خواسته است، ابتدایی‌ترین عمل حیاتی یعنی تغذیه

۱. تفصیل بیشتر و تفسیر این موضوع در کتاب «بازگشت به قرآن»، جلد دوم، صفحات ۱۱۳ تا ۱۲۰. جلد دوم کتاب «بازگشت به قرآن» در سال ۱۳۶۱ توسط انتشارات قلم چاپ و منتشر شده است. این کتاب اکنون بخشی از جلد هجدهم مجموعه‌ی آثار است که با نام «بازگشت به قرآن (۱)» در سال ۱۳۸۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

حالت اجبار خارجی و الزام وظیفه‌ی داخلی نداشته، بلکه به صورت مطبوع و محبوب انجام گردد؟ همچنین است شهوت جنسی و غلّقه و مودتی که برای گذراندن مراحل دشوار ازدواج، انعقاد نطفه، بارداری، تغذیه و تربیت نسل در مرد و زن دیده می‌شود. یا لذتی که انسان از کشف حقیقت، انس با اجتماع، پیروزی بر مشکلات و سایر مسائل و نیازهای زندگی حس می‌کند، آیا تماماً دلالت بر این وحدت کلمه ندارد که وظایف و امور دنیا و دین آدمی، بنا به حکمت الهی، لازم است از طریق تزئین و تحبیب و از روی رضا و رغبتِ شخصِ عاملِ مسئول اجرا و اداره گردد؟ نه با تحمیل یا تشریح و تبلیغ و به کار بردن اکراه و اجبار، آن‌طور که بعضی از متعصبین از مؤمنین عقیده و اصرار دارند، یا رهبران حرفه‌ای که خود را داناتر و تواناتر از خدا می‌دانند، عمل می‌نمایند. موتور محرکِ انسان، خلیفه‌ی رحمان و انرژی مؤثر خلاقیت، همان‌طور که در کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان»^۱ بیان شده است، عشق است که ناشی از آزادگی و اختیار باشد، نه عصمت فرشتگان یا اسارت و انحصار بردگان.

* * *

خلاصه آنکه خدای سبحان بنا به مشیت تکوینی، با آراستن آسمان و زمین و زندگی، حیات دنیا و حرکت به سوی خود و سعادت جاویدان را ممکن و مطبوع ساخته، آرایش را وسیله‌ی تحرک، تربیت، تقوا، تولید و تقرّب ما قرار داده است.

۱. کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» در سال ۱۳۳۶ توسط مؤلف فقید در زندان لشگر ۲ زرهی به رشته‌ی تحریر درآمده و بارها چاپ و منتشر شده است و اکنون یکی از آثار مندرج در جلد اول مجموعه‌ی آثار می‌باشد که با نام «مباحث بنیادین»، چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات قلم منتشر شده است (ب.ف.ب).

چرا چنین شدیم و چه باید بکنیم؟

سؤالی که به ذهن می آید این است که چرا ما ایرانیان پس از مسلمان شدن، با آن همه تأکید و تفصیل که قرآن و سنت و امامانمان در باره‌ی راستی و درستی و پاکی آورده‌اند، سیر قهقهرا کرده، ناجور و ناروا از آب درآمده‌ایم؟ حال که چنین شده‌ایم و می‌دانیم که هیچ ملت و مردمی بدون بهره‌مندی از خصایل اخلاقی، که راستی و درستی در رأس آنها جای دارد، نمی‌توانند در کار دنیا و آخرت خود توفیق یابند، برای خروج از اسارت و هلاکت چه باید بکنیم؟

می‌بینیم که وقتی افراد یک ملت، صرف‌نظر از دین‌داری و اعتقادات مربوطه، تا هنگامی که اطمینان به گفتار و کردارهای یکدیگر نداشته و در روابطشان امنیت و اعتماد حکم‌فرما نباشد، نه در تقسیم مشاغل و ایفای وظایف فردی که از پایه‌های اولیه‌ی تکامل و از میوه‌های تمدن است، نتایج مطلوب به‌دست می‌آورند و نه مخصوصاً مشارکت اجتماعی و همکاری‌های گروهی که در دنیای سراسر رقابت امروزی افزار کار ضروری هرگونه اقدام اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی علمی و فنی موفق می‌باشد، در میان‌شان امکان‌پذیر و ثمربخش خواهد شد. بدیهی است که هم نادرستی در معاملات و در روابط افراد، مانند کلاه‌برداری، تقلب و اعمال خلاف اعتبار و تعهد، ریشه‌های تولیدات و خدمات را ضایع ساخته، رفاه و برکت را از بین می‌برد و هم امروزه قدرت عمل و بازدهی فعالیت‌های فردی و محدود قدیم در زمینه‌های بازرگانی، کشاورزی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ضعیف بوده است و هیچ کاری تا با مشارکت و همکاری گروه‌ها و تجمع سرمایه‌ها و با امکانات وسیع ملی و حتی بین‌المللی انجام نگیرد، نمی‌تواند در برابر مشکلات کوه‌پیکر زمان و

رقابت‌های عظیم این دوران به پیروزی برسد. در دنیا فعالیت‌ها غالباً صورت جمعی یا سیستمیک و مجموعه‌ای را پیدا کرده است و اداره‌ی جوامع و امور، بدون وجود انضباط و اعتماد یا رعایت صادقانه و مطمئن قوانین و ضوابط، امکان‌پذیر نیست. کشورهایی که چند قرن است راه ترقی و تفوق بر سایرین را پیش گرفته‌اند، اگر فریب و فساد در میان‌شان رایج می‌بود و در مجموعه و اکثریت احوال، صادقانه تبعیت از قوانین و روابط سالم نمی‌نمودند و نسبت به یکدیگر و نسبت به دولت‌هایشان برخلاف امانت، صداقت، وظیفه‌شناسی و تعهدات عمل می‌کردند، به یقین نائل به مقام و موقعیت‌های برتری که دارند، نمی‌شدند. امروزه فضایل اخلاقی در روابط انسانی تنها جنبه‌ی معنوی یا دینی قدیم نداشته و ثابت شده است که از شرایط اولیه‌ی تحقق و تأمین زندگی سالم و مترقی فردی و اجتماعی بوده و جزء لاینفک روابط مدنی به حساب می‌آید.^۱

در کشور خودمان، چه قبل از انقلاب و چه بعد از پیروزی آن، دائماً داد از فساد بوده است. قوانین شداد و غلاظ از مجلس‌ها می‌گذراندند و شاه و دولت‌ها، اخبارها و وعده و وعیدها می‌دادند. قانون «از کجا آورده‌ای» تصویب گردید و قرار شد هر کس، از وضع و شریف، صورت کامل دارایی‌ها و درآمدهای خود را بدهد. کمیسونی برای تفکیک و تشخیص بد و خوب کارمندان و نمایندگان تعیین گشت و عده‌ای از رجال را به عنوان «بندج» معرفی کردند که باید محروم از مشاغل و مجبور به استرداد مداخل بشوند. در سال‌های پیش از انقلاب، به تبعیت از اصل حقوق بشر کارتر و به خاطر ایجاد فضای باز و مبارزه با فساد، افراد دست‌اولی چون نخست‌وزیر ۱۳ ساله و رئیس ساواک^۲ رساننده‌ی فرمان عزل دکتر مصدق را معزول و محبوس کردند...

بعد از پیروزی انقلاب یکی از شعارهای تداوم انقلاب و جوسازی‌های جنجالی نظام، مبارزه با فساد در انواع مختلف آن بود؛ چه چپاول‌گران و رباخواران و رشوه‌گیران

۱. سخنرانی و مقاله‌ای در سال ۱۳۲۷ «تحت عنوان ضریب تبادل مادیات و معنویات» در حزب ایران و روزنامه جبهه داشته و شرح داده بودم که نقش اخلاق و معنویات در زندگی اجتماعی چگونه است و معادل پولی یا بودجه‌ای فقدان و نقص آنها، به لحاظ خسارات یا خرج‌هایی که به بار می‌آورد، چقدر بالا است.

این مقاله هم‌اکنون از آثار مندرج در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است که در سال ۱۳۷۹ با نام «مباحث علمی، اسلامی» توسط شرکت سهامی انتشار، چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

و زد و بند چنان رژیم شاه، چه سوءاستفاده چنان نهادها و بی‌بند و باری‌های ناشی از تعدد مراکز تصمیم‌گیری و چه عاملین قاچاق مواد مخدر و بازار آزاد یا دلالت معاملات کلان دولتی در کسوت‌های روحانی و انقلابی! ... همواره حرف‌ها گفته، امیدها داده و فریادها زده می‌شد، ولی همه شاهد بودیم که آنچه به جایی نرسد فریاد است.

در همهی ادوار و در میان تمام افراد ایران، اعم از دولت و مردم، اشتراک نظر روی بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی ما که ناشی از دروغ می‌باشد، وجود داشته است، ولی چون مثل سایر شئون و امورمان خالی از اخلاص و صداقت بوده، چاره‌جویی‌ها به بدتر از بد و بیچارگی می‌کشیده است.^۱

تاریخ گذشته‌ی ما - مخصوصاً بعد از صفویه و دوران قاجاریه - نمونه‌های فراوانی از خیانت و فساد شخصیت در میان رجال ایران نشان می‌دهد که باعث سرشکستگی و زبردست شدن ایران گردیده و مردم را ناامید از بزرگان و از خودشان ساخته و به کیش «بیگانه‌پرستی»^۲ کشانده است. تجربه‌ی انقلاب اخیر نیز که بعد از مبارزات ملی کردن نفت، با یک دنیا امید و اعتماد و ایثار آغاز گردید و ملت را به یاد دو آیه زیر می‌اندازد، همه به‌خاطر دارند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.» (صف (۶۱) / ۲ و ۳)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی را به‌زبان می‌آورید که بدان عمل نمی‌نمایید.

گناهی است بزرگ در نزد خدا اینکه کاری را که نخواهید کرد، یا نمی‌کنید بگویید (وعده بدهید).)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا فِي

۱. در کتاب «ترمودینامیک در زندگی انسان» (چاپ سال ۱۳۳۴) در فصل اقتصاد فرمولی داده شده است که نشان می‌دهد، وقتی در جامعه‌ای ضریب ارتجاع (یا درجه‌ی درستی و امانت و صداقت مردم و مأمورین) ضعیف باشد و بخواهند با گرانی مبارزه نمایند، هر اقدام که به‌عمل آورند، ولو افزایش تولید و بهبود بازده کار باشد، نتیجه‌ی نهایی آن بالا رفتن شاخص هزینه زندگی خواهد بود.

کتاب «ترمودینامیک در زندگی» اکنون یکی از آثار مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۲. «بیگانه‌پرستی»، به معنایی که در مقاله‌ی مندرج در جلد اول «بازیابی ارزش‌ها» آمده است.

قَلْبِهِ وَهُوَ أَلْدُّ الْخِصَامِ.

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ. (بقره ۲) / ۲۰۴ و ۲۰۵)

(و از مردم کسانی هستند که گفتارشان در زندگی دنیا تو را به تعجب و تحسین وامی‌دارد و خدا را گواه بر آنچه در دل دارد می‌گیرد در حالی که شدیدترین دشمنان است. و چون به ولایت و حکومت برسد کوشش می‌کند که در زمین ایجاد فساد نماید و محصول و نسل را به تباهی بکشاند در حالی که خداوند فساد را دوست ندارد.)

* * *

تا اینجا از جهت زندگی دنیا و وضع کشورمان بود که تنها به ذکر چند مورد و اشارات مختصر اکتفا کردیم؛ اما از جهت آن دنیا، برای کسانی که معتقد به آخرت باشند، آیات و احادیث گذشته نشان داد که دروغ‌گویان، ریاکاران، دغل‌بازان، خائنین، منافقین و مشرکین چه بازگشت زیان‌بار و دردناک به نزد پروردگار دارند! اینان، یعنی کسانی که زبان و ظاهری زیبا به سوی خلق و خدا دارند، ولی با دل و باطن خویش بهره‌های دنیا و برتری خود را به جای خدا می‌طلبند هیچ‌گاه مورد بخشش قرار نخواهند گرفت و جاودان در آتش خواهند بود!

از هر سو که نگاه کنیم، اگر به این حقیقت برخوردیم که تا درخت دروغ با ریشه‌ها و شاخه‌ها و میوه‌های زهرآگین آن از سرزمین ایران عزیز و هم‌کیشان مسلمان برانداخته نشود، در حل مشکلات دیگر و انجام برنامه‌های مطلوب، توفیق نخواهیم یافت. و اگر کمترین مال‌اندیشی و احساس مسئولیت و مصلحت داشته باشیم و دست از غفلت و راحت‌طلبی بی‌طرفانه برداریم، خواهیم توانست به فکر چاره‌جویی و آینده‌سازی برای خود و کشورمان برآییم. وظیفه‌ی وجدانی، ملی و دینی هر ایرانی و هر مسلمان این است که صادقانه و صمیمانه علاجه‌ی بیندیشد و کاری بکند. تا خودمان عهده‌دار این عمل نشویم، ملت‌ها و دولت‌های دیگر بار ما را برنخواهند داشت، زیرا نه مانند خود ما آگاهی به اوضاع و اخلاق ما دارند و نه وظیفه و سودی در این کار. از خدا هم نباید توقع نجات و مرحمت داشته باشیم، زیرا صریحاً گفته است که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد (۱۳) / ۱۱)
(همانا خدا آنچه را که مردمی دارند، دگرگون نخواهد کرد، مگر آنچه را که در خودشان است، دگرگون کنند.)

برای این منظور لازم است ابتدا به تشخیص بیماری مزمن دروغ و عوامل دیرینه آن پرداخته، ببینیم چرا چنین شده‌ایم؛ اگر در این زمینه به تحلیل و تعلیل درستی برسیم، شاید بتوانیم به‌خواست خدا جواب یا جواب‌هایی برای «چه باید بکنیم» به‌دست آوریم.

بدیهی است که این مهم جنبه‌های وسیع ایران‌شناسی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و دینی داشته، نه تحقیق کامل و تشخیص صحیح آن می‌تواند از عهده فردی با بضاعت مزجات چون نگارنده برآید و نه اجرا و برنامه‌ریزی آن کار کوچک و کوتاهی بوده، با نوشتن و خواندن یک مقاله پایان می‌یابد. فعلاً چیزی بیش از یک دعوت و ورود در مطلب نیست. همفکری و همکاری زیاد و طولانی لازم است که همراه با دانش و بینش و منبعث از اعتقاد و اراده‌های قوی بوده و در سایه‌ی همت و حوصله‌های عظیم و به یاری خداوند حکیم به فرجام نیکو برسد.

چرا چنین شده‌ایم؟

در بحث‌های آغاز مقاله (رابطه‌ی دروغ با تمدن، ریشه‌های دروغ در طبیعت و در فطرت، دروغ در آئین‌ها و در حکومت‌ها) اصول و کلیاتی در این زمینه بیان داشتیم؛ اما آنچه در کشور خودمان و به‌خصوص بعد از مسلمان شدن‌مان محتاج به بررسی می‌باشد، به‌نظر می‌آید علل و عوامل زیر باشد:

- ۱- آثار ناشی از شرایط جغرافیایی و تاریخی،
- ۲- آزار و اجبارهای ناشی از نظام سلطنتی و فرهنگ استبدادی،
- ۳- آزار و اجبارهای دینی،
- ۴- مشاغل دینی،
- ۵- ضربه اروپا.

۱- آثار ناشی از شرایط جغرافیایی و تاریخی

کشور ایران که صاحب قدیم‌ترین استقلال و قدیم‌ترین استبداد است، به‌لحاظ شرایط جغرافیایی و تاریخی و اجتماعی دارای وضع ویژه‌ای بوده است که صفات ملی و

خصال موروثی و همچنین کیفیت برخوردمان با پدیده دروغ از محصولات آن می‌باشد. در کتاب «سازگاری ایرانی» که به صورت فصل الحاقی بر کتاب «روح ملت‌ها»^۱ نگارش یافته است، به طور اجمال از شرایط و اوضاع فوق سخن رفته است. در آنجا نشان داده‌ام که ساختمان زمین‌شناسی و توپوگرافیک فلات ایران با کیفیات اقلیمی آن از یک طرف، و قرار گرفتن در معرض تهاجمات مستمر همسایگان کم و بیش وحشی از طرف دیگر، معاش کشاورزی را شغل عمده ساکنین ایران زمین قرار داده، روحیه‌ی فردیت^۲ با عوارض مربوطه را به وجود آورده است و خصلت «سازگاری» یا انعطاف‌پذیری و انطباق با محیط را شاخص‌ترین نشانه‌ی نژاد ایرانی نموده است. در عین استقلال داشتن، نامستقل و وابسته و مقلد دیگران بوده‌ایم و با برخورداری از نظام مسلط استبدادی، ناستوارترین حکومت‌ها را داشته‌ایم.

بهرتر است خوانندگان محترم توجه و تعمقی در آن کتاب یا جزوه بنمایند؛ تابلو یا منظره‌ای از کیفیات خلقی و فرهنگی و اجتماعی خودمان را که ناشی از شغل زراعت پیشگی، با آبیاری قناتی در دامنه‌های کوهستانی آفتابی کم باران ولی مساعد برای انواع تولیدات روستائی و خودکفائی و خودبینی بوده است، ببینند؛ تأثیری را هم که اختلاط اجباری و همزیستی مصلحتی مردم شهر و روستا با مهاجمین خارجی و غارت‌گران داخلی داشته است، ملاحظه کنند؛ خواهند دید چگونه روح سازگاری ایرانی با شرایط موجود یا خصیصه به‌رنگ محیط درآمدن و هم‌رنگ جماعت شدن باعث گشته است که ایرانی از منطبق ساختن زبان و موضع خود با مصلحت و موقعیت باک نداشته، رعایت همنشینان و هم‌جواری را که بر او تسلط دارند و بیگانه هستند، بیش از حق و حقیقت بنماید؛ علاوه بر آن، چون خود را مظلوم و آنها را ظالم و غاصب می‌داند، به خویشتن حق دهد، تا آنجا که دستش برسد، در روابط با غیرخودی‌ها و در شیوه‌ی معاملات و ایفای تعهدات، تلافی خسارات و تلفات را درآورد؛ طبیعی است که چنین روشی رفته‌رفته روحیه شده و عمومیت پیدا کند و قبح دروغ و دزدی از بین برود.

۱. ترجمه‌ی آقای احمد آرام از کتاب *L'âme des Peuples*، تألیف André Siegfried، چاپ تهران، شرکت سهامی انتشار، سال ۱۳۴۶.

کتاب «سازگاری ایرانی» اکنون یکی از آثار مندرج در جلد چهارم مجموعه‌ی آثار است. این مجموعه آثار با عنوان «مقالات اجتماعی و فنی» در سال ۱۳۸۰ توسط شرکت سهامی انتشار منتشر شده است (ب.ف.ب.).

۲. روحیه‌ی فردیت: Individualisme

البته شرایط جغرافیایی و طبیعی ایران قبل از اسلام و بعد از اسلام وضع چندان متفاوتی نداشته و تغییر کلی نکرده است؛ اما به طوری که می‌دانیم اولاً میزان نزولات جوئی و سرسبزی دشت و جنگل‌های ایران و آسیای میانه قرن به قرن کاهش محسوس داشته، هر قدر جلو آمده‌ایم، وابستگی کشاورزی به قنات و جداسدن دهات از یکدیگر، یعنی زندگی‌های انفرادی مجزاً و مستقل، افزایش یافته‌است. علاوه بر آن و غیر از مسئله‌ی تحول دروغ‌پروری نظام‌های استبدادی - که قبلاً در صفحات ۳۷ تا ۴۲ بحث کردیم - حکومت‌های ایران و سلاطین قبل از اسلام نیز استقرار و دوام بیشتری داشته، سلسله‌های هخامنشی و ساسانی ایرانی بوده، جلوی توران‌ها و ترک‌ها را می‌گرفته‌اند و غیر از تسلط اسکندر و سلسله‌ی اشکانی، مهاجمین عمده‌ی دیگری نداشته‌ایم. در حالی که بعد از اسلام و پس از حمله و احاطه و اختلاط اعراب، سرزمین ایران همواره در معرض تاخت و تاز ترک و تازی از خارج و داخل بوده و سلسله‌های غیر ایرانی سلجوقیان و غزنویان را داشته‌ایم. چنگیزها و تیمورها مملکت را زیر و زبر کرده، نسل و نیروهایمان را متلاشی ساخته‌اند. میدان برای افغان و افشار باز شده است و حتی صفویه که قوی‌ترین دولت و وسیع‌ترین وحدت را ایجاد نمودند، از سادات عرب‌نژاد و مانند قاجاریه ترک زبان بوده‌اند. در طول چهارده قرن بعد از اسلام، اگر ایران اسماً مستقل بوده است، حتی چهار قرن حاکمیت خالص ایرانی نداشته‌ایم. ملت مغلوب مخلوط و سرگردان، تمرین سازگاری می‌نموده است. شاعر بزرگ ملی و مسلمان قرن چهارم هجری ما، فردوسی طوسی از روی تجربه و آگاهی بوده است که می‌گوید:

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی آید و کاستی

ملتی که در برابر تهاجم‌های ددمنشانه و کشتارهای دسته‌جمعی بیرحمانه نیرو و هستی خود را مکرر از دست می‌داده و به‌سستی و نیستی می‌افتاده است، همچون گرسنه مشرف به موت که اکل میته برایش مجاز می‌شود، ناچار بوده است به گونه‌ای با نادرستی در زبان و عمل، خود را نگاه دارد؛ و این عنوان ثانوی - به اصطلاح فقها - عادت ثانوی می‌گشته و چنین حالت در دوران عافیت نیز ادامه پیدا می‌کرده است؛ یعنی همان مطلبی که در باره‌ی تحمل اجباری قدرت استبداد (در صفحه ۴۰) بیان کردیم.

انفرادی زیستن و انفرادی فکر کردن - که گفتیم، هم ناشی از شغل و شیوه کشاورزی با قنات در دهات واحه‌مانند ایران می‌تواند باشد و هم از تهاجم و تسلط بیگانگان و غارت‌گران نتیجه می‌شود- از یک طرف باعث ضعف قدرت دفاعی و استقلال سیاسی و اقتصادی و ذاتی‌گردیده و سستی و کژی می‌آورد، و از طرف دیگر می‌دانیم که در همزیستی‌های اجتماعی و در ارتباطات انسانی است که مسائل معنوی یا اخلاقی، از نوع صداقت، امانت، وفای به عهد و درست‌کاری و غیره معنی و مورد پیدا می‌کنند و ارزش و ضرورت چنین صفات و عادات محسوس می‌گردد و خود آنها مطلوب و معمول می‌شوند. برای کسی که عمر خود را در تنهایی گذرانده، تماس و تبادل چندان با سایر آدم‌ها نداشته، و راست گفتن و درست کار بودن، نه مطرح و ارزیابی می‌شود و نه به تمرین و تجربه درمی‌آید. برعکس در نزد اقوامی که از طریق مبادله و معامله محصولات و مصنوعات و خدمات یا تجاوزات، کسب معاش می‌نمایند و همزیستی و ارتباط با هم‌نوعان و بیگانگان دارند، معنویات فوق ارزش و اثر دیگری پیدا می‌کند. زندگی فردی و روحیه‌ی انفرادی موجب خودبینی و خودخواهی بیشتر می‌شود و شخص برای غیرخود ارزش و اثر مثبت یا منفی مهمی قائل نمی‌شود تا حسابی برای آنها باز کرده و تبادل و تفاهمی به لحاظ معنوی و مادی داشته باشد.

۲- آزار و اجبارهای ناشی از نظام سلطنتی و فرهنگ استبدادی

وضع جغرافیایی - طبیعی ایران و شرایط سیاسی - تاریخی آن، همان‌طور که در بند بالا اشاره شد، ساکنین ایران زمین را صاحب و وارث ریشه‌دارترین نظام سلطنتی در قالب ۲۵۰۰ سال استبداد شاهنشاهی کرده است، نظامی که نه تنها تخت و تاج مملکت را زیر سلطه و سایه خود داشته، بلکه بر کلیه‌ی صنوف و شئون کشور احاطه داشته، در روابط و در رگ و خون افراد ما جاری بوده است. بدیهی است که چنین پدیده یا کیفیت، نمی‌تواند خالی از آثار وسیع عمیق در رفتار و روحیات ایرانیان و از جمله در برخوردشان با دروغ و شاخه‌های آن، نباشد.

پادشاه در دربار و پایتخت خود مالک‌الرقاب همگان و فرمانروای مطلق‌العنان بوده، صدراعظم بر وزرا و حکام آمریت بی‌چون و چرا داشته، و غیر از شخص شاه ملزم به تمکین از کسی و از قانون و اصولی نبوده است. والیان و حکام و امرا نیز هر کدام در قلمرو مربوطه، پادشاه مستبدی بوده و آنچه را که مایل بودند، می‌کردند

و هر کس را می‌خواستند می‌گرفتند و می‌زدند و می‌کشتند...

همین شیوه و رابطه را هر مالکِ صاحبِ ده با رعایا، هر استاد صاحبِ دکان با شاگردان، هر مکتب‌دار با بچه‌ها، هر ملا و مرشد با مریدان، هر آقا با زن و فرزندان و نوکرها و هر خانمِ خانه با کسان و کلفت‌ها داشته است. از صدر تا زیر ایران مالکیت و حاکمیت و جابریت فرمان‌روایی می‌کرده، مواضع اشخاص و روابط فی‌مابین بر مبنای آمر و مأمور و بالادست و زیردست، بدون هیچ حق و حساب یا قانون و حیثیت، جریان عادی داشته است. تنها ملاحظه‌ای که می‌توانست وجود داشته باشد، ترس از خدا و اطاعت از دین، به خاطر آن دنیا، و اطاعت از پادشاه و زورمندان، به خاطر این دنیا بوده است. ضمن آنکه بسیار اندک‌اند کسانی که خدا و آن دنیا را بیش از زندگی راحت و نقد این دنیا در خاطر و در برنامه‌ی زندگی خود حاضر و حاکم دانسته، آمر یا عامل دوم را بر اولی مقدم نگیرند.

به‌طور خلاصه، هر کس در پندار و گفتار و کردار خویش، تا آنجا که از دستش برمی‌آمده است همه‌ی حق‌ها را از آن خود و همه‌ی وظیفه‌ها و تعهدات و تمکین‌ها را از آن زیردستان می‌دانسته، از آنها «اطاعت» و محو «شخصیت» می‌خواسته است و دشمن سرسخت هرگونه دوگانگی در آمریت، مقاومت، مخالفت یا اراده و حیثیت بوده است.

استبداد در تمام مراتب و مراحل خود همان طاغوت است که در برابر «لا اله» قد برافراشته، در مقابل آفریدگار همه‌کس و پروردگار همه‌جا و همه‌چیز، پرچم «لَمَنِ الْمُلْکِ» بر قلعه خود زده است؛ از خلق خدا طلب بندگی می‌نماید و اصرار بر فنای آزادی و اختیار مردم و حیثیت انسانی دارد.

در بحث ابتدای مقاله، تحت عنوان «دروغ در آئین‌ها و حکومت‌ها»، تکیه و توضیح در زمینه‌ی استبداد، روی دروغ‌بودن مبانی و بی‌پایگی حکومت‌های استبدادی در جامعه‌های کم و بیش رشدیافته و آثار اجتماعی و اخلاقی آن بود.^۱ حال می‌خواهیم

۱. اشاره و استناد آن بحث بیشتر به کتاب «مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدید نظر نظامی» بود که شاید بی‌مناسبت نباشد نتیجه‌گیری را که در پایان بند ۷- (اخلاق و تقوا در حکومت استبدادی) آمده است، در این پاورقی تکرار نمایم (صفحه ۲۷۱) [مجموعه آثار ۶، مدافعات، صفحه ۳۳۸]:

«... حال همان‌طور که صداقت مادر اخلاق است و دروغ‌گو را دشمن خدا می‌گویند، چون دروغ پناهگاه همه مفسد می‌شود، رژیم استبداد را که پرورش‌دهنده و پخش‌کننده این رذیله است، باید ام‌الفساد نامید.»

تأثیر فرهنگ استبدادی را که در درون جامعه و نسل نفوذ می‌نماید و در پهنای مکانی و زمانی ایران بعد از اسلام گسترش داشته است، رسیدگی نماییم. تأثیری را که سلب شخصیت حاصل از اطاعت و قبول عبودیت غیر خود و غیر خدا در انسان‌ها ایجاد می‌نماید، در نظر گرفته و نتیجه‌ای را که اعتقاد و اتکاء مردم این مرز و بوم به اعمال زور و به استثمار دیگران پیدا نموده، بررسی کنیم.

در کتاب «سازگاری ایرانی» نشان داده شده است که چگونه شعار یا شیوه‌ی زندگی و فرهنگ «زور و زود» در ایرانیان رواج یافته و جانشین ذوق یا روحیه‌های آینده‌سازی، مدیریت، خدمت به خلق و اجتماعی فکر کردن شده است. در نظام‌های استبدادی، به طور کلی، همه‌ی کارها یا اقدامات عمومی به خاطر و به سود و به فرمان پادشاه (یا امیر و ارباب) انجام می‌گردد و جامعه و نسل به حساب نمی‌آید و طبعاً برخلاف تمایل انجام‌دهندگان اجرا می‌شود. از طرف دیگر و بنا به تعجیلی که کارفرما برای کامروایی خود در مدت کوتاه عمر یا زمام‌داری دارد، خواسته‌ها به سرعت و فوریت باید اجرا شود. به این ترتیب مردم عادت می‌نمایند که برای هیچ برنامه یا عملی که پشت سر آن زور و فشار وجود نداشته و فوراً به ثمر ننشیند، اعتبار و امیدی قائل نباشند. در چنین محیط و مردم، هیچ عاملی جز زور ارزش و مقام نخواهد داشت و صحبت از اقدامات عام‌المنفعه و برنامه‌های طویل‌المدت یا فرهنگ آخرت در میان نخواهد بود. با رواج و مقبولیت فرهنگ زور و زود «قهرراً» محل و مورد برای معنویات نفسانی، عاقبت‌اندیشی، آینده‌سازی، منافع اجتماعی و حتی محاسبات عقلانی مادی باقی نخواهد ماند، راستی و درستی یا امانت و وفای به عهد که نقش در شیوه و در تجربیات روزمره «زور و زود» ندارند، به درد چه کاری جز ثواب نسیه و نامعلوم آخرت خواهند خورد تا کسانی خود را معطل و مقید به آنها بنمایند؟

→ توضیح آنکه پایه استبداد ناگزیر روی دروغ‌گزارده می‌شود، زیرا چه پادشاه و چه درباریان و دولتیان، برای آنکه سلطه غیرطبیعی و غیرالهی و غیرانتخابی یک فرد را که در حالت کلی هیچ‌گونه مزیت و فضیلت و حقی بر سایرین ندارد، به حق و به جا جلوه دهند و ابهت و جبروت او را در چشم و دل مردم بزرگ کنند، ناچارند به انواع تملق‌ها و تظاهرها و تصنع‌ها، فضایل و کمالات به او نسبت دهند و بینش و قدرت برای او بترانند؛ ظلُّ اللّٰهش بنامند، قبله‌عالمش خطاب کنند، قدرقدرتش بگویند، عدالت گسترش بخوانند، تمثالش را بی‌مثال، سابه‌اش را همایون، خاک پایش را سرمه چشم‌ها و شپشش را منیژه خانم بدانند. از نقص و خطا مبرایش بشمارند، نه کرسی فلک را زیر پایش بگذارند، به عرش اعلیٰ عَلَیِّین و به مقام ربوبیتش برسانند، تا رعایا از ترس یا طمع او سرِ اطاعت و عبودیت به آستانش بسایند! او و آنها با خیال راحت به عیش و عشرت پردازند...

همچنین است سلب شخصیت از کارگزاران و از تابعین که اولین افزار کار استبداد برای انقیاد نفوس است، و استعفایی که مردم از شخصیت و از استقلال و اعتبار خود می‌دهند^۱، در حکم سم‌هایی می‌باشد که نطفه‌های معنویت دینی یا اخلاقی و ارزش انسانی را در افراد نابود می‌سازد.^۲

۳- آزار و اجبارهای دینی

اسلام و تشیع، علی‌رغم اعجاب و انکاری که احساس بنماییم، از عوامل مؤثر اشاعه و اعتیاد دروغ در ایران بعد از اسلام بوده است! البته نه خود اسلام و نه خود تشیع، بلکه آزار و اجبارهایی که برخلاف نص صریح و نافهمیده‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۳ قرآن در باره‌ی نیاکان ما، به‌دست خلفا و به‌دست خودشان، اجرا گردیده است. مسئله در چگونگی مسلمان‌شدن و شیعه‌شدن ما است نه در نفس اسلام و تشیع.

قبلاً در بخش «ادیان الهی و دروغ» آنجا که با تفصیل بیشتری از اسلام صحبت کردیم (از جمله در صفحه‌ی ۶۴ چنین گفته بودیم:

«مسئله عدم اکراه در دین، از این جهت ارتباط با بحث حاضر ما پیدا کرد که اگر اجبار و الزام در پذیراندن عقاید و احکام به عمل آید، خود وسیله‌ای برای اشاعه‌ی تظاهر و توسل به دروغ خواهد گشت... خداوندی که بشر را در بندگی خودش آزاد و مختار می‌گذارد خواسته است در ایمان و اطاعت او، یعنی در پندار و گفتار و کردار انسان‌ها در قبال خدا، کمترین شائبه‌ی دروغ و دو رویی و ریا راه نیافته، به‌غیر از صدق و اخلاص چیزی در آنها وجود نداشته باشد.»

علاوه بر نص یا اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، خداوند ده‌ها و شاید صدها بار در تعبیرهای مختلف به‌فرستاده‌ی خود تذکر و تأکید می‌دهد که تو فقط ابلاغ‌کننده هستی

۱. همان‌طور که در قرآن، در سرگذشت فرعون اشاره کرده و می‌گوید:

زخرف (۴۳) / ۵۴: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ»

(به خفیف کردن قوم خود پرداخته از او اطاعت کردند...)

۲. در کتاب «مدافعات» در بخش «چرا با استبداد مخالفیم»، روی نوک‌رصفتی و محو شخصیت انسانی، بیش از زبان‌های دیگر استبداد تکیه کرده، چنین نتیجه گرفته بودیم که:

«شخص وقتی ارزش خود را فراموش می‌کند و شخصیت خود را از دست می‌دهد،

به سرعت و سهولت قبول هر رنگ و حالتی را می‌نماید و حاضر به هر عملی می‌شود»

(صفحه ۲۶۲) [مجموعه آثار ۶، مدافعات، صفحات ۳۳۱ و ۳۳۲].

۳. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

و بشارت و هشداردهنده. یا تعلیم‌دهنده بوده و چون چراغ راهنما هستی و حداکثر شاهد الگو برای مردم جهان می‌باشی، نه آنکه وادارکننده‌ی مردم به راه ایمان، یا موکلِ مسئول و جاسوس مراقبت‌کننده آنها در اعتقادات و اعمال‌شان باشی. حتی غصه‌خوردن و جوش‌زدن پیغمبر را در باره‌ی مشرکین و سایرین منع و ملامت می‌فرماید.

ولی با کمال تأسف و تعجب^۱ می‌بینیم بسیاری از خلفا، امرا، علما، مقدسین، مبلغین و متصدیان امور، روی عقیده و حسن‌نیت یا روی منافع و کسب قدرت، برای کشاندن خلاقیت به اسلام یا عمل به احکام، پای آزار و اجبار را در گونه‌های مختلفی که سبک‌ترین آنها طعنه و تشویق یا اخذ به حیا است، به میان آورده‌اند.

توضیح و تفصیل بیشتر در این مطلب را که چگونه دعوت به سوی خدا، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر و بالاخره جهاد فی سبیل‌الله به صورت آزار و اجبار و جنگ‌های غیردفاعی و تعرضی و کشورگشایی درآمده، و رسماً دنیا را به دو منطقه‌ی «دارالاسلام» و «دارالحرب» تقسیم کرده‌اند، موکول به مقالات دیگر این جلد از کتاب^۲ و به آنچه در جلد‌های پیشین آمده است می‌نمائیم و فعلاً به مسلمان‌شدن و شیعه‌بودن یا شیعه شدن خودمان می‌پردازیم.

البته چنین نیست و چنین نمی‌گوییم که همه‌ی مسلمان‌های معاصر و مابعد رسول خدا و همه‌ی ایرانی‌ها، از راه جنگ و اجبار و اکراه مؤمن به خدا و آخرت و عامل به فرائض دین شده‌اند؛ خوشبختانه اعتقاد و ایمان با آزادی و اختیار، اگر عاملِ خالص تام و تمام نبوده است، ولی بنا به دستور قرآن و سنت پیغمبر و امامان اهل بیت، نقش عمده و شاید غالب و اکثریت را داشته است.

آنچه غیرقابل انکار می‌باشد این است که علی‌رغم دستور خدا، اصرار قرآن و سنت پیغمبر و امامان که می‌بایستی ایمان و عبادت مؤمنین صرفاً از روی اختیار و اعتقاد و تمایل قلبی صورت گرفته، جز عشق و ترس از خدا عامل دیگری در آن راه نداشته باشد، عملاً در اثر تضاد و تراحم‌ها، جنگ‌ها و فتوحات و بالاخره نظامات

۱. که این خود دلیل بر بشری‌بودن قرآن و عدم مشابهت تعلیمات آن با طرز تفکر و تشخیص‌ها و با رسوم و روال‌های انسان‌های ماقبل و ما بعد آن است. حتی در نزد گروندگان و مجریان و مدعیان بعدی ادامه‌ی رسالت انبیاء.

۲. اشاره زنده‌یاد مهندس بازرگان به جلد چهارم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» است. جلد‌های اول تا سوم، ابتدا به صورت مجزا و بعداً به صورت یکجا بارها تجدید چاپ شده و منتشر گردیده است (ب.ف.ب).

اجتماعی و فرهنگی حاکم، یک سلسله ملاحظات و مؤثرات وارد در دیانت مسلمانان، از جمله ایرانیان می شده است؛ مانند مصلحت‌اندیشی و منفعت‌جویی، اکراه و الزام‌های خانوادگی و اجتماعی و دولتی، یا اجبار و آزارهای عقیدتی و سیاسی که در هر جامعه‌ی بشری - به‌طور طبیعی و عادی - در زمینه‌های آداب، اخلاق، عقاید و عمل به قوانین و مقررات، پیش می‌آید و عکس‌العمل‌هایی از نوع تظاهر، تملق، تزویر یا نفاق، در تعبیر عام آن، ایجاد می‌نماید.

می‌دانیم که ایران با نامه‌ی پیغمبر خدا به خسرو پرویز، دعوت به اسلام گردید - همان‌طور که نامه‌هایی برای زمامداران مصر و روم فرستاده شده بود؛ ولی تماس و آشنایی ایرانیان با اسلام، با لشکرکشی خلیفه دوم و غلبه‌ی نظامی اعراب صورت گرفت. دیانت از دریچه‌ی حکومت و در سایه‌ی سیاست بر ایران - و بر شام و مصر و اسپانیا - عرضه گردید. هر قدر هم از ناحیه مسلمانان عرب زبان مسلح، ملاحظت و عدالت و برادری نسبت به سربازان و به توده‌ی مردم ابراز شده و غیر از دعوت ساده و آزادِ حقانیتِ آئین اسلام کار دیگری نکرده باشند، بالاخره رابطه‌ی غالب و مغلوب، یا عافیت و مصلحت، در میان بوده و این حالت نمی‌توانسته است در ذهن‌ها و دل‌ها فراموش شود؛ خصوصاً که به‌زودی خلافت و حکومت، توأم با تبلیغ و توسعه دین، به‌دست امویان و عباسیان افتاد که چیزی کم از سلاطین و طاغوت‌ها و فاتحین دیگر دنیا نداشتند. مع‌ذالک همان‌طور که استاد مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» نشان داده است، خدمات گرانقدری که دانشمندان و بزرگان ایران در زمینه معارف و تمدن اسلامی از روی عشق و اخلاص انجام داده‌اند، شاهد گرایش باطنی و استقبال با پذیرش ایرانیان از اسلام واقعی بوده، نیاکان ما حساب دیانت و حکومت را از هم تفکیک کرده، نسبت به دومی پرچم استقلال برافراشته‌اند.

نظر به اینکه ایرانیان خالی از تعصبات عربی و رقابت‌های قومی، یا اختلافات آنها بر سر قدرت، بوده‌اند و اصالت و عدالت اسلام را بی‌طرفانه و واقع‌بینانه در مکتب اهل بیت می‌دیده‌اند، پس از رحلت رسول اکرم تمایل و توجه‌شان به سوی مولای متقیان و امامان از نسل او معطوف شده، رفته رفته راه تشیع را پیش گرفته‌اند. همین امر، عامل دیگری برای ایجاد و اشاعه‌ی خصایل دروغ در میان شیعیان و ایرانیان گردید. در زمان خلفا، بنا به حساب‌های سیاسی قدرت و به دلیل احساس ضعف شدیدی که در برابر موضع قوی بنی‌هاشم و علویون در نزد مردم برای مقام و موقعیت

خود می‌نمودند، پیروان و هواداران آنها را در محرومیت و مضیقه‌های سخت قرار داده، هرچند گاه مبادرت به حبس و آزار یا کشتارهای دسته‌جمعی آنان می‌کردند. شیعیان اهل بیت و شیفتگان عدالت و حقیقت مجبور به استتار و اختفا می‌شدند، یا با تدبیرها و تمهیدها، و احیاناً تظاهر و تزویرها، از جان و کسان و مال خود دفاع می‌نمودند که داستان‌ها از آن دوران به یادگار مانده است. فرمان یا اجازه‌ی تقیّه نیز ارتباط نزدیک با مسئله‌ی بقا و تقوا و با رسالت پیروان تشیع در پایگاه عراق و مخصوصاً در کشور ایران در برابر اکثریت جامعه مسلمانان اهل تسنن داشته است.

در تاریخ نقل کرده‌اند که علیه یکی از برجستگان صاحب منزلت در نزد مردم، در دربار خلافت که مشکوک بوده است و رقیبان به او حسادت می‌ورزیده‌اند، قصد افشاگری و کشف عقاید باطنی‌اش را می‌نمایند تا مغضوب خلیفه و معزول از مقام و منزلت گردد. روزی در مجلس رسمی‌عام از او می‌پرسند، بگویند که خلیفه‌ی بلافصل رسول اکرم چه کسی بوده است. او بالبداهه جواب می‌دهد «مَنْ كَانَ بِنْتَهُ فِي بَيْتِهِ»؛ این پاسخ زیرکانه که می‌توانسته است هم شامل ابوبکر شود و هم علی، حریفان را سرافکننده می‌سازد. در فرصت دیگر حیل‌های دیگری می‌اندیشند و باز سرشان به سنگ می‌خورد. تا آنکه سؤال سومی طرح می‌نمایند که او را این بار ناچار به اقرار کنند. پرسش این بود که بفرمایید خلفای بعد از پیغمبر خدا چند نفر بودند؟ مرد دانا و استوار اعتراض می‌کند که چند مرتبه بگویم: اَرْبَعَةٌ اَرْبَعَةٌ اَرْبَعَةٌ، که این نیز، هم شامل چهار نفر خلفای راشدین می‌شود و هم دوازده اوصیاء خاتم الانبیاء!... ولی همه‌ی آزادمسلمانان مورد اتهام و انکیزیسیون، چنین هوشمندی و هنر را نداشتند که هم سفارش مولای متقیان را که فرموده است «اُسْتُرِدَّهَبُكَ وَ ذِهَابُكَ وَ مَدَّهَبُكَ»^۳ اجرا نمایند و هم مرتکب دروغ و خلاف نگردند.

غرض از تقیّه نیز - که از سنت‌های شیعه است، اولاً احتراز از جدایی و افتراق شیعیان از دیگر مسلمانان اهل توحید پیرو ابراهیم بوده، امامان ما نمی‌خواستند بر سر اختلافات فقهی و جزئی یا بینش متفاوت سیاسی نسبت به حکام، سماجت و خصومت

۱. آن کس که دخترش در خانه‌ی او بود.

۲. چهارتا چهارتا چهارتا.

۳. روایتی از حضرت علی (ع): پول و دارائیت را، رفت و آمد و روابط را و عقیده و مذهب را بپوشان و مخفی بدار.

از طرفین به خرج داده و وحدت امت فدا شود؛ ثانیاً ضرورت داشته است که در برابر نادانی و تعصب‌های جاهلانه یا قدرت‌پرستی‌های خصمانه، پیروان مکتب، بیهوده به هلاکت و خسارت نافتند. به گفته‌ی علی وردی استاد سابق جامعه‌شناسی در دانشگاه بغداد- در کتاب «وُعَاظُ السَّلَاطِينِ»- کسانی که عمل تقیه را بر شیعه ایراد می‌گیرند و آن را دلیل ترس یا تزویر می‌گیرند، اطلاع از فعالیت‌های زیرزمینی احزاب انقلابی و زیر ستم ندارند و نمی‌دانند که شیعه در طول تاریخ اسلام همیشه یک اقلیت مبارزی بوده و حالت آتشفشان خاموشی را دارد که تقیه وسیله‌ی بقا و استقامت و استمرارشان بوده است.

پس از سقوط عباسیان و استقلال و شورش‌های داخلی ایرانیان، چندین قرن باز هم مذهب رسمی و اکثریت ایرانیان، پای‌بند به آئین تسنن بوده و تشیع را نمی‌پسندیدند یا نمی‌فهمیدند و در باره‌ی شیعه‌ها قضاوت‌های الحادی و رفتارهای ضدآزادی داشته و آزارشان می‌کردند. غالب دانشمندان، محققین، مورخین، متفکرین، مفسرین، فقها و حتی ادبای عربی که از مفاخر دنیای اسلام تسنن به‌شمار می‌روند، از ایران برخاسته‌اند. ولی تدریجاً که استقلال سیاسی، فرهنگی و دینی ایرانیان نسبت به قوم و نژاد عرب پیش می‌رفت، تمایل و تظاهر به تشیع و اختیار عقیده و مذهب در این سرزمین توسعه می‌یافت. پادشاه متعصب مقتدر غزنوی می‌توانست تحمل شاعر گرانقدر ملی و شیعی همچون فردوسی را بنماید و هنوز هم در باره‌ی سعدی که در آثارش احترام به شیخین و ارادت به علی و فرزندان فاطمه را ظاهر ساخته است، بحث از سنی بودن یا شیعه بودن او می‌شود.

طولی نکشید که در مناطقی از ایران سلطنت به‌دست آل‌بویه افتاد. و مدح علی(ع) و ترویج مکتب اهل‌بیت علنی و رسمی گردید. پس از آن سراسر ایران به تسخیر صفویه درآمد که سید و صوفی و مدعیان سلطنت علوی بودند. از طریق عقیده و تبلیغ یا سلطه و تحمیل، اکثریت ایرانیان را زیر پرچم واحد بردند و تشیع برای خود صاحب استقلال و آزادی و قدرت گردید، ولی نه بر پایه‌ی قرآن و سنت و عترت، بلکه تشیعی همچون تسنن خلفا و اختلاطی از اعتقاد و ارادت و اجبار که باکی از خون‌خواری و فشار در حد اعلای آن نداشته، دیانت در سیاست ادغام گردید. دیانتی به صورت تعصب و سیاسی به صورت استبداد، یا استعفا از هر قانون و تعهد که روحانیت را نیز در زیر مرحمت و نظارت خود داشت.

نادرشاه با همه‌ی قلدری و بی‌سوادی، خواست میان فرقه‌های چهارگانه تسنن و تشیع همسازی برقرار کند که توفیق نیافت. در دوران قاجاریه قشری‌گری و خرافات، همراه با فساد و انحطاط شدت یافته، دین عامل ضدآزادی و تمدن و ترقی شد و باعث سرشکستگی و شکست ایران و اسلام، در برابر تمدن و تسلط و فرهنگ اروپا گردید...

ماحصل کلام آنکه قسمت ما ایرانیان نبود که بعد از استبداد و انحطاط و انقراض ساسانیان، برخوردار از دین خالص پاک و خالی از آلودگی و اجبار گشته، مانند ابراهیم، مسلمانی حنیف و غیرمشرک باشیم؛ چه در زمان اعراب و چه در شکوفایی و استقلال و استبداد خودمان، انواع شرک گریبان‌گیرمان شد؛ ناخواسته یا نفهمیده، از طریق اجبار، اغوا یا اختناق، از آمال و افکار مشوب و مخلوط پیروی کردیم. مخصوصاً کیش شخص‌پرستی در چهره‌های گوناگون خلیفه، امیر، سلطان، شاه، شیخ، خان، مرشد، ملا، پیشوا، رهبر و غیره بر ما حکومت داشته است.

بشریت که تحت تأثیر ترس، طمع و جهالت بت‌پرست شده است، در سیر انحطاطی ادیان توحیدی، نه تنها سر تعظیم و خاک‌ساری به پیش‌گاه فرعون‌ها و طاغوت‌ها و شیادان فرو می‌آورد و زبان به تکریم و تملق می‌گشاید یا کورکورانه و دست‌بسته تقلید و تمکین می‌نماید، بلکه بر پیغمبران، پیشوایان و پارسایان نیز لباس الوهیت می‌پوشاند. عیسی را پسر خدا و علی را خود خدا می‌کند و بزرگان دین را به عظمت و عصمت و اطاعت می‌رساند. هر زمان که شخص‌پرستی یا عشق‌ورزی به انسان‌ها، جای خداپرستی و عشق و اطاعت نسبت به حق و حقیقت یا به اصول و ارزش‌ها را می‌گیرد، به عشق اشخاص و در تکبیر و تسیح آنها، حقوق و اصول زیر پا گذاشته می‌شود و به کاربردن غلو و دروغ‌آمیزی مجاز، بلکه ممدوح تلقی می‌گردند. یکی از موجبات و مجوزات اشاعه دهنده‌ی دروغ در کشور ما همین مسئله‌ی شخص‌پرستی در طیف وسیع آن بوده است. دروغ در راه دین نه تنها از روی ناچاری و فرار و فشار، بلکه از راه انحراف و اشتیاق‌های حاصله از اختلاط اسلام با شخص‌پرستی و شرک نیز نفوذ و استقرار یافته است.

شرک از نظر قرآن ظلم عظیم محسوب می‌شود:

«يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱

۱. لقمان (۳۱) / ۱۳ : ... پسر، هیچ‌کس را [در قدرت و تدبیر] با خدا شریک تلقی مکن، که شرک ظلم بزرگی است.

ظلم به معنای ناحق، ناروا و نادرست، ناروایی است که بسیار بزرگ است! برای آفریدگار یکتای دانای توانای به همه چیز، همکار و شریک و «وردست» قائل شدن، طبیعی است که یک ادعا و عمل ناروای عظیم باشد. شرک چون بنا و پایه آن برخلاف و دروغ است، قهراً آثار دروغ و خلاف حق به بار می آورد. می دانیم که قرآن بیش از بت پرستی و بیش از بی دینی، با شرک مبارزه کرده و آن را یگانه گناه نابخشودنی می داند. از نظر اخلاقی و تربیتی و اجتماعی نیز فساد و زیان آدم‌های آگاه، ولی منحرف و منافق، از آدم‌های نادان و بی تمیز که در حد فاصل انسان و حیوان قرار دارند، خیلی بیشتر است.

۴- مشاغل دینی

یکی از صنوف یا طبقات جامعه‌ی ایرانی که در حقیقت ریشه‌دارترین، متشکل‌ترین، مهم‌ترین و به‌طور کلی مؤثرترین طبقات می‌باشد، رهبران دینی ما هستند. مجموعه‌ی افراد و اصناف این طبقه را امروزه تحت عنوان فرهنگی - اجتماعی به نام روحانیت جمع‌بندی می‌نمایند. بدیهی است که چنین نهاد وسیع قدیم که از گهواره تا گور نفوذ در معتقدات و شئون صغیر و کبیر ملت داشته مشاغل و وظایف را نیز اختصاص به خود داده است، نمی‌تواند در تربیت و سنت و در رفتار و روحیات ایرانیان تأثیرهای اساسی نداشته باشد، که از آن جمله است برخورد ایرانیان مسلمان با پدیده‌ی دروغ.

البته رهبری دینی و روحانیت اختصاص به مذهب تشیع نداشته، در عالم تسنن و کلیه‌ی مذاهب و فرق اسلام، از صدر اسلام و اندکی بعد از رسول اکرم (ص) وجود داشته و نقش و آثار متفاوتی بر حسب شرایط اعتقادی و اجتماعی و سیاسی هر کدام ایفا کرده است. انواع و اسامی مشاغل و مواضع مقامات دینی در ممالک اسلامی که به تدرج توسعه و تحول یافته است از این قبیل می‌باشد: فقیه، قاضی، عابد، زاهد، شیخ، سید، مفتی، محدث، مفسر، واعظ، عالم، معلم، مدرس، طلبه، حکیم، ذاکر، ملا، آخوند، آیت‌الله و غیره.

جوامع غیراسلامی، یعنی امت‌های اهل کتاب و زرتشتی و حتی بودایی‌ها و پیروان مذاهب شرق دور نیز فاقد رهبریت دینی به اصطلاح روحانیت نبوده‌اند. همیشه در هر جامعه افراد و صنوفی وجود داشته‌اند که به دنبال متولیان بتکده‌ها و خزانه‌داران سحر و جادو، از گروندگان و مدافعین و معلمین ادیان توحیدی شده، تبلیغ و تولید دین را به عهده داشته و به گونه‌ای، واسط و رابط مابین خلق و خدا گشته، بر منبر و

محراب و مکتب انبیاء جای می‌گرفتند. مشاغل روحانی و پدیده‌ی رهبری دینی، بیش از آنکه اصالت الهی و نص و انتصاب از ناحیه‌ی کتاب خدا و سنت رسول داشته باشد، نهادی است اجتماعی و نیازی است خواسته و ساخته جوامع بشری. و شاید در ملل مشرق‌زمین بیش از غربی‌ها و در میان ایرانیان، بیش از سایر مسلمانان، نقش و نفوذ داشته و دارد.

فعالاً در نظر نیست موضوع را از جنبه‌ی تاریخی و اجتماعی و از دید دینی و اسلامی بررسی نماییم؛ می‌خواهیم تحولات مثبت و منفی را که پدیده‌ی دروغ در شقوق مختلف آن، در ایران بعد از اسلام و در رابطه با روحانیت شیعه و فعالیت‌های آن داشته است، تجزیه و تحلیل نماییم.

روحانیت ایران نفوذ و پیوندی بیش از سایر اصناف و قشرهای مملکت، در طبقات کاسب و بازاری پیدا کرده است و یک نوع مبادله‌ی معنویات و مادیات مابین آن دو جریان داشته است. مردم بازار و طبقات متوسط شهری کم‌سواد که به‌لحاظ جمعیت، بعد از کشاورزان و روستائیان، و قبل از زحمت‌کشان و مزدبگیران قرار می‌گرفته‌اند، اصول دین خود و فروع و فرایض را از آقایان علما یا فقها اخذ می‌کردند و در حلال و حرام مکاسب به‌رساله‌های آنان مراجعه می‌نمودند. در مقابل، وجوه شرعی‌ی خود را تقدیم مراجع نموده و تغذیه‌کنندگان اصلی حضرات و حوزه‌ها به‌شمار می‌رفتند. همچنین مهم‌ترین ترتیب‌دهندگان مجالس و عظم و روضه و پرداخت‌کنندگان حق منابر و ندورات بودند. به همان قرار تعبد و تقدس در بازاری‌ها و تعداد حاج آقاها همیشه بیش از سایر جاها بوده است. کاسب‌کارهای عوام، دانش و تشخیص و تقوا را از علما می‌گیرند، که اصطلاحاً خواص نامیده می‌شوند و غیرمولد و فاقد دنیا و دینار باید باشند، درحالی‌که کاسب‌کارها، تولیدکنندگان یا گردآورندگان مال دنیا و نیازمند آخرت بوده و فاقد علم هستند.

طبیعی است که توجه و تمایل علما نسبت به بازاری‌ها به دلیل تدین و اثبات آن از طریق صلوات و زکات و صدقات، زیاد باشد. توجه و تمایل و ملاحظه‌کاری‌هایی که به‌سهولت تا حد تبعیت و بلکه تقلید پیش می‌رود. و اگر چنین تبادل و تقابل وجود نداشته باشد، کار هر دو طرف لنگ می‌شود.

در سال‌های بعد از مشروطیت^۱، مکرر به این نکته که مراجع و علمای ما از جهاتی

۱. قبل از آن را خیلی خبر ندارم.

دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما _____ ۱۲۱

مُقَلِّدین واقعی مُقَلِّدین خود هستند و مُقَلِّد نیستند، اشاره بوده است. استاد شهید مطهری در مقاله دوم خود در کتاب «بحثی راجع به مرجعیت و روحانیت» در گزارشی که در سال ۱۳۴۰ تحت عنوان «مشکل اساسی در سازمان روحانیت»^۱ به سمیناری به همین نام داده است، در باره‌ی تقلید خواص از عوام می‌گوید:

«آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا درآورده است،

«عوام‌زدگی» است... این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است.»^۲

چند سطر بعد اضافه می‌کند:

«حکومت عوام منشاء رواج بی‌حد و حصر ریا و مجامله و تظاهر و کتمان

حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بلند بالا

در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی‌نظیر است.»

به دنبال این نظر برای مقصرشناختن مقلدین عوام در انحراف دادن روحانیت به آرایش، ریا و به سایر مظاهر دروغ، قصیده‌ای از ملک‌الشعراء بهار نقل می‌کند که مطلع آن چنین است:^۳

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام داد از دست عوام

۱. این مقاله یکی از مقالات ده‌گانه کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت» می‌باشد که در دی‌ماه سال ۱۳۴۱ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر گردید و به عنوان کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱ انتخاب و بارها تجدید چاپ شد. موضوعات این کتاب به ترتیب زیر فهرست‌بندی شده است:

۱. اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه (از علامه سید محمدحسین طباطبایی)

۲. شرایط و وظایف مرجع (از حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی)

۳. اجتهاد در اسلام (از مرتضی مطهری)

۴. ولایت و زعامت (از علامه سید محمدحسین طباطبایی)

۵. انتظارات مردم از مراجع (از مهندس مهدی بازرگان)

۶. روحانیت در اسلام و در میان مسلمین (از سید محمد حسینی بهشتی)

۷. مشکل اساسی در سازمان روحانیت (از مرتضی مطهری)

۸. تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت (از حاج سید محمود طالقانی)

۹. تقلید اعلم یا شورای فتوا (از مرتضی جزایری)

۱۰. مزایا و خدمات مرحوم آیت‌الله بروجردی (از مرتضی مطهری)

(ب.ف.ب)

۲. کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت»، کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، صفحه ۱۸۴.

۳. همان کتاب، صفحه ۱۸۶.

حال تشخیص اینکه عامل اول و جهت تأثیر از کدام طرف بوده باشد، امر محسوس چنان است که در میان سوداگران یا اهل بازار ما، همان‌طور که در سوره‌ی مطففین (۸۳) در شأن همکاران قریشی‌شان نازل شده است، کم فروشی، غش در معاملات، کلاه‌گذاری، قسم‌های دروغ، چرب‌زبانی، تأخیر یا استنکاف از ادای دین و نزول‌خواری، علی‌رغم اعتقاد صادقانه و علاقه مخلصانه‌ای که بسیاری از آنها به انجام واجبات و رعایت آداب و تشریفات دارند و اهل زیارات و خیرات هم هستند، سکه‌های رایج بازار و معمول اهل کسب و تجارت است؛ گویی سند مقبولیت و فتوای حلیت آن را از روحانیت گرفته باشند. تقدس و تقلب، برادران دوقلوی یکدیگر در سوق مسلمین ایران شده‌اند و گویی در این کشور، خرید و فروش باید توأم با تقلب باشد. در یک سبد انگور یا جعبه آلو، اگر چیده شده‌های بالا و داخل یکسان باشد، شما باور نخواهید کرد!

در میان سایر طبقات اجتماعی ایران بعد از اسلام، سلسله‌ی پادشاهان و حکام و دولت‌ها، چندان مورد تأیید و دارای روابط صمیمانه با روحانیت نبوده‌اند. برخلاف دنیای تسنن و حکومت خلفا که دین و سیاست، به‌سود سیاست، در هم ادغام بوده و روحانیت در کلیت خود زیر حمایت و نظارت حکومت قرار داشته و خطبه به‌نام خلیفه می‌خواند و حکم و فتوا به فرمان و تأیید او می‌داد^۱، در ایران غالباً یک نوع

۱. حوالی سال‌های ۱۳۳۸ که مراجعه و مشاوره فنی در بنگاه رازی (مؤسسه سرم‌سازی حصارک) داشتم، جریانی را شنیدم که شنیدنی است. بنگاه رازی برای تهیه داروی مارگزیدگی خریدار انواع مارهای گزنده، از جمله مارهای جعفری بیابان‌های خراسان و نژاد مرغوب خطرناک آن موسوم به مار شاخدار بود. دهاتی‌های آن نواحی این عمل را انجام داده و جانورها را می‌آوردند و حق‌الزحمه می‌گرفتند. برای نمونه‌های پرزهر و مرغوب پاداش اضافی نیز به آنها داده می‌شد. معاون بنگاه تعریف می‌کرد:

«یک روز چند تا از این مارها را دهاتی‌ها آورده پول و پاداش گرفته و رفتند. ما خیلی خوشحال شدیم و آنها را در قفس‌های شیشه‌ای انداختیم. صبح فردا که برای تحریک کردن و زهرگرفتن به سراغ‌شان رفتیم، دیدیم مثل آدم‌های تریاکی افسرده و لب‌آویخته شده‌اند و شاخ‌هایشان که به شکل نوک پستان میش است، سرازیر و شل شده است. دقت کردیم، دیدیم خمیری بوده است که بابای دهاتی برای گرفتن ده تومان اضافه، به کله مارها چسبانده است!...»

۲. امثال ابوحنیفه فقیه و استاد بزرگ که علی‌رغم تمنا و تهدیدات هارون‌الرشید حاضر نشد منصب اعلی قاضی‌القضاتی را بپذیرد و گفت، اگر بپذیرم مجبورم خواهی کرد که به میل تو و برخلاف حق و عدالت حکم بدهم، استثنایی بوده‌اند و همچنین دوران کوتاه عمر بن عبدالعزیز که حالت موقت خاص داشته است.

حالت انکار و اعراض وجود داشت و علمای امامیه، خلفا، سلاطین و حکام غیرمنصوص و غیرمنصوب از طرف خدا و رسول را غاصب و ظلمه می‌دانستند، که بعداً ناچار شدند به نحوی با هم کنار آمده، چشم پوشی‌هایی بنمایند.^۱

طبقه‌ی اجتماعی - فرهنگی دیگری نیز در ایران بعد از اسلام وجود داشته است که برجستگان و آزادگان آنها و افرادی که خود را در استخدام استبداد قرار نداده بودند، جانب معارضه و زبان ایراد و اعتراض در برابر روحانیت اختیار کردند. اینها متفکرین و صاحب‌دلان از شعراء و نویسندگان و یا عرفای فارسی‌زبان بودند. آن‌دسته از شاعران و گویندگانی بودند که شهرت بیشتر و محبوبیت پایدار در نزد مردم باسواد و بی‌سواد پیدا کردند؛ امثال سعدی، حافظ، خیام، عطار، مولوی و عبید زاکانی. طعنه و تویخ آنان، همان‌طور که در بخش «دروغ در زندگی افراد و اجتماعات» و در بند «زبان و ادبیات فارسی»^۲ نمونه‌هایی از آن را دیدیم، بیشتر در باره‌ی ریا و سالوس و گفتارهای خلاف کردار زاهد و واعظ و قاضی و غیره بوده‌است، یا به دلیل سخت‌گیری‌ها و قشری‌گری‌ها و پرداختن به تشریفات از طرف فقها و طلبه‌ها و پرداختن به اخلاق و ایمان، یا ترجیح دادن صورت بر سیرت و ظاهر بر باطن.

* * *

حال چه گفته‌ی شهید مطهری و چه گفته‌ی امثال حافظ و سعدی را در نظر بگیریم، در طبقات مختلف روحانیت شیعه، حالات و روحیات فراوان از ریا و تزویر، عوام‌فریبی و تزئین، تکبر و تفاخر، جلوه‌گری و دورویی، ضعف در ایمان و عمل، تفاوت دل با زبان و تفاوت زبان با دست دیده‌شده و می‌شود. و چون این طبقه‌ی جلیله معرفین اسلام بوده و از نظر خودشان و مردم، جانشینان رسول و ائمه و رهبران دین محسوب می‌شوند، خواه ناخواه، نه تنها کلام و کتاب‌هایشان، بلکه کرده‌ها و رفتار و روحیات‌شان، تماماً سرمشق و الگو برای مؤمنین و مردم می‌باشد؛ بنابراین نمی‌توانسته‌اند منشأ تأثیر عمیق و عظیم در اعمال و آداب و اخلاق و فرهنگ ایرانیان مسلمان نباشند. یا بالعکس، فرهنگ و ساخت جامعه ایران بعد از اسلام - آن‌طور که امروز ما شاهد و وارث آن هستیم و شامل بد و خوب می‌باشد - نمی‌توانسته‌است مدیون و معلول کیفیت و فعالیت طبقه‌ی روحانیت نباشد.

۱. تفصیل و توضیح این مطلب در مقاله «ناگفته‌های بعثت» ان‌شاءالله خواهد آمد.

۲. صفحات: ۳۰ تا ۳۶.

نظر استاد مطهری که گفته است:

«حکومت عوام منشاء رواج بی‌حد و حصر ریا و آرایش و القاب در جامعه روحانیت شده است.»

قابل تأمل می‌باشد و مثل این است که بگوئیم آب از دریا به رودخانه‌ها سرازیر می‌شود.

عوام - یعنی بازاریان و وجوهات پردازان و نمازخوانان پشت سر آقایان - قطعاً تأثیر روی روحانیت داشته‌اند، ولی نه از جهت علمی و تعلیم و تربیت آنان بلکه از جهت اقتصادی و تأمین نیازهای مادی حوزه‌ها و حضرات. روحانیت شیعه آن‌طور که اشاره رفت، برخلاف علمای سنی دارای استقلال و عزت نفس در برابر حکومت بوده، به عوض دولت، بر خودشان و بر ملت تکیه می‌کردند. و چون از دست عوام دریافت نان و مقام می‌کردند، به ناچار نگاهشان به دست و نظر عوام متوجه می‌شد و از این راه تبعیت و تمکین یا تأثیر پیش می‌آمد. وقتی مرحوم مطهری از «عوام‌زدگی» صحبت می‌کند، حرفش درست است، خریدار متاع روحانیت در ایران شیعه، بجای خلفا و سلاطین، عوام ملت و مؤمنین بودند و قهری است که فروشنده‌ی کالا جنس خود را باب طبع مشتری عرضه نماید. کالای بازاری‌ها و فروشگاه و فروشندگی آنها که باید جالب و زیبا جلوه داده شود، چیزی غیر از خود آنها است. ولی در مورد روحانیت که عرضه‌کنندگان یا فروشندگان دین هستند مسئله فرق می‌کند؛

اولاً عوام که مشتریان این کالا هستند، معرفت چندان نسبت به آن نداشته و باید دین را از دست دوم اخذ نمایند؛

ثانیاً علمای دین شخصاً نقش داشته، به گونه‌ای خودشان و فکر و وضع‌شان را ارائه می‌دهند و عرضه می‌کنند. یک نوع خودفروشی می‌نمایند، نه جنس فروشی؛ آن هم خودفروشی معنوی، نه مادی و بدنی. در سیستم موجود، برحسب اینکه روحانیون چگونه باشند و چگونه جلوه کنند، کالای دین خریدار داغ یا سست پیدا می‌کند، پس باید خودشان را بیارایند و بنمایانند. به فرض هم که اهل دکان و ریا نباشند، بسیار مشکل است که چنین شوند و نیز کالایی که مشتریان به‌خانه می‌برند، خالص و بی‌زیان از آب درآید و دکان و دستگاه آنها بذرزرق و ریا یا دروغ و فساد در زمین ملت و مملکت پراکنده نسازد. هر قدر عالم به‌لحاظ علم و معرفت شایسته‌تر و به‌لحاظ تقوا و تقدس آراسته‌تر باشد، کشش و پذیرش بیشتر خواهد داشت. بنابراین، خواسته یا

ناخواسته و آگاهانه یا ناآگاهانه، توجه و تلاش هر زاهد، واعظ، شیخ و فقیه که مقام، منبر، مدرسه و محضرش - همچنین زندگی و مقام و درآمدش، اگر کم و بیش درمانده یا طالب دنیا باشد- و به طور خلاصه بازارش نمی تواند بدون توجه و تجمع مردم گرم گردد.

ضرب المثلثی است که می گوید: هیچ وقت پیش طیب لاغر و آخوند چاق نرو. یک ملای لاغر زردرو با قبای کرباسی، هم ترحم مریدان را برای خدمت و احسان جلب می کند و هم شاگرد و شنونده ی بیشتر پای درس و موعظه اش می نشیند. فقهای ما از طریق فتوای راه گشانی به گونه ای مستقیماً درس فریب کاری مشروع به مریدان و مقلدین خود می داده و آنها را راضی می کرده و مجاز می ساخته اند که به زبان عامیانه «کلاه شرعی» سر خدا بگذارند یا در اصطلاح فقهی به «حیله های شرعی» متوسل می شدند؛ مثلاً رباخواری را به صورت بیع شرط یا مصالحه ی منفعت پول به یک حبه نبات تحلیل می نمایند. حتی یک آقای مرحوم که هم عالم با تقوا و هم دقیق در فتوا بود ولی مانند بسیاری از هم مسلکان خود به جای توجه به معنی و آثار عملی کارها، آن طور که قصد و خواست دین است، سرگشته در ظواهر و الفاظ و معتقد به اشکال و عناوین بود، در نزول خواری و ربا، با اسکناس یا چک و اسناد، اشکالی نمی دید و می فرمود:

«حکم ربا در باره ی نقود و مکیل و موزون ها آمده است.»

از این نوع کلاه شرعی ها و بازی با کلمات یا صورت سازی ها- که مصداق «يَلُوْنُ اَلْسِنَتَهُمْ»^۱ است یا «يَقُوْلُوْنَ بِاَقْوَاهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوْبِهِمْ»^۲ می باشد- زیاد دیده می شود و چه بسیار قسم های دروغ که از این راه خورده می شود.

ریا و سالوس و سایر ویژگی ها یا بدآموزی های متولیان دین، اختصاص به تشیع و به اسلام نداشته با شدت و ضعف هایی در مسیحیت و یهودیت و در ادیان دیگر نیز برقرار است و ثالثاً لازمه ی دکان داری دینی و انجام وظایف روحانی، از طریق طبقه و لباس و به صورت وظیفه و مقام، دارای نتایج مشابهی می باشد.

پیغمبران خدا چنین نبودند؛ از صفات بارز مشترک آنها که قرآن مکرر گوشزد می کند و ترجیح بند سوره شعراء (۲۶) شده است، نخواستن و نگرفتن مزد و پاداش از مردم در برابر دعوت و رسالت شان می باشد:

۱. آل عمران (۳) / ۷۸ : ... زبان خود را می گردانند...

۲. آل عمران (۳) / ۱۶۷ : ... به زبان چیزهایی می گویند که در دل اعتقاد ندارند...

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

(شعراء (۲۶) / ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و یا ۱۸۰)

(و از شما برای آن کار هیچ مزدی طلب نمی‌کنم، همانا که مزد من بر عهده پروردگار جهانیان است.)

پیغمبران که وظیفه‌ای جز رساندن پیام خدا به مردم و یاددادن و یادآوری کردن به آدم‌ها را نداشتند و شخصاً می‌بایستی اُسوه و الگو باشند، در صورتی از عهده‌ی صحیح این رسالت برمی‌آمدند که جز از خدا- از هیچ کس و هیچ جا- نه دانش و دستوری بگیرند و نه مزد و پاداشی دریافت دارند. خدای یکتا، هم خالقِ معبودِ معشوق آنها بود، هم آموزگار و آمر و هم نگهبان. معاش و مسکن‌شان را هم خود عهده‌دار بودند. تعلیم و تبلیغ دین نیز اگر قرار باشد برای خدا و به‌سود بندگان خدا صورت گیرد، اگر خالصاً مخلصاً «لِوَجْهِ اللَّهِ» و مستقل از شائبه‌های مقام و معاش و منفعت نبوده و احتیاج و استفاده در آن راه یابد، نخواهد توانست خالی از مفاسد و آثار شرک و دروغ باشد. همین قدر که در مبانی روحانیت و واسطگی میان خدا و خلق یا در داعیه‌ی جانشینی نبوت و ایفای رسالت، خطا و دروغ رخنه کند و در تبلیغ و تعلیم دین پای نفع و نظر در میان آید، علاوه بر آنکه اعتمادِ شنوندگان و تأثیر روی گیرندگان کاهش خواهد یافت، همراه با تعبد و تقدس، بذره‌های شرک و ریا پیدا می‌شود و در کنار نهال‌های راستی و درستی، هرزه‌علف‌های فریب و دزدی جوانه می‌زند.

از مواردی که مشاغل روحانی- خصوصاً در گذشته که عدلیه و دادگستری تأسیس نشده و قضاوت‌ها و محاکمات را قاضی‌ها انجام می‌دادند - باعث بدنامی و بدآموزی و دروغ‌پروری شدید شده و در فرهنگ ادیبانه و عامیانه‌ی ما داستان‌ها و ضرب‌المثل‌ها وارد کرده است، رشوه‌گیری قاضی‌ها است. از طرفین دعوا به صورت‌های مختلف متمتع می‌شده و رأی به طرف چرب‌تر می‌داده‌اند و به‌راحتی حق پایمال و ناحق رایج می‌گردیده است. مسئله‌ی قضاوت و قاضی ظریف‌تر از کار واعظ و صاحبان فتوا می‌باشد. قاضی، چه در قوانین جاری کشورهای دموکراسی و چه در شرع انور، می‌بایستی مستقل و مصون از تأثیر و تعویض دولت‌ها و حکومت باشد. بنابراین چاره و ضمانتی جز ایمان و تقوا، و در حقیقت عصمت شخصی او، وجود ندارد و با کنترل دولت یا ملت نقض غرض پیش آمده، تهدید و طمع باعث

سلب استقلال و اعتماد می‌شود. شاید به همین دلیل است که فرموده‌اند: قاضی همچون نبی و وصی است یا شقی.

* * *

از همه‌ی اینها گذشته و به‌طور کلی شغل روحانیت، آن‌طور که در قرون اخیر فهمیده شده است و اجرا می‌گردد، چون به‌منظور و به‌معنای تبلیغ دین شناخته شده است و یک روحانی علی‌الاصول یک مبلغ اسلام می‌باشد، همین صفت یا وظیفه و به‌فرض که در کمال حسن‌نیت و به‌قصد قربت اجرا گردیده و خالی از جهات معاشی انتفاعی یا ریا و تزویر باشد، باز هم - و بلکه بذاته - ملازمه با دروغ‌پروری و دروغ دارد، ضمن آنکه مشابهت با سنت و رسالت انبیاء نداشته و کارش از ریشه خراب است.

توضیح آنکه تبلیغ دین مانند تبلیغ هر کالای تجارتي، هر کار خدماتی یا سیاسی و هر شخصیت و مقام معنوی یا مادی، ملازمه با توصیف، تمجید و تحلیل آن شیئی یا شخص و ترغیب به‌سوی آنها داشته و مردم را باید جلب و مشتاق کنند. یعنی علاوه بر جواب‌گویی به ابهامات و سؤال‌ها و دفاع از ایرادها و نسبت‌های درست یا نادرست که داده می‌شود و پوشاندن معایب، هر مُبَلِّغی کارش ارایه‌ی محاسن یا فضایل و فواید موضوع مورد تبلیغ بوده، و سعی می‌کند آن را به بهترین وجه و بیش از آنچه هست در نظر مردم جلوه دهد. یک مُبَلِّغ خوب و متعهد یک آرایشگر است، نمایشگر است و هنرپیشه‌ای است که خوب بتواند عقل و احساسات اشخاص را تحت تأثیر قرار داده و تسخیر و تصرف نماید. مبلِّغ صحیح نمی‌تواند بی‌طرف و منصف باشد و اکتفا به معرفی صرف کالا نماید.

فن تبلیغات (Publicité و Propagande) و تبلیغات یا مُبَلِّغ بودن، از اروپا به ایران آمده است، چه به صورت تبلیغات تجارتي و فروشنده‌گی - که سابقاً در حد طبیعی در ایران از آواز دوره‌گردهای لب‌فروش و یخ‌فروش آخر شب‌های تابستان می‌شنیدیم یا در جعبه‌ی آئینه‌ی زر‌گرها می‌دیدیم - چه به صورت مداحی‌های شعرا و دراویش و القاب و اغراق‌های طرفداران مکاتب مختلف علمی و فلسفی می‌شنیدیم. تبلیغات تجارتي متنوعی را فرنگی‌ها در کشورهايشان انجام می‌دادند که جزئی از آن به مملکت ما سرازیر گشته است. تبلیغات سیاسی را هم که شاخص‌ترین اش را

کمونست‌ها در دنیا رواج داده‌اند، از آنها یاد گرفته‌ایم. به همین ترتیب هوس تبلیغات مذهبی را هم که میسیون‌ها^۱ یا هیأت‌های اعزامی مذهبی انجام می‌داده‌اند، آنها باعث شده‌اند. من باب دفاع از دین خودمان بوده است که به فکر تبلیغ اسلام و تأسیس انجمن‌های تبلیغات اسلامی و غیره یا دارالتبلیغ و بنیاد تبلیغات اسلامی افتاده‌ایم.

اما سنت و شیوه خدا در مورد دین خودش و رهنمودهای مکرری که به پیغمبران، از جمله پیغمبر آخر الزمان، می‌دهد شباهت به حرفه‌ی تبلیغات ندارد؛ خداوند از فرستاده‌اش می‌خواهد، شیوه‌ی بی‌طرفی و خون‌سردی اتخاذ کرده، ابداً اصرار نورزد که کافر‌ها حتماً ایمان بیاورند و ملحد‌ها و مرتد‌ها اگر برنگشتند، دچار آزار و عقاب این دنیا گردند؛ نه غصه و حرص و جوش بخورد و نه تشویق‌ها و تزیین و تحریص و تحریک‌های خاص به کار برد که مردم را «به‌دام خدا بیندازد».

همان‌طور که می‌دانیم تأکید می‌کند که پا از حدود ابلاغ، انذار، بشارت، تذکر یا راه‌نمایی فراتر نگذارده، حداکثر شخصاً نمونه و الگویی در رفتار و کردار برای دیگران باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.»^۲

دعوت مردم به دین و دینداری از ناحیه‌ی پیغمبر آن‌طور که از قرآن می‌فهمیم نه تنها بدون اکراه و اجبار بوده است، بلکه کشش و انجذاب یا تطمیع و تدلیس و تزیین هم به کار برده نمی‌شده است، باید آزاد و عریان و بی‌طرفانه و کامل باشد. در این زمینه آن‌قدر اصرار هست که «زُخْرَفَةُ الْمَسَاجِدِ» یعنی آرایش و زر و زیوربستن و بزرگ کردن مساجد حرام می‌شود و خانه‌ی خدا (یا خانه مردم) که ابراهیم و اسماعیل پایه گذارش بودند، برخلاف بت‌کده‌ها و کلیساها، حداکثر سادگی و بساطت را داشته و همان‌طور که خوشبختانه محفوظ مانده است، چیزی بیش از یک چهار دیواری مسقف مکعب شکل نیست.

۱. میسیون‌ها : Missions

۲. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶ : ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت‌دهنده و هشدار دهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا؛ برطبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

ولی آنچه نزد ما معمول است مساجد و مقابر را مانند عروس یا فروشگاه‌ها و سینماها آرایش می‌کنیم؛ روضه‌خوان باید صدای خوب و گیرا داشته، قیافه و حالت محزون به خود بدهد؛ واعظ با حرکات و بیانات و ژست‌ها و با هنرمندی تمام، اسلام و احکام را به دل شنوندگان بنشانند و از کلام و کسوتش جلوه و وقار بیارد. به‌طور کلی برای روحانیت هزار آداب و قیود قائل شده و صورتی بر خود تحمیل کرده‌اند که به‌ظاهر پسندیده و بی‌عیب باشد، اگر چه با آنچه در طبیعت و خلوت واقعیت دارد تطبیق نکند.

به این ترتیب روحانی مبلغ دین یک پا هنرپیشه و مشاطه‌گری می‌شود که خواه‌ناخواه در مستمعین و مریدان و در خود دین‌القای آرایش‌گری و نمایش و دروغ‌سازی می‌نماید.

البته همان‌طور که در بحث‌های گذشته گفتیم، خود خدا هم در آسمان و زمین و در صورت و سیرت ما آرایش‌گری و تزیین انجام می‌دهد، ولی با این تفاوت که زینت‌گری‌های خدا عارضی و ساختگی و صرف جلوه‌گری یا تحریف حقایق نیست. در آیه «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ»^۱ خود ستاره‌ها زینت‌اند و زیبا. همین‌طور دشت و دامان طبیعت با درختان و گل‌ها و با عطر و میوه‌ها که واقعیت خارجی و عینی دارند و در اثر آشفستگی‌ها و بهم‌ریختگی‌های رستاخیز است که «صَعِيدًا جُرُزًا»^۲ می‌شوند. ایمان و کفر هم در دل مؤمن یا در دل فاسق است که حالت مطبوع یا حالت مکروه را پیدا می‌کند. آنچه بر آن مترتب می‌شود نیز بدون پایه و دروغ بوده، روحانیت نیز - در هر آئینی که باشد - وقتی بخواهد رسالت یا خلافت و وظیفه‌ای برای خود قائل شود که اصالت دینی نداشته و از پیش خود باشد، هر گونه نتایج و آثاری که به‌بار آورد، قهراً خالی از اصالت بوده، نمی‌تواند عاری از دروغ و زیان خالی از عوامل انحراف باشد.

۵- ضربه اروپا

ضربه‌ای که به ملت‌های شرق و از جمله مسلمانان و ایرانیان، بر اثر تماس با اروپای برخاسته از رنسانس، از سه قرن به این طرف وارد گردید و تفوق و تسلطی که از

۱. صافات (۳۷) / ۶: ما آسمان نزدیک‌تر را به زیور ستارگان آراستیم.

۲. کهف (۱۸) / ۸: ... به‌صورت خاکی خشک و بی‌گیاه در می‌آوریم.

جهات فرهنگی، صنعتی، اقتصادی، نظامی و سیاسی به وجود آمد- یا ما احساس کردیم- مطلب غیرقابل انکار بوده، مجال و موقع بررسی آن در اینجا نیست. تنها نکته‌ای که می‌خواهیم رسیدگی نماییم، تأثیری است که تمدن دریافتی از اروپا، و اخیراً از آمریکا، در اشاعه‌ی دروغ و شاخه‌های آن در میان ما ایرانیان داشته است.

طبیعی است که برخورد با تمدن و فرهنگ غریبان، با ارزش‌ها و معیارهای جدید و دینامیسم یا پویایی عجیب آن، یک سلسله خودباختگی‌ها، دل‌باختگی‌ها، ناپختگی‌ها و آشفته‌گی‌ها به بار آورد و بالنتیجه در اعتقادات و در آداب و احوال ما، دگرگونی و براندازی‌هایی حاصل شده باشد، و به دنبال آن، صداقت و امانت در مردم، مخصوصاً درس خوانده‌ها و اداری‌ها، متزلزل گردد. نظر به اینکه طبع بشری مانند هر موجود و ماده‌ای تابع قانون کهولت (یا آنتروپی) است، وقتی آرمان و سازمان یا مقصد و مسیر خود را از دست می‌دهد، به سقوط و خرابی میل کرده، بی‌بندوباری و فساد و فریب فزونی می‌یابد. مدت‌ها طول خواهد کشید تا افراد و اجتماع مواضع خود را در برابر سیل، مستقر ساخته و خود سیل را بشناسند و سپس روی پای خویش ایستاده، با چشم باز و دل آرام، همچون هر موجود زنده، به احراز تعادل و ایجاد تبادل با محیط تازه پرداخته، گام به سوی تکامل بردارند؛ و چقدر باید تلاش و تحمل نمایند!

در اثر ضربه‌ی اروپا، امید و اعتماد به نفس در ملت نقصان یافت و احساس حقارت و رواج تقلید، شخصیت افراد را- که اساسی‌ترین سرمایه‌ی انسان‌ها می‌باشد- تقلیل فاحش داده، بر دودستگی و تفرقه جامعه نیز افزود. درست است که به تدریج به خود آمدیم، ولی چون این به خود آمدن همراه با یأس و تحقیر و تقلید بود و تقلید و اقتباس از یک طرف فعالیت و سرمایه‌های معنوی و ملی را زایل می‌کند و از طرف دیگر دانش و دارایی روشن و ارزنده‌ای تحویل شخص نمی‌دهد، تحول‌های بعدی چندان ثمربخش نبوده، جبران تنزل و انحطاط اولیه را در میان ما نکرد.

اما بدتر از تأثیر مستقیم هجوم و تسلط فرهنگ و تمدن غربی، تصویر معکوسی بود که در اذهان عامه مردم، روی جهل و هوس، نقش بسته و تصور می‌کردند که فرنگیان زندگی مرفه درخشان سراسر لذت و ثروت و قدرت داشته، در میانشان هیچ‌گونه تدین، تأدب، اخلاق پاک، تعهد به صداقت، امانت، و خدمت یا تحمل کار و فعالیت وجود ندارد. این باور در مملکت ما شایع و پذیرفته شده بود که لازمه‌ی تمدن و ترقی، رهایی از قید و بندهای اعتقادی و اخلاقی است؛ بدیهی است که چنین طرز تفکری

که در داخل کشور ما روی خیال و آرزو رواج یافته بود و فرنگ رفتگان سطحی نگر- که غالباً درک و عنایتی نسبت به وقایع و حقایق و فعالیت‌های مردم آنجا نداشته، مشاهدات و نظریاتشان از حدود خیابان‌های تفرج‌گاه و کافه و کاباره‌ی‌ها فراتر نمی‌رفت- نادرست‌ترین اطلاعات و مسموم‌کننده‌ترین ارمغان‌ها را تحویل ما دادند. معلوم است که چنین ارتباط چه تأثیرهای سوء روی افکار و اخلاق مردم ایران و نسل جوان ما می‌توانست داشته باشد!

چه باید بکنیم؟

به دنبال آنچه در بحث «چرا چنین شده‌ایم» آمده‌است و به بررسی علل و عوامل پنج‌گانه‌ای پرداختیم که باعث رواج دروغ در ایران بعد از اسلام گردیده است، در واقع پاسخ به پرسش «چه باید بکنیم» را داده‌ایم: برطرف کردن آثار و آزارها و چاره‌جویی مشاغل و ضربات، در موارد زیر:

- ۱- آثار ناشی از شرایط جغرافیایی و تاریخی،
- ۲- آزار و اجبارهای ناشی از نظام سلطنتی و فرهنگ استبدادی،
- ۳- آزار و اجبارهای دینی،
- ۴- مشاغل دینی،
- ۵- ضربه اروپا.

* * *

ملاحظه می‌کنید که مسئله دارای دامنه‌ی وسیع همه‌جانبه از جهات طبیعی، تاریخی، حکومتی، دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است و بدون تشریک مساعی عمومی و با یک برنامه‌ریزی اساسی، حل‌شدنی نخواهد بود؛ این کاری است مخصوص به‌ما و مربوط به ما که باید به‌خواست و به‌دست خود ما انجام گردد.

قبل از هر چیز لازم است بپذیریم و متقاعد و معتقد باشیم که دروغ یک ننگ ملی است و درد خطرناکی می‌باشد که تا درمان نشود، سایر دردها باقی می‌ماند و بدتر خواهد گشت و همه‌ی درمان‌ها بی‌ثمر از آب درمی‌آید.

دروغ که قبح آن دیر زمانی است در جامعه ما از بین رفته و از جهاتی احراز شأن و حیثیت هم کرده است، باید برای آن اعاده نفرت بشود. این برنامه، بدون یک

خواست ملی و یک نهضت عمومی - که خوشبختانه قابل لمس و قبول همه است - و تا کلیه قشرهای ملت، از زن و مرد و پیر و جوان در هر کیش و کار و با هر بینش و روش که داشته باشند، اگر در آن صادقانه و صمیمانه، به خاطر خودشان و خدا، مشارکت نمایند، ممکن نیست به نتیجه مطلوب برسد. مراحل این برنامه به شرح زیر می‌تواند باشد.

الف - ۱) تفهیم و تلقین و تبلیغ

نخستین گام یک عمل، تفهیم و تلقین به خود و تبلیغ و تعلیم عمومی است که دشوار نبوده، اگر بخواهیم از عهده‌ی آن برخوردار شویم. انگیزه می‌تواند، هم اجتماعی و ملی باشد، هم آموزشی و سیاسی و هم دینی و انسانی:

- مدارس و معلمان از سطوح ابتدایی تا دانشگاه، از طریق کتاب و درس و همچنین نمایش و پژوهش، می‌توانند در این کار سهم مؤثر داشته باشند.
- نویسندگان و مطبوعات و رسانه‌ها، به خاطر حرفه یا ملت و خدا، عنایت خاص به این وظیفه نموده، از فرصت‌ها و امکانات استفاده نمایند.
- انجمن‌ها و اخوت‌ها برای تبلیغ، تعهد و توسعه‌ی راستی و درستی تشکیل شود و سرلوحه‌ی مؤسسات و اجتماعات قرار گیرد.
- گویندگان مذهبی و مراجع و مدرسین کمر همت و عبادت بسته، به پیروی از قرآن و از هدف بعثت رسول، در زمینه‌ی صداقت و اخلاق، با زبان و عمل به ارشاد ناس و به جبران مافات پردازند.
- حتی احزاب و گروه‌ها، مبارزه با دروغ و فساد را، با شروع از خود در برنامه‌های تعلیماتی و تبلیغاتی و سیاسی به اجرا درآورند...

الف - ۲) اعتقاد و اشتیاق و تغییر در زبان

آغاز دیگر برنامه، یک پذیرش درونی و اعتقاد و اشتیاقی است که باطناً برای راستی و درستی در خود احساس یا ایجاد نماییم. دروغ و دزدی را منفور و دشمن خود و خدا دانسته و از بیماری بومی بیرون آمده، یک عمل ایمانی و عاطفی انجام دهیم. فرهنگ ما فرهنگ ضد دروغ شود و کلیه‌ی انواع آن را از دل و زبان و از زندگی مان دور سازیم؛ حتی آنچه را که به نظر بی‌اهمیت و بی‌آزار آمده و به صورت تعارف و القاب یا تهمت و توهین در ادبیات مان و در برخوردها و برداشت‌های روزمره مان از

قدیم گسترش پیدا کرده است. این یک عمل میکرب‌زدایی است و سمپاشی همه‌جایی که از دخمه و آشیانه شروع می‌شود.

سعی کنیم کلام‌مان چون قرآن مبین، صاف و روشن و خالی از کج و کاستی و هماهنگ با واقعیت و با حقیقت و حق باشد. آنچه را که هر دو طرف می‌دانیم از دل بر نمی‌آید و اصلاً مصداق و عینیت در خارج نداشته بی‌پایه و بیهوده است، یعنی دروغ است چرا به زبان بیاوریم؟ چرا در برابر یک کیلومتر از خیابان که شما مرا با ماشین‌تان به منزل می‌رسانید، بگوییم «یک دنیا ممنونم»؟ یک دنیا با وسعت و ثروت بی‌نهایت آن کجا و یک کیلومتر راه که کرایه‌اش یک تومان هم نمی‌شود کجا؟ چه خاصیتی در این مبالغه و تعارف، جز اقرار و اعتیاد به دروغ وجود دارد؟

چرا ما ایرانیان برای «لفظ» - لفظ جدای از عمل و از واقعیت - به این اندازه اصالت و ارزش قائل شده‌ایم؟ یک وقتی حسرت می‌خوردیم که چرا فرنگی‌ها و دیگران کار می‌کنند و ما حرف می‌زنیم! آیا همین تعارف و تعبیرها نمونه‌های کوچک، ولی زنده یا لااقل مقدمه‌هایی از «صورت» خلاف سیرت و گفتاری نیست که به قول فردوسی صدتای آن چون نیم کردار نیست؟ و پیمان بدون انجام، چک بدون محل خطوه‌ای از خطوات شیطان محسوب نمی‌شود؟ آیا مشمول ملامت الهی «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱ که پشت سرش «کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۲ آمده است، نمی‌باشد؟ مگر منافق کسی نیست که چیزی به زبان می‌آورد که در دل ندارد و راستی را برای مصلحت می‌گوید که آن‌را درست نمی‌داند؟ چرا به جای حرف بیهوده، به کار با فایده و به جد و جهاد نپردازیم؟

رضا شاه کاری انجام داد - همه کارهای او بد نبود - که غیر عملی و بیهوده به نظر می‌آمد: با تصویب مجلس همه‌ی القاب و عناوین را، که نشانه‌های اشرافیت و امتیازات طبقاتی بود، لغو کرد؛ فقط به چند عنوان محدود «سرکار» و «جناب» برای نظامیان و دولتیان و محترمین رسمیت داد. مع‌ذالک هم عملی شد و هم به دردمر و افتضاحی پایان بخشید.^۳

۱. صف (۶۱) / ۲: ای ایمان آورندگان، چرا چیزی را می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟

۲. صف (۶۱) / ۳: نزد خدا سخت ناپسند است چیزی را بگویند، که انجام نمی‌دهید.

۳. و همچنین عنوان «حضرت» برای سفرا و مقامات خارجی و «اعلیحضرت» و «والا حضرت» برای خودش و خانواده‌اش که بعدها جناب اشرف را برای قوام‌السلطنه و شهبانو را برای ملکه به آن لیست اضافه کردند.

از زمان عباسیان و پس از آنها آل بویه و صفوی و سلسله‌های انحطاطی، مخصوصاً قاجاریه رسم لقب‌سازی و عنوان‌بندی برای مقامات سلطنتی و نظامی و روحانی به شدت راه افتاد و رفته‌رفته به همه‌ی اصناف و مشاغل سرایت کرد و شغلی شده بود؛ یک رسم مبتذل و مسخره که مع‌ذالک سرودست برای آن می‌شکستند و پُز و قُمپزها می‌دادند! تمام ارزش‌ها، چون خدا و دین، ملک و دولت، نظام و سلطنت و حتی علم و عرفان به‌استخدام و استهزای اشخاص درآمده بود. یک طومار پیشوند و پسوند که باید در خطاب‌ها و در مکاتبات، برحسب مدارج و روابط اشخاص، به کار برده شود، مردم را در کلاف سردرگم انداخته بود؛ درحالی‌که همه‌اش در نظر گوینده و گیرنده و نویسنده به قدر پوست پیازی اعتبار و استفاده نداشت!^۱

بعد از الغای القاب و عناوین، مردم نفسی کشیدند و دیدند چیزی از دست نداده‌اند.^۲ این تعارف و تعبیرهای متداول را هم که در مقایسه با نیم قرن قبل تخفیف محسوس یافته است و زبان ما را سنگین نموده و فرهنگ ملی را آلوده و آماده برای دروغ و فساد کرده است می‌توانیم با یک تصمیم بیرون بریزیم.

الف - (۳) در خانواده

وقتی در خانه را می‌زنند، یا زنگ تلفن به صدا درآمده، از طفل خردسال می‌خواهید که بگوید «بابا (یا ماما) خانه نیست»، شما چطور می‌توانید از این طفل و از برادر و خواهران او که شاهد حضور و دروغ پدر و مادر بودند، انتظار داشته باشید که بعدها مثل آب خوردن دروغ نبافته و خیانت به دوست و دشمن نکنند؟ و کمترین ابا و حیا از این کارها داشته باشند؟

پدر و مادر نه تنها در چنین صحنه‌ها بلکه در رفتارها و گفتارهای خودشان، با وفانکردن به وعده‌ها، در ریشخند کردن‌ها، از لولو ترساندن‌ها و در کلیه‌ی حرکات و حرف‌ها، فرزندان خود را به پرتگاه دروغ و فساد و پوچ گرفتن حقایق و حیات می‌کشند و یا به صداقت و سعادت رهنمون شده، مردان و زنان صادق و صریح و پیروز تحویل جامعه می‌دهند.

۱. از قبیل مستعصم بالله، سیف الاسلام، بهاء الدین، شوکت الملک، حجت الاسلام، بحر العلوم، نقیب السادات، مهندس الممالک، معین حضور، شمس العرفاء، و عناوینی چون پیشگاه مبارک، میمنت اثر، جناب جلالت‌مآب، فخامت نصاب، عزت و مدحت همراه ثقه الاسلام و المسلمین، بندگان... دامت بقاته، مدظله الاعلی، متعنا الله بطول بقاته و امثال آنها.

۲. فقط بعد از انقلاب بود که القاب و عناوین با برد بیشتری در میان روحانیون احیا گردید.

به این ترتیب خانواده، در اجرای برنامه ملی و دینی دروغ‌زدایی، نقش پایه و وظیفه عمده را دارد. پدر و مادرها می‌توانند با تشویق و تمرین‌های مناسب و با به‌کاربردن روش‌هایی که استادان و متخصصین علوم تربیتی و روان‌شناسی ما باید به‌فراخور نسل و نهال‌های ایران تهیه نمایند، مخصوصاً با سرمشق شدن خودشان، سهم به‌سزایی در این زمینه به‌عهده بگیرند.

ب) آزادی و امنیت اجتماعی

عوامل و مراحل ۱ و ۲ و ۳ که در مباحث «چرا چنین شدیم» و «چه باید بکنیم» به میان آوردیم، ما را به مسئله‌ی تأمین آزادی و امنیت در جوامع بشری کشانید و جلوگیری از استبداد، اختناق، اجبار و آزار را در چهره‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، دینی و تربیتی آن ضروری نشان داد. اگر بخواهیم تخم دروغ و فروع آن از ملت و مملکت ما برکنده شود باید همان‌طور که در قوانین اساسی کشورهای واقعاً دموکراسی آمده است و در کتاب‌های الهی (از جمله قرآن) به پیغمبران و به‌پیروان آنها تأکید شده است، سوای خدا و خارج از قانون پذیرفته شده‌ی خلق و غیر از خود مردم یا منتخبین صحیح آنان، چیزی و کسی حاکمیت نداشته باشد؛ کمترین تحمیل و اکراه و اجبار در عقاید و اعمال مردم - به‌جز آنجا که با حقوق و آزادی دیگران ارتباط و اصطکاک پیدا می‌کند - نباید به‌عمل آید.

مسئله‌ی آزادی و امنیت - صرف نظر از جنبه‌های سیاسی و حکومتی که مورد جدال و جنگ میان احزاب و دولت‌ها قرار می‌گیرد - از جنبه اخلاقی و فرهنگی نیز شایان توجه و تلاش بوده و از ضروریات تربیتی یک جامعه‌ی زنده‌ی مترقی یا متدین محسوب می‌شود.

تا این جای مسئله را عموماً قبول دارند و کمتر کسی جرأت می‌کند منکر یا مخالف مقام و ارزش آزادی بشود؛ ولی همین که پای پیاده‌شدن آزادی در امت و ملت به میان می‌آید، بسیاری از متولیان مذهب و سردمداران قدرت و حتی دل‌سوختگان با حسن‌نیت، پس می‌زنند. برای اینها قابل تصور و قابل تحمل نیست که خدا یا جامعه‌ی انقلابی که برای کوبیدن دشمنان خود و متجاوزین به خلق محروم قیام کرده و حکومت را در دست گرفته است، اجازه دهد اولاً اظهار نظر و عقیده آزاد بوده، مخالفین و غیرموافقین و خارج خطی‌ها بتوانند تظاهر و تبلیغ در افکار و

عقایدی نمایند که مخالف اصول و منافع شناخته شده و پذیرفته شده‌ی امت و اجتماع باشد؛ ثانیاً اگر فرد و اجتماع وظایف متقابل به نسبت به یکدیگر دارند و اگر امر به معروف و نهی از منکر وظیفه است، چگونه می‌توان افراد را آزاد گذاشت که مرتکب اعمالی خلاف دستور خدا و مصلحت خودشان، ولو در خلوت زندگی خصوصی، گردند!

به این ترتیب با استدلال و استنتاج‌هایی که می‌نمایند، منطقه‌ی آزادی انسان‌ها در جامعه، به محدوده‌هایی می‌رسد که در نظام‌های دیکتاتوری، فاشیستی و کمونیستی و در انکیزیسیون‌های دینی یا مطلق‌گرای اخلاقی قائل شده‌اند. در حالی که می‌دانیم همه‌ی اینها سوق‌دهنده‌ی انسان‌ها به راه‌های فرار و فریب هستند. حتی از مرحله‌ی دروغ‌پروری نیز تجاوز کرده، سر از قاچاق و جنایت و شرارت درمی‌آورد و بر جامعه یک فساد فی‌الارض زیرزمینی حاکم می‌گردد. عاقبت، کاسه‌های داغ‌تر از آتش، موجب سوزاندن آتش و کاسه هر دو می‌گردند.

یک تجربه‌ی تاریخی جریان فوق، قانون منع مشروبات است. دولت آمریکا روی اصلاح‌خواهی و مطلق‌گرایی، در سال‌های بعد از اولین جنگ جهانی، قانونی از کنگره گذراند و تولید و تجارت و استعمال مسکرات را در سراسر ایالات متحده ممنوع اعلام نمود. این عمل اخلاقی - انقلابی - تحسین بسیاری از مردم خیرخواه داخل و خارج را برانگیخت. ولی به زودی حالت اجباری و حرکت ضد آزادی و فطرت انسانی، راه‌گشای قاچاقچی‌گری و ددمنشی گردید، بطری‌های شراب و عرق - و بعداً بسته‌های مواد مخدر - به زیرمیز خانه‌ها و پستوی کافه رستوران‌ها، با جسارت و زرنگی‌های لازم، راه یافت. پرده‌های انضباط و حیا از دیده و دل مردمان آمریکا، که در مجموع مطیع قوانین، و ساده و صادق بودند - برداشته شد.

برای اجرای این برنامه‌ی پر دامنه‌ی خطرناک و ظریف، ولی پرمفعت، داوطلبان و حرفه‌ای‌هایی پیدا شدند و دست به تشکیلات نیرومند مخفی زدند. آنها در پلیس و دستگاه مأمور اجرای قانون نفوذ کرده و به ارتباط گرفتن و خریدن یا مزاحمت و کشتن قضات و کارکنان دادگستری و دولتی پرداختند. آلتکاپون، جنایتکار معروف که لقب دشمن شماره یک بشریت را گرفته بود و ایجاد باندهای وحشتناک گانگستری، از ثمرات و یادگارهای آن دوران است. گانگسترها کارشان منحصر به قاچاق مشروبات نبوده عامل و متخصص در رشته‌های خیانت و جنایت‌های اقتصادی، اخلاقی و سیاسی

تا آن طرف مرزهای آمریکا شدند... و بالاخره کنگره‌های بعدی، خود را ناچار، و مصلحت دولت و ملت را چنین دیدند که قانون نامبرده را لغو کرده، استحصال و استعمال مشروبات الکلی را به آزادی گذشته برگردانند. قانون به حالت قبلی برگشت، ولی ثمرات سوء ضدیت با آزادی، یعنی شکسته شدن حریم انضباط و حیا و پیدایش و پرورش باندهای گانگستری و مافیایی، در آمریکا و اروپا، به حیات و گسترش خود ادامه داد.

در اسلام راستین که این قدر اصرار بر آزاد گذاشتن انسان در انتخاب دین و عمل به احکام وجود دارد، عنایت به رموز فطری انسان و خلقت ازلی شده است که خداوند بیش از متولیان دین و افراط‌گران، در احیا و اداره‌ی خلائق مستضعف عقلش می‌رسیده است. اینکه خداوند را ستار العیوب می‌خوانیم و در قرآن و کلمات پیغمبر و ائمه، علاوه بر منع تجسس و ملامت بر افشاگری و اشاعه‌ی فحشا، تأکید فراوان بر سرپوشی مردم و سرپوش گذاردن بر سرکشی‌ها شده است و ابتدایی‌ترین رسم جوانمردی و درس دریافتی از علی(ع) را اختفا و اغماض خطا دانسته‌اند، توجه به همین واقعیت و حقیقت بوده و ضروری دیده‌اند که آزادی نه تنها در عقاید و افکار، بلکه در اعمال نیز رعایت گردد. اکراه و اجبار را زیان‌بارتر از ضعف در اعتقاد و در عمل دیده و سلب آزادی را ویران‌کننده‌ی کاخ‌های راستی و درستی و ایمان شناخته‌اند.

بنابراین اگر ما معتقد و پای‌بند به صداقت، به خاطر دنیا و آخرت خودمان و ملت هستیم، باید همان‌طور که سیاست ازلی و مشیت الهی مقرر داشته است، تأیید کننده‌ی آزادی و امنیت به‌خاطر آزادی بوده و از این جهت نگرانی به‌خود راه ندهیم.

قرآن، علاوه بر اعلام آزادی و اختیار برای بنی‌آدم، در اتخاذ عقیده و رویه در زندگی این دنیا - که به هیچ‌وجه به معنای آزادی مطلق یا تساوی ایمان و اطاعت با کفر و معصیت، به لحاظ مصلحت انسان و زندگی و نتایج در آخرت نمی‌باشد - صریحاً صحبت از مهلت و امداد خدا به هر دو دسته مؤمن و کافر می‌نماید. جا دارد که از جامعه و از دولت‌ها بخواهیم، برای آزادی مردم در اتخاذ و ابراز عقاید و افکار و اعمال خود - تا آنجا که مزاحم سایرین و محل آزادی و آسایش عمومی نباشند - امنیت لازم را نیز تضمین نموده، از تخطی به حیثیت و حریم انسانی، خودداری کنند.

ج) اجتماعی زیستن

دیدیم که زندگی اجتماعی احتیاج و ارتباط با راستی و درستی دارد. برای کسانی که مانند حیوانات منفرداً زندگی کرده، خودکفای نیازها و کارهای خویش هستند و افراد و عوامل موجود را دشمنان و رقیب حیات خود می‌دانند و بنابراین با کسی نه مکالمه دارند نه معامله و نه مبادله، برای چنین آدم‌ها، مسائلی چون صداقت، امانت یا عدالت مطرح نمی‌شود. انس و ارتباط انسان‌ها با یکدیگر است که از یک طرف باعث تقسیم وظایف، تبادل اجناس و خدمات یا همکاری‌ها گردیده و نیازها را بهتر تأمین می‌کند و زندگی را تسهیل و توسعه می‌دهد و از طرف دیگر به ارزش‌هایی مانند راستی و درستی موضوعیت و ضرورت می‌بخشد و در مجموع، یک مقابله و تعادل مابین اجتماعی زیستن و راست و درست کاربردن به وجود می‌آید.

همان‌طور که قبلاً گفتیم، راستی و درستی که از مقوله‌ی معنویات‌اند، محل و ارزش در محاسبات مادی و نیازهای دنیایی پیدا می‌کنند، و بالعکس، تکامل زندگی انسان را محتاج و متوجه معنویات اخلاقی یا دینی نموده، سازنده‌ی انسانیت به معنای مطلوب آن می‌شوند.

بنابراین، اگر رغبت و تصمیمی برای مبارزه با دروغ و خیانت و برای اعاده صداقت و امانت و شخصیت در جامعه‌ی خودمان داریم، یکی از راه‌های مهم و کارهای مؤثر، تقویت روحیه‌ی اجتماعی و تشویق فعالیت‌های دسته‌جمعی است. ایرانیان اصولاً، انفرادی مسلک (Individualist) بار آمده، از مشارکت و همکاری با دیگران و از فعالیت‌های دسته‌جمعی که با مشورت و قبول انضباط صورت گیرد، گریزانند، و عقیده دارند که مشاوره و مشارکت و تحمل نظریات و سلیقه‌های اشخاص باعث اتلاف وقت و کندی کار گردیده، زحمت و دردسر می‌آورد و چه بسا که مقصود حاصل نشود. خودخواهی و خودرأیی سایرین و احیاناً تیشه‌رو به‌خودی آنان را می‌بینند و مال خودشان را مجاز می‌دانند یا اصلاً نمی‌بینند. اصلاح این وضع و روحیه برای تبدیل مردم انفرادی مسلک ایران به ملت اجتماعی مسلک، بدون تمرین زندگی اجتماعی و واداشتن خودمان به برنامه‌های دسته‌جمعی، امکان‌پذیر نیست و خالی از زیان و ضایعات و تحمل فشار و مشکلات نیز نمی‌تواند باشد، ولی ضروری است و عملی و مؤثر می‌باشد.

بعد از سخنرانی «احتیاج روز»^۱ در سال ۱۳۳۶ و چاپ و توزیع آن، دست به چند عمل اجتماعی یا اشتراکی آزمایشی، به عنوان تمرین و تجربه، زده شد که تقریباً کلیه آنها به نتایج مطلوب رسید، و به موازات آنها یا مستقل از آنها، نظایری در شهرهای دیگر ایران و حتی در یکی از دهات طالقان- به ابتکار مرحوم احمدی، قاضی دادگستری- ایجاد گردید. در مؤسسات و شرکت‌های فرهنگی خدماتی یا انتفاعی متعددی که به وجود آمد، تعداد همکاران و سهامداران از صد نفر متجاوز شد و به ۳۵۰ هم رسیده و سال‌ها است که به حیات و فعالیت خود ادامه می‌دهند. در حالی که می‌دانیم بنا به معمول و متداول جامعه‌ی ایران مؤسسات خدماتی و شرکت‌های انتفاعی که دوام و قوامی پیدا کرده‌اند، غالباً حالت شخصی یا خانوادگی داشته مؤسسين و همکاران از دو سه نفر تجاوز نمی‌نمودند، و با فوت یا انصراف بانی اولیه، تعطیل یا خاموش می‌گردیده است. در زمینه‌ی فوق، علاوه بر احداث شرکت‌ها و انجمن‌ها و مؤسسات، برای اولین بار در ایران دست به طرح یک مجتمع آپارتمانی بیست و پنج طبقه با تأسیسات رفاهی و خدماتی واحد و با مالکیت مشاع و مشترک زده شد که مورد استقبال قرار گرفت ولی در اثر سقوط وضع اقتصادی کشور و تزلزل زمین و ساختمان، شرکت را منحل نموده سهام و اقساط را به تقاضاکنندگان مسترد داشتیم. اما دیری نگذشت که روی احتیاج و اجبار، زندگی آپارتمانی و مجتمع‌های مسکونی در سراسر ایران داوطلب پیدا کرده و رایج شد و قانون تملک آپارتمان را وضع کردند.

منظور این بود که با همسایگی و همزیستی خانواده‌ها و همکاری در مدیریت قسمت‌ها، مردم ما عملاً به زندگی و تربیت اجتماعی سوق داده شده، رسوم و لوازم فعالیت دسته‌جمعی را فرا گیرند. دستورالعمل یا هدف این بود که همان کارها و عملیات معاشی، تولیدی، اداری، فرهنگی و عبادی، یا خیرات و خدمات که چند هزار سال است به صورت خصوصی، شخصی یا انفرادی و حداکثر خانوادگی انجام می‌گیرد، با همکاری و مشارکت دیگران به صورت دسته‌جمعی اجرا شود؛ از جمله، یک مسجد جامع در نارمک طراحی گردید که به شکل مجتمعی تحت فرمول «محلی برای عبادت خدا و خدمت به خلق» بود. در آن مجموعه غیر از شبستان و حیاط مسجد با

۱. «احتیاج روز» از مقالات جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که با عنوان «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

وضوخانه، ساختمان‌های دیگری نیز در نظر گرفته شد. مانند کتابخانه، قرائتخانه، تالار سخنرانی و اجتماعات، درمانگاه و حتی آشپزخانه و گرمخانه برای اطعام مهمان‌ها و مساکین و جادادن بی‌خانه‌ها در شب‌های یخبندان. مجموعه می‌بایستی به وسیله هیأت مدیره‌ای که از طرف سرمایه‌گذاران و نمازگزاران انتخاب می‌گردند، اداره شود، که تا سال اول بعد از پیروزی انقلاب تقریباً به همین صورت بود. در جریان ساختمان (مجتمع) عنایت و اصرار بر این بود که شخص خیر معین یا اشخاص متمکن محدود بانیان کار نبوده، انحصار و ریا راه نیابد و این خانه‌ی خدا و خلق با دست و با پول و زحمات افراد بی‌نام کثیر ایجاد گردد؛ همین طور هم شد. حتی از قبول پیشنهاد یک بانوی سالخورده با کرامت اصفهانی که می‌خواست باقیات‌الصالحات شخصی در پایان عمر به یادگار گذارد و اصرار داشت که وجوهات دریافت شده و دستمزد کارهای انجام یافته را به افراد مربوطه مسترد دارد، معذرت خواسته شد.

البته اگر در این قبیل اقدامات، عنایت متقابله قبلی از طرف بانیان و شرکت‌کنندگان در زمینه‌ی منظور و مزایای فعالیت‌های دسته‌جمعی، وجود و استمرار داشته باشد، بازده کار و آثار نیک آن خیلی بالاتر خواهد رفت. همگی یا لاقلاً مؤسسين و مدیران بدانند که به منظور تربیت خودشان و تقویت ارزش‌های معنوی راستی و درستی و انسان‌دوستی قدم در کار دسته‌جمعی می‌گذارند و توفیق فعالیت‌های دسته‌جمعی و برنامه‌های اجتماعی در گرو علاقه‌مندی و ایمان و انضباط‌های اخلاقی می‌باشد.

د) آزادسازی خدمات روحانی

اگر مشاغل روحانی و وظایف اسلامی از حالت شغلی و وظیفه و طبقه خارج گردد و کار خدا و دین، خالصاً لوجه‌الله، به دور از شایبه‌های «یَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^۱ و به وسیله مردان خدا صورت گیرد، امید زیاد می‌رود که دروغ‌پروری و بدآموزی‌های دینی، آن‌طور که در صفحات گذشته تشریح شد، برطرف گردد، یا لاقلاً تقلیل یابد. در این صورت برنامه‌ی نبوی «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۲ متمم معرفت و معتقدات توحیدی گشته، تحرک در راه خدا به اجرا در خواهد آمد و بنا به وعده‌ی الهی آثار عملی مثبت و مفید از هر جهت مشهود خواهد گردید:

۱. آل عمران (۳) / ۱۹۹: ... آیات خدا را به بهای اندک معامله می‌نمایند ... (تعبیر مکرر قرآن است).

۲. حدیث نبوی: مبعوث شده‌ام تا مکارم و ارزش‌های اخلاقی را (در میان مردم) به اتمام (و کمال) برسانم.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ» (اعراف (۷) / ۹۶)

(و اگر اهالی قریه‌ها (یا شهرنشینان کشورها، یعنی ملت‌ها) ایمان بیاورند
(و مؤمن واقعی به خدا شوند یا می‌شدند) درهای برکت (و رفاه و فزونی
نعمت‌ها) را از آسمان و زمین به روی آنها می‌گشاییم...)

تجربه نشان داده است که چنین تحول و توجه با آزادسازی و انقلاب در
روحانیت، چقدر ضرورت و فوریت دارد، نه تنها به خاطر راستی و درستی یا حرکت
ضد دروغ و هدفی که در این مقاله تعقیب می‌شود، بلکه به خاطر حال و آینده اسلام
در ایران و جهان؛ ضمن آنکه سرنوشت خود روحانیت - اگر پس از این همه وقت
به خود آمده باشند - نیز بسته به آن است.

ایرادهایی که گرفته می‌شود و نگرانی یا اشکالی که به نظر مؤمنین می‌رسد، از
این قبیل است: لنگ شدن خدمات روحانی، تعطیل حوزه‌های دینی، محروم شدن
جامعه‌ی مؤمنین و شیعیان از سرپرستان مذهبی و به‌طور کلی بی‌سر و سامان شدن اسلام
و ایمان در کشورمان و در جهان.

ایرادگیرندگان و نگران‌شوندگان غالباً یا عوام‌هایی هستند طفیلی‌طینت و
تنبل‌طبیعت که از قبول مسئولیت و زحمت شانه خالی می‌کنند، یا خواصی هستند
خودخواه و طالب استمرار قدرت و راحت. آن عده هم که حسن‌نیت دارند، کاسه‌های
داغ‌تر از آش و دایه‌های مهربان‌تر از مادر بوده و می‌خواهند از خدا و رسول جلو
بزنند. برای اینکه نه خدا نگران این احتمالات بوده، چنین نهاد و وظایفی را برای آن
مقرر داشته، و کاری به مقاماتی محول کرده است و نه رسول خدا در زمان رحلت
چیزی را جز قرآن و مجموعه احوال و اعمال دوران حیات خویش برای مسلمانان به
میراث گذاشته و شیء و شخص ثالثی را به‌ما توصیه کرده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِيدِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي»^۱

۱. حدیث نبوی: به‌درستی که من میان شما دو وزنه را به یادگار می‌گذارم؛ کتاب خدا و خانواده‌ام را (یا
کتاب خدا و سنت و روشم را).

نیز نقل شده است که عترت یا امامان دوازده‌گانه، اوصیای آن حضرت بوده، تفسیرکنندگان و زنده
نگاه‌داران قرآن و سنت‌اند و خود فرموده‌اند:

«آنچه از ما روایت می‌شود به قرآن عرضه کنید، که اگر موافق با آن ندیدید دورش بیندازید.»

و این خطاب به همه‌ی مسلمانان است، نه به فرقه خاص.

خلاصه‌ترین کلامی که خدا در این باب به مسلمانان گفته است، مستقیماً به سوی خود او رفتن است و منحرف و منقسم و متوسل به این و آن نشدن:

«أَلَمْ آتَاكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا» (فصلت (۴۱) / ۶)

(جز این نیست که معبود شما خدای یکتا است پس مستقیم به سوی او روید و از او درخواست آمرزش نمایید).^۱

خطاب و کلام خدا در قرآن، غیر از موارد معدودی که فرستاده‌اش را مأمور ابلاغ و اعلام می‌نماید، مستقیماً با تعبیرهای «یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره (۲) / ۱۰۴)، «یا ایُّهَا الْكَافِرُونَ» (کافرون (۱۰۹) / ۱) و «یا أَهْلَ الْكِتَابِ» (آل عمران (۳) / ۹۹) است. و در بسیاری اوقات نیز صورت کلی داشته می‌فرماید: «یا بَنِي آدَمَ» (اعراف (۷) / ۲۶) و «یا ایُّهَا الْإِنْسَانُ» (انفطار (۸۲) / ۶) گفته می‌شود. و برای اینکه خطابش و کلامش را خود مردم بفهمند و دریافت کنند، آن را آسان قرار داده و چندین بار پذیرنده و پندگیرنده می‌طلبد:

«وَلَقَدْ بَيَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (قمر (۵۴) / ۱۷ یا ۲۲ یا ۳۲ یا ۴۰)

(و به تحقیق ما قرآن را برای تذکر و پند آسان گردانیدیم آیا پندگیرنده‌ای هست؟)

ضمناً آیات را روشن و روان و سرراست قرار داده تا اشکال و ابهام و انحراف کمتر پیش آید:

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ»^۲

«قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۳

قرآن را تا سطح درک بشری پائین آورده و طوری بیان کرده است که در آن بیاندیشیم و تعقل و تدبّر بنماییم:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۴

۱. کما اینکه وقتی حضرت عیسی (ع) می‌پرسند: انصار و یاران من در راه خدا کیانند؟ حواریون جواب می‌دهند:

«نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۵۲)

(ما یاری‌کنندگان دین خدا هستیم...)

۲. نمل (۲۷) / ۱: ... این آیات قرآن و کتابی روشن‌گر است.

۳. زمر (۳۹) / ۲۸: قرآنی به زبان تازی [نازل کردیم] بدون هیچ نقص، بسا که [تحت تعلیماتش] پروا پیشه شوند.

۴. یوسف (۱۲) / ۲: ما آن را قرآنی به زبان عربی [فصیح] نازل کردیم، بسا که درک کنید.

«انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ.»^۱

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ.»^۲

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ.»^۳

از طرف دیگر، شدیداً تأکید می‌کند که هر کس مسئول کار خود بوده و باید چشم و گوش و دلش را خوب باز کند و تا چیزی را نفهمد و نداند از آن پیروی ننماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

(و از آنچه بدان آگاهی و علم نداری پیروی منما، بدان که گوش و چشم و دل همگی مسئول آن می‌باشند.)

خداوند، هم پیغمبری و پیام‌رسانی را به حضرت محمد بن عبدالله (ص)، خاتمیت و پایان‌داده و لازم ندیده است مأمور و سفیر دیگری را بفرستد و هم برای اینکه بشریت سردرگم و بی‌سرپرست نماند، بقا و حفاظت قرآن را از گم‌شدن و کم و زیاد شدن به عهده گرفته است:

«إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلُ الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.» (حجر (۱۵) / ۹)

(همانا که خود ما ذکر، یعنی قرآن، را نازل کرده‌ایم و همانا که خود ما حافظ و نگاه‌دار آن هستیم.)

بدیهی است که ایمان به خدا و به دین و شریعت، با همه‌ی روشنی و سادگی و همگانی‌بودن که در آنها به‌کاررفته است، داستان موش و گربه‌ی عبید زاکانی یا دستورالعمل استفاده از ماشین لباسشویی نیست که همه‌کس فهم و فوری باشد. داستان کل خلقت و سرگذشت و سرنوشت کل انسان‌ها و دستورالعمل یا هدف‌گیری آدمی در تمام ادوار و احوال و انواع، از روز ازل تا رستاخیز قیامت است. بنابراین ریزه‌کاری‌ها و گسترش‌ها و نسیت‌ها دارد که در آن ایقان‌ها، اشکال‌ها و انطباق‌های با زمان و مکان و انسان‌ها مطرح می‌شود. همان‌طور که خود قرآن تکرار و تأکید می‌نماید، احتیاج به تعلیم، تفکر، تعقل، تدبیر و تفقه دارد. به‌طور سراسری، کر و

۱. انعام (۶) / ۶۵: ... بین چگونه آیات را به‌شکل‌های مختلف بیان می‌کنیم، بسا که دریابند.

۲. بقره (۲) / ۲۱۹ یا ۲۹۶: ... خدا آیات خود را این‌گونه برای شما به روشنی بیان می‌کند، بسا که بیاندیشید.

۳. نساء (۴) / ۸۲ و محمد (۴۷) / ۲۴: چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ ...

کوروار و با پیروی از اجداد و آداب نمی‌توان و نباید در دین وارد شد. هیچ مؤمن تا از روی تشخیص و یقین به خدا و آخرت ایمان نداشته و آشنا و عاشق حق و کمال و بیزار از ناحق و منکر نشود و عمل به آنچه شایسته و بجا است ننماید، رستگار نخواهد شد. بنابراین با توجه به اینکه همه کس بینا و دانای به همه چیز نیست و فرصت تعلیم و تحقیق کافی را ندارد، اولاً فرموده است که اگر نمی‌دانید از اهل اطلاع پرسید:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» (نحل (۱۶) / ۴۳)

(پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر و اطلاع پرسید.)

و گوش به سخن‌ها داده بهترین را برگزینید و ثانیاً راهنمایی کرده‌است که از میان دسته‌ها و گروه‌ها عده‌ای داوطلب فهم و تفقه در دین شده، سایرین را روشن نمایند و از عذاب خدا هشدار دهند:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ

لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.»

(توبه (۹) / ۱۲۲)

(و برای مؤمنین امکان نیست که همگی به‌راه بیافتند، پس چرا از میان هر گروه طایفه و عده‌ای نروند تفقه در دین کرده، در مراجعت به‌نزد قوم خود آنان را هشدار و انذار بدهند که شاید- از خدا و عواقب کار خود- بترسند.)

در کار دین- مانند کار دنیا و بلکه بیش از آن- تعلیم و تعلم، تشخیص و تجربه، تحقیق و تفحص و بالاخره انطباق و اجتهاد لازم است. اسلام و قرآن مصنوعات متحجر یا شعار و افکار قالبی نبوده و در عین ازلیت و غیربشری بودن و مبنا و مقصد ثابت داشتن، بیش از موجودات زنده در تحول و تولید می‌باشند. قرآن کلام شایسته حق‌زا را تشبیه به درخت پاکیزه‌ی بالارونده و بارورتری می‌نماید که ریشه ثابت در زمین داشته پیوسته در فزونی و زاینده‌گی و عروج به آسمان است:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ

وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.

تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۱

۱. ابراهیم (۱۴) / ۲۴ و ۲۵: آیا توجه نکردی که خدا چگونه سخن نیکو را به درخت زیبایی تشبیه کرده که ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌هایش در فضا [سر کشیده] است. ←

به دلیل عمر ابدی داشتن آخرین آئین توحید و حرکتی که باید پایه‌های تنوع و تکامل بشریت یا دگرگونی‌ها و نوآوری‌های خلقت پیش برود، ضرورت دارد که اسلام و مسلمانان اولاً جواب‌گوی سؤالاتی باشند که بازشدن دائمی افق علوم و افکار پیش می‌آورد و ثانیاً رهنموددهنده و سازنده‌ی قوانین زندگی و مسائل اجتماعی نو به نو باشند. تعلیم و تربیت قرآنی طوری بوده است که از زمان خود پیامبر و به موازات نزول وحی، تازه‌گرویدگان به اسلام دائماً سؤالات عبادی، اجتماعی یا معاشی مطرح می‌کرده‌اند و بسیاری از آیات سوره‌های اواخر رسالت با «يَسْأَلُونَكَ عَنِ»^۱ شروع می‌شود.

به‌طور خلاصه، در اینکه استمرار حیات و افاضه اسلام در میان مسلمین احتیاج به تفقه، تحقیق، تطبیق، تدریس و تعلیم داشته، وجود فقیه، واعظ، محقق، معلم و علمای متبحر یا «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۲ را ایجاب می‌نماید، شکی نیست؛ بحث در این است که آیا باید این کار دقیق و وسیع خطیر، به‌صورت حرفه‌ای کم و بیش موظف و به‌وسیله‌ی افراد و گروه‌های مشخص که متعلق به طبقه یا صنف خاص باشند انجام گردد، یا می‌تواند حالت آزاد داوطلبانه و مبنای ذوقی مخلصانه‌ای داشته باشد که به‌وسیله‌ی افراد قانع صاحب شغل و درآمد مستقل یا گروه‌های اعتقادی غیرانتفاعی انجام شود؟ نه تشکّل و تکلف در ناحیه‌ی علما یا روحانیت وجود داشته باشد و نه تعهد و تعبدی بر مؤمنین و مراجعین اعمال گردد.

به‌طور مثال، ادبیات یا شعر و سخنوری فارسی که از مفاخر ملی و تاریخی ایران بوده و منشأ خدمات و آثار ارزنده‌ی ملی و جهانی گشته و مرتباً تنوع و تکامل یافته است، بیشتر - و مخصوصاً شاعران و تولیدات برجسته آن - حالت خودجوش داشته و روی ذوق و عشق و استعداد سراینده‌گان و گویندگان به‌وجود آمده است؛ البته شیرین سخنان و استادان چیره‌زبانی چون عنصری، فرخی یا قانانی داشته‌ایم که در برابر قصیده‌ها و غزل‌های مداحانه، صله‌های ناب و پاداش‌های بی‌حساب از پادشاهان دریافت می‌کرده و فروشندگان هنر بوده‌اند و همیشه قریحه‌ی ادبی می‌توانسته است

→ در هر دوره‌ای طبق قانونمندی صاحب‌اختیارش به بار نشیند؛ ...

۱. بقره (۲) / ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۱۹ و ۲۲۲، اعراف (۷) / ۱۸۷، انفال (۸) / ۱، اسراء (۱۷) / ۸۵، کهف (۱۸) / ۸۳، طه (۲۰) / ۱۰۵ و نازعات (۷۹) / ۴۲: از تو در مورد ... سؤال می‌کنند.
۲. آل عمران (۳) / ۷ و نساء (۴) / ۱۶۲: ... محققان پی‌گیر [از کشف ابهام آن، سلب امید نکرده و] ...

وسيله‌ی درآمد و پشتوانه‌ی اشتغال و احترام باشد؛ ولی معرفیت و منزلت و محصولات امثال سعدی، خیام، حافظ یا مولوی و نقشی که در فرهنگ ایرانی ایفا کرده‌اند، مربوط به خواست و به خود آنها بوده و مدیون استعداد و اعتقاد و احساسات شخصی‌شان می‌باشد که چگونه توانسته‌اند سخن‌گوی محیط و مردم و جواب‌گوی نیازها و مقتضیات شوند. حرفه و طبقه یا مأموریت و منافع، آنان را در این خطوط و وظایف نینداخته است. مقدمات تربیتی خاص و تأمین نیازهای زندگی و خانوادگی نیز در کار نبوده است که پیشاپیش به آنها امکان لازم و فرصت کافی برای پرداختن به برنامه‌های ادبی و اجتماعی بدهد. همان‌طور که عرفا و فلاسفه و هنرمندان بزرگ دنیا یا به‌طور کلی صاحب‌دلان و صاحب‌نظران صاحب‌مکتب، عموماً فرزند خصال خویشتن و زاییده‌ی برنامه‌ها، جریان‌ها و گرفتاری‌های زمانه و جامعه بوده‌اند.

در هر حال، دستگاه خلقت و طبیعت یا گردش روزگار، تربیت‌دهنده یا تربیت‌کننده و ضامن رفع چنین نیازهای فوق‌مادی یا ذوقی و معنوی انسان‌ها بوده است. در مورد نیازهای دینی امت و اجتماع که شرط اصالت آن و اصابت به اهداف حقّه الهی «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» بودن و اخلاص است و باید فارغ از هرگونه اهداف دنیایی اقتصادی و سیاسی و اغواهای شیطانی آگاهانه و ناآگاهانه باشد، به طریق اولی شق اول - که حالت حرفه‌ای روحانیت است - مردود می‌باشد؛ خصوصاً اگر روحانیت و رهبری وجدان و عقاید مردم، زیر لوای دولت قرار گیرد، یا جزیی از دولت و دستگاه شود که در این صورت ادغام دین و سیاست، استخدام دین در اسارت حکومت (همانند زمان خلفای اموی و عباسی و عثمانی) خواهد شد و می‌دانیم که «دین دولتی» و خشونت و قدرتی که پشتوانه‌ی آن است، یک پول ارزش ندارد. البته در شق دوم که حالت آزاد و «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» است، اشکالی نیست که مؤسسات آموزشی، فرهنگی، خدماتی و اجتماعی، همان‌طور که مثلاً برای چاپ و فروش کتاب‌های دینی یا ساختمان و نظافت مسجد و بیمارستان استخدام می‌نمایند و از محل بودجه یا موقوفات و عایدات، حقوق و بها در برابر کار و کالا می‌پردازند، برای تحقیق و تألیف در موضوعات دینی یا تدریس و خدماتی که در جهت اهداف و برنامه‌های مشخص شده از طرف بنیان مؤسسه انجام می‌گردد، حق‌الزحمه‌ی متعارف بپردازند؛ ولی آنجا که پای ارشاد، انداز، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه‌ی جماعت، اداره‌ی فرایض، فتوا و اجتهاد، استخراج احکام، دفاع و تبلیغ دین یا تلقین و تعلیم عقیده و ایمان در

میان می‌آید - که به تعبیر و ادعای غلط، آن را «ادامه‌ی رسالت انبیاء» می‌گویند - لازم است که یکسره به عهده‌ی امت و ابتکارهای آزاد خالی از منفعت و قدرت قرار داده شود. در اموری که وظیفه‌ی شرعی (عینی یا کفایی) هر مسلمان محسوب می‌شود و جنبه‌ی عبادی دارد، شرک و ریا و اکراه نباید راه داشته باشد؛ پذیرش و پیروی نیز باید اختیاری و ارادی باشد.

بدیهی است که ایفای وظایف ارشادی اخیر - صرف‌نظر از ایمان و تقوا و اخلاص - هم احتیاج به بینش و دانش سطح بالا دارد و هم صرف‌وقت و قبول زحمت و مرارت را ایجاد می‌نماید که باید همراه با استعداد و توان سرشار باشد؛ که شخص قطعاً ناچار می‌شود، مقداری از رفاه و راحتی و امکانات و اوقات خود را فدای آنها بنماید. این خود محکی برای ارادت خالصانه و عشق عارفانه بوده و خودبه‌خود خام‌ها و ناخالص‌ها را برکنار می‌کند؛ همان‌طور که همه‌ی خدمت‌گزاران بزرگ بشریت در رشته‌های حکمت و معرفت یا ذوق و خلاقیت معمولاً اهل ایثار و ریاضت و محرومان از مقام و مداخل بوده، مزد و پاداش را از وجدان و رضای خاطر خود دریافت کرده‌اند. اتفاقاً ارزش و اثر آنها نیز همچون پیغمبران، ناشی از همین وارستگی و بی‌نیازی و فداکاری بوده است.

نمونه‌ی عملی زنده بر اینکه تحصیل و تلاش و تحقیق یا تبلیغ و تعلیم و خدمت در راه عقیده و هدف، بدون دریافت هزینه و تأمین زندگی امکان‌پذیر می‌باشد، وجود احزاب اعتقادی - حق یا باطل - قرون معاصر است که نظایر کامل یا ناقص آنها را در کشور خودمان دیده‌ایم. در این احزاب غیر از کارکنان معدودی که وظایف سازمانی تمام وقت به عهده دارند و حقوق و مزایا می‌گیرند، غالب اعضا - چه در رده‌های فعال عادی و چه در رده‌های بالای رهبری - از روی نشاط و ایثار و با قبول انضباط حزبی دشوار، مأموریت‌های مستمر سنگین و خطرناک را انجام می‌دهند و از درآمد شخصی نیز برای حزب مایه می‌گذارند؛ ضمن آنکه تحقیق و تولید و تبلیغ نیز به‌حد اعلی انجام می‌گیرد. همچنین است انجمن‌های اسلامی - قبل از پیروزی انقلاب - که از اخلاص و احساس‌وظیفه برای بالابردن سطح ایمان و معرفت و همبستگی‌های خودشان تشکیل گردید؛ آنها مختصر خدماتی انجام می‌دهند و برنامه‌های ارشاد و تحقیق نیز دارند که بدون دریافت پاداش و مزد انجام می‌گیرد.

توجه به این نکته نیز بی‌فایده نیست که مرجعیت و روحانیت و رساله‌های عملیه تقلید به صورت امروزی و همچنین تشکل و تمرکز و نظامات جدید، اصالت و سابقه‌ی چندان در ادوار گذشته اسلام ندارند^۱ و با ضربه‌ی اروپا و تحول و تجدیدی که خواه‌ناخواه در همه‌ی شئون اداری، اجتماعی، فرهنگی و مخصوصاً دولتی ما به وجود آورده، بی‌ارتباط نمی‌باشد. سابقاً جریان زندگی، چهره‌ی شهرها، تدریس مکتب‌خانه‌ها، سطح سواد و فرهنگ‌ها، نظام خانواده‌ها، مخصوصاً وزارت‌خانه‌ها و ادارات یا شکل حکومت و دولت ما، حال و وضع کاملاً دیگری داشت؛ ما فاقد پست و مخبرات، معارف و مدارس، شهرداری و شهربانی، دادگستری و ثبت اسناد و کلیه نهادها و مقرراتی بودیم که امروزه جزء بدیهیات و لوازم لاینفک زندگی و اجتماع مان شده است. بنابراین طبیعی است که روحانیت و نظام دینی ما نیز تکان و تغییراتی به رقابت و به تبع شئون دیگرمان خورده و خود را با محیط و مقتضیات منطبق کرده باشد؛ کما آنکه تا چهل پنجاه سال پیش در حوزه‌های دینی، امتحان آخر سال برای طلاب و کلاس‌بندی وجود نداشت. نه مدت طلبگی و شهریه گرفتن محدود و معین بود، نه برنامه نوشته می‌شد، نه برای وجوهات دریافتی و مخارج پرداختی، دفتر و حسابداری معمول بود و نه اعزاز مبلغ و منبری، با تعیین مشخصات و مقرری، صورت می‌گرفت.

از طرف دیگر می‌دانیم که در دنیای مسیحیت، کلیسای کاتولیک از قدیم‌الایام، به‌عنوان جانشین و وارث نظام تمدن رومی، برخوردار و پایه‌گذار استوارترین تشکیلات و نظامات، با سلسله مراتب و مقررات می‌باشد. روحانیت ما البته به آن پایه نرسیده و نخواست است که برسد؛ بلکه در برابر تمرکز و توحید تشکیلاتی بر طبق مدل اروپایی، مقاومت و وحشت ابراز می‌شده است؛ وحشت از این جهت که اگر سلب آزادی و تفرق گردد، همه‌ی روحانیت و فقها و علمای بلاد زیر پرچم شخصیت واحدی درمی‌آیند و به فرض که گرایش به استبداد، با مفاسد و مظالم مربوطه پیش نیاید، دولت‌های استبدادی و مخصوصاً سیاست‌های خارجی، با زبردستی‌ها و لطائف‌الحیل و امکاناتی که دارند، رهبری واحد را - فهمیده یا نفهمیده و مستقیم یا غیرمستقیم - زیر بلیط خود در آورده و فاتحه‌ی آخرین سرمایه ما خوانده خواهد شد.

۱. همان‌طور که در مقالات کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت» آمده است.

بنابراین چه به خاطر مبارزه با دروغ و دغل و چه برای بهبود دین و دنیای خودمان،
مصلحت در آزاد کردن خدمات و وظایف دینی از قید و بندهای سنتی معاشی و مقامی
و طبقاتی است، و در نهایت خدایی شدن و اسلامی کردن مذهب کشورمان.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى»^۱

۱. طه (۲۰) / ۴۷: ... و درود بر آنکه پیرو راه هدایت باشد.

گمراهی آشکار^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ
الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ
لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.
وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.»^۲

همان خدایی که هر چه در آسمان‌ها و زمین است، شهادت به پاکی و بی‌عیبی او داده‌اند. کارگزارانش پیوسته در تسبیح و تنزیه جهان خلقت هستند، و او پادشاه قدوس توانمند فرزانه می‌باشد؛ از جمله نشانه‌ها و آثار سبحانیت و سلطنت و قدرت و

۱. تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۲/۹، در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين.
۲. جمعه (۶۲) / ۱ / الی ۴: هر چه در آسمان‌ها و زمین است [با حرکت حکیمانه در راستایی که پروردگار جهان مشخص کرده است] خدای را تقدیس می‌کند، [همان] فرمانفرمای بس مقدس و فرادست و فرزانه را. اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند. و نیز بر گروه‌های دیگری [مبعوث شده] که هنوز به [آیین جدید] اینان نپیوسته‌اند؛ و اوست فرادست و فرزانه. این افزون‌بخشی خداست، به هر که خواهد [و شایسته بدانند]، عطا می‌کند؛ و خدا افزون‌بخشی بی‌حد دارد.

حکمتش این است که در میان مردم درس‌نخوانده‌ی عامی، پیغمبری را از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنها بخواند و تزکیه‌شان کند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد، اگر چه قبلاً در گمراهی آشکاری به سر می‌برده‌اند؛ و افراد و اقوام دیگری نیز از همان مردم هستند که هنوز بدان جمع نپیوسته‌اند و او (بر اجرای این برنامه و خواسته‌های مشتیش) توانمند و فرزانه است؛ این فضیلت و فزونی از خدای سبحان است که به هر کس بخواهد، می‌رساند و خداوند صاحب فضل بزرگی است.

ما امشب به عشق چنین فضل بزرگی در اینجا جمع شده‌ایم و آرزوی سهم بردن و خوشه‌چینی از خرمن برکات و نعمات آن را داریم. بنابراین به انجمن مهندسين و به فرد فرد آقایان و خانم‌های عضو و دوستان و سرورانی که بر انجمن و بر سخنران منت گذاشته‌اند و به همه همدینان و هموطنان تبریک عرض می‌نمایم و از خداوند عزیز حکیم درخواست می‌نمایم که همگی را مشمول و برخوردار از برنامه‌ی بعثت نماید.

به‌حمدالله، خداوند به دوستان سلامتی و محبت و به انجمن ما امنیت و توفیق داده است که برای شانزدهمین بار دور هم جمع شویم و سنت ۱۸ ساله‌های را که در جشن مبعث سال ۱۳۳۶ انجمن اسلامی دانشجویان، به نام و برای الهام از آیه بعثت آغاز شده بود، ادامه دهیم.

موضوع سخنرانی و منظور از صحبت برای حاضرین عزیز روشن است: تدبّر در آیه شریفه

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

که در سوره جمعه (۶۲) آمده است و تمنای معرفت و استفاده بیشتر از درگاه نازل‌کننده‌ی آن. با این توضیح که سال گذشته و در همین محیط روی آخرین بند یا ماده‌ی برنامه جزئی آن، یعنی راجع به تعلیم حکمت توقف و توجه کردیم و اصل مطلب به انتها رسید درحالی که امسال به حساب آخرین جمله‌ی خود آیه می‌خواهیم برسیم، یعنی جمله‌ی «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» که به تعبیر «گمراهی آشکار» ختم شده است.^۱

۱. البته یک وعده‌ی دو سال قبل داده بودم و یک وجه یا حالتی از «آیات» را که در «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» آمده است، موکول به آینده کرده بودم و آن معنای سوم کلمه آیه یا کیفیت معجزات پیغمبران بود. ←

در انحصار خدا

قبل از پرداختن به جمله آخر آیه، با اجازه شما بازگشت کوتاهی به اول آیه، که در سال‌های گذشته توجه به آن نشده بود و تجربه انقلاب آن را مطرح کرده است، می‌کنم. مختصراً به جمله «هُوَ الَّذِي بَعَثَ» می‌پردازیم. همان اندازه که این جمله اعلام مقدمه برانگیختگی در میان اُمیین و اجرای برنامه چهار ماده‌ای است، اتصال و عطف به ما قبل نیز دارد. از «مَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» و از «يُسَبِّحُ لِلَّهِ» مایه می‌گیرد. این معنی را می‌رساند که بعثت، رسالت و برنامه منظم تلاوت، تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت که به وسیله‌ی خاتم‌الانبیاء اجرا گردیده و می‌گردد، در انحصار خداست. «اوست آن کسی» که چنین کاری را کرده است و این کار تنها از عهده او برمی‌آید و به دستور او باید باشد.

بعثت پیغمبران و نبوت فقط از جانب خدا امکان‌پذیر است و اگر غیر از آن طریق بوده و جنبه ادعایی، علمی یا عقلی بشری را داشته باشد، باطل و خالی از اعتبار است. پیغمبران راستین و اصیل، کسانی بوده‌اند که همه چیزشان را از خدا گرفته و در تشکیل و تربیت و تعلیمشان کمترین شائبه شرک یا دخالت جامعه و شخص آنها نرود. در اینجا نه تنها تصریح به «اُمیین»، که در دعای حضرت ابراهیم (ع) وجود نداشته است و تصریح به «مِنْهُمْ» که بلافاصله بعد از «هُوَ الَّذِي بَعَثَ» آمده است، افاده به معنای فوق می‌نماید، بلکه صراحت‌های متعدد در قرآن، چه در مورد حضرت خاتم‌النبین و چه در باره پیغمبران اولوالعزم دیگر دیده می‌شود که دست انحصاری خدا و عنایت خاص و کفایت او را در امر نبوت می‌رساند.

مشمولین بعثت و هدف از برنامه

با اضافه کردن جمله‌ی «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱ که در دعا و درخواست حضرت ابراهیم (ع) نیامده بود، خداوند مشمول‌شوندگان بعثت را بیان می‌نماید و دامنه رحمت و قدرت خود را می‌رساند که ولو قبلاً در گمراهی آشکار بوده باشند، با این برنامه و برانگیختگی خودشان، من آنها را از تاریکی و نادانی و از بیچارگی بیرون می‌آورم. در حقیقت هدف و نهایت آن چهار ماده، خروج آدمیان و عامیان از

→ نظر به اینکه متأسفانه تا به حال نتوانسته‌ام تفصیل و تبیین دلچسبی در باره آن پیدا کنم، باز هم به امید آینده گذاشته شده است.

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... درحالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

ضلالت و سرگردانی و از تاریکی و نادانی است؛ یا به تعبیر ساده‌تر، هدایت آنان به راه مطلوب و منظور که همان فضل خداست. جمله فوق، جمع‌بندی آیه و خلاصه هدف تمام برنامه و نیز مؤثر بودن و کافی بودن برنامه را می‌رساند.

این تعبیر و توضیح، تفسیر به رأی بنده نیست. کلمه «هدایت» در آیات زیادی از قرآن (بیش از ۲۴ مورد) در مقابل ضلالت و به‌عنوان مداوای آن آمده است؛ از جمله در آیات زیر:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.»^۱

«وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ»^۲؛

«وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَنِ ضَلَالَتِهِمْ»^۳؛

«وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.»^۴؛

«أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ»^۵؛

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى.»^۶

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا»^۷؛

۱. قصص (۲۸) / ۵۰: ... و گمراه‌تر از آن کس که هوای نفس خویش را بدون [توجه به] هدایت خدا پیروی کند، کیست؟ مسلماً خدا ستمگران را هدایت نخواهد کرد.

۲. روم (۳۰) / ۵۳: و راهنمای کوردلان از گمراهی‌شان نخواهی بود؛ ...

۳. نمل (۲۷) / ۸۱: و راهنمای کوردلان از گمراهی‌شان نخواهی بود؛ ...

۴. رعد (۱۳) / ۳۳ یا زمر (۳۹) / ۲۳ یا زمر (۳۹) / ۳۶ یا غافر (۴۰) / ۳۳: ... و هر که را خدا گمراه کند، هیچ راهنمایی نخواهد داشت.

۵. بقره (۲) / ۱۶ یا بقره (۲) / ۱۷۵: آنان کسانی هستند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریده‌اند...

۶. طه (۲۰) / ۱۲۳: ... و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، هر که از هدایت من پیروی کند، گمراه و تیره بخت نخواهد شد.

۷. اسراء (۱۷) / ۱۵: هر که هدایت شود، به سود خویش هدایت شده است و هر که گمراه گشت، به زیان خویش گمراه شده است؛ ...

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»^۱

آنجا هم که قرآن و خدا خود را خارج کنندگان انسان‌ها از تاریکی به روشنایی معرفی می‌نمایند یا برنامه انبیاء و کتب آنها اعلام می‌شود، همین معنای هدایت را می‌رساند و عنایت به کسانی که در گمراهی آشکار هستند دارد؛ از قبیل آیات زیر:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.»^۲

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۳

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.»^۴

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»^۵

«رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۶؛

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ»^۷؛

۱. توبه (۹) / ۱۱۵ : خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان کرده است، گمراه نماید، مگر آنکه موارد پروا را برای آنان روشن کرده باشد [و آنان راه مخالفت پویند]؛ ...

۲. ابراهیم (۱۴) / ۱ : ... [این] کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را طبق قانونمندی صاحب اختیارشان از تاریکی‌ها به روشنایی، به سوی راه خدای فرا دست و شایسته ستایش رهسپار گردانی.

۳. بقره (۲) / ۲۵۷ : خدا کارساز مؤمنان است، آنان را از تاریکی‌ها به روشنی رهسپار می‌گرداند؛ [و] [و] کارساز انکارورزان، طاغوت‌ها [و گردنکشان] هستند که آنها را از روشنی به تاریکی‌ها می‌برند؛ ...

۴. حدید (۵۷) / ۹ : اوست که آیاتی روشنگر بر بنده خویش نازل می‌کند تا شما را از تاریکی‌ها به روشنایی رهسپار گرداند؛ زیرا خدا نسبت به شما رؤوف و مهربان است.

۵. نور (۲۴) / ۳۵ : خدا روشنی [بخش] آسمانها و زمین است؛ ... خدا هر که را خواهد، به نور خود هدایت خواهد کرد...

۶. طلاق (۶۵) / ۱۱ : رسولی [فرستاد] که آیات روشنگر خدا را بر شما می‌خواند تا مؤمنان نیکوکار را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی رهسپار گرداند؛ ...

۷. مائده (۵) / ۴۴ : تورات را که حاوی هدایت و نور است نازل کردیم...

«وَأَتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ»^۱؛

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ»^۲

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»^۳

که دعوت به سوی خدا، همان هدایت و راه بردن به سوی اوست.
(جمعاً بیش از ۲۰ مورد).

مشمولین مستقیم و غیرمستقیم بعثت رسول اکرم (ص)، اگر چه در آیات سوره جمعه (۶۲) و آل عمران (۳) / ۱۶۴ و در دعای حضرت ابراهیم (بقره (۲) / ۱۲۸) اشاره به قوم عرب معاصر حضرت و به ذریه ابراهیم (ع) شده است، ولی انحصار به آنها ندارد و آیات فراوانی، از جمله آیات زیر تعمیم به همه‌ی مردم جهان می‌دهد:

«وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۴

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۵

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۶

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»^۷

۱. مائده (۵) / ۴۶: ... و انجیل را به او دادیم که حاوی هدایت و نور بود...

۲. حج (۲۲) / ۸ یا لقمان (۳۱) / ۲۰: بعضی از مردم ناآگاهانه و بدون هدایت و کتاب روشنی، درباره خدا به مجادله برمی‌خیزند.

۳. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

۴. نساء (۴) / ۷۹: ... تو را به رسالت برای مردم فرستادیم؛ و خدا به عنوان گواه کافی است.

۵. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷: و تو را تنها به منظور رحمت به جهانیان فرستاده‌ایم.

۶. سبا (۳۴) / ۲۸: تو را فقط به عنوان بشارت دهنده و هشداردهنده برای تمامی مردم فرستاده‌ایم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۷. نمل (۲۷) / ۷۶: این قرآن بیشتر موارد اختلاف دودمان یعقوب را بر آنان بازگو می‌کند.

خاتم النبیین و نبی آخر الزمان

ترتیب اجرای برنامه رسالت که در آیه آمده است، به نظر می آید موعد ارجاع و موقع مناسبتش در امت آخر الزمان بوده باشد. قرآن در آیات عدیده‌ای صحبت از ایتاء یا تعلیم کتاب و حکمت از طرف خدا می‌نماید، ولی در غیر مورد خاتم الانبیاء، همه جا دریافت کننده و تعلیم گیرنده، شخص پیغمبران هستند، نه امیون و امت آنها و آیندگان:

«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.»^۲

«وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا»^۳

شاید به همین دلیل است که رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - خاتم النبیین است. آئین و تعلیمات او بدون نیاز به پیغمبر دیگر، مانند زمان حضورش انجام می‌گردد و گمراهان جدید را از گمراهی‌های آشکار بیرون می‌آورد.

شاهد مطلب: یکی به کار برده شدن صیغه‌ی ماضی در «بَعَثَ» و صیغه‌ی مضارع در سه فعل «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ» و «يُزَكِّيهِمْ» و «يُعَلِّمُهُمْ» است که حکایت از استمرار می‌نماید و دیگر آیه مابعد است که تصریح به بعدی‌ها و آیندگانی که هنوز به معاصرین و مؤمنین ملحق نشده‌اند، می‌نماید:

«وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (جمعه ۶۲ / ۳)

۱. آل عمران (۳) / ۴۸ و ۴۹: [نیز بشارت داد که] خدا به او کتاب و دانش توأم با بینش و تورات و انجیل آموزش می‌دهد.

و [او را] رسولی برای دودمان یعقوب ...

۲. نساء (۴) / ۵۴: یا اینکه به اشخاص [ی مثل پیامبر و گروندگان]، به خاطر این [رسالت و قرآن] که خدا از افزون‌بخشی خود به آنها عطا کرده است حسد می‌ورزند؟! [با آنکه یهود هم از] خاندان ابراهیم [هستند و زمانی خود آنان] را کتاب و دانش توأم با بینش و فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.

۳. مائده (۵) / ۱۱۰: ... و آنگاه که تو را کتاب و دانش توأم با بینش و تورات و انجیل آموختم؛ و زمانی که مجسمه پرنده‌ای از گل می‌ساختی و در آن می‌دمیدی که به اذن من پرنده‌ای [جاندار] می‌شد...

(و دیگران از آنها (یا آیندگانی) که هنوز ملحق نشده‌اند و او توانمند و حکیم است.)

اسامی یا صفات مزدوج الهی «عزیز و حکیم» که هم دعای حضرت ابراهیم (بقره ۲ / ۱۲۸) به آن ختم شده بود و هم در ابتدای سوره در توصیف خدا آمده است و هم در این آیه به عنوان پشتوانه امکان هدایت و مشمول بعثت پیغمبر اُمّی به آیندگان جهان به کار رفته است، در سراسر سوره شعراء (۲۶) تکرار می‌گردد. در حقیقت هم عظمت و وسعت رسالت یا مأموریت خودجوشیده‌ی انسانی و خداجوشنده را می‌رساند و هم حکمت خداوندی و رعایت تکامل بشری را. بعثت آخرین رسول، مقارن دورانی از رشد بشریت و رواج درک و تعلیم و تربیت است که آئین و اسوه‌ی پیغمبر و نمونه‌هایی که امت او باید بدهند و تضمینی که خداوند در حفظ و انتقال کتابش نموده است، برای هدایت شونده‌گان انس و جن کافی خواهد بود.

این نکته‌ی شاید معترضه را هم اضافه کنیم که در جمله‌ی «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱ یک حالت اعتذار و عنایت و امید نیز از جانب خدا در حق کسانی که به اسلام نگرویده‌اند، وجود داشته و گمراهی و نادانی را علت کفر یا غفلتشان می‌شمارد و به‌طور ضمنی تشویق به‌اشاعه‌ی فرهنگ و آگاهی در میان عوام و امت‌ها می‌نماید و ناتوانی مکاتب بشری را نیز اعلام می‌دارد.

انسان، موجود هدف‌جو

اینکه بیرون آوردن امیون و انسان‌ها از سرگردانی و گمراهی یا از نادانی و بی‌تکلیفی به عنوان هدف اصلی و نهایی بعثت پیغمبر اسلام (ص) و نشانه فضل و رحمت خدا آمده است و بنابراین گمراهی بشر به عنوان درد عمده و منشأ مسائل و مصائب دیگر او معرفی می‌شود، جای تعجب ندارد. در «نظریه عمومی سیستم‌ها»^۲ موجودات زنده را «سیستم‌های هدف‌دار»^۳ تعریف می‌کنند و انسان ضمن آنکه هدف‌دار است، هدف‌خواه نیز می‌باشد؛ یعنی برخلاف نباتات و حیوانات که تشکیلات ساختمانی و روابط محیطی یا غرایز طبیعی برنامه‌حیاتی و اهداف الزامی آنان را مشخص و منظم کرده

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

۲. نظریه عمومی سیستم‌ها: General Systems Theory

۳. سیستم‌های هدف‌دار: Purposive Systems

است، خود او جستجو و انتخاب هدف می‌کند.

در این علم جدید، به‌طور کلی سیستم‌های هدف‌دار را بر طبق تقسیم‌بندی «آکاف»^۱ در سه دسته قرار می‌دهند:

۱- «سیستم‌های هدف‌یاب»^۲؛

۲- «سیستم‌های هدف‌شناس»^۳؛

۳- «سیستم‌های کمال‌جو»^۴؛

گیاهان و همچنین بعضی از مصنوعات بشری هدایت‌شونده‌ی خودکار، مانند موشک‌های «سام» که به دنبال گازهای خروجی داغ هواپیما می‌روند و خود را به هدف تعیین‌شده می‌رسانند، از دسته اولند.

حیوانات که سرنوشت و برنامه زندگی آنها در طبیعت یا خلقت تثبیت شده است و به وسیله‌ی دست و پا یا امکاناتی که در اختیارشان هست، به طلب و به تأمین نیازها می‌روند، در دسته دوم قرار می‌گیرند.

ولی میان پستانداران انواعی وجود دارند که به جستجوی هدف می‌روند و برای خود هدف می‌سازند یا می‌شناسند. انسان از جهت غریز حیوانی و وظایف اعضاء، تعلق به دسته‌های اول و دوم پیدا می‌کند؛ ولی این امتیاز را دارد که به آن حد، ارضاء نگردیده و خواهان هدف‌های بالاتر یا کمال مطلوب‌هایی می‌شود. در واقع هدف والاتری انتخاب نموده، به جستجو می‌پردازد. به کمال مطلوب و معشوق، عشق می‌ورزد و برای حصول و وصول آن تلاش می‌کند و همین تلاش به او نشاط و رضایت می‌دهد و خوراک زندگیش می‌شود.

نقطه ضعف یا قوت انسان نسبت به گیاهان و جانوران در این است که طبیعت، او را از جهاتی به حال خود واگذاشته و مانند حیوانات مجهز و بی‌نیازش نساخته است؛ بلکه باید با تلاش و تدبیر خویش تأمین معاش و حفظ جان و تعیین تکلیف نماید. لازمه انسان بودن، ناتوانی و رهایی و گمراه بودن است و راه از چاه نشناختن.

انسان حیوانی است آزاد که باید خودش تصمیم بگیرد و تشخیص بدهد. نیاز اصلی و همیشگی ما از کودکی تا پیری، راهنمایی است یا آموزش و پرورش. از

۱. آکاف: Ackoff

۲. سیستم‌های هدف‌یاب: Goal Seeking Systems

۳. سیستم‌های هدف‌شناس: Purposul Systems

۴. سیستم‌های کمال‌جو: Ideal Seeking Systems

گهواره تا گور باید دانش بجوییم. در طراحی آدمیزاد، در داستان آفرینش، می‌بینیم یگانه وعده و امیدی که خداوند به فرزندان آدم، پس از اخراجشان از بهشت می‌دهد، فرستادن یا رساندن هدایت است:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (بقره (۲) / ۳۸، سال یکم هجری)

(گفتیم از آنجا همگی فرود آید (سقوط کنید)؛ پس هرگاه هدایتی از من برایتان آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی برایشان خواهد بود و نه اندوه و تأسفی خواهند داشت.)

در سوره اعراف (۷)، در سال سوّم هجری، همین وعده با تفصیل بیشتر و با ذکر اینکه فرستادگان من از خودتان بوده و نشانه‌های مرا بر شما حکایت خواهند کرد، آمده است:

«يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى

وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»^۱

در این آیه شرط ایمنی از ترس و تأسف که تقوا و اصلاح است نیز اضافه شده است.

خیلی‌ها تصور کرده‌اند و چنین عنوان می‌نمایند که فایده و منظور از ادیان، یا خدمتی که پیغمبران خواسته‌اند به ما بنمایند، اصلاح و اداره جوامع بشری است که به یکدیگر بدی نکنند و در آسایش و امنیت بسر برند؛ ضمن آنکه چنین نتایجی با قبول و اجرای ادیان توحیدی حاصل می‌شود، ولی بعثت و برنامه پیغمبران، همان‌طور که از آیه مورد بحث چندساله ما برمی‌آید، برای اداره امور دنیای مردم - که اصولاً به‌عهده و به‌اختیار خودشان واگذار شده است - نمی‌باشد.^۲ آیه می‌گوید که بعثت برای هدایت است؛ برای بیرون آوردن انسان‌ها از گمراهی؛ برای ارائه و آگاهی به خالق یا مبدأ و شناختن سرنوشت؛ یعنی برای هدف‌دادن به انسان نادان سرگردان، در زندگی سراسر تاریکی و خسران.

۱. اعراف (۷) / ۳۵: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا برای شما بیان کنند، [آنان را خیرخواه خود تلقی کنید و] کسانی که پروا داشته باشند و به اصلاح [خود] پردازند، هیچ‌گونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.

۲. در این زمینه بحث و بررسی مفصل و مدلل در مقاله‌های «ولادت تا نبوت» و «ناگفته‌های بعثت» ان‌شاء‌الله خواهد آمد.

اختیار و احتیاج

این همان مسئله اختیار است که خاص انسان می‌باشد و علت وجودی و توجیه نه تنها ادیان، بلکه هر مکتب و مذهب یا طریقت و تربیتی بوده و خوراک‌دهنده‌ی کلیه‌ی تعلیمات و تبلیغات در دنیا، چه موافق خدا و چه ضد خدا، می‌باشد. اگر چه اختیار و آزادی یک باریکه‌ی بسیار ضعیفی را در طیف وسیع احوال و افعال و افکار ما اشغال می‌نماید که همان خطِ (Raie) انسانیت است، بقیه‌اش را طبیعت، وراثت و اجتماع به ما تحمیل نموده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، اگر اختیار و آزادی نباشد، مسئولیت و تعهد کمترین معنی نخواهد داشت و این همه تلاش و تبلیغ و تمسخر و تخاصمی که مکاتب فلسفی و سیاسی جدید ابراز می‌دارند، مورد و موضوع ندارد.

سیر تکاملی بعثت

حیوانات و به طریق اولی نباتات، احتیاج به هیچ یک از آن چهار ماده بعثت ندارند، بلکه:

- ۱) با اعضا و احوال و افعالشان اعلام و اطاعت خالق را می‌نمایند و اشعار و انکاری ندارند که محتاج به دیدن و شنیدن آیات خدا باشند.
- ۲) انحراف از مسیر فطری طبیعی عمومی یا افراط و تفریط و آلودگی ندارند که محتاج به تعدیل و تزکیه باشند.
- ۳) کتاب و سرنوشت برایشان مطرح نیست و شاید نه آگاهی و اشاره به آنچه می‌کنند و هستند، داشته باشند و نه اختیار برای تغییر و تصرف.
- ۴) حکمت یا دستورالعمل و آداب زندگی را هم طبیعت و غریزه برایشان تعیین کرده است.

انسان است که با تکامل خود و خروج از دنیای نبات و حیوان تدریجاً چنین نیازهایی در او به وجود آمده و توسعه و ضرورت یافته است. تاریخ تمدن شاهد این قضیه است و داستان‌های قرآن، در همین زمینه بعثت و رسالت و برخورد پیغمبران گذشته با اقوام مربوطه، نمونه‌هایی از این سیر تحول را که منتهی به برنامه چهار ماده‌ای بعثت خاتم‌النبین است، نشان می‌دهد.^۱

۱. در زمینه تنوع و تحول روش دعوت پیغمبران و ارائه معجزات و تلاوت آیات، بحث مجدد با تفصیل و توضیح لازم، تحت عنوان «سیر تحول نبوت» یا «سیر تحول آیات» در مقاله هفتم (ولادت تا نبوت) و در مقاله «بعثت و معجزات» ان شاء الله خواهد آمد.

گمراهی اختیار و گمراهی علوم و افکار

اینکه مسئله اختیار را پیش کشیدیم، از نظر ارتباط آن با گمراهی بود و احتیاج انسان به هدایت و به انتخاب هدف.

وارد بحث فلسفی و دینی اختیار، که فرصت و مناسبتی نیز برای آن نیست، نمی‌شویم و نمی‌خواهیم اختیار را اثبات و حدود آن را بررسی کنیم. همین قدر که وسوسه‌های فلسفی و سیاسی را از مغزمان دور بریزیم، به‌طور بدیهی و عملی هر کس در زندگی روزمره خود می‌بیند که هر قدر در دنیا یا در جامعه ضعیف و مجبور باشد، خیلی هم بی‌اختیار و بی‌اراده نیست. اگر مسئله اختیار برایمان پیچیده و همراه با اشکال باشد، مسلماً نه سرگردانی و نگرانی و نه احتیاجمان را به تفکر و تشخیص و تصمیم می‌توانیم انکار کنیم و نه خودمان را مانند حیوانات و نباتات می‌بینیم که در هر کار بیش از یک راه در پیش نداشته و صددرصد حمایت‌شده و تابع طبیعت و محیط بوده و ارگانسیم‌شان آنها را اداره می‌کند.

چنین حالت، متعلق و مخصوص همه انسان‌هاست و آدمیزاد هر قدر رشد و شعور بیشتر داشته باشد، احساس بی‌تکلیفی و نادانی و احتیاج به‌راه‌شناسی و راه‌دانی برایش بیشتر می‌شود.

مسئله اختیار که مترادف یا ملازم با مسائلی چون آزادی، حیرت و سرگردانی، مسئولیت و تکلیف، ثواب و عقاب یا تحسین و توبیخ، تعهد، تکامل و غیره است، پایه کلیه مذاهب توحیدی می‌باشد. همان‌طور که آیاتش را خواندیم، مأموریت پیغمبران بیرون‌آوردن انسان‌ها از سرگردانی و گمراهی بود و هدایت کردن آنان به روشنایی و تصمیم‌گیری آزاد.

ممکن است عمومیت داشتن گمراهی، به‌عنوان مهم‌ترین مسئله‌ی نوع بشر، به‌نظر همه بدیهی و مسلم نیاید؛ ولی با مختصر دقتی معلوم می‌شود که تلاش و تفحص قرن افزون، بلکه سال افزونی که از ابتدای تمدن، کلیه اقوام و نژادها و دولت‌ها و ملت‌ها انجام داده‌اند و می‌دهند، برای خروج از عجز، ضعف، جهل، ناتوانی و سرگردانی است؛ اعم از آنچه برای معاش و صیانت نفس و سلامت و امنیت به عمل می‌آید یا برای اداره جامعه و حکومت و سیاست که بیشتر تأمین نیازهای ضروری حیاتی است. لیکن هدف بعدی رسیدن به‌لذایند و زواید زندگی و تفنن‌های مافوق حیوانی و بالاخره به زیبایی‌ها و ارزش‌های هنری و اخلاقی و معنوی است که خاص انسان است. با این

همه، انسان در این حد نیز متوقف نمی‌شود. ذهن کنجکاو او ناراحت از خطرات و مجهولات می‌باشد و از آنجا که تشنه‌ی علم و حقیقت، کشف اسرار جهان و چراهای حیات می‌شود، علوم و فلسفه را به وجود می‌آورد. و مسئله‌ی گردانندگی و آفرینش و آینده جهان و سرنوشت برایش مطرح شده، پای در قلمرو فلسفه و دین یا جنبه‌های اعلای انسانی و عوالم ملکوت می‌گذارد.

این گرفتاری‌ها و تشنگی و فعالیت‌هایی که ناشی از چیزی جز جهل و ناتوانی نسبت به مطلوب و تاریکی و گمراهی نیست، نه قابل انکار می‌باشد و نه حال و مقام ثابت دارد؛ بلکه در طول تاریخ بشریت رو به وسعت و شدتِ خارق‌العاده گذاشته است.

در علوم، ابداع فرضیه و نظریه می‌نماید تا قوانین طبیعت را بیان و جهان را تبیین کند.

در اخلاق و فلسفه و سیاست، انواع مکتب‌ها و ایسم‌ها را می‌سازد تا در ذهن و در جامعه، مابین خود و دنیا تعادلی برقرار سازد و از گیجی و گمراهی و از بیقراری یا تزلزل و تردید بیرون آید.

در قلمرو دل و دین نیز سر به دامن ارباب انواع مظاهر خلقت یا مقاصد حیات می‌گذارد تا هم تکیه‌گاه و امنیت و معرفت به دست آورد و هم مبدأ و معاد خویشتن را شناخته، راه صیانت نفس و سعادت جاویدان را بشناسد.

فرضیه‌ها، نظریه‌ها، جهان‌بینی‌ها، فلسفه‌ها، مکاتب اجتماعی و سیاسی و مسلک‌ها و مذاهب، همه به دلیل کوشش و کار و نبوغ و نتایجی که به همراه داشته است، قابل احترام و ارزنده است و غالباً پاسخ‌گوی پرسش‌ها و نیازها بوده، پیشرفت محسوب می‌شود؛ ولی همه‌ی آنها نسبی و موقت است. اگر مجهولی معلوم شده، مجهولات تازه‌ای کشف و مطرح گردیده است. مشکلاتی اگر رفع و حاجاتی تأمین گردیده، مسائل پیچیده‌تری به وجود آمده است. اگر دردهایی دوا یافته، داروها و درمان‌های دقیق‌تری ضرورت پیدا کرده است... بشر امروز بیش از بشر دیروز و پریروز، درد «چیست؟ چه می‌شود؟ و چه کنم؟» را دارد. ابتلائات، اشکالات و اختلافات پیوسته در تزاید است. سرگردانی و گمراهی نیز از صورتی به صورت دیگر، با وحشت و اضطراب بیشتر، رو در روی ما بوده و بشر موفق نشده و نخواهد شد که خود را از درماندگی، سرگردانی و گمراهی خلاص کند.

مکاتب یا ایدئولوژی‌های سیاسی و فلسفی قرون معاصر غرب و فرآورده‌های متوالی و مترقی فنودالیسم، بورژوازی، ناسیونالیسم، ناتورالیسم، لیبرالیسم، دموکراسی، کاپیتالیسم، امپریالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم را در نظر بگیریم؛ چه وعده‌ها و امیدها، چه جنجال‌ها و کشتارها و چه یأس و محکومیت‌ها و اضطراب‌ها ایجاد کرده‌اند! همین‌طور ایسم‌های فلسفی و علمی و اخلاقی و روانی متفکرین شرق و غرب، قدیم و جدید، یکی مبنا را بر وجود و فضیلت روح و حاکمیت مجردات می‌گذارد؛ دیگری سفسطه‌گر است یا هدف حیات را لذت می‌شمارد. بالعکس، برای بعضی ریاضت و ترک دنیا و برای بعضی دیگر قدرت و تسلط بر دنیا، چاره دردها و راه سیادت محسوب می‌شود. نظر به اینکه تأمین دنیا و تمتع انسان‌ها با تملک اموال و تصرف اراضی و با برده کردن مردم به دست می‌آید، عکس‌العمل این راه و روحیه، نفی مالکیت و سرمایه و طرد استعمار را به وجود می‌آورد.

از طرف دیگر چون همه راه‌حل‌ها از نظر فکری و عملی به ایراد و اشکال برمی‌خورد، عده‌ای پیرو پوچی عالم و عقول یا نیهیلیست (Nihiliste) می‌شوند... بعضی از کسانی که فلسفه و علم یا عقل و تجربه را قبول دارند، بن‌بست‌ها و بدبختی‌ها را از گرفتاری جهل و گمراهی خرافات دانسته، پوزیتیویست می‌شوند یا ناتورالیسم را عرضه می‌کنند. اقتصاد و افزار تولید را اساس جوامع و مولد و مبین همه احوال و افکار می‌شناسند. آلات و عقده‌های جنسی را حاکم اصلی انسان‌ها و اداره‌کننده‌ی جوامع می‌گیرند و آنها که احساسات قلبی و اطلاعاتی از ذات بشر دارند و انسان‌گرا هستند، مذهب اومانیزم را پیش آورده و تمدن و تصنع را مقصر می‌شمارند که ما را از خودمان بی‌خود و انسان را خالی از انسان و بیگانه با نفس خویشتن (Aliene) نموده است؛ یعنی گم کردن خودمان که بدترین گمراهی‌هاست. مثل داستان ملانصرالدین که می‌گویند: برای گم نشدن و گم نکردن خودش پوست کدویی را به‌نخ کرده از گردنش آویخته بود تا هیچ‌وقت از او جدا نشود! بنابراین گفتند: یگانه راه نجات، «انسان هدفی» و «خود انگیختگی» است. انسان باید خودش را بخواهد و بطلبد و همه چیز از خود او برخیزد. انسانی که تا به حال هر چه به دست آورده و هر چه شناخته و یافته، از خارج او و با خروج از انزوا و سکون و غرور بوده و در درون، چیزی جز نیاز و ناتوانی و تاریکی و سرگردانی ندارد، حالا باید رازق و راهنما و سازنده خویشتن و جهان شود. ضمناً نمی‌گویند که چگونه در یک جامعه و

در دنیا، همه «من»ها از «من» خودبین خودخواه تنها، تمکین خواهند کرد و وحدت و امنیت و سعادت آنها فراهم خواهد شد^۱.

خیام که حکیم و ریاضی دان و فیلسوف بود، حق داشت بگوید:

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال، شمع اصحاب شدند
 ره زین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

در هر حال و در مجموع، می‌بینید که بشر متوحش و بشر متمدن گرفتار چه کلاف سردرگمی شده است! و کدام گمراهی از اینها که دیدیم آشکارتر؟!

گمراهی بعد از پیش‌روی و ناتوانی بعد از دانائی

شک نیست که بشریت متمدن تلاش و ترقیات بسیار کرده، خیلی جلو رفته، دارایی‌ها و توانایی‌های محیرالعقول به دست آورده، بینهایت چیزها کشف و حتی خلق کرده، به‌دنیائی از قوانین و حقایق و رموز دست یافته، طبیعت را تسخیر علم و صنعت خود کرده، زمین را دگرگون نموده و سوار بر آسمان شده، ستارگان را زیر پا گذارده، ولی نتوانسته است گمراهی را از بین ببرد و به‌سرمنزل مقصود برسد. به این دلیل ساده که ناکامی‌ها از یک طرف و تلاش و تحقیق‌ها از طرف دیگر تداوم و توسعه دارد.

بشر به‌هیچ‌وجه توقف نداشته و رشد او تصاعدی و فوق‌العاده بوده است؛ ولی رشد کور و رشد درجا و به همه جا.

قرآن با اعلام اینکه: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۲، هم اکراه در دین و عقیده و به‌کاربردن خشونت را منع می‌کند و هم ارشاد را داروی گمراهی و گرفتاری معرفی می‌نماید؛ ولی وقتی ما نوشته‌ها و پیام‌ها یا ندای اندیشمندان دردمند و تلاشگر برای نجات انسانیت و تمدن را می‌بینیم، به‌یک حالت استیصال آدم دربه‌در و اعتراف به نتایج معکوس گذشته و ناتوانی برای آینده برمی‌خوریم.

۱. در جلد سوم «بازیابی ارزش‌ها»، در مقاله «چهار ایسم»، راجع به «اومانیسیم» بحث شده، کلام حضرت امیر(ع) که می‌فرماید: «دَأْتُكَ مِنْكَ وَ دَوَأْتُكَ فَيْكُ» آمده است و این مطلب هم توضیح داده شده است که خودانگیختگی و انسان‌هدفی حضرات که افراط و غلو خلاف واقع در باره انسان می‌باشد، به جایی نمی‌رسد و شرک است.

مقاله «چهار ایسم» در جلد بیست و پنجم مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب).
 ۲. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست؛ [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است؛ ...

به‌طور نمونه، از دو استاد فیلسوف و دانشمند سیاست و جامعه‌شناس شاهد می‌آورم که یکی فرانسوی - که رئیس مؤسسه بین‌المللی تفاهم بین تمدن‌ها^۱ - است و دیگری آلمانی‌الاصیل متولد آمریکا و متوفای سال ۱۹۷۵ است.

پروفسور روزه گارودی (Roger Garaudy) که صاحب تألیفات ارزنده متعدد است، در کتاب «ندا به زنده‌ها»^۲، به مطالعه بن‌بست‌ها و پرتگاه‌های سهمگین تمدن غربی و شرقی دنیا پرداخته، با مرور نسبتاً تفصیلی عمیق ادیان اولیه آفریقا و مذاهب توحیدی آسیا و ادیان عرفانی خاور دور، به معاصرین هشدار می‌دهد که اگر فوراً به ایمان و تعلیمات الهی و انسانی ریشه‌دار در دین‌های شرقی بازگشت ننمائیم، فرزندان و حداکثر نوادگانمان شاهد واژگونی وحشتناک تمدن و نابودی بشریت خواهند بود!

در همان کتاب و در اثر اخیرش «Les Promesses»^۳ علت‌العلل گرفتاری‌ها و خطرات تهدیدکننده‌ی قرن بیستم حاضر را مسئله‌ی رشد^۴ و مسابقه در پیشرفت و توسعه و تفوق می‌داند که دامنگیر مردم اروپا و آمریکا و سایر کشورهای تقلیدکننده آنها شده است. رشد را که عالی‌ترین ثمره تمدن و مظهر تکامل می‌شناختیم، او بلای انسانیت و فنای حیات روی کره زمین می‌داند و سرگردان است که آیا دستور توقف می‌تواند مسموع و مفید باشد؟

دنیای متمدن در قلم یک متفکر بزرگ، بعد از آن همه تحرک، تعلیم، توفیق و تکمیل به اینجا می‌رسد که بیراهه رفته‌ایم، زیان کاریم، نه راه پیش داریم و نه راه پس! روشنائیمان تاریکی است! گمراهی آشکار، آیا غیر از این است؟

آن دیگری خانم هانا آرنه^۵، دکتر در فلسفه از دانشگاه هامبورگ و استاد گرانقدر در دانشگاه‌های پرینستون، کالیفرنیا و کلمبیا، در آخرین روزهای عمر خود، در کتاب «ON Violence» که آقای عزت‌الله فولادوند در سال ۱۳۵۹ ترجمه کرده و عنوان آن را «خشونت» گذارده است، یک بحث تحقیقی بی‌طرفانه «در چیستی و چرایی و پی‌آمدهای خشونت» می‌نماید. خشونتی که از اعصار قدیم در نهاد آدمی و

۱. مؤسسه بین‌المللی تفاهم بین تمدن‌ها: Institut International de dialogue entre les Civilisations

۲. کتاب «ندا به زنده‌ها»: Appel aux Vivants

۳. که اخیراً به قلم آقای جواد حدیدی تحت عنوان «میراث سوم» به فارسی ترجمه شده است.

۴. مسئله‌ی رشد: Croissance, Progrés

۵. هانا آرنه: Hannah Arendt

حکومت‌های استبدادی ریشه داشته، امروزه، هم شیوه عمل امپریالیسم است و هم راه حق برگزیده انقلاب‌ها و انقلابی‌ها و نظام‌های ناشی شده از آنها. هانا آرنهت بیش از هر چیز به بررسی واقع‌گرایانه رابطه خشونت با «اقتدار» می‌پردازد و مقصودش از اقتدار، حاکمیت مشروع و مسلط است که متکی بر حق و قوانین مقبول باشد. او نتیجه می‌گیرد که:

«اعمال خشونت از طرف دستگاه حکومتی نه تنها کمکی به تحکیم مبانی اقتدار دولت نمی‌کند، بلکه موجب بی‌حرمتی به قوانین و سست شدن پایه‌های دولتی می‌شود»

و در اواخر کتاب به این کشف دردناک می‌رسد که:

«هیچ یک از توانایی‌های بشر به این حد، در اثر پیشرفت در عصر جدید، لطمه ندیده است. زیرا پیشرفت، به معنایی که ما آموخته‌ایم، از آن قصد کنیم، چیزی نیست به جز رشد؛ یعنی فرایندی بیرحم برای این منظور که آنچه به دست می‌آوریم، تا جایی که ممکن است بیشتر و بزرگ‌تر باشد. هر چه کشوری بر حسب جمعیت و مایملک بزرگ‌تر شود، نیاز آن به دستگاه اداری و به همراه آن قدرت بی‌نام مدیران، افزایش می‌یابد.»

یعنی رشد و توسعه در آنجا هم که سالم و صحیح پیش برود، منجر به اسارت انسان‌ها در دست مدیریت خودساخته‌ای می‌گردد که علمی خودکار، ولی بی‌روح و بی‌هدف است و ملت‌ها زیر سلطه قشری از خواص قرار می‌گیرند که «قدرتشان را از رأی خردمندان دستیاران روشنفکر» می‌گیرند. سپس ادامه داده، می‌گوید:

«این آراء ممکن است به وجهی باورنکردنی مخرب باشند و به جای آنکه هدف‌های انسانی را تعقیب کنند، به دنبال مسائلی کاملاً انتزاعی بروند که در مغزی مصنوعی و به شیوه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر به صورت کنونی در آمده‌اند.»

در پایان کتاب، ناتوانی اقتدار را که نمونه‌اعلای آن در کشور آمریکا همراه با بالاترین بازدهی کار گروهی در زمینه علوم می‌باشد، نشان داده و می‌گوید:

«ما امروز می‌توانیم دشوارترین فرایندها را با چنان دقتی کنترل کنیم که به برکت آن اکنون مسافرت به کره ماه بی‌خطرتر از گردش معمولی تعطیلات پایان هفته شده است.»

او می‌گوید:

«در کارهای محیرالعقول خارق‌العاده موفق می‌شویم؛ در حالی که از حل گرفتاری‌های جزئی روزانه عاجز می‌مانیم.»
به دنبال استدلال‌های خود، به کشف این بن‌بست یا سرگردانی و گمراهی نظام‌های حکومتی می‌رسد:

«باید اذعان کرد که توانایی از اقتدار ما رخت بر بسته است و پیش‌رفتهای علمی به هیچ وجه با عبارت «من اراده می‌کنم» مرتبط نیستند.»
به عبارت دیگر، «خواستن و توانستن» در وجود آدم قرن بیستم از یکدیگر منفک شده و با همه قدرت و امکانات خود، به آنجا و به آنچه می‌خواهد، نمی‌رسد. راکب بر مرکب راهوار سوار است، ولی راه را نمی‌داند و نمی‌بیند؛ گمراه است. کلام Paul Valery را به یاد می‌آورد که:
«هر چه در توان ماست، سرانجام با آنچه هستیم، از در مخالفت در آمده است.»

او نتیجه این جدایی اراده از اقتدار، همچنین سرنوشت نظام‌های سیاسی و حکومتی را در خشونت و عذاب می‌بیند و در آخرین سطور کتاب می‌گوید:
«اینجا هم نمی‌دانیم که این تحولات ما را به کجا خواهد کشید. اما شاید باید بدانیم که هر گونه کاستی در اقتدار به معنای دعوت به خشونت است؛ کمترین دلیلش هم اینکه کسانی که زمام قدرت را به دست می‌گیرند، خواه فرماندهان و خواه فرمانبران، هنگامی که احساس کنند سررشته از دستشان بیرون می‌رود، همواره دچار این وسوسه می‌شوند که خشونت را جانشین قدرت کنند و خلاصی از این وسوسه همیشه برایشان دشوار بوده است.»

باز هم می‌پرسیم، آیا گمراهی آشکار بیش از این می‌شود؟

* * *

غرض از همه بعثت‌های انبیاء و فرستادگان خدا، همان‌طور که در روز آفرینش و گزینش آدم اعلام شده بود، یک چیز است؛ چیزی که آدمیزاد نشان داده است قدرت آن را ندارد: خروج از گمراهی و یافتن راه و هدف راستین، یعنی خدا. پیغمبران نیز غیر از این چیزی نگفته‌اند و نمی‌بایستی آنچه را که بشر مأمور و مسئول و مجهز به آن است، به او بگویند. هر زمان که پیروان و پیشوایان به خیال خود

یا به سود خود، چیزی بر گفته‌ی انبیاء افزوده‌اند، به تعبیر قرآن افترا به خدا بسته‌اند و همان بلاها را به سر خود، مردم و دین خدا آورده‌اند که کلیسای قرون وسطی، با خودپرستی و آئین‌سازی و خداسازی و با تفتیش عقاید و تحمیل دین یا انگیزسیون، به بار آورد.

حال خوب است بینیم رسول اکرم (ص) و قرآن، غیر از آیه بعثت مورد بحثمان چه چیزهای دیگر گفته‌اند و چه چیزهایی نگفته‌اند.

گفته‌ها و ناکفته‌های بعثت

اولاً؛ همان‌طور که در سنوات و سخنرانی‌های گذشته به تفصیل و تا حدود درک و تشخیصمان بررسی شد، اکتفا به صرف اعلام وجود خدا و تعیین هدف برای فرزندان آدم نگردیده و او را در گمراهی دیگری نینداخته‌اند؛ بلکه برنامه‌ای اجرا شده است. چون خدا را نمی‌شود دید و شناخت، نشانه‌ها و آیاتش را که در جهان است، ارائه می‌دهند؛ یعنی جهان‌بینی به جای خدابینی. چون خداپرستی و حرکت به سوی خدا، امر نظری خشک خالی و ساده‌ای نیست و این انسان است که باید از درون تغییر کند و متناسب با مقصود شود، «تزکیه» لازم می‌گردد؛ تزکیه به کیفیتی که در جشن مبعث سال قبل عرض شد. تزکیه و تربیت که تأمین گردید، چون دیانت یا تسلیم و تحریک به سوی خدا، تنها با عقیده و اخلاق و با جاهلیت و خطاکاری تأمین نمی‌گردد و هدایت کامل، شامل علم و عمل هر دو باید باشد، تعلیم کتاب و حکمت ضرورت دارد. در کتاب است که آنچه بشر و پیغمبر برخاسته از بشر، هیچ‌گاه نمی‌توانسته‌اند ببینند و بدانند، یعنی خدا و آخرت، باید آن‌طور که حق و واقع است، به او تعلیم داده شود.

«اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ»

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۱

بلا تشبیه و بدون قصد تأیید؛ در مارکسیسم هم که جزو آخرین و به ادعای خودشان متکامل‌ترین و علمی‌ترین مکاتب فلسفی - اجتماعی - سیاسی است، پایه تبلیغات و

۱. علق (۹۶) / ۳ الی ۵: بخوان، و صاحب اختیار تو بغایت کریم است.

همان خدایی که [نوشتن را] به وسیله قلم آموزش داد.

و به انسان آنچه نمی‌دانست، آموخت.

تعلیمات را جهان‌بینی تشکیل می‌دهد. اول با جدل مادی (ماتریالیسم دیالکتیک)، مبانی فکری و عاطفی و اعتقادی سایر مکاتب را از بین می‌برند و پس از آنکه ارزش‌ها و آداب و عادات سابق را تخطئه و تخریب نمودند، فرهنگ و انضباط حزبی را جای‌گزین آنها می‌نمایند تا میلیشیا بتواند کتاب کاپیتال و اصول مارکسیسم را فرا گیرد و همراه با آن وظایف تشکیلاتی و دستورهای سیاسی را به او بیاموزند تا اجرا نماید؛ یعنی شیوه و برنامه‌ای مشابه با «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، ولی ۱۸۰ درجه در جهت مخالف.

هدف دادن و هدایت انسان به معنای راهنمایی و رهبری، جز از این طریق که ابراهیم خلیل با رشد الهی قلبی و نبوغ و روشن‌بینی خود، چند هزار سال پیش، از خدا درخواست کرده بود - و این نمونه‌ای از راه‌طی شده است - امکان‌پذیر نیست. ثانیاً؛ یک سلسله صفات و وظایفی در قرآن و حدیث برای نبی اکرم (ص) تعیین شده است که به آن چهار ماده برمی‌گردد و یا توصیف و محصول آنها می‌باشد؛ مانند هادی‌بودن و از تاریکی به روشنایی آوردن خلائق که قبلاً گفتیم، داروی ضلالت است.

در جمع‌بندی سوره احزاب (۳۳)، در آیه:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.»^۲

شاهد و مبشر و نذیربودن پیغمبر در حقیقت تعلیم کتاب و حکمت است و دعوت او به سوی خدا و چراغ نورافکن‌بودنش با تلاوت آیات هدایت صورت می‌گیرد. «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۳ تعبیر برگردانی از «يُزَكِّيهِمْ» می‌تواند باشد. «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.»^۴ و «مُذَكَّرٌ» بودن قرآن و رسول چیزی جز تذکار و تمرین همان برنامه نیست.

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد...

۲. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

۳. حدیث نبوی: مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام و کمال کنم.

۴. یوسف (۱۲) / ۱۰۴ یا ص (۳۸) / ۸۷ یا تکویر (۸۱) / ۲۷: ... قرآن جز یادآوری برای جهانیان نیست.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱، مقصود و محصول بعثت است.

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»^۲ می تواند اشاره و تأیید «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۳

باشد؛ کما آنکه زندگی قبل از بعثت اعراب را دوران جاهلیت نامیده اند.

در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»^۴، نجات از گمراهی و هدایت به سوی خالق یکتا مترادف با احیا آمده است و از آیات خدا، حضور او در قلب ما بوده و محسوس شدن ما به سوی او، سرنوشت و کتاب ماست.

در سوره حدید، آیه ی عام «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۵ که در سال های مبارزاتی اخیر مورد سوء تعبیر قرار گرفته و گفته اند که یگانه غرض از اعزام پیغمبران، شوراندن مردم برای سرکوبی ستم گران و سرمایه داران و استقرار عدالت اجتماعی در جهان است، تعلیم کتاب و حکمت توسط آن پیغمبران را می رساند که یکی از شاخه های حکمت، اقامه ی قسط و عمل به عدالت توسط خود مردم و پیروان انبیاء، در رفتار و کردار خودشان می باشد. تذکراتی هم که به صورت منفی آمده است، رسالت پیغمبر بزرگوار را در چهار دیواری برنامه بعثت محصور می نماید؛ مانند:

«لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۶،

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»^۷،

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْفِيَ».

۱. انبیاء (۲۱) / ۱۰۷: و تو را تنها به منظور رحمت به جهانیان فرستاده ایم.

۲. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

۳. جمعه (۶۲) / ۲: ... به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می آموزد...

۴. انفال (۸) / ۲۴: ای ایمان آوردگان، چون [رسول از جانب خدا] شما را به پیامی حیات بخش فرا می خواند، خدا و رسول را اجابت کنید؛ و بدانید که خدا میان انسان و قلبش حایل می گردد [به گونه ای که از اسرار همه آگاه است]؛ و [آگاه باشید که] به پیشگاه او احضار خواهید شد.

۵. حدید (۵۷) / ۲۵: رسولان خویش را با نشانه های روشن فرستادیم و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

۶. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری.

۷. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده ایم؛ ...

إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَحْتَسِبُ.^۱

و آیات دیگری که در سوره فرقان (۲۵) و جاهای دیگر قرآن آمده است.^۲

ضلالت بعد از هدایت

بیراه رفتن آشکار و سردرگمی در زندگی و افکار که برای بشر قدیم و جدید بزرگ‌ترین گرفتاری است، تنها در اثر نادانی راه و چاه یا اشتباه و خطای در هدف، یعنی انتخاب دنیا به جای خدا حاصل نمی‌شود. غیر از دنیاپرستی خودخواهانه و ستم‌گری‌های ناشی از آن، دیانت نیز سبب ضلالت می‌گردد و در میان دین‌داران، شاید بیش از بی‌دینان و خداناسان، عوامل و علل گرفتاری و گمراهی آشکار وجود داشته باشد. صرف اسلام و نام مسلمانی و قرآن (یا سایر ادیان و کتاب‌ها) بر خود گذاشتن و با خود بردن، ضامن هدایت و سعادت انسان نمی‌شود.

این معنی، هم در سوره جمعه (۶۲) به دنبال آیات بعثت آمده است و هم در آیات دیگر قرآن. مخصوصاً در سوره کوتاه و گشایش‌آوری (سوره حمد (۱)) که بیش از هر سوره دیگر در زبان و ذکر هر مسلمان آمده و اقلأ در هر شبانه‌روز ده‌بار آن را در برابر «خانه مردم» می‌خواند و از خدا می‌خواهد. ضمناً خود قرآن تصریح می‌نماید که همان خدای توانمند فرزانه پیروز که بینات و روشن‌گری‌های خود را به وسیله پیامبران و به زبان خود اقوام برای آنها می‌فرستد، همگان از آن آیات کسب هدایت نمی‌کنند و کسانی هم گمراه می‌شوند و خود اوست که بر طبق مشیت و شرایطی، هدایت‌کننده و گمراه‌کننده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»^۳

۱. طه (۲۰) / ۲ و ۳: قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتری.

[آن را نفرستادیم،] مگر برای پند دادن کسی که [از نافرمانی خدا] بترسد.

۲. در مقاله «ناگفته‌های بعثت»، تجدید مطلع گویاتری در این زمینه شده است و مطالب ناگفته‌ی آیات بعثت مشروحاً مطرح خواهد شد، ان شاء الله.

۳. ابراهیم (۱۴) / ۴: هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [پیام خدا را] بر آنان به روشنی بیان کند؛ آنگاه خدا هر که را بخواهد، گمراه کند و هر که را بخواهد [و شایسته ببیند]، هدایت کند؛ و او فرا دست و فرزانه است.

تجربه اهل کتاب

در سوره جمعه (۶۲) بعد از جمله‌ی «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱، خبر از آیندگان دادن و یادآوری اینکه هدایت و بعثت، فضل و رحمت خداست که شایستگان مشیت او دریافت کننده‌ی آن می‌باشند، یک باره سرگذشت و سرنوشت قوم یهود به میان می‌آید. قرآن آنان را پیش گامان پیغمبرداری و خداپرستی دانسته و برای امت جدید، سرمشق عمل و وسیله عبرت و هدایت قرار می‌دهد. مثل از تجربه‌ی گذشته آورده و می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا
بُسَّ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»
(جمعه ۶۲ / ۵)

(داستان یا مشابه و مثل کسانی که با تورات بار شده‌اند، ولی آن را حمل نمی‌کنند و نمی‌برند، چون الاغی است که بارکش اسفار تورات یا فصول کتاب می‌باشد؛ زشت است مثل یا داستان قومی که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌نماید.)

کافی نیست که با دوش و دست و پا حامل و صاحب کتاب خدا باشیم، در حالی که در درون، بردارنده و گیرنده‌ی آن نبوده و عمل چارپایان بارکش را انجام دهیم. طبیعی است چنین اقوام یا افرادی که حق مکتب و کتابشان را بجا نیاورده و ظلم می‌کنند، هدایت نشوند.

در سوره حمد (۱) یا «فَاتِحَةَ الْكِتَابِ» که آغاز و دروازه کتاب است، پس از حمد و توحید و تعهد با خدا، فقط یک درخواست یا دعا می‌نمائیم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲؛

هدایت به راه راست که همان راه به سوی اوست. ولی در زبانمان گذاشته می‌شود که انحراف و سقوط از آن راه را که ظاهراً ساده و سرراست است، فراموش نکنیم و متوجه چپ‌وراست‌های این پل صراط، یعنی ضلالت‌های بعد از هدایت، باشیم و بلافاصله با کوشش و کشش تمام بگوئیم:

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۳!

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی اشکاری بودند.

۲. حمد (۱) / ۶: ما را به راه راست هدایت کن.

۳. حمد (۱) / ۷: ... که مورد خشم [تو] قرار نگرفته اند و گمراه هم نیستند.

می‌دانید که غالب مفسرین «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» را با یهودیان سرکش و مغرور تطبیق کرده‌اند و «ضَّالِّین» را به مسیحیانی که از تَوْحیدِ خدا و تعلیمات عیسی منحرف شده‌اند، تشبیه نموده‌اند. قرآن که غالباً آنها را با این صفات، توصیف و تویخ می‌نماید، آن را ناشی از سرکشی و خودخواهی دانسته و خواسته اعلام کند که عامل آن، سزاوار و گرفتار خشم خالق می‌گردد و بیشتر از ناسپاسی و نافرمانی ناشی می‌شود تا از نادانی و ناتوانی و ریشه آن نیز دنیاپرستی است که البته خالی از جهل و تاریکی نمی‌باشد. اما ضلالت یا گمراهی، ناشی از نادانی و نارسایی و کجروی بوده و ممکن است خالی از سوءنیت هم باشد؛ ولی به لحاظ آثار و عواقب، همان‌طور که با مدّ بلندی تکیه‌گاه آخر سوره شده است، می‌تواند شدیدتر یا وسیع‌تر از غضب باشد. در کتاب «گمراهان»^۱ توضیح لازم و شواهد مثال تاریخی و تجربی فراوان در این باره آمده است.

عوامل نفوذی شیطان

مهم این است که بدانیم انسان‌های هدایت یافته و کتاب گرفته، از چه راه و با چه عواملی گرفتار گمراهی و بیچارگی می‌شوند. در کتاب «گمراهان»، نقش کلیسای قرون وسطی و روحانیت، در این باره ارائه شده است. روحانیت و به‌طور کلی کسانی در آنجا شناسانده شده‌اند که خواسته‌اند خود را جانشینان پطروس و مسیح و فرستاده‌های مأمور خدا جا بزنند و ایفاکنندگان نقش آنها و ادامه‌دهندگان رسالت انبیاء باشند. در روحانیت یهود نیز وضع چنین است. در انجیل می‌بینیم که داد عیسی از دستشان بلند است. به‌طوری که از آیات فراوان قرآن نیز مستفاد می‌شود، یکی از علل اصلی بعثت پیغمبران، خرافات و انحرافات و ابداعات گوناگونی بوده است که بنا به طبع و تمایلات فطری امت‌ها یا بدآموزی و سواری گرفتن از جانب مدعیان و متولیان در پرستش خالص خدای یکتا وارد می‌شده و ضلالت و ظلم جای هدایت و سلامت را می‌گرفته است.

قرآن با اصرار و تکرار و استمرار تأکید بر توحید و بر ولایت خدا و رسول نموده، پیروان کتاب را، که ما هم یکی از آنها هستیم، از ارباب گرفتن احبار و رهبانان و هموعانشان منع می‌نماید. با تعبیرهای گوناگون، گروندگان به ادیان و داوطلبان

۱. کتاب «گمراهان»، یا حدیثی مفصل از قرون وسطای مسیحیت، در ارتباط با سوره حمد، در فروردین‌ماه ۱۳۶۲ آماده‌ی چاپ شده و اولین چاپ آن، با شمارگان ۱۰،۰۰۰، در مهرماه ۱۳۶۲ توسط مؤلف فقید منتشر شده است، امیدواریم این کتاب را همراه با اثر دیگری از مؤلف فقید در جلد ۲۸ مجموعه‌ی آثار جمع و تقدیم نمائیم (ب.ف.ب.).

رهبری آنان را از افترا به خدا، حيله گری و گرداندن زبان به کلام خدا، فروش یا سوء استفاده از آیات خدا و نظایر آن بر حذر می‌دارد. ما را و همه انسان‌ها را با خطاب‌های مستقیم «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»^۱، «یا اَیُّهَا النَّاسُ»^۲ و «یا اَیُّهَا الْإِنْسَانُ»^۳ مستمراً به ذکر و درک کلام خودش دعوت نموده و با یادآوری «وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ»^۴، می‌خواهد دکان دلالتان دین و واسطه‌های بین خدا و خلق را تخته کند. ما امت آخرالزمان که در عین محروم شدن، مفتخر به «لَا نَبِیَ بَعْدِی»^۵ هستیم، اولاً؛ معلوم می‌شود که متعلق به دوران پیش‌رفته رشد و تکامل بشریت بوده و با داشتن قرآن و سنت یا عبرت پیغمبر می‌توانیم و باید روی پای خود بایستیم و ثانیاً؛ بیش از پیشینیان، به اعتبار سوره فاتحه‌الکتاب، باید توجه و تلاش نماییم؛ نه نافرمانی و تکبر بورزیم و نه نادانی و دنباله‌روی پیشه بگیریم؛ بلکه این دستور حکیمانه قرآنی را فراموش ننمائیم:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلٌّ أُولَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً.» (اسراء (۱۷) / ۳۶)

(و دنباله‌روی از آنچه بدان علم و آگاهی نداری منما؛ بدانکه گوش و چشم و دل، همگی از آن بابت مسئولند.)

انحراف‌گران سلطه‌جو

مورد وسیع دیگری از «گمراهی آشکار» و «ضلالت بعد از هدایت» که سبب انحراف و اختلاف در هدایت یافتگان می‌شود و مانع وحدت و الفت و قوت یا تشکیل امت واحد می‌گردد، اختلافات به صورت ظاهر عقیدتی و نزاع‌هایی است که مدعی هستند برای پاک کردن انحراف و الحاد یا خاموش ساختن فتنه و فساد در میان کتاب‌داران همکیش یا متهمین برگشته از کیش، انجام می‌دهند. تاریخ شاهد است که چه جدال‌ها، نزاع‌ها، خون‌ریزی‌های محلی و ملی و چه جنگ‌های دولتی و بین‌المللی یا آزار و شکنجه‌های

۱. نساء (۴) / ۱۳۶: ای کسانی که ایمان آورده‌اید.

۲. نساء (۴) / ۱۷۰ و ۱۷۴ یا اعراف (۷) / ۱۵۸ یا یونس (۱۰) / ۲۳ و ۵۷ و ۱۰۴ و ۱۰۸ یا حج (۲۲) / ۵ و ۴۹ و ۷۳ یا نمل (۲۷) / ۱۶ یا لقمان (۳۱) / ۳۳ یا فاطر (۳۵) / ۳ و ۵ و ۱۵ یا حجرات (۴۹) / ۱۳: ای مردم...

۳. انفطار (۸۲) / ۶ یا انشقاق (۸۸) / ۶: ای انسان ...

۴. قمر (۵۴) / ۱۷: قرآن را برای پندگرفتن آسان ساختیم؛ آیا پندپذیری هست؟

۵. حدیث نبوی: پیغمبری بعد از من نیست.

دیومنشانه بر سر عقاید و اختلافات مذهبی (و اخیراً سیاسی و ایدئولوژیک) در دنیا رخ داده است. خرابی‌ها و خون‌هایی که در کلیت خود، به لحاظ کمیت و کیفیت، کمتر از دشمنی‌های بر سر مال و مقام نبوده است. قرآن از زوایای مختلف از این دام‌های شیطانی که ارتباط دوطرفه با بعثت انبیاء پیدا می‌کند، پرده برمی‌دارد. در آیه معروف جامع و ضمناً مفصل و بحث‌انگیز زیر (بقره ۲/۲۱۳)، سه درس به ما می‌دهد:

(۱) «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛

(مردم) (اصولاً و خلقتاً) امت واحد (و دارای فطرت و هدف مشترک) بوده، بدین منظور خداوند پیغمبران را به عنوان بشارت دهندگان و هشدار و بیم‌دهندگان برانگیخت و همراه آنها کتاب برحق نازل کرد تا در میان مردم، در باره آنچه اختلاف کرده‌اند، (یا می‌کنند) حکم نماید؛ (۲) وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ؛ اما اختلاف در آن (کتاب یا امت) نکردند، مگر از روی بغی و بدخواهی و همان کسانی که آن را دریافت نموده و بینات و دلایل روشن برایشان رسیده بود.

(۳) فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (بقره ۲/۲۱۳)

بنابراین خداوند آن عده را که (به‌او و پیامبران) ایمان می‌آوردند، برطبق قانون‌مندی و نظامات خود، نسبت به آنچه از حق اختلاف و نزاع نموده بودند، هدایت کرد و خداوند هر که را بخواهد (و مشیت او اقتضا کند) به‌راه راست (یعنی به‌سوی خودش) هدایت می‌نماید.

(۱) انسان و مردم برای وحدت و امت یا مقصد واحد آفریده شده‌اند و خداوند برای رفع و حل اختلافات در مسیر و مقاصدشان، پیغمبران را برانگیخته است تا سود و زیان اندیشه‌ها و کارهایشان را به آنها گوشزد نمایند.

(۲) اگر اختلاف در عقاید و اعمال و روابط انسان‌ها پیش آمده، در میان هدایت‌یافتگان بوده است؛ ولی نه به علت نرسیدن کتاب و بینات و نادانی آنها نسبت به حق و حقیقت، بلکه در اثر بغی و سوءنیت یا قصد تجاوز و تسلط آنها و سوءاستفاده‌هایی که در نظر داشته‌اند.

۳) مع ذلك خدا کار خودش را از طریق پیامبران و کتاب‌هایشان انجام داده و می‌دهد و کسانی که ایمان آورند، راه مستقیم را یافته‌اند. یعنی به این ترتیب برنامه‌های هدایت گمراهان آشکار و گمراه‌شدگان و آیندگان، به فضل و خواست خدا ادامه دارد.

شرایط هدایت و خروج از ضلالت

قرآن برای هدایت‌گروندگان، شرایطی را لازم دانسته و صرف داراشدن کتاب یا برداشتن و خواندن آن را کافی نمی‌داند. از طرف دیگر راه‌ها و وسایلی را لازم دانسته است که شخص هدایت شود و از کتاب بهره ببرد.

شرایط بهره‌مندی از کتاب یا شمول هدایت خدا بر انسان، یکی تقواست و دیگری عمل و تلاش^۱.

این مطلب در خیلی از آیات آمده است که به دو مورد آن اشاره می‌نمایم:

(۱) «الم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.» (بقره (۲) / ۱ و ۲)

(رمز یا علامت الف، ل، م. این کتاب که شکی در آن نیست، برای اهل تقوا، هدایت و رهبری است.)

(۲) «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا.» (اسراء (۱۷) / ۹)

(به‌درستی که این قرآن به آنچه استوارتر و راست‌تر است هدایت می‌نماید و مؤمنینی را که کارهای شایسته انجام می‌دهند، مژده می‌دهد که برایشان پاداش بزرگی در پیش است.)

اما وسایل و افزارهای لازم برای خروج از گمراهی^۲ که روی آن نیز قرآن تکیه و تأکید می‌نماید، دانایی و دانش است و تفکر و تعقل و تفقه و تدبر؛ از جمله در دو دسته آیات زیر:

۱. همان‌طور که ده بیست سال قبل در کتاب «کار در اسلام» و تکمیل شده آن تحت عنوان «کار در اسلام و ایران» ارائه شده است.

این کتاب از آثار مندرج در جلد هشتم مجموعه‌ی آثار است که با نام «مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی» در سال ۱۳۷۸ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).
۲. که از طریق دیگری در سخنرانی «بعثت و راه‌های ایمان» بحث کرده بودیم و در جلد دوم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» آمده است.

(۱) «كِتَابٌ فَضَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.» (فصلت (۴۱) / ۳)

(کتابی به زبان عربی فصیح که قرآن است، برای قومی که می‌دانند و می‌شناسند، تفصیل و توضیح داده شده است.)

«كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.» (اعراف (۷) / ۳۲)

(... و این چنین آیات را برای قومی که دانایی و دانش دارند، تفصیل می‌دهیم.)

(و مشابه آن در انعام (۶) / ۹۷ و یونس (۱۰) / ۵)

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» (سبا (۳۴) / ۲۸)

(و تو را نفرستاده‌ایم مگر بشارت دهنده و هشدار دهنده برای عموم مردم، ولكن بیشتر مردم نمی‌دانند و کسب علم نمی‌نمایند.)

(۲) «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ.» (بقره (۲) / ۲۱۹)

(... این چنین برای شما آیات را بیان می‌کنیم تا شاید تفکر نمایند.)

«كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.» (یونس (۱۰) / ۲۴)

(... این چنین تفصیل می‌دهیم آیات را برای مردمی که می‌اندیشند.)

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.»

(نحل (۱۶) / ۴۴)

(... و بر تو ذکر (یا قرآن) را نازل کردیم تا برای مردم آنچه را بر آنها نازل شده است، بیان کنی و به این امید که آنها تفکر نمایند.)

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ.»

(عنکبوت (۲۹) / ۴۳)

(و این قبیل امثال را برای مردم می‌زنیم، در حالی که جز داناان یا دانشمندان تعقل نمی‌نمایند (و عقل خود را نمی‌توانند به کار اندازند).)

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (بقره (۲) / ۲۴۲)

(این چنین خداوند برای شما آیات و نشانه‌های خود را بیان می‌کند تا شاید عقل خود را به کار اندازید (با خردمندی آنها را دریافت نمایید).) (و مشابه آن در نور (۲۴) / ۶۱ و در حدید (۵۷) / ۱۷)؛

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» (یوسف (۱۲) / ۲)
 (ما آن را قرآنی عربی نازلش کرده‌ایم، باشد که شما دریابید.)

«قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ.» (انعام (۶) / ۹۸)
 (... به تحقیق آیات را برای قومی که تفقه (توجه با تحقیق و تفکر) می‌نمایند، تفصیل و گسترش دادیم.)

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.» (انفال (۸) / ۲۲)
 (بدترین جانوران نزد خدا، این کران و لالان هستند که در نمی‌یابند.)

«وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ.» (منافقون (۶۳) / ۷)
 (... ولی منافقان تفقه (توجه با تحقیق و تفکر) نمی‌کنند.)

«فَلَوْلَا تَفَرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه (۹) / ۱۲۲)
 (... چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون باز گشتند، مردم خود را هشدار دهند...)

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.»
 (ص (۳۸) / ۲۹)

(کتابی است مبارک و فزاینده که بر تو نازل نموده‌ایم تا آنکه در آیاتش تدبر و تعمق نمایند و صاحبان عقل و شعور تذکر و یادآوری یابند.)
 به‌طور وضوح چنین برمی‌آید که در قرآن نمی‌شود و نباید از دری غیر از بینایی و دانایی و دانش وارد شد و بهره و هدایتی به‌دور از تفکر و تعقل و تفقه و تدبر از آن برد. قرآنی که جاهلانه و کورکورانه قرائت شود، به‌ما راهنمایی و دلالتی نخواهد کرد. دیانت و کتابی هم که به‌طور خشکِ قلبی و به‌صورت قاعده‌های کهنه‌ی قراردادی یا لفاظی‌های کلامی و ذهنی تدریس و تبلیغ گردیده و با فکر و عقل و تدبیر انسان، فهمیده و سنجیده و آزموده نشود، برطبق آیات نمونه فوق که مشتی از خروار است،

ما را از گمراهی‌های پنهان و آشکار نجات نخواهد داد. انسان وقتی به طور آشکار می‌بیند که چون تار عنکبوت یا پيله ابریشم، چنان در پیچ و خم‌های فقه و روایات گم شده که هم از واقعیت‌ها و ضرورت‌ها و از بدیهیات عقل سلیم دور افتاده و هم با خود قرآن بیگانه گشته و فاصله گرفته، دچار تعجب و تأسف می‌شود!

اما عمل، که باید صالح یا شایسته و سزاوار باشد و همراه با تقوا یا پاکدلی و پاکدامنی و با نیرومندی اراده، هدایت‌کننده شود، همان شرایطی است که نشان می‌دهد هدایت خدا و رسول و کتاب، مفت و بی حساب تقدیم کسی نمی‌شود. خروج از گمراهی آشکار، در فعالیت و تجربه و اخلاص امکان‌پذیر می‌گردد، نه با درس و دانائی تنها و با آلودگی و ریا یا اغوا. همان‌طور که در آیه بعثت بعد از «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ»^۱ آمده است و پس از آن تعلیم کتاب و حکمت داده می‌شود، که درست راه رفتن و راه بردن خود است. اصلاً هدایت، آن مفهوم نظری که ما در فارسی آن را به‌راهنمایی ترجمه می‌نماییم، ندارد. بیشتر به معنای رهبری است و مصداق آن این آیه می‌باشد:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.»

(عنکبوت (۲۹) / ۶۹)

(و کسانی که در (راه و رضای) ما تلاش نمایند، ما حتماً آنها را به راه‌های خودمان رهبری می‌نماییم و به‌درستی که خداوند با نیکوکرداران است.)

* * *

ماحصل کلام آنکه، هدایت خدا و خروج از گمراهی‌ها کار ساده‌ی راحتی نیست و هزاران پیچ و خم، با چاله و چاه و با آتش و پرتگاه دارد. مع ذلک ما یوس نیستیم و می‌دانیم که با تلاش خودمان، فضل و رحمت او و با چراغ و دعوت فرستادگان کسی که عزیز و حکیم است، امکان‌پذیر می‌باشد.

«اللَّهُمَّ اهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ

وَأَنْشُرْ عَلَيْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ بَيْتِكَ.»^۲

۱. جمعه (۶۲) / ۲: ... که آیتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد...

۲. دعای ابو حمزه ثمالی (به نقل از امام سجاده (ع)): بار خدایا ما را از سوی خویش هدایت کن، از فضلت بر ما افاضه کن و از رحمتت بر ما بگستران، به حق محمد و آل پیامبرت.

توهین و تعظیم در اسلام و در ایران*

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.» (اسراء (۱۷) / ۷۰)

(و به تحقیق آدمیزاد را گرامی داشته در خشکی و دریا سوار و برقرارشان کردیم. از خوراکی‌های پاکیزه روزی‌شان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خودمان برتری بخشیدیم.)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از مسائل و مراسم «اجتماعی-سیاسی-مذهبی» که در جامعه‌ی ما پس از پیروزی انقلاب و استعفای دولت موقت به مقیاس وسیع و نوینی مطرح و متداول گردید و قسمتی از فرهنگ انقلاب را تشکیل داده است، توهین و تعظیم، در باره اشخاص و شخصیت‌ها می‌باشد که قبلاً با چنین شدت و وسعت وجود نداشت و باعث گردید که حقایق و ارزش‌هایی برایمان روشن تر شود.

تعظیم و توهین دو عمل یا دو سکه‌ای است که هم در عرف سیاست و حکومت از قدیم‌الایام رایج و جاری بوده و قوانین و آدابی از آنها نشأت گرفته است و هم در منطق و مکتب ادیان مورد بحث است و به صورتی اثباتی یا نفی، محل در عبادیات و اخلاق دارد.

* تدوین و تفصیل سخنرانی در یکی از شب‌های احیای ماه مبارک رمضان، به تاریخ ۱۳۶۳/۴/۱، در جمع دوستان و آشنایان.

در این مقاله خواهید دید که مسئله‌ی توهین و تعظیم، شاخص یا فارق بین دو شیوه حکومت یا دو نظام حاکم در دنیا برای اداره‌ی انسان‌ها نیز هست و می‌تواند وسیله‌ای برای تقسیم‌بندی ایدئولوژی‌های حال و آینده جهان به دست بدهد.

از آنجا که این سخنرانی به مناسبت «لَيْلَةُ الْقَدَر» به قصد عبادت خدا و تحصیل علم در نظر گرفته شده است - که فرموده‌اند تحصیل علم بهترین عبادت در شب احیا می‌باشد - جا دارد که از خدا و از تعظیم و تسبیح او آغاز نماییم.

الف) توهین و تعظیم در روابط انسان و خدا

تعظیم خدا

می‌دانیم که عبادت خدا و ذکر و عرفان او قسمت عمده‌اش حمد است و تسبیح و تکبیر، یا تعظیم توأم با اقرار به بندگی و ابراز نیازمندی، ضمن تواضع و تضرع فراوان به درگاه رحمت و جلال حضرت سبحان. فعلاً به این‌که در این عمل، یعنی عبادت چه قصد و خاصیت یا حکمت و ضرورت وجود دارد، کاری نداریم. فرض بر این است که همگی معتقد و مطلع هستیم. در جای دیگر روی مطلب بحث و اشاراتی شده است و باز هم خواهد شد. برای کلمه‌ی توهین، در برابر تعظیم نیز کلمات تواضع و تضرع را به کار بردم تا اهانت و تهمت را نرساند، بلکه به معنای توجه و تمنایی باشد که شخص مؤمن کم و بیش عارف یا معترف به مقام الوهیت، در نفس خویش احساس می‌نماید.

ملاحظه کنید، نماز با اذان و اقامه‌اش، از الله اکبر شروع می‌شود و در سراسر نماز، تکبیر خدا مَفْصَلِ همه‌ی حرکات و اذکار است. در بسم‌الله، به جای کبریایی و عظمت خدا از رحمانیت و رحمت یا عالم بی‌پایان خیر و احسان خدا به موجودات یاد می‌کنیم که انعکاس دیگری از تعظیم او است؛ در سوره حمد(۱)، ستایش از ارباب و سروری می‌نماییم که گسترش به‌همه‌ی عالم دارد و چون رحمان و رحیم است و پادشاه بلامنازع روز جزا و اجتماع تمام بندگان است، او را یگانه سزاوار بندگی و یآوری می‌دانیم؛ در رکوع و سجود که ستون‌های نمازند، «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» می‌گوییم؛ تسبیحات اربعه نیز تسبیح و حمد و توحید بوده به تکبیر ختم می‌شود...

در دعا‌های ماه مبارک که بهار قرآن و عبادت است و توبه و تقرب به خدا می‌باشد، تجلیل و تعظیم پروردگار به‌طور محسوس بالاتر از ادعیه ایام دیگر قرار

دارد؛ بعد از هر نماز، «یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم أنت الرب العظیم»^۱ می‌گوییم. سپس ماه مبارک را به دلیل اینکه در آن ماه قرآن نازل و روزه واجب شده است، به صفت «و هذا شهر عظیمته و کرمته و شرفته و فضلته علی الشهر»^۲ ممتاز می‌نماییم. در دعای سحر خدا را به عظمت، رحمت، قدرت، سلطنت، نورانیت و به صفات و اسما دیگرش - که بالاتر و برتر است - قسم داده و از همه‌ی آنها برای خودمان مسألت می‌نماییم. همین‌طور است مضامین دعای افتتاح و دعاهای خاص این ماه. عید فطر هم که ان‌شاءالله بیاید، قنوت‌های نماز عید را با خطاب «اللهم اهل الکبریا و العظمة»^۳ آغاز می‌نماییم. سراسر تکبیر و تعظیم خدا است با حمد و به قصد تسبیح و تنزیه او از هر نقص و نیاز و ناتوانی.

قرآن نیز علاوه بر وحدانیت و لاشریکی خدا و خلاقیت و رحمانیت و علم او، تکیه‌ی زیاد روی بزرگی، سروری، پادشاهی، نیرومندی، پاکی و سایر صفاتی می‌نماید که عظمت، کمال و قاهریت خدا بر همه چیز را می‌رساند. آیات پایان سوره حشر (۵۹) و به خصوص دوتای آخر، مجموعه جالبی را از این جهت ارائه می‌دهد:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» (حشر (۵۹) / ۲۳ و ۲۴)

(او است خداوندی که جز او خدایی نیست، پادشاه پاک منزه سالم و سلیمی که ایمنی‌دهنده و نگاه‌دارنده بوده، قاهر نیرومند صاحب جبروت بزرگوار است و زهی، زدوده و پاک از کسان و چیزهایی که همتای همکار او می‌گیرند.

او است خداوند آفریننده‌ی پدیدآورنده‌ی نگارنده‌ای که نام‌های نیکو

۱. اول دعای ماه مبارک رمضان: ای بلندمرتبه، ای بزرگ، ای آمرزگار، ای مهربان. تویی پروردگار بزرگ.

۲. از دعای ماه مبارک رمضان: و این ماهی است که آن را بزرگ و گرامی داشته‌ای و آن را بر همه ماه‌ها شرافت و برتری داده‌ای.

۳. از قنوت نماز عید فطر: ای خدایی که عظمت و کبریایی شایسته و مخصوص توست؛

دارد و آنچه در آسمان‌ها و زمین است، دلالت و عمل برای پاکی او می‌نمایند، در حالی که نیرومند مسلط و خردمند استوار است.)

حضرت نوح را که نخستین پیغمبر اولوالعزم و دعوت‌کننده‌ی مردم به سوی خدا است، می‌بینیم که پس از تعلیم و تذکر نعمت‌های خدا، از قوم خود گله می‌کند که چرا امید و وزن و وقار برای خدایی که آنان را گوناگون آفریده است، نداشته و تعظیم شایسته به درگاهش نمی‌کنند:

«مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا.

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا.»^۱

بندگی انسان

قرآنی که هم خدا نامه است و هم انسان نامه، در عین آنکه از ما می‌خواهد خود را در برابر او کوچک، عاجز و محتاج دانسته، بندگی و فرمانبری‌اش را بکنیم و به هیچ وجه نمی‌بخشد که کسی خود یا دیگران یا هر مخلوق و مصنوع و مطلوبی را همپا و همکار او گرفته، فرمانروایی یا فرمانبری آنان را بنماید، به هیچ وجه انسان را تحقیر و توهین نمی‌نماید و قصد دشمنی کردن و به کار و استثمار گرفتن ما را ندارد.

اما چرا تعظیم خدا و بندگی کردن ما؟ برای اینکه هر دو شایسته و سزاوار آن هستیم. حقیقت و واقعیت چنین است و لازمه‌ی معرفت و حرکت و منفعت خود ما چنین است. آشکارتر و باورکردنی‌تر از این آیا چیزی می‌شود که همه‌ی آفریده‌های جهان هستی و خود ما آدم‌ها، که تصور برتری و دانایی و بهره‌مندی از بسیاری از آنها را داریم و دم از اشعار و اختیار می‌زنیم، همگی در آمدن، زیستن، جنیدن، پیش رفتن و مردن مان، نه طراح و تصمیم‌گیرنده‌ایم و نه سازنده و گرداننده؟ آیا با همه بزرگی‌ها، نیروها و هنرهایی که در موجودات دیده می‌شود و با همه‌ی ادعا و علم و هنری که انسان متمدن پیدا کرده است، نادان، ناتوان، ناقص و نیازمند نیستیم؟ اگر کسی مدعی دانایی و توانایی و خودکفایی مطلق بشود و خود را آفریننده‌ی با اراده و صاحب قدرت و عظمت و حکمت بداند، آیا خنده‌مان نمی‌گیرد و دیوانه‌اش

۱. نوح (۷۱) / ۱۳ و ۱۴: چرا برای خدا عظمت و شکوه قائل نمی‌شوید؟

در حالی که شما را طی مراحل مختلف آفرید.

نمی‌دانیم؟ اگر قدرتی، عظمتی، علم و حکمتی یا جود و ایجادی باشد، در کسی و ذاتی غیر از او می‌توان سراغ داد؟ که هم به وجود آورنده و خوراک دهنده است و هم سازنده و گرداننده بوده، تعلیم و تمرین می‌دهد؛ به سوی خود می‌برد و علم و رحمت‌اش همه وقت به همه جا و همه‌ی اشیاء احاطه دارد و هیچ جا و هیچ چیز خالی از حضور و حکم او نیست؟

موجودات بی‌جان که بی‌تکان و بی‌تولیدند و تحت تأثیر دیگران تحول و تغییر می‌یابند، گیاهان و جانوران نیز که ابراز حرکت و حیات و کمال می‌نمایند، می‌دانیم با کیفیت خاص بوده و بدون اراده‌ی خودشان تحت فرمان پدیده‌ای موسوم به غریزه در جهت مشخصی که مشترک در افراد نوع است، فعالیت می‌نمایند. برای همگی آنها مسئله‌ی تشخیص و تصمیم مطرح نیست. انسان است و ما موجودات سرگردانِ نادانِ نادانِ پُر آرزو و هنرمند هستیم که می‌خواهیم پایدار و خوشبخت باشیم، ولی درست نمی‌دانیم چه بخواهیم و چه نکنیم. برای ما انسان‌ها است که مسئله‌ی تشخیص و تصمیم یا تعیین و تعقیب هدف مطرح می‌شود اینکه چه راهی را پیش بگیریم و از چه کسی یا چه چیزی پیروی بنمائیم، سه راه حل در پیش داریم:

(۱) از کسی تبعیت و به او خدمت کنیم که نان و نیازمان را تأمین می‌نماید و تصور داریم که از ما برتر و تواناتر است، همان‌طور که فرزند زیر حمایت و فرمان پدر و مادر می‌رود؛

(۲) از خدا آن را بخواهیم و بندگی او را - آن‌طور که پیغمبران گفته‌اند - بنماییم و بالاخره؛

(۳) به خود برگشته، دلخواه و تشخیص و تصمیم‌مان را معبود و ملاک اعمال‌مان قرار دهیم.

راه حل اول همان بت‌پرستی و شاه‌پرستی یا شخص‌پرستی‌هایی است که می‌دانیم چیزی جز اشتباه و گمراهی و بیچارگی برای انسان‌ها به بار نیاورده است. راه حل سوم، یعنی از خود گرفتن و به خود دادن، با آنکه روی هم‌رفته عملی و عادی است و در مکاتب فلسفی اخیر منزلت و حرمتی پیدا کرده است، در واقع چیزی جز درج‌زدن و سردرگمی نیست. اگر حیوان می‌بودیم و کشش و کنش‌های ما به وسیله‌ی غریزه تنظیم یافته بود که درست عمل کند و لنگی و خطا نداشته باشیم، یا

جامعه‌ها از هر جهت بینا و نگهبان و دلسوز بوده، تکلیف و سعادت فرد را تعیین و تضمین می‌کردند، اشکالی نداشت. ولی می‌دانیم که خود جامعه مانند یک انسان مجتمع و مفصل یا یک فرد بزرگ تراست که پیچیدگی‌ها و مشکلاتش بیشتر است. می‌ماند راه حل دوم، که فعلاً کار به حقیقت و کیفیت خدا نداشته، فرض را بر صحت مکاتب انبیاء و وجود خدا می‌گذاریم. در این صورت بدیهی است که بهترین راه برای موجود نیازمند نادان و ناتوان، روی آوردن و روزی و راهنمایی گرفتن از آفریننده‌ی خود می‌باشد که ثابت کرده است دانای توانای سخاوتمند علاقه‌مند است. این همان بندگی کردن است که ادیان و قرآن توصیه کرده‌اند و کمال و خلاصه‌اش تسلیم شدن به خواست اوست. همان‌طور که همه‌ی موجودات بی‌جان و جان‌دار و حتی اعضا و احساسات غیرارادی انسان یک‌سره در مسیر و مقصدی هستند که طبیعت برای‌شان ترسیم و تعیین کرده است و در تسلیم و سجده‌ی او می‌باشند، با این تفاوت که ما آزاد آفریده شده و تا حدودی به‌ما اختیار داده‌اند که به‌جای تبعیت از طبیعت یا مشیت خدا از مشیت و میل خودمان تبعیت نماییم، و اگر اطاعت و بندگی خدا را پیش گرفتیم، این عمل را آزادانه و بنا به تشخیص و تصمیم خودمان انجام داده باشیم. همه‌ی امتیاز و فضیلت انسان بر موجودات دیگر و معنای بندگی و سیر به سوی خدا نیز در اینجا است.

عرفان و اطاعت آزادانه و عاشقانه نسبت به خدا در هماهنگی با جهان طبیعت، کرامت انسان و رحمت و انعام خدا را می‌رساند.

تکریم انسان

قرآن در برابر عظمت، جبروت، ملکوت و کبریایی که برای خداوند قائل است، در مورد موجودات جهان اعلام می‌نماید:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْعُدُوِّ

وَالْأَصَالِ.» (رعد (۱۳) / ۱۵)

(همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و سایه‌های آنها صبح و

شام‌ها خواه ناخواه، به خدا سجده می‌کنند.)

و انسان را به‌هیچ‌وجه تحقیر و توهین نمی‌کند، بلکه تکریم و تفضیل کرده، می‌گوید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.» (اسراء / ۱۷) / ۷۰

(و به تحقیق آدمیزاد را گرامی داشته در خشکی و دریا سوار و برقرارشان کردیم. از خوراکی‌های پاکیزه روزی‌شان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خودمان برتری بخشیدیم.)

بدون آنکه این اکرام و احترام و امدادی که خدا می‌نماید، مخصوص بندگان فرمانبردار و زبندگان بشریت بوده، عمومیت و نوعیت نداشته باشد. با تکرار و اصرار فراوان - همان‌طور که در جای دیگر در مقاله‌ی «عاشقی خدا»^۱ توضیح داده‌ایم - انسان را مختار و آزاد کرده و به او مهلت داده است که بندگی کند یا معصیت نماید، و حتی خدا را به خدایی نپذیرفته، ایمان بیاورد یا کفر و انکار ورزد:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (دهر یا انسان / ۷۶) / ۳

(ما او - انسان - را در تعیین مسیر راهنمایی کردیم، خواه شکرگزار - از این راهنمایی و ایمان بشود - و خواه ناسپاس و کافر باشد.)

به معصیت کاران مهلت می‌دهد تا هر قدر دلشان می‌خواهد زیاده‌روی نمایند، بدون آنکه از اعطا و امدادش چیزی دریغ کرده و خواسته باشد با حيله و الزام کسی را وادار به اطاعت خود بنماید:

«إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا» (آل عمران / ۳) / ۱۷۸

(... همانا که مهلت‌شان می‌دهیم تا - هر قدر مایل اند - بر گناهانشان بیفزایند ...)

خلاصه آنکه خدا مثل پادشاهان و اربابان دنیا نیست که از اطاعت و خدمت رعایا بهره و نیرو ببرد، بلکه بی‌نیاز علی‌الاطلاق و صاحب قدرت بی‌پایان بوده و بندگی ما را برای سلامت و سعادت و رشد خودمان خواسته است تا به او نزدیک شویم و بهره و نیرو ببریم. عمده کاری که خدا می‌نماید آگاهی قبلی و اخطار کردن به بندگان است، با انداز دادن و ابلاغ از طریق پیغمبران:

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي

۱. مقاله‌ی «عاشقی خدا»، پس از این مقاله در همین مجموعه‌ی آثار قرار دارد (ب.ف.ب).

وَيُنذِرُوكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (انعام (۶) / ۱۳۰)

(ای گروه جن و انس آیا پیامبرانی از خودتان پیش شما نیامدند که آیات و نشانه‌های مرا به شما حکایت کنند و شما را از برخورد با چنین روز (و عذاب) هشدار دهند؟ ...)

این اختیار دادن، آزاد گزاردن برای اطاعت یا معصیت و مجبور نساختن ما به عبادت خدا، چیزی جز کرامت برای انسان قائل شدن و حیثیت و شخصیت دادن نیست؛ بالاتر از این کرامت مقام خلافت و جانشینی او در زمین است که می‌گوید به انسان‌ها داده‌ام:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱»

حتی خدا با علم و اعلام اینکه انسان ستمگر به خود و بی‌خرد است، ما را امین خویش قرار داده و امانت‌اش را به دوش ما می‌گذارد:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.»

(احزاب (۳۳) / ۷۲)

(ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم آنها از حمل آن ابا کردند و ترسیدند و حال آنکه انسان زیر بار آن رفت، حقا که ستمکار - به خود - و نادان می‌باشد.)

و پیمان برای حمل آن می‌گیرد، که باز هم پیمان بستن و انجام عمل را به عهده و اختیار شخص قرار دادن، یک نوع ابراز هم‌ترازی با طرف پیمان است و آزاد شناختن او، یعنی اعطای کرامت و اثبات شخصیت و مقام. با این انتصاب به خلافت و اعطای آزادی و شخصیت، آن‌طور که در داستان گزینش و آفرینش آدمیزاد آمده است، خداوند مقام انسان را به درجه‌ی بالاتر از فرشتگان رسانده و به آنها که یکسره اطاعت و عصمت‌اند و مأمور، دستور سجده به آدم می‌دهد. اما ابلیس را که برخلاف ملائک، به دلیل برتر دانستن خود از آدم خاکی با صفت مادی، تمرد از اجرای دستور می‌نماید،

۱. بقره (۲) / ۳۰: [به یاد آر] زمانی را که صاحب‌اختیارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی [برای بشر غیر مسئول و بی‌اختیار] قرار می‌دهم...

از آستان ملکوتی‌اش بیرون می‌اندازد!

بدون آنکه وارد بحث کلامی یا عرفانی و فلسفی برای اثبات روابط خدا و انسان بشویم، کلام قرآن و خدای صاحب قرآن را بازگو کرده، می‌گوییم چه تکریم و تعظیم و تقرب از این بالاتر که وقتی سلاطین با نشاندن وزیراعظم یا صدراعظم در طرف راست خود قُربِ مقام و منزلت آنها را به حد اعلی می‌رسانند، خدا به جای آنکه انسان را در کنارش بنشانند، خودش را نه در کنار، بلکه در درون ما جا می‌دهد! جَلَّ الْخَالِقِ.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

(انفال (۸) / ۲۴)

(... و بدانید که خداوند حائل در میان شخص و دل او است و اینکه به سوی او محشور و جمع می‌شوید.)

ممکن است بگویید پس عذاب دادن خدا و انتقام گرفتن از بندگان چگونه با آزادی و احترام و اکرام انسان جور در می‌آید؟ قرآن مکرر جواب داده است که:

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (توبه (۹) / ۷۰)

(... خدا بر آن نیست که آنها را مورد ظلم قرار دهد، بلکه خودشان هستند که به خویشان ظلم می‌کنند.)

آیه دیگر در سوره‌ی شعراء (۲۶) است:

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ»^۱

خداوند به کسی ظلم نمی‌کند و علاقه و قصد عذاب آن دنیا و هلاک این دنیا را برای کسی ندارد. خود اشخاص هستند که در اثر افراط و تفریط‌ها یا فساد و مخالفت با قوانین طبیعت و ناموس خلقت، ایجاد خرابی و ضایعات یا صدمات در وجود خویش و در مردم و محیط می‌نمایند. گرفتاری‌ها یا دست‌آوردهای انسان‌ها است که بر سر یکدیگر می‌آورند یا ابتلا و تمرین‌هایی است که وسیله‌ی تربیت و اصلاح و تکامل می‌شود. کاری که خدا کرده است و می‌کند آگهی و هشدار دادن به وسیله‌ی پیغمبران است و تذکر و موعظه، به‌منظور آنکه زیان و آزاری نرسد و انسان به‌هلاکت

۱. شعراء (۲۶) / ۲۰۸: [مردم] هیچ شهری را هلاک نکردیم، مگر اینکه [برای یادآوری]، هشداردهندگان آشکار داشتند.

و عقوبت نیفتد. خود ما هستیم که باید همراه با دریافت آزادی، شخصیت، علم و خلافت، احساس مسئولیت و ابراز فعالیت نموده، سازنده‌ی فضیلت و سعادت برای خود و هموعان بشویم. از خدا جز خوبی و خیر نمی‌رسد و آنچه بدی و کسری می‌بینیم از خودمان سرچشمه می‌گیرد:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»

(نساء (۴) / ۷۹)

(آنچه از خوبی‌ها به تو می‌رسد از خدا است و آنچه از بدی‌ها به تو می‌رسد از خودت می‌باشد...)

عفو و گذشت و اینکه گفته شده است از حدود قصاص و مقابله به مثل تجاوز نکنید و اگر بگذرید و ببخشید - یعنی از اعدام و آزار مجرمین صرف نظر نمایید - پیش خدا مأجور خواهید بود، در حقیقت دفاع خدا از جان و از شخص انسان‌ها بوده، می‌خواهد بدخواهان در اثر عفو و احسان دیدن خوب شوند. به پیغمبر توصیه می‌شود که به عصیان‌کاران و مشرکین ابراز بیزاری نکرده و بگوید از عمل شما و از آنچه با خدا شریک می‌کنید بیزارم:

«فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ»^۱

«إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»^۲

به کسانی که مرتکب بزرگ‌ترین گناه یعنی شرک به خدا می‌شوند نباید فحش داد که مباد آنها از روی نادانی به خدا دشنام بدهند:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ»^۳

اسلام این اندازه اهل ادب و عفت کلام است و فقط اگر کسی مورد ظلم قرار گیرد اجازه‌ی بلند کردن صدا و بدگفتن را می‌دهد که این نیز رعایت حق و حیثیت انسانی است و خدا حیثیت و حق ما را بالاتر از خودش می‌برد.

۱. شعراء (۲۶) / ۲۱۶: و اگر [گروهی] نافرمانی‌ات کردند، بگو: من با روش شما بیگانه‌ام.

۲. انعام (۶) / ۱۹: ... بگو تنها او معبود یگانه است و من از آنچه [در قدرت با او] شریک می‌دانید، بری هستم.

۳. انعام (۶) / ۱۰۸: به معبودانی که به جای خدا [به نیایش] می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان هم با انگیزه تجاوز [از حق] و از سر جهالت خدا را مورد ناسزا قرار دهند...

واقع‌بینی قرآن

رابطه‌ی خدا با انسان چنان بود که گفتیم. خود را آفریننده‌ی منزله‌ی بی‌نیاز معرفی می‌نماید که بزرگ است و منعم و رحمان، و ما را مخلوق محبوب و محترم و مکرم می‌داند که مختار و خلیفه‌ی او در زمین گشته‌ایم؛ سرشار از انعام و امداد بوده، می‌توانیم در خلاقیت و اراده و صفات دیگر شبیه و نزدیک به او بشویم. ضمناً به‌هیچ‌وجه، به‌هیچ‌موجودی اجازه نمی‌دهد خود را بزرگ و بی‌نیاز دیده، تکبر ورزیده، مغرور به‌خود شود تا چه رسد که ادعای خدایی کند.

اما این خواسته‌ها و ساخته‌های خدایان مانع از آن نیست که قرآن واقع‌بین بوده، انسان را آن‌طور که در مسیر و مصیر به‌سوی خدا، هست، معرفی نماید تا خودمان را برای بهتر شدن درست بشناسیم و با توجه به استعدادها و سرمایه‌ها از یک طرف، و نقایص و خصوصیات مان از طرف دیگر، تعلیمات پیغمبران و تربیت خدایی را صحیح‌تر و استوارتر بپذیریم.

قرآن مانند یک کتاب دینی خشک یا رساله‌ی عملیه نیست که اکتفا به شمردن واجبات و محرمات یا مسائل فرعی نموده و احیاناً به ثواب و عذاب‌ها اشاره کند، بدون آنکه کاری به حال و ساختمان افراد و برخورد آنها با دستورها و اعمال داشته باشد. قرآن از دیدهای مختلف، به‌منظور تربیت و تکامل ما و به‌تناسب آنچه می‌خواهد تعلیم مان بدهد یا معتقد و موافق مان سازد، به‌بیان صفات و چگونگی انسان پرداخته، نقاط قوت و ضعف ما، هر دو را متذکر می‌شود. بدون آنکه قصدش توهین و تحقیر باشد، بلکه گاهی عذر و دلیل هم برای اعراض و عصیان‌های ما که از جهل، از بی‌نیازی و بی‌دردی، از فراخی معیشت و از بی‌ظرفیتی و غیره ناشی می‌شود، می‌آورد؛ هم می‌گوید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ.» (تین ۹۵ / ۴)

(و به تحقیق انسان را در بهترین استواری و سازمان آفریدیم.)

و هم می‌گوید:

«وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا.» (نساء ۴ / ۲۸)

(انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است.)

و

«خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ» (انبیاء (۲۱) / ۳۷)

(انسان از عجله و شتاب آفریده شده (ظرفیت زمانی او کم) است).
یاد در جای دیگر در تعلیل سرکشی این موجود مختارِ مغرور را یادآوری می‌کند که^۱:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْطَعِي.

أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى.» (علق (۹۶) / ۶ و ۷)

(به‌درستی که انسان حتماً گرایش به سرکشی (و ستم‌کاری) پیدا می‌کند.
همین که خود را بی‌نیاز و مرفه دید).

قرآن در مورد انسان واقع‌بین بوده، هم تکریم و تحیب می‌نماید و هم توصیف. جا دارد که ما هم در مورد خودمان واقع‌بین باشیم؛ در غیر این صورت در اثر جهل و غرور به اشتباه و بیراهه افتاده، در این دنیای پرخطر با حساب و قانون، به‌پرتگاه‌های مصیبت و هلاکت می‌افتیم و از آنچه ضروری برای خوشبختی است، دور خواهیم شد. واقع بینانه‌تر از هر چیز، احساس و اقرار به نادانی و ناداری‌مان در زندگی می‌باشد، یعنی قبول کوچکی و درماندگی و نیازمندی‌های خودمان در جهان سراسر مجهولات، مشکلات و احتیاجات؛ اما نه اقرار و احساسی که اعلام یأس از خود و از دیگران بوده، استعفای از تلاش باشد و تسلیم به مرگ و نیستی، بلکه خروج از خود و همراه با واقع‌بینی دیگری از جهان خلقت بوده، هم امکانات و ارتباطات و امدادها را ببینیم، بشناسیم و بطلیم و هم به‌استعدادهای خود آگاه شده و از آنها استفاده بنماییم.
قرآن از راه هدایت و کرامت چاره‌ی فقر و نیازمندی ما را در توجه و تحرک به سوی خدا نشان می‌دهد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اللَّهُ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ.»

۱. شاید هیچ کتاب و هیچ علمی در دنیا مانند قرآن به‌انسان‌بینی نپرداخته و نخواست است مکتب و تعلیمات خود را روی فطرت و واقعیت آدمیزاد پیاده نماید. برای آشنایی بیشتر با مطلب، مراجعه به تفسیر «بازگشت به قرآن» بنمائید (جلد چهارم و جلدهای بعدی).
جلدهای چهارم و پنجم «بازگشت به قرآن» در قالب جلد نوزدهم مجموعه‌ی آثار و با نام «بازگشت به قرآن» (۲) در سال ۱۳۸۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

(فاطر (۳۵) / ۱۵)

(ای مردم شما فقیران و مستمندان در راه خدا هستید در حالی که او - بی‌نیاز بوده - در اثر انعام و احسان مورد تشکر و سپاس است).
و دعوت می‌کند که از فضل و فزونی او - که خزانه‌ی بی‌پایان است - درخواست کنیم، نه از مردم یا از راه‌های تجاوز و خطا، بلکه با تلاش و تحصیل خودمان:
«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»

(نساء (۴) / ۳۲)

(و نباید حسرت آنچه را که خدا به بعضی از شما بیش از دیگران داده است بخورید و بدانید که نصیب و بهره‌ی مردان از آن چیزی است که کسب کرده‌اند یا می‌کنند و بهره زنان نیز همان است که خود به دست می‌آورند و درخواست و مسألت‌تان از خدا و فضل و فزونی او باشد...)
در دعاهاى مأثور و معتبر که از پیغمبر و امامان رسیده است صحبت از فقر، مسکنت و حقارت و احتیاج زیاد به عمل می‌آید - بیش از آنچه در قرآن برمی‌خوریم - ولی اینها اظهاراتی است که واقع‌بینی و اقرار خودمان بوده، و برای تواضع و تمنای ما در مقابل و به قیاس عظمت و رحمت بی‌انتهای خدا است نه توهین و تحقیر خدا و دیگران به ما. ضمن آنکه همین تواضع و تذلل‌ها به منظور ترحم، تحریک و تعالی به سوی خدا است و خیلی بیشتر از آنچه خواهان روزی و راحتی و خوشی خودمان باشیم او را می‌خواهیم و می‌خوانیم. رضا و آمرزش خدا را می‌خواهیم و اصلاح و ارتقای خودمان را، و رسیدن به قرب جوارش را عاشقانه و ملتسمانه طلب می‌کنیم.^۱

۱. مثلاً در جمله‌های زیر که در دعای کمیل آمده است و نظایر آن در دعاهاى دیگر منسوب به حضرت امیر و در صحیفه سجاده‌ی فراوان است:

«اللَّهُمَّ وَاسْتَلِّكَ سُّؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ أَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَ عَظَّمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَعْبَتَهُ»

(خداوندا، همانا از تو درخواست می‌کنم همانند درخواست کسی که سخت تهی دست شده و خواسته‌اش را به گاه [هجوم] دشواری‌ها نزد تو آورده است؛ و میل و رغبتش بدانچه نزد توست فزونی یافته است).

«بَا سَيِّدِي فَكَيْفَ لِي وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ» ←

این دعاها غالباً با حمد و تسبیح و تعظیم خدا و اقرار به تقصیر خودمان آغاز گشته با درخواست مغفرت و رحمت و حرکت به سوی او تمام می شود.

→ (سرورا، چگونه تاب آن آرم در حالی که بنده‌ای ناتوان و خوار و خرد و بینوا و درمانده‌ی تو هستم.)

«یا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي وَرَقَّةَ جُلْدِي وَدِقَّةَ عَظْمِي.»

(پروردگارا، به ناتوانی پیکرم و نازکی پوستم و باریکی استخوانم رحم کن)

«يَا مَنْ بَدَأَ خَلْقِي وَذِكْرِي وَتَرْبِيَّتِي وَبِرِّي وَتَغْذِيَّتِي هَبْنِي لِابْتِدَاءِ كَرَمِكَ وَ سَالِفِ بَرِّكَ بِي.»

(ای آنکه به آفرینش و یاد و پرورش و احسان و غذادادتم پرداختی؛ اینک مرا به همان بزرگواری و نیکی پیشین خود که بر من روا داشتی ببخش.)

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ أَنْ تُسَامِحَنِي وَتَرْحَمَنِي.»

خداوندا، همانا از تو درخواست می کنم همانند درخواست فروتنی خوار و خاکسار که کار را بر من آسان گیری و به من رحم آوری.

«يَا سَرِيعَ الرِّضَا إِغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ، فَإِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تَشَاءُ إِرْحَمْ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ.»

ای آنکه زود [از بندگانت] خشنود شوی؛ بیمارز کسی را که [برگ و نوایی] جز دعا ندارد؛ و همانا تو هر چه خواهی آن کنی؛ رحم آور بر کسی که سرمایه‌ای جز امید و سلاحی جز گریه ندارد.

«الهِ قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَنَفْسِي مَعْيُوبٌ وَعَقْلِي مَغْلُوبٌ وَهَوَائِي غَالِبٌ وَطَاعَتِي قَلِيلٌ وَمَعْصِيَّتِي كَثِيرٌ.»

(از دعای صباح، منسوب به حضرت علی (ع))

(معبودا، دلم پوشیده در پرده؛ و نفسم عیب‌ناک و خردم مغلوب و خواهش نفسانیم چیره و فرمانبرداری و طاعتم اندک و نافرمانیم بسیار است.)

ب) توهین و تعظیم در روابط انسان‌ها

تحقیر و توهین انسان‌ها

آنچه را خدای بزرگ خالق مالک به بندگان ناچیزش روا نداشته و آنان را توهین و تحقیر نکرده، بلکه تکریم و تربیت و ترفیع‌شان می‌نماید، انسان کوچک بینوا نسبت به ممنوع‌اش روا می‌دارد! روابط انسان‌ها با یکدیگر، از قدیم‌الایام و معمولاً، در دوحد افراط و تفریط دورزده است و عدالت و انصاف یا اعتدال کمتر دیده می‌شود؛ مضافاً به اینکه به جای محبت و احسان، خصومت و آزار حکومت می‌کند.

کمتر قوم و نژادی بوده است که خود را بهتر و برتر از دیگران یا صاحب شرافت و حق نشناخته فخرفروشی نکند و سایرین را پست نخوانده، سزاوار بندگی و مرگ نداند. عرب‌ها که در تمدن و تربیت از عقب افتاده‌ترین اقوام تاریخ بودند، غیر خودشان را عجم می‌گفتند که به معنای نفهم و بی‌ارزش است، و ننگ می‌دانستند که مثلاً دختر به ایرانی‌ها بدهند. یونانی‌ها، دنیا و آدم‌ها را به دو دسته‌ی یونانی و بربر یعنی وحشی تقسیم می‌کردند. در قرون معاصر نیز انگلیس‌ها معروف به تبختر و تسخیر سایر ملل به سود خودشان بودند و آلمان‌ها نژاد ژرمن را نژاد زبده‌ی بشر و به میراث خُلق و خوی اشرافی قرون وسطی، دارای خون و شرافت خاص می‌دانستند که حق دارند آقا و مافوق دیگران باشند.

اصولاً نظام تمایز طبقات اجتماعی یا Caste و سنت‌های «آقا و غلامی»، «خان و نوکری»، «ارباب و رعیتی» یا «شاه و رعیتی» که در هندوستان، یونان قدیم، ایران ساسانی، قرون وسطای مسیحی و در کلیه‌ی ایلات و قبایل و در زندگی عشایری رواج داشته و اثرات آن هنوز هم باقی است، انعکاس چیزی جز روح و رسم خودبزرگ‌بینی و سلطه‌جویی یک طرف و خودکوچک‌بینی، نیازمندی و استخدام‌پذیری طرف

دیگر نیست. افرادی به دلایلی که نزد آنها معقول و مقبول است، دیگران را تسخیر و تحقیر می‌نمایند و برای خودشان توقع تعظیم و تبعیت دارند. سیستم تمایز طبقاتی اجتماعی یا Caste در تاریخ مدفون نگردیده، در قرون معاصر به صورت دیگر و با عنوان مترقی احیا گشته و ادامه دارد. مارکسیسم و منطق دیالکتیک که یکی از مبانی آن عامل «طبقاتی - اقتصادی» جوامع برحسب تولید و توزیع می‌باشد و مدعی است که طرز تفکر و فرهنگ یا عقاید و اخلاق افراد از مواضع و منافع طبقاتی آنها ناشی می‌شود، در حقیقت یک سیستم تمایز طبقاتی را تأسیس می‌نماید. در این سیستم تمایز و تفکیک جامعه به دو طبقه کارگر یا رنجبر و سرمایه‌دار تقسیم گردیده اولی صاحب حق و شرافت و حاکمیت بوده و مورد تعظیم و تکریم قرار دارد، در حالی که دومی مستحق توهین و تنفر، و محروم از حقوق مکتسبه مالکیت و آزادی می‌باشد. به این ترتیب اعلام عدم ارزش مطلق و برابری اصولی برای انسان‌ها می‌کند و حرمت و مقام هر کس مشروط به تعلق به طبقه، توافق با مرام و تبعیت کامل از احکام، همراه با انضباط حزبی می‌باشد.

البته پیروان هر مکتب و هر مسلکی هم که منطق و روش آنها با هم‌نو عانشان تابع موافقت عقیدتی و متابعت اداری یا حکومتی بوده، آزادی، احترام، حق حیات و ارزش اصولی برای افراد به عنوان اینکه یک انسان یا بشر هستند، قائل نباشند و خواستار تسلیم و تبعیت یا تعظیم بنده وار نسبت به رهبری و رؤسا بخواهند، چنین مکاتب و مردم نیز واضح یا پیرو تمایز طبقاتی هستند و روابط توهین و تعظیم را اجرا می‌نمایند.

در عمل و در فرهنگ ملت‌ها، روح و رسم تحقیر و تکبر یا توهین و تعظیم انسان‌ها محدود به افراد متعلق به دو دسته‌ی مقابل قوی و ضعیف، آقا و نوکر یا موافق و مخالف مکتب نیست، بلکه به روابط و برخوردهای میان کلیه‌ی افراد تعمیم پیدا کرده است؛ به طوری که به چشم بد و پست تر از خود نگاه کردن به دیگران و فحش دادن و اهانت کردن به آنها، وارد فرهنگ و عادت ملت‌ها گردیده، اصطلاحاتی را در زبان‌ها به وجود آورده است. شاید از این جهت - به طوری که در سخنرانی سابق در سال ۱۳۲۴ تحت عنوان «فحش و تعارف در کشور ما»^۱ گفته بودم - در هیچ ملت و زبانی،

۱. از سخنرانی با عنوان «فحش و تعارف در کشور ما» نه به صورت دست‌نوشته و نه به صورت چاپ شده، متنی در اختیار نیست لیکن طرحی دست‌نوشته با همین عنوان، شامل موضوع و محورهای یک ←

فحش و بدگویی تنوع و توسعه‌ای، آن‌طور که در ایران رایج شده است، نداشته باشد. برای توهین و توییخ و ابراز تنفر نسبت به اشخاص، آن اندازه که زبان فارسی اصطلاحات و کلمات و عناوین تصاعدی در اختیار گوینده می‌گذارد، در زبان‌های دیگر ابداع نشده است. در مقابل فحش، تعارف و القاب را داریم که از این جهت نیز زبان فارسی بسیار غنی و پرمایه است.

جبران توهین از طریق تعظیم

اصولاً مانند هر چیز دیگر دنیا و طبیعت، یک‌نوع تعادل و تقابل در این مورد حکم‌فرمایی می‌کند. همان‌طور که در برابر فحش‌ها انواع تعارفات و القاب وضع شده است، همچنین اگر کسانی یا در مواقع و مراتبی تحقیر و توهین می‌شوند، کسانی نیز در مواضع متقابل مورد احترام مبالغه‌آمیز یا تواضع و تملق و تعظیم قرار می‌گیرند. در جوامع اشرافی و نظام‌های طبقاتی نیز به‌ازای عده‌ای که در محرومیت و حقارت و اسارت به‌سر می‌برند، عده‌ی دیگری برخوردار از مزایا و مقامات اعلی می‌شوند. آن کس که فخر و نخوت می‌فروشد و خود را سرور و برتر می‌گیرد یا می‌داند، ناچار کسانی هم هستند یا ساخته می‌شوند که روی ترس یا طمع به او کرنش می‌کنند و یا تعظیم و تمکین می‌نمایند و یک نوع احتیاج و ایجاد متقابل برقرار است. در روان‌شناسی ثابت شده است که مسئله یا خصیصه‌های خودبزرگ‌بینی و خودکوچک‌بینی که میل به اطاعت و انقیاد باشد و نیازمندی و عشق‌ورزی نسبت به افراد برتر و ابرمردان واقعی یا موهوم است، ریشه در خلق و خوی انسان‌ها دارد و در مراحل حاد به‌صورت بیماری درمی‌آید. همین‌طور است روحیه‌ی استکبار و عطش تعظیم و اطاعت که حالت بیماری «خودگنده‌بینی» را در اشخاص ایجاد می‌کند.

ضمناً هر قدر توقع یا ادعای تعظیم از ناحیه‌ی مستکبر شدیدتر می‌شود، توهین و تخفیف مستضعفان و تحمل و تمایل آنها به سرسپردگی و تسلیم نیز بیشتر می‌گردد،

→ سخنرانی که توسط نویسنده فقید برای ارائه در کنفرانس مورخ ۱۳۲۶/۸/۱۷ در حزب ایران تهیه و اجرا شده است در دست می‌باشد. از تدوین و تفصیل و چاپ احتمالی این اثر اطلاعی در دست نیست. به ناچار، به دلیل جالب و مفید بودن موضوع، نسبت به چاپ و انتشار این طرح در جلد شانزدهم مجموعه‌ی آثار که با نام «مقالات اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار ارائه شده است، اقدام شد (ب.ف.ب).

یا باید بیشتر بشود. قرآن در مورد فرعون و مردم مصر می‌گوید:

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ» (زخرف (۴۳) / ۵۴)

([برای سلطنت و داعیه‌ی الوهیت] قوم خود را به پستی و بی‌ارزشی
سوق داد تا او را اطاعت کردند...)

دو حالت توهین و تعظیم در یک جامعه مانند دو کفه‌ی ترازو به لحاظ کمیت و کیفیت، یکدیگر را تعدیل می‌نمایند و آنچه مقابل آنها قرار دارد، اولاً برای انسان‌ها اصل مساوات است و ثانیاً برخورداری از ارزش و آزادی و حقوق انسانی. یعنی حق و ارزشی که به هر انسان، به صرف انسان یا آدم بودن (کَمَا هُوَ إِنْسَانٌ) و صرف نظر از عقیده، عمل، مال و مقام، رنگ، تابعیت، نژاد، جنس و سایر ممیزات و غیره، تعلق می‌گیرد.

مادام که افراد یک جامعه و انسان‌ها وابستگی و تبعیت نسبت به یک هدف مشترک، به یک ارزش، ایده یا معبود واحد نداشته باشند که آنها را مرتبط، مجتمع، متصل و متحد سازد، زندگی حالت انفرادی داشته خودخواهی و دنیاپرستی فردی، توأم با آکل و مأکولی حیوانی، نظام عمومی می‌گردد و همراه با آن، تسلط‌جویی و تفوق‌طلبی ضرورت پیدا می‌کند؛ تفوق‌طلبی و تسلط‌جویی نیز مترادف با تخفیف و توهین دیگران و تقویت و تعظیم خویش می‌باشد.

به این ترتیب توهین و تحقیر یک مسئله‌ی ساده‌ی اخلاقی نبوده، در حقیقت از مباحث جامعه‌شناسی سیاسی است و باید آن را از سنت‌های ریشه‌دار بشری بدانیم که در همه‌ی ادوار و اقوام و افراد وجود داشته و هر کس برای تسلط بر دیگری که بالمال رقیب و دشمن او محسوب می‌شده، سعی می‌کرده است از حیثیت و احترام و اقتدار او به سود حیثیت و احترام و اقتدار خود مایه بگذارد. توهین و تحقیر یا تفاوت و تفاخر، جز در نزد افراد و جوامعی که در منطق یا مکتب و معتقدات آنها انسان‌ها دارای ارزش و حقوق برابر باشند، یک اسباب کار زندگی و شرط بقا تلقی گردیده، کار ناشایست و خلاف محسوب نمی‌شود. فرهنگ‌ها و سیاست‌های مبتنی بر اختلافات نژادی، طبقاتی، اقتصادی، دینی و غیره در حقیقت از همین اصل ناشی شده است.

قرآن تعبیر زیبایی در تقبیح غیبت یا بدگویی پشت سر اشخاص به کار برده می‌گوید: آیا هیچ یک از شما را خوش می‌آید که از گوشت مرده‌ی برادر خود تغذیه

نماید؟

«أُيْحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»^۱

غیبت از دیگران در واقع تحقیر و توهینی است که شخص حسود یا بدخواهی که فاقد کمال و مقامی باشد، از دیگران می‌نماید تا با پائین آوردن آنها خود را بالا ببرد.

ارسطو فیلسوف معروف یونانی در کتاب «سیاست» در تعلیل انقلاب‌های اجتماعی می‌نویسد:

«علت عمومی و اصلی... تمایل به انقلاب (عبارت است از) ... تمایل به مساوات در حالتی که افرادی تصور کنند که باید همتراز کسانی باشند که در موقعیتی برتر قرار دارند و یا تمایل به عدم مساوات در زمانی که افرادی معتقد باشند که باید از سایرین برتر قرار گیرند، در حالی که در موقعیتی همتراز سایرین قرار گرفته‌اند - تصور یا اعتقادی که شاید عادلانه باشد و یا غیر عادلانه...»^۲

تعدیل دو جانبه

البته گفتن تعبیرها و اصول فوق آسان است، ولی تمکین و عمل به آنها، خصوصاً از ناحیه صاحبان قدرت و مقام و مال، در هیچ زمان و مکان تحقق خارجی پیدا نکرده و اگر تحقق یافته، استثنائی و کوتاه‌مدت و فردی بوده است. حتی توجه به آنها و قبول نظری حقانیت مطلب نیز امر بدیهی و سراسر است و فوری نبوده، بلکه گذشت زیاد زمان و رشد و تحول طولانی تمدن و فرهنگ و افکار را لازم داشته است. هم مصلحین و اخلاقیون از دیدگاه خدمت و انسانیت توصیه به انصاف و عدالت در رفتار با زیردستان و بیچارگان را می‌کرده، حدود و آدابی وضع می‌نمودند، و هم متفکرین و سیاست‌مداران بزرگ از قرن هیجدهم به این طرف اصول و منشورهای به منظور اعلام ارزش و حقوق بشر و دفاع از آزادی و برابری و حقوق اقلیت‌ها وضع نموده، مجامع و سازمان‌هایی را برای همکاری بین‌المللی و رعایت حقوق انسانی

۱. حجرات (۴۹) / ۱۲: ... آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورد؟ ...
۲. نقل از کتاب «تحول انقلابی»، نوشته‌ی چالمرز جانسون، ترجمه‌ی حمید الیاسی، صفحه ۱۹، چاپ تهران، ۱۳۶۳.

تأسیس کرده‌اند.^۱ اگر چه این اصول و مجامع در عمل نتایج مورد انتظار به سود محرومین و مظلومین را نداده است و غالباً از طرف بانیان و گردانندگان اصلی فدای منافع و اغراض سیاسی خودشان می‌شود، ولی همین قدر که حکایت از اعتراف و توجه بشریت به مقام و حقوق انسان می‌نماید و به دنبال نهضت‌هایی به وجود آمده است که علیه توهین و محرومیت و ذلت ملت‌های ضعیف و اقلیت‌های زیردست قیام کرده و خواسته‌اند به تسلط و تمتع ملت‌های زورمند خاتمه دهند، حایز اهمیت و امیدوارکننده است.

توهین و تعظیم انسان در ادیان

مسئلاً تعصب مذهبی خلاف روش تحقیق علمی تلقی نخواهد شد، اگر بگوییم که ادیان توحیدی خیلی زودتر و بیشتر از هر مصلح نوع‌دوست، هر مکتب فلسفی و هر مجمع سیاسی، با اخلاص و اصرار تمام انسان‌ها را به برادری و برابری خوانده، و به خودداری از توهین و تعظیم نسبت به یکدیگر سفارش کرده‌اند.

صرفاً همین عنوان «بنی آدم» و انتساب همه‌ی مردم به پدر و مادر مشترک - که تورات و انجیل و قرآن تکرار و تذکر دارند - حامل نکته‌ی مهم پرمعنایی بوده، اعلام برادری و برابری افراد بشر را می‌نماید، توصیه به مهربانی و گذشت می‌کند و تحقیر و توهین بعضی و برتری جویی بعضی دیگر را محکوم می‌سازد.

در قرآن یک اشاره و دو اشاره یا یک آیه و دو آیه در این زمینه وجود ندارد؛ به طرق متعدد و در چهره‌های مختلف از دیدگاه‌های گوناگون وحدت انسان‌ها و لغو امتیازات را اعلام می‌نماید. برتری جویی و فخر فروشی یا استکبار را مانع رضا و بهشت خدا می‌شناسد و ادعای مالکیت و حاکمیت بر مردم یا شخص پرستی را شرک به خدا و بزرگ‌ترین گناه می‌شمارد. قرآن نسبت به رفتار و لحن گفتار با اشخاص بسیار حساس بوده، غیبت، تهمت، طعنه و هرگونه توهین و تحقیر و تحمیل را تقبیح می‌نماید. به طور کلی، و به تأسی خداوند که نسبت به آدمیزاد احترام و اکرام و عنایت خاص داشته، با لحن مشفقانه با انسان صحبت می‌کند، قرآن نیز اجازه نمی‌دهد افراد بشر به حقوق و حریم یکدیگر تجاوز نمایند و کسی را مادون یا مافوق خود بگیرند.

۱. منشور بین‌المللی حقوق بشر که از طرف سازمان ملل متحد تصویب گردیده است، به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ می‌باشد.

سوره حجرات (۴۹) از این جهت جالب و جامع است؛ در همین سوره است که این آیه معروف آمده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات (۴۹) / ۱۳)^۱

(ای مردم ما شما را آفریده‌ایم، چه مرد و چه زن، و شما را به صورت ملت‌ها و قبیله‌ها درآورده‌ایم، بدانید که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین (پروادارترین) شما هستند...)

رسول اکرم (ص) که می‌توانست در روز فتح مکه و غلبه بر مشرکین از خود و فاتحین شهر تجلیل و تعظیم نموده، دم از تفاخر و تسلط بزند و دشمنان دیرینه‌ی مسلمان‌ها را به ذلت و خواری توصیف و توهین نماید، آیه فوق را تلاوت فرموده، افتخار عرب بر عجم و قریشی بر حبشی را الغاء و وحدت و یک‌رنگی انسان‌ها را اعلام داشته، خدا را سپاس می‌گذارد و بزرگ می‌شمارد. آیات دیگر این سوره برادری را توصیه می‌نماید و صحبت از اصلاح میان افراد و طوایف می‌کند؛ تمسخر و تفاخر و

۱. در این آیه عبارت «مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ» را که بعد از «خَلَقْنَاكُمْ» آمده است، معمولاً آفریدگی انسان‌ها از نر و ماده یا از یک مرد و زن ترجمه می‌نمایند، در حالی که بیان چنین مطلب بدیهی نه پیامی دارد و نه در شأن قرآن می‌باشد. به احتمال قوی «مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ» که پس از ضمیر «كُمْ» آمده است، همان مفهوم فارسی «از مرد و زن» را دارد و در حقیقت، آیه شریفه همراه با اعلام برابری و وحدت نژادها و اقوام و افراد، وحدت و همترازی مرد و زن را هم نشان می‌دهد، یعنی همان واقعیتی که در سوره نساء (۴) در تعبیر دیگر و با تفصیل بیشتری ابراز شده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً» (نساء (۴) / ۱)

نکته دیگر «أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ» است که اجازه نمی‌دهد مؤمنین و مردم در روابط فیما بین توقع امتیاز داشته باشند، بلکه قید «عِنْدَ اللَّهِ»، اکرام و منزلت و مقام کسانی را که اهل تقوا باشند، نزد خدا سراغ می‌دهد. در حقیقت آیه حاوی سه پیام است که مرتبط با هم می‌باشند. پیام آخر «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ» است. پیام وسط «جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» است و حکم امضای خدا در تشکیل واحدهای اجتماعی و از جمله شعب یا ملت را داشته، این واحدها نباید عامل تفاخر و تسلط شوند. اما پیام اول که اشراف بر دو تای دیگر دارد و توجیه‌کننده‌ی آنها می‌باشد، «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ» بوده، تکیه‌اش روی «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ» است. این جمله اشتراک ریشه‌ای همه‌ی انسان‌ها اعم از مرد و زن را می‌رساند که همان خالقیّت یا ابوت خدا است. داشتن چنین منشاء مشترک واحد ایجاب می‌نماید که انسان‌ها در هر وضع و مقام و تشکیلاتی که هستند، خود را مساوی و برادر و خواهر یکدیگر دانسته، اطاعت او را بنمایند.

تفتیش در احوال و عقاید را نهی می‌نماید. اجازه‌ی بدگویی پشت سر و حتی بدبینی در حق یکدیگر را نمی‌دهد و تأکید دارد که روی اظهار و اتهام اشخاص غیر عادل و بدون تحقیق و تعیین، قضاوت و رفتار سوء در باره کسی نداشته باشند. در جاهای دیگر قرآن نیز سفارش‌هایی از این قبیل در زمینه‌ی حسن رفتار و گفتار بسیار است. از عادات پیغمبر بزرگوارمان یکی این بود که با اصحاب خود حلقه‌وار می‌نشست تا وضع و شریف و پائین و بالا یا توهین و تعظیمی در کار نباشد.

علاوه بر کتاب خدا از فرستاده‌ی او و از پیشوایان جانشین پیغمبر، تعلیمات و روایات زیادی داریم که در زیر به ذکر چندتای آنها (به نقل از اصول کافی) می‌پردازیم:

«قال رسول الله (ص): سِبَابُ الْمُؤْمِنِينَ فِسْقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ.»^۱

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ: أَفٌّ حَرَجَ مِنْهُ وَلَا يَتِيهِ وَ إِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرَ أَحَدُهُمَا وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلًا وَهُوَ مُضْمِرٌ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ سُؤًّا.»^۲

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): مَا مِنْ إِنْسَانٍ يَطْعَنُ فِي عَيْنِ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَاتَ بِشَرِّ مِيْتَةٍ وَ كَانَ قَمِينًا أَنْ لَا يَرْجِعَ إِلَى خَيْرٍ.»^۳

«نهج البلاغه: اِنِّي اَكْرَهُ لَكُمْ اَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ اَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ اَصْوَبَ فِي الْقَوْلِ وَ اَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ اَيَّاهُمْ: اَللّٰهُمَّ اَحْقِنْ دِمَانَنَا وَ دِمَانَهُمْ وَ اَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ»

۱. حدیث نبوی: دشنام دادن به مؤمن فسق است و کشتن او کفر و غیبت‌اش نافرمانی خدا و محترم شمردن مال‌اش همانند محترم شمردن جان‌اش می‌باشد.

۲. از امام صادق (ع): هرگاه مردی به برادر مؤمنش اُف (حرف حاکی از بیزارگی) بگوید، از دوستی (پیوند دینی) او خارج شده است و در صورتی که بگوید تو دشمن من هستی، یکی از آن دو کافر شده‌اند. و خداوند از هر مؤمنی که نیت بد نسبت به برادر مؤمنش در دل دارد، هیچ عملی را نپذیرد.

۳. از امام محمدباقر (ع): هیچ انسانی در چشم (رو به روی) مؤمنی به او طعن نزند، جز آنکه به بدترین مرگ‌ها بمیرد و سزاوار است که به خیر (و سعادت) باز نگردد.

وَأَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّىٰ يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جَهْلِهِ وَ يَرْعَوِيَ عَنِ الْغَىٰ
وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ»^۱

اگر خواسته باشیم به قرآن برگردیم این مطلب نیز قابل توجه است که نه تنها در زمینه‌ی اختلافات بر سر منافع مادی و قدرت و مقام، که سعی در جلوگیری از تجاوز و خونریزی و امر به احقاق حق و عدالت شده است. قرآن نسبت به اختلافات نظری و عقیدتی یا دینی نیز بسیار حساس است. می‌دانیم که یکی از عوامل عمده‌ی نزاع‌ها و کشتارها در دنیا و بهانه‌های تفاخر و تحقیر و توهین در میان پیروان ادیان مختلف، حتی فرقه‌های متعلق به یک دین، همین اختلافات اعتقادی و اصرار بر اثبات حقانیت و امتیاز کیش خود و بطلان آئین و نظر دیگران بوده است.

از این بدتر آنکه، به بهانه‌ی خدمت به دین و به کرسی نشانیدن حقیقت و حق، راه تخاصم و تفوق‌طلبی پیش می‌گیرند، در حالی که یک علت و انگیزه‌ی رسالت پیغمبران - به گفته‌ی قرآن - روشن ساختن و برطرف کردن این اختلافات بوده است که غالباً از سوءنیت برمی‌خیزد و به دشمنی و خونریزی منتهی می‌شود:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ» (بقره (۲) / ۲۱۳)

(انسان علی‌الاصول امت واحد آفریده شده است، پس خداوند پیغمبران را برانگیخت که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده باشند و همراه آنها کتاب فرو فرستاد تا میان مردم نسبت به آنچه در باره کتاب اختلاف کردند، قضاوت نمایند و در آن کتاب اختلاف نکردند، مگر کسانی که دریافت کتاب نموده و با وجود رسیدن دلایل استوار، ظلم بر یکدیگر را روا داشتند...)

۱. از نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷: من برای شما نمی‌پسندم که دشنام گو باشید، اما اگر به‌جای ناسزاگویی، کردار آنها را بیان کرده و حال‌شان (اعمال منحرفان‌شان) را یادآوری نمایید، این کار از نظر گفتار بهتر و در مقام عذر مؤثرتر است. و شایسته‌تر است که در عوض دشنام‌دادن چنین داعی داشته باشید: بار خدایا، خون‌های ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما و رابطه‌ی میان ما و آنها را اصلاح کن و آنان را از گمراهی‌شان برهان تا کسی که نادان به‌حق است، آن‌را بشناسد و آنکه حریص و شیفته گمراهی و دشمنی است، از آن باز ایستد.

راه‌حل‌هایی که قرآن ارایه داده است^۱ عبارتند از:
 اولاً خودداری از طرح و بحث مسائل اختلافی و امتیازهای ادعایی است و قبول
 اینکه هر کس مسئول اعمال و بار گناهان خود بوده باید رسیدگی و قضاوت درباره‌ی
 اختلافات را به خداوند علیم حکیم در روز قیامت واگذاریم:

«قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ أَبْعَى رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا
 عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَيَّ رَجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا
 كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» (انعام/۶) (۱۶۴)

(بگو آیا غیر از خدا خواهان اربابی بشوم در حالی که او ارباب همه چیز
 است و هیچ کس چیزی به دست نمی‌آورد مگر آنکه به زیان خودش
 باشد و هیچ حاملی بار دیگری را بر نمی‌دارد، و بالاخره مرجع شما
 همگی پروردگارتان می‌باشد که پس از آن در آنچه اختلاف داشتید،
 قضاوت خواهد کرد.)

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَىٰ
 رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ.»

وَأِنْ جَادَلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ.
 اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» (حج/۲۲) (۶۷ تا ۶۹)
 (برای هر امتی راه و رسم و طریقتی مقرر داشتیم که پوینده آن هستند،
 بنابراین تو را در این امر به منازعه و ندادند؛ بلکه دعوت به سوی
 پروردگارت کرده بدان که تو بر هدایت راست و مستقیم هستی.
 و اگر با تو جدل کردند، بگو خداوند به آنچه عمل می‌کنید داناتر است.
 خداوند در روز قیامت در میان شما در آنچه اختلاف می‌کنید، آگاهتان
 خواهد ساخت.)

۱. این مطالب با تفصیل و استناد بیشتر در بحث امت در تفسیر «بازگشت به قرآن» (فصل ۹ (ط) یا «بعد
 اجتماعی انسان» در انسان‌بینی قرآن) بررسی شده است و همچنین در برخی از مقالات «بازیابی ارزش‌ها».
 بحث «امت واحد خدائی» در فصل ۹ (ط) بعد اجتماعی انسان، صفحه ۱۶۷ به بعد جلد پنجم «بازگشت به
 قرآن» که در سال ۱۳۸۹ توسط شرکت انتشارات قلم چاپ و منتشر شده، به تفصیل بیان گردیده است
 (ب.ف.ب.).

ثانیاً دعوت پیروان ادیان توحیدی به «امت واحد» یعنی پرستش خالص خدای مشترک و نپرستیدن پیغمبران و امامان و رهبران دینی و زورمندان و دیگران:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.
فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.» (بقره ۲) / ۱۳۶ و ۱۳۷

(بگوئید به خدا و به آنچه بر ما نازل شده است ایمان آورده ایم و به آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است و به آنچه به موسی و عیسی و پیغمبران از ناحیهی پروردگارشان داده شده است، بگوئید جدایی و فرقی بین هیچ یک از آنها نمی‌گذاریم و ما تسلیم شدگان به او هستیم.

پس اگر - اهل کتاب - مانند شما ایمان آوردند، به یقین هدایت شده‌اند و اگر روی بگردانند، پس جز این نیست که در شقاق و جدایی افکنده شده‌اند، پس به زودی خداوند تو را از - شر - آنها کفایت خواهد کرد و او بسیار شنوا و دانا است.)

ثالثاً اعلام اینکه ادیان الهی از یک منشاء و برای یک مقصد بوده، به همه پیامبران و پیام‌های آنها باید اعتقاد و احترام گذاشت.

رابعاً مجاز دانستن هر امت به پیروی از شریعت و آئین توحیدی مناسب به حال و میل خود.

خامساً به جای نزاع و رقابت بر سر عقاید و آداب، مسابقه گذاشتن بر سر خیرات و خدمات:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَيْ اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» (مائده ۵) / ۴۸

(... و اگر خدا می‌خواست حتماً شما را امت واحد قرار می‌داد و لکن - در امت و شریعت‌های متفاوت قرار داده است - تا در آنچه به هر کدامتان

داده است، آزمایش‌شان نماید، بنابراین مسابقه در خدمات و نیکوکاری بگذارید و بدانید که رجوع و بازگشت همه شما به سوی او بوده، شما را نسبت به آنچه اختلاف می‌کنید، آگاه خواهد ساخت.)

قرآن با این فکر خودخواهانه‌ی بشر نیز مخالف است که هر گروه، مغرور و مفتون عقیده و رویه خویش شده، بدان تفاخر کند و دیگران را مردود و دشمن بدارد. چنین حالت را نوعی از شرک دانسته، به مسلمانان توصیه می‌کند که:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ.»

(روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲)

(... از مشرکین نباشید.)

از کسانی که دین خود را متمایز از سایرین کرده، گروه‌گروه شدند و هر حزب یا گروه به آنچه خود دارد دلخوش است.)

اصلاً همین که «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» گفته شده، رسالت پیغمبران محدود به ابلاغ و انذار یا بشارت گردیده است و انسان را در ایمان و اجرای دین آزاد و مختار گذارده‌اند، نشانه‌ی احترام و مقامی است که خاص انسان قائل شده و حقوق و آزادی او را مافوق دین قرار داده‌اند.

قرآن همه‌ی ادیان توحیدی را از یک مبدأ و برای یک مقصد دانسته «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۱ می‌گوید؛ اسلام هم در رابطه با خدا یعنی تسلیم مطلق و کلی به او، و در رابطه با خلق خدا یعنی سلم و صفا.

۱. آل عمران (۳) / ۱۹: به راستی دین نزد خدا تسلیم [در برابر او] است...

ج) توهین و تعظیم در ایران بعد از پیروزی انقلاب

اینک که توهین و تعظیم را در روابط انسان و خدا و در روابط انسان‌ها مطالعه کردیم خوب است ببینیم در انقلاب اسلامی و در نظام جمهوری اسلامی ایران جریان امر از این جهت چگونه بوده است.

خوشبختانه جواب مسئله احتیاج به کنجکاوی عمیق و آمارگیری دقیق ندارد؛ جریان هر دو حالت توهین و تعظیم آشکار و عملی بوده، بلکه تظاهر هم می‌شده است.

از ماه‌ها قبل از پیروزی انقلاب و بلکه یکی دو سال مانده به آن، اعتراض و اهانت به شاه و دربار در افواه و در اعلامیه‌های مخفی و علنی ملی و مذهبی و رفته‌رفته در محافل و منابر رایج شده و اوج گرفته بود، بدون آنکه در قبال فجایع و ضربات و تبلیغات شاه و اختناق حاکم یک امر خلاف قاعده‌ی مبارزاتی تلقی شود و لحن و اصطلاحات متداول، زیاد دور از ادب و فرهنگ متعارف باشد.

پس از سقوط رژیم و حصول مقصود، تعرض و توهین‌ها تا اندازه‌ای به خاموشی گرایید. با روی کار آمدن دولت موقت و روی آوردن به ترمیم و تشکل و تولید برنامه‌های مثبت باعث شد که کمتر به تحریک احساسات و تهییج مردم، از طریق بدگویی به دشمنان و تبلیغ و تعظیم گردانندگان، پرداخته شود. هنوز یک ماهی از پیروزی نگذشته بود که تلخ‌زبانی از ناحیه‌ی چپی‌ها در روزنامه‌های تصرف شده آنها آغاز گردید. آنها بودند که انتقاد و اعتراض را از اینکه چرا در ادارات و کارخانجات و مؤسسات، افراد وابسته و عمال نظام سابق دیده می‌شوند و روش‌ها و قیافه‌های نامطلوب تصفیه نمی‌شوند، آغاز نمودند. به دنبال این مقالات و با اعزام افراد تعلیم دیده‌ای که به کارخانه‌ها و ادارات و مدارس می‌فرستادند و اجتماعات و تظاهراتی که

در داخل موسسات و در خیابان‌ها راه می‌انداختند، شعارهای منفی با لحن تعرض و توهین شروع شد. متقابلاً کمیته‌های محلی و دسته‌جات انقلابی کم و بیش مذهبی به شکل و تظاهر علیه چپی‌ها و ساواکی‌ها پرداختند. از اواسط دولت موقت، خرده‌گیری علیه دولت موقت و برنامه‌های صرفه‌جویی و انتظامی که به کار اداری کشور و جلوگیری از هرج و مرج و تعدد مراکز تصمیم‌گیری به کار افتاده بود، در منابر و مجالس دینی آشکار شد. برای خوراک دادگاه‌های انقلاب نیز از چپ و راست گزارش‌ها و شکایات با امضا و بی‌امضا، با اتهامات بجا یا بیجا و بیشتر در باره‌ی مأمورین دولتی و مسئولینی که در ارتش و نیروهای انتظامی و برای وظایف حساس مملکت تعیین شده بودند، می‌رسید و غالباً بالبداهه مورد استقبال و عمل قرار می‌گرفت؛ به این ترتیب بازار تهمت و توهین، با رنگ سیاسی و مذهبی، رسمیت انقلابی و قضایی پیدا کرد.

دو سه ماه به آخر دولت موقت مانده هیجان‌های عمومی علیه استبداد، جایش را به پرخاش‌گری تقریباً بلامقدمه و ظاهراً بی‌دلیل تازه، علیه آمریکا و شخص کارتر داد؛ تعبیرات زنده‌ای به کار می‌رفت که بی‌سابقه و دور از فرهنگ دیپلماسی و شئون روحانی بوده، با ادب ایرانی و اخلاق اسلامی نیز سازگاری نداشت. ولی زمینه برای حمله به سفارت آمریکا را که توسط گروهی به نام «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» به رهبری یکی از حجج اسلام انجام گردید، فراهم می‌ساخت. توجیه عمل اشغال «لانه جاسوسی» می‌بایستی توأم با حملات شدید و شعارهای تند دسته‌جمعی علیه آمریکا و سران آن باشد. اولین و مهم‌ترین بهره‌برداری که به عمل آمد، احیای اسناد و کشف اسرار بود، با اصرار به افشاگری آنها؛ افشاگری که برخلاف سفارش و صفت ستار العیوبی خدا بود و به فرض صحت و درستی، به زیان خود سیستم و در جهت تخریب مبانی آن صورت می‌گرفت. با دستپاچگی تمام قبل از آنکه تحقیق و قضاوت به وسیله‌ی مقامات باصلاحیت انجام گردد و به طرف‌های مورد اتهام اجازه و امکان توضیح و دفاع داده شود، به صرف تشخیص و تصورات پیش‌ساخته‌ی خودشان، سیل خروشان‌ی از تهمت و توهین در صداوسیما جمهوری اسلامی و در مطبوعات و محافل، علیه افراد و افکار مورد نظر راه‌انداختند. از این به بعد توهین و تهمت، جزئی از برنامه‌ی انقلاب و نظام گردید؛ نه تنها مسئولینی از دولت موقت و خود دولت

موقت مورد ملامت و نسبت‌هایی قرار می‌گرفتند که رفته‌رفته بر پرده‌داری و ناشایستگی آن افزوده می‌شد، بلکه سیل بدبینی و بدگویی و لجن‌مالی به‌همه‌ی گروه‌ها و شخصیت‌ها، حتی خود آنها تسری پیدا کرده، یک مسابقه‌ی تضعیف و تهمت و طرد، خصوصاً در زمان انتخابات، میان دسته‌جات وارد در مبارزه و انقلاب صورت گرفت. غالباً دو جناح مخالف، یکدیگر را به جرم واحدی، مثلاً عامل امپریالیسم و ضدانقلاب و ارتجاعی بودن یا سازشکاری و خیانت، متهم می‌کردند. یک جوّ آلوده‌ی مسموم‌کننده‌ای، علی‌رغم موازین اسلامی و مصالح اخلاقی و اجتماعی، فضای سیاسی ما را فراگرفته بود. حیثیت اشخاص و گروه‌های مختلف از حریم قانونی و مصونیت قضایی محروم بود. کارمندان ادارات و مؤسسات، حتی استادان و بلندپایگان، اعم از شاغل و بازنشسته که بیش از طبقات دیگر در تزلزل و تهمت قرار داشتند، به سادگی و سرعت بی‌سابقه‌ای به‌دستور یا اشاره انقلابیون غیرمسئول از کار و دارایی و حیثیت ساقط می‌شدند، بدون آنکه فریادرس و دادرسی وجود داشته باشد یا حرفشان شنیده شود.

در شعارهای رایج اجتماعات و در تبلیغات عمومی و دولتی نیز روش توهین و سلب حقوق و حیثیت انسانی انعکاس وسیع داشت. برای کمترین اختلاف و انحراف سیاسی یا خلاف فقهی، فریاد دسته‌جمعی مرگ‌خواهی امری عادی است.^۱

به‌موازات جریان توهین و تحقیر انسان‌ها، تعظیم به‌مقامات روحانی و رهبری انقلاب نیز بسیار چشمگیر بوده، جزو ارکان انقلاب و نظام محسوب شده، بیش از پیش روی آن اصرار و فشار ورزیده می‌شود و در مجلس و مساجد و معابر دائماً شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه می‌کشند.^۲ تعظیم درباره رهبری انقلاب به‌صورت‌های گوناگون اعمال گردیده، امام امت را فوق قانون و مجاز به هرگونه آمریت و دخالت می‌دانند و بدون آنکه خود ایشان گفته و فتوی داده باشند، غلو را تا سر حد عصمت، امامت، پیغمبر گونگی و مراتبی از الوهیت می‌رسانند.

۱. مانند مرگ بر بی‌حجاب، در صورتی که حد زنای قطعی شده که به‌درجات گناه بالاتر است، فقط تازیانه مقرر شده است، نه اعدام!

۲. در صورتی که مسئله‌ی ولایت فقیه نه اصالت قرآنی و سنت نبوی دارد، و نه فقهای شیعه نسبت به آن توافق و اجماع دارند؛ حتی مؤسس کبیر فقاها و مرجعیت تشیع، شیخ مرتضی انصاری، نسبت به آن تردید داشته و مردودش دانسته است.

روحانیت به طور اعم و تابعین و عاملین ولایت فقیه، به طور اخص، برخوردار از عزت، منزلت و مناصب دست اول هستند. اعتبارات و القاب شخصی سابق که از زمان رضاشاه منسوخ و ممنوع گردیده بود، در مورد صنف جلیله ابقاء و احیا شده، چندین پله هم ارتقاء یافته است؛ مثلاً عنوان آیت‌الله که در سراسر جهان شیعه سه چهار نفر بیشتر حامل آن نبودند، در جمهوری اسلامی به مرز صد نفر رسیده است و آیت‌الله العظمی که ظاهراً یادگار مرجعیت مرحوم بروجردی است و قبل از پیروزی انقلاب جلو اسم دو یا سه نفر از مراجع تقلید دست اول گذارده می‌شد، حالا به بعضی صاحبان مقامات دولتی و سیاسی که به مدارج بالای علمی خودشان هم نرسیده‌اند، آیت‌الله العظمی می‌گویند. تعظیم روحانیت عطف بمسابق نیز شده، اصرار خاص در دفاع و ترفیع بعضی از آنان ابراز می‌شود. از جمله است آیت‌الله حاج سیدابوالقاسم کاشانی تصویب‌کننده‌ی سلطنت رضا شاه در مجلس مؤسسان و حمایت‌کننده‌ی محمدرضاشاه و سپهبد زاهدی. یا مرحوم شیخ فضل‌الله نوری مخالف سرسخت مشروطیت، آزادی، حاکمیت ملی، قانون اساسی، مجلس شورای ملی و مدافع استبداد محمدعلی شاهی. در عوض تا ممکن است رجال صدر مشروطیت، ملی‌یون و وجه‌المله‌های صادق مشروطیت و قیام‌کننده‌های علیه رضاشاه مورد انکار و اتهام و اهانت قرار می‌گیرند؛ مثلاً دکتر مصدق با یک عمر مبارزه علیه استیلای خارجی و سیاست انگلستان در ایران و علیه قانون‌شکنی‌های استبدادی و فسادهای اداری، با شاهکار آخر عمری، یعنی ملی کردن نفت - که در دنیا پشت امپراتوری انگلستان را شکست و خودش به زندان و تبعید افتاد - در منطق و مکتب متولیان انقلاب و مطبوعات انحصاری، باید «نامسلمان، خائن و مأمور اجانب» معرفی گردد و حداقل اشرافی‌بودن خانوادگی او را «ذنب لا یُعْفَر» و محو‌کننده‌ی همه‌ی خدماتش بگیرند. به این قصد که آنچه مبارزه در این مملکت علیه استیلای خارجی و استبداد شده اولاً تبدیل به خدمت به اسلام نمایند، نه خدمت به مردم و مملکت، و ثانیاً آن را صرفاً به نام روحانیون ثبت نمایند. غیر از روحانیت و فقاہت که به زعم آقایان شایسته‌ی همه‌گونه اغماض، اعزاز، سپاس و تعظیم هستند، به سایر شخصیت‌ها و طریقت‌ها و مکتب‌ها داغ باطله زده، آنها را بی‌ارزش و حتی خائن و خطا کار جلوه دهند.

خلاصه آنکه در جمهوری اسلامی ایران - تا سال هفتم آن که این مقاله تدوین شده است - بازار توهین و تعظیم از هر دو جهت به اعلی درجه‌ی گرمی و رونق رسیده است؛ اگر یک بازوی ترازوی شخصیت و ارزش انسانی افول و سقوط یافته است، بازوی دیگر آن سر به اوج عظمت و اقتدار زده است!

توهین و تعظیم از دیدگاه گروه‌ها

می‌دانیم که انقلاب اسلامی و نظام جمهوری ایران که به دنبال ۷۰ سال مبارزه و تجربه، استقرار فعلی را پیدا کرده است، به لحاظ فکری و فرهنگی یا ایدئولوژی وارث افکار و ترکیبی از چندین جریان می‌باشد.

اول، استقلال‌طلبان و آزادی‌خواهان یا ملی‌یون و ملی‌گراها که نقش عمده را در انقلاب مشروطیت و در نهضت ملی بعد از اشغال ایران و ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق داشته‌اند و علیه رضاشاه و در ملی کردن نفت پرچمدار بودند.

جریان دوم، افراد و مکاتب چپ یعنی سوسیالیسم و مارکسیسم را باید در نظر گرفت که در انقلاب مشروطیت و سلطنت احمدشاه حضور داشته، در زمان رضاشاه دست به تشکل و فعالیت مخفی زدند و به‌طور کلی با ارتباط و استفاده‌هایی که از احزاب و ادبیات وسیع کمونیسم بین‌الملل به عمل می‌آمده است، بیش از سایر احزاب و گروه‌ها روی روشنفکران و جوانان کشور کار کرده، نفوذ وسیع و نسبتاً عمیق در افکار داشته و در سایر محافل، حتی در حوزه‌های دینی و خانواده‌ها تأثیر گذاشته است.

سومین جریان یا مکتب، ملی‌یون مسلمان یا «ملی - مذهبی‌ها» هستند. البته مسلمانان که اکثریت کشور را تشکیل می‌دهند، در انقلاب مشروطیت، در ملی کردن نفت و در همه‌ی مبارزات نیز حضور و اکثریت داشته‌اند، ولی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد گروه‌هایی از مسلمانان ملی و مبارز مشخص متشکل شده با اتخاذ اسلام به عنوان ایدئولوژی به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و مبارزه با مکتب مارکسیسم پرداختند و هدف خود را نهضت ملت علیه استبداد داخلی و استیلای خارجی قرار دادند.

جریان چهارم که آن نیز اصیل و قدیمی بوده و نفوذ گسترده در توده‌ی مردم و سهم مهم در انقلاب مشروطیت و نقش مؤثر در ملی کردن نفت داشته، به‌طور غیر

مستمر عمل می‌نموده و از خرداد ۱۳۵۲ به صورت قاطع رهبری را به دست گرفته است، روحانیت شیعه می‌باشد.

با پیروزی انقلاب و تصویب نظام جمهوری اسلامی در آراء عمومی، مکاتب و عوامل فوق هر یک به نحوی شریک و وارد در جریان‌های حکومتی و فرهنگی و فکری گردیدند و مؤثر در تداوم انقلاب شدند. همان‌طور که در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» نشان داده شده است، علاوه بر جوانان و نوجوانان ایران، دو مکتب یا دو مقام - که مارکسیسم و روحانیت باشند - فاتحین انقلاب گشته، بیشترین نقش را ایفا کرده‌اند.

نقش مارکسیسم و روحانیت در توهین و تعظیم بعد از انقلاب

حال اگر به موضوع مورد بحث خودمان برگردیم، می‌دانیم که مکتب کمونیسم و مارکس به لحاظ توهین و تعظیم، سرآمد همه‌ی مکاتب سیاسی و فلسفه‌های اجتماعی بوده، پایه‌ی ماتریالیسم دیالکتیک بر تضاد و تخاصم می‌باشد و با قاطعیت و عناد به دین و نفی همه‌ی فلسفه‌ها و فرهنگ‌ها و به طرد همه‌ی ادیان و آداب یا طبقات غیر خود می‌پردازد.

شیوه‌ی تعلیم و تبلیغات مارکسیسم روی تهاجم و تنفر بنا شده است، شعارشان ننگ و مرگ است، برنامه‌شان تخریب حکومت‌ها و شخصیت‌ها. و سازش و تفاهم در قاموس آنها معنی ندارد؛ رنجبر (یا حزب رنجبران، به اصطلاح) باید حاکم شود و بورژوا و فئودال و سرمایه‌دار نابود گردند؛ صاحب سرمایه و زمین بودن به خودی خود جرم است و باید اموال‌شان مصادره و خودشان اعدام گردند؛ تحقیر و جنگ و نابودی امپریالیسم که رقیب است، هدف و اصل بوده، شرط بقا و حیات و ارتقاء کمونیسم محسوب می‌شود. و چون این نوع کارها و رویه‌ها، اگر نگوییم خلاف حق و خلاف فطرت و طبع انسان‌ها است، لااقل خلاف عادت و منفعت مردم می‌باشد، اجرای آنها بدون اجبار و کشتار، انضباط بسیار سخت و اطاعت محض از پیشوا امکان‌پذیر نیست. افراد نه تنها باید دشمن بورژوازی و سرمایه‌داری و غیره باشند، بلکه اگر مؤمن به مرام و مطیع حزب و رهبری نباشند، فایده نداشته، دشمن محسوب می‌شوند و باید تصفیه گردند؛ اختیار و آزادی و احترام برای فرد انسان نمی‌تواند مطرح و مورد

قبول باشد؛ جز مرام و حزب و رهبر، مادام که در این مقام هستند، هیچ مکتب و مقام و شخص دیگر مورد ایمان و اعتماد و احترام نبوده، ارزش و اعتبار ندارد؛ هر چه تبعیت و قدرت و تعظیم است اختصاص به رهبر یا حزب دارد و هر چه توهین و تهمت و تحقیر است در باره افراد و هر مقام مقتدر محترم، ولی معزول یا مغضوب، مجاز است و غالباً ضروری.

به تجربه‌ی تاریخی دیده‌ایم، مکتب مارکس و کمونیسم که از مبانی فلسفی و مرامی آنها، انکار نقش شخصیت‌ها در تاریخ است، در عمل و در اثر همین ضرورت منطقی، اجبار، انضباط، اطاعت و شخص پرستی را به حد افراط رسانده، رهبران‌شان به صورت دیکتاتورهای تمام عیار فعال مایشاء خونخوار درآمده‌اند.

در این نوع فلسفه‌ها بنا به اعتبار و اصالتی که به ایدئولوژی یا به مرام و مکتب یا به طبقه و جامعه می‌دهند، فرد انسان طبعاً فدای اجتماع و مکتب می‌گردد. حیثیت و حقوق یا ارزش و آزادی که انسان در قرآن داشته و در عالم خود مافوق دین قرار می‌گرفت، در اینجا تابع ایمان و ایثار فرد نسبت به مرام و مکتب می‌شود، همچنین اطاعتی که از حزب و رهبری می‌کند و خدمت و ایثاری که نسبت به طبقه و جامعه ابراز می‌دارد؛ در واقع، یک نوع تثلیث مقدس یا وحدت سه‌گانه میان مکتب یا ایدئولوژی، حزب یا رهبری و طبقه یا جامعه به وجود آمده، شخصیت و ارزش انسان در آن محبوس می‌شود.

* * *

اما در مورد دسته یا مکتب دیگر، یعنی روحانیت، قضیه به سادگی مکتب اول نیست. روحانیت یا پیشوایی مذهبی در کلیه‌ی ادیان توحیدی، از این جهت که طبق تعریف، تعلیم‌دهنده و نگهبان آئین خدا و سنت انبیاء است، قاعدتاً باید روش پیغمبران را داشته به همان گونه باشند و به همان گونه عمل نمایند؛ اما هر چه باشد این افراد، علی‌رغم هیأت و مقام و منزلتی که احراز می‌نمایند، بشرند - بشری که نه معصوم از خطا و خلاف می‌تواند باشد، نه حامل تمام علوم و اسرار و استدلال‌ها است، و نه ارتباط مستقیم با خدا داشته، نه وحی و الهام از آنجا می‌گیرد، تا آنچه می‌داند و می‌گوید و می‌کند عین حقیقت و حق باشد؛ ناچار آنچه را که از کتاب و سنت

مربوطه «نقل» می‌کنند - به فرض اصالت و انطباق کامل - با دریافت‌ها و تشخیص‌های «عقل» خودشان آمیخته می‌شود. عقلی که آن نیز نمی‌تواند خالی از حضور و تأثیر علوم و اوهام زمان یا تصورات و فرهنگ محیط باشد. ضمن آنکه آگاهانه و ناآگاهانه، ترکیب دیگری از تمایلات فطری و تلقینات شخصی وارد گشته، در مجموع یک معجونی به خورد خودشان و به خورد مردم و محیط می‌دهند که در آن فاکتور یا عنصر بشری، ولو به صورت ناخودآگاه و غیر عمدی، دخالت مؤثری داشته و از ریشه‌ی ذاتی و بدنه‌ی اصلی دین دور شده است.

مثلاً و بدون آنکه فرضیه‌های خودخواهی، رقابت، ریاست‌طلبی، دکان‌داری، ریاکاری، تن‌پروری و سایر خصال و خواسته‌های بشری - شیطانی را وارد مسئله بنماییم، خیلی طبیعی و ساده است که بنا به مقیاس نفس بشری و فرهنگ و آداب اجتماعی، پیش خود چنین استدلال کنند که چون خدا و دین، فوق هر کس و هر چیز است و عقل مردم به چشم‌شان می‌باشد، لازم است ما که سخن‌گویان خدا و جانشینان رسول خدا هستیم، از عزت و موقعیت خاص و تشریفات متناسبی برخوردار و صاحب قدرت و نفوذ زیاد بوده، خلق‌الناس حداکثر احترام و اعتماد و اطاعت را نسبت به ما ابراز دارند تا کلاممان مؤثر باشد و بتوانیم حاکمیت خدا را علی‌رغم شیطان و دشمنان در زبان‌ها و دل‌ها و کارها برقرار سازیم. به علاوه با توجه به رجحان مسلمی که عالم بر عامی و زاهد بر عاصی دارد، اگر خودمان را بزرگ و برتر و مردم را نیازمند و پست‌تر نگیریم، خیانت به وظایف ارشادی و اجرایی دین کرده‌ایم. صنف خودمان را خیلی بالا ببریم و مبرای از جهل و نقص و عیب جلوه دهیم تا تیغ خدا و شریعت که در دست ماست، درخشان‌تر و برنده‌تر شود. دنباله‌ی این منطق و منابع تا آنجا پیش می‌رود و وظیفه‌ی روحانیت آنقدر مسلم و مهم و مقدس جلوه می‌کند که ملازم و مترادف با دین و بلکه مقدم بر آن می‌شود، به طوری که دیانت بدون روحانیت وجود بی‌خاصیت اعلام می‌شود و تعظیم و تبعیت از آنها جزو ضروریات دین قرار می‌گیرد.

توهین یا تحقیر مانند تعظیم روحانیت رفته‌رفته جزئی از آداب و اخلاق و سیاست‌دانی این طبقه و اسباب کار ارشاد و اجرای دین گردیده است؛ مخصوصاً وقتی در برابر رجال دولت یا سیاست و افرادی قرار می‌گیرند که به‌لحاظی برتری یا

رقابت با آنها دارند، یکی از طرفنها از حیثیت انداختن، کوبیدن غرور و شخصیت طرف در برخورد اول است.

مرحوم سیدحسن مدرس از مبارزین روحانی و ملی مبرز صدر مشروطیت و نماینده‌ی شماره یک مردم تهران در مجالس چهارم و پنجم - که مقابله‌ی او علیه رضاخان و رضاشاه، منجر به شهادتش گردید - خانه‌ی بسیار محقری داشت و در اتاقی که نصف آن را گلیم کهنه‌ای پوشانده بود، زندگی می‌کرد. معروف است که وقتی بعضی از وزرا یا بزرگان به دیدارش می‌آمدند، نه تنها فرش یا صندلی برای پذیرایی از آنها اضافه نمی‌نمود، بلکه به مهمان تکلیف می‌کرد منقل گلی یا قلیانش را آتش گذارده، به اصطلاح چاق کند. یکی از منشی‌های کارمند سابق مجلس شورا که به مدرس ارادت می‌ورزد و سوابقی با او دارد نیز برای نگارنده تعریف می‌کرد که یک پروفیسور محترم انگلیسی از مدرس وقت ملاقات گرفته با همسرش به منزل او رفتیم. مرحوم مدرس دو عدد چارپایه‌ی کهنه‌ی چوبی برای نشستن آنها گذاشته بود. وقتی من او را معرفی کردم و قبل از آنکه سلام و صحبتی مبادله شود، گفت از این مسیو پیرس «شما که در مذهب تان حجاب وجود ندارد و شنیده‌ام که جوان‌ها قبل از ازدواج با نامزد خود مدت‌ها آشنایی و آمد و رفت دارند، چطور شده است چنین زن زشتی را گرفته‌اید؟» من ناچار برای آن آقا ترجمه کردم و همین باعث شد که بلند شوند و بروند. امام امت هم در رهبری جمهوری اسلامی رویه‌ی مشابهی را دنبال کرده‌اند.

همین سیاست تحقیر به صورت توهین و تمسخر از طرف سلاطین استبدادی نیز اجرا می‌شده است. نه تنها درباره‌ی رقبا و مدعیان تخت و تاج، بلکه در باره وزراء و خدمت‌گزاران خودشان، که مبدا با فضایل علمی، اخلاقی یا کاردانی و برتری‌هایی که احیاناً داشته باشند، احساس کمترین تفوق و هوس تسلط در آنها به وجود بیاید. مثلاً ناصرالدین شاه همیشه یک یا چند ندیم و دلچک داشت که هر وزیر یا شخصیت را که به نحوی جلوه و عنوان پیدا می‌کرد، و ممکن بود ابهت شاه را از جهتی تحت الشعاع قرار دهد، در ملا عام مورد استهزاء قرار داده و خفیف می‌کردند.

همچنین کاملاً بدیهی و قطعی به نظرشان می‌آید که با منکرین خدا و دین و روحانیتی که معرف و مدافع آنها است و با اهل فسق و گناه یا سهل‌انگاران در

عبادت روابط تیره و حتی خصمانه داشته، کمترین حق و ارزش برای چنین افراد قائل نباشند و بسیار بجا بدانند که اگر نصیحت و ملامت و منطقی مؤثر واقع نشد، از در توهین و توییخ و تهدید و تحمیل وارد گشته، برای آنکه مردم را به سعادت دنیا و آخرتشان برسانند، مجاز و بلکه مثاب باشند که هر نوع فشار و آزاری را به کار بندند. در رابطه با هم‌کیشان نیز نمی‌توانند به خود حق ندهند که نسبت به کسانی که طبق تشخیص‌شان منحرف و متفاوت‌العقیده هستند، کمترین گذشت را داشته باشند و طرد و تکفیرشان بنمایند.

حاصل همه‌ی این اصول و افکار است که می‌بینیم یک سلسله وجوه مشترک به لحاظ روش و روحیه و خصال میان روحانیون مذاهب مختلف یهودی و مسیحی و مسلمان و زرتشتی به وجود آمده است. همه جا طبقه‌ی ممتازی را تشکیل می‌دهند که در ورای ظواهر تواضع و تحیب، متمایز از مردم یا به اصطلاح کلاهی‌ها بوده و خود را مافوق و اعلم و آمر بر دیگران و غیر مسئول می‌دانند. توقع تعریف و تعظیم دارند و از تحقیر و توهین به صنف غیر خود، در زبان یا در دل، ابا ندارند؛ در حالی که از اهانت به خودشان سخت‌گریزانند و کمتر ممکن است عاری از خودپسندی باشند. تازه این روحیات و روابط با فرض حسن نیت و حسن عقیدت است که اگر نقاط ضعف ایمانی و اخلاقی را هم اضافه کنیم، خدا می‌داند که ریا و رقابت و قدرت‌کار را به کجا خواهد کشاند! ...

به این ترتیب، ولو به طور ناخودآگاه، افتراق و اختلاف عمیق مابین آئین خدا و اسوه‌ی انبیاء با روحیه و روش روحانیت، در رابطه با انسان‌ها، تدریجاً پدید آمده است. همان‌طور که کلیسای کاتولیک و کشیش‌ها پدیده‌ای شدند متفاوت، و از جهات عدیده‌ای متضاد با حضرت عیسی (ع). تسبیح و حمد و تعظیم که در آنجا مخصوص خدا است و پیغمبران سهمی نمی‌خواستند و خود را جدا و بالاتر از دیگران نمی‌گرفتند، تسری به سخن‌گویان خدا پیدا می‌کند. حرمت و حقوق انسان‌ها نیز که نزد خدا محبوب و مکرم هستند، محدود به افراد خاص و مشروط به وابستگی و سرسپردگی گردیده، توهین و طرد کسان خارج از بیعت، مجاز تلقی می‌شود و احیاناً لازم و ثواب. چهره‌ی دین خدا نیز از دوستی و رحمت، به دشمنی و هلاکت، انقلاب پیدا می‌کند.

با توجه به دو جریان یا دو مکتب فاتح فوق، جای تعجب ندارد که بعد از استعفای دولت موقت، بازار توهین و تهمت و خصومت از یک طرف و تکریم و تقدیس و تعظیم از طرف دیگر، این چنین گرم شد. پیشگام جریان البته مارکسیست‌های کهنه کار و گروه‌های افراطی چپ بودند و روحانیت و افراطیون مذهبی دنباله‌روی می‌کردند. خواسته‌ی هر دو دسته، تخریب آثار و عوامل گذشته بود و تضعیف ارزش‌ها و مکتب‌ها و شخصیت‌های موجه، برای تصرف موقعیت و مکان آنها. مارکسیست‌ها و به‌دنبال آنها افراطیون مذهبی و روحانیت، به تبلیغ و تلقین این فکر می‌پرداختند که با سقوط استبداد، منشأ بدبختی‌های ایران و اسلام و دشمن اصلی ما و دنیا، امپریالیسم آمریکا و فرهنگ غربی است، و برنامه انقلاب باید ازین‌بردن امپریالیسم (یا استکبار) همراه با ایادی داخلی و تأثیر یافته‌های آنها، و به حرکت درآوردن کارگران و محرومین جهان (یا مستضعفین) باشد. هر دو دسته قصد استفاده‌ی موقت از دسته‌ی دیگر و بیرون انداختن بعدی آن‌را داشتند که بالاخره پیروزی از آن روحانیت شد. برای دسته‌ی اول، توهین و تخریب و طرد گروه‌ها و مکاتب مخالف اهمیت درجه یک را داشت و با هر جریان که در این جهت پیش می‌رفت، هماهنگی می‌کردند. ولی برای دسته‌ی دوم اصل مسئله تعظیم یا تقدیس رهبری و تبعیت مطلق در جهت حاکمیت روحانی بود و در صورت قبول این شرط، هماهنگی نشان می‌دادند و در عوض هر جریان و مکتب و شخصیت که تمکین کامل نشان نمی‌داد، مورد توهین و تکفیر و طرد قرار می‌گرفت.

به این ترتیب شخص‌پرستی یا شاخصیت و ولایت رهبری، محل عمده‌ای در ایدئولوژی تداوم انقلاب اسلامی ایران پیدا کرده و مافوق ملت و قانون شد و معیار اصول و اهداف قرار گرفت. در دوران خلفای راشدین، وقتی بعضی از مؤمنین از حضرت امیر راجع به اختلافات ایشان با شیخین سؤال می‌کردند، حضرت متأثر و متعجب شده و می‌فرمود: حق را بشناسید و اشخاص را بر آن عرضه کنید، نه آنکه اشخاص برایتان ملاک یا معرف حق و باطل باشند. متأسفانه بعضی از هموطنان و برادران ما نیز دچار چنین اشتباه و انحراف شده، اسلام و ایران را دچار تبعات آن کردند. می‌دانیم که توهین و تعظیم انسان‌ها در مرحله‌ی نهایی، در جهت منفی یا

۲۲۰ _____ مجموعه آثار (۲۶)، بازیابی ارزش‌ها (۲)
مثبت، چیزی جز شخص پرستی و شرک نیست که این اندازه متضاد با قرآن درآمده
است.

د) تقسیم حکومت‌های دنیا از دیدگاه توهین و تعظیم انسان‌ها

حکومتِ الله

بعضی از متدینین یا متفکرین سیاسی - مذهبی، حکومت‌ها را به دو نوع بشری و الهی تقسیم کرده، کلیه‌ی نظام‌های بشری را به دلیل اینکه حکومت غیرالله است، محکوم می‌نمایند. در حالی که حکومت‌الله، به این صورت، هیچ‌گاه وجود خارجی و تحقق عینی نداشته است. خدا نه از عرش به میان مردم آمده، بر کرسی سلطنت می‌نشیند و نه از آنجا شخصاً فرمان‌روایی و عزل و نصب می‌نماید، بلکه همیشه اداره و انتظام جوامع انسانی به دست خود انسان‌ها انجام می‌گردد؛ مگر آنکه نظام و مدیریتی در کار نبوده، هرج و مرج و آنارشسیسم حکم‌فرما باشد که در این صورت، نه خدا حکومت می‌کند نه انسان. ممکن است حکومتی را که مدعی باشند بر معیار توحید و احکام خدا صورت می‌گیرد، حکومت خدا بدانند، یا حکومت روحانیون را به دلیل اینکه آنها را مطلع و مبلغ و معجری دین می‌دانند، حکومت الله بنامند^۱.

ما می‌توانیم پیغمبرانی را که فرستاده‌ی خدا بوده و از طریق وحی، روح‌القدس، الهام، تکلم و غیر آن، بدون دخالت شیطان یا نفس خودشان، دریافت خبر یا ایمان و احکام می‌کردند و حالت واسطه‌ی صادق کامل را داشته‌اند، پیاده‌کنندگان حاکمیت خدا بدانیم. البته با فرض اینکه رسالت آنها شامل ولایت یا حکومت بر مردم، به معنای سیاسی کلمه بوده و اوامرشان صددرصد از طرف مردم اطاعت و اجرامی گردیده و در جامعه آمر و عالمی جز خدا وجود نداشته است. اما در عمل فقط معدودی از انبیاء (مانند حضرت موسی، حضرت سلیمان و پیغمبر خودمان) مأموریت مضاعف داشته، هم رسول و امام

۱. حکومت الله : Theocratie

بوده و هم رهبری اجتماعی و سیاسی را کرده و وظایفی در زمینه‌ی حکومت یا ولایت به‌جای آورده‌اند؛ ولی جمع میان دو شغل، رسالت دینی از یک طرف و ولایت اجتماعی - سیاسی از طرف دیگر، نه الزام وجود داشته است و نه مشابهت.

در مورد اول یعنی نبوت و هدایت و بر طبق اعتقاد ما، جز از خدا، یعنی وحی و ارتباط، از هیچ‌جای دیگر، از شخص دیگر و از درایت و دانش دلخواه خودشان تعلیم و دستور نمی‌گرفته‌اند؛ در حالی که در مورد دوم، یعنی رهبری اجتماعی و حکومت و درباره حضرت خاتم‌النبین، فرمان صریح «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ را در قرآن می‌خوانیم و هم مراجعات و مشاورت‌های مکرر با اصحاب و امثال سلمان فارسی را در تاریخ می‌بینیم که گاهی برخلاف نظر شخصی و بر طبق رأی اکثریت مردم عمل می‌فرموده‌اند. بنابراین در خالص‌ترین، مسلم‌ترین و بالاترین نمونه‌ی حکومت ایمان و تقوی - که حکومت رسول اکرم باشد - عنصر بشری و حضور انسان قطعی بوده و اگر الله حکومتی کرده باشد، به دست بشر و به صورت نسبی بوده است.

خلافت پنج‌ساله مولای متقیان علی علیه‌السلام را هم که کمال مطلوب دیگری بوده است، می‌دانیم که به‌هیچ‌وجه جنبه‌ی قاطعانه و ثابت فرایض مذهبی را که صرفاً باید منطبق با قرآن و سنت رسول خدا باشد، نداشته، امور جنگ و جامعه با مردم در میان گذاشته می‌شده و رعایت نظریات آنها به‌عمل می‌آمده است، حتی انتقاد و ارشاد والی یا حکام را و وظیفه شرعی رعیت یا حکومت شدگان می‌دانسته‌اند.

اتفاقاً حکومت الله یا شعار «الْحُكْمُ لِلَّهِ» دعوی فرقه‌ی ضالّه خوارج بوده است که برای اغوای مؤمنین و برانداختن حکومت علی (ع) بر طبق خواسته معاویه، عنوان می‌کرده‌اند. حضرت امیر نیز در جواب آنها و معاویه می‌فرموده‌اند:

«بَلَىٰ إِنَّهُ لَأَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا أَمْرَ إِلَّا لِلَّهِ وَإِنَّ النَّاسَ لَأَبْدٌ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ - يُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ وَيُقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَتَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ وَيَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتَعُ فِيهِ الْكَافِرُ وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهِ الْأَجَلَ.»^۲

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و در کار با آنها مشورت کن...

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰: بلی، درست است که حکم جز برای خدا نیست، ولی اینها می‌گویند، حکومت و آمریت جز برای خدا نیست. و به‌درستی که مردم ناگزیر از داشتن امیرند، خواه درستکار و خواه بدکار تا به وسیله‌ی او وجوهات جمع‌آوری شود، با دشمنان جنگ شود، راه‌ها امن شود و در حکومت او مؤمن به کار خود پردازد و کافر بهره‌مندی نماید و خدا اجل و سرنوشت‌ها را به مقصود رساند.

بنابراین همه جا از زمانی که دولت و حکومتی در دنیا به وجود آمده است، آن کس یا کسانی که گرداننده‌ی مملکت‌ها و ملت‌ها بوده‌اند - چه خوب و چه بد - افراد انسانی بوده‌اند. اختلاف حکومت‌ها بر سر روش و سیستمی است که تبعیت می‌شده است و روابطی که با انسان‌ها داشته‌اند.

حاکمیت انسان در دو نوع نظام

می‌دانیم که در جوامع اولیه‌ی انسان که هنوز ملت و قوم و قبیله و جامعه‌ای تشکیل نشده بود و هسته‌ی اولیه آن که خانواده است وجود داشت، حکومت و دولت یا نظام‌های سیاسی به معنای امروزی موضوعیت و عینیت پیدا نکرده بود. مادر یا پدر خانواده، بنا به ضرورتِ غریزی حمایت و معیشت و تربیتِ افراد، یک نوع مدیریت و حاکمیتِ طبیعی اعمال می‌نمود که بیشتر جنبه‌ی خدمت‌گزاری را داشت تا بهره‌برداری و قدرت‌جویی. منتها بنا به اختلافی که انسان مختار متمرّد با حیوان مجهز مطیع دارد، از همان ابتدا ایفای نقش و وظیفه‌ی مادری یا پدری همراه با مختصری آمریت و قدرت و به خدمت گرفتنِ فرزندان و افراد خانواده گردید. به این ترتیب اجتماع بشری توانست از مرحله‌ی خانواده بدوی پا به مرحله‌ی خانه و خاندان و طایفه و سپس ایل و قبیله بگذارد و از صحراگردی و چادرنشینی به قریه و قصبه درآمده، شهرنشینی و دولت‌ساز شود. مسئله‌ی مدیریت و آمریت، که در خانواده خدمت و ضرورت بود، با تحول و تکامل خانواده به شهر و کشور و با توسعه‌ای که طبعاً در تأمین قدرت و دریافت خدمت از فرزندان رخ داده بود، حالت مطبوعیت و موضوعیت پیدا کرد و افراد و طوایفی به قصد تصرفِ املاک و اراضی، تسلط بر مردم و تشکیل دستگاه و دولت با حشم و خدمه، راه می‌افتادند یا در محل خود به‌چنین صورت درمی‌آمدند. آنچه برای افراد انسانی و خانواده خدمت و ضرورت بود، از بین رفته و جایش را به استثمار و استخدام یعنی خدمت گرفتن و طفیلی‌زیستن می‌داد. به این ترتیب مُلک و مُلک به وجود آمد و سلطنت و سلطانی، که اولی هم‌ریشه با مالکیت و ملک است و دومی به معنای سلطه و تسلط است و قدرت.

کلمات شاه و پادشاه که در فارسی متداول شده است (King انگلیسی) ظاهراً معنی و مفهوم بزرگ و سرور را دارد که وارثِ پدر سالاری است و حامل تعظیم و تسلط می‌باشد. اگر پادشاهان دلسوز و عادل و سلاطین مدیر و مدبر به تیمار رعیت و آبادانی مملکت می‌پرداختند، عمل‌شان قابل تشبیه به ارباب ملک بصیر عاقلی بود که به

آبادانی و عمران ده می‌پردازد و رعیت را سالم و سیر می‌کند تا از آب و زمین موجود بیشتر برداشت نماید و برزگران نیرومند و علاقه‌مند خدمت، بیشتر تولید کنند و پایبند ده شوند. شما سلاطین ایران و سلسله‌های شاهنشاهی را که نگاه کنید می‌بینید، منهای کریم‌خان زند که عنوان و کیل الرعایا روی خود گذارده بود، بقیه ملک بودند و مالک‌الرقاب. همه‌ی آنها کشورگشایی و کشورداری را برای آن می‌کردند که سوروسات و عیش و نوش‌شان دایر بوده، به شکار روند و حرمسرا داشته باشند. ارتباطشان با مردم، گرفتن باج و خراج یا بیگاری و سپاهی از کسبه و اهل حرفه و از کشاورزان بود. دبیری و آرایش از باسوادان و هنرمندان می‌گرفتند و تعظیم و تملق از شاعران و نویسندگان می‌خواستند. اگر لشکر می‌آراستند و برج و بارو می‌ساختند، برای حفاظت ملک موروث در برابر یاغیان داخل و مهاجمین خارج به منظور آسایش خودشان بود که به طفیل آن، فی‌الجمله امنیت و آرامشی نیز برای زندگی و زاد و ولد رعایا فراهم می‌گشت. و اگر ادبا و علماء را دور خود جمع کرده، صیله و خرجی می‌دادند و هزینه‌ی زیج و کتاب‌های سنگین را تقبل می‌کردند، برای شهرت و شوکت و تفاخر به دربارهای دیگر بود. ناصحین و صلحای قوم یا وزیران با تدبیر و رأی، دلخوش بودند که پادشاه را به عدالت‌پروری و رعیت‌دوستی توصیف و تشویق کنند، تا کمتر ظلم نماید و گرایشی از خود به خلق نشان دهد. با داستان‌های شاهان گذشته الگوهای رحمت و خدمت تحویلش می‌دادند یا برای ولیعهد کتاب آداب ملوک می‌نوشتند... ولی آنچه دست آخر به حساب نمی‌آمد، خدمت خالص به خلق و تعهد در برابر مُلک و ملت بود!

اصلاً و تا انقلاب مشروطیت، دولت و حکومت نهادی بود برای شاه و درباریان؛ چیزی که مطرح نمی‌شد، وظایف دولت و دولتیان در برابر مردم و اداره‌ی مملکت به سود ملت بود. اندیشه‌های وطن، ملت و حکومت با دولتی که خود را مسئول دانسته و با تشکیلات منظم و مناسب برای اداره و امنیت کشور و حفظ حقوق و مصالح ملت باشد، ارمغان‌های وارداتی اروپا و محصول رنسانس و انقلاب‌های آنجا بود. آن انقلاب‌ها نیز تحولات فکری و پیدایش فلسفه‌های طبیعت‌گرایی (ناتورالیسم) و انسان‌گرایی (اومانیزم) به‌عنوان عکس‌العمل‌هایی در برابر هزار سال اختناق و اقتدار کلیسا در قرون وسطی بود. انسان‌های رها شده از طاغوت، اسارت و جهالت روحانیت مسیحی، از تاریکی‌های قرون وسطی که در بازگشت به طبیعت و تاریخ به پرواز

در آمده، متوجه حاکمیت یا اصالت طبیعت و ارزش و حقوق انسانیت شده بودند، علیه طاغوت‌های دیگر نیز مانند فنودال‌ها، اشراف، سلاطین و درباریان قیام کرده از روی عقیده و اخلاص و آگاهی شعار آزادی دادند- آزادی همراه با برابری و برادری. جریانی در دنیا به راه افتاد که داعیه‌ی خدمت و حمایت و حقوق انسان‌ها را داشت و واگذاری حکومت به خود آنها.

خارج از این جریان، جلوتر از آن و حتی در درون آن، در جاهایی که آزادی و دموکراسی به‌طور ناقص یا صوری اجرا می‌شود، هر چه بوده است و هست، حاکمیت اختصاصی است و تعلق به‌عموم ندارد؛ اقلیت ضعیفی از انسان‌ها مالک و محترم و مقتدرند و معظم، و اکثریتی فاقد مالکیت و امکانات لازم و احترام و حقوق.

حال چنانچه مقام انسان یا توهین و تعظیمی که در حکومت‌ها و دولت‌ها در باره افراد به‌عمل می‌آمده است یا می‌آید، در نظر بگیریم، کلیه‌ی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی- اجتماعی قابل تقسیم به دو دسته یا دو نوع می‌شود:

(۱) حکومت‌هایی که یک فرد یا افراد و حتی گروه معینی زمام امور را به دست گرفته صاحب اختیار و اقتدار و احترام‌اند،

(۲) حکومت‌هایی که همه‌ی مردم بدون تفاوت با یکدیگر و مستقل از وضع و شرایطشان، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، مشارکت در امر حکومت دارند. حکومت از آن مردم یا ملت است. اختیار و اقتدار و احترام و مسئولیت یا مدیریت تعلق به همگان داشته و از این جهت کسی بر کسی تقدم و برتری ندارد و همه اصولاً برابرند و بر یکدیگر تحکم نمی‌کنند. بجای آنکه تبعیت از اراده اشخاص کنند، از اصولی تبعیت می‌نمایند که نامش قانون یا دین است و مورد قبول همگان می‌باشد. خلاصه آنکه انسان‌ها در مقایسه با یکدیگر و در روابط نسبی، نه توهین می‌شوند و نه تعظیم.

نوع اول شامل همه‌ی حکومت‌های متداول، مخصوصاً قدیمی‌ها است. مانند دولت‌های استبدادی سلطنتی یا خلافتی، امپراتوری‌ها، دیکتاتورهای شخصی یا مکتبی، رهبری‌ها و ولایتی‌ها، چه فلسفی و نظامی آن و چه ارشادی یا دینی، فاشیستی، انقلابی، نظامی یا مکتبی، طبقاتی، چه اشرافی و چه روحانی و چه کاری، سوسیالیستی دولتی، مارکسیستی و غیره.

نوع دوم که شاید هنوز تحقق کامل پیدا نکرده- ولی بیشتر بعد از قرن ۱۷ به آن توجه شده و به‌طور نسبی عملی گردیده است- نمونه‌هایی از آن در دموکراسی‌های

لیبرال غربی دیده می‌شود. در این نظام‌ها برای فرد انسان حقوق مشخص متساوی و حمایت قانونی قائل بوده و او را در عقیده و مسلک و عمل، مادام که تجاوز به حقوق و امنیت دیگران ننماید، آزاد می‌گذارند و محترم است. خلافت پنج‌ساله‌ی علی (ع) را می‌توان بهترین نمونه این نوع حکومت دانست زیرا بیعت به‌هیچ‌وجه الزامی نبوده، امتناع از بیعت سبب محرومیت از جیره‌های عمومی و از آزادی نمی‌گردید و باعث آزار و اخراج نمی‌شد و به‌طور کلی بنابر انتخاب و مشورت بود. خلیفه مانند یک فرد عادی زندگی کرده، مورد تملق و تعظیم نبود، ایراد و انتقاد را با روی گشاده می‌پذیرفت و حق و عدالت را اجرا می‌کرد. علی نه تنها کسی را مجبور به پیروی از اسلام و به تبعیت و موافقت با خود نکرده و مزاحمت و محرومیتی برای آنها فراهم نمی‌ساخت، بلکه با مدعیان و مخالفین، تا هنگامی که تعرض به ناموس و امنیت و حقوق سایرین نکرده بودند کاری نداشته، به دفع و جنگ با آنها نمی‌پرداخت، مگر آنکه آنها قیام به جنگ و حمله نمایند که در این موارد نیز صحنه جنگ را با منطق و موعظه یا جدال احسن افتتاح نموده، تمام کوشش را برای جلوگیری از خونریزی و منازعه به کار می‌برد. هیچ‌گاه نگذاشت تیر اول از اردوی او انداخته شود یا اصحاب و لشگریانش به دشمنان دشنام بدهند. بسیار مُصّر بود که عمل قضا و رفتار قضاوت صددرصد بی‌طرفانه و عادلانه و بر مبنای مساوات مطلق مابین طرفین دعوی باشد و در توزیع جیره و سهمیه‌های بیت‌المال تفاوتی مابین افراد وجود نداشته، حتی انتساب با پیغمبر و صحابی بودن و تقوا ایجاد امتیاز ننماید.

دوران ده‌ساله‌ی رسول اکرم در مدینه نیز مسلماً نمونه کامل و اعلی است؛ ولی چون دو عمل یا دو فونکسیون نبوت و امامت از یک طرف و ولایت و حکومت و مدیریت از طرف دیگر در شخص واحدی جمع شده بود و بسیاری از اعمال و فرامینی که به اجرا درمی‌آمد، جنبه‌ی تعلیم و تمرین احکام شریعت و اصول اسلام را داشته، اُمت توحیدی اسلام در حال تأسیس بود، تفکیک آن دو قسمت و تشخیص موازین و معیارهای حکومت به اشکال برمی‌خورد. ولی امر مسلم این است که فرستاده‌ی خدا در رابطه با امور اجتماعی و مردمی، اصول شورا و بیعت را رعایت می‌فرمود؛ افراد جامعه را از اعلی تا ادنی مشارکت می‌داد و احترام می‌گذازد؛ نه به کسی توهین کرده و نه به کسی اجازه آن را می‌داده است و نه برای خود تعظیم و تمایز قائل بود؛ خارج از وحی و قانون خدا، نه چیزی می‌خواسته و نه امری می‌کرده است؛ اداره‌ی

امور و جنگ‌ها با مشورت مردم و نظر اکثریت انجام می‌شده و آنجا که وحی در کار نبوده است، افراد چون و چرا می‌کرده‌اند و آزادی و برابری داشته‌اند. در باره‌ی سلطنت داوود و سلیمان - که از پیغمبران دو رسالتی بوده‌اند - متأسفانه اطلاعات دقیقی نداریم که با حکومت نوع دوم مقایسه‌نماییم. تورات از این جهت توضیح لازم و کافی نمی‌دهد و اصولاً اصالت مطلق و دست‌نخورده‌گی و صحتی را که قابل اعتماد و استناد باشد ندارد. در قرآن نیز آیات فراوان نیامده است، ولی همین قدر استنباط می‌شود که سلطنت طالوت روی درخواست ملت یا ملاء بنی‌اسرائیل، برای جنگ دفاعی از خانه و خانواده‌ها بوده است، نه در نتیجه‌ی حمله و تجاوز یا تحمیل:

«الَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ
ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ
الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا
مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتِي يَكُونُ لَهُ
الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنْ
اللَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ
وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنْ فِي ذَلِكَ
لَآيَةٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا
مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا
الْيَوْمَ بِالْجَالُوتِ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلَاقُوا اللَّهَ كَمِ مِّنْ فَتْنَةٍ
قَلِيلَةٌ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا

وَانصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.
 فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ
 وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ
 وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْعَالَمِينَ.»^۱

به دنبال طالوت، داوود و سلیمان آمده‌اند. داوود، سربازی از میان لشکریان دست‌چین شده‌ی طالوت بوده است که جالوت را از پای در آورده و پیروزی را نصیب بنی‌اسرائیل

۱. بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۱: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن تا [به فرماندهی او] در راه خدا جنگ کنیم؛ [پیامبرشان] گفت: آیا چنین نیست که اگر جنگ بر شما مقرر شود، از آن سر باز زنید؟ گفتند: چگونه ممکن است از جنگ در راه خدا خودداری کنیم، در حالی که از سرزمین خود و [از کنار همسر و] فرزندانمان رانده شده‌ایم؟ و چون جنگ بر آنها مقرر شد، جز معدودی از آنان، همه از جنگ روی برتافتند [و به خود ستم کردند]؛ و خدا به حال ستمگران داناست.

پیامبرشان به آنان گفت: خدا طالوت را به پادشاهی شما انتخاب کرده است؛ چگونه او که اموالی در اختیارش نیست بر ما فرمانروایی داشته باشد، در حالی که ما خود به فرمانروایی سزاوارتریم؟ گفت: خدا او را بر شما برگزیده و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است؛ و البته خدا فرمانروایی خویش را به هر که بخواهد، ارزانی می‌دارد، که خدا فراخی بخش و داناست.

پیامبرشان به آنان گفت: نشانه [صلاحیت] فرمانروایی او این است که صندوق [معهود] برای شما می‌رسد که [موجبات] آرامش خاطر از جانب صاحب اختیاران و بازمانده‌ای از میراث خاندان موسی و هارون در آن است، و در حالی [می‌رسد] که فرشتگان آن را حمل می‌کنند؛ مسلماً در این [رویداد] نشانه‌ای است برای شما، اگر باور داشته باشید.

هنگامی که طالوت لشکر کشید، [به سربازان خود] گفت: خدا [میزان پایداری] شما را به وسیله یک نهر آب آزمایش خواهد کرد؛ هر که از آب آن بنوشد، از [یاران وفادار] من نیست؛ و هر که از آن نچشد، از [یاران] من به شمار می‌آید، مگر آنکه با دست خود مستی [از آن] برگیرد؛ [اما] همگی جز عده قلیلی از آن [جویبار] نوشیدند؛ هنگامی که طالوت و مؤمنان همراهش از آن نهر گذشتند، [افراد سست عنصری که سیراب شده بودند] گفتند: امروز ما تاب [هماوردی با] جالوت و سپاهیان را نخواهیم داشت؛ [ولی] کسانی که یقین داشتند به لقای خدا نایل خواهند شد، گفتند: چه بسیار گروهی اندک [و مصمم] که به قانونمندی خدا، بر گروهی عظیم پیروز شدند؛ و خدا با شکیبایان [و پاداران] است.

و چون آنها در برابر جالوت و سپاهیان موضع گرفتند، گفتند: صاحب اختیارا، بر ما شکیبایی و پایداری ببار و گام‌های ما را ثبات بخش و ما را بر انکارورزان پیروز گردان.

آنگاه سپاه دشمن را به قانونمندی خدا در هم شکستند، و داوود [افسر جوان و شجاع سپاه طالوت]، جالوت را به قتل رساند و خدا او را فرمانروایی و دانش توأم با بینش بخشید و از آنچه می‌خواست به او آموخت؛ و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت، اما خدا نسبت به جهانیان افزون‌بخشی دارد.

می‌نماید و اثبات شایستگی می‌کند. حکومت او نیز بر طبق آیه ۲۶ سوره ص (۳۸)، حکومت اجرای حق و قانون در میان مردم بوده، در راه خدا گام نهاده است، نه آنکه مثل پادشاهان دیگر برنامه‌اش تأمین خواسته‌های شخصی یا قبیله‌ای باشد:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» (ص (۳۸) / ۲۶)

(ای داوود به درستی که ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، بنابراین در میان مردم حکم به حق بکن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از سبیل خدا گمراه خواهد نمود...)

در آیات دیگر به دانش و قضاوت صحیح داوود و سلیمان اشاره به عمل آمده، به‌خاندان داوود به پاس نعمت‌ها و دولت و شوکتی که به آنان اعطا شده است، سفارش فعالیت و کار کردن می‌شود:

«وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» (بقره (۲) / ۲۵۱)

(... و خداوند به او سلطنت و حکمت عطا کرد و از آنچه می‌خواست تعلیم‌اش داد...)

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ» (سبا (۳۴) / ۱۳)

(... ای خاندان داوود، به شکرانه آنچه به شما داده‌ایم، مردان کار و سازنده باشید و اندکی از بندگان من شکرگزار می‌باشند.)

خلاصه آنکه حکومت حق و عدالت و حکمت بر طبق قانون در میان مردم بوده و در سایه‌ی آن، امنیت و برکت و حشمت برای بنی‌اسرائیل آورده‌اند، و رضایت و شکرگزاری آنان را می‌خواسته‌اند.

بنابراین، در این دو نوع نظام یا دو نوع حکومت انسان بر انسان، در اولی یک فرد یا گروهی از افراد به نام ملاء، حزب یا طبقه هستند که بر سایرین حکومت کرده، خودشان را تعظیم و سایرین را تحقیر یا توهین می‌نمایند، و در دومی، کل افراد جامعه یا کشور هستند که بالا اجتماع از طریق مشورت و همیاری و احیاناً با انتخاب گرداننده، امور خود را اداره می‌نمایند، بدون آنکه کسی توهین یا تعظیم شود. در اولی حاکمیت شخصی یا حزبی، و در دومی حاکمیت ملی و قانون را داریم. اینک به تشریح و تفصیل بیشتر در هر دو مورد می‌پردازیم.

حاکمیت شخصی یا حزبی

در نوع اول، همان‌طور که در بخش‌های گذشته اشاره کردیم مردمی که خارج از هیأت حاکمه هستند، کاری جز بهره‌مندی رضامندانه از آنچه پادشاه یا حزب و زمامداران مملکت به آنها اعطا می‌نمایند، و اطاعت و خدمت نسبت به دولت ندارند. ممکن است به همکاری و خدمت‌گزاری در زمینه وظایف تعیین شده‌ای دعوت شوند و مزد و منزلتی دریافت دارند، ولی اصالت و حیثیت و حقوقشان فدای هوس و تشخیص شخص پادشاه، زمامدار، رهبر یا گروه حاکم می‌گردد و گفته می‌شود که فدای شاه، جامعه یا میهن شده‌اند. آن اندازه آزادی و حقوق و حرمت به افراد داده می‌شود که مصالح دولت و ملت اقتضا نماید و اگر بنا به تشخیص حزب یا متولیان جامعه، آزادی و حقوق انسانی مخل نظم و مصلحت باشد، پس گرفته می‌شود.

به‌طور کلی افراد ممکن است به سهولت مورد توهین و طرد و اعدام قرار گرفته، پناه و دادرسی هم به دردمندان نرسد. در برابر بی‌اعتباری و بی‌ارزشی افراد، به اختیارات و عناوین زمامدار یا رهبر مطلق‌العنان افزوده گردیده، او را ابرمرد شایسته‌ی ارادت و صاحب صلاحیت و کفایت معرفی می‌نمایند. از آنجا که افراد عادی و کارکنان جامعه به‌عنوان صاحب‌خانه و سهیم در مالکیت و اداره مملکت تلقی نمی‌شوند و اطمینان به امنیت و حمایت ندارند، خود به‌خود حاضر به دل‌سوزی و جان‌فشانی نمی‌شوند و روح مسامحه و باری به هر جهت یا از سر باز کردن، عادت جاری مملکت می‌گردد. کسی به‌خود زحمت فکر و ابتکار و ارائه پیشنهاد را نمی‌دهد. انسان‌ها مانند حیوانات بارکش و اجراکنندگان چشم و گوش بسته اوامر مافوق گردیده، عمل ارزنده‌ای انجام نمی‌دهند و به‌این ترتیب همه‌ی اوامر، مسئولیت‌ها، ابتکارات و اقدامات بیش از پیش به‌گردن رهبر یا زمامدار فعال مایشاء می‌افتد. مملکت و ملت با تار موئی به‌گردن رهبر آویخته می‌شود که ناچار است عدم علاقه‌مندی مأمورین و مردم و عدم هماهنگی آنان را با ایجاد ترس و طمع و الزام به اطاعت و تبعیت، جبران نماید.

زمامدار مستبد یا رهبر دیکتاتور برای آنکه حاکمیت خود و تابعیت مردم و مأمورین را مسلم و محکم کند، یکی از این دو راه را در پیش دارد:

(۱) شخصاً بالا بوده و از هر جهت برتری داشته و شخصیتی بی‌عیب، کامل و لایق اطاعت و ارادت باشد، به‌قول ماکس وبر کاریزمای واقعی باشد. یا آنکه خود را بالا برد، یعنی اصلاح و تکمیل کند، تا افراد از صمیم قلب آگاهانه و آزادانه از او تبعیت

و همکاری نمایند. حالت اول، استثنایی و خارق‌العاده بوده و فقط در مورد پیغمبران و امامان منتخب و منصوص و معصوم می‌تواند مصداق داشته باشد که در زمان و شرایط ما موضوع منتفی شده‌ای است؛ حالت دوم نیز اگر نگوییم محال است، امر بسیار مشکل و استثنایی است. یک فرد انسان نمی‌تواند خالی از جهل و نقص و خطا بوده، همه‌ی استعدادها و اطلاعات و حسن‌ها را داشته باشد و مخصوصاً در معرض اغوا و القاء یا غرور و طغیان قرار نگیرد. به‌علاوه کسی که خود را زمامدار و امیر و رهبر معرفی می‌کند، معمولاً برای این است که زحمت و رنج نکشیده، سروری و سرور کند، نه آنکه تازه به دنبال تعلیم و تربیت و ریاضت برود که فرصت آن را هم ندارد. ۲) تدبیر و تصنع و تحمیل به خرج دهد، یعنی از یک طرف ملت و سایرین را به نحوی پائین بیاورد تا اعتقاد و اطاعت داشته باشند و از طرف دیگر خود را با تبلیغات و القائات و اختناق تصنعاً بالا ببرد و با کشیدن پرده‌ی بی‌خبری به چشم و دل مردم و مأمورین، یعنی از طریق جهل و نادانی و جلوگیری از آزادی عقیده و انتقاد و با ارباب و اجبار، جوّ مطلوب را به‌وجود آورد. این همان برنامه‌ی توهین به خلق و تعظیم پادشاه یا رهبر است که در همه‌ی سیستم‌های حکومتی قدیم و جدید نوع اول معمول بوده و تا آنجا جلو می‌رفته است که زمامدار حاکم را به مقام الوهیت برسانند. تبلیغات دولتی برای رهبر، مزایا و حالاتی درست می‌کند که یکتاپرستان راستین، ویژه‌ی خدا می‌دانند و عکس او را در هر اداره و مغازه و معبر می‌گذارند تا حضور و حاکمیتش از خاطرها نرود، همان‌طور که مؤمنین دائماً به‌یاد خدا هستند و یا در دعای کمیل می‌گوییم: «وَأَجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَمِيمًا»^۱، او را چون خدا از هرگونه نقص و خطا مبرا دانسته، تسبیح می‌نمایند و بزرگی و برتری‌اش را در شعارها و سلام‌ها آورده و همچون در نماز تکبیر برایش می‌گویند و هر خیر و ابتکار بجا را از او دانسته، سپاس و تشکر جز از او بجا نمی‌آورند. ایمان و تعظیم او تعیین موضع ضروری سیاسی کلیه‌ی افراد بوده، جزو واجبات می‌شود، همان‌طور که شهادتین برای یک مسلمان اعلام تسلیم و کلید رستگاری است.

در قدیم عکاسی اختراع نشده و نقاشی عمومیت و سهولت نداشت و تابلو و مجسمه سلاطین را در اماکن مخصوص می‌بردند یا بر روی صخره‌ها حجاری می‌کردند.^۲ ولی

۱. از دعای کمیل: زبان مرا گویای ذکر خودت بگردان و دلم را از عشق خودت پر کن.

۲. یک علت حرمت پیکرسازی و صورت‌نگاری را در اسلام جلوگیری از بت‌تراشی و بت‌پرستی دانسته‌اند.

در دوران معاصر می‌بینیم که هم در روسیه شوروی عکس‌لنین و پس از آن استالین و سایرین بالای سر همه‌ی رؤسا در ادارات و سفرا و مأمورین و در مؤسسات و میادین نصب می‌شده است و هم در آلمان نام هیتلر ورد زبان‌ها و سلام‌ها بود و وجود شمایل او در خانه‌ها و ادارات حالت عملاً اجباری داشت. در ایران خودمان این رسم را رضا شاه معمول کرد و پسرش یا غلامان خانه‌زاد پسرش آن را توسعه دادند که در پیروزی انقلاب از همه‌جا برچیده شد و به‌جایش تابلوهای امام خمینی را گذاردند. برنامه‌ی تعظیم رهبری لازم نیست به‌وسیله‌ی خود او تهیه و تحمیل شود، بلکه همیشه متملقین و مداحان و شیادانی هستند و چنان با کلمات و مضامین بازی می‌کنند که امر به‌خود رهبر یا پادشاه مشتبه می‌شود و عوام‌الناس کاملاً باور می‌نمایند. گذشته از آنها در میان متفکرین دلسوخته و مصلحین متعهد نیز کسانی پیدا می‌شوند که چون معتقد به‌نظام حاکم و قدرت فرماندهی، به‌خاطر امنیت و عدالت و آبادی هستند و نظام و نسق دیگری را نمی‌شناسند یا عملی نمی‌بینند، مردم را به‌خضوع و خدمت به «پادشاه عادل» یا به «رهبر راستین» توصیه می‌نمایند و به‌بازار حاکمیت مطلقه‌ی استبداد گرمی و مشروعیت می‌دهند^۱، و چه بسا عصمت و امداد غیبی برایش قائل می‌شوند^۲. قرار و نیاز بر این است که تا می‌توانند هاله و شعله و شاهدهایی از درخشندگی و قدس و

۱. در تاریخ فقه تشیع و حتی تسنن زیاد بودند فقهای صاحب فتوایی که در برابر سلاطین غاصب مقام ولایت یا خلافت سکوت کرده، رضا و مشروعیت به‌آن داده‌اند و حتی به‌شرط عادل‌بودن و عمل به‌عدالت کردن سلطان، قبول خدمات درباری یا دولتی و دریافت مرحمتی و مواجب او را مجاز دانسته‌اند. بعضی از علمای اخیر تسنن اجرای عدالت از طرف سلطان را نیز شرط نکرده و همین قدر که وجود امیر و سلطان یا حکومت استبدادی سبب امنیت و نظم و حفظ سرحدات باشد، به‌همان حد اکتفا کرده‌اند. علمای تشیع به دلیل اعتقاد و انتظار امام غایب، حالت اعراض اصولی وانکار عمومی نسبت به هر امیر و امام و پادشاه داشته‌اند؛ ولی در عمل و واقع‌بینی این عقیده مانع از آن نشده است که بعضی از آنها همکاری و قبول خدمت و خرجی از حکام جور را هم تجویز و آنها را تأیید کرده باشند. شیخ الطایفه ملا احمد نراقی، فقیه بزرگ اوایل قاجاریه، در مقدمه کتاب کلاسیک معروف خود در نیم صفحه به تسبیح و حمد خدا و به صلوات و سلام و مدح رسول خدا پرداخته، ولی چندین صفحه را به تملق و تعظیم و تأیید فتحعلی‌شاه اختصاص داده است.

۲. شاه سابق در نوشته‌ی خود و در مصاحبه با نویسندگان خارجی بدون پروا صحبت از رویت ائمه اطهار و نجات خود به‌دست آنها می‌کرده است. او در اوایل سلطنت رضاشاه خواب دیده بوده است که حضرت امیر شمشیر به کمر او می‌بندد. بعد از پیروزی انقلاب نیز از این قبیل کشف و کرامت‌ها و رؤیا و شهودها یا انطباق قطعی بعضی روایات «بحارالانوار» مجلسی و امثالهم زیاد شنیده‌ایم و در مقالات و کتاب‌ها خوانده‌ایم...

تعالی مافوق بشری برچهره‌ی کسی که باید خلق الله او را بندگی و اطاعت نمایند، ترسیم و تلقین کنند و اگر جهالت و بدویت و حقارت انسان‌های معاصر نیز اجازه دهد، چون فرعون به خدایی‌اش برسانند. بشر ذاتاً پرستنده است و اگر خدا و معبود به حقی را - که ملازمه با مختار بودن و ضعف و سرگردانی انسان دارد - نیافت خودش خدا می‌سازد، یا از هر مدعی خدایی استقبال می‌نماید.

در این سیستم حکومتی شخص آنقدر بالا می‌رود که ملاک قانون و نظام می‌شود و اراده‌اش قانون است؛ در حقیقت قانون حکومت نمی‌کند، بلکه شخصیت سلطان یا رهبر عین قانون و عین دولت یا دین شده، ناظر و حاکم بر همه چیز و همه کس می‌گردد و برای دولت خط می‌دهد^۱، به قول شاعر «همه بند گانیم، خسرو پرست».

چنین اوضاع و احوالی تا زمان رنسانس اروپا و قرن هفدهم امری عادی و عمومی بوده، زبندگان مردم نیز تصور و توقع نظام دیگری را نمی‌کردند. انسان‌ها واقعاً اعتقاد به اختلاف داشته، هم حقارت و بی‌عرضگی و بی‌ارزشی خود را عملاً قبول داشتند و هم ممتاز و محق بودن بعضی دیگر را. مردم معمولاً برای سلطنت و سلطان یک نوع حق مسلم و مقام قانونی قائل بوده و غالباً پشتوانه‌ی دینی و الهی به آن می‌دادند. پادشاهان ظل الله بودند، پسر آفتاب بودند، خلیفه الله بودند. اگر موهبت و امر خدایی در حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش مطرح نمی‌بود، حاکمیت استبدادی را جزء حقوق طبیعی و ضروریات جوامع بشری می‌پنداشتند که باید حتماً موروثی بوده، مورد انکار و اختلاف قرار نگیرد. پادشاهان و امپراتورها نیز تا حدودی باورشان شده بود که یک نوع نمایندگی و تأیید از طرف خدا دارند و به نحوی «حکومت الله» را در زمین اجرا نموده، بشر به خودی خود، لیاقت و حق حکومت را ندارد.

حال باید قبول کرد چقدر پیشرفت و تحول و رشد لازم بوده است تا افراد و اقوامی به درک حق و حقیقتی در مورد انسان برسند که پیغمبران خدا قبلاً اعلام کرده بودند، ولی پیروان درست نمی‌فهمیدند. متفکرینی برای انسان‌ها حق حکومت بر خود و استغنا از اطاعت و اسارت دیگری را شناخته و می‌خواستند نظام دموکراسی، به معنای

۱. این جمله لوئی چهاردهم معروف است که گفته بود:

«دولت یعنی من» (L'Etat C'est moi) و در زمان خودمان هویدا نخست‌وزیر شاه که بعداً وزیر دربار او و دبیر کل انتصابی حزب رستاخیز شد، به استاندار اصفهان پرخاش کرده بود که چرا اعلیحضرت را شخص اول کشور می‌گویند و نمی‌دانند که، ما شخص و شخصیتی جز معظّم له نداریم!

حکومت مردم بر مردم را تأسیس نمایند!

حاکمیت ملی یا حکومت قانون

حال می‌پردازیم به نوع دوم، یعنی حکومت‌های مردمی و غیرفردی که حاکمیت قانون بجای اراده شخصی یا حزبی می‌آید.^۱ قانونی که مورد قبول و پذیرش عموم بوده، کسی بر مردم فرمانروایی نکند و مقامی برتر از سایرین نداشته از این جهت همگان هم‌سطح باشند؛ و چون افراد از ناحیه‌ی کسی حکومت و آمریت نمی‌شوند، بنابراین تحقیر نمی‌گردند و در عقیده و امور شخصی آزادند. خودشان بر خود حکومت دارند و تصمیم می‌گیرند. هر کس، هم ارباب خود می‌باشد و هم رعیت و مأمور خویش است؛ ضمن آنکه هر کس در عقیده و گفتار و کردار - تا آنجا که تعدی و توهین به دیگران نباشد - آزاد است.

از آنجا که زندگی بالاجتماع بوده، اگر هر فردی خواسته باشد روی میل و تشخیص شخصی عمل نماید، کار به هرج و مرج خواهد کشید، ناچار باید نظم واحدی برقرار باشد. علت وجودی یا یکی از دلایلی که طرفداران سلطنت و استبداد و مخالفین، علیه آزادی می‌آورند - و از آفات دموکراسی محسوب می‌شود - همین نیاز جوامع به نظم و امنیت است.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که چه کسی و چگونه این نظم را وضع و تأمین بنماید؟ اگر خواسته باشیم توهین و تعظیم در کار نبوده، تساوی حکم فرما باشد، ناچار باید همگی در وضع و اجرای نظم واحد مشارکت نمایند؛ یعنی وضع قوانین لازم برای اداره‌ی جامعه و نظارت و اجرای آن، شورایی باشد و در هر حال مورد قبول و رضای همگان - و لااقل اکثریت آنان - قرار گیرد. با مشارکت در وضع قوانین و اداره‌ی جامعه، هر فردی در عین آنکه مسئول و مدیر بر خود می‌باشد، مسئول و مدیر سایرین نیز می‌شود و همان حقی را که برای خود می‌خواهد، به دیگران هم می‌دهد؛ بالعکس هر فردی از یک طرف به دیگران حاکمیت و امر می‌کند و از طرف دیگر حکم و امرشان را می‌پذیرد. کلام رسول اکرم که فرموده‌اند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۲ در باره‌ی افراد این جامعه صدق می‌کند.

۱. به قول Marcel Boisard در کتاب «L'humanisme de l'islam»، «ایمان است که حکومت می‌کند».

۲. حدیث نبوی: همگی شبان و رهبرید و همگی شما مسئول رعیت و فرمانبران خود می‌باشید.

با چنین برابری افراد و همکاری و هماهنگی و هم‌پیمانی که میانشان برقرار است، همه برادر یکدیگرند.

به طور خلاصه، در حکومت یا نظم نوع دوم، سه مسئله یا سه خصوصیت: آزادی، برابری و برادری با یکدیگر و با نام و نوع حکومت ملازمه دارند. بی‌جهت نیست که این ترکیب مثلث هم در شعار انقلاب کبیر فرانسه قرن ۱۸ آمده است^۱، هم در انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ (شمسی هجری) ایران^۲، و هم در خیلی جاهای دیگر.

* * *

در چنین نظامی که انسان محکوم نیست و حاکم است، در واقع مشیت خدا اجرا می‌شود. حکومت ملی صحیح همان حکومت الله است، زیرا که خدا خواسته است انسان آزاد، محترم و مختار باشد و او را خلیفه‌ی خود - یا به‌طور کلی خلیفه - در زمین قرار داده است. حکومت‌های استبدادی شخصی، حزبی یا مکتبی که سلب‌کننده‌ی اختیار، احترام و آزادی از انسان به‌طور عموم هستند، به‌فرض هم که مدعی حکومت الله باشند، حکومت طاغوت را تشکیل می‌دهند.

مجموعه و چکیده‌ی مطالب فوق را به‌روشنی می‌توان در قرآن دید:

۱- توصیف «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

توصیف «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» که در سوره‌ی شوری (۴۲) ضمن اوصاف و آیات دیگر (جمعا ۷ آیه) به‌عنوان یک جامعه‌ی اسلامی نمونه آمده است:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.» (شوری (۴۲) / ۳۸)

(و کسانی که دعوت و دستور خدا را اجابت کرده و نماز به‌پا می‌دارند و اداره امورشان با مشورت بین یکدیگر است و از آنچه روزیشان می‌دهیم انفاق می‌نمایند.)

همچنین دستور «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» که خطاب صریح و مستقیم به پیغمبر است. اتفاقاً طرف مشورت مورد اشاره در این آیه، نه اشراف هستند و نه حتی اصحاب

۱. شعار انقلاب کبیر فرانسه در قرن ۱۸: «Fraternité, Egalité, Liberté»

۲. شعار انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۲۸۵: «حریت - مساوات - اخوت»، بر طبق تعبیر رایج آن زمان.

خاص و مؤمنین خوب، بلکه افراد عادی احیاناً خطاکار و بی‌ادب که به حضرت توصیه می‌شود با آنها ملاطفت کرده، ببخشد و برایشان طلب آمرزش بنماید:

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضْنَا الْقَلْبَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(... و اگر تو تندخوی سنگدل می‌بودی [مردم] از اطرافت پراکنده می‌شدند، بنابراین از خطایشان در گذر و طلب آمرزش برایشان نموده و در اداره‌ی امور با آنها مشورت و کسب نظر بنما و چون [پس از مشورت و طبق نظر اکثریت] عزم عمل کردی توکل به خدا نموده بدان که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد.)

۲- توصیه‌ی اطاعت «أُولَى الْأَمْرِ»

توصیه‌ی اطاعت اُولَى الْأَمْرِ که از خودمان باشد و در یک آیه از آیاتی که تأکید بر اطاعت مؤمنین از خدا و رسول شده است به دنبال آنها آمده :

«أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء (۴) / ۵۹)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و رسول را اطاعت کنید و صاحبان امری که از شما باشند، پس اگر در چیزی اختلاف و نزاع داشتید، آن را به خدا و رسول برگردانید...) (نساء (۴) / ۵۹)

آیه فوق اولاً می‌رساند که مابین حاکمیت و آمریت خدا که رسول نیز همان را اجرا و اعلام می‌نماید، با حاکمیت و اطاعت از خودمان (مِنْكُمْ) تقارن و یک نوع مترادف وجود دارد. ثانیاً تکمله‌ی آیه که تعیین تکلیف برای موارد اختلاف و تنازع می‌نماید، تلویحاً اجازه‌ی اختلاف نظر و مخالفت با دستور اُولَى الْأَمْرِ را داده، ضمن تأیید آزادی عقیده و انتقاد، راه حل قاطع صحیح را نیز ارائه نموده و اختلاف و اظهار نظر را به خدا و رسول برمی‌گرداند. منظور از مراجعه به خدا، طبق بیان امیرالمؤمنین (ع)، مراجعه به محکومات قرآن است که روشن و قطعی است و ارجاع به رسول برای ما که معاصر نیستیم و دسترسی به پیغمبر نداریم، تکلیف مان الگو گرفتن از رفتار یا سنت مسلم او است.

روی کلمه «أُولَى الْأَمْرِ» که در اینجا آمده است، مفسرین و علمای دو فرقه سنی و شیعه جنجال به پا کرده‌اند. در عالم تسنن، خلفای راشدین و اموی و عباسی و عثمانی و صاحب‌منصبان و صاحب‌مقامات منتصب از ناحیه‌ی آنها را «أُولَى الْأَمْرِ» دانسته، اطاعت و احترام‌شان را بدون در نظر گرفتن مظالم و مفسد پنهان و آشکار، واجب شمرده‌اند. در عالم تشیع، غالب فقهای بزرگ و کوچک امامیه اثنی‌عشری، اُولَى الْأَمْرِ را انحصار به ائمه معصومین داده و غیر آنها را سزاوار و محق این سفارش نشناخته، لعنت هم کرده‌اند. در استنباط و استدلال و انتسابی که بعد از پیروزی انقلاب به عمل آمده است، آن‌را تطبیق با ولایت فقیه داده‌اند؛ این تفسیر و تأویل تازه‌ای است که مسلماً مصلحت‌اندیشی انقلاب و تعظیم رهبری دخالت عمده در آن داشته است. مرحوم طالقانی «أُولَى الْأَمْرِ» را به معنای کسی می‌گرفت که سزاوار و صاحب حق آمریت و ولایت باشد و مصداق کامل و جامع آن ائمه اطهار هستند.

در هر حال، نکته‌ای که کمتر توجه می‌شود یکی کلمه «مِنْكُمْ» است که «از خودمان بودن» ولی امر را می‌رساند و دیگر «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ» است که سلب اطلاق و اجبار از اطاعت غیرخدا را می‌نماید و تشخیص خود مردم را دخالت می‌دهد. اگر حاکمیت «أُولَى الْأَمْرِ» قطعیت و عمومیت می‌داشت و رافع مسؤولیت و شناخت می‌بود، گفته می‌شد مورد تنازع را به نزد «أُولَى الْأَمْرِ» برده، تسلیم او بشوید، نه آنکه به قرآن و سنت برگردانید. در هر حال، «أُولَى الْأَمْرِ» دو پایه یا دو شرط دارد: یکی «مِنْكُمْ» و انتخابی بودن او، و دیگر اطاعت خود او نسبت به قرآن و سنت است.^۱

تازه همه‌ی اینها در صورتی است که اطاعت مورد اشاره صرفاً در احکام دین نباشد و شامل امور دنیا و اداره‌ی اجتماع نیز بشود.

۱. در آیه بعثت:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ» (جمعه ۶۲ / ۲)

(اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، پیامبری از خودشان برانگیخت...)

نیز شرط یا وصف «مِنْهُمْ» آمده است، بدون آنکه پیغمبر آخرالزمان را امّیین یا عوام‌الناس مکه انتخاب کرده باشند. ولی در آن آیه و آیات مشابه فاعل این انتخاب و برانگیختن، تعیین گردیده و تصریح شده است که «اوست»، خدا است که از میان امّیین رسولی را برگزیده و برانگیخته است، ضمن آنکه کلمه امّیین محل و گروه و وابستگی او را مشخص می‌سازد. ولی در آیه اُولَى الْأَمْرِ ضمیر «كُم» که در کلمه مِنْكُمْ آمده است: مخاطبش همه‌ی مسلمانان و مؤمنین می‌تواند باشد و اختصاص به امّیین قریش ندارد.)

۳- مسئله ولایت

مسئله ولایت که در آیات عدیده قرآن است، و در یک حدیث معروف از حضرت خاتم‌الانبیاء نقل شده، ظاهراً مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ سنی و شیعه می‌باشد. از آن جمله، دو آیه زیر است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.» (مائده (۵) / ۵۵)

(این است و جز این نیست که ولی شما خدا است و شخص رسول اکرم (ص) و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنهایی که نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌دهند، درحالی که رکوع کننده‌اند.)

که لحن انحصاری دارد و مفسرین و علمای شیعه در شأن حضرت امیر علیه‌السلام دانسته‌اند. اما در آیه بعدی می‌فرماید:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِبُونَ.» (مائده (۵) / ۵۶)

(و هر کس (یا کسانی که) خدا را به ولایت خود بگیرند و رسول اکرم را و ایمان آورندگان را، بدانند غالب شوندگان همان حزب خدا هستند.)

این آیه بر خلاف اولی عمومیت داشته، خدا و رسول و جمع گروندگان به اسلام را حزب خدا و حزب پیروز معرفی می‌نمایند.

ولایت و ولی و اولیاء و مولا از کلماتی است که در قرآن و گفتارهای پیغمبر گرامی و پیشوایان راستین مان زیاد آمده است و چون معانی و منظوره‌های مختلف از آن استنباط می‌شود، موضوع بحث و کشمکش‌های فراوان میان فرقه‌های مختلف اسلام در طول تاریخ گشته که از آن جمله است، حدیث:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَال مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ.»^۱

شیعیان مولا را به معنای امام و زمامدار و خلیفه گرفته‌اند، در حالی که اهل تسنن، به قرینه‌ی قسمت دوم حدیث که اصل آن را قبول دارند، مولا را دوست و محبوب معنی کرده‌اند. اما آنچه در قرآن آمده است، غالباً با هم تجانس داشته، سرپرستی یا حمایت و علاقه‌مندی متقابل را می‌رساند که هم در میان روابط خدا و مؤمنین به کاربرده

۱. حدیث نبوی: هر کس من مولای او هستم، این علی هم مولای او است، خدایا هر کسی او را ولی خود بگیرد، تو ولی او باش و هر کس با او دشمنی کند، تو هم دشمنش باش.

شده است و هم در روابط اجتماعی مؤمنین یا حاکمیت و مسئولیتی که همه نسبت به یکدیگر باید داشته باشند. همان طور که در دو آیه قبل دیدیم و آیه زیر صراحت بیشتر دارد:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (توبه (۹) / ۷۱)

(مؤمنین ولی و سرپرست همدیگر بوده، به یکدیگر امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و نماز به پا می دارند...)

و در رأس همه‌ی اینها و دربرگیرنده‌ی آنها را به دنبال آیت الکرسی می بینیم. آنجا که می فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره (۲) / ۲۵۷)

(خداوند ولی و سرپرست و رهبر کسانی است که ایمان آورده‌اند، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرونشان می برد، ولی کسانی که کافر شدند، سرپرستان و رهبران آنها طاغوت است، آنان را از روشنایی (و آگاهی صحیح) در جهت تاریکی‌ها (وسرگردانی و نادانی) سوق می دهد. این مردم یاران آتش و جاودان در آن می باشند.)

این آیه ولایت‌ها و حاکمیت‌ها را جمع بندی کرده، به دو نوع یا دو گروه تقسیم می نماید: ولایت خدا یا ولایت طاغوت.

به این ترتیب شاید بتوانیم کلمه ولایت را که با عنایت و اهمیت فوق العاده در حدیث معتبر نبوی آمده است، به همان معنای سرپرستی متقابل و تکافل اجتماعی مسلمانان گرفته، این مفهوم را استنباط نماییم که باید اداره‌ی جامعه و حاکمیت شورائی دسته جمعی یا ملی را- که باید به رهبری خدا و رسول و اولی الامر شایسته باشد- مانند نماز و زکات و فرایض دینی دیگر، وظیفه‌ی اصلی خود بدانند. حدیث چنین است:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ... وَالْوَلَايَةِ»^۱

و به دنبال آن می فرماید که در باره هیچ یک از اینها به اندازه پنجمی سفارش نشده ام.

۱. حدیث نبوی: اسلام بر پنج (پایه) بنا شده است نماز و زکات و حج و ... و ولایت.

۴- ولایت و هدایت خدا

بدیهی است که از نظر اسلام و یک فرد مسلمان، خط‌دهنده‌ی ولایت و تعیین‌کننده‌ی مقصد و مسیری که باید حرکت اجتماع و ریشه و مبنای قوانین در جهت آن باشد، غیر از خدا و آئین او کسی نیست. هدایت کلی و ارایه‌ی مقصد و مسیر آنها به مصداق آیه شریفه:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.

وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ.» (لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳)

(همانا که هدایت یا راهنمایی و رهبری به عهده ما است. و همانا که

پایان و آغاز نیز برای ما، یعنی از طرف ما و به سوی ما است.)

به‌عهده‌ی خدا است و انحصاری نبوده، هدایت خداها و معبودها و مطلوب‌های دیگری که بشر روی جهالت و وهم و هوس یا به تشخیص عقل و علم و خواسته‌های ناقص و نارسای خود اتخاذ کند، نمی‌تواند باعث رستگاری و سعادت باشد:

«قُلْ إِنْ هُدِيَ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ» (بقره (۲) / ۱۲۰)

(بگو همانا که هدایت خدا هدایت (واقعی) است...)

اختلافی که مابین دموکراسی و حاکمیت ملی اکتشافی قرون اخیر دنیای متمدن با ولایت شورائی الهی - انسانی قرآن وجود دارد، در این است که هر دو آنها حکومت انسانی است؛ در حالی که در اولی هدایت کلی و اهداف و قوانین اصولی را متفکرین و دانشمندان و بزرگان خودشان روی معلومات و تجربیات و مطالعات مربوطه تدوین و پیشنهاد نموده و جامعه تصویب می‌نماید، ولی در دومی هدایت کلی و قانون اساسی مأخوذ از خدا و قرآن است و ایمان مردم پشتوانه‌ی آن می‌باشد. ولایت خدا و حکومت الله همان حاکمیت ملی و حاکمیت انسان‌ها است که در راه و مقصد خدا بر طبق هدایت او حرکت نمایند.

۵- وحدت و اجتماع

قرآن و فرستاده‌ی خدا بر این دو نکته اصرار داشته، تجمع و تحزب و همکاری را تأکید می‌نمایند و تفرقه و تشتت و تک‌روی را شرک می‌شمارند. دست خدا با جماعت است (يُدُلُّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ).

توسل و تمسک به ریسمان الهی برای نجات و اداره‌ی دنیا و رسیدن به سعادت جاویدان باید دسته جمعی و دور از جدائی باشد:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱

در دین خدا- که اداره‌ی دنیا و ولایت جزیی از آن است- اگر گروه‌بندی کرده راه تفرقه و تفاخر و تعصب را گرفتید، شرک به خدا ورزیده‌اید:

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِبَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲

اجتماعی زندگی کردن و احتراز از جدائی و تک‌روی، بیان دیگری از نفی توهین و تعظیم انسان‌ها است. کسانی از سایر مردم جدا می‌شوند و تک‌روی و خودخواهی می‌نمایند که احساس برتری و دانایی برای خودشان و بدی و پستی برای دیگران نموده، تحمل همزیستی با آنان رانداشته باشند. ولایت متقابل و وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را که اصلاح متقابل است، قبول نداشتند و بجای خواست خدا که وحدت و محبت و خدمت به خلق است، از اراده و تشخیص دیگری پیروی نمایند که همان شرک به خدا است.

۶- خلافت و نظارت

با توجه به اینکه خلقت و خصوصیت انسان بنا به مشیت ازلی توأم با خلافت او بر روی زمین و واگذاری مدیریت و حکومت انسان‌ها از طرف خداوند به خود آنها می‌باشد:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره (۲) / ۳۰)

(آن زمان که پروردگار تو به فرشتگان اعلام کرد که من جعل کننده یا

به وجود آورنده خلیفه در زمین هستم.)

در حقیقت، حکومت الله و حاکمیت ملی یا حکومت مردم بر مردم مترادف هم در می‌آیند و خداوند- که مختار و مسئول مان آفریده است- در این دنیا به نظارت بر اعمالمان اکتفا می‌نماید:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»

(یونس (۱۰) / ۱۴)

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳: همگی به [قرآن] رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید...

۲. روم (۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و در جرگه شرک‌ورزان مباشید، همان کسانی که دین خویش را فرقه فرقه کردند و به گروه‌هایی تقسیم شدند؛ [و] هر گروهی به آنچه خود دارد دلخوش است.

۲۴۲ _____ مجموعه آثار (۲۶)، بازیابی ارزش‌ها (۲)

(سپس شما را بعد از آنها جانشینان در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌نمایید.)

عاشقی خدا *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.» (بقره (۲) / ۱۸۶)

(و چون بندگان من سراغ مرا از تو بگیرند (یا خواهان من بشوند) پس بدانند (یا بگو همانا) که من نزدیکم، دعوت و تقاضای طلب‌کننده‌ای که مرا بخواند (یا بخواهد) اجابت می‌کنم (پاسخ می‌دهم) بنابراین دعوت مرا بپذیرند و ایمان به من بیاورند، باشد که رشد یابند (و به کمال برسند).) خدای آفریدگار و روزی‌رسانمان را شکر می‌کنیم و این عید بزرگ را به‌دوستان نمازگزار تبریک می‌گوییم که توانسته‌اند ماه مبارک تسلط بر نفس و مهمانی خدا را با موفقیت به‌پایان رسانده و اینک از سحری روزه و از امساک، به‌سفره‌ی عید و افطار درمی‌آیند. ان‌شاءالله که طاعات و تمناهایتان مقبول درگاه او و مفید دنیا و آخرت ما واقع شده باشد.

زبان اعتذار و تواضع

اوایل ماه که خانوادگی دور هم بودیم و صحبت اینکه ماه رمضان ماه ضیافت خدا است مطرح شد، یکی از بچه‌ها به شوخی گفت ما این مهمانی را که با گرسنگی و تشنگی پذیرائی می‌شویم نخواستیم!...

* تدوین و تکمیل خطبه نماز عید فطر در جشن انجمن اسلامی مهندسين به تاريخ ۱۳۶۳/۴/۱۰ در جلد اول «بازیابی ارزش‌ها» از «سیمای اسلام» حرف زدیم و در جلد سوم از «اومانيسم خدا» صحبت کردیم، و اینک یک پله بالاتر رفته «عاشقی خدا» را مطرح می‌سازیم. قهراً پاره‌ای از مطالب تکراری خواهد بود.

این هم حرفی است و یک نوع پذیرائی. اما مثل اینکه خود قرآن به این اشکال و امتناع عنایت داشته است. می‌بینیم در پنج آیه مخصوص (۱۸۳ تا ۱۸۹) که در سوره بقره (۲) برای دعوت مؤمنین به ضیافت رمضان آمده است، یک زبان تشویقی دوستانه و عذرخواهانه به کار برده شده است. یکم می‌گوید:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَي الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ»^۱

یعنی اگر زحمت و سختی دارد خاص شما مسلمان‌ها نیست، برای پیشینیان شما بوده است. دوم:

«أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ»^۲

چند روزی بیشتر نیست، نخواسته‌ایم تمام سال را محرومیت بکشید، سوم:

«فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ»^۳

یعنی فشار نمی‌آوریم، اگر کسالت و ناتوانی داشته باشید روزه را به موقع طاقت بیندازید یا به جای آن اطعام مساکین کنید. چهارم:

«فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ يَعْنَىٰ إِن كَانَ مِنَ الْبُرُوقِ أَوْ لِبُطْنِكُمْ أَوْ لِمَنْ يَدْعُونَ بِالنِّسَاءِ فَفِي شَهْرِ رَمَضَانَ»^۴

یعنی این کار خوبی است که ای کاش می‌دانستید چگونه رغبت کردن و رو آوردن به آن به سود شما است. پنجم:

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»^۵

یعنی چنین تکلیف، به مناسبت و مصادف با ماهی است که در آن قرآن برای شما از پیش خدا نازل شده است، قرآنی که هدایت برای مردم است، هدایتی متکی بر

۱. بقره (۲) / ۱۸۳ : ... روزه‌داری بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر پیشینیان مقرر شده بود...

۲. بقره (۲) / ۱۸۴ : روزهای معین [رمضان] را [روزه‌داری کنید]؛ ...

۳. بقره (۲) / ۱۸۴ : ... و هر که از شما بیمار یا در سفر باشد، به همان تعداد از روزهای دیگر [روزه بگیرد]؛ و برای کسانی که روزه طاقت فرسا است، بازخریدی معین شده است که [به ازاء هر روز،] غذای یک بینواست؛ ...

۴. بقره (۲) / ۱۸۴ : ... و هر که به دلخواه خویش [بیشتر] نیکوئی کند، نفع خود اوست؛ اما [بی‌تعلل] روزه داشتن برای شما [بسی] بهتر است اگر [فواید بی‌شمار روزه را] بدانید.

۵. بقره (۲) / ۱۸۵ : ماه رمضان [ماهی است] که در آن، قرآن به عنوان هدایت مردم و نشانه‌های روشن هدایت و معیار تمیز [حق از باطل] نازل شده است؛ ...

دلایل روشن و نشانه‌های آشکار و جداکننده‌ی حق از باطل، نه سردرگمی و تردید و بیچارگی. ششم و خلاصه‌ی همه‌ی آن حرف‌ها، اینکه:

«يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ»^۱

یعنی غرض خدا آسان کردن و رفع مشکلات شماست نه سخت‌گیری و آزار.^۲

و بالاخره منظور از این هدایت و بهره شما چیست؟

«وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۳

خدا می‌خواهد در جهت شناسائی و درک عظمت او شما راه‌نمایی شوید و بهره‌مند متشکر باشید. هم بزرگی و مقام خدا را بفهمید و هم رضایت از نعمت و برخورداری پیدا کنید. همه‌ی برنامه به‌سوی خداست، ولی به سود خود ما.

آیا در هیچ کتاب فقهی، شرعیات، رساله علمیه، ادبیات تبلیغاتی و موعظه یا از قول هیچ رهبر، حاکم، مربی و مصلح و حتی پدر و مادر و در دعوت‌نامه‌های مهمانی به‌چنین توضیح و تواضع و چنین کلام صمیمی دل‌سوزانه تا به حال برخورد کرده‌ایم؟ خدا چگونه با ما صحبت می‌کند و آقایان انقلاب اسلامی که خود را مسئول و مجری اسلام می‌دانند چگونه عمل می‌نمایند!

۱. بقره (۲) / ۱۸۵ : ... خدا برای شما آسانی می‌خواهد نه مشقت؛ [این حکم را مقرر کرد] تا [بدون مشکل روزه‌داری کنید]...

۲. خداوند برای شما قصد آسانی و راحتی را دارد و سخت‌گیری و زحمت برایتان اراده نکرده است. نظیر چنین لحن تشویق عذرخواهانه را به‌دنبال حکم وضو و غسل و تیمم نیز می‌بینیم. آیه ۶ سوره مائده (۵) با این جمله ختم می‌شود:

«مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

(خداوند نمی‌خواهد بر شما حرج یا تنگی و سختی فراهم آورد بلکه خواهان آنست که پاکیزه‌تان کند و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید که خوشحال و شکرگزار شوید.)
نه تنها طهارت و روزه را خداوند برای سخت‌گیری یا عسر و حرج ما واجب نکرده، قصد رحمت و اتمام نعمت داشته است بلکه کل دین را هم یادآوری می‌نماید که در آن حرج و فشار قرار نداده بلکه ما را برای اسلام و پیروی از ملت ابراهیم برگزیده و ممتاز کرده است:

«هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (حج (۲۲) / ۷۸)

(... او شما را برگزیده است و در دین تنگی و حرج روی شما وارد نساخته است، دینی که از پدرتان ابراهیم است...)

۳. بقره (۲) / ۱۸۵ : ... و خدا را به پاس اینکه شما را هدایت کرده است به عظمت یاد کنید و بسا که [این نعمت بزرگ را] سپاس دارید.

تازه بعد از آن شش مرحله و خلاصه و نتیجه‌گیری آیه‌ای که در آغاز گفتارم بود چنین می‌آید:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره (۲) / ۱۸۶)

(و چون بندگان من سراغ مرا از تو بگیرند (یا خواهان من بشوند) پس بدانند (یا بگو همانا) که من نزدیکم، دعوت و تقاضای طلب‌کننده‌ای که مرا بخواند (یا بخواد) اجابت می‌کنم (پاسخ می‌دهم) بنابراین دعوت مرا بپذیرند و ایمان به من بیاورند، باشد که رشد یابند (و به کمال برسند). مثل اینکه خدا اطمینان به مطمئن شدن و متقاعدگشتن ما در قبول دعوتش نیافته می‌خواهد از احتمال کمترین امکان آشتی و تمایل ما استفاده کند. احتیاطاً به پیامبرش سفارش می‌نماید که اگر بنده‌ای از بندگان من به دلش برات شد که سراغ خانه مرا از تو بگیرد بگو خانه‌ام در همین نزدیکی است و پشت در، انتظارت را می‌کشم که اگر به طرفم آمدی و صدایم کردی در آغوش بگیرم! پس ای پیغمبر به آنها بگو، به این همه دعوت و درخواست من، که تو حاملش بوده‌ای، جواب مثبت بدهند و به من که دوستدار و در قرب جوارشان هستم ایمان بیاورند، که اگر آوردند ارشاد می‌شوند و از آنچه هستند و دارند، برتر و برخوردارتر و برومندتر خواهند شد.

* * *

وقتی در این آیه دقت می‌کنیم می‌بینیم در حقیقت خدا است که دعوت‌کننده و خواهان ما و عاشق ما است. عاشق بسیار عجیب به وصال رسیده‌ای که از داخل خانه معشوق و از درون دل او صدا می‌زند و او را می‌طلبد! مگر نگفته است که:

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؟» (ق (۵۰) / ۱۶)

(... ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.)

و در آیه دیگر جلوتر رفته «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» می‌گوید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»

(انفال (۸) / ۲۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و رسول را، آنگاه که شما را

به چیزی که زنده‌تان می‌کند می‌طلبید، بپذیرید و بدانید که همانا خداوند
حائل میان شخص و دل او است و اینکه شما به سوی او محشور و
گردآوری می‌شوید.)

البته خدا عاشقی است که نه کمتر و کوچک‌تر از معشوق خود می‌باشد و نه
ذره‌ای به او احتیاج دارد. نه تنها بی‌نیاز علی‌الاطلاق، بلکه ارباب رحمت‌رسان است،
فریضه‌ی روزه با گرسنگی و تشنگی و محرومیت‌هائی که باعث می‌شود، آدم را
به یاد انوری می‌اندازد که گفته است:

من رشته محبت تو پاره می‌کنم شاید گره خورد، به تو نزدیک تر شوم

اشخاصی هم که سراسر سال را در ناز و نعمت گذرانده‌اند و خورد و خوابشان از
هر جهت فراهم بوده است حالا که محدودیت و ممنوعیتی پیش می‌آید چه بسا
متوجه نعمت‌ها شده قدر لذت‌ها و قوت‌ها را بشناسند و دهنده‌ی آنها را دوست خود
دانسته شکرگزار و خواهان احسان و معرفت بیشتر او گردند.

خداوند آفریدگار نه همچون پادشاهی است که برای حفظ سلطنت و بهره‌مندی
از ملک و رعیت خدماتی به مردم ارجاع می‌نماید و فرمان‌هایی به مأمورین می‌دهد،
نه دیکتاتوری است که برای احراز قدرت و حاکمیت بر کشور، مستبدانه عمل
می‌کند و نه رئیس دولت یا مدیر یک شرکت است که به خاطر برنامه‌های تعهدی
دستورهای الزامی برای کارمندان و مسئولین صادر می‌نماید. خدا که احتیاج به هیچ
چیز و به هیچ کس ندارد، نه مطالبه‌ای می‌کند و نه حکم و مواخذه‌ای ابراز می‌دارد.
آنچه در رابطه با مخلوق می‌خواهد و می‌نماید چیزی جز جود و رحمت نمی‌تواند
باشد. مطلوب و خواست خدا خود بندگان‌اند و حیات و کمال و تقرب آنها به درگاه
ذوالجلالش. اگر آمریت و اجبار و اکراه در کار بیاید و خود بندگان خواهان آن
مراتب و طلب‌کننده‌ی آن روابط نبوده شخصاً تصمیم‌گیرنده در حرکت به سوی خدا
و درخواست از او نباشند، در این صورت نقض غرض به عمل خواهد آمد. زیرا که
از انسان سلب شخصیت و ارزش شده است.

به‌همین منوال است رابطه فرستادگان خدا با دعوت‌شدگان به سوی خدا که خالی
از احتیاج و استفاده و آخرت بوده تقاضا و توقعی برای تشکر یا امتنان نیز نداشته‌اند.

۱. انعام (۶) / ۱۳۳: وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ (و پروردگار تو بی‌نیاز صاحب رحمت و خیراست).

شعار همه‌ی پیغمبران «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»^۱ بوده دستمزد نمی‌خواسته‌اند. برای تأمین خواسته خدا در مورد انسان راهی و رابطه‌ای جز محبت و دعوت از ناحیه او و رغبت و دعا از ناحیه انسان، با قبول تلاش و زحمت، نمی‌تواند قابل تصور باشد. کما آنکه در عینیت زندگی و در فعالیت‌های حیوانی خودمان می‌بینیم که تغذیه و رشد و تولید مثل بدون احساس اشتها و عشق، یعنی تمایل و تحریکات خود شخص، صورت نگرفته اگر تلخی و تحمیل در میان آید روگردانی حاصل خواهد گشت. بنابراین آیه یا حکم «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را باید به‌عنوان یک اصل تکوینی که منطقی و بدیهی است بپذیریم. پایه و سرچشمه دعا و بندگی خدا نیز از همین جا بوده یک عمل دوطرفه طلب و دعوت، با عشق و اخلاص، مابین خدا و انسان صورت می‌گیرد. در آیه صدر مقال نیز متقابله‌بودن عشق و دعوت آشکار است. سعادت عقبی و رضوان خدا، همچون زندگی دنیا که مقدمه و وسیله آن می‌باشد، بدون آزادی و اشتها یا عشق و دعا همراه با اخلاص و عمل، فراهم شدنی نیست. نمونه و مظهر جلوه‌گاه چنین شور و عشق یا نمایش اجابت بنده به دعوت خدا و الحاح و استدعای او برای خدمت و طاعت و تقرب را در دعای کمیل مشاهده می‌نمائیم. آنهایی که با زور و آزار، بر خلاف خواست و امر خدا زنان و مردان را وادار به احکام و وارد در اسلام می‌نمایند چقدر جاهل‌اند! چقدر در اشتباه‌اند و چه خیانت به خدا و به خلق خدا می‌نمایند!...

توحید و آخرت از راه خوراک و لذت

قرآن که کلام خدا است و از هر جهت متفاوت و مغایر با منطق و معمول بشر حتی معتقدین و مبلغین، خدا را نه از راه فلسفه و ریاضت به شیوه اهل کلام و تصوف، بلکه با ساده‌ترین زبان و ملموس‌ترین نشان به ما معرفی می‌نماید. سعی دارد قبل از هر چیز نعمات و خدمات او را ارائه داده به یک کرشمه دو کار کند. هم محبتش را در دل ما جا دهد و هم وجودش را در عقل و ذهنمان مستقر سازد. این ارائه و اثبات و راه انتخابی برای رساندن ما به اصول توحید و آخرت اولاً با محسوس‌ترین و مشهودترین وسیله است یعنی مادیات و واقعیات، نه مجردات و روحیات، و ثانیاً در قلمروی احتیاجات و در بدن خود ما برخورد دارد. یعنی چیزهایی که درباره‌ی آنها نمی‌توانیم

۱. فرقان (۲۵) / ۵۷: ... از شما هیچ پاداشی بر رسالتم نمی‌خواهم...

کمترین تردید و تامل داشته باشیم. در دستران ندهم باید با معذرت عرض کنم که از راه انتخابی خداوند یعنی، شکم و شهوت چیزی نزدیک تر و مسلم تر در دنیا برای ما وجود ندارد. صریحاً اعلام می نماید که:

«سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.» (فصلت (۴۱) / ۵۳)

(به زودی نشانه‌های خودمان را در کرانه‌ها و آفاق و در وجود و نفوس خودشان ارائه خواهیم داد تا بر آنها روشن شود که آن (خدا یا قرآن) حق است، آیا شاهد و حاضر بودن پروردگار تو بر هر چیز برای اثبات وجود او کفایت نمی نماید؟)

از یک طرف نشانه‌های وجود و قدرت و رحمت خود را در کرانه‌های جهانی که همه‌ی خلایق را در برگرفته است و متاثر و محتاج و محاط در آن هستیم و محسوس و برایمان مسلم می باشد، ارائه می دهد و از طرف دیگر در نفس و نمود خودمان با جسم و جان، با همه‌ی کمیات و کیفیات، و با همه‌ی دریافت‌ها و تولیداتی که داریم و برای ما، هم مرکز جهان است و هم منزلگاه خودمان، اثبات می نماید تا حق بودن و حقیقت داشتن او برایمان آشکار گردد و شهود و حضور او را در همه چیز و همه جا لمس کنیم.

این ارائه و اثبات را از اندرون ما آغاز می نماید. از آنچه می خوریم و نیرو می گیریم و در آنچه لذت می بریم یا می سازیم و ساخته می شویم. در سوره‌های مختلف و در آیات متعدد و متنوع، داده‌های خود را تکرار می کند، به رخ ما می کشد و گله می کند که چرا نمی خورید، نمی آشامید، لذت نمی برید یا معطر و زیبا نمی شوید؟

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (اعراف (۷) / ۳۲)

(بگو چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده است و پاکیزه‌های روزی را تحریم کرده است؟ بگو اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و اختصاصی آنها در روز قیامت می باشد...)

با تفصیل و تفنن و با اندکی منت می گوید ما آسمان‌ها و زمین، خورشید و ماه، شب و روز، دریا و درختان، مزارع و بستان‌ها، چارپایان و مرغ‌ها، حشراتی چون

زنبور عسل و گل‌های رنگارنگ را به‌خاطر شما و برای استفاده انسان‌ها، از هر طبقه و رنگ و مسلک و مقصد که باشند، آفریدیم. بخورید و بیاشامید و هدر ندهید، بیارائید و بیاسائید و سواری و بهره‌برداری کنید ولی به‌دور از آزار و فساد... تنها توقعی که از شما هست شکر است. یعنی نوش جان کردن و خوشحال و ممنون شدن:

«كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةً طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ»

(سبا (۳۴) / ۱۵)

(از روزی پروردگارتان بخورید و شکرش را بجا آورید، سرزمینی پاکیزه حاصلخیز و سروری درگذرنده و بخشاینگر.)

و اگر شکر نعمت مرا بجا آورید بیشترش می‌کنم ولی اگر ناسپاسی کردید بدانید که عذاب من شدید است:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»

(ابراهیم (۱۴) / ۷)

(به یاد آور) آن زمانی که خدا اعلام داشت که اگر شکر (نعمت‌هایم) را بجا آورید حتماً برایتان زیادتر خواهم کرد و اگر کفران نعمت و انکار منعم را نمودید خاطرتان باشد که عذاب من یقین سخت است.)

شکر نعمت‌های خدا کردن یعنی برخوردار شدن، او را به‌عنوان دهنده شناختن و ممنون گشتن و راضی شدن از او. کفران هم یعنی لذت و بهره نبردن، به هدر دادن، یا غفلت و انکار نعمت و دهنده‌ی آن را کردن یا از دیگری و از جای دیگر دانستن.

بعد از شکرگزاری خدا کافر شدن به‌نعمت‌های او آمد، با شناسائی و عرفان نعمت‌رسان. در آیه دعوت و درخواست آغاز مقاله نیز ایمان آوردن به‌خدا به‌عنوان مایه و مقدمه «ارشاد» ذکر شده بود. قرآن توضیح می‌دهد که تمام اینها نه به‌دلیل استفاده و احتیاج خالق قادر به مخلوق‌های ناتوان نادان نادار می‌باشد بلکه می‌خواهد ما را از خود راضی کرده توفیق رضوان بیاییم که پرده‌ی بالاتر، لطف و عنایت است و مبادا که در دستگاه منظم خودکار مرتبط خلقت، کفر و جهالت باعث محرومیت و رنج و هلاکت‌مان گردد:

«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا

يَرْضَاهُ لَكُمْ» (زمر (۳۹) / ۷)

(اگر کافر شدید (و شکرش را بجا نیاوردید و او را نشناسید) بدانید که خداوند بی‌نیاز از شما است درحالی که برای بندگانش کفر را خوش ندارد

ولی اگر شکر کنید به سود شما رضا می‌دهد...

خدا از اینکه ما از نعمت‌های دنیا بهره‌مند شده او را بستائیم و بشناسیم و با شناخت و عرفان او، آشنائی و انس و نزدیکی بیشتر پیدا کنیم و عذاب نینیم، خوشش می‌آید. شکر و ایمان و ارشاد و عرفان و رضوان تماماً مراحل متوالی و بلکه مترادفِ علاقه‌مندی و احسان خدا در حق انسان است^۱ کار خدا دوستی است و سوق دادن بندگان مؤمن از تاریکی‌ها به روشنائی و بینائی در حالی که نتیجه کفر و افتادن پرده در میان او و ما سرسپردگی یا ولایت طاغوت‌ها است، و به دنبال خروج از روشنائی و توانائی به تاریکی‌های گوناگون و نادانی، آتش جاویدان خواهد بود:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره (۲) / ۲۵۷)

(خداوند ولی (و دوست و سرپرست) کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به روشنائی درمی‌آورد. و کسانی که کافر شدند اولیاء یا دوستان و سرپرست آنها طاغوت است که ایشان را از روشنائی و نور به سوی تاریکی‌ها خارج می‌کند، اینها یاران همیشگی آتش و مخلد در آن هستند.)

و دعوت او از برای زنده کردن و حیات‌دادن به ما است :

«اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (انفال (۸) / ۲۴)

(... وقتی خدا و پیغمبر، شما را دعوت به چیزی می‌کنند که زنده‌تان می‌سازد جواب قبولی و مثبت بدهید...)

منطق مصرفی و مادی

شاید درک این معانی و تصور این مدارج برای ما مشکل بوده احتیاج به دست‌آوردهای مادی ملموس و دست‌آویزهای محسوس داشته باشیم. ولی این را می‌فهمیم که در این مبادلات و معاملات خدا از مقام عاشق صحبت نموده آدمیزاد حکم معشوقی را پیدا کرده است که از او دعوت و تشویق می‌کنند و برایش چشم روشنی و هل و گل می‌فرستند.

۱. حدیث قدسی معروف «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً ... فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ» دور از این معانی نیست. شناخته شدن خدا، خرج کردن او از خزانه‌ی نهان است و جود و احسان در حق بندگان .

خدائی که ما را آفریده است بهتر از هر کس خبر از خاکی بودن بنیادی و ابتدا و انتهای آدمی داشته ضعف‌هایمان را می‌شناسد. خوب می‌داند که درک چنان عوالم چقدر برایمان مشکل است و باید به‌زبان مصرفی و از دریچه نیازها و نعمت‌های مادی تفهیم ایمان و عرفان و ایجاد عشق و وصال در ما بنماید. قرآن به‌جای روح و جان از جسم و اعضای آن صحبت می‌کند. در آنجا هم که می‌خواهد کرامت نسبت به انسان را نشان دهد اشاره به حرکت در زمین و دریا می‌نماید، از خوراکی‌های پاکیزه روزیمان می‌دهد و برخورداری بیشتر و برتری‌مان را نسبت به بسیاری از مخلوقات اعلام می‌دارد.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۱

می‌بینیم در سوره انعام (۶) / ۲، از آسمان تا زمین سفره‌ی غذاهای پاکیزه با دسرهای رنگارنگ برای ما پهن کرده تصریح می‌نماید که هیچ‌یک را خدا بر شما حرام نکرده است.^۲

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (انعام (۶) / ۹۹)

(و او است کسی که از آسمان آب فرستاد و بدان وسیله رستنی‌ها و روئیدنی‌های هرچیز را خارج ساختیم (یا بیرون آوردیم) و سپس بدنه سبز را بیرون آوردیم که از آن دانه‌های خوشه‌ای برهم‌چیده سر درمی‌آورد و (همچنین در) درخت خرما از شکوفه‌های خوشه‌های به‌هم‌فشرده (خارج نمودیم) و باغاتی از انواع انگور و زیتون و انار در صورت‌های مشابه یا متفاوت (فراهم آوردیم) به میوه و محصولاتش وقتی به بار می‌نشیند و به (کیفیت یا حالت) رسیدنش بنگرید، همانا که در این نعمت‌ها

۱. اسراء (۱۷) / ۷۰: بنی‌آدم را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا [بر مرکب] سوارشان کردیم و از نعمت‌های پاکیزه روزیشان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش آشکارا برتری بخشیدیم.
 ۲. شاید تسمیه «سفره انعام» که توأم با ختم سوره انعام (۶) است و سفره حضرت عباس (س) می‌گویند به همین مناسبت بوده باشد.

آیات و نشانه‌ای مسلم برای مردمی که ایمان می‌آورند وجود دارد.) معمولاً در برخوردهای اولیه ما و تماس‌هایی که برای کار و احتیاج گرفته می‌شود اشخاصی که می‌خواهند نظر طرف را به نحوی جلب نموده پل ارتباطی برقرار سازند می‌گردند از سوابق و روابط مستقیم یا غیرمستقیم فمابین و از نزدیک‌ها چیزی را پیدا کنند و اظهار نمایند. اگر بشود خویشاوندی یا سابقه آشنائی و هم‌محلگی و لااقل همشهری‌گری را یادآور می‌شوند، اگر نشد هم‌کلاسی و هم مدرسه‌بودن و همکاری پدران یا کسانشان... خداوند هم در این خاطرخواهی و خاطرجویی انسان دو سابقه و سرپل ذکر می‌کند تا میزان محبت و محرمیتش را بیان نماید. اما چه سابقه و چه رابطه‌ای که هیچ آدم با آدم دیگر ندارد و هیچ عاشق و معشوقی تا این حد نزدیک و یگانه بایکدیگر نیستند. در دو آیه قرآن نزدیکی خدا به ما اعلام شده است که اگر صدبار هم آن را به قلم و به زبان بیاوریم باز به کنهش نرسیده‌ایم:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.»^۱ (ق (۵۰) / ۱۶)

(... و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.)

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»^۲ (انفال (۸) / ۲۴)

(... و بدانید که همانا خداوند حائل میان شخص و دل او است...)

در اولی صحبت از رگ گردن شده است که رساننده‌ی خون به مغز و به‌اعضاء رئیسه بدن است و در واقع کانال حیاتی و ارادی انسان می‌باشد. خدا از رگ حیاتی و ارادی تصمیم‌گیری هم با ما یگانه‌تر است. در دومی به‌جای اراده و فکر و فرمان آدمی، از قلب که معرف و مرکز احساسات و عواطف و عشق انسان است صحبت می‌شود. خدا با ما محرم‌تر از عقل و عشق یا

۱. تمام آیه چنین است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ.» (ق (۵۰) / ۱۶)

(ما انسان را آفریدیم و از وسوسه‌های ضمیرش آگاهیم؛ و از شاه‌رگ [ش] به او نزدیک‌تریم.)

۲. تمام آیه چنین است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.» (انفال (۸) / ۲۴)

(ای ایمان‌آوردگان، چون [رسول از جانب خدا] شما را به پیامی حیات‌بخش فرا می‌خواند، خدا و رسول را اجابت کنید؛ و بدانید که خدا میان انسان و قلبش حایل می‌گردد [به گونه‌ای که از اسرار همه آگاه است]؛ و [آگاه باشید که] به پیشگاه او احضار خواهید شد.)

دیده و دل خودمان می‌باشد.

آیا با هیچ زبانی رساتر و زیباتر از این ممکن بود یکرنگی و یگانگی و نزدیکی دو موجود بیان شود؟ آیا هیچ انسان‌شناس و روان‌شناسی از چنین اتصال و اعتلاء انسان در ارتباط با خالق جهان، یا با خود جهان و طبیعت، آگاهی و اعلام داشته است؟ بگذارید بار دیگر آه دل سعدی و موعظه او در جامع بعلبک را به یاد آوریم:

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار^۱ من و من مهجورم

نمونه دنیائی از بهشت و جهنم آخرت

ضمن آنکه این آیات و توجهات، نعمت‌ها و محبت‌های خدا را به یاد می‌آورد، می‌تواند پیش‌آگهی یا پیش‌نمونه‌های کوچکی از دنیای آینده موعود- که هنوز تحقق نیافته و تصورش برایمان بسیار مشکل است- باشد. نمونه‌هایی از رحمت و قدرت خداوندی ارائه می‌گردد که بی‌دریغ رسیده است و (همان‌طور که در طراحی آدمیزاد و در بهشت اولیه گفته شده بود) فرستنده یا دهنده‌اش علاقه دارد بخوریم، بیاشامیم، خوش باشیم و گرما و تشنگی و سختی نبینیم. ولی همین که در اثر اسراف و پرخوری از حدود مقرر طبیعت یا خلقت تجاوز و به‌خودمان یا به‌همسایگان و همکارانمان تعدی می‌نمائیم قهراً دچار دل‌درد و بیماری‌های دیگر یا عکس‌العمل‌های ستم‌گری گشته به‌جای لذت و قوت و خدمت، رنج و ضعف و خصومت می‌بریم و خود را محروم از تناول و تمتع و محبت می‌نمائیم، بهشت آخرت نیز از لطف و رضای خدا و محصول طلب و تلاش ما است در حالی که جهنم مصنوع صددرصد خودمان و نتیجه قهری نادانی و نافرمانی و ناسازگاری می‌باشد.

بعد از سوره انعام (۶) در سوره نحل (۱۶) تفصیل و تجمل و تفنن بیشتری دیده می‌شود. بعد از آنکه آفرینش انسان را از نطفه آغاز می‌نماید، استفاده‌های اقتصادی و تفریحی و تربیتی از چارپایان را برمی‌شمرد، آبی را که از آسمان می‌فرستد و زرع و زیتون و نخل و اعناب و انواع ثمرات را که می‌رویاند به‌عنوان نمونه و نشانه برای اهل تفکر می‌آورد. تسخیر شب و روز را دلیل اهل خرد می‌گیرد و تنوع گسترده محصولات زمین را یادآور می‌شود. حتی به‌سراغ ماهی دریا می‌رود و از مروارید و

۱. در حقیقت و ترجمه صحیح آیه می‌بایستی گفته باشد: در «میان» من و من مهجورم.

مرجان و کشتی‌های کالا آور صحبت می‌کند، راه‌های کوهستانی و راه‌های فلکی را راهنمایی‌های الهی می‌داند و بالاخره به این پرسش آزادمنشانه برای معرفی و اثبات وجود خود می‌رسد که:

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.» (نحل (۱۶) / ۱۷)

(آیا پس کسی که می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌آفریند، آیا متوجه نیستید و متذکر نمی‌شوید؟)

به وسط سوره نرسیده باز صحبت از باران و احیای زمین است، از چارپایان با شیر گوارای نیالوده‌ای که از میان فرث و دم می‌جوشد، از شیر و شکر و خوراکی‌های لذیذی که از خرما و انگور می‌گیرند، از شراب و شهد و شفا که زنبور عسل برایمان می‌سازد و بالاخره در آیات ۷۲ و ۷۳ به نعمت و لذت زناشویی و فرزندسازی رسیده می‌فرماید:

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ.»

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ.^۱

۱. نحل (۱۶) / ۷۲ و ۷۳: خدا برای شما همسرانی از [جنس] خودتان قرار داد و از همسرانتان فرزندان و نوادگانی پدید آورد و از نعمت‌های پاکیزه به شما روزی داد؛ آیا به باطل باور می‌آورند و نعمت خدا را ناسپاسی می‌کنند؟

و افرادی را به جای خدا بندگی می‌کنند که ذره‌ای اختیار تأمین روزی آنان را در آسمان‌ها و زمین ندارند و نمی‌توانند [داشته باشند].

بعضی از ایراد گیرندگان و انکارگران، توصیف‌های بهشت و جهنم را (نَعُوذُ بِاللَّهِ) انعکاس تمناهای تحقق نیافته‌ی شکمی و شهوانی آورنده‌ی قرآن گرفته و وعده‌های زیرکانه یا خیرخواهانه برای اطاعت و فداکاری پیروان عامی می‌دانند. در میان روشنفکران عارف مسلک و روحیون طرفدار ریاضت و رهبانیت نیز که قالب جسمانی و تعلقات خاکی دنیائی را زندان‌های آدمی و قفس موقت تن برای جلوگیری از پرواز روح ملکوتی می‌شناسند، امتناعی وجود داشته کسر شأن خود و خدا می‌دانند که در آخرت پوشاک و خوراک در کار باشد، حوری و غلمان همدم پرهیزکاران شوند و اهل بهشت در سایه درختان پر میوه و در کنار نهرهای عسل و شراب تکیه بر تخت و بالش بزنند! یا آتش جاویدان جهنم چیزی غیر از سوز و حسرت دل باشد.

اما به طوری که قبلا اشاره کردیم چنین می‌نماید که قرآن عکس قضیه را گرفته ابتلا و اشتغالات این دنیا و اتصالات جسمانی ما را نمونه و مثل یا مقدمه و تمرین برای آن دنیا می‌داند که حیات واقعی و حیوان ←

منطق همان منطق است: یادآوری و رژه‌دادن نعمت‌های مادی ملموس و محسوس بی‌شمار خدادادی که مورد استفاده مستقیم زندگی و زاینده‌گی دنیائی ما است، برای ایجاد ایمان و عشق به خدا و سهولت درک آخرت. و در دنباله‌ی آن گلایه و شگفتی از محبوب‌های بی‌خرد و بی‌وفا یا زیانکاران به‌خود.

باز هم شمارش نعمت‌ها قطع نمی‌شود. مسکن و سایه‌بان، پوشاک و سرما و آنچه ما را از جنگ و گرما حفاظت می‌کند را یادآوری می‌نماید تا به این گفتار می‌رسد:

«كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ.» (نحل/۱۶) / ۸۱

(... این چنین نعمت خود را بر شما تمام می‌کند به این امید که شاید (به‌حق) تسلیم شوید.)

و پرونده‌ی نعمات خدادادی و دعوت به استفاده‌های آشنائی و دوستی را با این دو آیه ختم می‌نماید:

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَمَا عَلَيكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.»

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ.» (نحل/۱۶) / ۸۲ و ۸۳
(پس اگر رو گردانند بدان که وظیفه تو فقط ابلاغ کردن آشکار و بی‌ابهام است.)

نعمت خدا را می‌شناسند ولی انکار می‌کنند و بیشترشان کافراند.)

یعنی اگر باز اصرار به اعراض و بی‌اعتنائی ورزیدند بر آنان، که اکثرشان کافراند، و با وجود آگاهی بر نعمت‌های الهی در انکار پافشاری می‌نمایند، خشم مگیر و خسته نشده از ادامه رسالت و دعوت دست برندارد.

ببینید چه قدر امیدواری، چه قدر بردباری و چه قدر عاشقی و علاقه‌مندی!

→ است و پیغمبر خدا در باره‌اش فرمود است «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»، از طرف دیگر قرآن (طه/۲۰) / ۵۵) با تکرار این مضمون و تصریح بر اینکه «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.» التزام بنیادی ما را با خاک و انفکاک ناپذیری انسان را از تغذیه و تولیدات مادی، یادآوری می‌نماید. از روز ازل نیز در طراحی آدمیزاد بحث با فرشتگان بر سرِ زمینی بودن انسان (بقره/۲) / ۳۰ : ... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... بود و شیطان که طبع و طینت مادی آدم را (در برابر جوهر آتش بودن خودش) دلیل بر پستی او می‌گرفت رانده درگاه و عامل اغوای انسان گشت. جایگاهی هم که از ابتدا برای آدم و زوجه و ذریه‌اش در نظر بود که بی‌لیاقتی نشان داده بیرون انداخته شدند، باغ و بستان بود، با جواز تمتع بی‌دریغ «وَكُلًّا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» (بقره/۲) / ۳۵).

مهماندارِ دوستدارِ دوست و دشمن

خداوند خانه ضیافت و آغوش محبت خود را به روی بندگانش، اگر چه نافرمان و پیمان شکن باشند، نمی بندد بلکه غفور و رحیمی است که از بازگشت و توبه آنان استقبال می کند و فرا می خواند :

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آ !

توبه هم اگر نکنند و ناسپاس و ناباور بمانند، رحمت و امدادش را بر مؤمن و مشرک ادامه می دهد:

«كُلًّا تُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا.»
(اسراء (۱۷) / ۲۰)

(همگی را کمک می کنیم (چه) اینها و (چه) آنها و (به هیچ وجه) چیزی جلوی بخشش و امداد پروردگارت را نمی گیرد.)

خداوند نه از بندگان گنه کارش قهر می کند و نه عنایت و احسانش را دریغ می دارد^۱. اصلاً رابطه خدا با انسان های مؤمن و کافر یا دوست و دشمن رابطه حب و بغض نیست، رابطه «حُب» و «لَا حُب» است، اسراف کاران، عصیان گران، کافران و ستم گران و حتی فساد کنان را فقط می گوید دوست ندارم:

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.»^۲
«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.»^۳
«لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ.»^۴
«لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.»^۵
«لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.»^۶

۱. همان طور که در مقاله «چهارایسم»، بخش اومانیسم، جلد سوم «بازیابی ارزش ها» تشریح شده است.
۲. انعام (۶) / ۱۴۱، اعراف (۷) / ۳۱.
۳. مائده (۵) / ۱۰۸، توبه (۹) / ۲۴ و ۸۰، صف (۶۱) / ۵، منافقون (۶۳) / ۶.
۴. آل عمران (۳) / ۳۲، روم (۳۰) / ۴۵.
۵. آل عمران (۳) / ۵۷ و ۱۴۰، شوری (۴۲) / ۴۰.
۶. مائده (۵) / ۶۴، قصص (۲۸) / ۷۷.

قرآن در رابطه خدا با انسان کلمه‌ی «وَدَّ» و صفت «وَدُّود» را به کار می‌برد که بالاتر از حب است، و عشق شدید می‌باشد و این توصیف «ودودبودن» خدا به دنبال غفور و رحیم بودن او و دعوت به توبه آمده است:

«إِنَّهُ هُوَ يَبْدِيءُ وَيَعِيدُ.
وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُّودُ.»^۱

«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُّودٌ.»^۲

قرآن از دشمنی مشرکین و کفار با خدا صحبت می‌کند ولی از دشمنی خدا با آنها هیچ گاه حرفی نمی‌زند^۳ به ما نیز توصیه نمی‌نماید که با منکرین او که مشرکین باشند و با کفار و غیر مسلمین یا اهل کتاب به صرف اینکه به خدا ایمان نیاورده مرتکب گناه می‌شوند یا در زیر پرچم محمدی نیامده‌اند خصومت بورزیم. در برابر کسانی که با ما

۱. بروج (۸۵) / ۱۳ و ۱۴: اوست که [آفرینش را] آغاز می‌کند و باز می‌آورد.

و او آمرزگار و دوست‌دار [مؤمنان] است.

۲. هود (۱۱) / ۹۰: از صاحب اختیار خویش آمرزش بخواهید و به درگاهش باز آید که صاحب اختیار من مهربان و دوستدار [توبه‌کنندگان] است.

۳. ظاهراً فقط یک‌جا چنین تعرضی شده است که حالت متقابله دارد؛ در سوره بقره (۲) آیه ۹۸ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ.» (بقره (۲) / ۹۸) (کسانی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل هستند پس همانا- یا بدانند که- خدا دشمن کافرها است.)

ولی در مقابل ۶۵ بار کلمات «عَدُوٌّ»، «أَعْدَاءُ» و «عَدُوَان» در قرآن به کار برده شده است که تماماً در جهت دشمنی دیگران یا بعضی از مردم با خدا و یا انسان و مؤمنین است. مانند:

«عَدُوًّا لِلَّهِ»،	«عَدُوًّا لِلَّهِ وَعَدُوًّا لَكُمْ»،	«عَدُوًّا لِي»،
«هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ»،	«لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»،	
«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا»،	«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»،	
«إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا»،	«لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»،	
«جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ»،	«بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...»	
«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ»،		

به‌طور کلی دشمنی به‌عنوان یک حالت و یک عمل خلاف مشیت و صفت خدا تلقی گردیده و منع شده است حتی در مورد شیطان با آنکه مکرر تصریح شده است که دشمن خدا و انسان و مؤمنین است و باید او را دشمن مسلم و مضمم خود دانسته نگذاریم فریمان داده از عبادت خالص خدا بازماند و ما را به طرف دنیا و خطا بکشاند، یک بار هم گفته نشده است که دشمن شیطان باشید و در صدد اعدام و انهدام یا آزار او برآئید.

قیام به جنگ کرده‌اند و مغرضین و معاندین و پیمان‌شکنتان از مشرکین و اهل کتاب توصیه و تاکید می‌کند که به عمل آمده است «فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ^۱» است. آن هم نه هر کافر یا یهودی و نصرانی، بلکه آنهایی که آئین ما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مِّن مِّنِيْنَ»^۲

یا اقدام به قتال در دین و اخراج مؤمنین از خانه و زندگی‌شان کرده و با دشمنانمان همدست شده‌اند که در غیر این صورت تمایل خدا به نیکی کردن با آنها و عدالت و قسط است:

«لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»
 «إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۳

رابطه خدا با پیامبران و سفارشی که در باره بندگان می‌نماید

بدیهی است که عاشقی خدا نسبت به انسان بیش از هر جا در مورد بندگان صالح و پیغمبرانش باید تجلی نماید و از میان آنها پیغمبری که پایه‌گذار مکتب توحید و پدر مسلمانان تاریخ است، یعنی ابراهیم، ابراهیم خلیل‌الله. نکته جالب آنکه ابراهیم نبود که خلیل و دوست صمیمی خدا شد، خدا بود که ابراهیم را به این صفت و سمت انتخاب و اختیار نمود:

۱. نساء (۴) / ۸۹: ... پس با هیچ یک از آنان دوستی نکنید ...

۲. مائده (۵) / ۵۷: ای ایمان‌آوردگان، کسانی از اهل کتاب که دین شما را به استهزاء و بازیچه گرفتند، و نیز کفرورزان را به دوستی [خود] انتخاب نکنید و اگر ایمان دارید از خدا پروا کنید.

۳. ممتحنه (۶۰) / ۸ تا ۹: خدا شما را از داشتن روابط نیکو و عادلانه با کسانی که در امر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از خانه‌های خود بیرون نرانده‌اند، نهی نمی‌کند؛ و خدا عادلان را دوست می‌دارد. شما را تنها از دوستی با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما جنگیدند و با پشتیبانی یکدیگر، شما را از خانه‌های خود بیرون راندند؛ و کسانی که با آنان دوستی ورزند، ستمگرند.

«اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(... خداوند ابراهیم را خلیل خود گرفت.)

ابراهیمی که حق‌شناس و حق‌دوست شده بود و بنابراین بهترین آئین، دین کسانی می‌شود که روی و روش خود را تسلیم خدا نمایند و نیکوئی‌کننده به خلق باشند^۱ خداوند از طریق دوست‌داران و فرستادگان خود نیز سفارش مردم و خدمت و محبت به آنها را می‌نماید.

خاتم‌انبیاء حبیب‌الله است و خدا او را که فرستاده برگزیده‌اش بود - به‌عنوان حبیب و معشوق خود گرفت، همان‌طور که عیسی کلمه‌ی القاء شده خدا و «روح‌الله» بود و موسی مفتخر به هم‌کلامی خدا و منتخب او به این منزلت گردیده بود، نوح «نبی‌الله» شد و آدم را که خدا به‌صفت خود آفریده و آراسته است، ما با لقب «صفوة الله» سلام می‌کنیم.

خدا ضمن تشویق و تمجید حبیب خود یادآور می‌شود که خوشروئی تو با مردم مرحمتی از جانب ما بوده است و اگر چنین نمی‌کردی مردم از تو می‌گریختند، سپس توصیه می‌نماید که آنچه بدرفتاری و بدکرداری از جانب مردم می‌بینی آنان را ببخش و علاوه بر گذشت و بخشش خطا، برایشان از خدا آمرزش طلبیده همان‌ها را در امور جامعه طرف مشورت خود قرار بده.

این حدیث را مکرر شنیده‌اید که از قول خدا گفته می‌شود:

«الْأَنْسُ عِيَالِي أَنْفَعُهُمْ إِلَيْهِمْ أَحَبَّهُمْ إِلَيَّ.»

(مردم خانواده من هستند آن کس که خیرش به آنها بیشتر است پیش من محبوب‌تر است.)

یقیناً توجه دارید که طرف اشاره و توصیه «ناس» است یعنی مردم به‌طور عموم، بدون تفکیک مؤمن و صالح از کافر و فاجر، محرومین و خوب‌ها از مرفهین و بدها. همان‌طور که خلیفه منتخب مردم و مرضی و محبوب خدا امام بر حق علی علیه‌السلام

۱. تمام آیه چنین است:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(از لحاظ دین [داری] چه کسی بهتر است از آن که وجود خود را تسلیم خدا کرده است و نیکوکار و پیرو آئین ابراهیم که حق‌گرا بود، باشد؛ و خدا ابراهیم را به دوستی خود برگزید.)

به مالک اشتر، والی اعزامی به مصر، می‌نویسد:

«وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنُمُ أَكْلَهُمْ. فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ. أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ.»

(... دل را سراپرده‌ی محبت توده‌ی مردم کن، بر آنان مهر ورز و با آنان نرم باش. مبادا که چون درنده‌ی شکارافکن به خون‌ریختن آنان پردازی، چه، آنان بر دو گروهند؛ یا در دین با تو برادراند یا در آفرینش با تو برابر.) (نهج البلاغه، ترجمه دکتر اسداله مبشری، بخش دوم و سوم، صفحه ۲۰۳)

در آیات قرآن نیز هر جا که صحبت از کرامت یا فضل و نعمت خدا به میان آمده است غالباً تعبیرهای عام به کاررفته است که شامل همه‌ی طبقات و عقاید و حالات انسان‌ها می‌شود. مانند بنی‌آدم، ناس، انسان و ضمیرهای جمعی مخاطب و غایب «کم» و «هم».

به‌طور کلی و خلاصه آنکه خدا اگر دینی برای ما فرستاده است به‌فرموده امام پنجمان حضرت باقر علیه‌السلام چیزی جز محبت نیست و محبت نیز چیزی جز دین نیست:

«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمُحَبَّةُ وَ هَلِ الْمُحَبَّةُ إِلَّا الدِّينُ؟»

خدا و مادر

خدا البته نظیر و مشابه و شریکی ندارد ولی همان‌طور که نعمت و نعمت‌های دنیا نمونه و تشبیه‌هایی برای آخرت بود، برای تصور و تفهیم ما در باره خلاقیت و عاشقی خدا نیز نمونه و مثالی به‌طور نسبی وجود دارد؛ مادر.

مادر به اعتباری زاینده و آفریننده‌ی فرزند است و محبت مادر نسبت به فرزند، که پاک‌ترین و زیباترین عشق محسوب می‌شود، نه تنها بی‌دریغ ابراز می‌شود و مزد و عوض نمی‌خواهد بلکه از اعطاء و اتصال و از مشاهده آثار آن در کودک دل‌بند لذت هم می‌برد. لبخند کودک و اولین نگاه‌های او چقدر برای مادر و پدر لذت‌بخش است! از آن لذیذتر برای مادر، شیردادن به نوزاد و مک‌زدن او از پستان است. بعداً که طفل کلمه مامان یا مادر را به‌زبان می‌آورد گوئی که تمام خستگی زحمات

طاقت فرسا از تن مادر بیرون می‌رود! نگاه متمرکز آشنای بچه و ندای مامان یا بابا به منزله‌ی شکر و شناسائی او نسبت به والدین می‌باشد که این اندازه لذت بخش بوده باعث فوران محبت و بوسه گرم زدن به سیمای طفل شیرین‌زبان می‌گردد!

هر دریافت و تمنا از ناحیه‌ی نوزاد و هر حالت تازه و آثار رشد و ترقی که در او ظاهر می‌شود تجدید لذت است و مزید معرفت و رحمت.

نشانه‌ی تشابه خدا با مادر (و به‌طور کلی با پدر و مادر) در قرآن، سفارش‌های مکرر و مقارنی است که در باره والدین می‌شود. یک جا متصل به شکر خدا، شکر والدین آمده «اشکُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ» می‌فرماید و تنها اطاعت کردن از آنها را که منع می‌نماید شرک به خدا می‌باشد:

«أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ»

وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»

(لقمان (۳۱) / ۱۴ و ۱۵)

(... اینکه شکر مرا بجا آورده و پدر و مادرت را و بدان که سیر تحول و شدن (تویا عالم وجود) به سوی من است، و اگر فشار بر تو آوردند چیزی را که علم و آگاهی نداری (یعنی واقعیت آگاهانه نداری) با من شریک (و هم‌تراز و هم‌کار) سازی، پیروی و فرمانبری آنها را مکن...)

و در جاهای فراوان دیگر احسان به پدر و مادر، به دنبال عبادت و توحید خدا می‌آید:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (نساء (۴) / ۳۶)

(و خدا را بندگی کرده چیزی را شریک و هم‌تراز با او نگیرید و به والدین احسان ورزید.)

حتی از اطاعت و احسان و فراتر رفته صحبت از فروتنی توام با نوازش و خوبی نموده دلیلی که می‌آورد کار دیگر خدا یعنی پرورش و ربوبیت است:

«وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي

صَغِيرًا» (اسراء (۱۷) / ۲۴)

(و از راه خوبی کردن و نوازش، پر و بال فروتنی در برابرشان بگستر و دعا کن که پروردگارا همان‌گونه که در کوچکی مرا تربیت و بزرگ کردند آنها را مشمول محبت و لطف خودت بنما.)

۱. اما موارد دیگر عبارتند از: بقره (۲) / ۸۳، انعام (۶) / ۱۵۱، اسراء (۱۷) / ۲۳ و ۲۴، که می‌توانیم نمونه بیاوریم.

در این زمینه اگر خواسته باشیم باز جلو برویم شیر گرفتن بعد از دندان درآوردن طفل را می‌توانیم به یاد آوریم و خودداری از بغل کردن او برای روی پای خود ایستادن که خست و اعراض مادر نیست و همچنین عمل پدرانِ علاقه‌مندِ خردمند که فرزند خود را علی‌رغم تنبلی و میل به بازی‌گوشی به‌گردش می‌برند و به مدرسه گذاشته پس از بلوغ، تعلیم و تمرین و تعهدِ محبت و خدمت یا کسب و درآمد به‌او می‌دهند. این عادات و وظائف نیز نمونه‌های محبت و رحمت خداوندی در حق انسان‌ها است که به‌صورت کسری تجهیزات و امکانات، تنگی معاش، اختلافات و اشکال‌ها، انواع ابتلاهای دنیا و گرفتاری‌های زندگی که در شکل‌های گوناگون برای همه‌ی مردان و زنان پیش می‌آید چیزی جز محبت به اقتضای حکمت و رحمت خداوندی نمی‌باشند و باز هم عاشقی خدا است که می‌خواهد «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» تحقق یابد و «إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» در حداکثر غفران و عرفان و تقرب به‌درگاه سراسر جلال و جمال و رضوان او، در بهشت جاودان صورت گیرد.

رساندن ذره‌بی‌مقدار موسوم به انسان، از صفر به بینهایت، خلیفه‌ی خداشدن و به لقاء و صفات خدا درآمدن او نه کار ساده بی‌رنج است، نه بدون زحمت و عنایت و واسعه‌ی او میسر می‌باشد و نه بدون خواست و درخواست خودمان امکان‌پذیر است.

دعا کنیم

دیگر موقع آن رسیده است که از تطویل کلامم و تصدیع شما عرض معذرت بنمایم و به درگاه خدا دسته‌جمعی دعا و درخواست بنمائیم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

خدایا تو بزرگی و همان‌طور که در قنوت‌های مکرر امروزمان به‌زبان آوردیم اهل بزرگواری و گذشت و بخشندگی هستی. ما امانت‌داران ظلوم کفور هستیم که به‌خود ظلم می‌کنیم و به‌تو کفر می‌ورزیم و بدون امداد و عنایت تو توان حمل بار امانت و خلعت را نداریم. ما را بیخوش و بیمارز، دستمان را بگیر و دلمان را به‌سوی خودت بگردان. خودخواهی و خودبینی و خواستن غیرخودت را از دیده و دلمان بیرون ببر. دردناک‌ترین دست‌آوردی که این انقلاب در جنب دست‌آوردهای خوب برای ما آورده است برگرداندن جمع کثیری از همکیشان هموطنان از اسلام و از دین تو است و همچنین علاقه‌مندان دردکشیده و روآورندگان خارج ایران. روی رحمانیت

و محبت و وجهه تابناک تو را، کردارها و گفتارهایشان چنان تیره و وحشتناک جلوه داده‌اند و آئین پاکت را که چیزی جز محبت نیست چنان آغشته به خون و آلوده بکین نموده‌اند که بسیاری از مردم و مومنین سابق، مانند قوم نوح، از شنیدن نامت و آمدن به درگاه و دینت فرار نموده طوفان هلاکت عالم‌گیر را جاهلانه و لجوجانه به جان می‌خرند.

قبل از پیروزی انقلاب ملت ایران و جوانان عزیزمان که از قبول ذلت و فساد ولایت طاغوت به توبه و تنبه رسیده بودند چنان سالک راه تو که اخلاص در اخلاق و دفاع از خانه و خاک و از آزادی و آئین است، شده بودند که اسمعیل وار به استقبال شهادت می‌رفتند، آن گونه که در تاریخ چند هزار ساله‌مان بی‌نظیر و نشانه‌ی ایمان و ایثار بود. چه قربانی‌ها برای بیرون انداختن شرک استبداد داخلی و تجاوز استیلاگر خارجی دادند! تو در هر دو جبهه بنا به وعده‌های مکررت پیروزمان کردی. اما کفران نعمت نمودیم و از الفت و وحدت به تفرق و خصومت و به تفوق طلبی و انحصارگری گرائیدیم. پیمان شکستیم و لجاج و تعدی پیش گرفته از صراط مستقیم که خط واحد بندگی تو و وصال به درگاهت می‌باشد، به افراط در تخریب و تخاصم و تفریط در انکار و انحصار افتادیم و اینک مجدداً بر لبه‌ی لغزنده پرتگاه آتش قرار گرفته‌ایم! ... خدایا تو رحیمی و کریمی. نور لطفت را بر این ملت و بر مردم دور و نزدیک دنیا بینداز. ارزنده‌ترین ارزش دو جهان را که موجب بودن نزد تو و محبت داشتن به تو است به ما برگردان. کسانی را که خواسته یا ناخواسته باعث این بیگانگی و بیچارگی شده‌اند عفو و هدایت فرما:

«یا الله یا رَحْمَنُ یا رَحِیْمُ، یا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ، ثَبِّتْ قُلُوبَنَا عَلَی دِیْنِكَ،

وَ اَكْفِنَا یا قَاضِیَ الْحَاجَّاتِ، اِنَّكَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْر.»

اگر این ارزش غیر قابل ارزیابی را باز یابیم همه ارزش‌ها و سعادت دودنیا را خریده‌ایم. با پیشوای راستینمان امام متقیان هم‌درد و هم‌آواز شده به ساحت عرض می‌کنیم:

«یا اِلَهَ الْعَارِفِیْنَ وَ یا حَبِیْبَ قُلُوبِ الصَّادِقِیْنَ اِنَّا نَتَقَرَّبُ اِلَیْكَ بِذِكْرِكَ وَ

نَسْتَشْفَعُ بِكَ اِلَی نَفْسِكَ وَ نَسْئَلُكَ بِجُودِكَ اَنْ تَدُنِنَا مِنْ قُرْبِكَ وَ اَنْ

تُوْزِعَنَا شُكْرَكَ وَ اَنْ تُلْهِمَنَا ذِكْرَكَ»

اٰمِیْن یا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ

ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز*

«وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ.

سَلَامٌ عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.» (صافات (۳۷) / ۱۰۸ تا ۱۱۱)

(و در (اقوام و ملت های) بعدی یا آینده خاطره ای برای او یادگار گذاشتیم.

سلام بر ابراهیم.

این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.

همانا که او از بندگان مؤمن ما بود.)

عرایض بنده به تناسب اجتماع و نشاط امروزمان، و به اعتبار پایان مراسم حج و عید قربان است که خود آن مراسم و مناسک یادگار و تذکار از اعمال و افکار حضرت ابراهیم (ع)، در روزگاری بیش از سه هزار سال قبل، می باشد و مع ذلک حالت زنده داشته همگی آرزومند شرکت در حج بیت الله (یا بیت الناس) و گفتن «لَيْتَكَ، اَللّهُمَّ لَيْتَكَ»؛ با تمام وجود و اخلاص هستیم. جشن ما به یاد و به نام بنیان گزار دینمان و صاحب ملت و شریعتمان می باشد. کسی که پدر ما است، نام مسلمان را او روی ما گذارده و خواسته است بهتر و بیشتر شویم، خالصانه تر خدا را یگانه سرور و یاور خود دانسته، بندگی کنیم، در راهش تلاش و جهاد نمائیم و با تاسی به پیغمبر خودمان شاهد و سرمشق برای مردم جهان بشویم:

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ

* تدوین و تفصیل سخنرانی جشن عید قربان در جمع دوستان به تاریخ ۱۳۶۳/۶/۱۵ در کرج.

مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةٍ أَيْبِكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَيَّ النَّاسَ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ. (حج (۲۲) / ۷۸)

(و در راه (یا درباره) خدا، آن‌طور که سزاوار و شایسته تلاش برای او است جهاد نمائید، او است که شما را برگزید و در دین برخلاف شما، هیچ‌گونه حرج و رنج قرار نداد، دینی که آئین پدرتان ابراهیم است، او شما را قبلاً مسلمان نامید و در این امر و آئین چنان باشید که پیامبر گواه و نمونه برای شما بوده و شما گواه و الگو برای مردم باشید پس نماز را برپا داشته زکات بدهید و متوسل و وابسته به خدا بشوید که او مولی و سرور شما است و چه سرور خوب و یاور خوبی است!)

سخنرانی حاضر دنباله و تکمله‌ای خواهد بود بر سخنرانی مورخ ۱۳۶۱/۷/۵ دو سال قبل تحت عنوان «ابراهیم، امام و امت»^۱. اگر تکرارهایی پیش بیاید امید بخشش داریم. تعالیم و تلقین دین و تربیت انسان معمولاً با تکرار و تذکار همراه است تا به‌اذن خدا مفید به حال مومنین گردد و آرامش و اطمینان به دل‌ها بخشد:

«وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.» (ذاریات (۵۱) / ۵۵)

(ویادآوری کن به‌درستی که تذکر، مؤمنین را فایده می‌رساند.)

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.» (رعد (۱۳) / ۲۸)

(... آنگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا اطمینان و آرامش پیدا می‌کند)

ما هم می‌خواهیم با نام و یاد و احوال یا شناخت حضرت ابراهیم و سلام بر ابراهیم، بر عرفان و ایمان و بندگیمان بیفزائیم و مانند او راه‌های احسان و سعادت را بیابیم. برای شناسائی شخصیت و بررسی زندگی و فعالیت این برگزیده‌ی محبوب خدا متأسفانه مدارک تاریخی روشن و راه مستقل مستقیمی نداریم. قرآن را داریم و تورات را. تورات علاوه بر آنکه دست‌خورده و کم و زیاد شده‌ی قرون و نسل‌ها است ابراهیم را بیشتر به چشم پدر اسحق و یعقوب و قوم بنی‌اسرائیل نگاه می‌کند ولی

۱. این سخنرانی که در عید قربان سال ۱۳۶۱ برگزار شده است، تدوین و تفصیل یافته‌ی آن در آذرماه سال ۱۳۶۲ در جلد سوم کتاب «بازیابی ارزش‌ها» منتشر شده، و اکنون در مجموعه آثار (۲۵) قرار دارد (ب.ف.ب.).

قرآن ابراهیم را، هم به عنوان پدر اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط معرفی می نماید و هم به عنوان خداپرست پایه گذار ادیان توحیدی و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام و الصلوة. در قرآن مکاشفه حضرت ابراهیم(ع)، جدال او با پدر و با قوم خود و مطالب آموزنده و ارزنده دیگری آمده است که در تورات و انجیل دیده نمی شود. بنابراین مبنای شناسائی و مطالعه ما روی ابراهیم صرفاً قرآن خواهد بود که چگونگی موضوعات و بدیع بودن و انسجام آیات آن بایکدیگر می تواند نشانه ای بر اصالت و سندیت باشد.

شخص شناسی و نه شخص پرستی

البته شخص پرستی و دنباله روی کورکورانه از اشخاص، در اسلام و در ادیان توحیدی وجود نداشته شدیداً منع شده است. از جمله ایرادهائی که به مشرکین متعصب نادان گرفته می شود پیروی و اقتداء به پدرانشان می باشد:

«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ.»

(زخرف (۴۳) / ۲۲)

(... به درستی که ما پدرانمان را برای طریقت و آئین یافتیم و ما اقتدا

کنندگان به آثار و بقایای (عقاید و افکار) آنها هستیم.)

اما شخص شناسی، شخص دوستی و تاسی به اخلاق و رفتار خوبان، هست. خیلی هم هست. شناختن اشخاص برجسته و برگزیده، به دلیل شایستگی ها و خدمات و خوبی هائی که داشته اند، پیوستگی و محبت ورزیدن و الگو گرفتن از آنها برای خود، توصیه فراوان شده است، به شرط آنکه افراد، هدف و معبود نبوده در هر حال خدا مقصد و مولای ما باشد.

همان طور که می دانیم قریب یک سوم آیات قرآن اختصاص به معرفی و بیان زندگی فرستادگان خدا در رشد و رسالتشان و برخورد با امت های مربوطه دارد. قرآن خارج از انبیاء تقریباً از هیچ کس نام نمی برد که این خود پرمعنی است. انبیاء به دلیل اینکه مامور مخصوص محفوظ خدا و معصوم از انحراف و خطا بوده کلام خدا را بدون دخالت بازگو می نمایند و اطاعت از رسول، اطاعت از خدا است و رفتارش گواه و الگو می تواند باشد. تنها از لقمان و ذوالقرنین صحبت و تجلیل شده است که شاید هم پیغمبر بوده اند و همچنین از اصحاب کهف و اخدود. حتی از ائمه خودمان نام و نشان صریحی در قرآن نیامده شیعیان قرینه و اشاره هائی را ارائه و استدلال می نمایند.

شاید به این دلیل که امام تعیین و تحمیلی نبوده خود مردم هستند که احساس احتیاج نموده در عمل می‌شناسند و برمی‌گزینند. اگر در قرآن به جای نشانه و اشاره تصریح به عمل می‌آمد سلب اختیار و سلب مسئولیت می‌شد.

در هر حال، عنایت خاصی که قرآن، با بعضی تفصیل و تکرارها، نسبت به شخصیت و زندگی انبیاء در آنچه ارتباط با ماموریت و با پیامبر شدن آنها دارد ابراز می‌دارد و چگونگی انجام رسالت را می‌رساند، مسئله قابل توجه و تأمل می‌باشد. به احتمال قوی خدا خواسته است به جای بیان خشک کلیات و دستورات، یا توسل به فلسفه و کلام، از واقعیات طبیعی سخن بگوید و نمونه‌های عینی را شاهد بیاورد تا ضمن آنها حقایق الهام‌شده و تعلیمات و احکام ابلاغ‌شده آسان‌تر، روشن‌تر و رساتر وارد ذهن و ضمیر آخرین فرستاده‌اش و گروندگان و پیروانش گردد. در میان پیغمبران بیش از همه از حضرت موسی (ع) صحبت می‌شود و از قوم و امت او، ۱۳۶ بار. سپس از حضرت ابراهیم (ع) ۶۹ بار صحبت می‌شود، در حالی که نام حضرت خاتم‌الانبیاء و گیرنده قرآن فقط ۴ مرتبه آمده است.^۱

این معنی و تاسی به آن دو رسول اولوالعزم را در سال‌های اول بعثت در سوره اعلی (۸۷) اعلام می‌نماید:

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ.

صُّحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ.» (اعلی (۸۷) / ۱۸ و ۱۹)

(به‌درستی که این (مطالب و معانی) در صحیفه‌های اولیه وجود دارد.

در صحیفه‌های ابراهیم و موسی.)

طبعاً سوالی مطرح می‌شود که چرا این اندازه قرآن عنایت به آن دو بزرگوار دارد؟ در مورد حضرت موسی (ع) قاعده^۲ به دلیل وجوه شباهتی است که به لحاظ رسالت و امت میان حضرت موسی (ع) و بنی اسرائیل با حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) و ما مسلمانان وجود دارد:

(۱) رسالت حضرت موسی (ع) مانند پیغمبر ما و برخلاف اکثر انبیاء علاوه بر نبوت شامل نجات و اداره امت، یعنی یک نوع حکومت، بوده است.

۱. در مورد سایر انبیاء علیهم السلام: نوح (۳۳+۱۰)، یوسف ۲۷، عیسی ۲۵، سلیمان ۱۷، اسحق ۱۷، لوط ۱۷، داوود ۱۶، یعقوب ۱۶، اسمعیل ۱۲، صالح (۸+۴)، مریم ۱۱ (و ۲۳ بار در عیسی بن مریم)، هود ۱۱، شعیب ۷، یحیی ۵، و یونس ۴ مرتبه در قرآن از آنان نام برده شده است.

(۲) تعلیم و تجربه توحید در میان یگانه امت توحیدی آن زمان که دارای افکار انحصاری و انحرافی شدند.

(۳) «كَافَّةً لِلنَّاسِ» بودن پیغمبر آخرالزمان و مسئولیت «مُهَيِّمًا عَلَيْهِ» داشتن او:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۱

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ»^۲

(۴) ادامه رسالت بر بنی اسرائیل.

اما حضرت ابراهیم(ع)، با آنکه ماموریت اداره امت نداشته امتی هم نساخته شخصاً امام بوده است و امت. ولی به دلیل پایه گذاری مکتب و امت توحید و روش خاص او در کسب ایمان و ایفای رسالت، ذکر صفات و خلقیات ابراهیم و کیفیت رشد و ارشاد او دروس آموزنده‌ای برای هر خداپرستِ موحد به لحاظ ایمان به خدا و اعتقاد به نبوت می‌باشد. خصوصاً برای ما مسلمان‌ها که بر آئین ابراهیم بوده فرزندان ایمانی او هستیم، قدم در جاپای او می‌گذاریم و رو به خانه‌ای که او ساخته است نماز می‌خوانیم. لازم است منطق و مرام او را بشناسیم تا اسلامان را بفهمیم و بر طبق آن عمل کنیم. قرآن از هر پیغمبری که صحبت می‌کند انگشت روی صفات خاص و کیفیات شخصی او که برای توجه و تربیت لازم است می‌گذارد و اثباتاً و نفیاً بیوگرافی می‌دهد. مثلاً در مورد داوود و سلیمان از حکمت و سلطنت و شوکت و از قضاوت‌هایشان نمونه‌هایی ذکر می‌نماید که همراه با شکر و حلم و اخلاص است و انابه و بازگشتشان به خدا. بالعکس حضرت ایوب را در منتها حد رنج و سختی نشان می‌دهد که مع ذلک صبر می‌کند و دست از شکر بر نمی‌دارد. یوسف(ع) مجموعه و نمونه اعلائی است از نیکوئی، صبر در برابر سختی‌ها، تدبیر و خدمت‌گزاری، جوان‌مردی و بزرگواری و بالاخره مقاومت و تقوا در برابر کشش‌های عشقی. نوح، شاهد و استاد پایداری و استمرار در ارشاد و انجام رسالت است، حضرت عیسی(ع) با نشئت از روح القدس و کلمه خدا بودن و معجزات مافوق پیغمبران دیگر بنده خدا و بشر است که جبار و شقی نیست.

۱. سبا(۳۴) / ۲۸: ... تو را فقط به عنوان بشارت‌دهنده و هشداردهنده برای تمامی مردم فرستادیم...

۲. مائده(۵) / ۴۸: ... که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و نگاهبان و ناظر بر آنهاست...

اما حضرت ابراهیم (ع)، قرآن او را به صفات و خصوصیات عدیده‌ای معرفی می‌نماید: (۱) از همه بیشتر روی مشرک نبودن و عشق به حق و اخلاص داشتن او تکیه می‌شود:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱

(۲) با منطق عقلی و تجربی برخورد کردن نسبت به ایمان و آخرت؛

(۳) خانواده‌داری یا ملی‌گرائی و امت‌پروری؛

(۴) دوست صمیمی یا خلیل منتخب خدا بودن.

و بالاخره دو ویژگی دیگر که موضوع سخنرانی امروز است:

الف) خودسازی یا خودساختگی حضرت ابراهیم (ع)،

ب) خودآغازی ابراهیم (ع).

این تنوع توصیف قرآن از پیغمبران نکته قابل مطالعه‌ای را پیش آورده می‌تواند شاهد اصالت و استقلال کتاب باشد. از یک طرف قرآن اعلام وحدت نموده انبیاء را به لحاظ منشاء و مقصد رسالت، امت واحدی معرفی می‌نماید که گیرندگان و گویندگان کلام واحدی بوده جز خدا هیچ کس و هیچ چیز در تربیت و تعلیم و تکوین آنها دخالت نداشته است. از طرف دیگر در به وجود آمدن و پیغمبر شدنشان و کیفیت انجام رسالت‌ها مشابهتی می‌نشان نمی‌بینیم. همان‌طور که در طبیعت حیات پدیده واحدی بوده به وسیله یک سلسله اعمال مشترکی مانند تغذیه، صیانت نفس، نمو و تولیدمثل، شناخته و تعریف می‌شود، ضمن آنکه به لحاظ طبقات، انواع، اشکال، اعضاء و اعمال به کثرت بینهایت برمی‌خوریم که انعکاس تطبیق با محیط و تقسیمات و مراحل تکاملی هر یک از نمونه‌ها می‌باشد. پدیده نبوت نیز مانند حیات دارای تکوین و تنوع طبیعی و هم‌سنخی بوده همگی از مبداء و منبع واحدی سرچشمه می‌گیرند. اگر قرآن کتاب بشرنویس ساختگی یا خیالی بود مسلماً جانب تکرار و تشابه را گرفته سرگذشت‌ها یک حالت قالبی پیدا می‌کرد که منطبق با آنچه مطلوب و معلوم نویسنده است می‌شد و فقط در شاخ و برگها تفاوت و تزئین‌هایی می‌دیدیم. «نبوت تطبیقی» یا مقایسه انبیاء با یکدیگر از دیدگاه‌های مختلف، می‌تواند علم یا رشته جدیدی به دست دهد که ماخوذ از قرآن و تاریخ و روان‌شناسی بوده کمک شایان به معرفت و ایمان ما بنماید.

اینک به آن دو خصیصه ابراهیم (علیه السلام) که به نظر می‌آید امتیاز، یا لااقل اختلاف

۱. نحل (۱۶) / ۱۲۰: ابراهیم پیشوایی فرمانبردار خدا و حق‌گرا بود و در جرگه شرک‌ورزان نبود.

ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز _____ ۲۷۱
آشکار باشد می پردازیم.

الف) خودساختگی حضرت ابراهیم(ع)

در مقایسه با حضرت عیسی(ع) که قرآن درباره اش فرموده است:

«رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ» (نساء(۴) / ۱۷۱)

(... رسول خدا و کلمه او بود که بر مریم القا کرد و روحی از او...)

و قبل از بلوغ و بدون ابتلاء، تلاش، تربیت و احسان، در گهواره اعلام می نماید:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.» (مریم(۱۹) / ۳۰)

(همانا که من بنده خدا هستم کتاب به من داده و مرا پیغمبر قرار داده است.)

و در مقایسه با حضرت موسی(ع) که بی مقدمه و غیرمنتظره از دور در کوه طور روشنایی دیده، کنجکاوانه به قصد آوردن آتش برای گرم کردن خانواده، به طرفش می رود و ندا می شنود که:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» (طه(۲۰) / ۱۲)

(همانا که من پروردگار تو هستم...)

و ماموریت نجات و سپس هدایت بنی اسرائیل را دریافت می دارد، و همچنین پیغمبران دیگر که به ارث از پدر خداپرست بوده و با دریافت معجزه و بیته، به امت های مشرک شده ابلاغ و به انذار می کردند که:

«مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِهِ»^۱

حضرت ابراهیم(ع) از پدر مشرک بت ساز و در میان اقوام بت پرست یا ستاره پرست و آفتاب پرست به دنیا می آید^۲ شخصاً با دل و دماغ و با دیده و دست خود به جستجوی

۱. اعراف(۷) / ۵۹: ... هیچ معبودی جز او ندارد...

۲. قرآن از این بابت که پدر ابراهیم، موسوم به آذر بت پرست بت تراش بوده است نه در یک آیه و دو آیه بلکه در آیات مکرر صراحت دارد و همه جا «قَالَ لِأَبِيهِ»، «قَالَ لِأَبِيهِ آذَرَ»، «يَا أَبَتِ»، «وَاعْفِرْ لآبِي» و امثالهم داشته جا برای کمترین تأویل و تعبیر نمی گذارد ولی بسیاری از مفسرین و مترجمین شیعه اصرار می ورزند که آذر را عموی ابراهیم بدانند در حالی که کوچک ترین اشاره و قرینه از این جهت در قرآن دیده نمی شود. اصرار و استدلالشان روی این اصل ابداعی است که پیغمبران و امامان نه تنها باید شخصاً معصوم و از ولادت موحد بوده باشند بلکه پدر در پدر و پشت اندر پشت هم کوچک ترین آلودگی به شرک یا جهل و گناه نباید داشته باشند. ظاهراً حدیث معتبری که در این زمینه از رسول اکرم (ص) رسیده است تاکید بر حلال زاده بودن و پاک بودن نطفه پیغمبران برگزیده خدا دارد نه بر موحد بودن نسلی آنان. درهرحال، به فرض آنکه آذر بت پرست و مربی ابراهیم، عموی او بوده باشد (که با صفت مبین ←

خدا می‌رود و خداشناس و خداپرست می‌شود. البته هدایت می‌یابد اما نه هدایتی چون موسی (ع) و عیسی (ع) بلکه با توجه و تفکر و با اشعار خود او. از جمله آیاتی که این معنی را می‌رساند آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام (۶) است:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.
فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ
الْآفِلِينَ.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي
لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا
قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ. « (انعام) (۶) / ۷۵ تا ۷۹)

(و این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم و تا آنکه از یقین داران بشود (یا باشد).

پس چون تاریکی شب او را فراگرفت ستاره‌ای را دیده گفت پروردگار من این است و چون غایب شد و افول کرد گفت من افول کنندگان را دوست ندارم.

پس چون ماه را دید که از افق بالا آمده است گفت پروردگار من این است ولی وقتی افول کرد و غایب شد گفت اگر پروردگارم مرا هدایت نکند حتماً از قوم گمراهان خواهم بود.

پس چون طلوع خورشید را دید گفت پروردگار من این است این بزرگ‌تر (از ستاره و ماه) است ولی چون (خورشید هم) غروب کرد گفت ای قوم من از آنچه شما شریک (خدا) قرار می‌دهید بیزارم.

به درستی که من چهره و سمت خود را به سوی کسی بردم که آسمان‌ها و زمین از سرشته و پدید آورده است در حالی که تمایل و گرایش دارم و من از مشرکین نیستم).

ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز _____ ۲۷۳
حالت کنجکاو و تحقیق همراه با استدلال منطقی، مبنی بر مشاهده و تجربه،
کاملاً مشهود است ضمن آنکه ابراهیم برای هدایت خویش و یافتن «رب» یا سرور و
پروردگاری که مورد علاقه و نیاز است و وجودش در نظر او بدیهی و مسلم می‌باشد،
تلاش و اصرار دارد.

ابراهیم به طرف خدا می‌رود و اگر در قرآن در مورد پیغمبران دیگر می‌خوانیم که:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ»^۱

یا

«وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»^۲

«وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»^۳

در اینجا خود ابراهیم است که آرزو و درخواست حکم و نبوت می‌کند و می‌گوید:

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ.» (شعراء ۲۶ / ۸۳)

(پروردگارا به من حکم (یا حکمت و نبوت) عطا فرما و مرا به صالحین
و شایستگان ملحق بنما.)

جواب این تمنا در آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سوره نحل (۱۶) می‌آید:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.»

(نحل ۱۶ / ۱۲۰ تا ۱۲۳)

(ابراهیم امتی بود مطیع و برای خدا، حق‌گرا و از مشرکین نبود.
برای نعمت‌های او شکرگزار بود (خداوند) او را برگزید و (برای رسالت
و نبوت) انتخاب کرد و به راه راست روانه‌اش ساخت.
و به او در دنیا نیکی و خوبی داد و به یقین در آخرت از صالحین است.
سپس به تو وحی کردیم که پیروی از ملت و طریقت ابراهیم حق‌گرا بنما
که از مشرکین نبود.)

۱. انعام (۶) / ۸۹: آنان بودند که کتاب و دانش توأم با بینش و پیامبری عطاشان کردیم...

۲. مریم (۱۹) / ۱۲: ... و به او در کودکی دانش توأم با بینش دادیم.

۳. بقره (۲) / ۲۵۱: ... و خدا او را فرمان‌روائی و دانش توأم با بینش بخشید...

چهار صفت ذکر شده که حکم علل و مقدمات برگزیدگی او و رهبری به صراط مستقیم را دارد، و صراط مستقیم به طوری که می‌دانیم همان راه به سوی خدا و توحید خالص است، امت قانت بودن برای خدا، حنیف بودن، مشرک نبودن و بالاخره شاکر بودن است.

«قانت» و «قنوت» را در لغت استمرار در اطاعت و خشوع گرفته‌اند، حنیف یعنی متمایل به حق و بیزار از گمراهی که نتیجه‌اش اعراض از شرک و اعتراف و امتنان نعمت‌های خدا گردیده است. بعد از بیان این مراحل، حرف «ف» یا ربط «ثُمَّ» در آیه نیامده است ولی سیاق آیه و ترتیب جمله‌ها کاملاً می‌رساند که «اجتبا» و «اهتداء» و همچنین «إِيتَاءِ حَسَنَةٍ» و نیکی‌ها در دنیا و در زمره‌ی صالحین قرار گرفتن در آخرت تماماً مسبوق به چهار مرحله قبلی و ملازم و مشروط به آنها بوده است، و به همین دلایل و سوابق است که به پیغمبر آخرالزمان وحی می‌شود که پیروی از ملت و مکتب ابراهیمی بنماید که حنیف بوده و شرک به خدا نمی‌ورزیده است. دو صفتی که گویی ضرورت و موقعیت خاص برای امت آخرالزمان دارد.

خداوند نه تنها ابراهیم را برگزید (قاعده برای رسالت و نبوت) و به صراط مستقیم توحید کامل هدایتش نمود بلکه ابراهیم را به عنوان دوست صمیمی خود اختیار کرد:

«وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا.» (نساء (۴) / ۱۲۵)

(و خدا ابراهیم را خلیل یا دوست محبوب خود گرفت.)

و این نهایت منزلت و تقرب است که کسی را خدا برای خود یار محبوب بگیرد! پس از آن به مرحله و مقام امامت می‌رسیم که در مورد انبیاء دیگر نیز گفته شده است:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»^۱

ولی این ارتقاء و توفیق نیز بلامقدمه و آسان حاصل نشده به دنبال یک سلسله آزمایش و ابتلاء است که ابراهیم به خوبی از عهده آنها برآمده بود:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره (۲) / ۱۲۴)

۱. معمولاً ما این جمله را در جهت معکوس گرفته بدیهی می‌دانیم که ابراهیم، خلیل خدا و عاشق او شده باشد و مترجمین جرأت نمی‌کنند خلاف آن را اظهار داشته بگویند خدا بود که ابراهیم را مقرب و محبوب منتخب خویش نمود.

۲. سجده (۳۲) / ۲۴: و از میان آنان - چون شکیبائی ورزیدند به آیات ما یقین داشتند - پیشوایی پدید آوردیم...

(و به یاد آور) آن زمان که ابراهیم را پروردگارش در معرض امتحان و ابتلاء قرار داد و (ابراهیم) به خوبی و به تمامه از عهده برآمد (خدا) گفت من قراردهنده‌ی تو به امامت و پیشوائی مردم هستم...)

خلیل بودن و امام شدن ابراهیم دو صفت اضافی و امتیازی است که از چهار صفت قبلی و برگزیدگی تنها بالاتر بوده اکتساب ابراهیم محسوب می‌شود.

به طوری که می‌دانیم و در اولین آیاتی که نام و تعلیمات ابراهیم در قرآن می‌آید^۱ صحبت از اکتساب انسان از طریق کوشش و کار است و این اصل مهم گوشزد شده که هر کس باید شخصاً بار خود را به دوش بکشد و ابراهیم مصداق وافی و کامل آن بود:

«أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ.

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ.

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.

وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ.» (نجم (۵۳) / ۳۶ تا ۴۱)

(آیا به آنچه در صحیفه‌های موسی است آگاه نشده‌اند؟

و ابراهیمی که به تمامه - عهد و امتحان خود را - ادا کرد؟

اینکه هیچ بردارنده و حمل کننده‌ای بار دیگری را حمل نمی‌کند.

و اینکه انسان را نصیبی جز آنچه کوشش کند نیست؟

و اینکه - نتیجه - کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

و سپس تمام و کمال به پاداشش خواهد رسید.)

اما ابتلاء به کلمات یا آزمایش و تمرین‌هایی که خداوند بنده محبوبش را مبتلا می‌سازد یکی از آنها قربانی کردن اسمعیل بود. باز خود ابراهیم است که داوطلب آن و مبتکر عملی می‌شود که در خواب دیده است، بدون آنکه خداوند امر کرده باشد و فرزندش اسمعیل، در این آمادگی و تسلیم و قبول آنچه تصور می‌کند دستور خدا است، نسخه‌ی ثانی پدر می‌شود. ضمناً این عمل در محل یا در حالی انجام شده است که قرآن به نام «سعی» از آن یاد می‌کند:

۱. و در مقاله «ابراهیم، امام و امت»، مندرج در جلد سوم «بازیابی ارزش‌ها»، تشریح شده است.

«فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ
فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِن
الصَّابِرِينَ.» (صافات (۳۷) / ۱۰۲)

(و چون همراه او به سعی رسید گفت ای پسرک من به درستی که من
در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم بین چه نظر داری؛ گفت ای
پدر جان آنچه را که امر شده‌ای بجا آور، زود باشد که اگر خدا بخواهد،
مرا از صبر کنندگان بیابی.)

قرآن خواب حضرت یوسف (ع) را هم ذکر می‌کند ولی به نحو دیگر و یوسف (ع)
از خود و کسانش مایه نمی‌گذارد بلکه دریافت کننده سجده می‌شود.

قرآن چگونگی و دریافت این مزایا و مراتب را که امتیاز دیگر و خودسازی
ابراهیم نسبت به سایر پیغمبران است نیز بیان می‌نماید. البته همه جا و آنچه انسان‌ها و
مخصوصاً پیغمبران از محاسن و فضائل و مکتسبات داشته باشند از ناحیه خدا است از
جمله به دلیل آیه ۷۹ سوره نساء (۴) که خطاب به رسول اکرم (ص) است:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»
(نساء (۴) / ۷۹)

(آنچه از خیر یا خوبی‌ها به تو می‌رسد بدان که از ناحیه خدا است و آنچه
از بدی و شر بتو می‌رسد از خودت می‌باشد...)

ولی این دریافت از خدا ممکن است از طریق اعطا و احسانِ ناخواسته و ناآگاه
باشد، همان‌طور که در آیات زیر آمده است:

«مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ
نَشَاءُ» (شوری (۴۲) / ۵۲)

(چنین نبودی که بدانی کتاب چیست و ایمان چیست و لکن آن - قرآن -
را نوری قرار دادیم که هر کس را می‌خواهیم هدایت کنیم...)

«وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ»
(قصص (۲۸) / ۸۶)

(و تو چنین نبودی که امید داشته باشی و کتاب بر تو القاء شود جز آنکه
رحمتی از پروردگارت بود.)

ابراهیم پیغمبر خودساخته و خودآغاز _____ ۲۷۷

و یا با سعی و اکتساب شخص در نتیجه سرمایه‌ها و امکاناتی که در اختیار و دسترسش گذارده شده و رشد و استعدادهایی که به او داده شده است، انجام گردد. ابراهیم حالت دوم را داشته است:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.» (انبیاء (۲۱) / ۵۱)
(و به تحقیق قبلاً به ابراهیم رشد داده بودیم و دانا و آگاه به این امر بودیم.)

ولی در مورد حضرت موسی (ع) خلعت حکم و علم و عصا و ردای رسالت پس از بلوغ و رسیدگی و آراستگی او به دنبال درست کاری و نیکو کاری بوده است و در اثر احتیاج و ضرورت است که به قامتش و به دستش داده می‌شود:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.»
(قصص (۲۸) / ۱۴)

(و چون به استحکام و استقامت رسید و آراسته و کامل گردید به او حکم و علم دادیم و این چنین نیکو کاران را پاداش می‌دهیم.)

«فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ.»
(شعراء (۲۶) / ۲۱)

(و چون از شما ترس و وحشت پیدا کردم از دستتان فرار نمودم پس خداوند به من حکم یا نبوت داد و مرا از فرستادگان قرار داد.)

می‌بینیم که به گفته قرآن، موسی (ع) پیغمبر خدا ساخته است:

«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي.» (طه (۲۰) / ۴۱)
(تو را برای خودم ساختم.)

یا

«وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي.» (طه (۲۰) / ۳۹)

(... و تا آنکه زیر نظر خودم ساخته شوی.)

عیسی «خدا خواسته» است و محصول اراده‌ی «كُنْ فَيَكُونُ» ی و القاء خداوندی

می‌باشد:

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (آل عمران (۳) / ۵۹)

(همانا که داستان و مثل عیسی مانند آدم است که از خاک او را آفریده (آغاز کرد) سپس به او گفت بشود پس شد (یا می‌شود و می‌باشد).

همچنین در آنجا که می‌فرماید:

«رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الْقَاهَا إِلَيَّ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ»^۱

در حالی که ابراهیم پیغمبری است «خود ساخته».

عجیب است که ابراهیم در دعا و درخواست از خدا نیز حالت ابتکار و سبقت دارد و خود او است که از خدا تقاضا و طلب آنچه را می‌کند که باید به او و به پیغمبران دیگر داده یا به امت‌هایشان گفته شود:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (ابراهیم) (۱۴) / ۳۵ و ۳۶

(و آنگاه که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر را امن و امان قرار بده و من و فرزندانم را از اینکه بتها را پرستیم دور بدار. پروردگارا این (بت)ها بسیاری از بندگان تو را گمراه کرده‌اند.)

و اولاد صالح را هم او از خدا خواسته است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَيَّ الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» (ابراهیم) (۱۴) / ۳۹

(سپاس خدائی را که در پیری به من اسمعیل و اسحاق را عطا کرد همانا که خداوند به یقین شنونده (برآورنده) دعا است.)

و در همین زمینه- و نشانه منتهای مقام و رشد اعلای ابراهیم است- که قرآن بعثت سرور آدمیان و خاتم پیغمبران را با همه‌ی تفصیل و کیفیات محصول پیش‌گوئی یا پیش‌بینی او و اجابت دعای ابراهیم (ع) اعلام می‌دارد:

«رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» (بقره) (۲) / ۱۲۹

(خدایا، و در میان آنها از خودشان رسولی برانگیز که آیات و نشانه‌هایت را بر آنها بخواند و تعلیم کتاب و حکمت به آنها داده ترکیه‌شان کند...)

۱. نساء (۴) / ۱۷۱: ... فقط رسول و مخلوق خداست که به مریم القاء کرد و رحمتی است از جانب خدا...

در اینجا سؤالی قابل طرح و مطالعه است که اولاً چرا ابراهیم (ع) چنین دعائی کرد و ثانیاً چطور شد درخواست و دعای ابراهیم برای بعثت پیغمبر جدید از میان ذریه‌ی او مشابهت کامل با تکوین و تطور خودش نداشت؟ تا آنجا که خواسته است برانگیختگی بوده و از میان خود قوم باشد، حالت خودجوشی را دارد ولی اجابت دعا بیش از آن جلو نرفته، در مورد انبیاء بعد از ابراهیم یعنی اسحق و یعقوب تا موسی و رسولان بنی اسرائیل تا حضرت عیسی، به کیفیت دیگری صورت گرفته فقط در مورد حضرت خاتم‌النبین، همان‌طور که سه بار قرآن تصریح به تحقق آن می‌نماید، به صورت نسبی جامه‌ی عمل پوشیده است. دعوت مبتنی بر معجزه نیست ولی وحی و الهام و وساطت روح‌القدس یا جبرئیل منتفی نمی‌شود. آیا آن کیفیت نبوت نمی‌توانسته جواب‌گوی برنامه وسیع رسالت خاتم‌النبین و امت آخرالزمان باشد یا کیفیت رشد و مکاشفه ابراهیم و مأموریت‌های دوران او، که شاید مهم‌ترین آنها پیغمبرسازی و تشکیل امت‌های توحیدی بوده است و می‌بایستی چنین زاینده‌گی را داشته باشد، ایجاب چنان طرز تکوین و امتیازات خاص را می‌نموده است؟ در هر حال، پرونده مفتوحه است و ارزش سؤال و بررسی را دارد.

ملاحظه می‌کنید که تمام این مراتب و مقاصد با هم انسجام کامل داشته حول محور واحدی دور می‌زند که تضاد و اختلاف در آنها نیست و اختصاصی ابراهیم می‌باشد. اگر قرآن ساخته و پرداخته بشری به نام محمد، با داعیه‌ی اغواکننده‌ی ریاست و پیغمبری بود، نمی‌آمد چنان فضائل ممتاز را به دیگری نسبت دهد. بلکه خاص خود دانسته نام از ابراهیم نمی‌برد یا می‌گفت ابراهیم در آن دوران به الهام خدا تبعیت ناقص و آزمایشی از روش و ملت من کرده است. آنچه من می‌گویم و می‌کنم اختصاصی خودم بوده الهام مستقیم از خدا دارم. آمده‌ام تا قبلی‌ها را که هزار نارسائی و خطا داشته‌اند ابطال یا اصلاح نمایم. یا آنکه اصلاً از این مقوله درباره‌ی ابراهیم کلمه‌ای به زبان و به قلم نمی‌آورد. زیرا که اصولاً درک چنین مفاهیم و منطق و چنین برخوردها بسیار دور از ابتلاء و رشد انسان‌ها، خصوصاً در آن محیط و زمان‌ها بوده است. از قبیل مکاشفه استدلالی مشاهده‌ای و تجربی مرحله به مرحله از آفریدگار جهان و اعراض استقلالی از شرک، با اقبال و علاقه‌ی به حق، اعلام «الَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى.»^۱ بدون آنکه مسبوق به طرح و

۱. نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹: که هیچ کس بار گناه دیگری را برعهده نخواهد گرفت.

و اینکه انسان جز ثمره‌ی تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

تعلیمی بوده باشد. و از همه مهم‌تر آنکه فردی بتواند با رشد و تلاش و تکامل شخصی و علی‌رغم محیط خانوادگی و اجتماعی، علیه کلیه عوامل حاکم قیام ایمانی مشفقانه و انقلاب همه‌جانبه انسان‌سازانه بنماید! از طرف دیگر چنین مطالب و بیانات در کتب عهدین معاصر وجود ندارد و اگر اشاراتی وجود داشته و رسول اکرم (ص) را به آنها دسترسی بوده باشد کاملاً مبهم و نامشخص بوده است به طوری که استخراج آن همه معانی و مفاهیم، فوق‌العاده مشکل و بلکه محال به نظر می‌آید. مثل اینکه چاره‌ای نیست جز آنکه بگوئیم این گفتارها نازل شده از منبع عزیز حکیم است. ای کاش محققین و مستشرقین یهودی و مسیحی و غیر معتقدین، ابراهیم قرآن را با ابراهیم تورات و انجیل مقایسه می‌کردند و عالمانه و منصفانه جواب می‌دادند که پدیده‌ی ابراهیم و معرفی او چگونه می‌تواند باشد.

ب) خودآغازی ابراهیم

خودآغازی ابراهیم همان خودجوشی و خودسازی او است که در زمینه‌ی رسالت و برنامه تعلیمات نبوت و همچنین در ارتباط با مردم و با آیندگان، چهره جدیدی را نشان می‌دهد.

مقصود از خودآغازی این است که شخص آنچه را که معتقد است یا معلم و مبلغ و مجری آن می‌باشد از خود آغاز نموده و اول در خویشتن عمل کند. قبل از آنکه به دیگران بگوید یا وادارشان نماید که چه کنند و چگونه باشند یا بشوند، شخصاً همان راه را در پیش گرفته و خود را به همان جا که نشان می‌دهد، برساند... به‌جای تجاوز و تحمیل و حتی تبلیغ و تحریک دیگران، روی خود تاثیر و تسلط داشته اول خویشتن را به‌عنوان مدل و الگو بسازد. از زمره کسانی نباشد که:

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره ۲) / ۴۴

(آیا مردم را به نیکی و خیر و ارزش‌های متعالی دعوت و امر می‌کنید و خودتان را فراموش می‌نمائید؟ ...)

و یا مشمول این آیه نشود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.» (صف ۶۱) / ۲ و ۳

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گوئید چیزی را که انجام نمی‌دهید؟ شدت غضب نزد خدا از اینکه چیزی را که انجام نمی‌دهید بگوئید (و ادعا کنید) بسیار بزرگ است!)

و پس از خود و قبل از پرداختن به دیگران و بیگانگان به خودی‌ها و به کسان و نزدیکان خویش پردازد.

معمولاً، و به خصوص در سال‌های نزدیک به انقلاب، این آیه را که در سوره حدید (۵۷) آمده است برخلاف روش خودآغازی می‌فهمیدند یا می‌فهماندند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید (۵۷) / ۲۵)

(و به تحقیق پیغمبرانمان را مجهز به دلائل آشکار (یا بینات) اعزام و مامور داشتیم و همراهشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به قسط نمایند...)

مفهوم و منطبق آیه این است که پیغمبران و کتاب و میزان را فرستادیم تا مردم قیام به قسط نمایند. مشمول و مسئول این آیه مردم‌اند، همه مردم، که به خاطر آنها رسول و کتاب و قانون فرستاده شده است تا عمل آنها به عوض ظلم و تبعیض و بی‌عدالتی درباره‌ی یکدیگر، قسط و قانون و حساب و کتاب صحیح عادلانه باشد. نه آنکه راه بیفتند و فریاد و فحش و سلاح بلند کنند که دیگران عمل به قسط نمایند و خودشان مستثنی و آزاد باشند. دستور یا توصیه، یک دستور عمومی اجتماعی است که متصدیان و زورمندان هم در صورتی که ایمان به خدا و رسول و کتاب داشته باشند یکی از افراد آن جمع می‌باشند. فاعل و عامل به قسط خود افراد ناس بوده، آیه اعلام و امر به انقلاب و وادار کردن یا سرنگون ساختن ستم کاران را ندارد که آن از مقوله‌ی امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از ظلم، به مصداق این آیه شریفه می‌باشد:

«وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۱

می‌دانیم که متأسفانه و چه بسیار همین رویه بعد از انقلاب نیز دیده می‌شود. دم از عدالت و قسط و قانون زده علیه مستکبرین متجاوز به حقوق ضعفا و محرومان شعار مرگ و دشنام‌ها می‌دهند ولی فراموش می‌کنند که در داخل مملکت و در روابط خودشان با افراد ملت نیز عدالت و قسط و قانون را - حتی قانون اساسی و اصولی را که خودشان طرح داده‌اند و تصویب شده است و اصول قضائی را که فتوای خودشان می‌باشد - ملاک و میزان قرار داده تبعیض و انحصار و آزار به خرج ندهند. اگر چه

۱. بقره (۲) / ۲۵۱ : ... و اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین را تباهی فرا می‌گرفت...

طرف جزو پیروان و موافقین و دلخواهان نباشد.

اعلام می‌نمایند و مردم و مملکت را از هر جهت بسیج می‌کنند که اسلام را به کشورهای همجوار و به اقصی نقاط جهان صادر و در داخله به‌زور هم که شده باشد، پیاده و اجرا نمایند ولی این کار را با اعمال خود آغاز نمی‌نمایند بلکه با عناوین ثانوی و مصلحت‌اندیشی و انواع تدابیر و تحمیل‌ها سیاستشان را پیش می‌برند، هیچ‌گاه از خود نمی‌پرسند آیا خشونت، خیانت، جنایت و ظلم و انحصارگری و غرور سبب انصراف و انزجار مردم از خدا و دین نمی‌شود؟

در حالی که اگر در رفتار و اعمال و شمائل خود در اداره و سیاست کشور یا در روابط فی‌مابین افراد جامعه، اسلام و آثار آن را آزادانه و عاشقانه پیاده کرده با تأسی به شیوه و سیره‌ی رسول اکرم (ص) محبت، مساوات، عدالت و آزادی را اجرا نمایند، جمهوری اسلامی ایران با امنیت و رفاه و صفا و شکوفائی که پیدا می‌کند، بدون احتیاج به تبلیغات و تحریکات یا خصومت و خشونت و تجاوز به‌سایرین، کانون جاذبه و کشش دنیا گشته دیگران به سوی ما می‌آیند و اسلام را به‌دست خودشان صادر می‌نمایند. افسوس و صدافسوس که به‌جای خودآغازی و تراوش «خود فراموشی» و تجاوز را در برنامه قرار داده‌ایم! برگردیم به حضرت ابراهیم و خودآغازی او.

۱- هدایت و توحید

قبل از هر چیز، در خدایابی ابراهیم می‌بینیم که در خود فرو رفته پیش از آنکه با کسی در میان بگذارد و تویخ و تبلیغی بنماید به جستجو و نظاره و مکاشفه پرداخته مضطرب است و می‌خواهد تعادل خویشتن را در جهان تاریک تثبیت نماید تا کلاه سرش نرود و از گمراهان نباشد. می‌گوید:

«لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ»^۱

و هدایت می‌شود و گمشده و معشوقش را پیدا می‌کند. قوم و مردم هستند که به‌سراغ و جدال او می‌آیند:

«وَحَاجَّةٌ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ

بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (انعام (۶) / ۸۰)

۱. انعام (۶) / ۷۷: ... اگر صاحب‌اختیارم مرا هدایت نکند، مسلماً در زمره گمراهان خواهم بود.

(و قوم او به محاجّه و ستیزه‌ی او پرداختند گفت آیا با من در باره خدا محاجّه می‌کنید در حالی که مرا هدایت کرده است ولی دیگر وحشتی از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید ندارم جز آنچه پروردگارم بخواهد، علم و آگاهی پروردگارم بر همه چیز و همه جا احاطه دارد...)

پیش از آنکه به سایرین بگوید:

«اعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (نساء (۴) / ۳۶)

(خدا را بنده باشید و چیزی را با او همساز و همتراز نگیرید...)

اعلام می‌نماید:

«وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (انعام (۶) / ۷۹)

(... و من از مشرکین نیستم.)

و با اظهار:

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.»

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ.»

(انعام (۶) / ۱۶۲ و ۱۶۳)

(بگو همانا نماز من و عبادتم و زندگی و مرگم برای خدا ارباب جهان‌ها

است شریکی برای او نیست و به همین امر شده‌ام و من اول مسلمانم.)

(این آیه خطاب به پیغمبر است ولی به تبعیت از ملت ابراهیم که دین

قیم است.)

شخص خود را یک‌سره و به‌تمامه در خط سرور و ارباب کل جهان قرار داده تسلیم

به‌او شده است.

۲- دعوت و تبلیغ پدر

او در این دنیای بزرگ فعلاً پدری دارد و قبیله یا قومی، پس از خود به‌سراغ پدر

می‌رود که او را بسیار هم دوست دارد و به‌دلیل همین علاقه و وابستگی است که با

ادب و عطوفت شایانی به‌نجات و نصیحت او می‌پردازد^۱ و چون پدر حوصله و درک

۱. آیات ۴۲ تا ۴۸ سوره مریم (۱۹) که بیشتر با خطاب یا ابت است و به آیه قالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ (گفت سلام بر تو به‌زودی از پروردگارم آمرزش برای تو می‌طلبم همانا که او نسبت به من مهربان است) و آیه وَأَعْتَزِلُّكُمْ (از شما و از آنچه ویرای خدا می‌پرستید کناره‌گیری می‌کنم و دعا به پیش پروردگارم می‌برم که امیدوارم در دعوت و درخواست از خدا بدبخت نباشیم)، ختم می‌شود.

پذیرش دل‌سوزی‌ها و راهنمایی‌های او را ندارد و با تهدید فرزندش را از خود دور می‌کند، ابراهیم نه سماجت به خرج می‌دهد و نه تندی و خصومت می‌کند، بلکه «سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا»^۱ گفته وعده می‌دهد که طلب مغفرت نیز برای او بنماید. سپس خانه پدری و سرزمینی را که در آن غیر خدا پرستیده می‌شود دعاگویان ترک می‌نماید. پس اگر به دعوت و تبلیغ پدر می‌رود برای محبت و قصد خدمتی است که به او دارد و با وجود ایمان نیاوردن، از خدا برای او رحمت و آمرزش می‌طلبد نه آنکه علقه فرزندگی و پیوند خانوادگی را رها و فدا کند.

۳- توجه به خانواده

پس از آنکه ابراهیم به موهبت و به معجزه‌ی الهی صاحب فرزندان می‌شود و خانواده تشکیل می‌دهد، بسیار اولادپرور و اولاددوست بوده و توجهش بعد از پدر به سوی آنان می‌رود. تنها برای خود نیست که آرزو و دعای احتراز از پرستش بت‌ها را دارد بلکه فرزندانش را هم چه در این دنیا و چه برای انابه و ارتباط دائم با خدا یعنی نماز، همراه می‌گیرد:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ
الْأَصْنَامَ.» (ابراهیم (۱۴) / ۳۵)

(و آن زمان که ابراهیم به پروردگارش گفت این شهر را امن بگردان و من و پسرانم را از اینکه بت‌ها را پرستیم برحذر دار.)

البته اگر نسبت به ذریه توجه و تعهد فراوان دارد این علاقه نه مطلق بی‌قید و شرط است و نه وابسته و خود خواهانه مانند نوح که بگوید:

«وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ
أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ.» (هود (۱۱) / ۴۵)

(و نوح پروردگارش را ندا داده گفت به درستی که پسر من از خانواده من است و وعده تو حق است و تو (شایسته‌ترین) حکم‌کننده‌ی حکم‌کنندگانی.)

و جواب بشنود که:

۱. مریم (۱۹) / ۴۷: ... تو را به سلامت، از صاحب‌اختیارم برای تو درخواست آمرزش خواهم کرد، که او نسبت به من مهربان است.

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.» (هود (۱۱) / ۴۶)

(خدا) گفت ای نوح بدان که او از اهل خاندان تو نیست همانا که عمل او ناشایسته است پس آنچه را که بدان آگاهی نداری از من نخواه به درستی که من تو را موعظه می کنم که از نادانان نباشی.)

ابراهیم تفکیک می کند و تعمیم می دهد، پس از آنکه از خدا می خواهد که او و فرزندان او از بت پرستی محفوظ بدارد توضیح می دهد که:

«رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.» (ابراهیم (۱۴) / ۳۶)

(پروردگارا به درستی که آنها بسیاری از بندگان تو را گمراه کردند پس هر کس از من (در اعراض از شرک) پیروی کند همانا که از من است و هر کس نافرمانی مرا کرد پس همانا که تو آمرزنده مهربانی.)

ضمناً برای کسی که در خط او نیست بدی و مرگ خواهی نکرده امید آموزش و رحمت خدا را در حقشان دارد.

۴- درخواست امنیت و سلامت برای ذریه

برای ذریه اش غیر از احتراز از شرک و اهل خدا و نماز شدن و قبل از آن درخواست امنیت شهری و سلامت در زندگی می نماید و پس از آن توجه و تمایل دل های مردم را طلب نموده و غیر از عواطف و احساسات، ارزاق و مادیات یعنی اقتصاد و رفاه را هم لازم می داند، تا بهره مند و شکرگزار شوند:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.» (ابراهیم (۱۴) / ۳۵)

(و آن زمان که ابراهیم به پروردگارش گفت این شهر را امن بگردان و من و پسرانم را از اینکه بت ها را پرستیم بر حذر دار.)

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ.» (ابراهیم (۱۴) / ۳۷)

ای پروردگار ما به درستی که من تنی چند از فرزندانم را به این وادی
لم یزرع در جوار خانه حرام تو سکنی دادم. پروردگار ما برای آنکه نماز
را بپا دارند پس عواطف مردم را متمایل به آنها بگردان و از محصولات
و ثمرات روزیشان برسان امید است که شکرگزاری نمایند.

این علاقه‌مندی و اتصال با پدر و با فرزندان که هسته خانواده را استقرار و استمرار
می‌بخشد و پایه قوم و قبیله و ملت است، ابراهیم را استاد و اسوه‌ی ملی‌گرائی نشان
می‌دهد و برای انسان در قبال هموطنان ایجاد مسئولیت می‌نماید.
همین مطلب با تفسیر دیگری در دو جای دیگر قرآن آمده، انسان رشدیافته‌ی
صالح کامل را چنین معرفی می‌کند:

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا
وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ
رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ
أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ
الْمُسْلِمِينَ.» (احقاف (۴۶) / ۱۵)

(و به انسان توصیه احسان نسبت به پدر و مادر کردیم مادرش او را
به دشواری حمل کرده و به دشواری وضع حمل نموده درحالی که آبستنی
تا گرفتن از شیر سی ماه است تا آنکه به توانائی و نیرومندی می‌رسد و
به چهل سال می‌رسد و می‌گوید پروردگارا نصیب من گردان و در دل
من انداز که شکر نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای
بجا آورم و اینکه کار شایسته‌ای که تو را پسند آید انجام دهم و شایستگی
در فرزندانم به من بده به درستی که من بازگشت به سوی تو کردم و
همانا که از تسلیم شدگان هستم.)

نظیر این شکر و دعا را حضرت سلیمان نیز می‌کند (سوره نمل (۲۷) / ۱۹).

همه جا شخص یا فرد مرکز مسئولیت بوده حرکت و اصلاح و شایستگی را از
خویشتن آغاز می‌نماید در حالی که تکیه‌اش روی اجداد و گذشتگان، و توجهش
روی اولاد و آیندگان است. در سوره فرقان (۲۵) نیز که از برگشت کرده‌های به خدا
و شایسته‌کاران صحبت می‌شود، دعای آنها را چنین نقل می‌کند:

«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.»

(... ای پروردگار ما از میان همسران و بازماندگانمان روشنی دیده به ما
بیخش و ما را برای پرهیزکاران پیشوا بگردان.)
یعنی از طریق همسران و فرزندان و آیندگان طالب نتایج و آثاری می‌شوند که
باعث روشنی دیدگانشان شود و برای اهل تقوا سرمشق و پیشوا گردند.

۵- پیغمبرپروری و تشکیل امت

به دنبال خودآغازی و فرزندپروری ابراهیم، پیغمبرپروری او برای بشریت و تشکیل
امت و آینده‌سازی می‌آید. در قرآن می‌بینیم که جا به جا و قدم به قدم همراه با اجابت
دعاهای ابراهیم، خبر از فرزند یافتن او و ظهور پیغمبران و امامان در میان ذریه او داده
می‌شود و وعده‌های خداوندی یکی بعد از دیگری تا آخر الزمان، به کسی که با عشق
و اخلاص و با ساختن و آغاز کردن از خود گام در راه او گذاشته است، وفا می‌گردد
و در جواب:

«وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ.» (شعرا (۲۶) / ۸۴)

(و برای من در (امت‌ها و مردم) آینده، زبان راست (ونام نیک) قرار بده.)

پاسخ می‌آید:

«وَوَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ.»

سَلَامٌ عَلَيَّ إِبرَاهِيمَ.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» (صافات (۳۷) / ۱۰۸ تا ۱۱۰)

(و به نام (ویاد او) در آیندگان (از مردم و امت‌ها).)

سلام بر ابراهیم باقی گذاردیم.

این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.)

و در جواب:

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ.» (صافات (۳۷) / ۱۰۰)

(پروردگارا به من از شایستگان عطا فرما.)

پاسخ می‌آید:

«فَبَشِّرْهُنَّاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ.» (صافات (۳۷) / ۱۰۱)

(و ما او را مژده‌ی پسر بردباری دادیم) (در جای دیگر علیم آمده است).

و مفصل‌تر از آن در سوره انعام (۶) چنین آمده است:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ وَ لُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ.»

(انعام (۶) / ۸۴ تا ۸۶)

(و به او اسحاق و یعقوب که تمامشان را هدایت کردیم، بخشیدیم و نوح را پیش از آنها هدایت نموده بودیم و از فرزندان او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون، و این چنین نیکو کرداران را پاداش می‌دهیم.

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که تماما از صالحین‌اند.

و اسمعیل و ایسح و یونس و لوط را که تمامشان را بر جهانیان فضیلت دادیم.)

در سوره انبیاء (۲۱) صحبت از نجات او و لوط است و برکت دادن سرزمین مهاجرت آنها برای همه‌ی دنیا به میزان اعراض و ترک سرزمین اجدادی:

«وَجَعَلْنَاهُ وِلَايَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ

الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.» (انبیاء (۲۱) / ۷۱ تا ۷۳)

(و او و لوط را نجات داده به سرزمینی روانه‌شان کردیم که در آن به‌خاطر جهانیان برکت آورده بودیم.

و به او اسحاق و یعقوب را متوالیاً عطا کردیم و همگی را از شایستگان قرار دادیم.

و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به‌دستور و مدیریت ما، راهنمایی می‌کردند و عمل به نیکوکاری‌ها را به آنها وحی نمودیم و بر پا داشتن نماز و پرداختن زکات و چنین بودند که ما را بندگی می‌کردند.)

در سوره انعام (۶) پس از آیات مکاشفه ابراهیم (ع) و محاجه قوم با او و پس از تأیید

اینکه ابراهیم ایمان خود را با ظلم و خلاف حق نیامیخته بوده و خداوند حکیم علیم حجتش را به او داده و درجاتش را بالا برده است، با تفضیل بیشتری اسامی پیغمبرانی که به عنوان پاداش به او عطا کرده و از ذریه اش مامور هدایت مردم و صاحب کتاب و حکم و نبوت شده‌اند، ذکر می‌نماید که مسلماً چنین فزاینده‌گی نسلی زبندگان در تاریخ رخ نداده است:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ.
وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُوسُفَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ.
وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (انعام) (۶) / ۸۴ تا ۸۷

۶- رفتار ابراهیم (ع) با مشرکین و مخالفین

در آیات مربوطه دیدیم که ابراهیم (ع) با مشرکین و مخالفین ابتداء طرف نمی‌شود و به هیچ وجه اهل تجاوز و تحمیل لاکراه و حتی اصرار و پافشاری در قبولاندن مکتشفات و معتقدات خود نیست و هیچ گاه کلام ناهنجار و روابط تلخ و تند به کار نمی‌برد. آنها بودند که با او به محاجه و خصومت پرداختند و در آتشش انداختند! آنچه را هم که در باره پرستش بت‌ها در ابتدای هدایت خود با پدر یا دیگران مطرح می‌کرد، حالت پرسش و تحقیق به خاطر خروج خود از تردید و تحیر را داشته است با بت پرستان کاری جز بیان و استدلال نمی‌کرد و با کسی در نمی‌افتاد جز آنکه خود بت‌ها را شکست آنهم در غیاب مردم و با وانمود کردن اینکه بت بزرگ مرتکب این عمل شده است. با یک صحنه‌سازی منطقی ماهرانه‌ی مسالمت‌آمیزی آنها را بیدار و در ذهن و ضمیر خود و ادارشان به قبول حقیقت می‌نماید که چون عقلا مات و مستاصل می‌شوند متوسل به جو سازی و از بین بردن اعلام‌کننده‌ی حق می‌گردند.^۱

۱. خلاصه این مطالب و مراتب در آیات ۵۲ تا ۶۸ سوره انعام (۶) در سال ۶ بعثت آمده است. در سال ۳ بعثت در سوره شعرا (۲۶) آیات ۶۹ تا ۸۲ نیز اشاره به همین بحث و تحقیق و کشف می‌گردد.

ابراهیم در مورد مشرکین و مخالفین نه تنها زور و آزار به کار نمی‌برد بلکه به حمایت از آنها به جدل با فرشتگان مامور هلاک قوم پرداخته به تعبیری با خدا چانه می‌زند که هلاکشان نکنند^۱. همه جا به عوض آنکه فضول دیگران بوده و به مردم فشار بیاورد، به هدایت و اصلاح خود و کسانی پرداخته در مورد سایرین اکتفا به ارشاد و اشاره می‌نماید. در تعرض مردم به او نیز خدا عهده‌دار حمایتش گردیده آتش را تبدیل به گلستان می‌نماید. شهادت اسمعیل را با قربانی گوسفند فدیة می‌دهد.

۷- ساختن خانه کعبه، خانه مردم

ساختن خانه کعبه نمونه دیگری از خودآغازی ابراهیم (ع) و سازندگی او با همکاری فرزندش اسمعیل (ع) است که به نظر می‌آید حالت سمبلیک و شعار مرکب برای قومیت و امت واحد و برای توحید یا پرستش خدای مشترک واحد را داشته باشد؛ هم خانه‌ی مردم است:

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا» (بقره ۲) / (۱۲۵)

(و زمانی که خانه را ثوابگاه و مامن برای مردم قرار دادیم...)

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِّلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةٍ مُّبَارَكًا» (آل عمران ۳) / (۹۶)

(به درستی که اولین خانه‌ای که برای مردم وضع شد همان خانه مبارک در مکه است...)

«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ» (مانده ۵) / (۹۷)

(خداوند کعبه بیت الحرام را قیامگاه برای مردم قرار داده است...)

و هم حریم امن خدا و خانه‌ای که ارباب آن خدا است:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا» (حج ۲۲) / (۲۶)

(و هنگامی که برای ابراهیم مکان و موقعیت خانه را تعیین کردیم که چیزی را با من شریک نگیرد...)

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران ۳) / (۹۷)

۱. این مطلب به طور اختصار در سوره‌های هود (۱۱) / ۷۴ و ۷۵ و عنکبوت (۲۹) / ۳۱ و ۳۲ آمده است و تورات با تفصیل بیشتر ذکر می‌کند.

(... و برای خدا حج خانه به عهده مردم گذارده شده است، هر کس که توانائی راهی شدن به آنجا را داشته باشد...)

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ» (قریش (۱۰۶) / ۳)

(پس ارباب این خانه را بندگی کنند).

هم یاد خدا را بکند و هم شاهد منافع خودشان باشند:

«لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ» (حج (۲۲) / ۲۸)

(تا شاهد منافع و سودهای خودشان باشند و در روزهای معلومی نام خدا را به یاد آورند...)

و در آنجا خلق و خدا و دنیا و آخرت را یکجا ببینند.

در قرآن صحبت از کعبه و قبله غالباً همراه و به دنبال درخواست و دعاهاى ابراهیم و عهد و پیمان‌های او برای پرستش خدا، تشکیل ذریه، و امت توحید و بعثت خاتم النبیین است^۱. سازندگی است و توحید و تجمع، بدون آنکه جنبه‌ی اجتماعی انقلابی مبارزاتی را داشته باشد.

* * *

دین خدا چنین است فردی و شخصی است و از فرد به جمع منتقل می‌شود. از خود شخص آغاز گردیده و اولین گام آن به سوی خارج، از هسته، خانه و خانواده و خویشاوندان است و ناظر به خود و خودی می‌باشد:

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» (تحریم (۶۶) / ۶)

(... نفوس خودتان و خانواده‌تان را از آتش حفظ کنید...)

و سپس رو به خارج می‌برد. آن هم نه از طریق تجاوز و تسلط یا تخریب و تخاصم، بلکه دعوت و الگودادن و جلب و محبت کردن.

* * *

۱. از جمله در آیات ۱۲۴ تا ۱۳۴ سوره بقره (۲).

میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا*

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ
وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.

تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ.» (ابراهیم) (۱۴) / ۲۴ و ۲۵

(آیا نمی‌بینی خداوند چگونه مثال زده است (یا مثل می‌زند و تشبیه می‌کند) «کَلِمَةً طَيِّبَةً» را به درخت یا بوته پاکیزه‌ای که ریشه آن ثابت و پا برجا بوده فرع و شاخه‌هایش سر به آسمان دارد و هر زمان (یا به موقع لازم) میوه‌های خود را به‌اذن پروردگارش (برطبق نوامیس خلقت و آئین طبیعت) بیرون می‌دهد.

خداوند برای مردم (این چنین) امثال می‌زند (یا می‌آورد) که شاید متذکر (و متوجه حقایق و احکام) شده پند بگیرند.)

* * *

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ؛

وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ؛

عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامٌ اللَّهُ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ»^۱

* تدوین و تفصیل دو جلسه سخنرانی شب‌های عاشورا در انجمن اسلامی مهندسين و در سالن اجتماعات نهضت آزادی ایران در تاریخ‌های ۱۲ و ۱۳/۱۳/۱۳۶۳.

۱. از زیارت عاشورا: درود بر تو ای اباعبدالله؛ و روان‌هایی که به آستان تو فرود آیند؛ از من بر شما درود و سلام خدا باد جاودانه؛ تا آن دم که زنده‌ام و روزان و شبان پابرجاست؛

این ایام و لیالی روزهای شهادت حسین بن علی علیه‌السلام و خاندان و یاران او را به‌خاطر می‌آورد که نام و آثار آن از چهارده قرن قبل زنده مانده است. کمترین شایستگی و برخورد ما سلامی است که از صمیم دل با احترام تمام و آرزوی تاسی و پیوستگی به آنان، نثارشان بنمائیم.

قیام تاریخی آن حضرت در صدر اسلام و نهالی که آن جوانمردان انسانیت و توحید در سرزمین زیر و روشدهی اسلام آن روز کاشتند پیام پاکیزه‌ای را در بر داشت که از قدم اول آئین حیات‌بخش خدای سبحان رحمان را با گفتارشان و با خونشان از لوث انحرافات و شرک و از ارتجاع به‌جاهلیت و دنیاپرستی پاک نمایند. به‌همین مناسبت آیه شریفه فوق را که در سوره ابراهیم (۱۴) (عَلَى نَبِينَا وَعَلَيْهِ السَّلَام) آمده است سر فصل عرایضم قرار دادم.

خداوند در این آیه «كَلِمَةً طَيِّبَةً» را که به‌معنی «گفتار پاکیزه» است و طهارت و خلوص و زدودگی از کثافات و آلودگی و اضافات را می‌رساند، تشبیه به‌درخت پاکیزه و بارور می‌نماید^۱ و در آن دو نکته و بلکه سه نکته یا سه شرط گنجانده شده

۱. واژه یا صفت طیبه که جمع آن طیبات است و با اشتقاق‌های مربوطه تقریباً در ۵۰ آیه یا مورد در قرآن آمده است غالباً به ارزاق و ثمرات مورد نیاز زندگی و به تمتعات زناشویی گفته شده است که مطبوع طبع انسان و خالی از چرکی و دست‌خوردگی بوده نعمت اصیل خدادادی باشد. مانند:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف (۷) / ۳۲)

(بگو: زیورهای خدا را که برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام کرده است؟ ...)

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» (مؤمنون (۲۳) / ۵۱)

(ای رسولان، از نعمت‌های پاکیزه استفاده کنید و به شایستگی عمل کنید...)

«كُلُوا مِنَ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ» (سبا (۳۴) / ۱۵)

(... [به آنان گفتیم:] از روزی صاحب اختیاران بخورید و شکر گزار او باشید؛ سرزمینی مصفا [دارید] و صاحب‌اختیاری آمرزگار.)

«فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (نساء (۴) / ۴۳)

(... بر خاک پاک تیمم کنید ...)

«قُلْ لَّا يَسْتَوِي الْحَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَبِيثِ» (مائده (۵) / ۱۰۰)

(بگو: هرگز پلید و پاک یکسان نیستند، هرچند فراوانی پلید تو را به شگفت آورد؛ ...)

«وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَوْلَادِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ» (نحل (۱۶) / ۷۲)

(... و از همسرانتان فرزندان و نوادگانی پدید آورد و از نعمت‌های پاکیزه به شما روزی

←

داد؛ ...)

است. یکی ثابت و پایه‌دار بودن است و استقرار و استواری را می‌رساند. دوم رشد مستمر و توسعه رو به بالا و فزونی است که در تعبیر «فَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ» آمده است و بالاخره دلالت بر باروری یا باردهی دائمی درخت اشاره رفته است که مثمر‌تر و مفیدبودن است. کما آنکه در آیه بعدی «كَلِمَةً حَبِيبَةً» یا «گفتار و شعار ناپاکِ ناروا» را تشبیه به بوته‌ای می‌نماید که از سطح خاک روئیده، ریشه و استحکام نداشته باشد: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ حَبِيبَةٍ كَشَجَرَةٍ حَبِيبَةٍ اجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ»^۱

و چون مصداقی که داده می‌شود تثبیت انسان‌ها از طریق ایمان به خدا و «قول ثابت» در زندگی دنیا، یا گفتار استوار بدون تزلزل و تغییر است، می‌توان از کلمه‌ی «طَبِيبَةٌ» یا «طَبِيبَةٌ» مفهوم و عقیده و عمل یا هدف و برنامه را استنباط نمود.

«کلمه‌ی طَبِيبَةٌ» را مفسرین و اهل کلام مترادف با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گرفته‌اند که شعار توحیدی ضدشُرک مسلمانان و پیغمبران است و در عین اختصار و بساطت محتوا معانی بینهایت و گویائی بوده نتایج تثبیت و آثار حیات‌بخش آن مشهود می‌باشد. ریشه و بنیاد در آفرینش جهان دارد و هر چه خلاقیت و فیض وجود است از ذات لایزال لاشریک او سرچشمه می‌گیرد. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مسلماً مصداق کامل «کلمه‌ی طَبِيبَةٌ» است ولی مانع کلیت آن و شمول بر هر کلام و معنای خالص که بی‌زدودگی و چرکی و مبرای از آلودگی به غیر خدا و پرستش او بوده و اداکننده‌ی حق و ثمردهنده باشد، نمی‌گردد.

عرایض این دو شب بنده استفاده و استناد به آیه شریفه صدر مقال است و بررسی اینکه آیا عاشورای حسینی قابل قیاس و تشبیه و تطبیق با آن می‌باشد و می‌تواند یکی از مصداقی «کلمه‌ی طَبِيبَةٌ» گرفته شود؟ این مطالعه و مقایسه را به جای آنکه از ریشه‌های کلمه و معانی طَبِيبَةٌ اخذ کنیم یا در تفاسیر به جستجوی عاشورا و کربلا بگردیم مراجعه به تاریخ نموده نتایج و آثار واقعه را که از چهارده قرن قبل در جهان

→ «وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» اعراف (۷) / (۱۵۷)

(... نعمت‌های پاکیزه را برایشان حلال و پلیدی‌ها را حرام می‌شمرد...)

«فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (نساء) (۴) / (۳)

(... با زنان [دیگر] که می‌پسندید ازدواج کنید؛ ...)

۱. ابراهیم (۱۴) / ۲۶: و مثل سخن ناشایست همچون نهال هرزه‌ای است که از زمین کنده شده و قرار ندارد.

اسلام و تشیع و در خارج آن روی داده و هنوز جریان دارد، بررسی می‌نمائیم. ضمناً یکی از جاهائی که واقعه کربلا و پدیده عاشورا نتایج و آثار مشهود روی آن داشته است، انقلاب اسلامی خودمان و جنگ با عراق می‌باشد.

از یک طرف بهره‌برداری‌هائی را که شده است و می‌شود یا ثمراتی را که نهال کاشته شده در سرزمین کربلا، برای امت‌ها و وقایع دیگر به بار آورده است باید ببینیم و از طرف دیگر در میان آن‌همه علل و عوامل یا اهدافی که برای نهضت حسینی ذکر کرده‌اند ریشه‌یابی نمائیم و مجموعه را ملاحظه کنیم که تا چه حد حالت استواری و بقا و رشد داشته مبداء و مقصد آن خدا است.

بدیهی است که بهره‌های گرفته شده از شهادت و مصیبت اهل بیت در طول تاریخ تشیع، لازم نیست همه‌اش میوه‌های شیرین و منطبق با حق و خیر بوده دچار نقص و انحراف نشده و احیاناً در جهت خلاف نگشته باشد. قصد ما و دعای ما از درگاه آفریدگار لایزال، هم تشخیص خطوط حق و باطل خواهد بود و هم تشویق خودمان به بهره‌مندی‌های صحیح و نجات از فتنه و فساد یا از اغوهای شیطان، که همیشه در سر راه‌های حق و خیر کمین دارد.

* * *

قبل از آنکه وارد مطلب شویم حیف است از ذکر این نکته بگذریم که در منطق و مکتب قرآن میان حق و خیر و بلکه میان حق، پاکی و فایده یک نوع ملازمه وجود دارد. خیر یا سود و فایده از حق برمی‌خیزد و آنچه حق است مفید و سازنده و حیات‌بخش می‌شود. یک مثل یا تشبیه زیبایی در این زمینه در آیه ۱۷ سوره رعد (۱۳) آمده است^۱. خداوند حق را به آب روان تشبیه می‌کند که از آسمان فرود آمده مزارع و مردم را سیراب می‌نماید و باطل را چون کف می‌داند که سطح نهرها یا روی فلزات ذوب شده در کوره‌ها و دیگ‌ها را پوشانده جوش و خروش چشم‌گیر نشان می‌دهد ولی تهی و ناپایدار بوده محو می‌شود، اما حق که مفید است و به درد مردم می‌خورد منتشر گشته نفوذ می‌کند و باقی می‌ماند:

۱. که در سخنرانی و رساله «پراگماتیسم در اسلام» در سال ۱۳۲۸ در انجمن اسلامی دانشجویان مورد استفاده و استناد گردید.

هم‌اکنون این اثر در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار که با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، قرار دارد (ب.ف.ب).

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا
وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَٰلِكَ
يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ
النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ.»^۱

در این آیه برای حق سودرسانی و مفیدبودن ذکر شده است. اما از منفعت و از دوام و دولت بالاتر، خود حیات است و در آیه دیگر در سوره انفال (۸) برای دعوت خدا که همان حق است از حیات بخشی صحبت می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.»
(انفال (۸) / ۲۴)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و رسول، که شما را به آنچه زنده‌تان می‌کند می‌خواند، بشنوید و بپذیرید و بدانید که همانا خداوند در میان شخص و دل او قرار داشته در آنجا پرده زده است و پایان زندگی و گردآمدن شما به سوی او است.)

منظور آنکه آنچه حق است پیام آور حیات است و عامل خیر و برکت می‌شود و آنچه باطل است با همه‌ی جلوه و جنجال، از درون خالی بوده خاصیتی ندارد و ضد بقا و زندگی از آب درمی‌آید. شعار یا روش و نظامی هم که مرگ‌خواه مرگ‌آفرین و زیان‌رسان پرآزار باشد ناچار ناحق است و نمی‌تواند ثبات و دوام داشته باشد. خود این مطلب و شعار، معیاری برای تشخیص حق از باطل، و از آفاتی که نهال حق را ضایع می‌کند، به‌دست ما می‌دهد.

کار بشر همیشه گرایش و انحراف از توحید خالص پاک به شرک و خودخواهی بوده است و تبدیل آئین برادری و زندگی بخش و نیکوئی به تفرقه و مرگ و دشمنی. وظیفه‌ی اصلی پیغمبران نیز بازگرداندن خلائق از خودپرستی و از اطاعت طاغوت‌ها به یکتاپرستی بوده است و کاشتن شجره‌ی طیبه برومند بارور در دل‌های مؤمنین.

۱. رعد (۱۳) / ۱۷: [خدا] از آسمان بارانی فرستاد، آنگاه رودهایی به تناسب ظرفیتشان روانگردید و سیلاب، روی خود، کفی برآمده حمل کرد؛ و از آنچه به‌منظور دستیابی به‌لوازم زندگی و زیور بر آتش می‌گدازند، همان‌گونه کفی ظاهر می‌شود؛ خدا حق و باطل را این‌گونه به‌مثل می‌آرد؛ اما کف‌ها به کناری رفته، محو می‌شوند، ولی آنچه برای مردم سودمند است بر جای می‌ماند؛ خدا مثل‌ها را این‌گونه بیان می‌کند.

الف) میوه‌های عاشورا

روضه خوانی و خواص آن از نظر شیعیان

روضه خوانی و عزاداری سیدالشهداء در ایران، با انواع مختلف آن که از زمان قاجاریه به صورت فعلی درآمده و در زمان صفویه عمومیت و رسمیت یافته است، چیزی نیست که اصولاً اختراع و اختصاصی ما بوده باشد بلکه به حکم تاریخ و روایات معتبر، پایه گزار آن اهل بیت رسول اکرم و ائمه اطهار (عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام) بوده‌اند و تشیع را نمی‌توان از حسین و عاشورا جدا کرد. اولین مجلس عزاداری را حضرت زینب و خانواده‌های شهداء که از کربلا و کوفه برگشته بودند در مدینه برپا کردند، اولین زیارت کربلا را جابر انصاری صحابی خاص پیغمبر که تا زمان امام پنجم حیات داشته است انجام داد و حضرت سجاد و امام جعفر صادق (عَلَيْهِمُ السَّلَام)، هم مجلس عزا و اشک برای سیدالشهداء برپا می‌کردند و هم شیعیان را به این کار توصیه می‌نموده‌اند. البته مردم انتظار ثواب و خواصی هم برای این کار داشته‌اند.

* * *

یادم می‌آید در سنین بلوغ که در دسته‌ی عزاداری ترک‌ها می‌رفتم یک‌روز تاسوعا وارد خانه بزرگی شده در تالار سیاه‌پوش شده‌ای نشستیم. واعظی که به منبر رفته آغاز سخن کرده بود داستان آدم و گناه او و رانده شدن از بهشت و توبه کردنش را مطرح نمود. آن حدیث را نه درست به خاطر دارم و نه از میزان صحت و اعتبار آن خبر دارم. می‌گفت وقتی آدم از کرده خود پشیمان و گریان شد و خواستار بخشش خدا گشت جبرئیل توصیه کرد متوسل به پنج تن آل عبا و به درگاه خدا شود. آدم پرسید آل عبا کیانند. جبرئیل توضیح داد که برجستگان و برگزیدگان از نسل و فرزندان

خود او هستند که در آخرالزمان می‌آیند. سپس دین اسلام را برای آدم تشریح کرده گفت مشتمل بر ده قسمت یا ده فضیلت است: نماز، زکات، روزه، حج و غیره تا رسید به عاشورا که دهمی آنها است. آدم گفت همه را فهمیدم، غیر از عاشورا. آنگاه جبرئیل خلاصه‌ای از ماقع کربلا و شهیدشدن فرزند زهرا را برای آدم بیان داشت و همین بیان منقول از جبرئیل متن روضه واعظ را تشکیل داد ...

از این دیدگاه، سوگواری بر مصیبت کربلا، وسیله‌ای است برای بخشودگی گناهان از طرف خدا و خاصیتی که از زمان آدم ابوالبشر شروع شده و تا قیام قیامت ادامه دارد. البته در این زمینه، غلو و سوءاستفاده‌هایی که به عمل آمده بسیار بوده‌اند کسانی که تصور یا ادعا داشته‌اند که می‌توانند مرتکب هر گونه خلاف و خطا گردیده با یک قطره اشک ریختن یا شرکت در مجالس و دستجات به بهشت بروند.^۱ در قرون سابق شاید به همین شفاعت و ثواب آخرت، به‌عنوان ثمرات تعزیه‌داری و ذکر شهادت سیدالشهداء اکتفا می‌شده آن را عرض ارادت به آستان ولایت و درک تقرب به حق و فضیلت می‌دانسته‌اند و روی عقیده یا علاقه انجام می‌داده‌اند. ولی به‌طور کلی و در نزد مخلصین از شیعیان این اعمال و حالات از محبت درون و شور عشق و عرفان که مغز اصلی ادیان می‌باشد، خالی نبوده است.

در برخورد با مغرب زمین

در قرون اخیر که در برخورد با فرهنگ و تمدن اروپائی همه چیز ما زیر سؤال می‌رفت، انتقاد و استفسار از عزاداری‌های عاشورا زیاد شد. حتی آن را عامل تنبلی و بیکارگی می‌دانستند.

یک عاشورا حوالی سال‌های ۱۳۰۲ که از مجلس پرجمعیت و باشکوه مسجد شیخ عبدالحسین به اتفاق پدر و برادرم برمی‌گشتم پرسیدم فایده‌ی روضه و مجلس محرم چیست و چرا ثواب دارد؟ برادرم گفت اولاً همراه روضه همیشه موعظه هست که اعتقاد و ایمان آدم را زیاد می‌کند و مردم به طرف ارشاد و اصلاح می‌روند. فایده دوم اینکه شنیدن مصائب و فضائل امام‌ها و بزرگان دین، رقت قلب آورده آدم را از خشکی و بیرحمی خارج می‌کند. سوم اینکه عشق و علاقه به آنها باعث تاسی ما می‌شود و دوست داشتن اهل بیت خودش یک نوع کمال و ثواب است.

۱. چیزی شبیه به عقیده‌ی بعضی کاتولیک‌ها که گفته‌اند حضرت مسیح زجر و شکنجه‌های صلیب را تحمل کرده، شهید شد، تا گناهان ما را جبران و خریداری نموده عیسویان را به ملکوت خدا برساند.

این اشاره و استدلال‌ها تا حدودی قانع‌کننده بود. بعدها پیش خود اضافه کردم که اگر گفته‌اند گریه کردن و متأثر شدن در مصیبت سیدالشهداء ثواب بزرگی دارد، منظور آن اشک و شوری است که به‌طور طبیعی از روی همسنخی و آشنائی با آنها و با مقصد و معتقداتشان جاری شده، از دل برآمده شاهد تربیت و تغییر نفوس باشد نه آنکه در اثر تبلیغات و با تحمیل بر خود یا برای شفاعت، علی‌رغم سوابق معصیت، صورت گرفته باشد. به عبارت دیگر از جهت دلالتی است که ماتم‌زدگی و تاثرات درونی، همدردی شخص را با منادیان حق و با مظلومان، در راه عدالت و خدمت نشان داده، رشد و شایستگی او را اثبات می‌نماید. شاید بتوان گفت تاثر و اشکی هم که روی احساسات انسانی صرف و رقت‌قلب بشری دست داده، خالی از معرفت خدا و جاذبه‌ی احوال و اهداف امام و اصحاب باشد و به‌خاطر خدا انجام نگردد، آن اثر و آتیه را نخواهد داشت. ضمن آنکه تذکر و توصیف داستان‌های عاشورا و به‌نمایش گذاردن فضائل و فداکاری‌های شهداء و اسراء، با رنج و بلاهائی که در راه معشوق اعلای همه‌ی فطرت‌ها از جان و جسم پذیرا شدند، چه بسا که تارهای نهفته دل‌هائی را به نوازش و لرزش درآورده ایجاد عشق و اشک نماید و موجب عاطفه و عرفان گردد. مثلاً به مرحله‌ای برسد که بگوید:

دوست دارم کز غم جانسوز عاشورا بمیرم
 بنده آنکه باشم او را، کز غم مولی بمیرم
 می‌زنم خود لاف عشق اما شود ثابت زمانی
 چون رسم برکوی جانان، جان دهم آنجا بمیرم
 هر طرف گل‌چهره‌ای در خاک و خون افتاده بی‌جان
 یا رب از داغ کدامین لاله‌ی حمرا بمیرم؟

در سال‌های نزدیک ۱۳۲۰ این مطلب را در مقاله‌ای در مجله ایمان که استاد ارجمند آقای محمود شهابی مؤسس آن بودند، منتشر کردم و بحث و بررسی خود موضوع، یعنی نقش اساسی عاطفه و دل را در معتقدات انسان که از ویژگی‌های قدیمی ادیان، مخصوصاً مسیحیت و اسلام است و بعداً در کتاب «بررسی نظریه اریک فروم»^۱ به‌طور اختصار بیان داشتم.

۱. در کتاب «بررسی نظریه اریک فروم»، صفحه ۱۵۱ تا ۱۷۶، چاپ تهران، سال ۱۳۵۶؛ در زیر عنوان «عشق و زندگی»؛ عقیده اریک فروم و روان‌شناسان جدید را که با اعتراف به واقعیت و ضرورت نیازهای روحی انسان یک سلسله از مطلوب‌ها را (مانند: آزادی، استقلال، خلاقیت، دوست داشتن و فکر کردن) هدف‌های

تحریف‌های عاشورا

به این ترتیب تجدید خاطره‌ی دائمی عاشورا و زنده‌نگاه داشتن داستان کربلا وسیله بسیار موثری بوده است برای تحکیم عواطف، تصفیه ایمان‌ها، اثبات حقانیت و همچنین تبلیغ و توسعه مکتب امامت. از این جهت و صرفاً در اثر عاشورا، مکتب تشیع در مقایسه با سایر ادیان دنیا و فرقه‌های دیگر اسلام از موضع ممتازی برخوردار است.

بدیهی است که پذیرش این پدیده و بهره‌برداری صحیح یا غلط از آن بستگی به خود شیعیان دارد که مانند هر مذهب و مکتب و هر ارزشی، چگونه و در چه جهت صورت گیرد. در تمام اعصار و ادیان، انحراف و انحطاط و بنابراین احتیاج به احیاء و اصلاح وجود داشته است.

در زمینه انحرافات و خرافات یا سوء استفاده‌های از عاشورا و به تناسب عرائض امشب، اخیراً کتاب ارزنده‌ای به دستم رسید که از شهید عزیزمان مرحوم مطهری و مربوط به سال‌های قبل از پیروزی انقلاب می‌باشد و در سال ۱۳۶۰ تحت عنوان «تحریف‌های عاشورا» چاپ شده است. مرحوم مطهری نمونه‌های زیادی از تحریف‌های لفظی و معنوی را مثال آورده می‌گوید شایع‌ترین و شاید مضرترین آنها داستان‌های جعلی عاطفه‌برانگیزی است که برای اشک گرفتن از مردم و گرم شدن بازار کسب روضه‌خوان‌ها آورده می‌شود. ایشان نیز در آنجا این مسئله و عقیده را که حسین بن علی (ع) قبول شهادت و شکنجه‌های کربلا را فرمود تا از گناهان ما شفاعت به عمل آورد، یک اندیشه‌ی خرافی و ساختگی ماخوذ از افکار کلیسا می‌داند. سپس در صفحه ۱۴۲ کتاب صریحاً می‌گوید:

«به عقیده‌ی من اگر این کشور بخواهد اصلاح شود، در جاده ترقی بیفتد، در جاده علوم بیفتد، در راه حقیقت بیفتد، در راه حریت و آزادی خواهی بیفتد، بهترین راه و نزدیک‌ترین راه ه- اگر نگوئیم راه دیگری نیست - ... همین است که از این احساسات صادقانه‌ی مردم درباره‌ی حسین بن علی که حقیقت دارد و واقعیت دارد و درباره شخصی است که شایسته‌ی این

→ اصلی حیات انسانی می‌داند و تنهایی و بیگانگی را از بلاهای بزرگ انسان می‌شناسند، مورد مطالعه قرار داده در مقایسه با معتقدات ادیان و آیات قرآن نشان داده شده است که خداپرست مسلمان دل بسته به خدا، خدمت گزار و دوست دار خلق بوده هیچ‌گاه خالی از عشق و بیگانه با خود و با جهان نمی‌باشد. کتاب «بررسی نظریه اریک فروم» اکنون بخشی از جلد دهم مجموعه‌ی آثار است. این مجموعه با نام «مباحث تطبیقی و نقدهای علمی» در سال ۱۳۸۵ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

احساسات است و صاحب یک مکتب بزرگ و عالی است، استفاده کنیم.»

جامعیت و حالیت

اتفاقاً واقعه عاشورا پیش‌آمد تاریخی و پدیده‌ی انسانی خاصی است که با وجود کوتاهی‌زمان و کوچکی ابعاد جاذبیت و جامعیت ممتاز دارد، و هم به دلیل انطباق با دوران تکامل بشری و نیازهای اجتماعی دایماً تر و تازه است.

جاذبیت و جامعیت عاشورا از این جهت قابل توجه است که در مقایسه با همه برخوردهای واقعی یا داستانی و رمانتیک دنیا که مابین دو گروه متخاصم رخ داده، یک طرف مطلوب و صاحب‌حق و مظلوم بوده است و طرف دیگر ظالم و زشت شناخته شده است و با تابلوهائی که بشر از چنین وقایع دیده یا تصویر کرده است، هیچ‌یک مانند واقعه‌ی کربلا (اعم از آنکه آن را صددرصد واقعی بدانیم یا دست‌های عاشقانه تخیل و تبلیغ در رنگ آمیزیش، به کار رفته باشد) چنین مملو از روی‌داده‌ها و از حوادث و حالات گوناگون و شامل ایفاکنندگان نقش‌های همه نوع نبوده و در عین کامل بودن، خالص نیز باشد. شما در یک طرف نمونه‌های زنده و زنده‌ی ایمان و اخلاق و اخلاص را، توام با حقانیت و شهامت و با مظلومیت و مقاومت، و خالی از هرگونه ستم‌گری و فریب و جهالت، ببینید و در طرف دیگر کمترین تردید و جای توجیه در بی‌وفائی و بی‌رحمی یا در استبداد و زبونی‌شان نداشته باشید. مسلماً جنگ‌ها و خون‌ریزی‌های سیاسی و اقتصادی دنیا برای تصرف یا دفاع از قدرت‌ها و رسیدن به منافع و حقوق‌ها و همچنین ستیزه‌ها و جدال‌های مکاتب و انقلاب‌های فلسفی و سیاسی، چنین تابلوی جامع و گیرا بر صفحه‌ی روزگار به یادگار نگذاشته است، و در تاریخ بشریت چنین رو در روئی روشن از همه ارزش‌ها و پاکی‌ها با ضد ارزش‌ها و ناپاکی‌ها، روی نداده است. اما حالیت و تر و تازگی داستان عاشورا برای اعصار بعد از ظهور اسلام و آئینه‌بودن آن برای دوران گذشته و آینده تمدن و تکامل انسان و اینکه گفته‌اند «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا» در جهت حضور و نقش اصلی است که خصلت یا پدیده‌ی نفاق در هر دو جا دارد^۱. توضیح آنکه با

۱. و به‌طوری‌که در کتاب سیر تحول قرآن (جلد اول صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۰) بحث شده است.

بحث موردنظر در بخش «سیر تحول موضوعی قرآن»، صفحات ۸۳ تا ۸۵، جلد سیزدهم مجموعه‌ی آثار قرار دارد. این مجموعه با نام «سیر تحول قرآن (۲)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

ظهور اسلام و مقارن با دعوت آخرین پیغمبر مأمور شده از طرف خدا، بشر وارد مرحله‌ی جدیدی از تحول و رشد خود می‌شد که همه‌جا رفته‌رفته قانون و مردم حکومت کنند نه اوهام و عادات یا نخبگانی از افراد، به‌نام شاه و امیر و خان و رهبر و غیره. مقصود ما از قانون آئین یا دینی است که آن را از ناحیه خدا بدانند یا از سنت و روال طبیعت، از طریق تجربه و تحقیق و تعلیم استخراج کرده باشند. تا قبل از اسلام و اعلام قرآن و همچنین تا قبل از قیام‌های ملی و مردمی بشریت علیه امپراتوران و استبدادگران و دیکتاتورها، یا انکار سلطنت و مشروعیت شاهنشاهان و پاپ‌ها در حکومت بر انسان‌ها، زورگویی و استخدام و استثمار دیگران برای سیاست و مالکیت و حاکمیت، غالباً یک امر عادی و حتی مشروع و مقدس تلقی می‌شد. بزرگان، زورداران، مالداران، نامداران و همه‌ی متجاوزان ابا نداشتند که به‌زیردستان بگویند ما به‌دلیل خانواده و خون یا زور و پول و بنا به آنچه مقبول و معمول است به‌شما می‌نازیم و می‌تازیم و از شما می‌خواهیم که طوق خدمت و حرمت و عبادت ما را به‌گردن بگیرید. زیردستان نیز در آن زمان‌ها کمتر از این دوران‌ها احساس ناراحتی و ننگ و شگفتی می‌کردند. یا ابراز نارضایتی و عصیان می‌نمودند. چه بسا که افتخار نوکری و چاکری نیز داشتند.^۱ قوانین و اصول و آداب یک سلسله احکم و اوامر و عاداتی بود که به‌دست یا به‌سود یک فرد، خاندان یا طبقه‌ای از جامعه و برای حفظ موقعیت و منفعت و حاکمیت آنها تدوین می‌شده است و به مردم و اجتماع تا آنجا عنایت به‌عمل می‌آمده که مانند چارپایان بارکش و شیرده یا املاک اختصاصی، رمق و آبادی یافته به‌بهترین‌وجه بهره‌ور شوند. به‌طور کلی یک نوع تعادل و تفاهم در قبائل و جوامع برقرار بوده احتیاج به تظاهر و تزویر احساس نمی‌گشت و برای حاکمیت و مالکیت، داشتن زور و زر دست‌آویزی کافی بود.^۲ در برابر پیغمبران نیز که داعیان مالکیت و حاکمیت خدا بودند و خلق خدا به‌مصدق این

۱. معروف است یک دهاتی که در مسافرت‌های تفریحی ناصرالدین شاه مواجه با او شده و فحشی شنیده بود پیش سائیرین افتخار می‌کرد که «اعلیحضرت به‌زبان مبارکشان به من فرمودند قمرساق».

۲. استبداد و موروثی‌بودن پادشاهی یا ولایت‌عهدی بیانگر فرهنگ دوران «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ» است و اعتقاد بر حقانیت و حاکمیت زور و زورمندان. سلطنت حاصله از جنگ و تهاجم مانند مالکیت اموال و محصولات کسب و کار جزو حقوق مشروع و طبیعی که قابل ارث‌دادن و انتقال به فرزند می‌باشد، تلقی می‌گردیده است. مردم مثل رعیت ده (یا سرف‌ها و غلامان قرون وسطی) «تبعه» و ملک پادشاه یا دولت محسوب می‌شده آزادی و اختیار و شخصیت نداشتند.

آیه شریفه:

«وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (هود(۱۱) / ۴۰)

(... و جز عده‌ای اندک کسی به همراه او ایمان نیاورد.)

ایمان نیاورده و پیروی نمی‌کردند. با بی‌اعتنائی و گردن‌فرازی می‌ایستادند، بدون آنکه از مخالفت مردم و زیردستان به خود باک راه دهند.

* * *

اما بشریت در حال تکامل و رشد بود. وقتی به‌دعای ابراهیم، نوبت رسید که از میان مردم پیغمبری برخیزد (یا برانگیخته شود) که با ارائه‌ی نشانه‌های خدا، دل‌ها و دماغ‌ها را به‌تدریج از اسارت اوهام و از عبادت بزرگان آزاد نموده از مال‌اندوزی و دنیاپرستی تزکیه‌شان کند و قلم و قانون خدا را به‌ایشان تعلیم داده در جامعه جاری سازد، با آزادی و آگاهی بشریت راه‌های سروری آشکار و آسان به‌روی سردمداران و زورمندان و توان‌گران بسته شد. ناچار رو به سوی راه‌های پنهان آورده و به‌فکر تظاهر و تدلیس یا دورنگی و نفاق افتادند، تا با فریب مردم و به‌نام ایمان و قانون، سواری بگیرند و بهره‌برداری نمایند. نیرنگ نو و صنف و طبقه‌ی تازه‌ای در جامعه‌ی اسلامی آن روز به‌وجود آمد که نتیجه پیروزمندی اسلام، آگاهی و احیای محدود مردم و نفوذ و حاکمیت نسبی حق و قانون در دل‌ها و مغزها بوده و قبلاً وجود یا تظاهر چندان نداشت. عنوانش را نفاق و منافق گذاشتند.

همچنین است در کشورهای بیدار شده و انقلاب کرده‌ی اروپای بعد از رنسانس که قصدشان اقامه‌ی قانون و اصول و نشانیدن ملت و دولت به‌جای افراد خودکامه به‌نام شاه، امپراتور یا پاپ و کلیسا، بود و همان‌طور که می‌دانیم این انقلاب‌ها برای ملت‌های آسیا و آفریقا در عصر معاصر الگو شده است.

هر جا که به این ترتیب ملت‌ها و محروم‌ها با به‌کرسی نشانیدن آزادی و قانون خواسته‌اند از رنج اسارت و بیچارگی حکومت‌های استبدادی و استعماری خلاص گردند راه‌زنان سابقه‌دار و طفیلی‌های مکنده‌ی خون جوامع چاره‌ای نمی‌دیدند جز آنکه با سنن و سلاطین جدید کنار آمده ماسک آزادی و قانون و دفاع از میهن یا مردم و محرومان را به‌چهره بزنند. می‌بینید که در جنگ‌های بین‌الملل و در منازعات داخلی احزاب نیز همه جا طرفین دعوا سنگ دموکراسی و آزادی‌خواهی و حمایت

ملت‌ها و مظلوم‌ها را به سینه می‌زنند و همه‌ی تبلیغات و هنرنمایی‌ها در جلوه‌دادن باطل و ظلم در لباس حق و عدل است.

نفاق و منافق یک پدیده‌ی انسانی و جهانی است که متعاقب رشد بشریت و درک شخصیت همراه با تمایل و تبعیت او نسبت به خالق جهان یا به اصول حاکم بر آن ظاهر و غالب گردیده پیچیده‌ترین مسئله و خطرناک‌ترین مصیبت انسان متکامل موحد یا متمدن را تشکیل داده است.

صحنه‌های عاشورا را اگر خواسته باشیم در یک جمله خلاصه کنیم چیزی جز مواجهه‌ی خالص و کامل نفاق و ظلم با حق و عدل نمی‌بینیم و تقریباً شامل کلیه‌ی رموز و روش‌هایی می‌باشد که در قرون بعدی نیز رخ داده است. تابلوئی است و آئینه و کتابی است که همه‌ی مسلمان‌ها و همه‌ی انسان‌ها در هر عصر و دیار می‌توانند خودشناسی کنند و آزمایش و آموزش بگیرند.

سر مشق آزاده‌ها و آزادی‌خواهان

حتماً شنیده‌اید که گاندی، بانی استقلال هندوستان می‌گفته است درس آزادگی و آزادی را از حسین‌بی‌علی آموخته‌ام و ما پیروی از مکتب او می‌نمائیم. اقبال شاعر متفکر و دانشمند مبارزِ موسسِ استقلالِ پاکستان نیز چنین سروده است^۱:

آن امام عاشقان پور بتول	سرور آزادی بستان رسول
چون خلافت رسته از قرآن گسیخت	حریت را زهر اندر کام ریخت
خاست آن سر جلوه‌ی خیرالامم	چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت	لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد
ما سوا الله را مسلمان بنده نیست	پیش فرعون‌ی سرش افکنده نیست
خون او تفسیر این اسرار کرد	ملت خوابیده را بیدار کرد
نقش الاله بر صحرا نوشت	سطر عنوان نجات ما نوشت

همان‌طور که می‌دانید از ثمرات عمده یا میوه‌های عاشورا که در قرن اخیر توجه کم و بیشی به آن آغاز گردیده است تاسی و تحریک آزادی‌خواهی و آزادگی زینب

۱. برگزیده از قصیده «در معنی حریت اسلامیة و سر حادثه‌ی کربلا».

و امام سجاد در کوفه و شام و در عزاداری مدینه، اولین تاثیر و تحریک‌ها آغاز گردیده، قیام‌های توابین و خون‌خواهان حسین و خروج مختار به راه افتاد. خود مردم قاتلین و صحنه‌گردانان کربلا را به شدیدترین وضع به کیفر رساندند. پس از آن دامنه‌ی پشیمانی‌ها، پریشانی‌ها و شورش‌ها علیه بنی‌امیه توسعه یافت. خون‌خواهی به سود جانشینان رسول خدا و قصد برچیدن دستگاه بیدادگری و فساد و کفر اموی‌ها از یک طرف منتهی به انقراض خونبار آنها و قطع الی‌الابد شجره‌ی خبیثه‌ی آل‌سفیان گردید و از طرف دیگر تذکر و تبلیغ عاشورا توجه وسیع امت اسلامی را به مکتب آل‌محمد جلب نموده شیعیان و امامان به‌عنوان کانون‌های اصلی خطر برای حکومت‌های غاصب و منافقین صاحب زر و زور و تزویر شناخته شدند و پیوسته مورد آزار و اعدام و تعقیب قرار می‌گرفتند.

پس از سقوط بنی‌عباس که به‌نام خون‌خواهی اهل‌بیت و دفاع از حقوق ائمه‌ی اطهار روی کار آمده بودند ولی به‌گفته‌ی هارون الرشید، که «الملک عقیم» دست به حق‌کشی‌های شدیدتر از بنی‌امیه زده بودند و دستگاهشان در قرن ششم هجری برچیده شد.

در عوض و در خلال خلافت عباسیان و پس از آن، امارت‌های مجاز و حکومت‌های مستقل شیعی در ایران و مناطق دور از مرکز خلافت، مانند آل‌بویه، صفویه و قاجاریه، تاسیس گردید. حکومت‌هایی که به‌اتکاء و اعتقاد یا ادعای اینکه پیروی علی و امامان معصوم بوده مجری مذهب تشیع می‌باشند، در برابر خلافت عثمانی‌ها و اکثریت سنی مذهب دنیا‌تامین نام و نشان و قدرت برای تشیع در اقلیت کردند.

استقلال و استقرار دولت‌های شیعی و تخفیفی که در مظلومیت شیعیان به‌وجود آمد باعث شد که حالت تحریک و تحرک عاشورا تعطیل گردیده بیشتر به‌تعزیه‌داری و نوحه‌سرانی، و حداکثر عبادی، پردازند و جنبه‌های تظاهر و تشریفات و احیاناً خرافات تقویت گردد. تا آنکه در برخورد با مغرب‌زمین و تهدیدی که از استقلال و ایمان همه‌ی مسلمانان و مشرق‌زمین به‌عمل آمد و مسائلی چون احیای اسلام و آزادی مسلمانان مطرح گشت، مجدداً توجه و تحریک‌ها و بهره‌گیری‌هایی که در دو بند گذشته اشاره نمودیم ضرورت و حالیت یافت. حتی بعضی از سیاحان اروپائی که به ایران می‌آمدند و مستشرقین محقق، در مراسم عزاداری و در داستان عاشورای حسینی نطفه‌ها و چهره‌های فراموش‌شده‌ی قیام به‌خاطر حق و عدالت، توأم با

فداکاری و خدمت را، دیده کتاب‌هایی و مطالبی نوشتند که با عناوینی مانند «نهضت امام حسین»، «قیام کربلا»، «حسین سرور آزادگان» و غیره ترجمه و مصطلح می‌شد. و در زبان منبری‌ها و سخنرانان صحبت از هدف سیدالشهداء، احیای دین خدا، فلسفه شهادت یا درس‌هایی که باید از قیام کربلا بگیریم، به میان آمد.

عاشورا یا مکتب انقلاب

در انقلاب مشروطیت ایران و در جریان مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری بعدی، بهره‌برداری از عاشورا دگرگونی و عمق و وسعت محسوس یافت، واقعه‌ی کربلا با شهادت و اسارت‌های آن الهام‌بخش قیام‌های مظلومین و محرومین و الگوی انقلاب‌های ملل زیر فشار و اختناق می‌گردید.

دکتر علی وردی استاد سابق جامعه‌شناسی در دانشکده حقوق بغداد در کتاب «وعاظ السلاطین»، شیعه را اقلیت مبارز مسلمانان خوانده و تَشْيِيع «نیم قرن قبل» را آتش‌فشان خاموش (برکان‌الخامد) می‌دانست^۱ و در رد ایرادی که راجع به تقیه به شیعه‌ها می‌گیرند جواب می‌دهد که تمام خصوصیات مبارزات زیرزمینی انقلاب‌های جدید در سنت‌های شیعه جمع است و نباید تقیه را نشانه ضعف و سازش‌گرفت بلکه یک نوع استتار جنگی و احتراز از تلف و نابودی است.

دکتر شریعتی در سخنران‌ها و در کتاب‌هایش و در تدوین مکتبش، استفاده سرشار از قیام کربلا و از شهادت مردان و اسارت زنان نموده آن جذبه و غوغای قبل از پیروزی انقلاب و فرهنگ شهادت را در میان جوانان و روشنفکران ایران و سایر مسلمانان به وجود آورد.

در زمان عبدالناصر، مسافری که تصادفاً در روز سالگرد انقلاب مصر حضور داشته است تعریف می‌کرد که روز رژه ارتش روی تانک‌های شرکت‌کننده در جنگ، اسامی شهدای نامدار کربلا را گذاشته بودند.

البته پیش از هرجا و هر زمان، انقلاب اسلامی ایران و تداوم آن در جنگ با عراق، برخوردار از «میوه‌های عاشورا» شده و از علائق و عقاید مردم شیعه بهره‌برداری کرده است. در راه‌پیمایی‌های قبل از پیروزی انقلاب یکی از شعارهای رائج و موثر

۱. و اضافه می‌کند که ملاقات سیدجمال‌الدین اسدآبادی (شیعه‌ی ایرانی) با میرزای شیرازی در سامره (سال ۱۸۹۰ میلادی) آتش‌فشان را برای انقلاب مشروطیت با همکاری و پرچمداری روحانیت آماده کرد.

جمله‌ی «نهضت ما حسینیه - رهبر ما خمینه» بود. و در تدارک و تحریک مردم برای جنگ و حمله به عراق، فورمول «برای فتح کربلا، پیش به سوی جبهه‌ها» به کار برده می‌شد و می‌دانیم چه نفوذ و نقش بزرگی به‌طور سیستماتیک به مجالس روضه‌خوانی و مراسم و مظاهر تعزیه‌داری حتی در ستادهای جنگی و تا آخرین ساعات حمله داده می‌شد. اسم رئیس‌جمهور و فرماندهی عراق را که صدام حسین است تبدیل به صدام یزید کردند و آرتش و سپاه ایران را آرتش اسلام در جنگ با کفر می‌نامیدند تا سپاهی یا بسیجی خود را سربازی از سربازان سیدالشهداء، با همه‌ی عشق و ایمان و انتظار فردوس جنان، بدانند و عاشقانه تن به شهادت بدهد.

در مواجهه با شاه و آرتش او، در آن زمان که مبارزین عِدّه و عُده چندان نداشته و درگیری مسلحانه به مصلحت دیده نشده بود، از حربه‌ی واقعی سیدالشهداء و منادیان مخلص راه خدا استفاده می‌کردند که حقانیت همراه با مظلومیت شهادت است و در ضرب‌المثل «پیروزی خون بر شمشیر» منعکس شده بود بارزترین صحنه‌ی آن میدان ژاله تهران در روز جمعه‌ی سیاه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ و بستن انبوه حاضرین بی‌گناه و بی‌سلاح به‌رگبار مسلسل هلیکوپتر، بود^۱.

در هر حال، درست یا نادرست، و منطبق یا مخالف با هدف و شیوه‌ی امام حسین، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و همچنین تداوم انقلاب و جنگ پر حماسه با عراق (با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی»، مترادف با «جنگ جنگ تا نبودی») تماما مدیون کربلا و میوه‌چین عاشورای سیدالشهداء است.

البته ابراز نفرت نسبت به جنگ افروزان برپاکننده‌ی فاجعه‌ی عاشورا و تدارک حالت جنگی علیه آنها و پیروانشان یا لااقل تفکیک گروه‌ها و دسته‌بندی در حول محور حسینی، تا آنجا که دستورالعمل مقاومت و تشکل داده شده باشد، خالی از اصالت و صراحت نیست. در «زیارت وارث» و در «زیارت عاشورا» که از متون معتبر و قدیمی عزاداری سیدالشهداء است به جمله‌هایی از این نوع برمی‌خوریم:

۱. البته نسبت به این شعار و رفتار، اگر چه تا سال‌های بعد مکرر اظهار و ادعا می‌شد، وفادار نمانده حتی خلاف آن را ثابت کردند. پیروزی خون بر شمشیر وقتی صحیح است که یک طرف حقانیت باشد و مظلومیت، بدون خروج از جاده‌ی تقوا و مسالمت و منطق، یعنی مجروح شدن و کشته شدن بناحق و خون دادن، و در طرف دیگر ظلم باشد و زور، همراه با اسلحه و کشتار نه آنکه مدعی حق، با قوه قهریه غالب و حمله‌ور گردیده زور و سلاح برای تفوق بر خصم به کار برد و از هیچ دشنام و دشمنی یا فشار و آزار فروگذار ننماید.

«إِنِّي وَلِيُّ لِمَنِ وَالْأَكْمُ وَعَدُوُّ لِمَنِ عَادَاكُمْ»

(همانا که من با کسانی که شما را دوست دارند و طرفدارند دوست و هم‌پیمان می‌باشم و با دشمنان شما دشمن هستم.)

«إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ وَإِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ...

وَأَلَيْكَ بِمُؤَالَاتِكَ وَبِالْبِرَائَةِ مِمَّنْ قَاتَلَكَ»

به درستی که من از طریق دوستی و سرور گرفتن تو و تبری جستن و اعلام بیزاری از قاتلینت، جویای تقرب به خدا و رسول او و به امیرالمؤمنین و شخص خودت می‌باشم.

«لَعْنَهُ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلْتِكَ وَ لَعْنَهُ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمْتِكَ وَ لَعْنَهُ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ

فَرَضِيَتْ بِهِ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

(خدا لعنت کند گروهی که تو را کشتند و لعنت خدا بر امتی باد که به تو ظلم نمودند و (همچنین) بر کسانی که شنیدند و خشنود شدند، ای ابا عبدالله.)

«إِنِّي لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ...»

(من در صلح و سلامتی با کسانی هستم که با شما اهل بیت سلیم و محبت دارند و با کسانی که با شما جنگ دارند جنگ می‌کنم...)

اما اینکه آیا تعهد و تلقین‌ها برای ایجاد روحیه‌ی زور و اعلام مقاومت و مخالفت علیه خلفای اموی و عمال جائر آنها بوده است که دشمنی خاص و قصد اعدام و امحاء خاندان پیغمبر را داشته‌اند یا عمومیت به همه‌ی احوال و اعصار دارد، محتاج بررسی و تفحص بیشتر می‌باشد. در هر حال به نظر نمی‌آید حالت عام و مطلق نسبت به هر مدعی و مخالف اسلام و شیعیان را داشته یا ناقص و استثنا بر نصوص قرآن در مورد جنگ و جهاد علیه جنگ‌کنندگان با ما باشد. در روایات قیام آخرالزمان در کنار وعده‌ی اصلی و مکرر «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۱ صحبت از این نیز شده است که امام دوازدهم از قاتلین جدش خون‌خواهی خواهد کرد.

۱. روایت: زمین را پر از قسط و عدل می‌کند، همان‌طور که از ظلم و جور پر شده باشد.

فهرست ثمرات عاشورا یا بهره‌ها و میوه‌های آن

به‌طور خلاصه تا آنجا که در ذهنم حضور دارد و تا این زمان مشهود و موثر بوده است نتایج و آثاری را که واقعه‌ی کربلا یا پدیده‌ی عاشورا در عالم اسلام و تشیع به بار آورده است می‌توانیم به شرح زیر فهرست نمائیم:

- (۱) ذکر خدا و توبه و دعا با انتظار شفاعت سیدالشهداء که سنت قدیمی است.
- (۲) اما قبل از آن و آنچه شاید هدف اولیه از اقامه عزاداری بوده عبارت است از احیای اسلام اصیل، ارائه و افشای نیزنگ‌های شرک و نفاق، اثبات حقانیت مکتب و سوق دادن دل و دیده‌ی مسلمانان مردم جهان به آئین طهارت و عدالت و اعتدال، از طریق منطق و محبت.
- (۳) از اهداف اساسی دیگر تشکل و تحرک شیعیان اقلیت است در برابر ظلم و نابودی و گام برداشتن در راه امت واحد.
- (۴) بیداری افکار از انتظار راحتی و عدالت در دنیا و چسبیدن به دنیا و از دوری و بی‌نیازی نسبت به عواطف و رقت دل‌ها یا محبت و خدمت به انسان‌ها.
- (۵) و به همین منوال است نمونه‌گیری‌های عشق و عرفان در عالی‌ترین شور و بیان.

اگر تذکر و تفصیل یک واقعه را، همان‌طور که روش قرآن است، به قصد عبرت‌گیری از تاریخ و تعلیم رموز و تاسی به انبیاء و اولیاء بدانیم، از میوه‌های عمده عاشورا، علاوه بر تفهیم و تشویق به اخلاق و عقاید و اعمالی که حسین بن علی و دودمان رسالت، مظاهر برجسته‌ی آن بوده و در برابر مذهب و سنت پیروان جاهلیت و شرک و دنیاپرستان ابراز کرده‌اند، می‌توانیم آموزش صبر و شیوه‌های مقاومت و تسلط در مقابله با حکومت‌های جور را به حساب بیاوریم و از دفاع مردانه و اثبات حقانیت و حجت آنان که توأم با نفی مشروعیت غاصبین بوده است، تعلیم بگیریم و اصول حکومت مورد قبول اسلام و چگونگی پیروزی خون بر شمشیر را استنباط نمائیم.

وقتی مجموعه داستان عاشورا، از آغاز غضب تا انقراض خلافت و خودداری از بیعت را نگاه کنیم داستان سوره قصص (۲۸) و کیفیت تحقق اراده الهی در سرنگونی مستکبرین ستمگر و پیشوا شدن مستضعفین صاحب حق به یاد می‌آید، که خود تحلیل و تعلیلی برای امت مؤمنین می‌باشد.

واقعه عاشورا نه تنها به اثبات حقانیت و صلاحیت امام سوم و اصحاب او، در منطق

و مکتب تشیع، منتهی می‌شود^۱ بلکه جریان آن عین امامت و پیشوائی است و الگو و اسوه‌ای محسوب می‌شود که بعد از رحلت رسول اکرم (ص) رخ داده است. به مسلمانان چگونگی عمل به اسلام و درک قرآن را از دیدگاه اجتماعی و سیاسی یاد می‌دهد.

جامعیت و حالیت پدیده‌ی عاشورا و انطباق آن با اصول و تعلیمات اسلام، از یک طرف و با فطرت و حالات کثیر شرایط و طبایع انسانی از طرف دیگر، طوری است که در هر زمان و زمین و بر وفق ناموس خلقت، که همان اذن خدا است، همچون کلمه‌ی طیبه‌ی قرآنی بوده معنای «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا»^۲ را می‌رساند.

* * *

تا اینجا بحث روی «میوه‌های عاشورا» و فروع و شاخه‌های آن بود تا حدودی که به نظر نارسای ما می‌رسد. در جلسه‌ی آینده باید روی «ریشه‌های عاشورا» بررسی کنیم و به‌بینیم تا چه حد استوار در زمین خلقت و در ضمیر اجتماع است. از شاخه‌های جوانه‌زده بر پیکره عاشورا که اسارت و مسافرت اهل‌بیت، با خطبه‌های مربوطه، از کربلا به کوفه و از شام تا مدینه است، و از نامه‌ها و خطبه‌های بین راهی مکه تا کربلا و برخوردهای با سران قبائل و ره‌گذران، صحبت نمی‌کنیم. اینها و بقعه و بارگاه سیدالشهداء و اهل‌بیت رسالت و اصحاب و همچنین امامزاده‌های پراکنده در عراق و مصر و ایران، با زیارتنامه‌ها و مسافرت‌ها و موقوفات، که گسترش یافته در سرزمین‌های اسلام و بالارونده در آسمان ارادت و ایمان است، تماماً می‌توانند شاخه‌های این شجره طیبه محسوب گردند که در تعبیر کوتاه «وَفَرَّعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۳ آمده است.

۱. از نظر واقعیت و عمل و صرف نظر از دلایل کلامی و نقلی اثبات وجوب امامت، که بعضی از آنها محقق و بسیاری مردود و مشکوک است، آنچه مشهود می‌باشد در مقایسه با سایر نخبگان و برجستگان و مدعیان جلوه‌های آشکار مسلم دارد، رفتار و آثار و گفتارهایی است که هر یک از امامان برحسب مقتضیات مکان و زمان خود ابراز داشته معلم عملی و علمی قرآن و زنده‌کننده‌ی سنت‌های رسول خدا و به معنای صحیح کلمه، امام بوده‌اند. تا آنجا که حتی خود شیعیان و داعیان پیروی از آنان هنوز درک درست از مکتبشان ندارند. از این دیدگاه، امامت واقعیت و ضرورتی است که در مصلحت و وظیفه خود امت است و ملازمه با دقت و وسعت اسلام و با اصالت و الوهیت آئین دارد.

۲. ابراهیم (۱۴) / ۲۵: در هر دوره‌ای طبق قانونمندی صاحب‌اختیارش به بار نشیند؛ ...

۳. ابراهیم (۱۴) / ۲۴: ... و شاخه‌هایش در فضا [سر کشیده] است.

ب) ریشه‌های عاشورا

مبدأ و موجب حرکت

در مجلس سوگواری انجمن اسلامی مهندسين در حوالی سال ۱۳۳۶ که سخنرانی به‌عهده‌ی مرحومین مطهری و طالقانی و اینجانب گذارده شده بود برنامه شهید مطهری را بحث در باره تقیه قرار داده بودند. مرحوم طالقانی می‌بایستی محرک و قیام سیدالشهداء را تجزیه و تحلیل نمایند و بنده از علت و عامل نهضت عاشورا صحبت کنم. در آن مجلس عرض کردم روضه‌خوان‌ها و گویندگان و نویسندگان ما اسامی و عناوین گوناگونی در طی قرون گذشته و اخیر روی واقعه یا پدیده‌ی عاشورا گذارده‌اند، که همه آنها علی‌الاصول درست است ولی هیچ یک در عالم وقوع و تحقق و تحریک، علت اصلی و موجب آغازی حرکت سیدالشهداء نبوده است. حداکثر آن است که به‌صورت پیام‌ها و آثار و نتایج مترتبه و کیفیت عمل یا اهداف فرعی و تبعی باشد. از قبیل نهضت حسین، قیام سیدالشهداء، دفاع از آزادی و حریت، کاروان شهیدان، احیای دین اسلام، زنده کردن دین و قرآن، امر به معروف و نهی از منکر (که نظر و بیان مرحوم مطهری در یک جلسه انجمن اسلامی دانشجویان دانشسرای تربیت معلم بود)، اصلاح جامعه، مبارزه با شرک و ریا، سرنگونی حکومت ظالم‌ها، انقلاب کربلا و امثال آنها.

ریشه اصلی و اولیه حرکت سیدالشهداء که پدیده عاشورا را به‌وجود آورد یک چیز بیشتر نبود، «امتناع از بیعت و ولیعهدی یزید». اگر این مسئله پیش نیامده چنین تکلیفی نمی‌شد یا می‌شد ولی حضرت آن را می‌پذیرفت، قطعاً حرکت و دعوت و شهادتی رخ نمی‌داد و عاشورائی به‌وجود نمی‌آمد. یا اگر چیزی پیش می‌آمد واقعه به‌صورت دیگری می‌بود. بنابراین مسئله بیعت‌گیری برای یزید از طرف معاویه و

امتناع حسین بن علی (ع) از قبول ولایتعهدی و سلطنت استبدادی، اگر نگوییم یگانه ریشه درخت پر بار پربلا و داستان کربلا است، باید آن را از ریشه‌های عاشورا و اولین آنها بدانیم. اسارت و زیارت و حتی شهادت، هیچ کدام ریشه نبوده از شاخه‌های درخت هستند، زیرا که بدون وقوع آنها نیز عاشورائی صورت می‌گرفت. ریشه ابتدائی عاشورا بیشتر امتناع و اندیشه بود تا حرکت و عمل. سکوت بود و خشونت نبود. به قول اقبال لاهوری «لا»ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود که آغاز «کلمه‌ی طیبه» است. همان چیزی بود که امام حسن (ع) پیش‌بینی آن را نموده و معاویه تعهد عدم انجامش را در صلح‌نامه به گردن گرفته بود. معاویه با این نقض عهد راه را برای حرکت امام حسین (ع) که تا آن زمان خود را مقید به رعایت پیمان با برادرش می‌دانست، باز کرد. اما چرا مطلب به این سادگی و بداهت و ریشه به این سراسستی و صلابت، در منبرها مسکوت و از خاطرها مستور مانده است؟ تا آنجا که معروف و معلوم ما می‌باشد فقط اقبال شاعر حکیم نابغه و متفکر مصلح مبارز هند است که بعد از جنگ بین المللی اول، مقارن با طلیعه‌های تحریک و تلاش ملت‌های مسلمان آسیا، برای خروج از اسارت و استعمار اروپائیان و در تفکر و تبلیغاتی که در اشعار خود با عنوان «پس چه باید کرد ای اقوام شرق» دارد، درد اصلی را در جهالت و در خودباختگی و تقلیدگری از مغرب‌زمین می‌بیند و چاره‌های اساسی را اولاً در برگشت به خود و به‌خدا، یا بازگشت به قرآن می‌جوید و ثانیاً در پاره کردن بندهای اسارت و استبداد که پس از انحراف خلافت یا حکومت از قرآن، برگردن همه‌ی مسلمانان جهان افتاده است.^۱

۱. در قصیده‌ی «لا اله الا الله» از جمله چنین آورده است:

نکته‌ای می‌گویم از مردان حال	امتان را لاجلال، إلا جمال
لا و إلا احتساب کائنات	لا و الأفتح باب کائنات
تانه رمز «لا اله» آید به دست	بند غیر الله را نتوان شکست
در جهان آغاز کار از حرف لا است	این نخستین منزل مرد خداست
پیش غیر الله لا گفتن حیات	تازه از هنگامه او کائنات
هم چنان بینی که در دور فرنگ	بندگی با خواجگی آمد به جنگ
روسی را قلب و جگر گردیده خون	از ضمیرش حرف لا آمد برون
آن نظام کهنه را بر هم زده است	تیز نیشی بر رگ عالم زده است
کرده‌ام اندر مقاماتش نگه	لا سلاطین، لا کلیسا، لا اله
فکر او در تندباد لا بماند	مرکب خود را سوی إلا نراند
آید آن روزی که از روز جنون	خویش را زین تندباد آرد برون
لا و إلا ساز و برگ اُمتان	نفسی بی اثبات مرگ اُمتان

اتفاقاً از خصوصیات ریشه درختان اختفا و امکان انکار وجود آن است. زیرا که برخلاف تنه و شاخه‌ها که آشکار و چشمگیراند، و بر خلاف میوه‌ها که در منظر و مرئی و مورد علاقه و استفاده بوده به جستجوی آنها می‌پردازند، زیر خاک قرار داشتن و پنهانی آن یا عدم توجه صاحب بستان و بهره‌مندان، با همه اهمیت و اثر و نقش اساسی که دارد ندیدن و غفلت از وجود ریشه آسان بوده امر طبیعی به نظر می‌رسد. خصوصاً اگر استقرار و گسترش در زمین محکم و پایه‌دار داشته باشد.

تشیع ایران و توجه به عاشورا و امامان چون در زمان سلاطین آل‌بویه و صفویه و قاجاریه و به‌دست و به‌دستور آنها رونق گرفته بود بسیار طبیعی است که «وُعَاظُ السَّلَاطِينِ» و فقهای نان و نمک‌خورده و در هر حال زیرسایه‌ی سلطان خفته، چیزی که به ضمیرشان نرسد و به زبانشان جاری نشود نفی سلطنت و استبداد باشد. اصلاً درک این معنی برایشان بسیار مشکل بود که مملکت و دولت می‌تواند بدون شاه باشد، مردم عنوان و مقامی به‌نام ملت احراز کنند و عرضه و صلاحیت یا حقی برای حکومت بر خود و اداره مملکت داشته باشند. برای ایرانیان، که طولانی‌ترین تاریخ شاهنشاهی و ریشه‌دارترین فرهنگ استبدادی را دارند به‌خاطر کسی، چه درباری و چه روحانی یا بازاری، خطور نمی‌کرد که پادشاه و پادشاهی از مصادیق شرک و طاغوت باشد یا داستان کربلا و قیام سیدالشهداء انعکاس اجتماعی و سیاسی کلمه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بوده اصل و آغاز آن اعتراض به استبداد و اعراض از سلطنت باشد. در هر حال شیعه‌ی امامیه هیچ‌گاه به این شیوه و اسوه امامت در مورد حکومت، توجه و تاسی نکرده اگر منکر و مخالف خلافت عامه شده‌اند به‌جای آن استبدادسلطنتی و طاغوت شاهنشاهی را به‌صورت یک امر عادی پذیرا گشته‌اند.

در دوران خودمان، در آن ایام نیز با آنکه انقلاب مشروطیت، استبداد شدید رضاشاهی، ملی شدن نفت با کارشکنی‌های محمدرضا شاه و کسانش و بالاخره نهضت مقاومت را پشت سرگذاشته در آستانه‌ی نهضت آزادی و مقدمات انقلاب اسلامی بودیم، هنوز عرف منبر و روضه‌خوان‌ها و جَوِّ حاکم بر آنها اجازه چنین جرات و جسارت و حتی طرح و تَقْوَهُ آن را نمی‌داد، خصوصاً که شاه و ساواک در منتهای قدرت بودند سهل است در حال حاضر نیز با آنکه حرکت اول انقلاب و

→	در محبت پخته کی گردد خلیل	تا نگردد لا سوی‌ال‌دلیل
	ای که اندر حجره‌ها سازی سخن	نعره‌ی لا پیش نمرودی بزن
	این که می‌بینی نیرزد با دو جو	از جلال لا إلهَ آگاه شو

رهبری آن ابتکار ضد استبدادی را داشت در تبلیغات و عزاداری‌ها چندان روی استبداد تکیه نشده و اهمیتی نمی‌دهند که به جای استبداد سلطنتی، استبداد دینی یا انحصار روحانی به کرسی جمهوری اسلامی نشسته باشد. مدت‌ها است بعضی‌ها به نهضت آزادی ایراد می‌گیرند که چرا هنوز دم از آزادی زده آن را مقدم بر استقلال می‌آورد و از استبداد بیش از استعمار هول و هراس دارد؟

منظور آنکه آنچه «ریشه عاشورا» بوده و سیدالشهداء به پیروی از قرآن مجید نسبت به آن توجه و تنفر داشته است هنوز در عالم تشیع و در نظامی که خود را اسلامی و صاحب رسالت جهانی می‌داند، جان‌نفتاده است.

به این ترتیب ریشه و حرکت اول عاشورا اعلام «نه» و یک نوع نفی و بی‌حرکتی بود که از طرف سیدالشهداء انجام گردید. پس از آن حضرت نه پرچمی افراشت، نه لشگری آراست و نه منبری رفت که به تبلیغ و تجهیز قوا و اعلام جنگ با معاویه و

۱. در اینجا باید تعظیم به مدرک صحیح و به شخصیت حجه الاسلام واقعی مرحوم میرزا محمد حسین نائینی بنمائیم که در کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» در تایید دموکراسی و مشروطیت عنایت عمده به مسئله استبداد نموده با استناد به قرآن و سنت آن را معادل شرک و داعیه مشارکت با خدا می‌داند و اکتفا به استبداد سلطنتی یا سیاسی نکرده است استبداد دینی را خطرناک‌تر و زیان‌بارتر از آن اعلام می‌دارد. البته در جوّ ملت و روشنفکران مذهبی، پیشرفت در جهت درک «ریشه‌های عاشورا» و میوه و مقصدش و همچنین جرات ابراز آن کاملاً محسوس بوده است. به‌طور نمونه می‌توانیم به اشعار زیر که از آقای خوشدل تهرانی است و در مجالس و اجتماعات مذهبی - سیاسی سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب مقبولیت و حالت شعاری پیدا کرده بود، توجه نمائیم:

بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است	که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است	خوشا کسی که چنینش مرام و آئین است
نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو	که این مرام حسین است و منطبق دین است
همین نه گریه بر آن شاه تشنه لب کافی است	اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین است
بین که مقصد عالی وی چه بد ای دوست	که درک آن سبب عز و جاه و تمکین است
ز خاک مردم آزاده بوی خون آید	نشان شیعه و آثار پیروی این است
ز خون شهیدان کربلا «خوش دل»	دهان غنچه و دامان لاله رنگین است

در این ابیات از آزادگی و آزادی صحبت می‌شود بدون آنکه مانند اقبال لاهوری تصریح و تأکید به عمق یعنی به نفی استبداد برود. معذک در مقایسه با اشعار محتشم کاشانی شاعر مقبول و معروف دوران ناصرالدین شاه که از حدود سوز و عزا تجاوز نمی‌نمود و هنوز در کاشی‌کاری‌ها و بر کتیبه‌های سیاه‌پوش تکایا منقوش است پیشرفت فوق‌العاده نشان می‌دهد:

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است	کاشوب در تمامی ذرات عالم است
خاموش محتشم که ز اشعار سوزناک	مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

یزید پردازد. تنها اقدام و جوابش به والی مدینه که پیام معاویه را برای سه مقام موجه مخالفین می‌رساند این بود که نظر خود را در مسجد و از بالای منبر به صورت آزاد و عام بیان فرماید تا چیزی از مردم مخفی و از حقیقت منحرف نشده باشد.

حرکت و ریشه دوم

حرکت دوم سیدالشهداء در زمینه عاشورا وقتی آغاز گردید که یزید به کرسی خلافت نشست و پدرش مرده بود. مردم کوفه، از کوچک و بزرگ به حضرت نامه‌ها نوشته شکایت از ظلم و فساد نموده و دعوت از حسین بی‌علی (علیهم السلام) برای حکومت بر آنها و اداره جامعه‌شان کرده و تکرار نموده بودند که:

«أَقْدِمِ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ. لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى الْحَقِّ.»

(به سوی ما بیا که ما را امامی نیست و امید است که خداوند در سایه تو

ما را به سوی حق رهبری کند و در پناه حق متحد سازد)

(نقل از کتاب «معصوم پنجم»، جواد فاضل، صفحه ۲۰۵، چاپ انتشارات

علمی، تهران، ۱۳۳۷)

نکته ظریف این است که از طرف امام تبلیغ و تحریک یا تعیین تکلیف، و به طریقی اولی تحمیل نفس یا تحمیل نظام، به عمل نیامده بود. ادعائی نیز برای حاکمیت و خلافت خود نکرده بلکه برای اصلاح در امور ملت یا امت، خارج شده و قصد امر به معروف و نهی از منکر را داشته است.^۱ ذکر اینکه من امام و زمامدار و رهبر منصوب شده از طرف خدا برای شما هستم و اجباراً باید تمکین مرا بکنید نیز نفرموده. حضرت قصد خود از حرکت مدینه به مکه و به سوی کوفه را در جوابی که به نامه برادرشان محمد حنفیه می‌دهند چنین بیان می‌کنند:

«إِنِّي مَا خَرَجْتُ أَشْرَأَ وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ

الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ.»^۲

۱. بی‌مناسبت نیست قسمتی از سخنرانی مرحوم دکتر بهشتی تحت عنوان «مبارزه پیروز» را که در محرم ۱۳۸۲/۱۳۴۱ در جلسه انجمن اسلامی مهندسين ايراد شده است به نقل از کتاب «گفتارهای عاشورا» در اینجا بیاوریم:

«اما هدف اباعبدالله چیست؟ آیا در دست گرفتن حکومت است؟ آیا اباعبدالله می‌خواهد بر بلاد مسلمین یا بر عراق و کوفه حکومت کند؟ نه. هدف او حکومت نیست. هدف اعتلاء کلمه حق است. باید حق از باطل شناخته شود حق و باطل را از افقی روشنتر به مردم نشان دهد، خواه به حکومت برسد، خواه به حکومت نرسد.»

۲. از نامه امام حسین(ع) به برادر خود محمد حنفیه:

مردم هستند که دعوت و تقاضا می‌نمایند و حضرت زمانی تصمیم به حرکت می‌گیرد و دعوت کوفیان را اجابت می‌کند که تعداد نامه‌های الحاح و اصرار آمیز از ۱۲۰۰۰ افزون شده، در حدود ۵۰۰۰۰ نفر پای آنها را آزادانه امضا کرده‌اند. در حقیقت، رفراندوم عمومی کتبی به عمل آمده است.

حضرت به این حد نیز اکتفا نکرده برای کسب اطلاع بیشتر و اطمینان از مردم کوفه و مخصوصاً گرفتن بیعت از آنها (که باز یک نوع رفراندوم و اخذ آراء عمومی یا اکثریت است) برادرزاده‌اش مسلم بن عقیل را به کوفه می‌فرستد. نوشته‌اند که ۷۰ تا ۸۰ هزار نفر با او بیعت آزاد و شادمانه کردند. البته ۷۰۰۰۰ نفر در جوامع و جغرافیای سیاسی کشورهای آن زمان رقم فوق‌العاده و معرف موافقت عام یا اکثریت قاطع بوده است.

کلام یا جوابی که حضرت در یکی از منزلگاه‌های بین مکه و کوفه (منزل اجاء) به طرم‌اح بن حکم طائی می‌دهد باز چهره و ریشه دموکراتیک واقعه کربلا، یا پدیده عاشورا، را نشان می‌دهد. شغل این شخص جمع‌آوری و حمل علوفه و آذوقه از مراتع عراق برای مکه بوده و چون به کاروان برخورد می‌کند، می‌گوید:

«یابن رسول‌الله اکنون که کار ما به این صورت درآمده خوب است به کوهساران اجاء تشریف بیاورید. در آنجا مواضع نظامی و استحکامات جنگی بسیار است ... من دست بیعت به دست شما می‌گذارم که تا یک تن از قوم و قبیله‌ام زنده باشند هیچ کس نتواند دست تعرض به سوی شما دراز کند.» (نقل از جواد فاضل، معصوم پنجم، صفحه ۱۹۴).

حضرت در پاسخ می‌فرماید:

«إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ مَوْعِدًا أَكْرَهُ أَنْ أَخَالَفَهُمْ. فَإِنْ يَدْفَعِ اللَّهُ عَنَّا فَقَدِيمًا مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا وَإِنْ يَكُنْ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ فُوْرٌ وَ شَهَادَةٌ إِنْشَاءَ اللَّهِ.»

(میان من و مردم عراق وعده و پیمان است که دوست نمی‌دارم عهد بشکنم. اگر پروردگار متعال ما را از بد حادثه ایمن فرمود که لطف و انعامش در حق ما تازگی ندارد و اگر کار به صورتی که گریز از آن نیست درآید نصیب ما شهادت و سعادت خواهد بود.)

→ «من برای خودنمائی و جاه‌طلبی یا به‌عنوان فسادکننده و ستمگر خارج نشده‌ام. قصدم فقط طلب اصلاح در امت جدم بوده می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر بنمایم (امر به معروف و نهی از منکر در مفهوم اجتماعی و حکومتی).»

نکته جالب این است که سیدالشهداء نمی‌فرماید. من از طرف خدا یا جدم رسول‌الله مامورم امامت و خلافت مردم کوفه را در دست بگیرم یا انجام دهم بلکه می‌فرماید موعده و قراری با مردم این قوم (یا ملت) دارم که نمی‌خواهم خلف عهد کنم. یعنی خود را مسئول در مقابل مردم می‌بیند و با مردم است که عهد و پیمان بسته و حالا آن را به جانش می‌خرد.

باز در همین منزلگاه‌های بین راه است که حضرت اشاره به علت (دیگر) خروج و حرکت خود از مکه کرده می‌فرماید قصد جان مرا داشتند که اگر خارج نمی‌شدم گرفتار و دستگیر می‌گشتم!

مسئلاً اگر درخواست و دعوتی از طرف کوفیان، و اجابت و ایفای عهدی از طرف امام به عمل نمی‌آمد حرکتی به طرف کوفه صورت نمی‌گرفت، مواجهه با لشکر حربن یزید ریاحی و توقف در آبادی «دو خشت» پیش نمی‌آمد و جنگ در کربلا، با مصائب بعدی آن واقع نمی‌شد. یعنی آنچه را که پدیده عاشورا می‌نامیم تحقق نمی‌یافت. بنابراین دعوت مردم کوفه و احساس وظیفه و اجابت سیدالشهداء علیه السلام برای حرکت بر آنها را باید از ریشه‌های عاشورا بدانیم.

۱. یکی در منزلگاه نخستین موسوم به «ذات عرق» است که شخصی از اهل بصره به نام فرزددق (که بعداً شاعر مشهور قرن اول هجری شد) و با مادرش برای حج خانه خدا به سوی مکه رهسپار بوده است و به اردوی سیدالشهداء برمی‌خورد. با تعجب می‌پرسد یابن رسول‌الله این چه وقت ترک گفتن مکه است؟ حضرت می‌فرماید:

«لَوْلَا أَعْجَلُ لَأَخَذْتُ.»

(اگر تعجیل نمی‌کردم دستگیر می‌شدم.)

منزلگاه دیگر ثعلبیه است که حضرت با تفصیل بیشتر و با پیش‌گوئی اوضاع آینده کوفه به ابوهره چنین پاسخ می‌دهند:

«آل امیه مال مرا به تصرف عداوانی گرفتند. صبر کردم. به عرض من دشنام گفتند. همچنان شکیبا ماندم. اما در این هنگام که به قصد جان من شمشیر کشیدند و به خون من طمع بستند از چنگشان گریختم و می‌دانم که این قوم سرانجام چنگال پست و پلید خود را در خون من فرو خواهند کرد... و به کیفر این کردار، ذلتی احاطه‌کننده و شمشیری خانمان برانداز بر آنان تسلط خواهد یافت. برین قوم کسی سلطنت خواهد یافت که پستشان سازد و آنچه‌شان به خفت و خواریشان دراندازد که در جهان از ملت سبا «ذلیل‌تر و فرومایه‌تر شوند...»

حضرت نمی‌فرماید من آنها را چنین و چنان خواهم کرد بلکه در نتیجه اعمالشان چنین و چنان خواهند شد. حتی نمی‌فرماید که خداوند عذابشان خواهد داد بلکه وقتی حکومت حق را نخواستند یا دفاع از حق نکردند ذلت و ظلم به سراغشان خواهد آمد.

سیدالشهداء وقتی دعوت مردم را برای حکومت و مدیریت و امنیت دیارشان می‌پذیرد و آن را بر خود فرض می‌دارد معلوم می‌شود که حق حکومت را از معاویه و یزید سلب کرده برای خویشان نیز، با وجود همه فضائل، ادعا ننموده متعلق به خود مردم و انسان‌ها می‌دانسته است. برای تحقق این حق است که بار سفر را، با علم به خسارت و خطرات و با آمادگی برای شهادت خود و اسارت خاندان، محکم و مصمم می‌بندد.

اگر ریشه اول عاشورا نفی استبداد بود و دلالت بر اعتقاد به آزادی و اختیار انسان، در برابر آمرین و غاصبینی که مدعی مقام خدائی هستند، داشت، ریشه دوم حکایت از اعتقاد امام به حاکمیت مردم بر سرنوشت و مدیریت خویش، سرچشمه می‌گیرد. ریشه اول در مفهوم امروزی و اصطلاحات متداول ما جنبش ضد استبدادی بود. آزادی خواهی و آزادی یا لیبرالیسم بود و ریشه دوم مفهوم حاکمیت ملی یا مردمی را دارد که دموکراسی می‌گویند. اولی «لا» بود که سرآغاز کلمه طیبه است و نفی هر حاکم و آمر و مالک غیر خدا بر مال و جان و بر دل و دیده و دست انسان‌ها را می‌نماید. دومی «الا» است. دومی تکلیف اثباتی کرده به جای الله، که خالق حاکم مالک معبود و محبوب علی‌الاطلاق است، ناس یا مردم و ملت را می‌گذارد که بنا به مشیت ازلی و موهبت الهی خلیفه است و باید با مشورت و مساعی یکدیگر امور امت را اداره نمایند. خداوند به مصداق آیه ۱۶۵ سوره انعام (۶) ناظر بر اعمال ما می‌باشد و این جانشینی و عهده‌داری امور جامعه، وسیله‌ی برای آزمایش و تکامل انسان است.

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» (انعام (۶) / ۱۶۵)

(و او کسی است که شما را خلیفه‌های زمین (محل سکونت و زندگی انسان‌ها) قرار داده بعضی را در مراتب و درجات بالاتر از بعضی دیگر گذارده است تا شما را در آنچه عطا کرده و در اختیارتان می‌باشد مورد آزمایش و ابتلا (و ارتقاء) قرار دهد...)

تا اینجا که آغاز قضیه بود و قیام و انقلابش نام گذاری کرده‌اند نه تنها از ناحیه امام جنگ نبود بلکه کمترین خشونت و خصومت هم در کار نبود. و نه تنها خود جنگ نبود و جنگ نشد، بلکه قصد جنگ کردن و دفع فتنه نمودن با جنگ و حمله از سرزمین عراق یا کشور اسلام و جهان را نیز نداشتند. وقتی در منزلگاه «زباله» خبر

شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر^۱ که در کوفه به دستور عبیدالله بن زیاد صورت گرفته بود به حضرت می‌رسد، پس از گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و تسلیت و نوازش فرزندان عقیل و مسلم، در میان اشک و شیون اهل حرم، به خیمه خود برگشته در جواب فرزدق تصمیم خویش را به ادامه حرکت به سوی کوفه تصریح می‌نماید ولی به سایرین در طی یک خطبه کوتاهی تکلیف می‌کند که بیعت از آنها برداشته شده است و هر کس مایل باشد می‌تواند به دیار خود برگردد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ قَطِيعٌ. قُتِلَ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بِنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بِنِ يَظْطَرُّ. وَ قَدْ حَدَّثَنَا شَيْعَتُنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيُنْصِرِفْ فِي

نَمِيرِ حَرَجٍ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ زَمَامٌ.»

(خبر کمر شکنی به ما رسیده است. مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر کشته شدند. به تحقیق شیعیان ما از یاری ما دست کشیده ما را ضعیف کردند پس هر کس از شما میل به انصراف و بازگشت دارد شماتت و ملامتی بر او نبوده می‌تواند برگردد.)

(به نقل از جواد فاضل، معصوم پنجم، صفحه ۲۰۱)

ریشه سوم، دعوت و دفاع

برخورد با حرین یزید ریاحی نقطه عطفی نه تنها در زندگی و سرنوشت شخص او گردید بلکه نقطه عطف و مفصلی نیز در قضایای عاشورا بوده جریان را در مسیر تازه‌ای می‌اندازد که ریشه سوم شجره طیبه حسینی می‌باشد.

کیفیت برخورد سیدالشهداء با حر و گفت‌وگوهائی که رد و بدل شد ارزش دارد که خلاصه‌ای از واقعه را در اینجا بیاوریم.^۲ پس از منزلگاه «بطن عقبه» به آخرین

۱. عبدالله بن یقطر برادر رضاعی سیدالشهداء حامل نامه‌ای بوده است که حضرت برای مردم کوفه نوشته می‌خواسته است آنها را از عزیمت خود و نزدیک شدن به کوفه آگاه سازد ولی پاسداران ابن زیاد در دروازه‌های کوفه او را دستگیر کرده به دارالاماره می‌برند. عبدالله بن یقطر نامه را ریزریز کرده نمی‌گذارد خوانده شود و نام گیرندگان نامه را نیز افشا ننموده در مسجد به منبر می‌رود ولی به جای آنکه علی و فرزندان را سب و شتم کند خبر واقعه را اعلام می‌دارد و مردم را دعوت به یاری امام می‌نماید. به دستور ابن زیاد او را هم از بام دارالاماره به پائین می‌اندازند!

۲. کتاب «معصوم پنجم»، صفحات ۲۰۳ تا ۲۱۲.

ملاقات طی راه و تلاشی که بعضی از مشایخ بنی عکرمه برای منصرف ساختن امام از سفری که به نظرشان بی‌حاصل و پرخطر می‌آمد کردند می‌رسیم و به جوابی که حضرت داده و فرمود:

«به‌خدا بنی‌امیه دست از من نمی‌کشند تا خون دلم را به خاک ریزند و به ذلت ابدی کفیر آیند.»

کاروان کربلا از منزلگاه «شراف» نیز رد شده بود که از دور، سر نیزه‌ها و گوش اسب‌های لشگری که از طرف مقابل می‌آمد همچون نخلستانی نمایان می‌شود. مرکب امام بنا به دستور او برای آنکه مقابله با دشمنان در محل مناسب مساعدی صورت گیرد راه خود را به سمت یک آبادی به نام «ذوخشب» کج کرده قبل از لشگر خُر در آنجا موضع گرفتند. از این مکان و زمان است که حالت و روابط جنگی باید آغاز شود ولی بر عکس همه جنگ‌ها یا مقابله‌های جنگ‌جویان، سیدالشهداء رابطه را با یک عمل دوستانه و حالت مهماندار افتتاح نموده لشگر حر و اسبان‌شان را که سخت گرم‌زده و تشنه بودند با ذخائر خودشان سیراب می‌نمایند. پس از آن، و قبل از اقامه نماز ظهر، دعوتی را که انبوه مردم کوفه از او کرده بودند و موجب این مسافرت و دومین ریشه عاشورا شده است در برابر صفوف حاضر یادآوری^۱ نموده با آنکه می‌داند برای جنگ آمده‌اند «تجاهل العارف» کرده می‌فرماید:

«هم اکنون بنا به دعوت شما از راه رسیده‌ام پیش بیائید و به من اطمینان بیشتر ببخشید تا همدوش شما با دشمنان شما بجنگم^۲. و اگر به پیمان خود پای‌بند نیستید و بیعت خود را نقض کرده‌اید و مقدم مرا دوست نمی‌دارید از راهی که آمده‌ام باز می‌گردم و به مقر نخستین عودت می‌کنم.»^۳

جمله اخیر بسیار معنی‌دار بوده تاکید‌کننده‌ی ریشه دوم عاشورا و نفی‌کننده‌ی هر گونه قصد تعرض جنگی است که به منظور کفرستیزی، فتنه‌براندازی و حتی قدرت‌طلبی، ولو در راه حق، اتخاذ شده باشد.

حضرت همین معنی و مطلب را با صراحت بیشتر در ملاقاتی که حربن یزید ریاحی را بعد از ادای نماز ظهر به حضور پذیرفته بود و در پاسخ سؤال او که می‌گوید:

۱. أَقْدِمُ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا وَإِنَّا كُمْ عَلَى الْحَقِّ.

۲. و نمی‌فرماید تا با دشمنان اسلام بجنگم یا برای اسلام بجنگم.

۳. کتاب «معصوم پنجم»، صفحه ۲۰۶.

«یابن رسول‌الله چرا حرم خدا را ترک گفته و به سوی عراق عزیمت کرده‌اید»

ادا کرده می‌فرماید:

«اگر دعوت‌های مکرر و مشدد مردم کوفه نبود به سوی کوفه رو نمی‌آوردم. این نامه‌های شما بود که مرا از مکه به کوفه آورده است.»
حر ضمن عدم اطلاع خود و عدم مشارکت در ارسال نامه‌ها و با لحن معذرت‌خواهانه اظهار داشت:

«به من دستور داده‌اند که در هر کجا شما را باز یابم تحت نظر بگیرم و در کوفه به حکومت تسلیم کنم.»

سیدالشهداء تبسمی کرده فرمود:

«الْمَوْتُ أَذْنِي مِنْ ذَلِكَ.»

(مرگ از این پیشنهاد آسان‌تر است.)

چون وقت نماز عصر رسید حضرت به او می‌فرماید:

«اگر می‌خواهید با سپاه خود جداگانه نماز بگذارید.»

حر سری به علامت خضوع خم کرده گفت:

«حاشا یابن رسول‌الله، ما همه به شما اقتدا خواهیم کرد.»^۱

مع ذلك وقتی مرکب ابی‌عبدالله (ع) آهنگ حرکت کرد مانع گردیده سیدالشهداء را خشمگین ساخت. گفت و گوی مجددی در می‌گیرد. حر برای اجرای ماموریتش که بردن ابی‌عبدالله به کوفه و تسلیم کردن او به ابن‌زیاد است اصرار می‌ورزد و از این طرف انکار می‌شنود. بالاخره پیشنهاد می‌نماید که حضرت از بازگشت به سوی حجاز صرف‌نظر کرده به عوض کوفه به راه دیگری بروند و او تا رسیدن دستور ابن‌زیاد اکتفا به مراقبت و تعقیب دورادور لشکر سیدالشهداء بنماید. در روز غره ماه محرم، جواب کسب تکلیف حر می‌رسد:

«أَمَّا بَعْدُ فَجَعَجِحُ بِالْحُسَيْنِ حِينَ يَبْلُغُكَ كِتَابِي هَذَا وَ يَقْدُمُ عَلَيْكَ

رَسُولِي وَلَا تَزَلْهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ»

(با دریافت این نامه بر حسین بن علی سخت بگیر و سعی کن او را به بیابان

۱. ضمناً معلوم می‌شود حر از ابتدا و ذاتاً با سایرین اختلاف داشته نه دعوت و درخواست و بیعتی کرده بوده است که حالا پیمان‌شکنی نماید و آلوده و سنگدل شود و نه خالی از معرفت و عقیده بوده است که آمادگی برای بازگشت بعدی نداشته باشد.

بی‌آب و علف و وحشتناک بیفکنی. من به‌رساننده‌ی این نامه دستور داده‌ام همراه تو بماند تا انجام این وظیفه را به‌من گزارش دهد.

گره‌خوردگی کار بدتر می‌شود! زهیرین قیس که از کوفیان وفادار است و در رکاب حضرت می‌باشد، نمی‌تواند تحمل لجاجت و ممانعت‌های حر را بنماید. فریاد می‌زند:

«یابن رسول‌الله ما زندگانی را به‌خاطر چه چیز می‌خواهیم؟! فرمان دهید ما از آزادی خود دفاع کنیم. من گمان دارم که اگر هم اکنون پا به میدان پیکار بگذاریم و این ستون هزار نفره را درهم شکنیم به مصلحت ما نزدیک‌تر باشد...»

امام در جواب زهیر می‌فرماید:

«من هرگز ابتداء به جنگ نخواهم کرد!»

سپس آن خطبه معروف اعلام شهادت را انشاد کرده می‌گویند همانا که دنیا زشت و وحشتناک گردیده بدی جای خوبی‌ها را گرفته است. مگر نمی‌بینید که حق متروک و مهجور گردیده و باطل محبوب و مطلوب شده است؟ سزاوار چنان است که مؤمن خواهان دیدار پروردگارش گردد. در چنین شرایط من مرگ را چیزی جز سعادت نمی‌بینیم و زندگی با ستم کاران برایم ننگ و مصیبت است! ...

اصحاب ابراز اشتیاق و اعلام وفاداری می‌کنند و همگی آماده مواجهه نهائی و استقبال از فیض عظمای شهادت گردیده سرزمینی را که مناسب برای اردو زدن و نبرد مردانه باشد انتخاب می‌نمایند. این منزلگاه آخر کربلا است! ...

بدیهی است که اگر حضرت اباعبدالله قصد جنگ برای رسیدن به حکومت و قدرت یا شکست و نابودی دشمن خود و خدا را داشت به پیشنهاد زهیربن قیس عمل کرده مانع را به سهولت از سر راه خود برمی‌داشت و قدم به قدم پیش می‌رفت تا با توجه به اختلاف بس سنگین روحیه و نیروی رزمی دو طرف، آرتش سست‌بنیان ابن زیاد، علی‌رغم برتری عددی خود لشکر به‌لشکر منکوب و منهزم یا تسلیم می‌گردید و با اتخاذ وضع تهاجمی و حملات دفاعی یا تدابیر سیاسی و سازش‌کاری و تاثیر گذاردن روی دشمن و قبائل و مردم عراق، جریان را به‌صورتی مغایر با آنچه رخ داد، می‌گردانید.

ولی می‌بینیم هیچ یک از این حالات و شقوق رخ نداده حال که ضدیت با استبداد و حق حاکمیت مردم عملاً اعلام گردیده و ریشه‌های آنها کاشته شده است

حضرت برنامه دیگری را اجرا نموده نسبت به حر و افرادش رفت و خدمت و سپس دلالت و دعوت به کار می‌برد.

برنامه عاشورا از این به بعد شامل دو قسمت یا دو نوع عمل می‌شود:

(۱) آشنا ساختن مردم به مکتب، اثبات حقانیت مکتب و معرفی معلمین واقعی

مکتب، که در قالب دعوت و اتمام حجت صورت می‌گیرد.

(۲) پرده‌برداری از نفاق و نیرنگ متولیان دینت و امت و سلب مشروعیت از

مدعیان خلافت و حکومت، که همراه با شجاعت و مظلومیت کاروان

نبوت بوده و به دست خود آنها انجام می‌گردد.

سیدالشهداء و خاندان و یاران او که شاگردان و پیروانش هستند، با رفتارها و پندار

و گفتارهای خود نمونه‌ها و الگو و درس از رسوم انسانیت داده دوستان و دشمنان

حاضر و ناظر در صحنه‌های کربلا و عزاداران و شنوندگان بعدی را به آنچه رسم

مسلمانی و دستور قرآنی است دعوت می‌کردند. این همان امامت و پیشوائی و ادامه

سنت و رسالت است. از آن جمله است برخورد جوانمردانه با حر ریاحی که منجر به

بازگشت او به خدا و به اردوی صلحا و شهداء می‌گردد، به میان آب فرات رفتن حضرت

عباس سقای لب‌تشنگان اهل بیت و جرعه نوشیدن او به احترام برادر و کودکان و

بانوان و یاران، خودداری مسلم بن عقیل از قتل ناجوانمردانه و سهل و ساده ابن زیاد

در خانه‌ی هانی بن عروه که اگر مبادرت به آن می‌نمود هیچ یک از مصائب و

فجایعی که داستان عاشورا را ساخته است به وقوع نمی‌پیوست، دست نزدن به جنگ

و کشتار و قصاص مسلمانان و مردم قبل از اقدام آنان به حمله و تجاوز و منتهای کوشش

برای حل مسالمت‌آمیز غائله و انصراف از خون‌ریزی و گناه و به طور خلاصه اعمال

و احوال و فضائلی که پرده‌های درخشان جریان عاشورا را نقاشی جاویدان کرده و

دست‌آخر پس از دعوت‌ها و اتمام حجت‌ها و برای امتناع از قبول ذلت منتهی به جنگ

دفاعی سراسر شجاعت و شهامت از جان و ناموس و از شرافت و مکتب گردید.

این دو عمل یعنی دعوت و دفاع که پس از امتناع از بیعت یزید و اجابت کوفیان

صورت گرفت نیز از ریشه‌های عاشورا می‌باشد. اگر حضرت و یاران و اسیرشدگان،

۱. در کتاب لهوف (ترجمه آقای سید محمد صفحی) آمده است که وقتی هانی بن عروه علت خودداری

مسلم از قتل عبیدالله بن زیاد را می‌پرسد جواب می‌دهد به یاد سفارش جدم رسول خدا افتادم که فرمود

مسلمان هیچ‌گاه با خدعه و توطئه دشمن را نمی‌کشد (ترور نمی‌کند!).

با گفتار و رفتار و کردارهای خود ارائه‌ی مکتب و اثبات حقانیت و اصالت آن و مظلومیت خود را نمی‌نمودند و رسالتی انجام نمی‌دادند، یا پس از آخرین اتمام حجت‌ها و مذاکرات و نصیحت‌ها، در برابر قدرت لشکریان یزید تسلیم می‌شدند اثر و خبری در خاطره‌ها و در تاریخ باقی نمی‌ماند که تشکیل‌دهنده‌ی پرونده‌ی عاشورا و به‌وجود آورنده‌ی آن پدیده و غوغا باشد. این مجموعه‌ی دعوت و دفاع که مرحله‌ی آخری داستان است می‌تواند از نظر هدف و اثر یا ارزش و اراده‌ی تکوینی ریشه‌ی ابتدائی و ایجابی امر تلقی گردد.

سیدالشهداء و کاروان کربلا از مدینه تا مدینه بیک تیر دو نشان زده، شیوه‌ی پسندیده‌ی خدائی مقابله و مبارزه با حکومت غاصب و منافق را نشان دادند و از طرف دیگر به‌جای براندازی از طریق خشونت و خیانت و خلاف‌های انسانیت و کرامت یا زیرپا گذاشتن قانون، حمله به بازوی دوم حاکمیت بر جوامع بشری دوران تمدن و تکامل، یعنی بر مشروعیت و قانونی‌بودن آن، نمودند.

حجت به‌جای قدرت

امتناع سیدالشهداء از جنگ تعرضی و عدم قبول ذلت، ضمن پیش‌قدم نشدن او در کشتار امت، مسئله‌ای است که در خور توجه بوده می‌ارزد به‌جست‌وجوی علت و آثار آن پردازیم. اولاً حالت دفاعی داشتن غائله‌ی کربلا و انقلابی و تعرضی نبودن آن از این جهت مسلم است که می‌دانید شمشیرهای حضرت و کسان و یارانش از نیام‌ها بیرون نیامد و تصمیم به جنگ و جهاد نگرفتند مگر در شب عاشورا، به‌دنبال حمله قشون ابن سعد و شمر به خیمه‌ها. حتی پیام فرستادند و یک شب مهلت گرفتند تا به نماز و به تضرع و تقرب به درگاه خدا پردازند. صبح عاشورا عمر بن سعد شخصاً اولین تیر را به چله گذاشته از مردم خواست که این خدمت و اطاعت او را به‌نزد ابن‌زیاد گواهی دهند. سپس با جمله‌ی «یا خَیْلَ اللَّهِ اِرْکَبِی»^۱ فرمان حمله را صادر کرد. در حالی که قبل از آن فرزند فاطمه بریربن خضیر را برای منصرف کردن و موعظه به‌طرف مهاجمین اعزام داشته بود و چون به‌نصایح و منطق او ترتیب اثر ندادند خود حضرت به سوی لشکریان یزید رفته امر به سکوت داد و بعد از حمد خدا و فرشتگان مقرب و رسول خدا، از معرفت لشکریان نسبت به اصل و نسب خویش اقرار گرفته جای شک و تردید برای کسی باقی نگذاشت. آنگاه خطبه رسا و

۱. ای سوارکاران خدا سوار شوید (حمله کنید).

شیوایی را با این جمله‌ی معروف پایان داد تا موضع و مقصد خود را روشن سازد:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَّزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، هَيْهَاتَ مِمَّا الذَّلَّةِ»

(آگاه باشید که آن زنزاده پسر زنزاده مرا بین دو چیز مخیر ساخته است بین شمشیرکشیدن (یعنی جنگیدن) و ذلت و خواری کشیدن. ولی هیئات که ما تن به ذلت بدهیم! ...)

چون این اتمام حجت‌ها و انذار و دلالت‌ها جز روی عده قلیلی، امثال حر بن ریاحی موثر نیفتاد و تیرها مانند باران به سوی خیمه‌ها می‌ریخت به اصحاب فرمود:

«قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامُ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ.»

(خدا شما را بیامرزد برای رفتن به سوی مرگی که گریز از آن نیست، به پا خیزید، این تیرها پیام‌آوران قوم به سوی شما هستند.)

به میدان رفتن‌ها^۱ و رجزخوانی‌ها که باز دعوت و اتمام حجت، در منتهای ایثار و شجاعت و حمایت از حسین بن علی است، یکی بعد از دیگری به راه می‌افتد ... این راه هم حتماً در مرثیه‌ها و پای منبرها شنیده‌اید که امام دانا و توانای ما به برادر دلاور خود و علمدار وارث بازوان حیدر یعنی حضرت عباس هیچ‌گاه اجازه قتال و جنگ را نداد بلکه مامورش ساخته بود که مشک آبی از نهر فرات برای اطفال و بانوان آورده راه بگشاید و برگردد. به عباس، با شجاعت و شمشیرش که زبان زد خاص و عام بوده جرات درگیری با او را نداشتند و می‌دانستند یا می‌ترسیدند که اگر عزم جنگ کند کسی از دم تیغش به سلامت نخواهد رست، اجازه حمله و جنگ داده نشد. با علم به چنین نیروها و اراده‌ها بود که در برابر هفتاد و دو نفر، بنا به قول اقل، سی‌هزار نفر را مسلح و مامور ساخته بودند و سیدالشهداء و یاران او را به مفهوم

۱. جالب است که حسین پسر پیغمبر و علی و امام معصوم مأمور پیشوائی مردم به سوی خدا، نه خود را مساوی با اسلام می‌گیرد و نه یاران و جنگ‌جویان متقی و سراسر اخلاص و ایثار را لشکر اسلام می‌نامد. این ابن سعد است که یزید را امیرالمومنین خطاب می‌کند و به کسانی که برای کشتن فرزند فاطمه و اهل بیت پیغمبر کمر بسته‌اند «خیل الله» می‌گوید. همچنین سیدالشهداء سربازان و جنگجویان دشمن را که مرتکب بزرگ‌ترین گناه و جنایت و ضدیت با خدا و رسول شده، عمل و چه بسا نیتشان، از بین بردن اسلام است و منافقین به تمام معنی می‌باشند، به‌عنوان ارتش کفر و کافر خطاب نمی‌نماید. قوم یا ملت می‌گوید یعنی از خودشان می‌داند.

کامل کلمه، مظلومانه شهید کردند! از شهدای دیگر که جنگ نکرده شهید شدند علی اصغر طفل شیرخواره سیدالشهداء است. جرجی زیدان نویسنده نامدار و محقق مسیحی می‌نویسد عرضه کردن کودک شیرخوار برای آب‌رساندن به گلوی خشک شده او اتمام حجت سیدالشهداء و اثبات مظلومیت و حقانیت این طرف و ستم‌گری طرف دیگر بوده است، «زیرا اگر شهادت او نبود امکان داشت دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه... موضوع کربلا را وارونه به مردم نشان دهد و بگوید: «حسین با گروهی از اهلیت و یاران خویش برای ... سلطنت به جنگ ما آمد...» ولی مردم می‌گویند: «... طفل شیرخوار که به جنگ نیامد و کسی را نکشت ... دست به خون بی‌گناه آلودن برای چه؟»^۱

بنابراین جنگ کربلا صرفاً جنبه دفاعی و محدود داشته خالی از تجاوز و به‌دور از تلافی و تخریب بود. آنچه بعداً به سرقاتین و ظالمین آن فاجعه آمد و خواری و سرنگونی یزید تا انقراض امویان را باعث گردید اثر اعمال خود آنها بود. با دست و دلخواه خویش ایجاد کرده مردم را علیه خود برانگیختند. در اینجا ما شاهد انجام گرفتن مصداق کامل پیروزی خون بر شمشیر هستیم. تا حدودی نیز داستان ماموریت و خروج موسی بر فرعون برای نجات بنی‌اسرائیل را به یاد می‌آورد و نمونه‌ای از تحقق اراده الهی در وارث‌ساختن و پیشوانمودن مستضعفین را که در سوره قصص (۲۸) آمده است به دست ما می‌دهد. در آنجا نیز از طرف موسی (ع) کمترین تعرض مسلحانه جنگی و حتی تندی و تلخی زبانی به‌عمل نیامده، فرعون و لشکریانش پس از تکرار تجربه و هشدارها و لجاج با خدا و علی‌رغم شکست در زور آزمائی برهان و بینات، به پای خودشان به غرقابِ هلاکتِ نیل رفتند و باز نگشتند، در حالی که توصیه موسی (ع) به بنی‌اسرائیل کمک گرفتن از صبر و صلوات و قبله‌ساختن خانه‌هایشان بود. چه در سوره قصص (۲۸) و چه در داستان عاشورا، نوع خاصی از مبارزه و پیروزی حق بر باطل ارائه می‌گردد که با طرز تفکر و عمل بشر و یا انقلاب‌های تاریخ تفاوت‌های فاحش نشان داده خاص قرآن و جلوه‌ای از امامت تحقیقی است.

درس عاشورا ارتباط با همان پدیده‌ی نفاق و منافق و تحول دنیای متمدن، از حاکمیت استبداد و اوهام به حاکمیت عقاید و قوانین و به‌نظام شورائی مردمی، یا

۱. نقل از کتاب «زندگانی حضرت اباعبدالله الحسین»، ترجمه آقای سید محمد صفحی، نشریه دفتر مذهبی کارخانه‌های سیمان و فارسیت درود، مهرماه ۱۳۵۲.

دموکراسی پیدا می‌کند. یزید که در مجلس شام و در حال مستی شعر: «لَعِبَ الْهَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»^۱، می‌سراید، به احتمال قوی اعتقادی به خدا و اسلام نداشته توجه او به خوش‌گذرانی‌های دنیا و تکیه‌اش به قدرت و دولت یا به نیروی نظامی و سیاسی بوده است، مع‌ذلک به تبعیت از رویه پدر و به توصیه او و راهنمایی مشاورین خود قبول داشته است که در جامعه‌ی عرب و دنیای مسلمان‌شده‌ی آن روز حکومت کردن بدون پایگاه اعتقادی و مردمی داشتن میسر نیست، یا لااقل مشکل و متزلزل خواهد بود. اگر زور با تزویر ترکیب شود و غاصب و ظالم و منافق لباس مسلمانی و محبوبیت و مشروعیت به تن بکنند (همان‌طور که معاویه برچسب «خال المؤمنین» بر خود می‌زد و برای جنگ با علی و براندازی حکومت او پیراهن خون‌آلود عثمان خلیفه‌ی مقتول را بهانه می‌کرد) نخواهند توانست فرمانروا و کامروا شوند، بنابراین حمله کردن و از جا‌کندن پایه‌های ایمانی و اجتماعی تخت سلطنت حکام جور و ریا می‌تواند همچون شکست نظامی، و بلکه بیشتر و بهتر، کارساز گردد، و این عمل به‌صورت مردمی و دموکراتیک به‌دست خود مردم و ملت، که مسئولیت و حاکمیت قانونی دارند انجام گردد، آن هم با خرج و خونریزی کمتر، از طریق نفی مشروعیت غاصبین و منافقین، همراه با اثبات حقانیت پیروان و مدافعین راستین مکتب.

ضمن آنکه رساترین راه، قانع‌کننده‌ترین دلیل و نافذترین وسیله برای اعلام و اشاعه باطل بودن دستگاه حاکم و حق بودن مکتب مخالف، مظلومیت بی‌شائبه است و فداکاری خالصانه، به‌صورت ایثار همه‌جانبه و شهادت شجاعانه. یعنی همان رویه اتخاذی سیدالشهداء و درسی که به‌صفت امامت^۲، برای مبارزه عاشقان حق و حقیقت علیه حکومت‌های غاصب و ظالم داده است، به گواهی تاریخ، رسول اکرم (ص) و مولای متقیان علی (ع) نیز در برابر منافقین مزاحم و مخرب، با سلاح برهان و صحبت و نصیحت و افشای نقشه‌های آنها، روبه‌رو شده دست به‌اقدام و حتی تبعید و اخراج کسی نزدند. عکس‌العمل همیشگی منافقین غاصب نیز دشنام و تهمت است و در

۱. از یزیدبن معاویه: هاشم با سلطنت و دولت بازی کرد و الا، نه خبری آمده بود و نه وحیی نازل شده بود.
 ۲. عیدالله بن زیاد به‌این مسئله، یعنی کارائی ایمانی و امت در براندازی سلطنت، عنایت کامل داشت. در آنجا که به عمر بن سعد می‌نویسد مبادا حسین بن علی را که در چنگال تو افتاده است رها کنی، او هر جا برود از زمین و زمان شیعہ برایش خواهد جوشید.

انحصار گرفتن آزادی‌ها و تبلیغات و بالاخره سلب حق دفاع و حیات از صاحبان حق و گویندگان حقیقت.

به‌طور خلاصه جنگ کربلا و پدیده و داستان عاشورا جنگ بر سر قدرت، که تعریف علمی سیاست است، نبود بلکه جنگ بر سر حجت بود که، به مصداق «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۱، پایگاه دیانت است. رسالت و سنت همه‌ی انبیاء در برابر مدعیان و مکذبین و طاغوت‌ها نیز بنا به توصیف‌های مکرر قرآن، و همچنین سیاست دوران خلافت امیرالمومنین علی علیه‌السلام، چنین بوده است. سلطان و سلطه‌ای که خداوند در اختیار موسی (ع) می‌گذارد بینات و برهان و آزمایش‌های عملی هدایت و اعانت خداوندی بود. همین‌طور ابراهیم با سلاح احتجاج، به‌صورت استدلال‌های عقلی و تجربی، با پدر خود و با متولیان بتکده و نمرود مدعی خدائی درافتاد. در هر زمان و مکان که عقوبت و هلاکت چاره نهائی تشخیص داده شود پیغمبران مباشرت آن را به عهده نداشته‌اند بلکه به حکم خدا، ولی به‌دست یا به‌پای خود مستکبرین و یاغیان، انجام می‌گرفته است. آن هم بعد از نصیحت‌ها، مهلت دادن‌ها و اتمام حجت‌ها، با اخطار قبلی و اخبار برای نجات از حادثه طبیعی یا بالای آسمانی که خواهد رسید.

جامعه‌های متمدن و انقلاب‌ها در رابطه با عاشورا

می‌دانید که از نظر جامعه‌شناسی سیاسی و اصول مدیریت و حکومت، مسئله‌ی بقا و قدرت جوامع و دولت‌ها و همچنین شرایط وقوع و پیروزی انقلاب‌ها، مورد بررسی علمی قرار گرفته است. از قرن هفدهم و هجدهم به‌بعد جامعه‌شناسان و پژوهش‌گرانی، جدای از سیاست‌مداران و دولت‌مردان و به‌موازات یا بعد از رهبران اصلاح و انقلاب، در این زمینه‌ها از جهات مختلف کار کرده و به‌نتایج و نظریاتی رسیده‌اند که قابل توجه است. ما در زیر، و به‌اختصار به‌بعضی از استنباط‌ها و اشارات که ارتباط با بحث حاضر دارد می‌پردازیم.^۲

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: ... [فقط راه] کمال از [راه] تباهی مشخص شده است...

۲. استفاده و نقل عینی یا به مضمون از کتاب «تحول انقلابی» یا «بررسی نظری پدیده‌ی انقلاب»، صفحات

۱۷ تا ۴۵، نوشته چالمرز جانسون، ترجمه آقای حمید الیاسی. چاپ تهران، سال ۱۳۶۳.

چارلمز جانسون (Chalmers Johanson) استاد علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا و رئیس مرکز تحقیقات چین در همان دانشگاه است که در انجمن آمریکائی علوم سیاسی و در انجمن مطالعات آسیا عضویت دارد. نگارش کتاب در نیمه دوم قرن بیستم صورت گرفته است.

در مرحله اول، تجربه و عقیده یا سنت مقبول قدیم که جوامع انسان‌ها در حکم گله‌های گوسفند و حداکثر مانند رعایای یک ده بوده علت وجودی و وظیفه‌ای جز خدمت‌گزاری و فرمانبری و دعاگوئی بزرگان و پادشاهان را ندارند، مردود شناخته شده یا لااقل مورد تردید و ایراد قرار گرفته است. در منطق و معمول گذشته لازمه‌ی امنیت جامعه و حفظ نظام یا بقای ملک و رعیت، حضور یک نیروی نظامی یا انتظامی مطمئن مسلط بوده است و به عبارت دیگر اعمال زور و حاکمیت یک طرفه، یا جبر.

در طلوعه قرون جدید اروپا نظریه فلسفی - اجتماعی هابس^۱ فیلسوف انگلیسی قرن ۱۷ را می‌بینیم که منظور از تشکیل جامعه‌ی سازمان‌یافته را چنین می‌داند:

«به کار بردن محدود خشونت... در مواردی که استفاده از آن برای تنبیه عاملین اعمال ضد اجتماعی مجاز شناخته شده است.»

بر طبق یکی از نظریه‌های مهم اولیه نیز:

«جامعه عبارت است از گونه‌ای از نظم که توسط گروهی از افراد بر سایرین تحمیل شده و تداوم آن توسط جبر و قوه‌ی قهریه، یعنی برقراری انضباط اجباری تضمین می‌شود.»

هابس نیاز جوامع بشری را به جبر و به قوه‌ی قهریه ناشی از این می‌دانست که:

«هر یک از اعضای جامعه فطرتاً مایل به کسب منافع است که جامعه قادر به تأمین تمامی آنها برای همه... نیست، هر کدام سعی در نابودی دیگری یا سلطه بر او خواهد داشت... در چنین حالتی تشکیلات اجتماعی موظف به تسلط بر افراد و مهار کردن خشونت فطری آنان می‌باشد.»

خلاصه آنکه در جوامع مورد اطلاع و آزمایش و بررسی آنها چیزی جز تحمیل منافع، اجبار به پذیرش نظام و توقع انضباط و اطاعت وجود نداشته است. انقلاب را نیز حتی در آغاز قرن بیستم آرتور باوئر (Arthur Bauer) استاد دانشگاه پاریس چنین تعریف کرده است که مقبولیت عمومی پیدا کرده و عنصر خشونت حتماً در آن وجود دارد:

«انقلاب‌ها عبارتند از تلاش‌های موفق یا ناموفق که به منظور ایجاد تغییراتی در ساخت جامعه از طریق خشونت انجام می‌گیرند.»

۱. توماس هابس: Thomas hobbes (۱۶۷۹ - ۱۵۳۸)، مولف کتاب Leviathan در سال ۱۶۵۱.

می‌رسیم به نیمه‌ی قرن ۱۹ و به فیلسوف جامعه‌شناس یهودی‌الاصل آلمانی، صاحب مکتب معروف جهانی یعنی کارل مارکس^۱ که تاریخ و اجتماعات را از دریچه‌ی اقتصاد و افزار کار و در جنگ طبقات نگرینسته میل به سلطه بر سایرین و حفظ نظام حاکم را که غیر عادلانه و بی‌ثبات است ناشی از جمع‌آوری ثروت و گسترش مالکیت بعضی از اعضاء جامعه می‌داند که به تعارض‌های طبقاتی و نهایتاً به انقلاب منجر می‌گردد. محققان معاصر نظریه مارکس و عامل انحصاری مالکیت را تعدیل و تکمیل کرده معتقدند که:

«جامعه برای ادامه حیات خود در شرایط محدودیت و کمبود مادی، تلاش و نیروی اعضاء خود را به طریقی مشخص بین فعالیت‌های گوناگون^۲ توزیع می‌کند و هر کس را مسئول وظیفه مشخص می‌نماید... و برای متقاعد ساختن افراد به پذیرفتن نقش‌های محول شده... حفظ ثبات در جامعه، جلب همکاری متخصصین از طریق پرداخت پاداش... و در مجموع، پیاده کردن طرح تقسیم کار... و از آنجائی که هیچ‌گونه تقسیم طبیعی و عقلانی کار در میان افراد بشر وجود ندارد، به کار بردن زور ضرورت پیدا می‌کند و کسانی باید برای استفاده از آن تعیین شده باشند.»

ماکس وبر^۳ جامعه‌شناس و اقتصاددان صاحب‌نظر دیگر آلمانی قرن بیستم به دنبال تحقیق و تعریف حکومت و دولت، جامعه را مجموعه‌ای از افراد می‌داند که:

«به‌طور موفقیت‌آمیز به واسطه‌ی نوعی کار با محیط خویش تطابق یافته‌اند و هرگز نمی‌تواند بدون تفویض قدرت حاکمه به برخی از اعضاء خود به حیات خویش ادامه دهد.»

سپس اضافه می‌کند که:

«دولت جامعه‌ای است که به‌طور موفقیت‌آمیز می‌تواند مدعی انحصار قدرت مشروع و به‌کارگیری آن در ناحیه جغرافیائی مشخصی باشد...»

ماکس وبر که بحث و بررسی او ناچار متوجه جوامع پیشرفته‌ی کنونی متشکل از افرادی است که کم و بیش اعتقاد به یک سلسله حقایق و اصول داشته آگاه و مدافع حیثیت و حقوق خود و نقشی که باید ادا کند هستند، چون تشکل جامعه و دولت و قدرت یعنی سیاست را ملازم با آن معتقدات و احساسات و انتظارات می‌داند، صحبت

۱. کارل مارکس (۱۸۸۳ - ۱۸۱۳) Karl Marx.

۲. مثلاً کشاورزی، خدمات اداری، کارگری، تدریس، تجارت، سیاست، حکومت و غیره.

۳. ماکس وبر (۱۹۲۰ - ۱۸۸۴) Max Weber، پایه‌گذار جامعه‌شناسی موسوم به «قابل فهم».

از مشروعیت قدرت می‌نماید.^۱

رفته‌رفته در مقابل نظریه‌ی قدیم که عامل انسجام جامعه را استفاده از زور می‌شناخت نظریه‌ی دیگری به‌وجود آمد که «علت بقای جامعه را وحدت ناشی از ارزش‌های مشترک می‌شناسد» امروزه تالکوت پارسنز^۲ که فلسفه‌سیاسی خاص ماکس وبر را نشر و تبلیغ می‌نماید، می‌گوید:

«این دیدگاه مارکس را سازماندهی اجتماعی خود باعث بروز نابرابری‌ها و ایجاد طبقات اجتماعی یا اقتصادی متفاوت می‌گردد، کاملاً نفی می‌کند. آنچه در این پندار مورد قبول واقع نمی‌گردد این ادعا است که ساخت جامعه به‌خاطر بهره‌برداری از قوه‌فهریه توسط اقلیتی برای تسلط بر اکثریت افراد جامعه ایجاد شده است. در مقابل، نظریه جدیدتر بر این نکته تأکید دارد که جامعه در واقع اجتماعی اخلاقی است. به این معنی که جامعه از گروهی از افراد بشر تشکیل یافته که درباره ارزش‌های بخصوصی اتفاق نظر دارند و درباره آنچه درست یا نادرست انگاشته می‌شود به یکسان می‌اندیشند. این ارزش‌ها به‌نوبه‌ی خود نابرابری‌های موجود در سازمان اجتماعی را مشروعیت بخشیده و آنها را برای افراد جامعه اخلاقاً قابل پذیرش می‌نمایند.»

پارسنز به‌دنبال بیانات فوق و اعلام اینک‌که:

«اجتماعی که سازمان سیاسی و استحکام نسبی یافته است به‌وضوح نوعی اجتماع اخلاقی نیز تلقی می‌شود.»

اضافه می‌نماید که:

۱. در جامعه اسلامی قرون اولیه نیز که پرورش‌دهنده‌ی جریان عاشورا بوده است وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که در اثر تعلیمات و تربیت و تشکیلات بنیان‌گزار اسلام مبانی فوق و این احساس به‌وجود آمده بوده است که:

اولاً اصول و قوانینی که آن را منبعث از خدا و رسول می‌دانستند باید برقرار و متبع باشد، ثانیاً دولت و حکومتی لازم است که صاحب اختیار و قدرت لازم باشد، درحالی‌که اعراب تا قبل از اسلام نه درک مرکزیت و دولت را داشتند و نه حکومت و دولتی وضع کرده یا پذیرفته بودند. ثالثاً افراد به قدر کافی صاحب حیثیت و حقوق و اثر شده نقشی برای خود قائل گردیده خواهان عدالت و قسط بودند.

رابعاً اشعار به‌این امر و انتظار داشتند که خلیفه یا حاکم و سلطان باید اعتقاد یا ارتباط با اسلام و عدالت داشته برخوردار از حقانیت و فضیلت یا به‌طور کلی مشروعیت باشد.

۲. تالکوت پارسنز: Talcot Parsons

«من دیدگاهی را آغازگر بحث خویش قرار می‌دهم که به‌طور کامل نافی اعتقاد به‌این است که یک نظام سیاسی می‌تواند انحصاراً بر اساس سودجویی شخصی، جبر یا ترکیبی از آنها استقرار و دوام یابد و ثبات خود را در طول زمان حفظ نماید.»

قبلاً نیز ژان ژاک روسو^۱ در قرن ۱۸ اعتقاد بر این داشت که افراد یک جامعه به قرارداد اجتماعی خود پایبند هستند و استواری و استمرار جوامع مبتنی بر چنین اتفاق نظرهای در عقیده و تعهد می‌باشد.

به این ترتیب با تحولاتی که در اثر تجربه و تحقیق عاید بشریت متمدن شده است «نظام اجتماعی جبر» جایش را به «نظام ارزشی» داده است، منظور از ارزش‌ها هر گونه معتقدات دینی، فکری فرهنگی یا اخلاقی، عاطفی و سنتی، اعم از حقیقی یا خرافی است که مورد قبول و علاقه اکثریت افراد جامعه یا گروه موثر جامعه قرار گرفته و پایبند به آن باشند. مؤلف کتاب اضافه می‌نماید:

«ارزش‌ها به‌عنوان تعبیراتی سمبولیک از واقعیت‌ها باید مقبولیت عمومی کامل و مطلق یابند تا بتوانند موثر واقع شوند، زیرا در غیر این صورت تضعیف و احیاناً ناجور خواهند شد. در این رابطه عملکرد ارزش‌ها مشابه عملکرد جبر می‌باشد.»

در زمینه چگونگی نقش ارزش‌ها و ارتباط آن با حاکمیت یا دولت می‌نویسد:

«مهم‌ترین عمل‌کرد و قاعده «نظام ارزشی» جامعه مشروعیت و مقبولیت بخشیدن و بهره‌برداری از قدرت است، یا اعتباردادن به قدرت و حکومت.»

آن‌طور که از نظریات ماکس وبر و غالب محققین طرفدار «نظام ارزشی» برمی‌آید رابطه اعتبار و قدرت، انحصار به حکومت و موارد اعمال زور و خشونت نداشته ناظر

۱. ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) Jean Jacques Rousseau

۲. کلمه قدرت ترجمه Power است و اعتبار که به‌معنای مشروعیت و مقبولیت حکومت می‌باشد به جای Authority به کار رفته است. مترجم کتاب توضیح می‌دهد که:

«اعتبار کیفیتی ذهنی است که اتباع یک حکومت برای حکام خود قائل بوده و به واسطه آن ایشان را در اشغال منصب فرمان‌روائی محق می‌انگارند. مانند مشیت الهی، سنن دیرین و یا آراء آزاد مردم. اما قدرت مجموعه ابزاری است که برای ادامه‌ی جامعه در اختیار حاکمیت قرار دارد. این مجموعه طیف وسیعی از تشویق و ترهیب لفظی تا تهدید با استفاده از قوه قهریه و به‌کاربردن زور را شامل می‌شود.»

بر تقسیم کار و بر روابط اجتماعی افراد با یکدیگر، یا کنش و واکنش‌های آنان، نیز می‌باشد.

مولف کتاب، پس از آن، نتیجه‌گیری زیر را در باره توانائی حکومت و طرق تقلیل زور و خشونت بیان می‌نماید:

«توانائی حکومت در تضمین اعتماد نسبت به نظام قدرت تنها متکی به استفاده از زور نیست، زیرا زور تنها به‌عنوان حربه نهائی به‌کار گرفته می‌شود. اما در دست داشتن انحصار استفاده مشروع و قانونی از زور، به حکومت این امکان را می‌دهد که بتواند با بهره‌برداری از جبر، اما بدون ارتکاب به‌زور که نوع افراطی جبر است، به‌اداره جامعه بپردازد. در واقع جبر به‌معنای ممانعت از اعمال افراد، شامل انزاری از قبیل تهدید، اختطاب، حبس، جریمه و در نهایت به‌کار بردن زور است. و از آنجائی که یکی از اهداف ایجاد نظام اجتماعی، بر اساس اشتراک و وحدت ارزش‌ها، افزایش امکان فعالیت مفید افراد در محیطی امن و قابل اعتماد می‌باشد، زور به‌عنوان حافظ اعتبار حکومت، با وسواس فراوان و به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد ... استفاده از زور تنها زمانی مشروع و مجاز شناخته می‌شود که با معیار و ارزش‌های مشترک جامعه سنجیده شود...»

اما نکته ظریف که انعکاس در نظام حاضر ما دارد قبلاً تذکر داده شده و استثناء و شروطی به‌میان آمده است:

«آنان که به‌مسند اعتبار منصوب شده‌اند محافظ و قیم حربه نهائی یعنی خشونت مسلحانه نیز هستند. اما با این همه تمام قدرت موجود در یک نظام را در اختیار نمی‌گیرند. تمرکز تمام قدرت و اعتبار در یک حکومت به‌منزله ایجاد نظام توتالیتری است^۱. توزیع قدرت در جامعه‌ای باثبات که بر اساس ارزش‌های مشترک بنا شده است به‌همکاری وسیعی، به‌مراتب گسترده‌تر از نظام‌های دیکتاتوری، منجر می‌شود. همچنین وسعت همکاری مردم در چنین جوامعی بیشتر از نظام‌هائی است که با متمرکز ساختن افکار مردم در یک جهت خاص آن را وادار

۱. توضیح مترجم: «اصطلاح توتالیتر» یا مونولیتیک یا یک‌پارچه بر انواعی از نظام سیاسی اطلاق می‌شود که در آنها حکومت بر تمام جنبه‌های رفتار افراد و حتی طرز تفکر آنان نیز جبراً مسلط شده باشد. در چنین نظام‌هائی ... هیچ‌گونه آزادی سیاسی و اجتماعی مجاز نیست... در میان ویژگی‌های چنین نظامی می‌توان از شرایط زیر نام برد: ایدئولوژی واحد، انحصار دولتی و سائل ارتباط جمعی، تسلط بر فعالیت‌های اقتصادی، اتکاء بر پلیس خفیه، ممنوعیت فعالیت سیاسی غیر حکومتی، حزب واحد و ...»

به قبول تشکیلاتی توتالیتر می‌نمایند.»

کتاب مورد استناد که هدف اصلی آن بررسی انقلابات است، از این به بعد به شرایط اجتماعی که باعث انقلاب یا شورش می‌شود پرداخته می‌گوید:
 «مهم‌ترین ویژگی شرایط انقلابی به اعتقاد اکثر محققین سیاسی عبارت است از فقدان اعتبار.»

در فصول بعدی کتاب، با شرح و بسط کافی نشان می‌دهد که فقدان اعتبار و بهم خوردن اعتدال یا تعادل جامعه از دو راه پیش می‌آید:

۱) حکومتی که بر مسند قدرت نشسته است به زور خود را تحمیل نموده از ابتدا معتقد و متعهد به ارزش‌های مقبول جامعه نبوده با تظاهر و فریب کسب مشروعیت نموده است^۱ یا بعداً به انحراف و ظلم برگشته عدالت و مشروعیت را زیر پا گذارده است، اعتراض یا قیامی که در چنین شرایط رخ دهد شورش^۲ می‌نامند که ممکن است حتی به گفته هانا آرندت^۳ شورش مشروع تلقی شود، مانند تغییر فرد ناصالحی که بر مسند اعتبار قرار دارد و جانشین کردن یک پادشاه مشروع.

۲) ارزش‌های حاکم بر جامعه و سیستم تقسیم کار (که از آن جمله است مشاغل مدیریت و پست‌های دولتی) زیر سؤال رفته مقبولیت عمومی خود را از دست بدهد. مثلاً ایدئولوژی و فرهنگ حاکم در اثر رشد و تحولات خودجوش جامعه یا تقلید و تاثیر از خارج^۴، زیر و رو شده نخبگان و متصدیان امر در دستگاه دولت و در اجتماع تدریجاً و متناسباً تغییرات و اصلاحات چاره‌کننده را نینند یا نپذیرند و لجاج به خرج دهند. همچنین اگر شرایط طبیعی یا اقتصادی و اجتماعی در اثر تحول‌های داخل یا تاثیرهای خارج چنان عوض شود و تقسیمات جدیدی را به‌لحاظ مشاغل و مواضع ایجاد نماید که ارزش‌های مقبول موجود نتواند جواب‌گوی آنها باشد، در چنین اوضاع و احوال اگر پیشاپیش چاره‌اندیشی و اقدامات تطبیقی به‌عمل نیامده باشد قهراً تعادل جامعه و ثبات و رضایت‌های افراد، از بین می‌رود. دگرگونی اوضاع و زیرو و روشن شدن مقامات و موازین راه‌حل منحصر به فرد تلقی می‌شود. معمولاً هیئت حاکمه

۱. همان که در اصطلاح خودمان غاصبِ منافق نامیده‌ایم.

۲. شورش: Revolt.

۳. Hanna Arendt نظریه پرداز آمریکائی معاصر و مولف کتاب خشونت (The Violence).

۴. مانند لیبرالیسم و دموکراسی در انقلاب مشروطیت ایران و گسترش و نفوذ مارکسیسم در مبارزات اخیر و در انقلاب اسلامی.

نیز در داخله خود و در تشکیلات تابعه از جمله در نیروهای انتظامی و نظامی مواجه با عدم توافق و عدم تمکین، یعنی توقف و ضعف گردیده، عناصر و عوامل انقلابی طرفدار خشونت را چنانچه مصمم و متشکل و مجهز باشند به موفقیت می‌رساند^۱. طبیعی است که در صورت توفیق انقلاب و برانداختن دستگاه قدرتی که متکی و مدافع ارزش‌های مردود جامعه و مخالف با ایدئولوژی مقبول می‌باشد، نظام جدید در صورتی مستقر و پایدار خواهد ماند و جامعه تحول یافته در صورتی احراز حالت تعادل و متعارف پیدا خواهد کرد که ایدئولوژی و قدرت حاکم مقبولیت و اعتبار خود را حفظ کند و دچار ضعف و غفلت هم نشود. مؤلف می‌نویسد اگر یک ایدئولوژی همگانی‌تر و قابلیت درک بیشتری داشته باشد می‌تواند از حلقه محدود گروهی از کجروان اجتماعی فراتر رفته افراد دیگری را که از تنش‌های ناشی از عدم تعادل اجتماعی رنج می‌برند نیز به خود جلب کند... و در فصل بعدی کتاب از قول هانا آندرت اضافه می‌کند که:

«اگر سازندگی هدف انقلاب باشد آنگاه روحیه انقلابی صرفاً روحیه شروع وضعیت جدید نخواهد بود بلکه به معنی آغاز حالت دائمی است، اما در واقع نهادی دائمی که این روحیه را تجسم بخشیده و کسب دست‌آوردهای بیشتری را ترغیب می‌نماید، باعث شکست و ناکامی خود می‌گردد. از این گفته می‌توان نتیجه گرفت که متأسفانه هیچ چیز برای دست‌آوردهای انقلاب خطرناک‌تر از همان روحیه‌ای نیست که انقلاب را جان بخشیده است.»

به عقیده‌ی هانا آندرت وقتی می‌توان از انقلاب سخن گفت که تحول و تغییر سرآغاز و اساس آن بوده از خشونت به عنوان عاملی برای تبدیل حکومت استفاده شود و رهائی از اختناق در جهت استقرار آزادی دنبال شود.

در فصل هفتم کتاب که از انواع انقلاب‌ها صحبت می‌شود آنها را برطبق نظر والاس^۲ به سه دسته مشخص تقسیم می‌نماید:

«(۱) نهضت‌هایی که درصددانند تا فرهنگی سنتی را که دیگر متداول نیست مجدداً حیات بخشند.

(۲) نهضت‌هایی که در پی وارد کردن نظام فرهنگی بیگانه هستند و

۱. در مقایسه این دو راه یا دو حالت، قیام عاشورا به اولی خیلی نزدیک‌تر درمی‌آمد تا به دومی.

۲. آنتونی والاس Anthony Wallace، محقق معاصر آمریکائی.

(۳) نهضت‌هائی که ایجاد جامعه نوین و آرمانی را تبلیغ می‌کنند.^۱

برگشت به عاشورا و به‌کلمه‌ی طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

آنچه مورد نظر، در بحث جامعه‌شناسی گذشته بود و پرناتز بزرگی را باز کردیم بیشتر مسئله استقرار و استمرار حکومت‌ها و نظام‌های اجتماعی در دنیای متری بود و رسیدن به شرایط احتمالی بروز شورش و انقلاب. از آن بحث و بررسی استنباطی نتیجه گرفتیم که تا قبل از میلاد مسیح در امپراتوری بزرگ روم و در کشورهای آسیائی و آفریقائی زیر سلطه نظام‌های شاهنشاهی و استبدادی، آنچه حاکمیت و اعتبار یا مشروعیت داشته و عامل تبعیت و تمکین مردم و تداوم سلسله‌های سلاطینی می‌شده زور و قدرت آنها بوده است. در اروپای قرون وسطی پادشاهان و امیران چون مامور و منصوب از طرف پاپ یا کلیسا، به‌نماینده‌گی از طرف حضرت عیسی و خدا شناخته شده بودند سلطنتشان از دید مردم قداست یا اعتبار پیدا کرده مطلق‌العنان حکومت می‌کردند. بعد از قرون وسطی و خروج از اسارت هزار ساله روحانیت یا کلیسا، مردم اروپا در سه جهت:

(۱) حیثیت و نقش انسان ،

(۲) حاکمیت قوانین و اصول یا ارزش‌ها و ،

(۳) نیاز قدرت به اعتبار و مشروعیت،

تحول و ترقی کردند. هر زمان که حکومت‌ها فاقد یک یا هر دوی آن شرط‌ها می‌شوند ارتباط حکومت با جامعه و اعتدال و ارتقاء جامعه بهم‌خورده سیر قهقرا و ارتجاع پیش می‌آید و به‌نحوی موجبات سقوط و زوال فراهم می‌گردد.

بحث جامعه‌شناسی اجمالی فوق در حقیقت نمونه‌ای از راه‌طی شده‌ی بشریت را در آنچه انبیاء و ائمه ما از دیرباز ارائه داده و عمل کرده‌اند بیان می‌کرد. در حالی که، اگر در حالت آرام و متعادل جوامع متمدن ارزش‌های اعتقادی و عاطفی مشترک و روشنائی‌های عقل و علم نقش عمده را بازی می‌کند، در حالات عدول یا تجدید تعادل کلام اول و آخر هنوز با خشونت و خصومت است.^۲

۱. در انقلاب اسلامی ایران هر سه نوع حکومت حضور و اثر داشته ترکیبی از آنها بوده است و دست آخر نوع اول فائق و حاکم شده است.

۲. همان‌طور که انقلاب اسلامی ما در مرحله حاکمیت و استقرار نظام جمهوری، عدم درک درست و ضعف وفاداری صادقانه خود را به «نهضت حسینی» بودن، که پیش در آمد ابتدائی و افزار کار رهبری بود، به اثبات رسانید. روش زور و زود استبدادی یا ظلم و ظلمات طاغوتی شعار و دثار واقعی گردید.

اما در نهضت سیدالشهداء آنچه دیده شد اولاً انعکاس سیاسی و اجتماعی کلمه طیبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود، که ریشه‌های آن در نفی استبداد و در طرد تحکم و تملک خداگونه انسان بر انسان، خلاصه می‌شد و همچنین در برقراری آزادی و حکومت مردمی یا دموکراسی^۱ ثانیاً اتخاذ روش ایدئولوژیک و دفاعی خاص در مبارزه علیه طاغوت برای به کرسی نشاندن حق و حقیقت در جامعه بود که از یک طرف متوجه امت یا ملت و متکی به مردم است و از طرف دیگر، به پیروی از سنت الهی و ماموریت پیغمبران، به عوض حمله و تعرض و به جای اسلحه و خشونت، توسل به تقوا و به حقایق و ارزش‌ها جسته می‌شود. جنگ بر سر قدرت، با به کار بردن زور و خشونت یا تحمیل و تسلط اقلیت، جای خود را به جنگ بر سر حجت، با به کار بردن دلائل حقانیت و استناد به مظلومیت، می‌دهد.

در بحث و بررسی، ریشه‌های عاشورا دیدیم که امام سوم ما با زیر بار نرفتن بیعت با معاویه در قبول ولایت عهدی و سلطنت پسرش یزید، نفی حاکمیت و عبادت از طاغوت را کرد و با اجابت دعوت مردم و اتمام حجت‌های از مکه تا کربلا و از آنجا تا شام و مدینه، که آگاه‌ساختن و برانگیختن خلایق بود، حاکمیت و حرکت خدا در کسوت انسان را ارائه و اثبات کرد.

در بخش الف نیز میوه‌های این شجره‌ی طیبه را دیدیم که هر سه جنبه عاطفی، ایمانی و اجتماعی و حکومتی، یا مزه‌های آنها، را داشت و دائماً بر حسب نیاز و تحول

۱. جمله «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» که در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» آمده است به دلیل و به قرینه کلمه «مِنْكُمْ» که به معنای از شما و از خود شما یا به انتخاب شما است (و فقط یک بار در برابر سه یا چهار بار «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» تنها در قرآن آمده است) حاکمیت و خلافت مردم یا ملت را در کنار حاکمیت خدا و دین می‌گذارد و مترادف می‌سازد. اما برای آنکه خلافت و آمریت و مرجعیت «وَأُولَى الْأَمْرِ»‌های مردمی (که غیر معصوم و غیر ملهم از وحی‌اند و مانند سایرین در معرض جهل و خطا می‌باشند) باعث سوءاستفاده آنها و آمریت از مقام و موقعیت نگردد و جامعه را به گمراهی و بیچارگی نکشانند، قرآن جلوی اختلاف و اعتراض را نگرفته و سلب آزادی و حاکمیت نهائی از مردم نکرده اجازه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» را داده است ولی نمی‌فرماید اختلاف و نزاع را به ولی امر ارجاع داده تن به تمکین کورکورانه او بدهید بلکه «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» فرموده، امت را به سوی مرجع ازلی و اصلی، یعنی خدا و آورنده‌ی کلامش که رسول‌الله است، سوق می‌دهد تا قضاوت و حکمیت را از محکمت قرآن و از سنت جامعه پیغمبر بخواهند. ولایت فقیه اگر به این معنی و به قصد فتوا بوده هیچ‌گاه حالت اجباری و انحصاری نداشته قابل اصلاح و تعویض باشد و آراء و اوامرش از طریق خود مردم، که مقلد او و مسئول در برابر خدا و خلق هستند اعمال گردد امر طبیعی معقولی به نظر می‌رسد که نه با اسلام و آئین خالص توحید منافات دارد و نه حاکمیت ملی و با حقوق و آزادی‌های قانونی.

بشر در تزیید و تازگی می‌باشد.

شاخه‌های درخت نیز که با پیشرفت زمان هر دم از تنه اصلی سردر آورده اوج می‌گیرند از مجالس ذکر مصیبت و مناقب می‌توان نام برد، تجمع‌ها و حرکات دسته‌جمعی معقول که متین و موثر باشد قابل توجه است و همچنین منبر و موعظه و مطالعه با تکرار و تجدیدهای همه ساله، و زیارت‌های خواندنی و از نوع عاشورا و وارث و زیارت‌های رفتنی به کربلا و عتبات، نذر و نیازها احسان و خدمت و بالاخره شعارها و تاسی‌ها...

قیام امام حسین و صلح امام حسن (علیهم‌السلام)

در خاتمه ضرر ندارد این نکته را متذکر شویم که وقتی پدیده عاشورا و قیام سیدالشهداء را، با توجه به میوه‌ها و ریشه‌های آن، مقایسه با عمل و روش برادر بزرگش حضرت مجتبی (ع) می‌نمائیم و صلحنامه معاویه را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم تفاوت و تضادی که به نظر بسیاری از معتقدین یا معترضین آمده است وجود چندان ندارد. این دو بزرگوار، به مصداق کلام جدشان که فرمود:

«هُمَا إِمَامَانُ قَامَا أَوْ قَعَدَا.» (حدیث نبوی)

(چه قیام کنند و چه نکنند هر دو پیشوا هستند)

در حقیقت روش و سیاست واحدی را تعقیب می‌نمودند که اختلاف اصولی با سنت پدرشان علی (ع) در دوران‌های خانه‌نشینی و خلافت نداشت، در نظر هر دو، سیاست معنای رقابت یا جنگ بر سر قدرت را نداشت بلکه هدفشان شناساندن و الگودادن بود و به کرسی نشاندن حق علیه باطل، به دست و به دلخواه مردم، و مبارزه و قیامی که باید به صورت مسالمت‌آمیز و بر وفق عدالت و تقوا انجام گردد. هیچ کدام به دنبال مقام و حکومت برای خود یا پیروانشان نبوده اصول آزادی و حاکمیت مردم را بر امور مربوط به مدیریت و حکومت خودشان زیر پا نمی‌گذارند. بنابراین مبارزه بر سر حجت و حقانیت می‌کردند نه بر سر قدرت و حاکمیت، وقتی امام حسن (ع) می‌بیند که مردم، به غلط و روی ترس و طمع یا به درست و روی عقیده و مصلحت، به سوی معاویه می‌شتابند و در عمل و بیان پشت به او می‌کنند، زمام خلافت را به دست خودشان می‌دهد که در دست معاویه است ضمن آنکه در صلحنامه قید می‌کند که معاویه حق ندارد ولیعهد تعیین نماید و باید به اختیار امت بگذارد. برای پی بردن مردم

به نابه‌کاری و ستم‌گری‌های معاویه، و شناختن قدر فرزندان فاطمه، اتمام حجت و چند سال مهلت لازم بود تا مردم تجربه نمایند و عملاً طعم انحراف از خدا و بی‌اعتنائی به حقوق خودشان یا به آزادی و حاکمیت عمومی را چشیده به چشم خود ببینند و به پای خود به طرف وارثان علی و پیغمبر بروند. سکوت و صلح حضرت مجتبی (ع) را می‌توان یکی دیگر از ریشه‌های عاشورا دانست، بدون آن و بدون گذشت زمان، دعوت کوفیان و اخلاص و معرفت بعضی از آنان، که قشون کربلا را تشکیل دادند، صورت خارجی پیدا نمی‌کرد.

«السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِي الرَّحْمَةِ وَ إِمَامِي الْهُدَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ»

ناگفته‌های بعثت*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو
عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ
لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.» (آل عمران (۳) / ۱۶۴)

(و به یقین خداوند بر مؤمنین منت گذاشت آنگاه که از میان خودشان
رسولی را برانگیخت که نشانه‌ها و آیات و احکامش را بر آنها بخواند و
پاکشان کند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد؛ اگر چه قبلاً و به طور
مسلم در گمراهی آشکار بوده باشند.)

اگر ما واقعاً مؤمن بوده و بعداً دچار تردید و تزلزل و مأیوس از دین و ایمان نشده
باشیم، به خوبی می‌پذیریم که ایمانمان به خدا و به طریقی که یک پیغمبر از جنس
خودمان عمل کرده است، منتی است که خدا حق دارد به گردنمان بگذارد؛ هم
فی‌نفسه و در حال حاضر ایمان به اسلام ارزش دارد و هم آینده‌مان را تباه نشده و به
سعادت رسیده می‌دانیم. اگر چنین احساس و اشتیاقی را در دل نداشته باشیم، هنوز
در گمراهی آشکاریم و جا دارد از خدا بخواهیم آن آمادگی و احتیاج را به ما
نصیب کند و معذک از برنامه بعثت استفاده نمائیم.

در هر حال، زمان و مکان حاضر اجازه می‌دهد و اقتضا دارد به حاضرین محترم
تبریک بگویم. به حمدالله توفیق یافته‌ایم در یادبود پدیده بزرگ خلقت و برنامه الهی

* تدوین و تفصیل سخنرانی در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسین، به تاریخ ۱۳۶۴/۱/۲۹.

بعثت شرکت جسته و آرزو کنیم که مطلع و مشمول و مؤمن به آن و متمتع از ثمرات کثیرش بشویم. همچنین به خودمان تبریک بگوییم و شکر خدای برانگیزنده و فرستنده پیغمبرمان را بجا آوریم که توفیق یافته‌ایم در سال جاری با همه تلاطم‌ها و تأثرها، باز برگی از دفتر بعثت را ورق زده، به قدر فهم و توانمان نکات تازه‌ای را استخراج و سطور جدیدی را قرائت نموده و مجموعه‌ای را که شاید به این صورت و ترکیب، در معارف و تحقیقات اسلامی سابقه نداشته باشد، تکمیل کنیم.

جا دارد که خود را مدیون انقلاب اسلامی ایران و نظام حاکم نیز بدانیم. با برنامه و داعیه‌ای که جمهوری اسلامی ایران در الهام گرفتن و پیاده کردن اسلام داشته و دارد و با تحولات و عملیاتی که انجام می‌گردد، یک سلسله ابهام و اعجاب‌ها در زمینه آئین و پیامبر و امامانمان پیش آورده و مسائلی را مطرح کرده‌است که خود آنها خوراک مناسب برای این قبیل مباحث و مجالس شده‌است.

می‌دانید که سوژه یا موضوع ثابتی که همه‌ساله برای جشن و سخنرانی مبعث انجمن اسلامی مهندسين (و قبل از آن انجمن اسلامی دانشجویان) انتخاب شده و تا به حال در حدود ۱۵ جلسه را جواب داده‌است، آیه دوم سوره شریفه جمعه (۶۲) است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱

انتخاب این آیه و توسل و تیمن به آن اولاً از جهت تناسب محتوای آن با چنین روز بوده‌است و معرف اصل نبوت و پدیده‌ی بعثت دانسته می‌شود. ثانیاً به نظر آمده‌است که هیئت و ترکیب خاصی که آیه دارد، شامل کلیه مراحل مأموریت یا مواد برنامه رسالت می‌شود و ترتیب منطقی و کیفیت پدیده بعثت را بیان می‌نماید؛ به همین دلیل، چنین فزاینده‌گی یا توسعه و تولید را برای ما داشته‌است. امتیاز آیه و برجستگی آن از این جهت نیز جلب توجه می‌کند که چهار بار در موارد مختلف با همان هیئت و ترکیب و تقریباً به همان ترتیب در قرآن آمده‌است و همه‌جا اختصاص به بعثت حضرت خاتم النبیین دارد:

۱- به صورت دعای حضرت ابراهیم در سوره بقره (۲) / ۱۲۹:

۱. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»^۱

۲- تأیید و اعلام اجابت خدا به مسلمین در سوره بقره (۲) / ۱۵۱:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا»^۲

۳- یادآوری و منت گذاری خداوند به مؤمنین در سوره آل عمران (۳) / ۱۶۴:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.» (آل عمران (۳) / ۱۶۴)

(و به یقین خداوند بر مؤمنین منت گذاشت آنگاه که از میان خودشان رسولی را برانگیخت که نشانه‌ها و آیات و احکامش را بر آنها بخواند و پاکشان کند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد؛ اگر چه قبلاً و به طور مسلم در گمراهی آشکار بوده باشند.)

۴- بیان جامع‌تر، همراه با فروع و حواشی مربوط به آن در سوره جمعه (۶۲) / ۲:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.»^۳

کلیه این آیات، حکایت از برنامه بعثت می‌نمایند که شامل چهارجزء یا چهار ماده است و به وسیله سه عمل یا سه فعل انجام می‌شود:

(۱) يَتْلُو عَلَيْهِمْ که مفعول آن غیر از امیین، آیات خداست؛

(۲) يُزَكِّي که مفعول آن ضمیر «هم» یا مردمند و بالاخره؛

(۳) يُعَلِّمُ که دارای دو مفعول یا دو موضوع می‌باشد؛ یعنی کتاب و حکمت.

کیفیت یا سبک انجام مواد برنامه در جاهای دیگر قرآن آمده و ضمن معرفی، با توضیحاتی که از مأموریت رسول اکرم (ص) به عمل می‌آید، بیان شده است.

البته مأموریت و رسالت پیغمبر بزرگوارمان - صلی الله علیه و آله و سلم - در آیات

۱. بقره (۲) / ۱۲۹: صاحب‌اختیار، در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان می‌خواند

و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد...

۲. بقره (۲) / ۱۵۱: همان‌گونه که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما می‌خواند...

۳. جمعه (۶۲) / ۲: اوست که در میان مردمی آموزش ندیده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و [از پلیدی جهل و شرک] پاکشان می‌سازد و به آنان کتاب و دانش توأم با بینش می‌آموزد، در حالی که قبل از آن واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

و عبارات فراوان قرآن به صورت یکجا یا تک تک بیان شده است که خطابش هم شخص حضرت و من باب تعیین تکلیف و حدود وظایف اوست و هم توضیح به معاصرین و مؤمنین و انسان‌های همه اعصار داده می‌شود؛ از این قبیل:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۱

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۲

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۳

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»^۴

«وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ»^۵

«إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»^۶

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ

كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»^۷

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»^۸

۱. بقره (۲) / ۱۱۹: ما تو را به حق بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم...

۲. سبأ (۳۴) / ۲۸: تو را فقط به عنوان بشارت‌دهنده و هشداردهنده برای تمامی مردم فرستاده‌ایم...

۳. فرقان (۲۵) / ۵۶: تو را فقط به عنوان بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

۴. احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶: ای پیامبر، تو را نمونه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم.

و نیز دعوت کننده به سوی خدا، بر طبق روشی که او معین کرده است و چراغی روشن.

۵. حجر (۱۵) / ۸۹: و بگو: من هشداردهنده‌ای آشکارم.

۶. هود (۱۱) / ۱۲: ... تو فقط هشداردهنده‌ای؛ و خدا کارساز هر چیزی است.

۷. فتح (۴۸) / ۲۸: اوست که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند؛ و خدا به عنوان گواه کافی است.

۸. حدید (۵۷) / ۹: اوست که آیاتی روشنگر بر بنده خویش نازل می‌کند تا شما را از تاریکی‌ها به روشنایی رهسپار گرداند؛ زیرا خدا نسبت به شما رؤوف و مهربان است.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۱

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»^۲

«مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْفِيَ»

إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَخْشَى»^۳

به طوری که ملاحظه می‌کنید، آیات فوق نه به تنهایی ناظر و گویای تمام وظایف و وجوه رسالت هستند و نه ترتیب و تأثیر مراحل بعثت را می‌رسانند؛ ضمن آنکه منافات و مقابله با آیه بعثت نداشته، توضیح و تخصیص‌هایی را اضافه می‌نمایند که در مطالعه و ارائه مسئله نبوت و رسالت می‌توان استفاده و استناد کرد. شاید جامع‌تر از همه نیز آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» (آیه ۴۵) سوره احزاب (۳۳) باشد. برای یادآوری و تکمیل مقاله و سخنرانی، استنباط‌ها و استفاده‌هایی که به هدایت و فضل خداوندی تا به حال از جمله‌ها و کلمات آیه بعثت و آیات قبل و بعد آن به عمل آمده است، متذکر می‌شود:

• «هُوَ الَّذِي بَعَثَ»؛ بیان اینکه ارجاع رسالت و ایفای وظایف نبوت، به مصداق «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۴ صرفاً از ناحیه خدا بوده، هیچ فرد و صنف و نهادی حق ادعای انجام یا ادامه آن را ندارد، در سخنرانی «گمراهی آشکار»، سال ۱۳۶۳.

• «بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»؛ مطلب خودجوشی، در سخنرانی «خودجوشی»، سال ۱۳۴۰.

• «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»؛ تلاوت و تحویل و ترتیب نزول آیات، «سیر تحول قرآن»، سال ۱۳۴۴، انتشار کتاب در سال ۱۳۴۵.

۱. نحل (۱۶) / ۴۴: ... بر تو هم قرآن را نازل کردیم تا شریعتی را که برای مردم نازل شده است، به روشنی بر آنان بیان کنی؛ بسا که بیندیشند.

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ و کارگزار آنان نیستی.

۳. طه (۲۰) / ۲ و ۳: قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج افتی.

[آن را نفرستادیم،] مگر برای پند دادن کسی که [از نافرمانی خدا] بترسد.

۴. انعام (۶) / ۱۲۴: و خداوند خود بهتر می‌داند که وحی و رسالتش را در کجا قرار دهد.

- «آیاتِه»؛ معانی و منظوره‌های سه‌گانه از آیات قرآن: جمله‌های قرآن، «جمله‌شناسی قرآن» (انتشار کتاب در سال ۱۳۵۶)؛ آثار و جلوه‌های طبیعت، «بعثت و راه‌های ایمان»، سخنرانی ۱۳۶۰.
 - «وَيُزَكِّيهِمْ»؛ منظور از تزکیه و اجرای آن در برنامه رسالت؛ «تزکیه یا ماده دوم برنامه بعثت»، سخنرانی در ۳۱ اردیبهشت سال ۱۳۶۱.
 - «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»؛ منظور از کتاب (قبلا اشاراتی شده و در این جلسه توضیح بیشتری داده خواهد شد).
 - «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ منظور از حکمت، «حکمت ماده چهارم بعثت»، سخنرانی مورخ ۱۳۶۲/۲/۲۱
 - «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.»؛ ضلالت در برابر هدایت و مشمولین آن، «گمراهی آشکار»، سخنرانی مورخ ۱۳۶۳/۲/۹.
 - «وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ رابطه صفات مزدوج خدا که در قرآن آمده‌است با محتوا و منظوره‌های آیات، این هم در سخنرانی «گمراهی آشکار»، مورخ ۱۳۶۳/۲/۹ بحث شده‌است.
- و همچنین دروس و کتاب‌های زیر:
- مسئله وحی (۱۳۴۱/۹/۳۰)، بعثت و ایدئولوژی (۱۳۴۳ در زندان قصر)، بعثت و تکامل (۱۳۴۶)، انگیزه و انگیزنده (۱۳۴۸/۷/۱۸)، بعثت و دولت (۱۳۵۹/۳/۲۱).
- به این ترتیب، با آنچه در اطلاعات و معلومات ناقص خود داشته یا الهام از انقلاب و اوضاع گرفته بودیم، در ظرف این چندسال توانستیم استفاده و استنباط از کلمات و محتویات آیه بعثت یا از گفته‌های آن به عمل آوریم که ان‌شاءالله دور از حقیقت و هدایت نبوده و باعث گمراهی و خیانت نشده باشیم. امسال چون دیگر چنته بضاعت مزجات خالی شده است و مطلب و دلالت مثبتی نیافتیم، فکر کردم همان‌طور که در سال گذشته نیز عرض شد و اشاراتی کرده بودم، به دلالت‌های منفی یا «ناگفته‌های» آیات بعثت پردازیم؛ به آنچه گفته نشده است و نشنیده بودیم، گوش بدهیم. در کلمات بزرگان و در گفتار کسانی که سنجیده و حساب شده سخن می‌گویند

(یا نقل سخن می‌نمایند) و در کلام و کارشان معمولاً غفلت و نسیان و کمبود یا ملاحظات و محافظه‌کاری وجود نداشته و تمام آنچه را که لازم باشد می‌گویند. علاوه بر آنچه اظهار و اعلام می‌دارند یا ما می‌شنویم و می‌گیریم، دلالت‌ها و عنایت‌هایی هم در آنچه نمی‌گویند و نمی‌شنویم، وجود دارد که می‌تواند به‌نوبه خود از جهاتی گویا و رسا باشد؛ خاموشی و سکوتی که می‌تواند جواب بسیاری از انتظارات یا توقعات و تصورات و توهم‌هایی را که مستمعین و معاصرین داشته‌اند، بدهد و یا -مهم‌تر از آن- تعیین تکلیف و جواب برای اظهارات، افتراها، انتساب‌ها، القائات، استنباط‌ها و التقاط‌هایی باشد که آیندگان از کلام و مکتب آنها می‌نمایند.

بر کلام و مکتب انبیاء، بیش از هر مصلح یا مؤسس مکتب و رهبر، گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌هایی از عالم و عامی یا مخلص و مغرض، دوخته شده است؛ تفهیم و تحریف‌های فراوان به عمل می‌آید و شرح و تفسیر و تفریع‌ها یا حواشی و تعبیرها، به انضمام تأویل و تطبیق و تعمیم‌هایی، بعداً مزید می‌گردد. از مجموعه این دریافت و درآمدها گاهی اوقات چنان معجون‌های ناهنجار و احیاناً ناشناخته متضاد درست می‌شود که هم پیروان و علاقه‌مندان را دچار سردرگمی و بیچارگی می‌نماید و هم کار مکتب و مذهب را به نابودی می‌کشاند. در اینجا است که بازگشت به اصل و کشف صحیح و مطمئن آنچه گفته و خواسته شده است و همچنین استخراج و ارائه آنچه گفته و خواسته نشده است، ضرورت پیدا می‌کند.

چه بسا از منفی‌ها و از غایب‌های کلام، استفاده و استنباط‌های ارزنده‌تری به‌عمل آید. سال‌های گذشته، به مناسبت این مطلب، به یاد جمله‌ای می‌افتادم که ژان ژورس (Jean Jaures) رهبر حزب سوسیالیست فرانسه بعد از جنگ بین‌الملل اول در استیضاح از دولت پوانکاره (R. Poincaré) به کار برده بود. استیضاح راجع به سیاست خارجی فرانسه و علیه جنگ بود. آریستید بریان (Aristid Briand) وزیر خارجه وقت بود که در برابر ایرادهای مخالفین ساکت مانده و جوابی نمی‌داد. ژان ژورس فریاد می‌زند: «آقایان، گوش به سکوت‌هایش بدهید»^۱. امسال کلام مولی علی (ع) را شاهد می‌آورم؛ حضرت در خطبه «فِي ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ» در باره رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

«كَلَامُهُ بَيَانٌ وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ»^۲

۱. آقایان، گوش به سکوت‌هایش بدهید: Messieurs écoutez ses silences

۲. خطبه ۹۵ نهج البلاغه: گفتارش بیان بود و خاموشی‌اش زبان.

با آنکه مطلب به قدر کافی باید روشن و بدیهی شده باشد، مع‌ذکک دو نمونه می‌آوریم که باز هم مشخص‌تر شود. مثلاً در صورت تجزیه خون بیماری می‌بینید که در ستون ارقام ماشین شده آزمایشگاه در برابر کلسترول، خط سیاه کشیده شده و اطلاعی نداده‌اند. معلوم می‌شود از نظر پزشکی که دستور آزمایش را فرستاده و میزان قند و PH و مشخصات دیگر خون را خواسته‌است، میزان کلسترول بی‌ارزش و بی‌اثر تلقی شده یا برای آن در بیماری و در مداوای مشتری خود دخالتی قائل نبوده‌است. مثال دوم اینکه مولای متقیان، پیشوای مسلمانان و امیر مؤمنان - علی علیه‌السلام - مالک اشتر را به ولایت یا استانداری کشور بزرگ مصر می‌فرستد و یک عهدنامه یا دستورالعمل و آئین‌نامه حکومت به دستش می‌دهد. عهدنامه حکومت با این عبارات آغاز می‌شود:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْطَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وُلِّاهُ مِصْرَ جَبَايَةَ خَرَاஜِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا.»^۱

چهار مطلب یا چهار بند در این عهدنامه یا فرمان آمده‌است که در عرف و سیستم اداری امروزی ارتباط با وظایف وزارتخانه‌های دارایی، سازمان برنامه، دفاع، دادگستری، کشور، بازرگانی، مسکن، صنایع و همچنین شهرداری و امور عمرانی پیدا می‌کند. آنچه نیامده و گفته و خواسته نشده، امور دینی است و خدمت به اسلام و خدا. خیلی عجیب است! آن هم از مولای متقیان و وصی رسول‌الله! از جمله آنکه اشاره‌ای به اجرا یا مراقبت در اجرای فرایض از طرف مردم به عمل نیامده است و همچنین جلوگیری و تعزیر مناهی، تبلیغ دین در مصر و صدور اسلام به کشورهای مجاور. استنباط ساده و سراسر است آیا غیر از این می‌تواند باشد که از دیدگاه علی - لااقل در مورد مصر و مالک اشتر - اجرای دین و ابلاغ و اشاعه اسلام، جزو وظایف والی حاکم و به طور کلی ولایت و حکومت نیست؟

برای اطمینان خاطر و اعلام قطعی قضاوت می‌توانیم به متن فرمان مراجعه نماییم که خوشبختانه و با تفصیل تمام محفوظ مانده و یک سند زنده و ارزنده برای تحقیق

۱. از عهدنامه علی (ع) به مالک اشتر نخعی: تا خراج آن دیار بستاند و با دشمنان آن پیکار کند و مردم به سامان آورد و شهرهای آن آبادان سازد. (از ترجمه نهج‌البلاغه آقای دکتر اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، جلد سوم، ص ۲۰۱)

درباره حکومت اسلامی و طرز خلافت حضرت امیر به دستمان می‌دهد. متن عهدنامه در ۴۰ صفحه وزیری با حروف ۱۸ است و از هر دری در آن صحبت می‌شود. ما در زیر خلاصه فهرست‌واری را ارائه می‌دهیم.

۱- اول از همه، آخر از همه و بیش از همه، از خدا و از تقوای خدا صحبت می‌کند، سفارش اطاعت و به یاد خدا بودن را می‌نماید و انجام فرایض و پایبندی به عدالت را بیان می‌دارد. اما به کی و برای کی؟ به والی است که می‌گوید خدا را در نظر داشته باشد و احکام دین را سست نگیرد؛ مخصوصاً در آنچه ارتباط با مردم و با عدالت و احسان و رعایت حال ضعیفان پیدا می‌کند. از والی و مأمور اعزامی خود می‌خواهد که اطاعت خدا و رعایت فرایض و احکام دین را در ارتباط با خلق خدا و به خاطر مردم بنماید. مردمی که می‌فرماید: «بر دو گروهند؛ یا در دین با تو برادرند یا در آفرینش با تو برابر» و اضافه می‌کند «آن‌سان که دوست می‌داری که خدای بر تو ببخشد و از گناهانت درگذرد، تو نیز بر آنان ببخشی و از خطاهایشان درگذر». نه خطاب علی (ع) به مردم است و نه به مالک اشتر؛ دستور می‌دهد که تو مردم را به تقوا و اطاعت خدا و ابدار و اسلام را در آن قلمرو پیاده کن.

۲- در شناخت و رابطه و رفتار با مردم، سفارش‌های فراوان به مالک می‌فرماید که به چه افراد و اصناف اعتماد کرده، به کارشان بگیرد و مشورت کند و با کدام‌ها نکند. تأکید دارد که از تملق بر حذر باشد، بدگویان و جاسوسان را از خود دور کند و می‌گوید:

«با دانایان و خردمندان در آنچه صلاح ملک است و پیش از تو کار ملت به آن راست می‌شد... تبادل نظر کن.»

۳- جامعه را با دید تحلیلی و ترکیبی یا سیستماتیک طبقه‌بندی نموده، می‌فرماید:

«توده مردم به دسته‌ها تقسیم شده‌اند و کار هیچ دسته جز به دسته دیگر راست نیاید و هیچ دسته از دسته دیگر بی‌نیاز نیست. سپاهیان، دبیران، دادرسان، کارگزاران، اهل ذمه، مردم مسلمانی که باج بده و خراج گزارانند، سوداگران، پیشه‌وران و بالاخره فروماندگان از نیازمندان و درویشان... که خدای نصیب هر یک را مقرر فرموده و در کتاب خود یا در سنت رسول خویش (ص) حدود آن را به‌نحو فریضه یا مقرراتی که ما از آن آگاهیم و نزد ما محفوظ است، معین کرده است.»

سپس به تک‌تک این صنوف با ذکر خصوصیات، احتیاجات خدمات و حقوق آنها

می‌پردازد که از نظر جامعه‌شناسی و مدیریت سیاسی، با توجه به رشد و نیازهای آن زمان، بسیار جالب و آموزنده است.

۴- در انتخاب یا گزینش عمال و قضات و مأمورین و در نظارت بر اعمال آنها سخن می‌راند.

۵- عنایت خاص به طبقه زیردست و پائین اجتماع مبذول داشته و در زمینه رسیدگی به حال آنها فرمایش رسول اکرم را بازگو می‌نماید:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخِّدُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقَّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَّعِنٍ»^۱

آنچه از مالک اشتر می‌خواهد این است که برآورنده‌ی نیاز و خدمت‌گزار خلق باشد و آنچه نمی‌خواهد اینکه خدمت‌گزار خدا یا دین و مسئول الزام مردم به ایمان و اجرای اسلام شود.

بدیهی است که علی (ع) مخالف و حتی غافل از تعلیم و ترویج اسلام نبود. امام بود و کار اصلی او این بود. برای پیشوایی و پیشبرد اسلام چه کسی می‌توانست از علی (ع) احق و اولی باشد؟ ناچار باید بگوییم که برای آن کار، مقام مستقل و موقع مناسب و جدای از دولت و حکومت قائل بود و وظیفه و برنامه دولت یا حکومت را تحمیل و حتی تبلیغ دین نمی‌دانست. او در امامت خود، به قرآن خدا و سنت رسول عمل می‌فرمود و حکومت را ناشی از نیاز و نظر مردم دانسته، خلافت و حکومتش به خاطر و در خدمت ملت بود، نه به خاطر و در خدمت اسلام.

۶- درباره شخص مالک و برنامه اوقاتش، مقررات و حکمت‌هایی را تعلیم می‌دهد که چکیده آنها چنین است:

«آنچه می‌بخشی به گوارایی بخش.

کار هر روز را در همان روز به انجام برسان.

برای ادای واجباتی که با اخلاص برای خدا به جای می‌آوری، در

شبانه‌روز وقتی مخصوص برای نیایش و انجام فرایض دینی قرار ده.

هنگامی که با مردم به نماز می‌ایستی، نماز را نه چندان به درازا کش که

نمازگزاران ملول گردند و نه چنان کوتاه کن که ارکان نماز بشکنند.

چنین مباد که دیری از توده مردم چهره‌پوشی؛ چه، روی نهان داشتن

حکمرانان از توده مردم، شعبه‌ای از تنگ حوصلگی و اندک آگاهی

۱. حدیث نبوی: هرگز امتی (و جامعه‌ای) که در آن حق ضعیف، بدون لکنت زبان (یعنی بدون ترس و اشکال و اختناق)، از قوی گرفته نشود، پاک و پسندیده نخواهد شد.

داشتن از کار است.
 فرمان‌گزار اگر از مردم روی نپنهان کند، به اموری که از او پنهان است، آگاه نمی‌تواند شد.^۱
 بیشتر نیازمندی‌های مردم از قبیل شکایت از مظلومه است یا انصاف خواهی در معامله.^۲
 والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که به مال دیگران چشم دارند... پس وسایل تجاوزشان را از میان بردار... درباره دُوران و نزدیکان، حق را به کار بند.
 بهوش باش که از دشمن، پس از آشتی، برحذر باشی... شیوه احتیاط و دوراندیشی از دست مگذار.
 اگر با دشمن پیمان بستی... پیمان نگهدار.
 همانا که مشرکان نیز بین خود در التزام به پیمان استوارند... چرا مسلمانان به آن پایبند نباشند؟
 دشمن را مفریب. بدان که هیچ چیز چون ریختن خون ناروا خشم خدای را برنیا نگیزد... پس پایه فرمانروایی خویش را به خون‌ریزی نگذار.
 پرهیز از خودپسندی و پرهیز از اینکه ستایش تو از اندازه بگذرد... و خُلف وعده نزد خدای و خلق موجب کینه و خشم گردد.
 و تو را باید که از دادگری فرمان‌روایان و از سنت‌های نیکو که پیش از فرمان‌روایی تو روی داده است یا از خبری که از پیغمبر ما نقل کرده‌اند یا فریضه‌ای از کتاب خدای را که برپا داشته‌اند، یاد کنی و آنچه از آن امور دانی که ما به کار بسته‌ایم، از آن پیروی کنی...»^۳

ماحصل کلام:

«خودت را به عبادت خدا و انجام فرایض وادار که به خلق خدمت بکنی. مشیت و رحمت خدا را به خلق برسان.»

وقتی می‌بینیم علی امیرالمؤمنین و پیشوای معصوم منصوص اول ما با چنان تقسیمات و بسط و تفصیل، به والی اعزامی خود تعلیمات می‌دهد و هیچ نمی‌فرماید

۱. یاد «کانال‌های ارتباطی امام» بخیر.

۲. پس خدمت حاکم، دخالت‌های دولت در نیازهای زندگی مردم است و در تعدی و تجاوزاتی که از ناحیه مردم یا مأمورین به مردم می‌شود.

۳. ای کاش متولیان انقلاب جمهوری اسلامی که شبهای جمعه برای مردم دعای کمیل می‌خوانند، خودشان عهدنامه مالک‌اشتر را می‌خوانند.

که مردم را به اجرای احکام دین و انجام فرایض و ادار تا عبادت خدا را بکنند یا خودت و مردم خدمت به اسلام نمایید. چاره‌ای نداریم جز آنکه این سکوت را دلیل بر عدم شمول حکومت و سیاست بر آنچه مربوط و مخصوص به دیانت و نبوت و به عهده خود مردم، برطبق صراحت‌های کتاب و سنت، گزارده شده است، بدانیم. حتی در نامه‌ای که به والی دیگری در باره خراج و زکات - که فریضه اسلامی است - می‌نویسد، دستور وصول آزاد و خالی از اجبار و آزار یا تفتیش را می‌دهد و تأکید می‌کند که اکتفا به اعلام ورود خود نماید و هرچه دادند و گفتند بپذیرد.^۱ در مسئله خوارج نهروان و معارضه‌ای که آنها بر سر حاکمیت خدا علیه خلافت علی (ع) داشتند، در جوابی که می‌دهد و در وظایف و انتظاراتی که باید از امیر و امارت (یا از دولت و حکومت) داشت، چنین بیان می‌فرماید:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ، نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ. وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَ يُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَ يُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ، وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ.»^۲

نمونه‌هایی از نگفته‌ها

پس از این دو مثال، برمی‌گردیم به آیه بعثت خودمان و بررسی ابهام‌ها و آنچه به نظر می‌آید که در آن برنامه گفته و خواسته نشده است. از جمله می‌توانیم نکات و موضوعات زیر را یاد کنیم:

۱- خارج از تعلیم کتاب و حکمت، از تعلیم رشته‌های دیگر علوم و فنون و به طور کلی از دانا و دانشمند کردن امی یون و مؤمنین حرفی زده نشده است.

۱. صفحه ۷۸ کتاب و جلد سابق‌الذکر.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰، فصل اول: گفتار حقی است که قصد باطل از آن دارند. بلی چنین است که حکم جز برای خدا نیست؛ ولکن اینها می‌گویند امارت و حاکمیت جز از آن خدا نیست. همانا که مردم ناگزیر از وجود امیری هستند، خواه درستکار، خواه گنه‌کار، که در دولت او مؤمن به کار خودپردازد و کافر بهره‌مند شود و خدا کارها را به‌سررسید و نهایت برساند و به‌وسیله یا به فرمان او وجوهات جمع‌آوری شود، با دشمن جنگ شود، راه‌ها امن شود و حق ضعیف از قوی گرفته شود تا نیکو کردار راحت باشد و از بدکار آرامش یابد.

۲- راجع به اقتصاد و مالکیت و توزیع ثروت نیز چیزی نمی‌بینیم. گفته نشده است که رسول باید مسائل مالی و مشکلات اقتصادی امت را سروسامان دهد و یک جامعه توحیدی بی‌طبقه و بی‌اختلاف بسازد.

۳- تأسیس یک جامعه انسانی منظم مرفه و تعلیم اصول صحیح زندگی اجتماعی، در برنامه بعثت و وظایف و اهداف پیغمبر نیامده و از مسئله حکومت یا سیاست و تفکیک و عدم تفکیک آن با دیانت ذکر نرفته است.

۴- توصیه و تشریحی در باره بهداشت و سلامتی و تعلیم طبابت نمی‌بینیم.

۵- نه از جنگ جوپروری و جنگ آوری و کفرستیزی خبری هست و نه از نعمت مجهول دوم یعنی تأمین امنیت.

۶- لحن و روش اجرای برنامه تعیین نگردیده و تصریح نشده است که مسالمت‌آمیز و مثبت و مولد باشد یا با تندی و تخریب و تلخی و به صورت تحمیل و الزام و اعدام انجام گردد.

۷- نه نفی زندگی دنیایی و علایق مادی و جسمانی را در برنامه آورده و خواسته که تمتع و مصرف را در میان گروندگان از بین ببرد و نه آنها را به حیات روحانی و ذوقی و آداب مرتاضی و عرفانی بکشاند.

۸- از تسلط و نجات و عظمت عرب‌ها یا مسلمان‌ها و سرنگونی و ذلت عجم‌ها یا اهل کتاب و کافر‌ها چیزی نمی‌بینیم.

۹- صدور اسلام به همه ملل و نحل و نابود کردن هر چه مشرک و مستکبر و ستمگر در جهان است، به چشم نمی‌خورد.

۱۰- گفته نشده است که باید نسبت به انسان بدبین بوده، او را از غرور و قدرت بیدازد یا الزام و آزار نماید؟

... و از این قبیل سؤالات و مطالب که تمام آنها قابل طرح و انتظار بوده و هست که به بسیاری از آنها، مسلمان‌ها و خود ما گاهی جواب‌های قطعی و بدیهی داده‌ایم. حتی اشاره‌ای به اصلاح اخلاق - که پیغمبر فرموده است: «أَنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱ - در آیات بعثت نمی‌بینیم.

تعلیم کتاب

قبل از آنکه به بررسی این نگفته‌ها پردازیم، لازم است یک جا مانده یا ناقص مانده

۱. حدیث نبوی: من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام و کمال کنم.

جشن‌ها و سخنرانی‌های گذشته را ترمیم نمایم؛ یعنی «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ». در عرایض و نوشته‌های سابق، به طور ساده و ضمنی از این مسئله رد شده و بیشتر به ترجمه و تفسیر مرحوم طالقانی اتکا کرده و می‌گفتیم منظور از کتاب، «سرنوشت» است؛ سرنوشت آدم و سرنوشت عالم. ولی مطلب وسیع‌تر و عمیق‌تر از این است و محتاج به دقت و کاوش بیشتر می‌باشد. بدیهی است که مناسب‌ترین منبع برای این تحقیق، خود قرآن است. در قرآن، کلمه «کتاب» به صورت معرفه یا نکره و مشتقات آن، از قبیل «کُتِبَ»، «كُتِبَ»، «كَاتِبٌ»، «مَكْتُوبٌ» و غیره زیاد آمده است؛ ضمن آن که منظور و معنای غالب آنها مشخص است.

کلمه کتاب را در این نوع آیات می‌بینیم:

«الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»^۱

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.»^۲

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا.»^۳

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ»^۴

که در همه اینها منظور از کتاب به طور وضوح، قرآن است. اما در آیات:

«وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ»^۵

«جَاءَهُمْ رَسُولُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ.»^۶

۱. بقره (۲) / ۱ و ۲: الف، لام، میم. این کتاب که در [الهی بودن] آن تردیدی نیست، برای پروا پیشگان راهنمایی است.

۲. ص (۳۸) / ۲۹: کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند و خردمندان پند پذیرند.

۳. مریم (۱۹) / ۴۱: در این کتاب از ابراهیم یاد کن که پیامبری راست گفتار بود.

۴. آل عمران (۳) / ۷: اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد، بخش [اعظم] آن، آیاتی است صریح و روشن که اصل کتاب است ...

۵. اسراء (۱۷) / ۲: به موسی کتاب دادیم و آن را [وسیله] هدایتی برای دودمان یعقوب مقرر داشتیم ...

۶. فاطر (۳۵) / ۲۵: ... رسولان با نشانه‌های روشن و گفتار پندآموز و کتاب روشن نزد آنها رفتند.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٌ حَتَّىٰ تَقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»^۱

«وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»^۲

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَيَّ شَيْءٌ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ شَيْءٌ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ»^۳

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ»^۴

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ»^۵

«وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۶

«كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»^۷

منظور، تورات و انجیل، و به‌طور عموم، کتب سایر انبیاء است. در آیات :

«الَّذِينَ كَانُوا يُعَلِّمُونَ الْقُرْآنَ وَالْأَنْبِيَاءَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۸

۱. مائده (۵) / ۶۸ : بگو: ای اهل کتاب، هیچ ارزشی [نزد خدا] نخواهید داشت، مگر اینکه به تورات و انجیل عمل کنید؛ ...

۲. مائده (۵) / ۱۱۰ : ... و آنگاه که تو را کتاب و دانش توأم با بینش و تورات و انجیل آموختم؛ ...

۳. بقره (۲) / ۱۱۳ : یهودیان بر این دعویند که مسیحیان هیچ ارزشی [نزد خدا] ندارند و مسیحیان نیز بر این دعوی که یهودیان، در حالی که [هر دو دسته] کتاب [آسمانی] را می‌خوانند [و باید از این تعصبات برکنار باشند]. ...

۴. بقره (۲) / ۱۷۷ : ... بلکه نیکی، [رفتار] کسی است که خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران را باور دارد...

۵. حج (۲۲) / ۸ : بعضی از مردم ناآگاهانه و بدون هدایت و کتاب روشنی، درباره خدا به مجادله برمی‌خیزند.

۶. حدید (۵۷) / ۲۵ : ... و همراهشان کتاب و میزان [تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند؛ ...

۷. آل عمران (۳) / ۷۹ : ... بلکه [شایسته است بگوید] با آموزش و خواندن کتاب، [عالمان] ربانی باشید.

۸. حج (۲۲) / ۷۰ : مگر نمی‌دانی که خدا از آنچه در آسمان و زمین است آگاه است؟ این امور همه در کتاب [علم بی پایان او] ثبت است؛ ...

«وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۱

«مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^۲

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»^۳

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابَسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^۴

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ»^۵

«وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»^۶

«فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ»^۷

که در آنها صحبت از علم و مشیت خدا می‌شود که قطعی و مشخص و مقرر و مکتوب است. نامه اعمال انسان‌ها نیز که مضبوط و مکتوب می‌باشد، کتاب نامیده شده است.

«قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّ الْقِيَامِ الْإِلَى كِتَابٌ كَرِيمٌ»^۸

که در یکی دو جای قرآن، کتاب به معنای نامه و مکتوب معمولی آمده است. اما می‌دانیم که کتاب، محصول و محتوای چیزی است که می‌نویسند یا نوشته شده است و هر جا که در قرآن فعل معلوم کُتِبَ یا مجهول کُتِبَ آمده است، غالباً مراد همان کتاب می‌باشد؛ اعم از آنکه خدا بر خود یا برای خود چیزی را نوشته و مقرر و

۱. مؤمنون (۲۳) / ۶۲: ... و نزد ما کتابی است که [همه چیز را ثبت و] درست بیان می‌کند و مورد ظلم قرار نمی‌گیرند.

۲. انعام (۶) / ۳۸: ... ما در کتاب [آفرینش و تقدیر] هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم ...

۳. رعد (۱۳) / ۳۸: ... هیچ رسولی قادر نبود معجزه‌ای بیاورد، مگر به فرمان خدا؛ برای هر دورانی، حکمی مقرر شده است.

۴. انعام (۶) / ۵۹: ... و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتاب روشن [علم خدا] ثبت است.

۵. حجر (۱۵) / ۴: [مردم] هیچ شهری را هلاک نکردیم، مگر اینکه موعدی مشخص داشتند.

۶. کهف (۱۸) / ۴۹: دفتر اعمال را در میان نهند و بزهدکاران را می‌بینی که از مفاد آن هراسانند...

۷. انبیاء (۲۱) / ۹۴: ... تلاشش نادیده گرفته نخواهد شد، و به سود او ثبت می‌کنیم.

۸. نمل (۲۷) / ۲۹: [ملکه سبا] گفت: ای سران [کشور]، نامه جالبی به من رسیده است.

حتمی کرده باشد (که در این صورت در حکم سرنوشت انسان یا خلقت است و حالت تکوین را دارد) یا آنکه خدا برای گروندگان مکتوب و مقرر کرده باشد، که در این صورت حالت تشریح را دارد و مجموعه فرایض و احکامی را تشکیل می‌دهد که برما واجب یا حرام شده است و خوراک‌دهنده‌ی فقه و کتب فقهی می‌باشد. از نوع اول، آیات زیر را می‌توانیم نمونه بیاوریم:

«كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱

«كَتَبَ اللَّهُ لَأُغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ بَرِئُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۳

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»^۴

«كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَتَهُ يُضِلُّهُ»^۵

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا»^۶

«إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا»^۷

«إِثْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ»^۸

۱. انعام(۶) / ۱۲ : ... ملك خداست که رحمت را بر خود مقرر داشته است؛ [و] محققاً شما را در روز

تردیدناپذیر رستاخیز جمع می‌کند؛ ...

۲. مجادله(۵۸) / ۲۱ : خدا مقرر داشته است که من و رسولان من پیروز خواهیم بود؛ که خدا نیرومندی است فرادست.

۳. انبیاء(۲۱) / ۱۰۵ : بعد از تورات در زبور نوشتیم که: زمین را بندگان شایسته من به میراث خواهند برد.

۴. مجادله(۵۸) / ۲۲ : ... [خدا] ایمان را در دل آنان رقم زده و با القای روح ایمان از جانب خود، آنان را نیرومند کرده است ...

۵. حج(۲۲) / ۴ : چنین مقدر شده است که هر که شیطان را کارساز خود انتخاب کند، او به گمراهی‌اش کشاند...

۶. توبه(۹) / ۵۱ : بگو: هر گز جز آنچه خدا مقدر داشته، به ما نخواهد رسید؛ ...

۷. نساء(۴) / ۱۰۳ : ... زیرا نماز برای مؤمنان، فریضه‌ای است زمانبندی شده.

۸. عنکبوت(۲۹) / ۴۵ : آنچه از کتاب [آسمانی] به تو وحی شده است، تلاوت کن و نماز برپا دار؛ ...

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَي الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ»^۱

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ»^۲

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ»^۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ»^۴

«وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»^۵

البته «كُتِبَ» و «كَاتَبَ» و «مَكْتُوبٌ» به مفهوم متعارفی، نامه‌نگاری و یادداشت یا ثبت معاملات و اعمال و غیره نیز گاه‌گاه در قرآن آمده‌است.

پس به طور خلاصه و کلی می‌توانیم بگوییم که منظور از کتاب در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»، هم خود قرآن است که حاوی آیات به معنای اعم و انواع مختلف آن می‌باشد، از قبیل نشانه‌های خدا، مشیت و خلقت و سرنوشت یا احکام و شریعت در فرائض و محرمات، و هم آنچه در تک‌تک آیات آمده و مقررات و مشیت خدا را در جهان خلقت حاضر و در آخرت برای ما بیان می‌کند و یا مقررات حلال و حرام و دستورالعمل‌های شرعی را اعلام می‌دارد. ضمناً همان‌طور که می‌دانیم، قرآن شامل حکمت و اخلاقیات و همچنین آیات و دلالت‌های توحیدی می‌باشد که اساس دین است و در آیه بعثت به صورت تفکیک ذکر شده‌است.

حال می‌پردازیم به توضیح و تفصیل پاره‌ای از نگفته‌های آیات بعثت و رسیدگی به اینکه آیا در جای دیگر و به صورت دیگر گفته شده‌است یا اصلاً مسکوت گذاشته شده و عنایتی به آن نشده‌است، و در این صورت به چه دلیل و چه استنباطی باید کرد.

۱. بقره (۲) / ۱۸۳ : ... روزه داری بر شما مقرر شد، همان‌گونه که بر پیشینیان مقرر شده بود ...

۲. بقره (۲) / ۲۱۶ : جنگ [در راه حق] بر شما مقرر گردید در حالی که آن را خوش ندارید؛ ...

۳. بقره (۲) / ۱۸۰ : مقرر شد بر شما که چون مرگ یکی از شما فرا رسید و مالی [از خود] به جای گذارد...

۴. بقره (۲) / ۱۷۸ : ای ایمان آوردگان، در مورد کشته شدگان [در نظام قبیله‌ای که شناخت یا تعقیب قاتل میسر نیست]، بر شما [حق] قصاص مقرر شده‌است...

۵. حدید (۵۷) / ۲۷ : ... ولی ترک دنیا را که بدعت نهادند- و ما بر آنان مقرر نداشته بودیم- [هدفشان] تنها طلب خشنودی خدا بود...

بررسی ناگفته‌های قرآن

۱- **تعلیم علوم و فنون و به طور کلی دانا و دانشمند کردن امی‌یون**
 در آیه بعثت «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آمده است؛ ولی خارج از کتاب و حکمت، صحبت از تعلیم یا تمرین علوم و فنون دیگری که تعدادش بیشمار می‌باشد، نشده است؛ در حالی که می‌بینیم قرآن و رسول اکرم تکیه و تحلیل و ترغیب فراوان نسبت به دانایی و دانش - به طور کلی - و استفاده و اشاره نسبت به بسیاری از علوم و رشته‌ها می‌نمایند؛ بدون آنکه دستور خاصی به پیغمبر برای تأسیس مکتب و مدرسه و دانشگاه داده شده یا آن حضرت کلاس درسی راه‌انداخته و تدریس فرموده باشند. در آیت الکرسی و بعضی آیات دیگر گفته می‌شود که خداوند یا قرآن، مؤمنین را از تاریکی‌ها (که همان جهل و سرگردانی‌ها می‌شود) به روشنایی (یعنی بصیرت و بینایی و آگاهی و راه و چاه‌شناسی) می‌کشاند:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره ۲ / ۲۵۷)
 (خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها به روشنایی بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شدند، سرپرستان و یاوران آنها طاغوت است که آنها را از روشنایی به تاریکی‌ها بیرون می‌اندازد...)

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»
 (ابراهیم ۱۴ / ۱)

(... کتابی است که به تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به روشنایی درآوری...)

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (حدید ۵۷ / ۹)

(او کسی است که بر بنده‌اش آیاتی نازل می‌کند که بیانگر و آشکارند، تا شما را از تاریکی‌ها به روشنایی درآورد...)

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (مائده (۵) / ۱۶)

(خداوند به وسیله آن (قرآن) هر کس را که جوای رضوی (و بهشت) او باشد، به راه‌های سلامتی و امنیت هدایت کرده و آنها را بر اساس قانونمندی خویش از تاریکی‌ها به روشنایی بیرون می‌آورد و آنها را به راه مستقیم هدایت می‌نماید.)

اثر ایمان به خدا و هدایت قرآن، خروج انسان از تاریکی‌ها و سرگردانی‌های دنیا به روشنایی و راهنمایی است کما آنکه خدا بر طبق آیه نور، روشنایی آسمان‌ها و زمین بوده و هر که را بخواهد، به سوی نور خودش راهنمایی می‌کند؛ بدون آنکه از این رهگذر علم خاصی به ما بیاموزد:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»^۱

در آن حدیث معروفی هم که از زبان پیغمبر بزرگوارمان گفته می‌شود که: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»^۲، علی (ع) به عنوان دروازه آن شهر معرفی می‌شود که از طریق و تعلیمات او وارد شهر علم شوند. بنابراین باید بگویم که ضمن تکیه و تأکید و تجلیل فراوان از دانایی و دانش‌ها و سفارش‌های محکمی که برای تحصیل علم، ولو تا رفتن به چین یعنی دور افتاده‌ترین نقاط زمین، به عمل آمده است، انجام این کار، یعنی تحقیق و تفکر و تعلّم و همچنین تدوین و تفصیل رشته‌های دانش، به عهده خود ما واگذار شده، خارج از برنامه رسالت و مواد دینداری می‌باشد.

۱. نور (۲۴) / ۳۵: خدا روشنی [بخش] آسمان‌ها و زمین است؛ مثل نورش چون چراغی است حاوی چراغ، در حبیبی بلورین همچون ستاره‌ای درخشان که از [عصاره] درخت مبارک زیتونی فروغ می‌گیرد که نه شرقی است و نه غربی، و عصاره‌اش [از شدت صفا] نزدیک است روشنی دهد، گرچه آتشی به آن نرسیده باشد؛ نوری است افزون بر نور؛ خدا هر که را خواهد، به نور خود هدایت خواهد کرد؛ و برای مردم مثل‌ها می‌زند؛ و خدا به هر چیزی داناست.

۲. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است.

اگر در قرآن مکرر اشاره و استناد به آثار عظیم طبیعت، پدیده‌های جوی، تکامل موجودات زنده، تحول در جنین، احیای زمین و غیره به عمل می‌آید، به هیچ وجه غرض تدریس هیئت، زمین‌شناسی، هواشناسی، زیست‌شناسی، فلسفه، کشاورزی و غیره نبوده و وارد جزئیات و تفصیل هم نمی‌شود. بلکه استفاده‌هایی است که برای اثبات یا تفهیم وجود و صفات خدا و بندگی او از یک طرف و امکان حدوث قیامت از طرف دیگر به عمل می‌آید. بنابراین داناشدن و دانش جستن جزء سفارش‌ها و احکام اسلام و از وظایف هر مسلمان است. ولی علوم و کیفیت تحقیق و تعلیم یا تأسیس و اداره مدرسه و شیوه معلمی، خارج از شریعت بوده و به عهده‌ی خود مسلمین واگذار شده است که با حسن نیت و قصد قربت و با تلاش و تدبیر خودشان انجام دهند.

این نکته را نیز لازم است در اینجا توضیح دهیم که البته بعضی از ائمه اطهار مانند حضرت امیر، امام محمدباقر، امام جعفر صادق و حضرت رضا - عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ الصَّلَوَةُ - رأساً به ارشاد و جواب سؤالات علمی و فلسفی و به تعلیم و تدریس اصحاب، حتی در موضوعات ریاضی، پزشکی، طبیعی، فنی و غیره می‌پرداخته‌اند. چنین اعمال و آموزش و پرورش مردم در حقیقت جزئی از برنامه امامت یا پیشوائی آنان محسوب می‌شود که الگوشدن و الگودادن در اجرای وظایف عبادی و اجتماعی انسان و خدمت به خلق است که بر هر مسلمان توصیه شده است.

۲- اقتصاد و توزیع ثروت

در آیات بعثت و در برنامه چهارماده‌ای رسالت، اشاره مستقیمی به تنظیم اقتصاد، نفی یا تعمیم مالکیت، تعدیل ثروت و از این قبیل مسائل و اهداف که از نظر بعضی از مکاتب امروزی اهمیت درجه یک و نقش بنیادی داشته و اصلاح کلیه امور جامعه وابسته به آن می‌باشد، به عمل نیامده است. مثلاً گفته نشده است که رسول باید امت گروندگان را به سوی جامعه توحیدی بی‌طبقه سوق بدهد. اما چنین هم نیست که در قرآن، در احکام اسلام و در تعلیمات انبیاء، اشاره‌ها و بلکه ارشادها و دستورهای فراوان به صورت حرام، واجب یا مستحب نیامده و نسبت به مسائل معاش، مالکیت یا تولید و توزیع بی‌طرف بوده باشد. این نوع مسائل، قسمتی از فرایض و مقررات را که مندرج در «کتاب» می‌باشد، تشکیل می‌دهد؛ مانند انفاق (در شکل‌های مختلف، زکات و صدقه و خمس و خراجات)، انفال، ارزاق، ارث، معاملات با احکام مربوطه، اموال، ارث‌شاء، احتکار، ربا، زراعت، صناعت و غیره.

اتفاقاً قرآن اصرار فراوان به بهره‌مند شدن انسان از نعمت‌های بی‌نهایت زمین و آسمان که خداوند به خاطر او آفریده است و تمتع اعتدالی صحیح از زندگی داشته و می‌گوید:

«لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» (قصص (۲۸) / ۷۷)

(بهره و نصیب خود از دنیا را فراموش نکن...)

از رهبانیت و ریاضت منع می‌کند و مکرر دستور «كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ» داده، به دنبالش «وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» یا «وَلَا تُسْرِفُوا» را می‌آورد:

«كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»

(بقره (۲) / ۶۰)

(... از روزی خدا بخورید و بیاشامید. و در زمین تجاوز و تعدی نداشته، فساد نکنید.)

«كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» (اعراف (۷) / ۳۱)

(... از روزی خدا بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده‌روی نکنید...)

می‌دانیم که در داستان آفرینش آدم و در طراحی آدمیزاد نیز زندگی بهشتی برای ما پیش‌بینی شده بود که خدا می‌خواست است انسان در باغ‌های سرسبز سراسر نعمت و امنیت بسربرد و فارغ از محرومیت و مشکلات، و خالی از کمبود و زحمات باشد. کمی اراده و مقاومت آدمیزاد در مقابل دسایس شیطان، از او سلب چنین شایستگی و بهره‌مندی را کرد و محکوم به زندگی در زمین، با همه مشکلات و گرفتاری‌ها و زد و خوردها گردید که شاید آزموده و آبدیده و شایسته گردد.

این ابتلا و آزمایش‌ها و رهنمودهای حلال و حرام یا واجب و مستحب، حدود و شرایطی را تعیین می‌نمایند که مصادیق همان «وَلَا تُسْرِفُوا» یا «وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» است.

در امر معاش و معاملات و اقتصاد یک فرد یا یک اجتماع مسلمان نیز حدود و مقرراتی تعیین می‌نماید که لازم است یا خوب است رعایت شود. علاوه بر آن می‌دانیم که توصیه و تأکید فراوان برای تولید و تحصیل معاش به عمل آمده، نفقه‌ی خانواده و تأمین نیازمندی‌های شخصی، حالت فریضه را دارد، و در حدیث نبوی آمده است که از ده باب عبادت، نه باب آن در کسب حلال است که: «الْكَاسِبُ

حَبِيبُ اللَّهِ». مع ذلك همه اینها يك سیستم اقتصادی کامل را که بتوانیم نام اقتصاد اسلامی روی آن بگذاریم، تشکیل نمی‌دهند. همان‌طور که کاسبی و تحصیل معاش واجب است، ولی نگفته‌اند که چه نوع کاسبی بکنید؛ بلکه چگونگی انجام نجاری، سمساری، سبزی‌کاری یا فنون دیگر صنعت و تجارت و زراعت را به عهده خودمان گذارده‌اند. در امر اقتصاد نیز اکتفا به تعیین یک سلسله مواضع و موازین شده است که از نظر شرعی باید رعایت گردد. خارج از آن، آن‌قدر زمینه‌ها و راه و روش‌های خالی آزاد وجود دارد که مسلمانان و جامعه‌های اسلامی می‌توانند هر سیستم اقتصادی را که مناسب با شرایط زمان و مکان و امکانات موجود و مفید به حال آنان باشد و مواضع و موازین شرعی فوق در آن مراعات شده باشد، ابداع یا اختیار نمایند. حال اگر کسی اصرار داشته باشد نام روش یا مجموعه تنظیمی یا انتخابی خود را اقتصاد اسلامی بگذارد آزاد است، ولی باید بداند که الزامی و انحصاری نبوده، ممکن است در گذشته، در حال یا در آینده سیستم‌های دیگری نیز اجرا و عرضه شده یا بشود که با وجود رعایت مواضع و موازین فوق، متفاوت با سیستم پیشنهادی بوده، مع ذلك اسلامی هم باشد.

مسئله‌ای و نکته‌ای در اینجا مطرح می‌شود که: آیا اصلاً باید از اسلام و از ادیان الهی انتظار تعیین سیستم و دستورالعمل اقتصاد خودمان یا سایر مسائل و احتیاجات زندگی دنیا، از قبیل حکومت، مدیریت، بهداشت و روابط اجتماعی و نظم و بهبود زندگی را داشته باشیم؟ یا نه، و اگر چنین انتظار و برنامه ریزی‌ها بی‌جاست، پس پیغمبران برای چه کاری آمده‌اند و فلسفه و منظور از بعثت و دین چیست؟

جواب این سؤال را به طور ضمنی و اختصاصی در بند اول که راجع به دانایی و دانشمندی بشر بود، دادیم و گفتیم که رسول اکرم (ص) و سایر فرستادگان خدا برای تأسیس مکتب، مدرسه یا دانشگاه و برای تعلیم رشته‌های علوم و فنون نیامده‌اند. به عبارت ساده‌تر و عامیانه، پیغمبران مأمور خدا، «لله باشی» های ما نیستند که به جای ما کارها و وظایفمان را انجام دهند تا فارغ از زحمت و تلاش یا تفکر و تعقل و سایر فعالیت‌های دفاعی و تأمینی و تولیدی باشیم که مجموع آنها، برنامه تربیت و تکامل ما، یا در اصطلاح دینی، تقرب ما به ذات الهی و تدارک زندگی سعادت‌مند آخرت را تشکیل می‌دهد.^۱

۱. در زمینه این سخنرانی قبلاً بحث مستقلی در مقاله «ولادت تا نبوت» به عمل آمده است.

خیلی از اشخاص و متفکرین و علاقه‌مندان، حتی از میان متدینین و متجددین، چنین اظهار نظر می‌کنند که اساس دین و هدف پیغمبران، ارشاد و اصلاح مردم برای آشنا کردن آنان به مصالح خودشان و برقراری روابط انسانی و اجتماعی سالم بوده است تا زندگی و دنیای ما قرین سلامت و عافیت و سعادت گردد و چون با مردم عامی و عادی طرف بوده‌اند که تعقل و تشخیص درست نداشتند، با عنوان کردن بهشت و جهنم، آنها را به سوی مصالحشان سوق داده‌اند.

این تحلیل روشنفکرانه و تعلیل نوگرایانه، مترادف با یک ادعای سنتی و اعتقاد فقهاتی در می‌آید که می‌گویند: اسلام، آئین دینی و دنیائی جامع کاملی بوده، و جواب همه‌ی مسائل ما را می‌دهد و یک مسلمان می‌تواند و باید تمام برنامه زندگی فردی و اجتماعی خود را، چه جزئی و چه کلی، از شرع انور اخذ نماید؛ ضمناً مواد و مطالبی که در حوزه‌های علمی تدریس می‌شود، کلیه اصول و نظامات، نه تنها شرعی، بلکه سیاسی و اداری مملکت‌داری را نیز در بر می‌گیرد. از قرآن این آیه را شاهد می‌آورند:

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ.»^۱ (انعام / ۵۹)

(... هیچ تر و خشکی (در عالم) نیست مگر آنکه در کتاب مبین (آمده یا ثبت شده) باشد.)

و از سنت و روایات مثال می‌زنند که وقتی برای ریزه‌کاری‌های مهمان‌داری، مساوک کردن دندان و حتی آداب بیت‌التخلیه، که با کدام پا وارد و با کدام پا خارج شوند، دستورها داریم، چطور ممکن است امر اقتصاد یا حکومت و سیاست به سکوت برگزار شده باشد؟

اتفاقاً دلایل اصلی هم که برای امامت و ولایت می‌آورند این است که:

- (۱) بشر، اجتماعی صفت و اهل انس بوده، باید با اجتماع زندگی کند.
- (۲) اجتماعات نیاز قطعی به قواعد و نظامات و به وجود مدیر و مسئول مسلط، یعنی به سلطان و رهبر یا خلیفه و امام داشته، بدون آن کارش به هرج و مرج و هلاکت خواهد کشید.

۱. کل آیه که علم کامل خدا را بیان می‌کند چنین است:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ.» (انعام / ۵۹)

۳) چون بشر ناقص و جاهل و فاسق بوده و نسبت به مصالح و احتیاجات خود نادان و ناتوان است و نمی‌تواند رئیس یا رهبرِ عادلِ صالح انتخاب نماید، پس بر خدا واجب است که برای حمایت و هدایت خلق یا مؤمنین، با نص صریح، تعیین امام یا رهبر نماید.

ما ضمن اعتقاد به اصل امامت و به واقعیت و حقانیت ۱۲ پیشوای خاندان طهارت و عصمت، استدلال فوق را که جنبه‌ی کلامی و موضعی ساده‌بینانه داشته، چندان قرآنی واقع‌بینانه و علمی نمی‌باشد، نه تأیید می‌کنیم و نه وارد بحث در آن می‌شویم. ولی آنچه که لازم است گفته شود، این است که نه چنین طرز تفکرها و نه آن برنامه‌های ارائه‌شده و اجرای سیستم‌های اقتصادی، اداری، حکومتی یا علمی و فلسفی که ذکر گردید، با آنچه کتاب و سنت، به عنوان هدف و منظور خدا از رسالت انبیاء به ما می‌آموزد، تطبیق نمی‌کند. در همان داستان آفرینش و طراحی یا گزینش آدمیزاد، در انتقال آدم و زوجه‌اش از بهشت به زندگی زمینی، خداوند وعده می‌دهد که انسان را تنها و سرگردان نگذارده و رسولانی خواهد فرستاد تا نشانه‌های وجود او را برای ما حکایت و ارائه نمایند، ترس و نگرانی نداشته باشند و کسانی که خود را اسیر دنیا کرده و رو بگردانند و کفر ورزند، بدانند که دچار عذاب الیم خواهند شد:

«فَلْنَا اهْبُطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.»^۱

«يَا بَنِي آدَمَ اِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَىٰ وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاَسْتَكْبَرُوا عَنْهَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.»^۲

۱. بقره (۲) / ۳۸ و ۳۹: گفتیم: [با انبوه نسل خود] همگی از بهشت فرود آید و هرگاه از جانب من رهنمودی برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، ترس و اندوهی نخواهند داشت.

و کسانی که انکار ورزیدند و آیات ما را دروغ شمردند، جاودانه دوزخی‌اند.

۲. اعراف (۷) / ۳۵ و ۳۶: ای فرزندان آدم، چون رسولانی از خود شما به سراغتان آیند که آیات مرا ←

در روز قیامت نیز پرسش و اقرارگیری که از محکومین به عذاب راجع به آمدن پیغمبران به عمل می‌آید، روی همین دو پیام رسالت است و ملامت از غرور و جاذبه‌ای که زندگی دنیا برای آنها ایجاد کرده بوده است:

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ»^۱

«وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ»^۲

آیات فوق کاملاً می‌رساند^۳ که پیغمبران برای اینکه امور دنیایی را به ما تعلیم و تمرین بدهند، فرستاده نشده‌اند، آنها بنا به دستور و دریافت از خدا، چیزی را به ما می‌آموزند که ضرورت داشته و خودمان از درک و توجه به آن عاجز و غافل بوده باشیم که یکی خداست و دیگری آخرت. آنچه بشر، از ابتدای رشد و شعورش تا آخرین مدارج علم و تمدن، توانسته است بفهمد و بداند و بیان کند، چیزهایی است که از طریق احساس، مشاهده، استماع و تجربه در وجود خود یا در محیط زندگی و در حرکت و فعالیتش دیده و شناخته و آزموده است. دانایی و دانش و داوری‌های ما، چه آنچه به صورت عینی و علمی بیان می‌کنیم و چه آنچه از ذهن و عقلمان استخراج کرده، به زبان فلسفی و کلامی یا عرفانی ابراز می‌داریم، تماماً به‌طور مستقیم و غیرمستقیم یا تطبیقی و ترکیبی، مأخوذ از طبیعت و از محیط دوروبر می‌باشد. نقاش و مجسمه‌ساز

→ برای شما بیان کنند، [آنان را خیرخواه خود تلقی کنید و] کسانی که پروا داشته باشند و به‌اصلاح [خود] پردازند، هیچ‌گونه ترس و اندوهی نخواهند داشت.

و کسانی که آیات ما را دروغ شمردند، و در برابر آن گردن افراشتند، جاودانه دوزخی‌اند.

۱. انعام (۶) / ۱۳۰: ای گروه جن و انس، آیا رسولانی از میان خودتان نیامدند که آیات مرا بر شما حکایت می‌کردند و شما را از دیدار امروزتان هشدار می‌دادند؟ پاسخ خواهند داد: بر ضد خویش گواهی می‌دهیم. زندگی دنیا آنان را فریب داد و [ناگزیر] بر ضد خویش گواهی دادند که حق را انکار می‌کردند.

۲. زمر (۳۹) / ۷۱: ... و نگهبانان آن گویند: مگر رسولانی از میان خودتان به سراغ شما نیامدند که آیات صاحب اختیاران را بر شما می‌خواندند و به دیدار این روزتان هشدارتان می‌دادند؟ پاسخ می‌دهند: چرا، ولی [ما انکارشان کردیم و] فرمان مجازات سزای انکارورزان است.

۳. همان‌طور که در مقاله (ولادت تانبوت) با تفصیل بیان شده است.

اگر صورتی روی دیوار، کاغذ و سنگ می‌آورند، یا انعکاس کم‌و بیش تطبیقی است که از موجودات و مشهودات خارج برداشت می‌نمایند یا ترکیبی است که از چندین موجود حاضر در محیط و حاضر در حافظه خود می‌سازند؛ همین‌طور است ذهنیات و نظریات و کلیاتی که شخص از مجموعه‌ی مشاهدات و اطلاعات و محفوظاتش ابراز یا ابداع می‌نماید. خدا چون چنان موجودی است که بنا به تعریف مکاتب توحیدی، به هیچ وجه دیدنی و محسوس و ملموس نبوده و «اَیْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱ است و به مصداق «وَكَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۲، هیچ مشابه و نظیری ندارد، آنچه بشر پیش خود تصور و تصویر کرده یا بکند، از قبیل بت‌های سنگی و چوبی یا خداهای خیالی مشابه مخلوقات و موهومات زمین و آسمان در می‌آید و اگر غیرمجسم و غیرمادی باشد، از نوع اصول و ارزش‌های اعتباری و نسبی است که مطلوب و مصنوع خودش می‌باشد. و در حقیقت به گونه‌ای خود اوست و در جازدن است. خدا را جز خود خدا از طریق فرستادگانش، کسی نمی‌تواند به انسان معرفی نماید؛ همچنین است قیامت و آخرت که بنا به تعریف، جهانی و جریانی است جاودانی و کاملاً مغایر با دنیای فانی‌شونده و رو به انحطاط حاضر. بنابه ضرب المثل متداول در بین منکرین و تردیدکنندگان، «از آن دنیا کسی خبر نیاورده است» و می‌دانیم که در میان خبرها و دستوره‌های ادیان، آنچه دور از ذهن تر و از همه اعجاب و انکارانگیزتر می‌باشد، مسئله‌ی زنده‌شدن مردگان است. بنابراین خبر رستاخیز و حیات آخرت نیز که غیرقابل قیاس با جریان این دنیا می‌باشد، ناچار باید از ناحیه کسی که «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۳ و به وجودآورنده‌ی آن است، به ما برسد. این است که در یکی از آیات بعثت، تصریح می‌شود به:

«وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.» (بقره ۲) / (۱۵۱)

(... و به شما بیاموزد آنچه را که نمی‌توانستید (یا نمی‌توانید)، بدانید.)

در جاهای دیگر قرآن نیز تأییدهایی در این زمینه می‌بینیم؛ از قبیل:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم.»^۴ (ضمن اولین آیات نازل شده به رسول اکرم)؛

«قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ

۱. شوری (۴۲) / ۱۱: ... هیچ چیز همانند خدا نیست ...

۲. اخلاص (۱۱۲) / ۴: و [هرگز] همتایی نداشته است.

۳. فاتحه (۱) / ۴: مالک [و فرمانروای] روز جزا.

۴. علق (۹۶) / ۵: و به انسان آنچه نمی‌دانست، آموخت.

قَرَأْتِيسَ تُبْدُوْنَهَا وَتُخْفُوْنَ كَثِيْرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوْا اَنْتُمْ وَلَا اٰبَاؤُكُمْ^۱

«فَهَذَا يَوْمُ الْبِعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ.»^۲

به‌خصوص، در مورد انفاق و زکات و صدقات که ارتباط مستقیم با توزیع و تعدیل ثروت در جامعه دارد و بعضی از پژوهش‌گران در مسائل اقتصادی-دینی اصرار می‌ورزند که همان را غرض اصلی یا یکی از اهداف شارع بدانند، وقتی در آیات فراوان قرآن نظر می‌کنیم، دلالتی در این زمینه نمی‌بینیم. البته ممکن است و مسلماً چنین است که با انفاقات و احکام مالی و معاشی شارع مقدس، تنظیم اقتصاد و مالکیت یا بهبود توزیع و تعدیل ثروت، به‌صورت ضمنی و تبعی و به‌عنوان یک محصول فرعی^۳ فراهم می‌شود؛ ولی هدف اسلام و برنامه بعثت و انبیاء چیز دیگری بوده و برای تزکیه و تربیت و تثبیت نفس است و کاملاً جنبه‌ی شخصی و عبادی دارد. این معنی و مقصد را مشروحاً در سخنرانی جشن مبعث مورخ ۱۳۶۱/۲/۳۱ در انجمن اسلامی مهندسين در تحت عنوان «بعثت و تزکیه، یا ماده دوم برنامه بعثت»^۴ بیان داشته‌ام. به عنوان شاهد مدعا نشان داده‌ایم که مثلاً اگر منظور از دستور انفاق و زکات، جمع‌آوری مالیات و وجوهات برای تأمین هزینه‌های امت و تعدیل ثروت در میان مردم بود، فرقی نمی‌کرد که انفاق‌کننده با عقیده و اخلاص و میل از اموال خود برای اجتماع مایه بگذارد یا به قصد تظاهر و ریا و خالی از ایمان و تقوا، عمل کند. ولی می‌بینیم که به‌مسئله‌ی کیفیت خیلی بیش از کمیت توجه می‌شود و قصد قربت، شرط قبولی اعلام می‌گردد. تشویق هم که به عمل می‌آید، از طریق تحریک احساسات نسبت به مردم نبوده، بلکه از مزایا و فوائد اضعاف مضاعف انفاق صحبت می‌شود و پای هفتصد تخم از یک تخم که عاید انفاق‌کننده می‌گردد، به‌میان

۱. انعام (۶) / ۹۱: ... کتابی را که موسی عرضه کرد و برای مردم روشنی [راه] و هدایت بود، چه کسی نازل کرده بود؟ [که] شما آن را به صورت [پراکنده بر] ورق‌ها درمی‌آوردید و [قسمتی را] آشکار و بسیاری از آن را پنهان می‌سازید؛ درحالی که [با همان کتاب] مطالبی به شما آموزش داده شده که نه شما می‌دانستید و نه پدران شما؛ ...

۲. روم (۳۰) / ۵۶: ... و اینک رستاخیز است که شما نمی‌دانستید [آمدنی است].

۳. محصول فرعی: (By - Product) - Sous

۴. تدوین و تفصیل این سخنرانی در متمم جلد اول «سیر تحول قرآن»، صفحه ۱۲۶، سال ۱۳۶۲، توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است و اکنون در صفحه ۲۲۰ جلد سیزدهم مجموعه‌ی آثار که با نام «سیر تحول قرآن (۲)» در سال ۱۳۸۶ توسط شرکت سهامی انتشار، منتشر شده است، قرار دارد (ب.ف.ب.).

می‌آید. غرض و نتیجه را «تَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ» می‌فرماید. مسئله، مسئله شخصی و فردی مابین خود و خداست و تزکیه و تثبیت و تربیت نفوس:

«وَمَثَلُ الَّذِي يَنْفِقُ اَمْوَالَهُمْ اِتِّعَاءَ مَرْصَاتِ اللّٰهِ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرْبُوَّةٍ اَصَابَهَا وَاٰبِلٌ فَاتَتْ اُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَاِنْ لَّمْ يُصِبْهَا وَاٰبِلٌ فَطَلَّ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ.» (بقره (۲) / ۲۶۵)

(و مثل کسانی که اموال خود را برای جلب خشنودی‌های خدا و پابرجا و استوار ساختن خود خرج می‌کنند، همچون بوستانی در سرزمین مرتفع است که باران‌های درشت به آن رسیده، میوه‌اش را چندین برابر بدهد و اگر باران فراوان نرسد، ریزه باران بالاخره خواهد داشت و خداوند به آنچه می‌کنند بینا و بصیر است.)

داستان آن صحابی را هم حتماً شنیده‌اید که رسول خدا را وصیِّ ماترکِ خود که دو انبار خرما بود، کرد. حضرت پس از تقسیم خرماها به مساکین و محرومان مدینه، دو دانه خرما پوسیده‌ی ته‌مانده‌ی انبار را برداشته و فرمودند: اگر این شخص در حیات خود، این دو خرما را در راه خدا انفاق می‌کرد، ثواب بیشتری می‌برد تا دو انبار که بعد از فوت او و به دست من تقسیم شده است؛ معلوم است که از دیدگاه اقتصادی و هدف تعدیل ثروت چنین مقایسه‌ای معنی نداشت. همین‌طور است در مورد ربا و بهره‌وری بدون فعالیت و کار از سرمایه که از آن تعبیر به اعلام جنگ با خدا شده است:

«وَدَرُّوْا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ.
فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا فَاَدْنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ»^۱

بسیاری از شارحین اخیر و علاقه‌مندان به دخالت تره‌های اقتصادی در احکام مالی و معاشی اسلام، فلسفه تحریم شدید و تقیح رباخواری را از دریچه مضار سرمایه‌داری و مفساد اجتماعی نگاه کرده‌اند و آنجا که قرآن رباخوار را تشبیه به کسی می‌کند که مرغان شکاری از بالای آسمان به زمینش انداخته‌اند و یا دچار دستمالی شیطان شده باشد، وانمود کرده‌اند که آیات، حکایت از روگردانی از جامعه و منفوریت و سرگردانی او در میان مردم می‌نماید. البته چنین آثار و عکس‌العمل‌ها می‌تواند

۱. بقره (۲) / ۲۷۸ و ۲۷۹: ... آنچه از [مطالبات] ربا باقیمانده است، رها سازید. اگر [رها] نکردید، بدانید که در جنگ با خدا و رسولش هستید؛ ...

درست باشد، ولی آیات ربا علاوه بر اینکه در خلال آیات انفاق و امساک و در ارتباط با آنها آمده است، نکوهش و اندازی که از این عمل می‌نماید، به لحاظ تأثیرات نفسانی و تربیتی و دور کردن رباخوار از رحمت و تقرب به خداست.

قرآن سه عمل اقتصادی یا مالی انفاق، بیع و ربا را در کنار یکدیگر، مقابل خدا گذاشته و در مورد سومی که برای سودجویی سرشار انجام می‌شود، می‌گوید: خداوند آن را به محاق و نیستی می‌کشد. اولی را که شیطان می‌گوید باعث فقر می‌شود، عامل افزایش و نمو مال معرفی کرده و عملی خردمندانه و موجد «خیر کثیر» می‌شناسد، و بالاخره بیع یا معامله را حلال می‌داند. اختلاف سه عمل فوق به لحاظ عاملین آنها از دیدگاه قرآن چنین خلاصه می‌شود:

انفاق کننده با تلاش و تدابیر خود از یک طرف کسب مال و ثروت نموده، استعداد خلاقیت و ارزش خویش را بالا می‌برد و از طرف دیگر با دل‌کندن از مال و ابراز و اثبات اراده، وجودش را از اسارت و عبادت مال و نفس خارج ساخته و به حکم:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۱

نائل به برّ و صاحب ارزش و اعتلا گردیده، چون از خود به سود غیر خود مایه می‌گذارد، به عوض خودخواهی، دگرخواه و سازنده و ایجادکننده می‌شود و تقرب و تشبه به خدا پیدا می‌کند. بنابراین انفاق یکی از پسندیده‌ترین برنامه‌ها و ضروری‌ترین کارهاست؛ اما ربا درست عکس انفاق است. رباخوار، تلاش و تدبیری نکرده، تغییر و ارتقایی در خود نداده و خیر و خلاقیتی هم بروز نمی‌دهد؛ بلکه وام‌گیرنده را وادار می‌کند که با وجود تنگدستی و مسکنتی که دارد، تلاش و تدبیر کرده، علاوه بر استرداد رأس المال، مازاد و منافی نیز به دست آورده و به عنوان سود تقدیم او نماید. در مورد بیع و تجارت، صاحب کسب که کالایی می‌دهد و مالی به‌بهای معادل آن (علی الاصول) دریافت می‌دارد، در حقیقت و در جمع‌بندی نهایی، نه چیزی از خود به خریدار می‌رساند و نه از خریدار چیزی اخذ و استفاده می‌کند. تلاش و تدبیر طرفین در جهت احتیاج و استفاده خودشان بوده و عمل ضروری طبیعی می‌باشد؛ بنابراین مشروع است و مشمول این آیه شریفه می‌شود:

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»^۲

۱. آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید...

۲. بقره (۲) / ۲۷۵: ... درحالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است...

مجدداً لازم است تذکر دهیم که نمی‌گوئیم اصلاح جامعه، عدالت اجتماعی و سلامت اقتصادی مردم، خارج یا خلاف نیت شارع است. می‌گوئیم اینها هدف‌های اصلی نیستند؛ ولی در صورت هدایت و اجرای رسالت، به‌طور فرعی و خود به‌خود تأمین می‌شوند. خواستن آخرت و تدارک آن، تأمین دنیا و تعدیل آن را به همراه می‌آورد.

۳- حکومت و مسئله اجتماع

دیدیم که در برنامه بعثت، موضوع حکومت و اداره یا اصلاح جامعه‌ی امّی یون و مؤمنین مسکوت گذارده شده‌بود، یا لاقلاً صراحت و عنایت خاصی که در شأن آن می‌باشد، به نظر نیامد. در حالی که به عقیده بعضی، هدف از دین، چیزی جز ساختن جوامع مطلوب برای زندگی فردی و اجتماعی صحیح و مطبوع بشر نیست و سیاست و حکومت نه تنها از دیانت منفک نیست^۱، بلکه جزء اصلی و اسباب کار اجرایی آن شده و باید به دست روحانیت انجام گردد.

در حقیقت مسئله حکومت شبیه به اقتصاد است که در بند ۲ تشریح شد؛ منتها قدری پیچیده‌تر و غامض‌تر. هر جا که پای سیاست در میان می‌آید، قضایا مشکل و مبهم می‌شود و احساسات و تعصب‌ها به‌جوش می‌آید. در اسلام و بالاخص در تشیع و در روابط آن با تسنن و مذاهب دیگر، بحث‌ها و نزاع‌های بر سر خلافت و امامت، موضوع را خیلی حساس‌تر و دشوارتر نموده و به‌زحمت می‌توان به زمینه‌های روشن منطقی که مقبولیت نسبتاً عام داشته باشد، رسید.

اما اگر در آیات بعثت ذکر از حکومت و حتی از امت نشده و به‌هیچ‌وجه نیامده است که بعثت پیغمبر برای تعلیم مُلک‌داری و طرز اداره جوامع بشری است، در آیات دیگر قرآن و در احکام فقهی، اشارات و صراحت‌های فراوانی وجود دارد که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با حکومت و سیاست و با ملت و امت ارتباط نزدیک پیدا می‌کند. امور بسیاری که عادتاً جزو مواد حکومت و قضاء و سیاست است، به‌عنوان

۱. روزنه گارودی (Roger Garaudy) که معتقد و مدافع اصالت ادیان توحیدی است و نبوت را به‌چشم یک «پدیده» مستقل و طبیعی نگاه می‌کند، برای دین زرتشت اهمیت و نقش ممتازی قائل بوده، خدمت و رسالت زرتشت را «انسانی‌کردن طبیعت» یا «قابل زندگی کردن محیط طبیعت برای انسان» (La Nature Humaniser) می‌داند. در تعالیم اصیل زرتشت، هم مبارزه با عوامل مخرب خشن طبیعت را می‌بیند و هم مبارزه با توحش و تجاوز و تخریب‌هایی که از ناحیه همسایگان و قبایل غارتگر و ضدآبادی و انسانیت، علیه مهاجرین آریائی تازه متمدن شده، به عمل می‌آمده است.

فرائض عبادی و احکام مذهبی یا دستورهای اخلاقی و شرعی، در اسلام آمده است؛ مانند جنگ و صلح یا جهاد در زمینه دفاع و امنیت، انفاق یا پرداخت وجوهات در مصارف نظامی و اجتماعی، احسان یا خدمات عمومی به سود محرومان و مظلومان، کیفر دزد و جانی و زانی، حدود و احکام قضاوت و امثال آنها. از این جهات، رابطه‌ی دیانت و سیاست بیش از عدم انفکاک بوده و حالت وحدت را پیدا می‌کند؛ وحدتی که از نظر بعضی از متولیان دین تا سطح فرماندهی و رهبری سیاسی خودشان کشیده می‌شود^۱ و معتقدند که حکومت‌ها و دولت‌ها به غصب و ناحق پا در قلمرو دین و روحانیت گذاشته‌اند. آنچه مسلم است و جای بحث و وسیع و بررسی صحیح را دارد، شریعت اسلام و به‌طور کلی در سایر ادیان، با کم و بیش اختلاف، نسبت به مسئله حکومت و اجتماع بی‌طرف نبوده و از کنار آن نگذشته‌اند. در زیر مواد سوم و چهارم برنامه بعثت، یعنی ضمن «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، تعالیم و توصیه و دستورالعمل‌های فراوانی آمده است که اگر نگوییم به منظور اداره جوامع و در امر سیاست و حکومت آمده است، ولی مورد استعمال از این جهات دارد. مثلاً خدا حضرت داوود را که هم نبی بوده است، هم قاضی و هم پادشاه، خطاب کرده و می‌فرماید:

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ»
(ص ۳۸ / ۲۶)

ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ بنابراین میان مردم به حق حکم نما و پیروی از هوا (ی نفس) نکن؛ زیرا که تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌نماید...

در سوره شورا (۴۲) در توصیف و تجلیل جامعه‌ی نمونه مؤمنین به این آیه

برمی‌خوریم:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.» (شورا (۴۲) / ۳۸)

(و کسانی که (دعوت) پروردگارشان را اجابت کرده، نماز برپا داشته و اداره امورشان مشورت با یکدیگر است و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق

۱. همان‌طور که کلیسا و پاپ‌ها در قرون وسطای مسیحیت عمل می‌کردند (رجوع شود به کتاب «گمراهان») و از تکیه‌گاه‌های استدلالی امامت و «ولایت فقیه» در نزد بعضی از علمای شیعه می‌باشد.

می‌کنند.)

در جای دیگر در خطاب به پیغمبر این دستور را داریم:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران (۳) / ۱۵۹)

(... و با آنها در امر (مدیریت و حکومت) مشورت نما...)

یا ملامت‌های عمومی شدید:

«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» (مائده (۵) / ۴۵)

(و کسانی که حکومت بر طبق آنچه خدا نازل کرده است نمایند، همان‌ها ظالم و ضدحق هستند.)

(منظور از حکومت، بیشتر قضاوت در اختلافات عقیدتی و حقوقی است.)

یا «فَاسِقُونَ» و «كَافِرُونَ». در بین حکمت‌هایی که در سوره اسراء (۱۷) آمده است،

چنین تأکیدهایی داریم:

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا.»

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ

جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا.»

(اسراء (۱۷) / ۳۲ و ۳۳)

(پیرامون زنا نگرديد و بدانيد که عمل زشت و راه بدی است.)

و فرد انسانی را که خداوند برایش حرمت قائل شده است به قتل نرسانید،

مگر آنکه عمل به حق باشد و هر کس مظلوم کشته بشود، به یقین خدا

برای ولیّ (دم) او حقانیت و قدرت قرار داده است. پس شاید که در

کشتار و انتقام، اسراف و زیاده‌روی به عمل آید. همانا که مظلوم مقتول

(یا کسان او) یاری شده (از جانب پروردگار) می‌باشند.)

و:

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» (اسراء (۱۷) / ۳۴)

(از نزدیک شدن به مال یتیم بپرهیزید...)

و:

«أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء (۱۷) / ۳۴)

(... به عهد و پیمان وفادار باشید...)

که تماماً دستورهایی است دینی و اخلاقی و در عین حال اجتماعی و حکومتی. همچنین

است احکام قصاص و حدود که علاوه بر اجتماعی بودن، اجرای آنها احتیاج به قدرت و حاکمیت دارد.

آنچه می‌خواهیم بررسی کنیم، این است که آیا احکام و آیات مانند نظایر اقتصادی بند ۲، یک سلسله مواضع و موازینی است که نظام حکومتی و شیوه‌های سیاسی باید مانند شاخص‌های جاده‌سازی و نقشه‌های کشتیرانی آنها را رعایت کرده، مسیر و مقصد خود را از لابه‌لای آنها طی کند یا آنکه حکومت و ولایت، به معنای امروزی مکاتب فلسفی - سیاسی، بابتی از ابواب شریعت بوده و حکم یا نظام و سیستمی به نام «حکومت اسلامی» وجود دارد که از وظایف و مواد رسالت می‌باشد و تعیین نظام حکومتی از مقاصد الوهیت و بعثت به شمار می‌رود؟

موضوع نه ساده و سراسر است و نه می‌تواند به اختصار و کوتاهی برگزار شود؛ بلکه نیاز به بحث و بررسی وسیع و جلسات متعددی دارد که از هدف و حوصله این مجلس خارج می‌شود. بنابراین اکتفا به ذکر چند نکته و اصل می‌کنیم که تشریح و توضیح یا احیاناً اثبات آنها در مقالات و کتاب‌های دیگر آمده یا باید بیاید؛ بندهای فرعی ۳.۱ تا ۳.۹.

۳.۱- نبوت و حکومت

نبوت و حکومت دو مسئله یا مشغله^۱ متمایز از یکدیگر بوده، با هم ملازمه ندارند و به لحاظ منشأ و مقصد متفاوتند. در ادبیات دینی ما حکومت که در قرآن و صدر اسلام مفهوم قضاوت و اظهار رأی در اختلافات عمومی و عقیدتی را داشته است، در اصطلاح امروزی برای تعبیرهای مختلف قدیمی امامت، ولایت، خلافت، امارت، ملک، دولت و غیره به کار برده می‌شود. تنها معدودی از پیغمبران دو شغل فوق را عهده‌دار بوده‌اند. اگر حکومت، به معنای دومی - یعنی ملک و سلطنت یا امارت و اداره امت - به صورت کلی یا نسبی، جز در مورد معدودی از پیغمبران (مانند حضرت موسی، داوود، سلیمان و حضرت خاتم الانبیاء)، تحقق نداشته و جدای از نبوت و خارج از برنامه بعثت و رسالت بوده است، ولی در معنی و مفهوم اولی، یعنی قضاوت (در اختلافات عرفی و اعتقادی) دامنه‌ی گسترده‌ای داشته است. همه‌ی پیغمبران (یا غالب آنها و در هر حال انبیای بنی اسرائیل و ذریه ابراهیم از اسحق تا حضرت خاتم)، همراه با نبوت و کتاب،

۱. مسئله یا مشغله : Function

دریافت «حکم» یا حکمت نیز کرده‌اند. آیات نمونه زیر گویای این مطلب است:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ» (آل عمران (۳) / ۷۹)

(برای هیچ) بشر سزاوار و ممکن نیست که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت بدهد و بعد به مردم بگوید به عوض خدا، بندگان من باشید...

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» (آل عمران (۳) / ۸۱)

(و آنگاه که خداوند از پیغمبران پیمان گرفت که چون به شما کتاب و حکمت دادم و سپس رسولی برای شما آمد که تصدیق کننده‌ی آنچه را همراه دارید بود، حتماً به او ایمان بیاورید...)

«وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» (جاثیه (۴۵) / ۱۶)

(و به یقین به بنی اسرائیل کتاب و حکم و نبوت دادیم...)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» (انعام (۶) / ۸۹)

(اینها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت در اختیارشان گذاردیم...)

(این آیه به دنبال آیات ۸۳ تا ۸۷ است که از حجت دادن به ابراهیم شروع شده، ذکر از فرزندان او اسحاق، یعقوب، داوود، سلیمان، یوسف، موسی، هارون، زکریا، یحیی، عیسی، الیاس، اسمعیل، الیسع، یونس و لوط می‌نماید که تماماً هدایت شده‌اند و جزای محسن بودن را گرفته‌اند، از صالحین بوده‌اند، بر عالمیان برتری یافته‌اند و پدران و فرزندان و برادرانشان برگزیده شده و به صراط مستقیم هدایت گردیده‌اند.)

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»

(یوسف (۱۲) / ۲۲)

(و چون به شدت و قوت خود رسید به او حکم و علم دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌رسانیم.)

«فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ»

(انبیاء (۲۱) / ۷۹)

(و آن را (قضاوت در باره چریدن گوسفندان قوم در محصول مزرعه‌ای) به سلیمان فهماندیم و به همگی حکم و علم دادیم و همپای داوود کوه‌ها را به تسخیر درآوردیم...)

در تورات، کتاب داوران موقعیت شاخصی در ردیف کتاب پادشاهان بنی اسرائیل دارد. نظر به اینکه حکم (به مصداق آیاتی چون «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»^۲، «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ»^۳، «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا»^۴) اختصاص به خدا دارد، در قیامت به وسیله خدا، بنا به شهادت آیات و آثار و جوارح و اعضای انسان، خود به خود انجام گردیده و اختلافات را حل می‌نماید و در زمین باید به وسیله افراد صورت گیرد، این صلاحیت و مأموریت را خداوند در مرحله اول به فرستادگانش داده است و در مرحله دوم به آنها و به خلیفه‌های زمین که فقها، مؤمنین، حکام و مردمند، سفارش می‌کند که هرگاه به حکم و قضاوت می‌نشینند، رعایت حق و عدالت را بنمایند.

باز هم چند نمونه آیات:

«وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»
(بقره (۲) / ۲۱۳)

(... و همراه آنها به حق کتاب نازل نمود تا بین مردم در آنچه اختلاف کرده‌اند حکم کند...)

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»
(مائده (۵) / ۴۲)

(... و اگر حکمیت و قضاوت کردی پس به قسط و عدالت میان آنها حکم نما، بدانکه خداوند عمل کنندگان به قسط را دوست دارد.)

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ... وَمَنْ

۱. انعام (۶) / ۵۷، یوسف (۱۲) / ۴۰ و ۶۷: ... حکم تنها به دست خداست؛ ...

۲. انعام (۶) / ۶۲: ... آگاه باشید که داوری خاص اوست؛ و او سریع‌ترین حساب‌برسان است.

۳. غافر (۴۰) / ۱۲: ... اینک داوری با خدای والا و بزرگ است.

۴. انسان (۷۶) / ۲۴: برای حکم صاحب‌اختیارت پایداری کن و از [هیچ] گناهکار یا ناسپاسی از میان آنان اطاعت مکن.

لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ.» (مائده (۵) / ۴۴)

ما تورات را فرستادیم. در آن هدایت و حکمت و نور است که بر طبق آنها پیغمبرانی که تسلیم (به خدا) شده بودند، برای یهودیان و برای خدا دوستان و دانشمندان برحسب آنچه از کتاب خدا نگهبان شده بودند، حکم می‌نمودند... و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است قضاوت نکنند، همان‌ها کافرند.

«وَلِيْحُكْمُ أَهْلِ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.» (مائده (۵) / ۴۷)

(و همانا اهل انجیل باید به آنچه خدا نازل کرده است، حکم بدهند و کسانی که حکم به آنچه خدا نازل کرده است ندهند، همان‌ها فاسق و نافرمانند.)

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء (۴) / ۵۸)

(به درستی که خداوند به شما امر می‌کند امانت‌ها را به اهلش برگردانید و چون بین مردم به حکومت و قضاوت نشستید، به عدالت رأی بدهید...)

«يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ» (ص (۳۸) / ۲۶)

(ای داوود، ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم؛ بنابراین میان مردم به حق حکم نما و از هوای نفس پیروی مکن...)

نکته‌ای که از مجموع این آیات استنباط می‌کنیم، استقلال و جدا بودن حکومت به معنای قضاوت، از حکومت به معنای آمریت و دولت است. در آن آیات، نه گفته شده است که والی و امیر، یعنی دولت و حکومت، قاضی را تعیین نموده و به او دستور می‌دهند و نه آنکه قاضی در اداره امور امت و دین مردم دخالت و حاکمیت می‌نماید. ملاک حکومت و قضاوت صرفاً خدا باید باشد و آنچه او نازل کرده است. ضمناً مردم و ناس هستند که در اختلافات فیما بین، مراجعه به قاضی می‌نمایند. آنچه تأکید شده، این است که اختلافات و محاکمات خود را پیش طاغوت‌ها نبرند:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَىٰ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»

(نساء (۴) / ۶۰)

(... می‌خواهند محاکمه نزد طاغوت ببرند، درحالی‌که به تحقیق امر شده‌اند که به آن کفر ورزند...)

«وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» (مائده (۵) / ۴۳)
 (و چگونه تو را حکم می‌گیرند؛ در حالی که تورات در اختیارشان بوده و حکم خدا در آن است...)

۳.۲- استنباط از سکوت علی (ع):

بنا به استنباط از سکوت علی (ع) در فرمان مالک‌اشتر، که جامع‌ترین و اصیل‌ترین سند اسلامی در باره حکومت می‌باشد و با استندهای دیگری که داشتیم، وظیفه حکومت، دخالت در امر دیانت نیست.

هرگونه عمل دولت در پیشبرد ایمان و احکام و در جلوگیری از کفر و الحاد و مناهی، چون نمی‌تواند خالی از الزام، اجبار، انتفاع، اخذبه‌حیا و سایر امکانات و اقتدارها باشد، ناچار منافات با اصل متقن قرآنی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ و با قصد قربت و میل باطنی شخص، که شرط قبولی عبادت است، پیدا می‌کند، نقض غرض می‌شود و خلاف دین از آب در می‌آید؛ چه بسا که موجب عکس‌العمل و برگشت از دین خدا شود. به عبارت دیگر، تفکیک دین از سیاست و حکومت، امر مسلم بوده، نباید دیانت استقلال و اصالت خود را از دست بدهد و تابع سیاست و دولت شود. وقتی خداوند به فرستاده برگزیده‌اش مکرر تأکید می‌کند که:

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»^۲

«فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»^۳

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً»^۴

و تنها وظیفه او را ابلاغ و انداز و بشارت و به‌طور کلی تذکر دادن می‌شمارد، بدیهی است که هیچ فرد، مقام یا مرجع و حکومتی حق ندارد از خدا و رسول جلو بزند و

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اِکْرَاه [و اجباری] نیست...

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگهبان آنان تعیین نکرده‌ایم؛ و کار گزار آنان نیستی.

۳. نساء (۴) / ۸۰ یا شورا (۴۲) / ۴۸: ... ما تو را نگهبان آنان نفرستادیم.

۴. اسراء (۱۷) / ۵۴: ... و ما تو را کارساز آنان نفرستادیم.

کاسه داغ‌تر از آتش شود و مردم را از غیر طریق ابلاغ و تذکر و راهنمایی یا سرمشق و نمونه‌شدن، به طرف ایمان به خدا و اطاعت از اوامر و احکام دین سوق دهد. خداوند در همان سال اول بعثت صریحاً به رسول اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - اعلام می‌نماید که کار تو فقط پند و تذکر دادن به مردم است، تسلط و آمریت نداری، کسی را هم که از تو رو بگرداند و کفر ورزد، بدانکه بازگشتش نزد ما بوده، به حسابش خواهیم رسید و خداوند او را «عذاب اکبر» خواهد داد:

«فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ.
لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ.
إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ.
فَيُعَذِّبُهُ اللهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ.
إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ.
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»^۱

منظور آنکه پیغمبر و به طریق اولی مؤمنین و مقامات دیگر، مأموریت و حق کیفر و آزار دادن منکرین و معصیت کاران را ندارند، جز آنجا که تجاوز به حقوق و حدود یکدیگر و ظلم و فساد نمایند که در این صورت تا حد قصاص و تعزیرهای شرعی می‌توان عمل کرد.

در سوره سراسر حکمت و علم اسراء (یا بنی اسرائیل) (۱۷) و برای اینکه تردید و تأملی باقی نمانده باشد و ما را از نگرانی مستورماندن و «قسیر در رفتن» بدکاران بیرون بیاورد، تصریح دیگری کرده، می‌فرماید «وَكَفَىٰ بَرِّكَاتٍ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خِيبًا بَصِيرًا»^۲:

۱. غاشیه (۸۸) / ۲۱ تا ۲۶: پس [مردم را] تذکر ده؛ که تو فقط تذکر دهنده‌ای.

سیطره بر آنان نداری.

[تذکر تو سودمند است] مگر [برای] کسی که روی برتافت و انکار ورزید.

پس خدا به عذاب بزرگ‌تر آخرت گرفتارشان خواهد کرد.

البته بازگشتشان به سوی ماست.

آنگاه حسابشان نیز بر [عهد] ماست.

۲. در دو آیه قبل از این، استقلال انسان‌ها اعلام گردیده و گفته شده است که هر کس گمراه شود، به زیان شخص او می‌باشد و بار گناه کسی را به دوش دیگری نمی‌گذارند (یا کسی عهده‌دار حمل وظایف و تلاش‌های دیگری نمی‌شود):

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ←

«وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا
بَصِيرًا.» (اسراء (۱۷) / ۱۷)

(و چه بسیار از اجتماعات بعد از نوح را ما نابود ساختیم و آگاهی و بینایی پروردگارت نسبت به گناهان بندگانش کافی است).

۳.۳- وظیفه نبوت و شغل رسول اکرم (ص)

هر قدر وظیفه نبوت و شغل رسول اکرم (ص)، مستقل از مردم و محیط و صد در صد منبعث و ناشی از خدا و وحی او می‌باشد، ایفای وظیفه حکومت، ولایت یا امر باید با رضایت و مشورت مردم و حکومت شدگان باشد. نبوت و پیغمبری از آن خداست و حکومت از آن خلق خدا^۱. خداوند بشر را بنا به اراده ازلی، خلیفه در زمین قرار داده و مهار امور او و نتایج نیک و بد کارش را به گردن یا به دست خود او قرار داده و نظارت می‌نماید:

«ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.»^۲

در سیره رسول اکرم (ص) می‌بینیم که از نظر و راهنمایی سلمان فارسی در جنگ خندق استفاده می‌فرماید؛ در صلح حدیبیه قبلاً از جنگجویان بیعت می‌گیرد؛ در مقابله با حمله قریش و جنگ احد، طبق نظر اکثریت جوانان و برخلاف تشخیص خودش عمل می‌فرماید. علی (ع) نیز چه در قبول خلافت و چه در امور امت، خواسته‌های مردم را رعایت می‌نماید.

۳.۴- قرآن و سیستم‌های حکومتی

قرآن، سیستم حکومتی خاصی را (خارج از شروط عدالت، رضایت و مشورت) تعیین و تکلیف نمی‌نماید. هم حکومت سلطنتی، برای فرماندهی جنگ دفاعی از خانه و خاک و خانواده، مجاز شمرده شده است^۳ و هم تأیید ضمنی از روش مشورتی

→ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا.» (اسراء (۱۷) / ۱۵)

(هر که هدایت شود، به سود خویش هدایت شده است و هر که گمراه گشت، به زیان خویش گمراه شده است؛ هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد داشت؛ و ما [هیچ ملت منحرفی را] مجازات نمی‌کنیم، تا اینکه [قبلاً] رسولی بر آنان برانگیزیم [و هشدار دهیم].)

۱. به اصطلاح امروزی، حاکمیت ملی یا مردم سالاری.

۲. یونس (۱۰) / ۱۴: آنگاه پس از آنان، شما را در زمین جانشین کردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

۳. اعراف (۷) / ۱۲۶: «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَذُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.» ←

ملکه سبا را می‌بینیم که سلطان مؤنث بوده‌است و هم ایراد خاصی به حکومت فرعون (غیر از داعیه الوهیت، استعلاگری، اختلاف‌گذاری و تضعیف ملت و ستم‌گری) گرفته نمی‌شود. در آیات سوره شورا (۴۲) نیز می‌بینیم که مسئله حکومت و مدیریت یک جمعیت را وقتی اهل توکل بوده، خودداری از گناهان بزرگ و زشتی‌ها نمایند، نسبت به یکدیگر بخشش و مدارا داشته باشند، دعوت پروردگارشان را پذیرفته و ارتباط با او را حفظ نمایند، از روزی‌های خود به دیگران بدهند، به یاری ستم‌شدگان برخیزند و در برابر بدی‌ها از مقابله به مثل تجاوز نکرده، عفو و اصلاح را پیش بگیرند، در این صورت حکومت را به حداقل و به منتهای سادگی می‌رساند که همان انجام امور با همکاری و مشورت است.

از توصیف و تعلیمات فوق و از مجموعه هشت آیه سوره شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۳ چنین نتیجه می‌گیریم که اگر در امت و اجتماعی ایمان و ارتباط با خدا محکم و حاکم باشد، بار مصائب و مسائل اجتماعی آنها سبک گردیده و می‌تواند امور اداری و عمرانی خود را به سادگی و سهولت و همکاری و مشورت انجام دهند؛ بدون آنکه احتیاج به حاکمیت افراد یا دولت‌های زورگو داشته باشند. در یک جامعه و محیط واقعاً اسلامی و انسانی، نظام حکومتی به حداقل ممکن می‌رسد و موقعیت و اهمیت دولت به میزان جمله کوتاه سه کلمه‌ای «وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ»^۱ در قبال هشت آیه و ۹۵ کلمه فوق تقلیل خواهد یافت. حکومت مطلوب و نهایی به لحاظ اسلام، بی‌نیازی و نفی حکومت است. ضرورت حکومت و حکام، از بدی و بدرفتاری مردم ناشی می‌شود و از انتخاب غلط اهدافشان که بیشتر بر محور دنیاپرستی و عوارض آن دور می‌زند و در نتیجه از ذکر و حرکت به سوی خدا غافل می‌شوند؛ اما بر جوامع اسلامی واقعی، «ایمان» است که حکومت می‌کند.

برای مشورت یا نظام شورائی نیز فورمول ثابت مشخصی در قرآن و سنت نیامده و به نظر می‌آید که بر حسب شرایط و نیازها و به تناسب رشد جامعه، به‌اختیار

→ (...چه بسا که صاحب اختیاران دشمنان شما را هلاک کند و شما را در این سرزمین جایگزین [آنان] سازد و ببیند چگونه عمل می‌کنید.)

تقاضای بنی اسرائیل که نزد پیغمبرشان رفته، درخواست تعیین پادشاه از خدا کردند (بقره ۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۱) که منجر به فرماندهی طالوت و پادشاهی داوود و سلیمان گردید و در آخرین آیه اعلام می‌شود که مردم خودشان باید در برابر یکدیگر از خود دفاع نمایند تا دنیا فاسد نشود.

۱. شورا (۴۲) / ۳۸: ... و امورشان در میانشان به مشورت نهاده می‌شود...

خودشان گذاشته شده است. گاهی به بیعت تنها اکتفا می‌شود، در جاهایی از اهل حل و عقد صحبت می‌نمایند یا مراجعه به رؤسای قبایل و وجوه مردم را مطرح می‌سازند. بعد از شورش علیه عثمان، حضرت امیر(ع)، در خطبه‌اش اشاره به حضور حاضرین و یک نوع ازدحام و اجتماع عام می‌نماید که مسلماً اصیل‌ترین و عظیم‌ترین و آزادترین آرای عمومی در تاریخ اسلام بوده است؛ در نامه‌های آن حضرت به معاویه و سایرین، شیوه‌های دیگری نیز دیده می‌شود.

اگر برای حکومت، فورمول و رهنمود ثابت مُصَرَّحِ آمده بود، این اندازه اختلاف و استنباط و منازعات بر سر خلافت و حاکمیت و سیاست در تاریخ اسلام پیش نمی‌آمد؛ بلکه مثل رکعات نماز و مناسک حج، معلوم و مشترک میان همگان می‌شد.

۳.۵- شرایط برای حاکم یا حکومت

ایمان و اسلام و تقوا، شرایط قطعی برای حاکم یا حکومت نبوده، بلکه روی عدالت و رضایت عامه بیشتر اصرار شده است تا روی دیانت. در آیه ۲۴۶ سوره بقره (۲) می‌فرماید:

«الْمُ تَرِ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ
ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا»^۱

می‌بینیم خداوند صلاحیت طالوت را برای پادشاهی، برگزیدگی او در دانایی و توانایی^۲ (در برابر توقع و تصور بزرگان بنی‌اسرائیل که تمول را شرط اساسی و نشانه سلطنت می‌دانستند و بر طبق تورات، تقسیمات و روابط قبیله‌ای را ملاک می‌دانستند) یا تخصص در فرماندهی و کشورداری را قلمداد می‌نماید و نمی‌فرماید: «زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْإِيمَانِ وَالْعِبَادَةِ»^۳.

حضرت رسول (ص) در حدیث معروف «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»^۴ با سعه صدر و انصاف عجیبی اذعان می‌فرماید که ملک (یا سلطنت و حکومت)

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا به [داستان] گروهی از سران دودمان یعقوب توجه نکردی که پس از موسی از پیامبر [وقت] خود تقاضا کردند: پادشاهی برای ما انتخاب کن...

۲. بقره (۲) / ۲۴۷: «وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»

(... و دانش و نیروی جسمی‌اش را وسعت بخشیده است ...)

۳. نگفته است: ایمان و عبادت او را وسعت و زیادت داد.

۴. حدیث نبوی: حکومت و فرمانروایی با کفر باقی می‌ماند، اما با ظلم باقی نمی‌ماند.

می‌تواند با وجود کفر پایدار بماند؛ اما ظلم است که ریشه آن را سست می‌کند. همان طور که قبلاً مولای متقیان - امیر مؤمنان - نیز در بحث راجع به خوارج و همچنین در مکاتبات با معاویه، آنچه را که ضروری جوامع می‌داند، وجود امیر یا امارت برای انجام صحیح نظامات مالی و عمرانی و امنیتی بوده، تصریح و تکیه‌ای روی قیود عبادی نمی‌نماید.

۳.۶- استقلال و انفکاک دیانت از سیاست

استقلال و انفکاک دیانت از سیاست، نه به معنای تعطیل فریضه امر به معروف و نهی از منکر یا بی‌علاقگی و انصراف مسلمانان از تبلیغ و توسعه اسلام می‌باشد و نه دلالت بر عکس قضیه دارد که استقلال و انفکاک سیاست و حکومت از دیانت باشد. امر به معروف و تبلیغ و توسعه اسلام، مسئله آزاد جداگانه‌ای است که مربوط به دیانت و روابطشان با خدا و خلق می‌باشد و نباید رنگ آمریت و حاکمیت را پیدا کند. در این مورد، قرآن و سنت ارائه طریق کرده، از یک طرف دعوت به اسلام و تبلیغ و آئین خدا را، به مصداق:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل / ۱۶) (۱۲۵)

(با حکمت و پند (مردم را) به راه پروردگارت بخوان و با آنها به بهترین بیان و برخورد مجادله کن...)

خواسته‌اند که از روی خردمندی، فرزاندگی و دلسوزی باشد و دستور داده‌اند که با برخورد پسندیده‌ی مطبوع به عمل آید، نه با زور و آزار و رفتارهای ناهنجار؛ از طرف دیگر خواسته‌اند امت اسلام دعوت کننده به خیر بوده، در حد وسط افراط و تفریط‌های سایرین، طوری خود را اداره و آباد و سرشار از عدالت و عطف نماید و چنان نمایی از رحمت و برکت و از سلامت و سعادت باشد که دیگران به طرف او جلب شده و به پای خود و با شوق و عشق به سوی اسلام بیایند. همچنین دنیا را به آنچه پسندیده و نیکو است، سوق داده و از آنچه زشت و نفرت‌انگیز است دور بدارد.

اما عکس قضیه صحیح است. یعنی حکومت و سیاست منفک از دیانت نبوده، باید تبعیت از آن بنماید. ولی این تبعیت دلالتی است که به صورت بند یا ماده‌ای از برنامه بعثت نیامده است و دستور مستقیم دین نمی‌باشد؛ بلکه نتیجه و فرعی است بر

خلافت آدمی در زمین یا حاکمیت ملی، با توجه به دستور: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یا «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ».

قوانین و نظامات جامعه اسلامی چون باید با رضایت و رأی مردم (یا اکثریت مردم) باشد، قهراً بر وفق ایدئولوژی عمومی یا دیانت مورد قبول ملت تنظیم می‌گردد و احکام و معتقداتی را که پایبند آن هستند رعایت می‌نمایند. خود مردم هستند که از روی ایمان و علاقه، «کتاب و حکمتی» را که تعلیم گرفته‌اند (و می‌گیرند) یا اصول و احکام اسلام را در قوانین مصوب و اجرائیات حکومت، که مربوط به خودشان می‌شود، می‌آورند. بنابراین وجود «علمای طراز» یا «شورای اسلام‌شناسان عادل عالم» به عنوان هیئت‌های مشاور در مجالس تقنینیه اشکال ندارد و طبیعی است که اکثریت مسلمان (یا شیعه) در انتخابات خودشان رأی به افراد متدین متقی و متخصص که مورد قبول و اعتمادشان باشند می‌دهند؛ بدون آنکه این کار اصولاً الزامی و اجباری بوده و آن نوع افراد حق داشته باشند خود را به دلیل اعلم و اتقی بودن، حاکم و تحمیل نمایند.

۳.۷- اصل انسانیت و انسان‌دوستی

از اصولی که اسلام و ادیان توحیدی روی آن ابتکار و اصرار داشته‌اند و امروزه از مبانی و موازین نظام‌های حکومتی به شمار می‌رود، کرامت و حقوق آدمیزاد است؛ یعنی اصل انسانیت و انسان‌دوستی.^۱ از این اصل است که اصول و موازین زیادی ناشی می‌شود و روابط انسانی مشخص می‌گردد؛ از قبیل عدالت، مساوات، اخوت، احسان، انتصار، اهتمام در امور مسلمین، تکافل اجتماعی و حتی آزادی به طور کلی و حقوق اقلیت‌ها و غیر مسلمانان، یا دفاع و احترام فرد در برابر اجتماع و غیر آنها، ضمن آنکه تماماً جزء شریعت و حکمت یا اخلاق اسلامی و در جهت تدارک آخرت و تقرب به ذات پروردگار می‌باشد.

۳.۸- اصل ولایت

ما، هم در قرآن به این کلمه و مشتقات آن برمی‌خوریم و هم در حدیث و روایت؛ خصوصاً در عالم تشیع، روی آن تکیه شده است. متأسفانه چون خصلت و خصوصیت زبان عربی طوری است که کلمات و اصطلاحات، اشتقاق ریشه‌ای داشته، با انشعاب‌ها

۱. در مقاله «توهین و تعظیم در اسلام و در ایران» نیز در این موضوع بررسی و تحلیل به عمل آمده است.

و تحول و تطبیق‌هایی که در اثر مرور زمان و عبور از مکان پیش می‌آید، ممکن است یک لفظ، معانی و موارد استعمال متعدد متفاوت و گاهی متضاد پیدا کند، مسئله ولایت، والی، ولی، متولی و تولی در میدان وسیعی از معانی و مفاهیم و منازعات افتاده است که اشکال و ابهام را زیاد کرده است. ریشه این کلمات از «ولی» است که پهلو بودن و نزدیکی و پشتیبانی را می‌رساند، مثلاً در آیه:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ» (توبه (۹) / ۱۲۳)

(... با کفاری که مجاور و پهلویشما هستند جنگ کنید...)

ولایت در معانی مختلفی به کار برده شده است؛ از قبیل دوستی و صمیمیت و ارادت‌ورزی (كَانَهُ وَلِيًّا حَمِيمًا)^۱، سرپرستی و قیم بودن (مثلاً در ولی طفل، اولیای دانش‌آموزان، ولی صغار)، حکومت و استانداری (مثلاً در فرمان حضرت امیر به مالک اشتر که فرمود: «حِينَ وَكَلَاهُ مِصْرًا»، والی کوفه و والی فارس)، سروری و فرمانروایی و مولایی، حامی و ضامن بودن افراد غریب و بی‌کس که در قبایل عرب مرسوم بوده و اشخاصی را که وابستگی به قبیله یا به شیخ و خانواده‌ای نداشته‌اند، در زیر حمایت و پیشوایی خود می‌گرفته، ضامن و مدافعشان می‌شده‌اند و ضمناً همین اشخاص را موالی می‌گفته‌اند که معنای کاملاً معکوس مولی و سرور را دارد.

پیمان اتحاد و حمایت متقابل مابین دو قبیله یا دو فرد نیز ولایت است و بالاخره رو آوردن و پشت کردن و روگرداندن نیز در همین تعبیرها آمده است (مثلاً در آیه «وَمَنْ تَوَلَّى»^۲ یا در «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»^۳ و عکس آن با چنین لفظ و اشتقاق در ارباب و رهبر گرفتن و حکومت کردن آمده است: از جمله در آیات:

«كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ» (حج (۲۲) / ۴)

(علیه او چنین نوشته شده است که هر کس او (شیطان) را رهبر و ارباب محبوب خود بگیرد، محققاً گمراهش می‌نماید.)

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»

(بقره (۲) / ۲۰۵)

۱. فصلت (۴۱) / ۳۴: ... همچون دوستی مهربان گردد.

۲. نساء (۴) / ۸۰: ... و هر که [از اطاعت او] روی برتابد، ...

۳. قیامت (۷۵) / ۳۲: بلکه دروغ شمرد و روی برتافت.

(و چون به حکومت و ریاست در زمین (کشور) برسد، کوشش دارد در آنجا فساد برانگیزد و محصول و نسل را نابود نماید).

«اولی» که از همان ماده است، برتری را معنی می‌دهد:

«التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ... وَأَوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (احزاب (۳۳) / ۶)

(پیغمبر نسبت به مؤمنین، مقدم بر خودشان می‌باشد... و صاحبان رحم‌ها (خویشاوندان) بعضی بر بعضی دیگر، اولی و صاحب حق بیشترند...)

بالاسرهمه‌ی ولایت‌ها در آیت‌الکرسی و به نام خدا آمده است:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.» (بقره (۲) / ۲۵۷)

(خداوند ولی اهل ایمان است؛ آنان را از تاریکی‌های جهان بیرون آورد و به عالم روشنایی برد و آنان که راه کفر برگزیدند، طاغوت‌ها یاور ایشانند؛ آنان را از روشنایی به تاریکی و گمراهی می‌افکنند؛ این گروه، اهل دوزخند و در آن جاویدان خواهند بود.)

موضوع آیت‌الکرسی اعلام حضور و حیات و حاکمیت و مالکیت علی‌الاطلاق و ابدی‌خدا‌ی یکتای بیدار دانا و توانا است که تخت بلند و بزرگ او بر همه‌ی جهان هستی گسترش دارد. پیامی که آیه آخری می‌رساند، ولایت یا سرپرستی و سروری و یاوری چنین خدای علی‌عظیم را برای کسانی می‌شمارد که به او ایمان می‌آورند. راه اعمال یا اثبات این ولایت نیز به نظر می‌آید که از طریق روشنایی و بینایی و آگاهی باشد و خروج از سردرگمی و گمراهی و یا آنکه نتیجه و محصول ایمان به خدا و لازمه‌ی آن، خروج از تاریکی به روشنایی است. درحالی که ولی و سرپرست و سرور و یاور کافرها «طاغوت» بوده، آنها را از روشنایی به تاریکی می‌کشاند و همدمی و همنشینی‌شان را آتش می‌داند.

ولایت خدا، ولایت‌اعطائی اوست که محصول و شاید موجب ایمان می‌باشد و در بسیاری آیات حالت انحصاری دارد؛ مثلاً در این آیات:

«إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.» (اعراف (۷) / ۱۹۶)

(به‌درستی که ولی من خداست، کسی که کتاب را فرستاد و او صالحین

را سرپرستی و ولایت می‌کند.)

«وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.»

(بقره ۲ / ۱۰۷ یا عنکبوت ۲۹ / ۲۲ یا شوری ۴۲ / ۳۱)

(... شما را جز خدا (یا در جنب خدا) سروری و یآوری نیست.)

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا.» (نساء ۴ / ۴۵)

(و خداوند نسبت به دشمنان شما آگاه‌تر و داناتر است و کافی است خدا

ولی و سرپرست باشد و کافی است خدا یاور باشد.)

«لَيْسَ لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ» (انعام ۶ / ۵۱)

(... برای آنها به جز خدا، ولی و شفاعت‌کننده‌ای وجود ندارد...)

«قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ اتِّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (انعام ۶ / ۱۴)

(بگو آیا غیر از خدا ولی دیگری اتخاذ نمایم که آسمان‌ها و زمین را

سرشته است؟ ...)

«وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.» (توبه ۹ / ۷۴)

(... و برای آنها در زمین سرور و یآوری نیست.)

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری ۴۲ / ۹)

(آیا غیر از خدا اولیایی اتخاذ کردند؛ پس خداست که ولی است ...)

اما بعضی جاها رسول و مؤمنین نیز به الله منضم می‌گردند که «حزب‌الله» را

تشکیل می‌دهند و مؤمنین، اولیای یکدیگر می‌شوند:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.» (مائده ۵ / ۵۵)

(جز این نیست که ولی شما خدا و پیغمبر است و کسانی که ایمان

آورده‌اند؛ آنان که نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و در حال

رکوعند.)

(مفسرین شیعه و بعضی از مفسرین اهل تسنن، شأن نزول این آیه را در باره حضرت امیر (ع) نقل کرده‌اند.)

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ.»
(مائده (۵) / ۵۶)

(و کسانی که خدا و رسول و مؤمنین را به ولایت بگیرند، پس همانا که حزب خدا هستند که پیروز می‌شوند.)

«فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ.» (تحریم (۶۶) / ۴)

(... پس به درستی که خدا مولای اوست و جبرئیل و صالح مؤمنین (که تطبیق با علی بن ابیطالب شده است) و پس از آن فرشتگان پشتیبانند.)

«لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ.»
(توبه (۹) / ۲۳)

(... پدران و برادرنتان را، اگر کفر را بر ایمان ترجیح می‌دهند، اولیای خود نگیرید...)

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ.» (توبه (۹) / ۷۱)
(مردان و زنان با ایمان، بعضی اولیاء بعضی دیگرند...)

«وَالَّذِينَ آوَأُ وَتَّصَرَّوْا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ.» (انفال (۸) / ۷۲)
(... و کسانی که (مهاجرین را) منزل دادند و یاری کردند، این اشخاص اولیای همدیگرند.)

به احتمال قوی آنجا که ولایت مؤمنین به صورت انحصاری برای خدا، ذکر شده است، معنای ارباب و سرور و صاحب اختیار و سرپرست اعلی را می‌رساند که توأم با محبت و ارتباط قلبی نیز هست. در مقابل آن گفته می‌شود که ولی و اولیای کافرین و مشرکین به جای خدا، شیطان یا طاغوت است و خود آنها ولی یکدیگرند. مؤمنین شدیداً از ولی گرفتن شیطان، طاغوت، کافرها، مشرکین و اهل کتابی که دشمن باشند، منع می‌گردند. در این مورد و همچنین در آنجا که رسول و سایر مؤمنین

عنوان ولی پیدا می‌کنند، منظور، اتحاد و هم‌پیمانی متقابله یا صمیمیت و حمایت در برابر دشمنان است. به طور نمونه چند آیه ارائه می‌شود:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»
(بقره (۲) / ۲۵۷)

(... و کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت است؛ آنان را از روشنایی به تاریکی‌ها در می‌آورد.)

«وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُّبِينًا.»
(نساء (۴) / ۱۱۹)

(... و هر کس شیطان را به جای خدا ولی خود بگیرد، مسلماً زیان کار زیان آشکاری گردیده است.)

«فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ» (نحل (۱۶) / ۶۳)

(پس شیطان کارهای آنان را در نظرشان آرایش داده و ولی آنها شده است...)

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.»
(نحل (۱۶) / ۱۰۰)

(جز این نیست که تسلط او (شیطان) بر کسانی است که او را ولی خود گرفته‌اند و نیز بر کسانی است که (به خدا) شرک می‌ورزند.)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»
(ممتحنه (۶۰) / ۱۳)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قومی را که خداوند بر آنها خشم گرفته است، به عنوان اولیای خود اختیار نکنید.)

«إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»
(ممتحنه (۶۰) / ۹)

(جز این نیست که خداوند شما را از ولی گرفتن کسانی که با شما در دین جنگ کردند و از دیارتان بیرون کردند و در اخراج شما (دیگران

را) یاری کردند و از اینکه با آنها دوستی و اتحاد نمایند منع می‌نماید و کسانی که چنین کنند، همانا ظالمند.)

«وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ.» (جائیه (۴۵) / ۱۹)
 همانا که ظالم‌ها بعضی ولی بعضی دیگرند، در حالی که خدا ولی پرهیزکاران است.)

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ.» (آل عمران (۳) / ۲۸)
 مؤمنین، کافر‌ها را به جای مؤمنین اولیای خود نمی‌گیرند...

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ.» (مانده (۵) / ۵۷)
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آنهایی از اهل کتاب پیش از خودتان و کفاری که دین شما را بازیچه گرفتند، اولیای خود نگیرید...

در تمام این آیات، ولایت حالت انتخابی و دوستی را دارد که شخص به میل خود او را برگزیده «اتخاذ ولی» می‌کند و زیر سرپرستی و حمایت یا فرمانش می‌رود، نه آنکه تحمیلی و از ناحیه‌ی بالا باشد. شاید در آیت الکرسی هم ولایت خدا بر مؤمنین به همین صورت بوده، به دنبال اعلام «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۱ اعلام مجددی از یک حالت طبیعی و اختیاری می‌نماید و گفته می‌شود که خداوند ولی هر ایمان آورنده است. با اجابت دعوت خدا و رو آوردن به او، انسان از تاریکی‌های جهالت و کفر و ظلم به سوی روشنایی‌های خدایی می‌رود. ولی کسانی که پشت به خدا کرده و کفر می‌ورزند، زیر بار تحمیل و طغیانی می‌روند که از ناحیه‌ی طاغوت اعمال می‌شود. مفهوم حاکمیت آمرانه کمتر مستفاد می‌شود تا حالت حکومت دموکراتیک انتخابی؛ ضمن آنکه حاکمیت خدا و حاکمیت خلق خدا مجاور و مترادف شده‌اند. ولایت انحصاری خدا با ولایت اجتماعی و سه‌گانه خدا و رسول و مؤمنین یکسان درآمده، حزب واحد خدا را تشکیل می‌دهد^۲؛ حزبی که در آن، آمر و مأمور و واسطه، نسبت

۱. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

۲. مترادف بودن یا متقارب بودن ولایت خدا و خلق، آن‌قدر صحیح است که می‌بینیم وقتی تکلیف قبول پیشنهاد صلح و عدم نگرانی از قصد خدعه‌ی دشمن به رسول اکرم می‌شود، می‌فرماید:

به یکدیگر ولایت و صمیمیت داشته، اساس و ضمانتشان ایمان است. در جوامع ایمانی، همبستگی همه‌جانبه و متقابل مابین افراد با خدا و با رسول خدا و با خودهایشان وجود داشته، یار و یاورى جز خدا و خودشان که مؤمن و عامل واقعی باشند، ندارند. خداکفا و خودکفا و خودفرمان هستند. نمی‌توانند و نشاید که امیدوار و همیار با شیطان و باستم‌گری و دیکتاتوری و کفر شده و با کافرهای به خدا و به حق، دست دوستی و تبعیت و اتحاد بدهند.

در حدیث و سنت نیز نسبت به ولایت توجه و تأکید خاص به عمل آمده و شیعه آن را از ارکان مذهب دانسته‌است. در حدیث معتبری از رسول اکرم (ص) آمده است که: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ؛ الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالْجِهَادُ وَالْوَلَايَةُ»^۱ و حضرت فرموده است که من در باره هیچ‌یک از آنها به اندازه ولایت توصیه نشده‌ام. اما ولایت که چنین اهمیت و اصالت دارد چیست؟

○ امامت است و پیروی انحصاری از ائمه معصومین علیهم‌السلام در امر دین و دنیا؟

○ ارادت و عشق ورزیدن به آنهاست، به درجات خفیف معقول تا سرسپردگی غلوآمیز و صفاتی که دامنه‌اش به الوهیت می‌رسد؟
○ توجه به حکومت اسلامی است که باید به دست مسلمانان باشد یا به دست روحانیت داده شود؟...

این حدیث را هم که فرقی تسنن نیز نقل کرده‌اند، داریم که می‌فرماید:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲

و شیعیان امروزی آن را به امام‌زمان تعبیر می‌نمایند.

در داستان غدیر و فرمایش رسول اکرم (ص) که علی (ع) را روی دست بلند کرده و فرمود:

→ «وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ»
(انفال (۸) / ۶۲)

(و اگر بخواهند با تو نیرنگ بزنند، بدانکه تو را خدا کفایت می‌کند؛ همان خدایی که تو را با یاری خود و مؤمنین تأیید نموده است.)

در اینجا یاری خدا و جمع مؤمنین مقارن یکدیگر آمده و در آیه قبل گفته شده است که بر خدا توکل بنما.
۱. حدیث نبوی، به نقل از اصول کافی: اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ نماز، زکات، حج، جهاد و ولایت.
۲. حدیث: هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد (یا نشناخته باشد)، چنان است که در شرایط و عواقب دوران جاهلیت مرده باشد.

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»^۱

کلمه «مولى» را مفسرین شیعه به معنی و منظور تعیین خلیفه و جانشین رسول به دستور خدا گرفته، به مصداق آیه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دِينًا» (مائده (۵) / ۳)^۲

(... امروز دین شما را کامل کرده، نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم...)

ولایت و امامت علی (ع) و فرزندان او را متمم و مکمل اسلام دانسته‌اند و امامت را پیشوائی انحصاری مستقیم و یا غیرمستقیم دین و دنیا هر دو می‌شناسند، که شرط نجات و فلاح هر مسلمان و هر فرد است.

برادرانی از عامه یا اهل سنت و جماعت که واقعه‌ی غدیر و حدیث فوق را قبول دارند، کلمه‌ی «مولى» را صرفاً به معنای دوست می‌گیرند و اعتماد و تأییدی که پیغمبر اسلام خواسته است، علی‌رغم بعضی از معترضین و مخالفین، نسبت به برادرش علی (ع) ابراز داشته باشد. برخی دیگر این کلام را یک نوع معرفی یا توصیه و تعیین نامزد خلافت از طرف حضرت رسول (ص)، در آخرین سال حیات خود و حجة‌الوداع تلقی کرده‌اند.

* * *

وقتی به سیره و به عمل خود مولای متقیان علی علیه‌السلام (و امامان برحق دیگر) می‌نگریم، می‌بینیم در دوران حکومت بر مسلمین و خلافت پنج‌ساله خود، ولایت و امامت ناشی از آیات و احادیث فوق را مترادف و مخلوط با حکومت نگرفته‌اند. خلافت و اداره‌ی جامعه‌ی مسلمانان آن روز را روی درخواست و ازدحام و اصرار مردم می‌پذیرد و خود می‌فرماید:

۱. حدیث نبوی: هرکس من مولای او باشم (یا بوده‌ام) پس این علی مولای اوست.
۲. تمام آیه که در میان دستورهای حلال و حرام گوشت حیوان و طعام اهل کتاب می‌آید در صورت هیأت رسمی آن چنین است:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده (۵) / ۳)

«لَوْ لَّا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ
عَلَيَّ أَوْلِيَاءَ الْأَمْرِ أَنْ لَا يَقْرَأُوا عَلَيَّ كِظَّةً ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْفَيْتُ
حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دَنِيَّكُمْ»^۱

به دلیل مراجعه و بیعت و پشتیبانی جمع کثیر مردم و به واسطه‌ی تعهدی که بر
علما در قبال خدای متعال برای دفاع از مظلومین در برابر ظالم‌ها دارد، علی قبول
خلافت و انجام امر حکومت را می‌کند؛ در حالی که استنکاف هم داشته و ترجیح
می‌داده است به عوض خلافت و آمریت، مشاور آنها باشد. نمی‌فرماید ولایت و
حکومت بر شما، در وجود من از طرف خدا مقرر و منصوص گشته؛ چه بخواهید و
چه نخواهید، این کار را خواهم کرد و اگر زیر بار بیعت و اطاعتم نروید، محارب با
خدا بوده و گردنتان را خواهم زد.

ائمه‌ی دیگر - به جز حضرت سیدالشهدا که روی دعوت و درخواست مردم کوفه
برای رهبری و سرپرستی امورشان و نجات از ظلم اموی‌ها از مدینه به طرف کربلا
حرکت کرد و وقتی سست پیمانی از آنها دید^۲، قصد بازگشت فرمود - نیز با آنکه
عملاً ممتاز از همگان و شایسته‌ی امامت و ولایت بودند، اقدامشان بیشتر در جهت
ارشاد مردم در خط اسلام بود و ارائه‌ی راه حق و نمونه و سرمشق شدن از جهات
عدیده ایمانی، عبادی، اعتقادی، علمی، اخلاقی، تربیتی، سیاسی و حکومتی.

امام ششم - حضرت صادق (ع) - با آنکه در دوران ضعف خلفا و دشمنان اهل بیت
می‌زیست و آزادی عمل نسبی داشت، فعالیت و امامتش بیشتر در تعلیم فقه، ایمان،
علوم و تربیت و در تشکل مؤمنین بود، نه در تصرف یا قبول حکومت و خلافت.
خلاصه آنکه ولایت را نمی‌توان مترادف با حکومت و امارت گرفت، که از بالا به
پائین اعمال و از آن اطاعت می‌شود؛ بلکه تمکین و تمایل و توحیدی است که از روی
ایمان و عشق و اتحاد، اتخاذ می‌گردد و حالت سرسپردگی و دل بستگی و همبستگی

۱. نهج البلاغه / خطبه ۳، معروف به شقشقیه که ترجمه آن در نسخه آقای دکتر مبشری چنین است:
اگر به این علت نبود که گروهی برای بیعت حاضر شده بودند و اگر به سبب وجود
یاری کنندگان، حجت بر من اقامه نشده بود و خدای از دانشمندان پیمان نگرفته بود که با
ستمگر در حق کشی او و با ستم کش در پایمال شدن حق او همدمی نکنند، همانا که زمام
خلافت را بر گردنش رها می‌ساختم و همچنان که در اول کار، در امر خلافت جام یأس
می‌نوشیدم و چشم از آن می‌پوشیدم...
۲. همان‌طور که مفصلاً در مقاله «میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا» بحث شد.

دارد.

ولایت خدا که محصول و ملازم با ایمان به خداست و دل‌بستگی و همبستگی با مؤمنین را می‌آورد، از نظری می‌تواند حاکمیت و حکومت خدا بوده و جای حکم‌ها و حکومت‌های دیگر را بگیرد؛ یعنی هم نفی حکومت را در اسلام بنماید و هم اثبات آن را. یک جامعه‌ی مؤمن واقعی که مطیع خدا و دوستدار یکدیگر باشند، زندگی فردی و اجتماعی آنها طوری خواهد بود که از هر جهت سالم و امن و آباد و منظم و محفوظ می‌گردد، بدون آنکه احتیاج به آمر و مأمورانی داشته‌باشند یا دستورهایی غیر از دستورهای خدا بخواهند.

مارسل بوازار (Marcel Boisard) در کتاب «انسان دوستی اسلام» مطلبی را عنوان کرده و از خود می‌پرسد: با آنکه دولت‌ها و حکام ملل مسلمان، به استثنای دوره کوتاه خلفای راشدین، غالباً مردم نااهل و ناصالح یا ظالم و فاسد بوده‌اند، چه علت داشته‌است که در مجموع، امت اسلام و مسلمانان زنده و باقی مانده‌اند و حرکت و حیات تازه‌ای را دارند از سر می‌گیرند؟ یعنی شکوفا و پویا هستند. جواب می‌دهد که سیر قضیه و علت امر را در «حاکمیت ایمان» باید جستجو کرد. توضیح می‌دهد که سلاطین و خلفا یا دولت‌ها، در مجموع کفایت و نقش عمده‌ای در جوامع اسلامی نداشته‌اند و ملت‌های مسلمان را تا حدود محسوسی اعتقادات مذهبی و قید و علاقه‌شان به پیروی از احکام اداره می‌کرده است. در جوامع اسلامی، ایمان (البته به طور نسبی) حاکم بوده که نگذاشته است، علی‌رغم مظالم موجود و مفساد دولت‌ها، بکلی ضایع و مضمحل شوند.

به نظر ما، به این اعتبار می‌توان گفت که دین و سیاست در اسلام غیرقابل تفکیک بوده و حکومت اسلامی مردمی، همان حکومت خداست؛ با این تفاوت و توجه که چنین حکومت بدون آنکه واسط و والی و قیمی به نام خلیفه یا روحانیت در آن وجود داشته باشد، «حکومت ایمان» است و صاحب و ضامن آن باز خود مردمند و «حکومت الله = حکومت مردم».

در کنار سؤال اینکه اسلام یا قرآن چه نظری نسبت به حکومت دارد و این موضوع چگونه در برنامه بعثت وارد شده است، این مسئله نیز قابل طرح و توجه است که در طول چهارده قرن تاریخ اسلام، مسلمانان و علما و رجال آنان چه برداشتی نسبت به حکومت داشته، تا چه اندازه آن را جزء یا جدا از دین دانسته‌اند و

حکومت اسلامی یا حکومت بر مسلمانان را عملاً و نظراً چگونه تعریف نموده‌اند؟ ما این موضوع را که ارتباط با «حکومت و مسئله اجتماع» در زمینه ناگفته‌های بعثت داشته و در حقیقت پیاده شده‌ی حکومت اسلامی در عمل و در تاریخ مسلمانان جهان می‌باشد، چون ممکن است بحث اصلی را طولانی و خواننده را از حول محور مطلب دور بنماید، به صورت جداگانه در فصل‌الحاقی آخر کتاب آورده‌ایم و توصیه می‌نماییم که مراجعه و مطالعه شود.

در فصل الحاقی دیده خواهد شد که چه تغییرها و تحولات، بعد از رحلت رسول اکرم (ص)، در مورد خلافت، امامت، ولایت، دولت و به‌طور کلی حکومت، در میان ملل مسلمان - اعم از سنی و شیعه - بروز کرده و چه راه‌حل‌ها و انواع دولت‌ها روی حساب منافع، مطامع، عقاید یا مصالح به وجود آمده است؛ در حالی که همه آنها مدعی یا معتقد بوده‌اند که سنت و سیستمشان کاملاً مذهبی بوده و منطبق با دستور خدا و شریعت رسول اکرم است و از اصول حکومت اسلامی می‌باشد. در آنجا خواهید دید، خلافت که در طی قرونی از محکومات دین و از مقدسات مذهبشان به‌شمار می‌رفت، چگونه در عمل مورد تردید و توجیه‌ها قرار گرفت و وقتی ساقط و غایب شد، فهمیدند چه بنای سست‌بنیادی را کعبه امت قرار داده و دچار چه گمراهی‌ها شده‌اند! همین تنوع و تشتت در آراء و اعمال یا تردید و تلاش و تخالف‌ها که در قرون تجدیدِ احیای تفکر اسلامی پیش آمده است، به‌طور وضوح حکایت از آن می‌کند که برای حکومت و اداره امت، دستور تشریحی مشخصی، مانند آنچه برای آداب دینی یا عبادیات و احکام فقهی رسیده است و اجرامی شود، نداریم؛ یا اصلاً و عمداً نداده‌اند. امروزه می‌بینیم میان فرقه‌های مختلف اسلامی که بعضی مخالف و منکر یکدیگر نیز هستند، اختلاف چندانی در آداب و تشریفات و احکام دین و حتی در تعلیمات اخلاقی وجود ندارد؛ زیرا که در باره آنها قرآن و سنت حاوی آیات یا روایات مستقیم و معین می‌باشند. بنابراین باید بپذیریم که نوع و کیفیت حکومت و دولت و شاید ضرورت و اصالت مذهبی آن، یکی از ناگفته‌های بعثت و رسالت می‌باشد.

برداشت عملی دنیای اسلام از حکومت، بعد از رحلت رسول اکرم، همان خلافت بود که در ابتدا چیزی جز جانشینی پیغمبر برای سرپرستی امت نبود. اولین بار نیز که این موضوع عملاً و نظراً مطرح شد، در «سقیفه‌ی بنی‌ساعده» بود. برای «اهل تسنن» که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند، خلافت، جواب مسئله‌ی حکومت اسلامی

شده است و برای شیعیان، ولایت و امامت جواب صحیح مسئله است. هر یک از دو جواب خلافت و امامت یا ولایت، برای خود، تعبیرها و تغییرها و تحولی داشته، تعارض و تنازع‌هایی به دنبال آورده و توجیه و تحلیل‌هایی در جهت اثبات واقعیت و حقایق آنها به وجود آورده است.

اصل اکتساب و خودیاری در رابطه با ناگفته‌های بعثت

برای آنکه بیشتر به علت عدم صراحت حکومت در شریعت و در برنامه بعثت پی‌بریم، می‌توانیم از یک اصل مسلم ابراهیمی قرآن یا اسلام استمداد جوئیم و آن اصل «سعی و اکتساب» است و می‌توانیم نامش را اصل «خودیاری» و بلکه «خودداری» بگذاریم. اشارات پراکنده‌ای در سراسر قرآن نسبت به این اصل وجود دارد، مانند:

«أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ.

وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ.

أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ»^۱

«لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ»^۲

«وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ»^۳

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ

مَشْكُورًا»^۴

۱. نجم (۵۳) / ۳۶ تا ۳۹: یا از مفاد کتاب آسمانی موسی.

و [تعلیمات] ابراهیم - که حق [بندگی ما] را به تمامی ادا کرد - باخبر نشده است؟

که هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد گرفت.

و اینکه انسان جز ثمره تلاش [و نیت] خود را نخواهد داشت.

۲. اسراء (۱۷) / ۱۵ یا فاطر (۳۵) / ۱۸ یا زمر (۳۹) / ۷: ... هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نخواهد داشت...

۳. انعام (۶) / ۱۶۴: ... هیچ کس دست آوردی جز بر عهده خودش ندارد؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را بر

عهده نخواهد داشت...

۴. اسراء (۱۷) / ۱۹: و کسانی که [بهره] آخرت را بخواهند و چنان که شایسته آن است، با داشتن ایمان برای

آن تلاش کنند، تلاش آنان مورد نظر [خدا] است.

«يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى»^۱

«لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى»^۲

«كُلُّ امْرَأٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ»^۳

«لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»^۴

«لِيُجْزَى اللَّهُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ»^۵

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا
اَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»^۶

از این جهت اصل «خودباری» گفتیم که هر کس باید بار خویش را خود بردارد. جزاء و پاداش و عذاب تماماً بر حسب باری است که شخص برمی‌دارد، تلاشی که به خرج می‌دهد و اکتسابی که دست‌آخر نموده، به مایملک و موجودی خود می‌افزاید. پس باید تلاشی با دست و اعضا یا با تفکر و فعالیت‌های ذهنی و عاطفی خود بکنیم؛ باری برداریم و چیزی به دست بیاوریم تا به پاداش و بهشت برسیم. آنچه را که آماده و تحویل شده یا ساخته و پرداخته باشد، ممکن است فضل و رحمت خدا و ارزنده و مستحق شکر باشد؛ اما تعلق به ما و جای حسرت و تمنا برای دیگران ندارد. آنچه را که مکتسب و مخلوق ما باشد، متعلق به ما خواهد بود و آنچه را که از فضل خدا درخواست کنیم برای ما باقی خواهد ماند و ثمربخش می‌شود. به این ترتیب می‌توانیم بگوئیم که گفته‌های بعثت، داده‌های خدا و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

۱. نازعات (۷۹) / ۳۵: در آن روز انسان هر چه کرده است به یاد آورد.

۲. طه (۲۰) / ۱۵: ... تا هر کس در برابر تلاش خود جزا بیند.

۳. طور (۵۲) / ۲۱: ... که هر کس در گرو دست‌آورد خویش است.

۴. بقره (۲) / ۲۸۶: ... دست‌آوردهای [نیک] هر کس به نفع خود اوست و دست‌آورد [زشت] او نیز وبال او؛ ...

۵. ابراهیم (۱۴) / ۵۱: تا خدا هر کس را برابر دست‌آوردش کیفر دهد...

۶. نساء (۴) / ۳۲: عواملی را که خدا به وسیله آن شما را بر یکدیگر برتری داده، آرزو نکنید؛ مردان بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش دارند و زنان نیز بهره‌ای از دست‌آوردهای خویش؛ [به جای رشک نسبت به یکدیگر] از فزون‌بخشی خدا درخواست کنید...

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ^۱ است که در حکم سرمایه‌گذاری خدا برای انسان می‌باشد و ناگفته‌های بعثت، واگذاشته‌های به خود مؤمنین است که باید تلاش و کسب کنند و بهره‌مند و برخوردار شوند. اگر چیزی به مؤمنین واگذاشته شود، بهره و پاداشی نخواهد بود. تعداد چیزهایی را نگفته و نداده‌اند تا خودمان جستجو و تولید نماییم. کوشش و کسب، حالت دینامیک به دین می‌دهد و همین حرکت و رشد و پیشرفت است که هدف و جزئی از برنامه بعثت از طریق تربیت و تکامل و تقرب می‌باشد. دین یک «سقف» (Plafond) نیست که اشخاص را بردارند و در آنجا بگذارند. بلکه حرکت و پروازی است مستمر به سوی مقصد بینهایت، به وسیله‌ی عمل؛ عملی شایسته و جهت‌دار، با حرکت سراسر و یکسره به سوی خدا. پیغمبر و رسول و برنامه بعثت او در این زمینه کاری برای ما نمی‌کند، جز آنکه راه و روش را به ما نشان دهد که بیمائیم و خودمان را بسازیم. او هم بشری است مثل ما که از خدا وحی می‌گیرد:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.»
(کهف (۱۸) / ۱۱۰، آخرین آیه)

(بگو همانا که من غیر از بشری همچون شما نیستم که وحی بر من فرستاده می‌شود، جز این نیست که خدای معبود و مقصود شما همان خدای یکتاست حال هر کس آرزومند ملاقات (یا دیدار) پروردگارش باشد، پس به عمل و به کار شایسته پردازد و در بندگی پروردگارش احدی را شریک قرار ندهد.)

درباره دانائی و دانش دیدیم که، ضمن تجلیل فراوان قرآن از علم و طرق مختلف تحصیل آن، نه پیغمبر مدرسه و دانشگاهی تأسیس کرده‌است و نه قرآن به تحقیق و تدوین و تعلیم رشته‌های علوم و فنون (به استثنای کتاب و حکمت) پرداخته‌است و نه آنکه خدا، جز به طور استثنا (مثلاً در مورد خضر)، به کسی «علم لدنی» داده‌است؛ بلکه این کارها را به عهده خود مؤمنین واگذارده‌است که از راه سیر در زمین و در تاریخ، نظاره و تدبر در آیات، تفکر در خلقت و تحریر و تدریس انجام دهند. برای ما گوش و چشم و دل قرار داده و گفته‌است آنها را به کاراندازیم و اگر نیندازیم و از چیزی پیروی کنیم، مسئول و مؤاخذ خواهیم بود:

۱. مائده (۵) / ۵۴: ... این افزون‌بخشی خداست که به هر که خواهد ارزانی می‌دارد؛ ...

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۱

خلاصه آنکه، عالم شدن و به دنبال علم رفتن، ارزش بیشتری دارد تا عالم بودن. علم انسان باید با اکتشاف و اکتساب خود شخص و از گهواره تا گور در تزايد مستمر باشد؛ کما آنکه به خود پیغمبر دستور داده می‌شود که به جای تعجیل در قرآن، زیاد شدن علمش را از خدا بخواهد:

«وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه (۲۰) / ۱۱۴)

(... و در قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو به نهایت برسد، شتاب منما و بگو: پروردگارا! بر من از حیث علم بیفزای).

در اقتصاد نیز دیدیم که مالکیت و سود ممنوع نبود؛ بلکه به شرط تحریک و پویایی یا صفت دینامیک داشتن و به بن بست مال اندوزی و تکاثر نرسیدن، مجاز و مثاب نیز هست. مال و منافع که به دنبالش انفاق و احسان بیاید، وسیله برای رشد و تزکیه و تربیت یا تثبیت و تسلط بر نفس شده و از طریق اراده و تقوا، راه تشبه و تقرب به خدا را هموار می‌نماید. اقتصاد در اسلام، اسباب کار عبادت برای تدارک آخرت است، نه تأمین و تنظیم دنیا که خود به خود و در حد معقول فراهم خواهد شد. هم راه‌های تحصیل و تولید به عهده انسان‌ها گذارده شده است و هم تعیین و تدوین سیستم‌های اقتصادی که باید با رعایت حدود و موازینی باشد که به لحاظ عبادی و تزکیه تعیین گردیده است، که خود تمرین و تلاش و تربیت است.

حال می‌رسیم به حکومت. برنامه بعثت، دادن یک فورمول یا سیستم شسته و رفته نبوده است که ثابت و مشخص باشد و ما را متوقف و متحجر کند. فرستاده خدا مأموریت نداشته است که برای امت خود شکل حکومت عادل صالح قادر را تعلیم بدهد و نه آنکه حاکم عادل کاملی را تحویل بدهد. این را می‌گوید که با ملاک‌هایی مانند دانایی و دانش، والی و مسئولینی داشته باشید و با رعایت میزان و نظام و عمل به قسط و با مشورت و همکاری یکدیگر، حکومت به عدل بنمائید تا امانات و اموال و حقوق مردم و سرحدات سرزمینتان حفاظت و دفاع شود؛ اما نه به

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: پیرو آنچه بدان علم و آگاهی نداری مباش، که چشم و گوش و دل، هر یک در مورد آن مسئول است.

صورت حکومتی که تحمیل بر شما یا ساخته و پرداخته خدا باشد. حکومت باید از خودتان بجوشد و خواسته و پسندیده و ساخته خودتان بوده، با شرایط و نیازها، با رشد مردم و با روابط با دنیای خارج تطبیق نماید. اصرار دارد که زیر حاکمیت و اسارت دیگران یا طاغوت‌ها نرفته و کسی را ولی یا سرپرست خودمان و شریک در مالکیت و آمریت خالق متعال نگرفته، و بازگشت به شرک نکنیم. به این ترتیب، حکومت و ولایت یک نوع حرکت به سوی توحید است و از پایه‌های پنجگانه اسلام به شمار می‌رود. خودکفایی، خودجوشی یا خودباری، پرده اول و اعلام منفی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌شود، در حالی که حکومت بر خود یا حاکمیت انسان‌ها، بنا به امانت‌داری و خلافت الهی، بند دوم کلمه طیبه، یعنی «الْأَلَّهِ» را تحقق می‌بخشد. حاکمیت ملی یا دموکراسی و تکافل اجتماعی یا اهتمام در امور یکدیگر و همکاری، از این نظر که تمرین و تربیت است، عبادت محسوب می‌شود. همان‌طور که نفقه‌دادن، کسب حلال کردن و استقلال مالی داشتن، به فرموده پیغمبر،^۱ نه باب از ده باب عبادت است و کاسب، حبیب خدا می‌باشد.^۱

۴- بهداشت و پزشکی

از مقوله‌ی بهداشت یا حفظ‌الصحه و از سلامت بدن و معالجه‌ی امراض نیز چیزی - لااقل به صورت مستقیم و صریح - در برنامه بعثت نیست؛ در حالی که سلامت و امنیت را پیغمبرمان دو نعمت بزرگی معرفی کرده‌است که قدرشان را نمی‌دانیم:

«نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ»^۲

ضمناً اگر در آیه بعثت و در آیات دیگر قرآن اشاراتی در این باب نداریم^۳، ولی در احادیث نبوی و ائمه اطهار اطلاعات و دستورهای زیادی در باره بهداشت و حتی

۱. بحث تاریخی و تطبیقی که در فصل‌الحاقی آخر کتاب آمده، برای شکافته شدن بیشتر مسئله حکومت در اسلام مفید است.

۲. حدیث نبوی: دو نعمت‌اند که مجهولند، سلامتی و امنیت.

۳. تقریباً تمام اشتقاق‌های سلم و سلام که در قرآن آمده‌است، در حول و حوش اسلام، تسلیم و سلام یا درود می‌باشد. تنها دو سه مورد داریم که سلامتی و امنیت را افاده می‌نماید و آن هم بیشتر در وصف آخرت است؛ مانند:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ.» (حجر ۱۵ / ۴۵ و ۴۶)

(ولی] پروا پیشگان در باغ‌هایی [از بهشت] و [کنار] چشمه سارها به سر می‌برند. ←

پزشکی و طبابت رسیده است و کتاب‌هایی به نام «طِبُّ النَّبِيِّ» و «طِبُّ الرَّضَا» وجود دارد که در آنها از این قبیل مسائل سخن می‌گوید: تأکید بر کم‌خوری و نیمه‌سیر برخاستن از سفره، خوب جویدن غذا، استحباب موکد مسواک، خود طهارت به صورت وضو و غسل و تیمم که از احکام دین است و پاک و پاک‌کننده بودن آب^۲، یا روزه که فواید بهداشتی و استعلاجی آن مسلم است. همچنین سفارش‌هایی که برای سبزی‌ها و میوه‌ها یا بعضی آشامیدنی‌ها و خوردنی‌ها شده است، یا توصیف غسل و شیر در قرآن، با ذکر «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»^۳ در مورد اولی و «لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ»^۴ در مورد دومی که در سوره نحل (۱۶) آمده است.

توضیح مطلب آنکه، بعضی از این تذکر و تعلیم‌ها، مانند آداب طهارت و امساک و غیره، خود شریعت و حکمت است که در «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» می‌آید و اوصاف آب و غسل و شیر و نعمت‌های حیات بخش طبیعت قسمتی از «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» محسوب می‌شود. اما سفارش‌های بهداشتی و دستورهای استعلاجی را که از پیغمبرمان و از امامانمان دریافت کرده‌ایم، باید به حساب اسوه‌بودن و پیشوائی آنان بگذاریم که مانند یک فرد مؤمن به خدا و عامل به دین، به کار زندگی خود و

→ [به آنان گویند:] با سلامت و امنیت به بهشت درآید.

«وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (یونس / ۱۰) / ۲۵

(خدا به سرمنزل سلامت فرا می‌خواند؛ ...)

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انعام / ۶) / ۱۲۷

(آنان نزد صاحب‌اختیارشان جایگاهی امن و آرام دارند...)

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مائده / ۵) / ۱۶

([کتابی] که [خدا در پرتو آن هر که را پیرو خشنودی او باشد، به راه‌های نجات هدایت نماید...])

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ.» (انبیاء / ۲۱) / ۶۹

(فرمان دادیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش.)

۱. حدیث:

«المُعْدَةُ رَأْسُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ»

(شکم‌پرستی سرمنشأ همه‌ی دردهاست و خودداری سرمنشأ همه‌ی درمان‌ها.)

۲. بحث و بررسی مفصل در کتاب «مطهرات در اسلام».

کتاب «مطهرات در اسلام»، اولین اثر مندرج در جلد هفتم مجموعه‌ی آثار است. این مجموعه با نام «مباحث علمی، اسلامی» در سال ۱۳۷۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب).

۳. نحل (۱۶) / ۶۹: ... که در آن برای مردم شفا است...

۴. نحل (۱۶) / ۶۶: ... شیر خالصی به شما می‌نوشانیم که به کام نوشندگان گواراست.

به بندگی خدا و خدمت به خلق پرداخته، هم تمرین برای خویش و خویشان می نمودند و هم تعلیم و هدایت در کار دنیا و آخرت به مردم می دادند. در حقیقت، پیاده کردن یا پیاده شدن برنامه بعثت در مرحله اجرایی بوده است. به عبارت دیگر، می توانیم این قبیل تعلیمات را از امور دنیائی وا گذاشته به خودمان بگیریم که پیغمبر و ائمه نیز به مصداق «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۱ یا «يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۲، افرادی از خودمان بوده، کردار و گفتارشان برای ما اسوه حسنه است و مشمول وعده کلی «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۳ می شوند. کما آنکه خود ما هم به مصداق:

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.» (فرقان (۲۵) / ۷۴)

(و کسانی که می گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آنچه روشنی بخش دیدگان است، عطا فرما و ما را (در اعمالمان) برای اهل تقوا پیشوا قرار بده.)

و به حکم:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره (۲) / ۱۴۳)

(و این چنین شما را امت میانه و پسندیده‌ی عادلانه قرار دادیم تا گواه و الگو برای مردم باشید و رسول نیز بر شما گواه و الگو باشد...)

جا دارد آرزو کنیم که حتی پیشوای مؤمنین متقی باشیم و با اعتدال و میانه‌روی در دو حد افراط و تفریط دین و دنیا، شاهد و نمونه برای مردم جهان بوده و از پیامبر بزرگوارمان سرمشق بگیریم.

به طور خلاصه آنچه از بهداشت و پزشکی به نظر آید، قسمتی در برنامه تعلیم و تلاوت آیه بعثت است و قسمت عمده تر آن در برنامه امامت است که از واگذاشته‌های به خودمان می باشد.

۵- امنیت و مسالمت

از امنیت و ایجاد محیط سلم و مسالمت، با آنکه یکی از دو نعمت مجهول بزرگ

۱. کهف (۱۸) / ۱۱۰: ... من بشری همچون شما هستم...

۲. فرقان (۲۵) / ۷: ... که غذا می خورد و در بازارها گام می زند...

۳. بقره (۲) / ۱۲۴: ... تو را [سرمشق و] پیشوای مردم قرار می دهم...

خدادادی است، همان‌طور که در بند ۴ اشاره کردیم، چیزی در برنامه‌ی بعثت و رسالت رسول اکرم (ص) نیامده است و صراحتی در این باب دیده نمی‌شود؛ در حالی که آیات و روایات فراوانی دلالت بر تأکید بر آن دارد. با مختصر توجه به آیات و روایات معلوم می‌شود که امنیت خاطرها و محیط زندگی و مسالمت در روابط انسان‌ها، به‌عنوان خواسته‌های طبیعی و ارزش‌های اعلائی اعلام شده است که مانند برکت و رفاه، به‌طور تبعی یا خود به‌خود در اثر ایمان به‌خدا و بندگی او تأمین می‌گردد.

اصولاً احساس امنیت و حالت سلم و مسالمت در ذهن و ضمیر بشر و در محیط زیست انسان‌ها، از مطلوب‌های اولیه همه‌ی ادیان بوده و حتی دو کلمه ایمان و اسلام، هم‌ریشه با امنیت و امان و با سلم و سلامت هستند.

اولین نعمت و بهره‌ای که خداوند همراه با هدایت و یاد خود نصیب مؤمن می‌نماید، امنیت و آرامش درون و اطمینان خاطر است:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ.»
(انعام (۶) / ۸۲)

(کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را آلوده به ظلم و خلاف حق نکردند، برایشان امنیت و اطمینان فراهم است و همان‌ها هدایت‌شدگانند.)

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.»
(رعد (۱۳) / ۲۸)

(کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا اطمینان می‌یابد؛ آنگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌گیرند.)

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ.»
(فتح (۴۸) / ۴)

(اوست کسی که در دل‌های مؤمنین آرامش و اطمینان نازل کرد تا بر ایمانی که دارند، ایمان و امنیت بیفزاید...)

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.» (اعراف (۷) / ۹۶)
(و اگر اهالی قریه‌ها (و شهرها) ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌گرفتند (یا بیاورند و بگیرند) حتماً فراوانی نعمت و برکات را به روی آنها

می‌گشودیم (یا می‌گشاییم) ولیکن تکذیب (خدا و پیغمبران را) کردند، بنابراین گرفتار و دچار آنچه کسب و ایجاد می‌کردند (یا می‌کنند) نمودیم (یا می‌نماییم).

«وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيْرُوا فِيهَا لَيْلَىٰ وَأَيَّامًا آمِنِينَ.
فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَا لَهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَا لَهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» (سبا (۳۴) / ۱۸ و ۱۹)

(و بین (آبادی‌های) آنها و قریه‌ها و آبادی‌های دیگری که برکت و فراوانی داده بودیم، آبادی‌های آشکار قرار دادیم (مزارع و باغات چنان به هم پیوسته شده بودند که دهات و آبادی‌ها متصل و مشهود بودند) و سیر و سفر در آن دیار را اندازه نهادیم (کوتاه و کم مشقت نمودیم و گفتیم) شب‌ها و روزها در امنیت (کامل) طی طریق و آمد و رفت نماید.

اما (ساکنین و مردم آن دیار، قدر نعمت و امنیت را ندانسته، از روی ناسپاسی و به زبان حال) گفتند: پروردگارا، میان سفرهای ما (و منزلگاه‌های راه) فاصله و دوری بینداز و (به این ترتیب) به خود ظلم کردند و بالتسبیح (سلب حاصل‌خیزی و آبادی از آن سرزمین شده، آن تمدن و بلاد و اهالی را از بین برده، فقط به صورت) داستان‌هایی باقی گذاردیم و آنجا را به کلی پراکنده و از هم گسیخته کردیم...

به‌طوری‌که در آیات اخیر دیده می‌شود اعراض از خدا و ناسپاسی و کفر، سلب برکت و نعمت می‌آورد و خود مردم و امت هستند که عامل سختی و بدبختی خویش می‌شوند.

در آیات زیر نیز صحبت از سلب امنیت و به‌وجود آمدن محیط خصومت و وحشت شده است که عامل و علت ناامنی، هم خداست و هم خودشان:

«أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ.
أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًىٰ وَهُمْ يُلْعَبُونَ.
أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ.»

(اعراف (۷) / ۹۷ تا ۹۹)

(آیا بدین ترتیب اهالی آن آبادی‌ها ایمن بوده‌اند که عذاب و بلای ما شب

هنگام که در خواب هستند، بر سرشان نیاید؟
یا آن آبادی‌ها و اهالی اطمینان داشتند که در روز، وقتی سرگرم بازی
هستند، دچار بلا و مصیبت ما نشوند؟
پس آیا از نقشه و مکر خدا ایمن شدند، در صورتی که فقط قوم زیانکار
هستند که چنین خاطر جمعی مغرورانه پیدا می‌کنند.

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ
أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْسِكُمْ سُوءًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ
نُصِرَفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» (انعام (۶) / ۶۵)

(بگو او (خداوند) قادر است که از بالای سر (و مافوق‌های) شما یا از
زیر پا (و زیر دستانتان) بر شما عذاب برانگیزد یا شما را گروه گروه و
ضد یکدیگر کرده، بلا و وحشت بعضی را بر بعضی دیگر بچشاند؛ بنگر
که چگونه آیات را می‌گردانیم (از جهات مختلف ارائه می‌دهیم) تا
شاید تفقه نمایند.)

در آیات دیگر، دستور صریح صلح‌جویی و مسالمت به مؤمنین داده، رفتار و
روابط غیرمسالمت‌آمیز را دنباله روی از شیطان و نتیجه حکومت و ولایت‌بازیگران
دنیاپرست می‌داند و آشوب و فساد را که نشانه‌های محیط‌های آلوده‌ی غیرسالم
است، شدیداً منع کرده و دستور اصلاح می‌دهد و فتنه (یا عدم آزادی در عقیده) و
نقض پیمان و قرارها را بدتر از قتل و جنگ می‌شناسد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.» (بقره (۲) / ۲۰۸)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی از در سلم و صلح درآئید و
گام‌های شیطان را پیروی نکنید؛ به‌درستی که او برای شما دشمن است.)

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا فِي
قَلْبِهِ وَهُوَ الذَّلِيلُ الْخِصَامُ.»

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.» (بقره (۲) / ۲۰۴ و ۲۰۵)

(و از میان مردم کسی (یا کسانی) هستند که گفتارشان درباره زندگی دنیا

تو را به تعجب و شگفتی وامی‌دارد و خدا را نیز شاهد آنچه در دل دارند می‌گیرند؛ در حالی که سرسخت‌ترین فرد (یا افراد) در دشمنی او (یا آنها) هستند.

و چون به ولایت و حکومت برسد، کارش فساد و تباهی در زمین و جامعه است و از بین بردن محصول و نسل؛ در حالی که خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.

«وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.» (قصص (۲۸) / ۷۷)

(و همان‌طور که خدا بر تو (خطاب مؤمنین و هموطنان به قارون بوده است) نیکی و احسان کرده (و این اموال و خزائن را داده) است تو نیز احسان و خدمت بنما و پیرامون فسادانگیزی در زمین و دیار مگرد، به‌درستی که خداوند مفسدین را دوست ندارد.)

«وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره (۲) / ۱۹۱)

(... و فتنه شدیدتر از کشتار و جنگ است...)

«وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره (۲) / ۲۱۷)

(... و فتنه بزرگ‌تر از قتل است...)

پس به طور خلاصه، ایجاد امنیت و برقراری سلم و آرامش و مسالمت در روابط انسان‌ها، جزو مواد دسته‌اول برنامه بعثت نیست؛ ولی کاملاً مطلوب در نزد خدا و مورد نیاز بندگان خدا برای دین و دنیا بوده، در نتیجه ایمان و اطاعت خدا و به عنوان محصولات فرعی و خود به خودی برنامه‌ی بعثت انبیاء، تأمین می‌گردد.

* * *

در زمینه جنگجوپروری، جنگ‌آوری و کفرستیزی که از ناگفته‌های آیه بعثت است هم، در بحث‌های راجع به جنگ و صلح از دید قرآن و سیمای واقعی اسلام^۱، مکرر و مفصل صحبت کرده و نشان داده‌ایم که برخلاف طبع و تصور بشری و

۱. جلد اول «بازیابی ارزش‌ها» در مقاله‌ای به همین نام، و در مقالات راجع به «آزادی و انسانیت» یا «ترمز و تفضل» در همان کتاب.

علی‌رغم تلقین و تبلیغ شدید و تحریف‌هایی که این روزها در کلام و آئین خدا صورت می‌گیرد، چنین روحيات و رفتار و کردار نه تنها در برنامه بعثت و حکومت رسول اکرم و اوصیای معصومش نبوده‌است، بلکه خود آنها مظلوم و قربانی همین خصال شیطانی بوده و پیوسته توصیه به حق و عدالت و به‌صبر و مرحمت کرده‌اند. در بند ۶ زیر نیز که از روش اجرای برنامه بعثت صحبت خواهد شد، از دیدگاه دیگری جواب سؤال فوق داده می‌شود.

۶- روش اجرای برنامه

سؤال این است که در کیفیت ابلاغ و اجرای برنامه بعثت، آیا گفته شده است که دعوت باید بر مبنای بدبینی و بر معیار دشمنی و نابود کردن کافر و ظالم باشد و با اجبار و تحمیل پیش برود، یا حالت خوش‌بینانه و دوستی و خدمت و خودمختاری انسان‌ها را داشته، سازنده و زنده‌کننده باشد؟

در آیه بعثت، صراحت و حتی اشاره‌ای در جواب این سؤال نمی‌بینیم. گفته نشده است که رسول خدا اجرای برنامه را با خشونت و خصومت انجام دهد یا با مسالمت و محبت. ولی می‌بینیم، خود برنامه سراسر مثبت است و سازنده؛ ضمن آنکه آزادمنشانه بوده، حداکثر شخصیت را برای طرف یعنی مضمولین رسالت و دعوت قائل می‌شود. مثلاً می‌توانست بفرماید: آنها را در معرض عذاب و عظمت و سلطه خدا قرار بده تا آیات خدا را بچشند و بپذیرند؛ همان‌طور که در کوه طور، بنا به تقاضا و اصرار حضرت موسی و بنی‌اسرائیل که می‌خواستند خدا را به رأی‌العین مشاهده یا با او گفت‌وگو کنند، تجلی خدا بر کوه و متلاشی شدن کوه، آنها را از وحشت و عظمت مدهوش ساخت. در اینجا فقط گفته می‌شود: آیات و نشانه‌های خدا را بر آنها تلاوت و قرائت نما، بر معلوماتشان بیفزای و آزادشان بگذار که خودشان تصمیم بگیرند.

«یُزْکِیهِمْ» که ماده دوم است، برای بعضی‌ها، خصوصاً با تعبیری که در ادبیات پیش از انقلاب و پس از آن به عمل می‌آید، و خاطره تصفیه‌های فیزیکی و حزبی لنین و استالین و پلیس‌های مخفی را تداعی می‌کند و معنای منفی و مخوف حذف و اخراج و اعدام را پیدا کرده است، تصور چیزی شبیه به پاکسازی‌های ادارات را می‌نمایند یا القاء می‌کنند. ولی حقیقت عکس آن می‌باشد. تزکیه به‌هیچ‌وجه به معنای ازبین‌بردن و بیرون انداختن شیء یا شخص نیست؛ بلکه پاک و پاکیزه کردن و خالص نمودن شیء یا شخص را می‌رساند؛ به‌طوری که شکوفا و زنده شود و نمو و رشد نماید.

تزکیه را «تنمیه» معنی کرده‌اند و وجین کردن سبزی‌ها از علف‌های هرز و خاشاک و کثافات را نیز تزکیه می‌گویند. به طور خلاصه، بهتر کردن است و به فطرت پاک اولیه برگرداندن، و این عمل همان‌طور که در سخنرانی مبعث سال ۱۳۶۱ دیدیم، به دست خود شخص و از طریق انفاق و زکات مال انجام می‌گردد. البته ممکن بود بفرماید: بدها و مانع‌ها و مخالف‌ها را بردار و از بین ببر تا محیط سالم به وجود آمده و باقی‌مانده‌ها عبرت بگیرند؛ همان‌طور که احزاب انقلابی که مدعی دفاع از حقوق اجتماع و از منافع رنجبران و محرومان هستند، یا دیکتاتورها و مستبدها این کار را می‌کنند و اصلاح یا چاره فساد را در ارباب و اخراج و اعدام می‌بینند.

با الهام از این آیه، گفته شده است که اسلام به تربیت اهمیت خاص داده و آن را مقدم بر تعلیم می‌داند. این حرف درست است و ترتیب مطالب در آیه بعثت، خود یکی از دلالت‌ها و گفته‌های آیه می‌تواند محسوب شود؛ ضمن آنکه آیات دیگری در قرآن در تأیید آن آمده‌است. آنجاها که می‌فرماید: هدایت خدا شامل مؤمنین، محسنین، مجاهدین و مخصوصاً متقین می‌شود؛ یعنی کسانی که پذیرش اعتقادی، عاطفی، ارادی، اخلاقی و به‌طور کلی آمادگی روحی و تربیتی برای قبول حقیقت و حق و برای نیکی و پاکی پیدا کرده باشند، و خداوند ظالم‌ها را که جانب ناحق را می‌گیرند و نافرمان‌ها و سنگدل‌ها را هدایت نمی‌نماید. اما آیه بعثت، نوع خاصی از تربیت را که تزکیه است به پیغمبر توصیه می‌نماید. اگر تربیت را به معنای تغییر انسان‌ها از آنچه هستند، به آنچه می‌خواهیم باشند، بگیریم، می‌دانیم که در منطق معمول انسان‌ها، برای تربیت افراد راه‌های مختلف وجود داشته‌است و دارد. سابقاً و معمول مکتب‌خانه‌های ما، چوب و فلک اسباب تربیت بوده‌است و در بعضی خانواده‌ها هنوز هم رسم کتک و دعوا به کار برده می‌شود. در نزد بسیاری از فقها، سخت‌گیری و تنبیه یا اجرای حدود و تعزیز، راه نهایی صحیح است و معتقدند که تا اجبار و عذاب در کار نباشد، نه مردم آدم می‌شوند و نه اسلام در جامعه پیاده می‌گردد. در سیستم تعلیماتی اروپای بعد از قرون وسطی، مدتی تمایل به طرف تشویق رفت که جای تنبیه را بگیرد. پس از آنکه توجه بیشتری به شخصیت انسانی پیدا شد، ارزش برای آن نوع تربیت و تغییر قائل گشتند که درونی و خودجوش باشد. سیستم‌های تبلیغ و تأثیر و توجیه در دنیا متداول گشت؛ از یک طرف با متوجه و معتقد ساختن افراد به آنچه به سود آنها و مطلوب نزد خودشان است و از طرف دیگر، محیط و شرایط را مناسب با تربیت مطلوب درآوردن. ارباب و اجبار در

کوتاه‌مدت و در سطح و ظواهر ممکن است مؤثر باشد، ولی اگر تغییری در افراد ایجاد کند، در جهت امحای شخصیت آنها و رجعت به غلامی و حیوانی است، یا باعث تظاهر و تقلب گردیده، فساد و عناد را رایج می‌سازد که ضد تربیت است و عکس‌العمل‌های مخالف به دنبال دارد. اما سیستم تزکیه که به دست خود شخص، از روی ایمان و رشد اراده انجام گردد و اسارت و حب دنیا را که رأس همه خطاها است مهار نماید، سرآمد تمام سیستم‌های دیگر می‌باشد.

عمل سوم که «یُعَلِّمُهُمْ» است، آن نیز در مقایسه با شیوه‌ها و سیستم‌های دیگر تعلیم که در دنیا متداول بوده و تحول یافته‌است، حالت خاص دارد. برای القاء یا انتقال یک اطلاع یا اعتقاد و طرز تفکر به اشخاص، غیر از تعلیم که یاددادن و آگاه‌ساختن و دانا کردن است، راه‌های متعددی وجود دارد؛ از جمله: تلقین یا تأثیر از طریق تزئین، تحریک، تهدید و تدابیر تبلیغاتی دیگر. تلقین یک عقیده یا علاقه و علم ممکن است از راه روانی و عاطفی صورت گرفته و از نوع کارهایی باشد که عرفا و شعرا انجام می‌دهند و طرف را به نحوی مسحور و مفتون یا مرعوب می‌سازند و به جای آنکه شخص در روشنایی بوده، همه‌جا را آن‌طور که هست ببیند و حق و هدف را بدون دخالت‌هایی انتخاب کند، او را متوجه و منحصر در آنچه می‌خواهند، می‌نمایند و در تاریکی می‌برند؛ در حالی که اثر ایمان به خدا و ولایت او، «يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ است و اگر رسول خدا آیات بیّنات را بر ما تلاوت می‌کند و از ما عمل شایسته می‌خواهد، برای بیرون آوردنمان از تاریکی‌ها به روشنایی است و این کار را از روی رأفت و رحمت انجام می‌دهد:

«هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ.» (حدید (۵۷) / ۹)

(اوست کسی که بر بنده‌اش آیات آشکار خالی از تردید را می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به روشنی در آورد؛ به درستی که خداوند هر آینه رؤوف و رحیم است.)

«رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا

۱. بقره (۲) / ۲۵۷: ... آنان را از تاریکی‌ها به روشنایی رهسپار می‌گرداند...

يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا قَدْ أَحْسَنَ
اللَّهُ لَهُ رِزْقًا. (طلاق (۶۵) / ۱۱)

(رسولی که بر شما آیات بینات خدا را برمی‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده و کار شایسته انجام می‌دهند، از تاریکی‌ها به روشنایی بیرون آورد و هر کس ایمان به خدا آورده و کار شایسته کند، خدا او را داخل باغ‌هایی می‌نماید که از کف آن نهرها جریان داشته، تا ابد ماندگار در آنجاست؛ به تحقیق خداوند روزی را برای او نیکو نموده است.)

تحریف حقیقت، چشم‌بندی و تبلیغات اغواکننده نیز از همین مقوله است. یک راه هم که در انقلاب‌ها و احزاب به کار می‌برند و حتی بعضی از دلسوختگان انسان‌دوستِ جاهل تجویز می‌نمایند، این است که می‌گویند: به زور هم شده باشد، باید به مردم نادان و نفهم حقایق را تزریق کرد. تعلیم تحمیلی و انحصاری در تبلیغاتی است که با شیوه‌های مختلف و شست‌وشوی مغزی، اندیشه و دانشی را بار شخص می‌کنند؛ مردم حامل آن می‌شوند و غیر از آن چیزی را قبول ندارند، ولی مطلب در وجود و در کنه دل و دماغشان جا نگرفته و اثر نکرده، جاهل مانده‌اند. بار مفاهیم را به دوش می‌کشند، بدون آنکه آزادانه تفقه و تحمل کرده و پذیرفته باشند. اگر برنامه و شیوه رسول چنین طرز تبلیغ و تعلیم بود، به جای «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، «يُحْمَلُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» می‌فرمود. نه تنها قرآن چنین نگفته و نخواسته که تعلیم دین، تحمیلی و برونی باشد، بلکه در همین سوره و در سه آیه بعد، یهودیان را که در عمل و در دل متعهد و معتقد نشده‌اند، به داشتن چنین حالت مورد ملامت قرار داده، انسان‌هایی را که به این ترتیب دریافت دین کرده باشند، همچون چهارپا می‌داند که کتاب بر پشتشان بار کرده‌اند؛ ولی ذاتاً و در درون حامل آن تعلیمات نیستند:

«مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا الثُّورَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا
بُئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.»
(جمعه (۶۲) / ۵)

(داستان کسانی که تورات بر آنها بار شده است، ولی عامل آن نیستند، چون الاغی است که اسفار را حمل می‌کند و چیزی از محتویات آن را نمی‌داند و به آن عمل نمی‌کند؛ داستان قومی که آیات خدا را تکذیب کردند، زشت است و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.)

قرآن نه «يُحْمَلُهُمْ» را تجویز می‌کند که تحمیلی و تلقینی باشد، و نه مانند عرفا می‌گوید که: علم استنباطی از راه حس و تجربه و شناخت استدلالی از راه عقل و تفکر، بی‌ارزش و خالی از اعتبار بوده و باید حضوری و شهودی باشد و نیز از طریق استعفای نفس و سیر و سلوکی که به‌رهبری مرشد و پیر طریقت انجام گردد، به‌دست آید. علم پیغمبران که از طریق وحی و القای روح‌القدس، بدون تعلیم و تدریس یا تفکر و تحقیق، برای آنها فراهم می‌شده است، البته مورد قبول قرآن و از اصول ادیان می‌باشد؛ ولی علمی که این انبیاء و خاتم‌الانبیاء به ما تعلیم کتاب و حکمت می‌دهند، علم با کتابت و قرائت است که در «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۱ و در دستور «فَأَقْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»^۲ آمده است و توصیه و تأکیدهای مکرر «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۳، «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۴، «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۵، «لِيَذَّبُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۶ روی آن اضافه شده است. آن ادراک و ارشاد و ایصال به‌حقی که عرفا یگانه راه ایمان و عرفان می‌شناسند و پای استدلالیان را چوبی می‌دانند، ممکن است مطلوب و عالی باشد، ولی از ناگفته‌های آیه بعثت است.

شیوه‌ی اجرای برنامه، آزاد منشانه است و مثبت و سازنده؛ ضمن آنکه بشری هم می‌باشد؛ یعنی همان راهی که بشر را صاحب دانش و کمال کرده است. نه پیغمبر مأمور شده است که اجبار و اکراه برای هدایت و تعلیماتش به‌کار ببرد و نه از مؤمنین خواسته است که به انتشار و اصدار آئین و امحای کفر و ظلم، از طریق القاء و الزام بپردازند. جز آنکه خدمت و خیرخواهی پیشه‌گیرند و در عمل و رفتار، با تاسی به پیغمبرشان، الگو و نمونه برای سایرین بشوند:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ
الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»^۷

۱. قلم (۶۸) / ۱: نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسد.

۲. مزمل (۷۳) / ۲۰: ... اینک هر چه ممکن است، [در ساعات شب] به تلاوت قرآن بپردازید...

۳. بقره (۲) / ۷۳: ... بسا که خردورزی کنید.

۴. اعراف (۷) / ۱۷۶: ... بسا که اندیشه کنند.

۵. بقره (۲) / ۲۳۰: ... برای اهل دانش بیان کردیم.

۶. ص (۳۸) / ۲۹: ... تا در آیاتش تدبیر کنند و خردمندان بند پذیرند.

۷. بقره (۲) / ۱۴۳: بدین گونه شما را امتی میانه [رو] گردانیدیم تا اسوه و الگو برای مردم باشید و رسول نیز اسوه و الگو برای شما؛ ...

خشونت و شدت فقط برای دفاع از خود و متظلمین در برابر ظالم و متجاوز مجاز شده است؛ آن‌هم تا حد رفع تجاوز و فتنه؛ نه انتقام‌جویی و اعدام فتنه‌گران از صحنه جهان.

البته همین سبک و سیستم که بخواهند اشخاص را در جهت نجات و سعادتشان تربیت و تعلیم داده، به راه راست بیاورند، ولی کمترین فشار وارد نکرده، تعجیل هم نداتشه باشند، نه کار آسانی است و نه شباهت به شیوه‌های بشری دارد که اگر اجبار و تحمیل به کار نبرند، تحمل هم نخواهند کرد. هیچ‌گاه نمی‌گویند:

«أَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ»^۱

از یک طرف مأموریت پیغمبر برای هدایت خلق را می‌بینیم که با علاقه‌ای که به آنها و علمی که به عذاب و عواقب کارشان داشته، خود را می‌خورد و می‌سوزد و از طرف دیگر محدودیت و امر الهی «إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ»^۲، و «مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ»^۳ با تأکید «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»^۴ و با تکرار اینکه حق مراقبت و کنترل آنها را نیز ندارد؛ ضمن آنکه از ناحیه خدا، نه معجزه و وسایل مؤثر در اختیارش قرار داده می‌شود و نه در برابر انکار و عصیان آنها هلاکت و عذابی می‌فرستند. تا آنجا که منکرین و مشرکین، استهزاء و استفهام‌انکاری کرده، می‌گویند: پس هلاکت و عذابت در برابر کفر و عصیان ما چه شد و چرا معجزه نشان نمی‌دهی؟ خدا او را نصیحت می‌کند که این قدر ناراحت و نگران نشود و صبر کند و بداند که در کار خدا اجبار و عجله نیست.

رسول اکرم (ص) از حدود مقرر خارج نشده، علاوه بر تحمل و مقاومت در ادامه رسالت، و برخلاف مکاتب سیاسی-اجتماعی حتی مترقی که آخرش متوسل به زور و انحصار شده‌اند، دست از روی خوش برنمی‌دارد و سزاوار دریافت این نشان پرافتخار از مقام ربوبیت می‌گردد:

«وَإِنَّكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ» (قلم (۶۸) / ۴)

(و همانا که تو استوار بر خلق و خوی عظیمی هستی.)

۱. زخرف (۴۳) / ۵: آیا به حرف اینکه شما گروهی گزاف‌کار هستید [و انکار می‌کنید]، قرآن را از شما باز داریم؟

۲. فاطر (۳۵) / ۲۳: تو فقط هشداردهنده‌ای.

۳. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

۴. بقره (۲) / ۲۵۶: در [پذیرش] دین اکراه [و اجباری] نیست...

که مشکل‌ترین و شایسته‌ترین خدمت و منزلت بوده‌است. شیوه‌ای که نه تنها علی‌رغم تصور و معیارهای بشری، شکست نخورد، بلکه به‌زودی شاهد:

«وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.» (نصر (۱۱۰) / ۲)

(و هنگامی که) ببینی مردم فوج فوج داخل دین خدا می‌شوند.

گردیده و برای بعد از حیات، این وعده‌ی الهی اطمینان بخش را دریافت نمود!

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ

وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.» (صف (۶۱) / ۹)

(اوست کسی که رسول خود را با هدایت و دین حق اعزام داشت تا بر

کل دین و بر تمامی آیین‌ها برتری و اشراف دهد؛ اگر چه مشرکین را

خوش نیاید.)

جمله «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» آخرِ خطِ برنامه بعثت است. همین که پشت سر

فعل «يُعَلِّمُهُمُ» صحبت از عمل دیگری نشده و میدان برای ناگفته‌ها و واگذاشته‌های

به مشمولین دعوت بازمانده تا به میل و تشخیص خود انتخاب راه و اتخاذ تصمیم

نمایند، نشان می‌دهد که پیغمبر مسئولیت بیشتری نداشته و نباید تجسس و تحقیق

کند تا ببیند ایمان آورندگان، آیا عامل به احکام و صادق در دین شده‌اند؟ یا به

طریق اولی موظف به مراقبت مردم و آقا بالاسرشدن آنها نبوده تا یادآوری نماز و

حجاب یا روزه و زکات را بنماید؛ چه رسد به اینکه مأمور مسلح برای تسلط بر مردم

و قبولاندن اسلام به دنیا باشد. قرآن آن قدر به این نکات و طرز برخورد آزادمنشانه

پیغمبر اهمیت می‌دهد که اگر آن را در آیه بعثت نگفته گذاشته است، ولی در آیات

دیگر (و قبل از آنکه آیه بعثت نازل شده باشد) آنها را تصریح و تأکید نموده، مکرر

به فرستاده‌اش گوشزد می‌کند که بگو: «لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»،^۱ «مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

حَفِظًا»،^۲ «لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^۳ یا:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ الْمَنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ

حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ.» (یونس (۱۰) / ۹۹)

(اگر خدا می‌خواست، همه مردم روی زمین ایمان می‌آوردند. حال، آیا

۱. انعام (۶) / ۶۶: ... من کارگزار شما نیستم.

۲. انعام (۶) / ۱۰۷: ... و تو را نگاهبان آنان تعیین نکرده‌ایم...

۳. غاشیه (۸۸) / ۲۲: سیطره بر آنان نداری.

تو می‌خواهی مردم را وادار کنی که مؤمن باشند؟
نه تنها از این جهت که منفی است، بلکه از جهت مثبت نیز دهها بار گوشزد می‌نماید که بگوید:

«إِنَّا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.» (اعراف (۷) / ۱۸۸)
(من فقط بیم‌دهنده و بشارت‌دهنده هستم برای قومی که ایمان می‌آورند.)

«فَذَكِّرْهُ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ.»^۱

«مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ»^۲

یعنی نباید از حد «يُعَلِّمُهُمْ» پافراتر بگذارد. در سوره احزاب (۳۳) در دو آیه متوالی، کلیه‌ی این حالات سبک و صفات پیغمبر در اجرای برنامه بعثت، جمع‌بندی شده، می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا.»
وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)
(ای پیغمبر، ما تو را فرستادیم - مأمور کردیم - تا نمونه و الگوی گواه باشی و مژده‌دهنده و بیم‌دهنده باشی.
و دعوت‌کننده به سوی خدا بر وفق مشیت و مقررات او و چراغی نورافکن.)

تازه در توفیق این مأموریت اصرار و حتمیت چندان نیز اعمال نشده و خداوند قید «لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»^۳ را می‌گذارد، تا آزادی و اختیار هدایت‌شوندگان کاملاً رعایت شده باشد:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ
مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ.» (سجده (۳۲) / ۳)

(یا آنکه می‌گویند پیغمبر آیات قرآن را به خدا بسته و افترا زده است؛ بلکه آن حق است از جانب پروردگار تو تا قومی را که پیش از تو

۱. غاشیه (۸۸) / ۲۱: پس [مردم را] تذکر ده؛ که تو فقط تذکرده‌ای.

۲. مائده (۵) / ۹۹: رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد...

۳. انبیاء (۲۱) / ۳۱: ... شاید که هدایت شوند.

نذیری برایشان نیامده است، انذار کرده، هشدار بدهی؛ به این امید که هدایت شوند.

کلیه مشخصات و معرفی‌های فوق، مانند نذیر، بشیر، مذکر، هادی، شاهد، داعی و غیره که به شرح بالا در آیات عدیده قرآن آمده است و به نظر می‌آید اضافات نسبت به آیه بعثت باشد، در حقیقت بیان شیوه رسالت و چگونگی انجام برنامه بوده، ناگفته‌های آیه را بیان می‌نماید.

نکته دیگری که به نظر می‌آید ذکرش زائد نباشد آنکه، شیوه آزادمنشانه برنامه بعثت در زمان و مکانی ابلاغ و اجرا گردیده است که کمترین خبری از آزادی و ارزش انسانی وجود نداشته است و هنوز هم، حتی در نزد گرویدگان به مکتب و کسانی که خود را مأمور آن و متخصص اجرای اسلام و ادامه‌دهندگان رسالت انبیاء می‌دانند، اعتقاد و درک چندان نسبت به این معانی پیدا نشده، آزادی و ارزش برای انسان‌ها قائل نیستند و این خود یکی از نشانه‌های اصالت و الهی بودن قرآن است که زمین تا آسمان با طرز تلقی بشر تفاوت دارد و سال‌ها می‌بایستی بشر رشد و ترقی و تجربه نماید، تا قطعه‌ای از این راه را طی کند.

۷- اخلاق

در برنامه چهار ماده‌ای بعثت، از اخلاق و از تعلیم فضایل اخلاقی یا انسانی نیز ذکری به میان نیامده، به نظر می‌آید اخلاق باید جزء ناگفته‌های بعثت و واگذار شده‌های به خودمان به حساب آید. اما در یک حدیث معتبر معروف می‌بینیم که رسول اکرم (ص) علت و عامل بعثت خود را تمام کردن و به کمال رساندن مکارم و ارزش‌های اخلاقی اعلام می‌نمایند:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتُمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.»^۱

اگر «بُعِثْتُ» را که در ماده دوم آمده است و معمولاً «تربیت» ترجمه می‌کنند، جانشین و عامل اخلاق بگیریم، رفع این اشکال خواهد شد. ولی دیدیم که ترکیه، عبارت از پاک کردن نفوس یا اشخاص از زدودنی‌ها بود، و برگرداندن انسان‌ها به اصل خود و به فطرت اولیه صحیح؛ آن‌هم بیشتر از طریق انفاق مال و مایه گذاشتن از آنچه محبوب نزد انسان است. به عبارت دیگر، مقابله با دنیاپرستی بود که به مصداق

۱. حدیث نبوی: همانا که من مبعوث شده‌ام تا مکارم اخلاق را به اتمام و انجام برسانم.

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيَّةٍ»^۱، منشاء معایب و خطاها شناخته شده است، و در هر حال، با آنچه توسط عرفاً گفته می‌شود، تطبیق کامل ندارد.

حقیقت این است که کلمه اخلاق به خودی خود و به تنهایی رسای به معنی نیست. در زبان فارسی روی مسامحه و اختصار است که آن را به جای صفات حمیده و رفتار نیک به کار می‌بریم. اخلاق که از خلقت و خلق می‌آید، خلق و خو و کیفیت رفتاری شخص را می‌رساند که ممکن است خوب یا بد باشد و بیان صحیح‌تر و کامل‌تر آن، خوش اخلاقی یا بد اخلاقی است.

در حدیث نبوی هم لفظ اخلاق به صورت مطلق و مفرد نیامده است؛ بلکه «مکارم الاخلاق» فرموده‌اند که بزرگواری‌ها و کرامت‌ها است، یا ارزش‌های اخلاقی که باید از حالت نیمه و ناقص به صورت تام و تمام یا کامل برسد. بنابراین باید خوبی و بدی را که صفت اخلاق می‌شود، تعریف کرد تا ببینیم آیا در برنامه بعثت آمده است یا خیر.

در عرف متداول وقتی می‌گویند فلان آقا یا فلان خانم خوش اخلاق است، غالباً مطبوع بودن برخوردهای او استفاده می‌شود، یا بر وفق میل و به نفع خود ما بودن. هر کس را که در گفتار یا کردار و احیاناً در طرز تفکر و پندار، مفید به حال ما و منطبق با ما باشد، می‌گوییم خوش اخلاق است و آدم خوبی است. معیار، خودمان هستیم. در سطح بالاتر، یعنی عمومی‌تر اجتماعی و سیاسی، معیار اخلاق خوب را مفید و مناسب بودن در جامعه و خدمت‌گزار اجتماع بودن می‌گیرند کسی که بیشتر رعایت آداب جامعه را نموده، با مردم بجوشد و مطبوع آنها باشد و از نظر سیاسی و اداری، مخصوصاً در نظام‌های سوسیالیستی و کمونیستی، بیشتر مطیع و مفید در برابر نظام اجتماعی حاکم باشد. به این ترتیب، اخلاق جنبه‌ی کاملاً نسبی و مکانیکی پیدا کرده و فرد ایده‌آل کسی می‌شود که بیشتر محو و منقاد در جامعه بوده و مانند یک گاو کاری فریه، گاو ماده‌ی صد کیلو شیرده سربزیر و یا تازی تیزروی شکارآور سراسر فداکار برای ارباب، باشد. از آن بهتر وقتی است که همچون قطعه ماشین اتومات بی‌شخصیت در زیر فرمان بی‌چون و چرای حکومت باشد. به این ترتیب، ارزش انسان تا حد حیوان و جماد تنزل یافته، موضوع اخلاق منتفی می‌گردد. در منطق و سطح دیگری که نزد اخلاقیون آزاد فکر مستقل از ادیان و ارباب تمدن

۱. حدیث نبوی: دوستی دنیا علت هر گناه و لغزشی است.

و حتی بعضی از متدینین روشنفکر، از دیر زمانی عنوان می‌شود و پذیرفته شده است، اخلاق را مترادف و به معنای انسانیت می‌گیرند و انسانیت را یک مجموعه و مفاهیمی می‌شناسند که متمایز و مقابل حیوانیت و سبعت باشد. اما به طوری که در مقاله «چهار ایسم»، جلد سوم «بازیابی ارزش‌ها» در قسمت «اومانیسیم»، شرح داده‌ایم، انسانیت یا اومانیسیم نمی‌تواند تعریف علمی مشخص و اصالت داشته باشد؛ بلکه نسبی و اعتباری بوده، مردم یا مکاتب بر هر چیزی که در منطق و مطبوع خودشان، حسب احتیاجات و احساسات مربوط به آنها، پسندیده و ارزنده می‌آمده و انسان را متمایز و مافوق بی‌تمیزی و درنده‌خویی حیوانات نشان می‌داده است، نام انسانیت گذارده‌اند. مع‌ذالک با وجود اختلافات در شرایط و طبایع مابین انسان‌های متعلق به زمان و مکان‌های بسیار متفاوت، یک سلسله مشترکات در تشخیص و تعریف‌های انسانیت و اومانیسیم وجود دارد. به طور کلی آنچه مردود همه مکاتب است، خودخواهی و صفات و عادات ناشی از آن می‌باشد؛ مانند خودپسندی و خودنگری، غرور و تکبر، تسلط‌جویی و تجاوزگری، بی‌ادبی و تحقیر سایرین و از این قبیل حالات و خصال. در مقابل، آنچه مورد قبول می‌باشد، دگردوستی و خدمت به خلق است، با شاخه‌های محبت و گذشت و فداکاری و غیره. این از جهت نسبی روابط میان انسان‌ها بود. ولی از جهت مطلق، خود شخص یا فضایل و کمالات وی، معیارهایی مورد توجه واقع شده است که عموماً معرف یا ناشی از رشد انسان در سیر تکاملی او از توحش به تمدن می‌باشد؛ رشدی که ممکن است به لحاظ لوازم زندگی از جهات جسمی و عقلی و روانی باشد یا به لحاظ آنچه معنویت و کمال ذاتی شخصیت در مکاتب مختلف شناخته شده است، که در مجموع، هم نسبی و اعتباری است و هم قرن به قرن رو به ابهام و ضعف و زوال می‌رود.

در هر حال چون تعریف‌کننده‌ی انسانیت و شاخص اخلاق مبتنی و مترادف با انسانیت، خود انسان‌ها هستند که به لحاظ نیاز و ذائقه و به لحاظ بینش و دانش، متنوع و متکامل یا متحولند، ناچار حسن اخلاق نمی‌تواند معیار ثابت مشترک و مشخص داشته باشد. به لحاظ بحث خودمان یعنی برنامه بعثت نیز از چنین اخلاق به نظر نمی‌آید ذکری در قرآن و در تعلیمات اسلام به عمل آمده باشد.

اما آنچه به لحاظ قرآن و اسلام، معیار یا مطلوب و هدف انسان و انسانیت می‌باشد، می‌دانیم که خداست. انسان برای عبادت خدا ساخته و خواسته شده است. عبادت خدا هم نه برای خدمت کردن و روزی‌رساندن به اوست؛ بلکه برای سودبردن

و کامل و صاحب فضایل شدن خودمان است که از طریق انصاف و اتصال به خدا یا تشبه و تقرب به او تأمین می‌گردد؛ کما آنکه شرط قبولی همه عبادات و صدقات و خدمات «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» بودن آنهاست. به سوی خدارفتن و خدایی شدن، مسیر و مقصد انسان‌هاست. بنابراین، تعریف اخلاق در منطق ادیان، تخلق به صفات الهی بوده و خدا معیار مطلق و اساسی اخلاق می‌باشد. خدا، رحمان و رحیم و غفور است و خلاق است، شخص مؤمن مقبول نیز اهل احسان و رحمت و گذشت در حق همه مخلوق‌ها بوده، باید به سهم خود و حتی المقدور مولد و ایجادکننده باشد؛ نه گیرنده و متجاوز. از اینجا صفاتی مانند محبت، سخاوت، خدمت، نوع‌دوستی، نوع‌پروری و بزرگواری نتیجه می‌شود که همراه با عزت‌نفس، همت، پرکاری، لیاقت و مؤثر و سازنده بودن شخص باشد؛ پس خدا علیمِ قدیرِ حکیم است، دانایی و توانایی و خردمندی از پایه‌های صفات اخلاقی و جزئی از برنامه‌های ایمان می‌شود. خدا قدوس و حمید و سبحان است؛ بنابراین پاکیزگی و طهارت جسم و جان، محبوب و مشکور بودن خلاق، تقواداشتن و دوری‌جستن از هرگونه آلودگی و کمبود، قسمت‌هایی از اخلاق را تشکیل می‌دهد. وقس علی ذالک. بر این مبنا و معیار، اخلاق عین اسلام می‌شود و بعثت برای تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت به امّی‌یون، چیزی غیر از اتمام کرامات اخلاقی نمی‌تواند باشد. اخلاق حمیده و مکارم اخلاق در منطق ادیان ناشی از ایمان به خدا و عرفان و عبادت او می‌شود؛ همچنین اطاعت از حکمت و شریعتی که پیغمبر تعلیم داده و تعیین کرده است. بالعکس، ذمائم اخلاقی نتیجه عدم ایمان به خدا و دوری از صفات و احکام می‌شود.^۱

۸- ترک دنیا و فرشته‌خوئی

شاید لازم نباشد در این زمینه بحث زیادی کنیم. نه تنها ترک دنیا، طرد زندگی، تحریم مصرف و منع تمتع معقول لازم از نعمات خدادادی، و به‌طور کلی محکومیت علی‌الاطلاق تن و مادیات در قبال روح و معنویت را، در آیه چهار ماده‌ای بعثت و در مأموریت حضرت خاتم‌الانبیاء نمی‌بینیم و جزو ناگفته‌های بعثت است، بلکه

۱. در نهج‌البلاغه از قول حضرت امیر(ع) چنین نقل شده است:

«إِنَّ الْحَرَصَ وَالْحَسَدَ وَالْجُبْنَ عَرَائِزُ شَيْئِي يَجْمَعُهَا السُّوءُ الظَّنُّ بِاللَّهِ»

(به درستی که آز و رشک و ترس غرایزی هستند مختلف و مشتت، که بدگمانی به خدا آنها را در بر می‌گیرد.)

ناخواسته خدا و رسول خدا نیز بوده و آیات و احادیث فراوان در اجازه و توصیه‌ی بهره‌مندی از زندگی و از کرامت و نعمات خداوندی داریم؛ منتها به شرط شکر خدا و احسان به خلق، با خودداری از اسراف و آزار به نفس خود و احتکار اموال یا احجاف به دیگران، که نوعی فساد در زمین و جهان است.

در هر حال، حدود توجه به دنیا و زینت‌های زندگی و تمتع از نعمت‌ها تا آنجا توصیه شده است که زندگی دنیا و تلاش و تمتع‌های آن، هدف و برنامه انسان نگردیده و جای خدا و حلاوت آخرت را نگیرد؛ بلکه در استخدام و برای استفاده در راه آنها بوده و دنیا مزرعه‌ای برای آخرت باشد. انسان، هم خلقتش از خاک و ماده است، هم خمیره‌اش، هم استعدادها و رشد و تکاملش، هم بازگشتش به زمین و مواد است و هم خروج و عروجش از آنجا به حیات ابدی واقعی آخرت. انسان نه فرشته بوده، ریشه و اصل روحی دارد و نه فرشته خواهد شد، بلکه فرشتگانند که به امر خدا بر انسان، که از خاک و ماده است، سجده می‌کنند و خدمت گزارش می‌شوند.

۹- تعصبات قومی، تسلط و تفوق بر سایرین و تحمیل و توسعه‌ی اسلام به اقطار جهان

برخلاف تصور و تبلیغاتی که بعضی از متعصبین مغرور یا ناسیونالیست‌های نژادپرست عرب کرده و اسلام را در استخدام عربیت می‌گذارند و از اختصاص‌های ملیت عربی می‌دانند (و اگر قرآن، نازل شده از پیشگاه پروردگار آفریدگار همه جهانها و انسانها نمی‌بود، بلکه احساسات و اندیشه‌های یک فرد عرب، ولو خردمند و ارجمند، آن را پرورده و آفریده بود، همین کار را می‌کرد) ما کمترین عنایت و علاقه، در آیه بعثت به خواسته‌ها و برنامه‌های فوق نمی‌بینیم. قرآن نه تعصب و ترجیح و تبلیغ برای قوم عرب داشته یا ملهم از شهر و فرهنگ و فردای آن ملت، یا خواهان تملک و تسلط آنان و پیروان خود بر سایر افراد و اقالیم جهان می‌باشد و نه خواسته‌است آئینش که از جانب خدای عزیز حکیم است، بر احدی تحمیل گردیده، از راه جنگ یا تهدید و تطمیع و تلبیس وارد سرزمین‌ها و ملت‌ها بشود^۱.

۱. این معنی در تفسیرهای «بازگشت به قرآن» و در مقالات «بازیابی ارزش‌ها» عنوان و اثبات شده است. جلد‌های اول و دوم و سوم «بازگشت به قرآن» در قالب مجموعه آثار (۱۸) و جلد‌های چهارم و پنجم در قالب مجموعه آثار (۱۹) و با نام «بازگشت به قرآن (۱)» و «بازگشت به قرآن (۲)» در سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است (ب.ف.ب.).

ناگفته ماندن این مطالب و دستورها در آیه بعثت و در تعلیم کتاب و حکمت می‌تواند نشانه ناخواسته‌بودن و نفی و منع آنها بوده باشد. جمله «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» نیز می‌تواند دلالت بر تسری و تعلق بعثت و رسالت خاتم‌النبین به همه‌ی اقوام و ازمنه داشته باشد.

اصولاً همان طور که رابطه خدا با انسان از طریق دعوت و محبت و عبادت آزاد است^۱، پیغمبر را فرستاده است که:

«شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»

وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶)

(... [ای پیغمبر، تو را فرستادیم که] شاهد یا الگو برای مردم باشی، بشارت و هشدار بدهی.

به سوی خدا دعوت کنی و چراغ پرتو افکن باشی.)

باشد؛ یعنی نمونه و بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای است که کارش دعوت کردن به سوی خدا و روشن‌کننده‌ی راه و چاره می‌باشد و خود مردمند که باید آگاه و جذب گردیده، انتخاب نمایند.

دین خدا نیز که در دست ما باشد، نمی‌تواند و نباید از طریقی غیر از وساطت، ارائه الگو و نمونه پسندیده، دعوت به خیر و مسابقه‌ی در خدمات باشد و حداکثر، تبلیغ و تحریک خلاق به آنچه بنا به تشخیص طبع و فطرت انسانی مطبوع و مطلوب است، به عمل آید و نیز دور ساختن آنان از آنچه زشت و ناپسند است.

۱. آیه ۱۸۶ سوره بقره (۲) می‌فرماید:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»

(و چون بندگان من سراغ مرا از تو بگیرند (یا خواهان من بشوند) پس بدانند (یا بگو همانا) که من نزدیکم، دعوت و تقاضای طلب‌کننده‌ای که مرا بخواند (یا بخواد) اجابت می‌کنم (پاسخ می‌دهم) بنابراین دعوت مرا بپذیرند و ایمان به من بیاورند، باشد که رشد یابند (و به کمال برسند).)

که در مقالات «عاشقی خدا» و «همکاری خدا و انسان» توضیح داده شده است، به خوبی این حالت دعوت و کشش متقابل را می‌رساند.

مقاله «عاشقی خدا» در همین مجموعه آثار و مقاله «همکاری خدا و انسان» در جلد شانزدهم مجموعه آثار که با نام «مقالات اعتقادی و اجتماعی» در سال ۱۳۸۷ توسط شرکت سهامی انتشار چاپ و منتشر شده است، آماده استفاده علاقه‌مندان می‌باشد (ب.ف.ب).

۱۰- نظر و رفتار نسبت به انسان

جواب این سؤال را می‌توان گفت که در آیه بعثت آمده است، و نیامده است. از این جهت که هر چهار ماده آیه بعثت، برنامه و عمل روی انسان می‌باشد، بنابراین نظر و رفتار نسبت به انسان معلوم شده است؛ ولی از جهت اینکه طرز برخورد و اجرا چگونه باید باشد، ممکن است ایجاد سؤال نماید؛ سؤالی که در بند ۶ یا «روش اجرای برنامه»، به آن جواب کافی داده شده است. البته، برای سوق دادن و دعوت انسان‌ها به سوی خدا نباید، التزام و آزار وجود داشته باشد؛ ولی پائین آوردن آدمیزاد از اریکه غرور و قدرت، جزئی از ایمان و اقرار به کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یا تکبیر و تسبیح‌های «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» می‌باشد و این منظور، نه به صورت منفی و تحقیر انسان، بلکه از طریق مثبت و تعظیم خدا و تعلیم و تحرک انسان انجام می‌گردد.

پایان

نقدی بر مقاله‌ی* «ناگفته‌های بعثت»

۱- حکومت و مدیریت در یک سیستم انسانی و اجتماعی که قصد خدمت و نجات و رهایی بشریت را دارد افزاری است که برای حفظ نظم و احقاق حق و دفاع به کار گرفته می‌شود و می‌تواند هدف و نتیجه نباشد، بنابراین حکومت نباید هدف بعثت و در ردیف اهداف و اغراض اصولی و اساسی بعثت باشد و نیامدن آن در ردیف اهداف نیز مفهومی جز تاخر مسئله حکومت از اهداف اصولی بعثت ندارد و در عین حال به مفهوم کاستن از اهمیت و نقش حکومت در ردیف مسائل حیاتی جامعه نیست.

۲- قرآن به تدریج و در مراحل مختلف و در رابطه با مسائل گوناگون مورد ابتلاء شخص رسول اکرم (ص) و مردم و جامعه که سرپرستی و اداره و ارشاد می‌فرمود نازل گردیده و ناظر به دو مرحله‌ی متمایز از حیات اجتماعی پیامبر و طبعاً دو نوع مسائل مورد ابتلا است و در عین اینکه در هر دو مرحله هدف و غرض، اساس بعثت و تعلیم یگانه و منسجم است و مسائل جنبی و فرعی مورد ابتلاء وحی و قرآن ناظر به آنها است، متفاوت و پراکنده است (حضرت عالی استاد این فن و صاحب کتاب «سیر تحول قرآن» می‌باشید). طرح مسئله جنگ و دفاع در قرآن و بسیاری از مسائل اجتماعی در ظرف سال‌های درگیری پیامبر و جامعه‌ی کوچک اسلامی با مخالفان بوده است.

* به قلم یکی از آقایان فضلا و مدرسین که نخواستند نامشان ذکر شود و در مجلس شورای اسلامی اول نماینده یکی از شهرستان‌ها بوده‌اند.

۳- کیفیت تبیین مسائل در قرآن با کتاب‌های معمول و عادی به کلی فوق دارد و نه از اصطلاحات علمی متعارف استفاده کرده و نه به زبان فلسفه سخن گفته و نه آن‌چنان که معمول است باب باب و فصل به فصل مطالب و مسائل تشریح گردیده است. در مسئله توحید و اثبات ذات باری تعالی، قرآن از اصطلاحات معمول زبان متفکران بشری استفاده نکرده و لحن قول نیز با طرح تنوری از طرف دانشمندان به کلی متفاوت است. کلمات وجوب و امکان علت و معلول و نظم وجود، وجود کامل و ناقص و امثال آنها مورد استفاده قرار گرفته است اما در عین حال آیات وارد در این حقیقت در تحلیل و زبان بشری ناگزیر باید در غالب همین اصطلاحات قرار گرفته تا در اندیشه‌ی بشری قابل درک و دریافت گردد:

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ.

وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۱

«أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»^۲

نشانه‌های خدا در نفس و زمین و بدیهی تلقی کردن مخلوقیت آسمان‌ها و زمین در زبان بشر و دریافت‌های وجدانی و فکری بشر ناگزیر در تحلیل به همان اصطلاحات و لغات نیازمند است که فلسفه از آن استفاده می‌نماید.^۳

۵- ماهیت اندیشه و عقیده اسلامی که محور آن توحید می‌باشد وحدت جنس بشر و نفی هرگونه امتیاز ناشی از خصوصیات نژادی و جغرافیائی را ایجاب نموده و بینش کلی اسلام به جهان و انسان این وحدت را پی‌ریزی می‌نماید. اما در عین حال اسلام و قرآن در بین افراد جامعه‌ی اسلامی و مسلمانان وحدتی براساس عقیده به توحید، اصول و آرمان‌های

* X

X

۱. ذاریات (۵۱) / ۲۰ و ۲۱: در زمین و برای اهل یقین نشانه‌های قدرت الهی [پدیدار است؛ و در وجود خودتان، چرا نمی‌بینید؟

۲. نمل (۲۷) / ۶۰: [آیا طاغوت‌ها مقدمند] یا آنکه آسمان‌ها و زمین را آفرید...

۳. در این نقد، بعد از بند ۳، بند ۵ قرار دارد و بندی با شماره ۴ در نسخه اصلی وجود ندارد (ب.ف.ب).

* مؤلف فقید، نکات مهم مطرح شده توسط منتقد ارجمند را در حاشیه عبارات مربوط، با درج علامت X مورد توجه قرار داده‌اند (ب.ف.ب).

اخلاقی و اجتماعی ایجاد نموده و اتحاد و تمرکز نیروهای مسلمان را به‌عنوان یک تکلیف الهی و شرعی و اجتماعی برای تحقق آن آرمان‌ها و تاسیس آن اصول مطرح می‌نماید و هرگونه تفرقه و پراکندگی را تحریم و ممنوع می‌سازد:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۱

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيكُكُمْ»^۲

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ»^۳

۶- نفی طاغوت و نزدیک شدن و دوست شدن و محاکمه پیش او بردن و نفی هرگونه نفوذ کفر و کفار در بین جامعه‌ی اسلامی و مسلمانان:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»^۴

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ»^۵

«يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۶

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^۷

«وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۸

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳: همگی به [قرآن] رشته [ارتباط با] خدا چنگ زنید و پراکنده مشوید...

۲. انفال (۸) / ۴۶: ... و به کشمکش و نزاع برنخیزید که سست و بددل شوید و مهابت شما از میان برود؛ ...

۳. انفال (۸) / ۶۰: در برابر آنان آنچه توان دارید، نیروی [رزمی] و مرکب کارآمد آماده کنید، ...

۴. بقره (۲) / ۲۵۶: ... و هر که طاغوت‌ها [و امرای خودکامه] را انکار کند و به خدا ایمان آورد، به محکم‌ترین دست‌آویز چنگ زده است...

۵. بقره (۲) / ۲۵۷: ... و [لی] کارساز انکارورزان طاغوت‌ها [و گردن‌کشان] هستند...

۶. نساء (۴) / ۶۰: ... می‌خواهند حاکمیت طاغوت [و امرای خودکامه] را هم بپذیرند، در حالی که به انکار طاغوت فرمان یافته‌اند؛ ...

۷. نحل (۱۶) / ۳۶: در میان هر امتی رسولی برانگیختیم که خدای را بندگی کنید و از طاغوت‌ها [و امرای خودکامه] کناره بگیرید؛ ...

۸. نساء (۴) / ۱۴۱: ... و خدا هرگز برای انکارورزان، راهی بر زبان مؤمنین قرار نخواهد داد.

۷- در اسلام و قرآن احکام و وظائفی وجود دارد که مجری و مأمور انجام آن جز جامعه به‌عنوان یک واحد و دولت به‌عنوان نماینده آن نمی‌تواند باشد، این احکام در بخش‌ها و ابواب مختلف و در ابعاد اساسی و اصولی جامعه است:

- ۱؛ در بخش اقتصاد و امور مالی زکات، خراج، انفال و اساساً اجرای عدالت اجتماعی در مورد نیازهای مادی و امور مالی؛
- ۲؛ در بخش حقوقی (مانند ارث) و به‌ویژه حقوق جزاء و کیفر؛
- ۳؛ در بخش مسائل و روابط خارجی مانند جهاد و دفاع که فصلی مفصل در قرآن مجید در مسائل مختلف دفاع و مسئله مربوط به آن یعنی صلح آمده است.

بنابراین نباید منتظر بود که مسئله حکومت در قرآن در ردیف اهداف بعثت آمده باشد و یا در قرآن بابتی برای آن باز شده باشد و یا در آغاز بعثت و قبل از تشکیل جامعه اسلامی وحیی دربارهی آن شده و یا آیه‌ای نازل شده باشد و یا این نکته در کتب متعارف و قوانین اساسی و یا اصطلاحات ویژه مطرح گردیده ذکر از آن شده باشد. اما در عین حال وحدت و اتحاد جامعه‌ی اسلامی و مسلمانان و نهی شدید و تحریم مؤکد پراکندگی و یا ایجاد تفرقه و نفی طاغوت و دوری از آن و نفی نفوذ کفر و کفار در بین مسلمین و مأموریت مؤکد اجرای عدالت و تأمین حقوق اجتماعی و به‌خصوص جزاء و قصاص و حمایت و حراست از جامعه‌ی اسلامی در مقابل دشمنان مهاجم و تأمین آزادی عقیده و فرهنگ اسلامی فقط با تشکیل دولت قابل اجراست و بنابراین در ذات و ماهیت فرمان و حکم تشکیل حکومت و قوه‌ی مجریه از خود مسلمانان نهفته است و باز قانون دفاع و قصاص و دستور اجرای عدالت شرط مسلمان بوده و عادل بودن را در خود دارد. آیا با این همه اصرار و پافشاری در وحدت مسلمانان و نفی نفوذ کفار و بیگانگان و اجرای قوانین حقوق و جزاء عدالت و دفاع از آزادی عقیده و فرهنگ اسلامی می‌توان تصور کرد که قید دیانت و اسلام در حاکمیت اسلامی منظور نگردیده و یا امری ضروری و قطعی نیست؟ و یا حکومت اسلامی نداریم و اسلام در مسئله‌ی حکومت سکوت کرده است؟ و بنابراین تشکیل حکومت و قوه مجریه برآمده از مردم (چه مردم مسلمان مستقیماً مورد خطابه و مأمور اجرایند) و مسلمان و کافی و قابل اعتماد و کنترل و قابل عزل و نصب و انتقاد (چه این حکومت همه چیزش را از مردم

گرفته و وابسته و نماینده‌ی مردم است)^۱ به‌طور روشن از قرآن و سنت قابل استنباط می‌باشد و چنین حکومتی در عین وابستگی به مردم، برآمده از دین و به مقتضای حکم دین و مجری احکام دین می‌باشد (زمان حیات حضرت رسول(ص) و ائمه معصومین که ولایتشان منصوص از طرف شارع می‌باشد مستثنی بوده و در غیر آن اطلاقات حکم و دستور و قانون محکم است) پس اسلام حکومت دارد و این حکومت مامور اجرای احکام اسلام می‌باشد و بدین معنی دین از سیاست جدا نبوده تفکیک دین از سیاست صحیح نیست. اما از طرف دیگر مأمور اجرای احکام مردمند و انتخاب دولت و قوه مجریه به‌دست مردم است و چگونگی انتخاب کردن و دقت و مراقبت در انتخاب و حفظ قدرت انتخاب‌کنندگان و کنترل انتخاب‌شوندگان آن‌چنان که قدرت واقعی همواره در دست آنها باشد و حاکمیت تحت نظارت و مراقبت و اختیار قرار داشته، نتواند مستقل عمل نموده و یا قدرت و آزادی را از مردم که صاحبان اصلی هستند سلب نموده به‌قدرت و به‌دیکتاتوری و استبداد بگراید در گرو و مربوط به درجه‌ی شعور و آگاهی و احساس مسئولیت سیاسی و اجتماعی مردم است و در حقیقت (و هزار نکته باریک‌تر از مو همین جا است) چگونگی حاکمیت وابسته به چگونگی انتخاب‌کنندگان و درجه‌ی آزمودگی و تمدن آنها است (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - رعد(۱۳) / ۱۱)^۲ و این جا همه‌ی توانائی دقت و تجربه‌ی تاریخی بشریت باید به‌کار گرفته شود تا آئین‌نامه‌ی انتخابات و قانون آن، آن‌چنان تنظیم گردیده و عمل شود که دولت منتخب و حاکمیت ناگزیر به پای‌بندی به دو مطلب باشد یکی خود را نماینده و وابسته و غیر مستقل بداند و احساس استقلال و خودسری و هوس استبداد نکند دوم خود را به اجرای قانون اساسی (احکام امور) و

۱. حتی با فرض قول به ولایت فقیه زیرا حاکمیت فقیه هیچ راهی جز انتخاب مردم که با آزادی و از روی اعتقاد و اعتماد انجام می‌گیرد ندارد مفهوم ولایت فقیه زائد بر عدالت و کفایت، و مسلمان بودن شرط فقاقت و اجتهاد است و گرنه در مقام ثبوت و واقع فقیه بودن راهی به ولایت نمی‌تواند داشته باشد و اگر انتصابی به‌صورت مطلق باشد و انتخاب دخالتی نداشته باشد نتیجه‌ای جز هرج و مرج ندارد و هر کس می‌تواند مدعی فقاقت و عدالت و کفایت باشد و مدعی ولایت و حکومت که فساد و بطلان چنین امری احتیاج به تأمل ندارد.

۲. رعد(۱۳) / ۱۱ : ... خدا وضع هیچ گروهی را تغییر نخواهد داد تا آنگاه که آنچه در ضمیر خود دارند تغییر دهند...

سایر قوانین و مقررات، و در نهایت به مصالح مردم پایبند نموده و در این جهت عمل نماید. در این جا هیچ آیه نازل نشده و آئین‌نامه از طرف شارع وجود ندارد و همه‌ی موضوع وابسته به خود مردم می‌باشد.

مطلب مهم و سرنوشت‌ساز دیگر که کاملاً مربوط به مردم است و آئین‌نامه‌ی دینی و قرآنی برای آن وجود ندارد و یا اگر وجود دارد فقط جنبه‌ی ارشاد و تأمین بهتر ملاک دارد سیاست‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌هایی است که برای تأمین اهداف و اصول و آرمان‌ها و پیاده کردن قوانین و بالاخره اجرای عدالت در همه‌ی زمینه‌ها وجود دارد تأمین نیازهای مادی و تحصیل بیشترین خراج و زکات و موفقیت در جنگ و دفاع و حُسن اجرای قوانین حقوقی و کیفری نیاز به علم و تجربه دارد و این علم و تجربه در طول تاریخ در حال رشد و تکامل بوده و طبیعی است که سیاست‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌ها به دنبال رشد و تکامل و دانش و آزمون‌گری انسانی باید تحول پیدا کرده و تغییر نمایند. آنچه اسلام و دین طلب می‌کند اجرای عدالت فی‌المثل در باب اجرای قوانین کیفری است و یا پیروزی در جنگ و دفاع با رعایت برخی مقررات اسلامی جنگ اما اینکه چه کسانی را باید برای قضاوت (اجتهاد و عدالت و برخی شرایط مخصوص مفروض است) انتخاب کرد و چگونه باید انتخاب کرد و چه افرادی را برای تحقیق مورد استفاده قرار داد و یا چه افرادی را برای جنگ آماده ساخت و چه شیوه‌ها و تاکتیک‌ها باید به کاربرد و در کجا، مسائلی است به گستردگی تاریخ علم و تجربه‌ی بشری. این جا همه تجربه‌ها و پیشرفت‌های علمی و فنی بشریت می‌تواند دست به دست هم داده و کار و تشکیلات قضائی و دفاع را سامانی از نوع مناسب خود داده و اجرای عدالت و قانون و دفاع را، و یا به عبارت فقها، استیفاء ملاک را سهل‌تر و امکان‌پذیرتر سازد. حضرت امیر علیه السلام در همان نامه‌ی مورد استناد مالک اشتر بعد از تفصیلی در باب قضاء و قضات چنین می‌فرماید:

«فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أُيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا.»^۱

۱. از نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر: مسئله قضاء و شرایط و حالات قضات را به دقت توجه کن زیرا این دین روزگاری اسیر دست اشراار بوده هوس‌ها به نام دین جامه‌ی عمل می‌پوشیده و به نام دین در پی مقاصد دنیوی حرکت می‌شده است.

- × مطلب سوم- این حکومت نماینده مردم است و نه نماینده خدا و از هیچ‌گونه معنویت و نزاحت جز در حد رعایت قانون و جلب اعتماد عمومی برخوردار نیست و مخالفت با آن نیز نه تنها مخالفت با خدا نیست بلکه در صورت تخلف از اجرای قانون و یا سهل انگاری در انجام وظائف و یا عدم کفایت و لیاقت در انتخاب شیوه‌ها و رسالت‌ها، ارشاد، اعتراض و مخالفت با آن واجب و ضروری و از وظائف اجتماعی و الهی و در برخی موارد از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد
- × در این احکام اسلام و صاحب شریعت به قوه‌ی مجریه‌ی نماینده مردم سرایت ننموده و نقاط ضعف و عیوب و خصوصیات بشری آن را جبران نمی‌کند همچنان که عیوب و نقاط ضعف دولت نماینده مردم به ساحت احکام الله ربطی ندارد. عینا مانند همه‌ی جوامعی که دارای قانون اساسی بوده و دولتی نماینده مردم مامور اجرای آن می‌باشد که ضعف دولت در یک چنین جوامعی به پای قانون گذاشته نمی‌شود و قداست قانون اساسی به دولت مصونیتی نمی‌بخشد در عین اینکه اطاعت از دستورات دولت قانونی لازم و به مقتضیات قانون است. بنابراین اشکال که عدم تفکیک دین از سیاست استقلال و قداست دیانت را خدشه‌دار می‌سازد و تخلفات عیوب متولیان به پای دین و احکام اسلام گذاشته می‌شود مطلب صحیحی نیست و اگر چنین چیزی در تاریخ وجود داشته و یا دارد از یک اشتباه و خلط نابه‌جا نشأت گرفته که منشاء آن ادعای نابه‌جای متولیان دیانت است که تصمیمات و شیوه‌ها و سیاست‌های خود را به جای احکام الهی و دینی قالب می‌زنند و گرچه این اشتباه امری طولانی و تاریخی و گسترده باشد.
- دوسه نکته دیگر احتمالا نیاز به توضیح دارد که ذیلاً ملاحظه می‌فرمائید:
- × ۱- هرگونه عمل دولت در پیشبرد احکام و جلوگیری از مناهمی و کفر با اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و قصد قربت که شرط قبولی عبادت است منافات دارد اصل «لَا إِكْرَاهَ» مربوط به اصل اعتقاد به دین و در حقیقت بیان آزادی عقیده در اسلام و قرآن است و گرنه در احکام اجتماعی و حقوقی و به‌ویژه حقوق جزائی عدم اکراه چه معنایی می‌تواند داشته باشد در صورتی که دولت قوه مجریه‌ی احکام اجتماعی و حافظ نظم و قانون در جامعه است مگر اینکه ادعا شود که اسلام قوانین اجتماعی و

قانون کیفر و جزاء ندارد؟

۲- اگر برای حکومت فرمول و رهنمود مشخصی می‌بود این اندازه اختلاف و منازعات بر سر خلافت و حاکمیت و سیاست در تاریخ اسلام پیش نمی‌آمد. در اصل حکومت و اینکه مسلمانان مسئول اجرای همه‌ی مقررات و احکام اسلام هستند و نباید بگذارند احکام اسلام دچار تضییع و تعطیل گردد و نظام جامعه‌ی اسلامی در هم فرو ریزد و یا احکام و مقررات غیراسلامی جای آنها را بگیرد در بین مسلمین و فقهای اسلام هیچ‌گاه تردید و شک و وجود نداشته است بلاشک همواره در این جهت بوده است که آن کسی باید مسئول مستقیم اجرای احکام و تشکیل حکومت گردد و چگونه آنکس و یا آن دولت باید انتخاب گردد (همه اعتقاد شیعه به ولایت پس از پیامبر صراحت به شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام تفویض گردیده است) و بالاخره اگر اختلافی وجود دارد در کیفیت حکومت و انتخاب و یا عدم انتخاب است و گرنه در اصل حکومت هیچ‌گونه اختلافی وجود نداشته است.

۳- استناد به نامه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر برای: عدم شمول حکومت و سیاست بر آنچه مربوط و مخصوص به دیانت است و عدم اشاره به مراقبت در اجرای فرائض و عدم دستور به مالک که اسلام را در آن قلمرو پیاده کن و اینکه مأموریت اصلی مالک مربوط به حباته خراج و جهاد عدو و استصلاح اهل مصر و عماره آن بوده است و در دو سیستم اداری این چهاربند مربوط به وظائف وزارتخانه‌های دارائی، سازمان برنامه و بودجه، دفاع و دادگستری، کشور، بازرگانی و مسکن و صنایع و شهرداری و امور عمرانی می‌باشد و در مجموع خدمات به مردم و امور ملی و دولتی است آنچه نیامده و خواسته و گفته نشده است امور دینی و خدمت به اسلام و خداست:

اولاً گویا امور دینی و خدمت به اسلام و خدا در تعارض با وظائف اجتماعی و خدمت به مردم و تساوی امور عبادی فرض شده است و این برداشت در همه جای این نوشته به چشم می‌خورد که به قول طلبه‌ها مصادره به مطلوب است در حالی که دین و اسلام فقط عبادت و امور عادی نبوده خدمت به مردم و جامعه و اجرای عدالت و حقوق جزاء و کیفر نیز از امور دینی است.

ثانیاً عدم اشاره بمراقبت در اجرای فرائض باز هم فرائض مساوی با امور عبادی و فردی گرفته شده است و گر نه جمع خراج و جهاد با دشمن و سازمان‌دادن تشکیلات قضائی و استخدام قضات و اجرای احکام قاضی از فرائض و وظائف ضروری و دینی در کتاب و سنت است و این عین پیاده کردن قرآن و اسلام و خدمت به خدا و خلق خدا است.

در خاتمه نظر مبارک را به دو بند از همین نامه جلب می‌نمایم که آشکارا ماموریت مالک و حکومت را اجرای مقررات دینی حتی در بخش امور مالی و عمرانی و قضائی معرفی می‌نماید و بین وظائف اجتماعی حکومت و امور دینی تفکیک نمی‌فرماید. در آنجا که حضرت سخن از طبقات مختلف می‌گوید چنین می‌فرماید:

«وَكُلُّ قَدِّ سَمِّيَ اللَّهُ لَهُ سَهْمُهُ وَوَضَعَ عَلَيَّ حُدَّهِ وَفَرِيضَتِهِ فَرِيضَةٌ فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ.»

سهم هر یک از طبقات مختلف را خداوند نام برده و اندازه ضروری آن را در کتاب خودش و یا سنت پیامبرش مشخص فرموده است. و والی مأمور و مسئول پیاده کردن و تامین سهم هر یک از این طبقات می‌باشد. بند دوم را قبلاً آورده‌ام اما باز هم تکرار می‌کنم. حضرت در آخر فصل مربوط به مسئله قضاء چنین می‌فرماید:

«فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أُيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوِيِّ وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا»

دین روزگاری دست اشراار بوده و امروز دست تو است.

توضیحات نگارنده

نظریات ارشادی و انتقادی استاد محترم که حضور در بعضی از جلسات داشته همکاری با اینجانب فرموده ولی نخواستند نام و نشانشان ذکر شود مایه استفاده و امتنان می‌باشد. در حقیقت وسیله خیری شده‌اند که نظریات ابراز شده نقادی و حلاجی گردیده بهتر فهمیده شود.

خوشبختانه نکات مهمی از طرف ایشان تایید گردیده که در حاشیه عبارات مربوط علامت (x) گذاشته شده است و در زمینه مطالب مورد ابهام یا اختلاف به نظر آمد مناسب باشد که توضیحاتی به شرح زیر داده شود.

۱- ضرورت حکومت و عنایت به آن

ضرورت حکومت و مدیریت جوامع بشری و دینی هیچ‌گاه در مقاله «ناگفته‌های بعثت» مورد تردید قرار نگرفته است، نه اسلام را مخالف وجود یا تشکیل حکومت دانسته‌ایم، نه مباشرت و کفایت رسول اکرم نسبت به امور مؤمنین در ده سال مدینه انکار شده است و نه پاره‌ای آیات و احکام اسلام که ناظر به اجتماع و امت بوده ارتباط نزدیک با امر حکومت پیدا می‌نماید، می‌تواند مورد شک باشد. بعضی از پیغمبران مانند حضرت موسی، داوود، سلیمان و پیغمبر بزرگوار خودمان از طرف خدا مامور و مجری کارها یا اموری بوده‌اند که در عرف امروزی و در اصلاح تاریخ و جامعه‌شناسی از مقوله حکومت شده است و وظائف دولت‌ها محسوب می‌شود. آنچه در مقاله تذکر داده شده و ممکن است برای بعضی از خوانندگان محترم تازگی و جای تردید داشته باشد دو نکته است.

(۱) تنها معدودی از پیغمبران دو وظیفه نبوت و حکومت (یا ولایت و مدیریت) را توأم انجام داده‌اند و بنابراین دیانت و سیاست از ناحیه خدا استثنائاً ملازم یکدیگر شده‌اند.

(۲) در ایفای وظیفه اول پیغمبران صرفاً از خدا و وحی دستور گرفته بی‌کم و کاست آن را ابلاغ یا اجراء می‌نموده‌اند ولی در ایفای وظیفه دوم می‌بینیم پیغمبر خودمان به حکم «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» دستور حکومت و اداره امور امت را از قاطبه ناس می‌گرفته است. شریعت از خداوند عزیز حکیم نشئت می‌گیرد و سیاست یا حکومت تعلق و تبعیت از مردم می‌نماید. ضمناً قرآن سیستم‌های حکومتی متفاوتی را به انبیاء یا امت‌های آنان نسبت داده است و عنایت به نوع خاص ندارد. جز آنکه باید از روی حق و عدالت بوده و با مشورت و رضایت و بیعت حکومت‌شوندگان انجام گردد.

۲- انبیاء و ادیان الهی برای چه کاری فرستاده شده‌اند؟

برنامه اصلی و رسالت مشترک پیغمبران به‌طور خلاصه دو چیز بوده است. دو چیزی که عقل بشر نادان ناتوان، عاجز از درک آن بوده نظیرش را ندیده و نمی‌بیند. یعنی خدا و آخرت. پیغمبران را خدا نفرستاده است که به انسان‌ها رموز حکومت و مدیریت یا درس اقتصاد بدهند. کما آنکه تعلیم آشپزی، لباس‌دوزی و خانه‌سازی و سایر مشاغل دنیائی را که عقل و تجربه بشر به آن می‌رسد نمی‌کرده‌اند و با وجود

تاکیدی که ادیان بر تحصیل علم داشته‌اند در هیچ رشته علمی یا ادبی وارد نشده‌اند. پیغمبران مسئولیت اجرای دین و پیاده کردن مقررات و احکام آن در جوامع بشری و ممانعت از فسق و شرک را بیش از حدود ابلاغ و تذکر و انذار نیز نداشته‌اند.

۳- اوامر و نواهی قرآن یا احکام اجتماعی ناظر به جمع و امت برای چیست؟

هدف و میدان عمل اوامر و نواهی یا احکامی مانند عدالت، انفاق، حرمت ربا، علم، اخلاقیات و حکمت‌ها، قصاص، حدود و غیره بیش از هر چیز تزکیه نفوس برای تقرب به خدا و دوری از شیطان و ظلم به‌دیگران یا طهارت جامعه مسلمانان است. مسلماً به تبع آنها افراد اصلاح می‌شوند و زندگی و اجتماع برخوردار از سلامت و امنیت و از آبادی و برکت خواهد گشت ولی این مزایا و دریافتی‌ها را از مقوله محصولات تبعی و فرعی دین باید بدانیم.

احکام دینی را که به‌عهده‌ی مؤمنین است به‌دو دسته‌ی «حق‌الله» و «حق‌الناس» تقسیم کرده‌اند، دومی چون وظائف افراد در برابر یکدیگر و در برابر اجتماع است و احتیاج به مجری و مراقب دارد پای مدیریت و حکومت را در بین می‌آورد. اداره امور یا حاکمیت که یک نوع مباشرت است به حکم قرآن توسط خود مردم (یا برگزیدگان آنها) و از طریق مشورت صورت می‌گیرد. صرف اینکه پاره‌ای احکام یا آیات خصلت اجتماعی دارند نمی‌توان آنها را به‌عنوان دستور تأسیس دولت گرفت، دولتی که چگونگی آن را ادیان یا اسلام تعیین کرده باشد یا خلافتی باشد که برادران سنی ما آن را جزئی از احکام و ضروریات دین دانسته برای آن قداست و اصالت قائل بودند.

در برنامه مالک اشتر آنجا که حضرت امیر تاکید می‌فرمایند «فانظر فی ذلک نظراً بلیناً»، همان‌طور که استاد محترم متذکر شده‌اند در آخر فصل مربوط به قضا، حکومت به‌معنای داوری آمده است (نه حکومت به‌معنای مدیریت). جامعه و اعمال سیاست، نه توأم‌بودن دین و سیاست را می‌رساند و نه دستوری برای چگونگی اداره امت و تشکیل دولت می‌دهد.

۴- وحدت مسلمانان

اندیشه‌های وحدت مسلمانان، امت واحد، عدم بندگی طاغوت‌ها و همچنین نفی امتیازات ناشی از نژاد و مال و حتی علم و تقوا در روابط بین انسان‌ها، درست است

که متکی بر قرآن و منبعث از توحید می‌باشد ولی امت واحد مذکور در قرآن غیر از دستور تشکیل دولت واحد و تمرکز نیروهای مسلمان جهان است (که به جای خود مطلوب و مرضی خدا می‌باشد).

مقصود از امت واحد قرآن که در آیات، مکرر تعریف و تاکید شده است در مرحله اول اعراض از پرستش معبودها، معشوق‌ها و ارباب‌های غیرخدا، یعنی احتراز از شرک است. و در مرحله دوم خودداری از تفرقه و تعصب‌ورزی یا تفاخر و تخاصم خداپرستان، به اعتبار پیغمبران و شرایع مربوطه می‌باشد. حضرت ابراهیم به عنوان پایه گذار توحید و سمبل امت واحد ارائه گردیده است و اندیشه‌ی امت واحد بیش از آنکه جنبه سیاسی و حکومتی داشته باشد جنبه عاطفی و عقیدتی یا ایدئولوژیک دارد. به امت‌ها اجازه داده شده است که هر کدام با عمل نمودن به شریعت و روش خود مورد آزمایش و ارتقاء قرار گیرند و به جای آنکه در صدد اثبات برتری آئین خود و جمع‌آوری دیگران به زیر پرچم خویش برآمده و اختلافاتشان را در این دنیا حل کنند توصیه شده است با یکدیگر در خیرات و خدمات مسابقه بگذارند.

ضمناً تأکیدی که برای نرفتن به زیر دولت و دوستی یا نفوذ و حکمیت طاغوت و بازگشت به خدا و به خود شده است به این معنی و منظور نیست که کارهای فردی و اجتماعی را تعطیل کرده حکومت و دولت و بسیج برای طاغوت‌ستیزی و کفر و الحادزدائی از طریق اجبار و جنگ تشکیل دهند.

۵- اصل «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

این اصل یا آیه و کلمه دین کاملاً کلیت داشته در منطق قرآن نه به معنای اصول دین و عقاید است و نه انحصار به عبادیات و احکام دارد. مجموعه‌ای است از ایمان، اعتقادات، فروع و احکام، اخلاقیات و رفتار و آدابی که شخص مؤمن در رابطه با خدای لاشریک و با مخلوقات خدا به آنها اعتقاد دارد و عمل می‌نماید. شخص پیغمبر بنا به آیات مکرر قرآن حق دخالت و نظارت و اکراه مردم را در هیچ یک از آنها نداشته است. وقتی قرآن می‌گوید:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^۱

۱. کهف (۱۸) / ۲۹: بگو: سخن حق از جانب صاحب‌اختیاران [آمده] است؛ هر که خواهد، ایمان آورد و هر که خواهد، کفر ورزد؛ ...

و این طور آزادی اختیار و انتخاب به بشر می‌دهد و به پیغمبرش می‌گوید:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ»^۱

یعنی پیغمبر، کاری به کار آنها نداشته باش، به طریق اولی هیچ فرد یا جماعت مؤمن را مامور اجرای همه مقررات و احکام اسلام و مسئول اینکه نباید احکام و مقررات غیراسلام دچار تضییع و تعطیل گردد، نظام جامعه اسلامی درهم فروریزد و یا احکام و مقررات غیراسلامی جای آنها را بگیرد، نمی‌نماید. البته بدیهی است در یک جامعه‌ای که از مؤمنین تشکیل می‌شود افراد آنها به تبعیت دینشان عامل به احکام شرع می‌شوند و از معاصی دوری می‌نمایند، دولت شورائیشان نیز به تبع رای و خواست اکثریت مرتکب اعمال خلاف نگردیده اجراکننده حدود و احکام مربوط به جمع می‌گردد.

۶- در عهد نامه مالک اشتر

حضرت امیر که مالک اشتر را برای ولایت و حکومت به مصر فرستاده، برای این سه کار بوده است:

○ وصول خراج و مالیات،

○ جنگ با دشمنان و تجاوز کنندگان و بالاخره،

○ عمران و اداره امور آن دیار.

آنچه گفته‌ایم در ماموریت والی اعزامی نیامده است امور عبادی مردم در رابطه با خدای خودشان می‌باشد. مانند اجرای نماز و روزه و حج و زکات و غیره یا تبلیغ و مخصوصاً تحمیل دین بر مردم. «وظائف اجتماعی و خدمت به مردم و جامعه و اجرای عدالت و حقوق جزا و کیفر» را نیز ما از امور دینی می‌دانیم ولی تکالیفی است که امیرمؤمنان به عهده والی خود گذارده است که به سود مردم انجام گردد و با وظائف عبادی و دینی افراد در برابر خدا فرق دارد.

۷- ولایت فقیه و چگونگی اجرای عدالت

آنچه راجع به ولایت فقیه نظر داده و گفته‌اند که به فرض اصالت آن باید صد درصد انتخابی بوده خود را غیرمستقل و منتخب و مأمور بدانند و در «اینجا هیچ آیه نازل نشده و آئین نامه‌ای از طرف شارع وجود ندارد و همه موضوع وابسته به خود مردم

۱. انعام(۶) / ۱۱۲ : ... [ولی انسان‌ها را مختار آفرید] پس آنان را با دروغ‌هایی که می‌سازند به حال خود واگذار.

می‌باشد»، مورد تایید است.

مطالبی که در صفحه ۴۳۰ آمده و گفته‌اند که:

«اجرای عدالت فی‌المثل در باب اجرای قوانین کیفری امت و یا پیروزی در جنگ و دفاع (که ما آن را چگونگی جنگ کردن می‌گوئیم)... اما اینکه چه کسانی را باید برای قضاوت انتخاب کرد و چگونه باید انتخاب کرد... و چه افرادی را برای جنگ آماده ساخت و چه شیوه‌ها و تاکتیک‌ها باید به کار برد و در کجا، مسائلی است به گستردگی تاریخ علم و تجربه بشری ... و کار تشکیلات قضائی و دفاع را سامان داد...»

منافات با نظر ما ندارد که گفته‌ایم شارع مقدس یک سلسله رهنمودها و دستورها داده است که منظور از آنها مشخص ساختن و سهل نمودن راه انسان به سوی خدا می‌باشد ولی چگونگی تدابیر لازم برای تحقق و تشکیلات مربوطه به عهده‌ی خود مردم است.

در همان صفحه مطلب سوم هم کاملاً صحیح است، آنجا که فرموده‌اند:

«این حکومت نماینده مردم است و نه نماینده خدا و از هیچ‌گونه معنویت قداست جز در حد رعایت قانون و جلب اعتماد عمومی برخوردار نیست و مخالفت با آن نیز مخالفت با خدا نیست ...»

مسلمین و حکومت اسلامی*

مذهب و حکومت یا دین و سیاست در اسلام، اگر از جنبه نظری و اعتقادی هم نباشد، از جنبه‌ی علمی و در مقیاس بسیار وسیع‌تر در مقایسه با ادیان دیگر، کاملاً مرتبط و متصل بوده و در زمینه‌های عملی، عقیدتی و عاطفی روی یکدیگر تأثیرات متقابل داشته‌اند.

یک قسمت مهم و حساس از تاریخ سیاسی و دینی دنیای اسلام را جریان‌ها و جدال‌های فراوان تشکیل می‌دهد و مباحث فلسفی و کلامی و فقهی وسیعی از تأثیر متقابل آن دو ایجاد شده است که دائماً بر اشکال و ابهام قضیه افزوده است. اتفاقاً بحث‌هایی که در سرآغاز داستان یعنی در اجتماع کوچک سقیفه بنی ساعده پیش آمد و دلائلی که مدعیان و مدافعین عنوان می‌کرده‌اند به‌خوبی می‌رساند که، برخلاف فرائض و احکام شرعی و اصول اعتقادی، حاضرین در آن جمع مواجه و مطلع از یک فورمول مدون و نظر قاطع مشخص در امر حکومت نبوده‌اند و به‌سنن جاهلیت بازگشت کرده‌اند. رقابت‌های قبیله‌ای و خانوادگی را پیش کشیده، دم از حقوق انصار و مهاجرین یا اولویت قریش می‌زده‌اند. جالب است که مدافعین حق علی (ع) نیز در سقیفه اشاره و استنادی به‌واقعه غدیر و به‌وصایت رسول اکرم (ص)، که بعداً جزو مصرحات و مسلمات خلافت اهل بیت شده است، ننموده‌اند.

پس از سقوط خلافت بغداد و انتقال آن به عثمانی از یک طرف، و استقلال ایران و استقرار سلسله‌های شیعی آل بویه و صفویه از طرف دیگر، حکومت مسلمانان، با دو جواب مختلف آن، حالت تفکیک و نیمه‌تعادلی را یافته می‌رفت که از اشکال و

* این اثر تدوین و تفصیل یک سخنرانی است که در سال ۱۳۶۹ به‌صورت مقاله تنظیم و ارائه شده است.

ابهام اولیه و از حاد بودن خارج گردیده تنها در حوزه‌های طلبگی و بدون حضور مدعی مطرح شود یا در میدان‌های جنگ ایران و عثمانی و درگیری‌های طوائف سرحدی، بهانه برای اعمال قدرت‌های سیاسی و تجاوزات مادی باشد.

دنیای اسلام، با مظاهر تمدن و فرهنگ و معنویت آن، از جهات عدیده‌ای سرایشی سقوط و رکورد را می‌پیمود که یک مرتبه در آستانه قرون معاصر مواجه با تهاجم و تماس با مغرب‌زمین گردیده از خواب غفلت چند صدساله بیدار گردید و متوجه عقب‌افتادگی‌های شدیدمان شدیم. همه چیز ما در معرض تهدید و نابودی قرار گرفت. اعم از آب و خاک و حاکمیت و استقلال، اقتصاد و آداب و علوم و همچنین اخلاق و آئینمان. احساس خطر و روبه‌رو شدن با مرگ و نیستی کردیم که این احساس خطر خود از عوامل اصلی حیات و حرکت موجودات زنده است. انواع عکس‌العمل‌ها در دنیای گسترده اسلام به وجود آمد. از یاس و تسلیم و تبعیت گرفته تا بی‌اعتنائی و مقاومت منفعلانه‌ی مرتجعانه‌ی انزواطلبانه، و بالاخره اعتماد و بازگشت به خود و خدا، توأم با تغییر و تحرک، یا قیام سازنده‌ی خودجوش.

بدیهی است که جریان تاریخی دو سه قرن اخیر مواجهه با استعمار، داستان طولانی پرطول و تفصیلی دارد که تمام مشرق‌زمین و ممالک اسلامی را پوشانده، در کلیه‌ی شئون زندگی فردی و اجتماعی ما آثار عمیق و اساسی داشته و در جهات عدیده‌ی اداری، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و دینی انعکاس یافته است. سخنرانی و مقاله حاضر به هیچ‌وجه نمی‌تواند جواب گوی همه‌جانبه‌ی آن مسئله باشد. ما تنها خواسته‌ایم به یک قسمت از جریان، که تاثیر روی تفکر سیاسی مسلمانان و بحث و برداشت‌های آنان نسبت به مسئله حکومت داشته است، بپردازیم.

مبتکر و مقدم در بیداری جوامع اسلام در برخورد با تفوق و تمدن و تسلط اروپا، مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به سید جمال افغانی بود که معروف نزد خواص و عوام است. او را مؤسس احیای فکر دینی و تکان‌دهنده‌ی ملل اسلامی در زمینه‌های دینی، اجتماعی و سیاسی می‌دانند. هم تعلیم‌دهنده‌ی تجددخواهی (یا نوگرایی) مستقل و اصیل در اسلام بود و هم وحدت میان مسلمانان و تاسیس خلافت واحد اسلامی را ترویج می‌نمود. بعد از او اقبال لاهوری و شاگرد میرز سید جمال افغانی یعنی شیخ محمد عبده استاد جامع الازهر، ادامه دهندگان این مکتب شدند.

از نظر سیاسی و به دنبال شکست عثمانی در جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴) و انقلاب استقلال‌طلبانه‌ی ملی یون ترک، به رهبری مصطفی کمال پاشا، مسئله

خلافت در معرض یک تحول و بلکه واژگونی قرار گرفته مسلمانان جهان چه در خود ترکیه و چه در مصر و مستملکات عربی عثمانی یا در هندوستان و در سایر کشورهای سنی مذهب (یا سنی دولت) آن زمان ناچار شدند، هم از جنبه‌ی سیاسی و عملی و هم از جنبه‌ی فقهی و اعتقادی، مسئله احیای خلافت یا تبدیل آن و کیفیت دولت اسلامی مشروع را مطرح نمایند. بحث‌ها، برخوردها و کنگره‌های متعدد به وجود آمد که علمای تشیع نیز چندان برکنار نبوده، قبل از انقلاب ترکیه و به منظور مخالفت با سیاست‌های استعماری، به نحوی مشارکت و تایید از خلافت عثمانی می‌کردند. علاوه بر اقدامات دینی و سیاسی فوق و تحت تاثیر افکار آزادی‌خواهانه دموکراتیک و سوسیالیستی اروپای قرون هیجده و نوزده، یک سلسله تحقیقات، مناقشات، مطالعات و نظریات در میان روشنفکران متدین و علمای دنیای تسنن، در مقایسه‌ی مکاتب جدید با اسلام، پدیدار شد که منظور از آنها از یک طرف ترقی و تطبیق ملل مسلمان با تمدن و تحولات دنیای غرب بود، تا بدان وسیله بقا و ارتقاء آنان تأمین گردد و از طرف دیگر جواب‌گوئی به این مسئله‌ی اساسی بود که:

اولاً حکومت اسلامی منطبق با قرآن و سنت تا چه حد می‌تواند تأییدکننده و تطبیق‌شونده با اصول دموکراسی ارمنان اروپا، یعنی آزادی و برابری و برادری باشد.

ثانیاً حکومت اسلامی صحیح و کامل چگونه است؟

ثالثاً آیا در اسلام و ادیان الهی تکلیف و تعیین سیستم حکومت و تحدیدی از این بابت به عمل آمده است؟^۱

۱. در تلخیص و تدوین مطالب این مقاله از مدارک زیر استفاده شایان به عمل آمده است:

(۱) کتاب «تفکر سیاسی نوین اسلام»، تالیف آقای دکتر حمید عنایت، ترجمه آقای ابوطالب صارمی، چاپ تهران، سال ۱۳۶۲.

(۲) کتاب «تشیع و مشروطیت ایران» (و نقش ایرانیان مقیم عراق)، تالیف آقای دکتر عبدالهادی حائری، چاپ تهران ۱۳۶۰ که ترجمه خود مؤلف از نسخه انگلیسی، چاپ لندن، سال میلادی ۱۹۷۷ می‌باشد.

(۳) مقاله «مرجع التقليد»، نوشته Ann K.S. Lampton در مجله‌ی *Studia isiamica*، دسامبر سال ۱۹۶۴ میلادی که به عنوان مقدمه و معرفی کتاب «بحثی در باره مرجعیت و روحانیت»، چاپ تهران، ۱۳۴۱ شرکت سهامی انتشار، نوشته شده است.

(۴) خود کواچی نویسنده کتاب «طبایع الاستبداد و شارع الاستعباد» که ترجمه ترکی آن در سال ۱۲۸۳ / ۱۹۰۵ در قاهره چاپ شده بوده است، متأثر از کتاب آلفیری (Alfieri) ایتالیائی مؤلف کتاب «استبداد» است که به ترجمه و تشریح افکار مونتسکیو نویسنده نامی و پایه‌گذار انقلاب کبیر فرانسه پرداخته بوده است.

خلافت در نظر اهل تسنن و عامه مسلمین

در مجموع، عنایت و اقدامات علمای تسنن و تجدید نظر و تحقیقی که درباره‌ی خلافت و حکومت اسلامی کرده‌اند عمل انقلابی شجاعانه‌تری محسوب می‌شود و این توجه و تجدید نظر در ابتدا به منظور توجیه خلافت بوده است. از زمان خلفا و قبل از تماس و تاثیر مغرب‌زمین جواب‌گویی واقعیت‌ها و همچنین جدل با ایرادهای شیعیان عامل بحث و تحقیق‌ها شد. در دوران خلفای اموی که به‌ظاهر و باطن ناحق‌ترین حاکمیت اسلامی شناخته شده‌اند، این عنوان مطرح شده بود که امثال معاویه بر حسب اجتهاد خودشان عمل می‌نمایند و مجتهد در خطا و خلاف نیز نزد خدا مثاب است. همچنین در برابر مکتب معتزله که طرفدار عقل و عدالت و اختیار بودند به مذهب اشاعره میدان آزاد و مساعد داده شده بود که اعتقاد به اصل جبر داشته عدم مبارزه با ظلم را تجویز می‌نمودند. بزرگان اهل تقوا و تحقیق چون ابن‌خلدون، اختلافات میان تشیع و تسنن بر سر خلافت را از نظر اسلام‌شناسی و جامعه‌شناسی مطرح نموده بودند و چون ظلم و فساد غالب خلفا همراه با ضعف آنها تعمیم و شدت غیرقابل تحمل یافته بود و از گوشه و کنار بلاد اسلام اعتراض و عصیان‌هایی راه می‌افتاد، و با وجود همه اجحافات و انحرافات باز هم ایمان به خدا و دین و ارجاع به قرآن و شریعت در عامه‌ی امت و در پاره‌ای از علماء مستقل و متقی وجود داشت، هم دستگاه خلافت مایل بود که با نیروی دیانت مردم و فتوای فقها جلوی شورش‌ها و مخالفت‌ها گرفته و توجیهی برای سرکوبی‌ها پیدا شود و هم فقها و علمای دین احساس ضرورت برای بررسی مسئله و تعیین تکلیف شرعی مسلمانان در برابر حکومت و خلافت می‌کردند.

تقریباً همه‌ی مسائلی که امروزه در فلسفه‌های سیاسی و در نظام‌های حکومتی مطرح است به‌نحوی و تا حدودی، هم در دوران خلفای راشدین پیش آمده و همان زمان یا بعداً عنوان شده بوده است (مانند انتخاب یا گزینش زمامدار، شرایط زمامدار، دخالت مردم، آزادی عقیده و بیان، انضباط، قانون‌گزاری، وظائف اقتصادی، روابط گروهی، نافرمانی و حق شورش علیه نظام حاکم و غیره)، و هم با تفصیل و تصریح بیشتر در دوران خلفا و سلسله سلاطین بعدی مورد بحث و بررسی واقع شد. در خلافت بنی‌امیه که ارتجاع به‌جاهلیت و عصیبت بود و اتکاء به‌حیله و قدرت داشت، بحث و بررسی مسئله از نظر اعتقادی و فلسفی، چندان مورد پیدا نمی‌کرد. در

خلافت بنی عباس که دفاع و اعاده اسلام و احقاق حق خاندان نبوت را دست آویز براندازی و جانشینی اموی‌ها کرده بودند، جستجوی حجت و مباحث توجیهی آغاز گردیده فسحت میدان به مکاتب معتزله و اشاعره و به فقهای عامه داده شد. ولی در مجموع و مادام که خلفا برخوردار از اقتدار لازم بودند این قبیل مباحث حالت آرایش ظاهری یا فاساد و روکار بنای خلافت را داشته فقهای درباری عبارت پرداز سیاست‌های جاری بودند. بحث‌های جدی و اختلاف نظرهای کلامی و فقهی از زمانی به میان آمد که چراغ خلافت عباسی ساعات آخر عمر خود را طی کرده رقبا و مدعیانی در قرطبه و قاهره و سلسله پادشاهان خودمختاری در ایران و اناتولی و در جاهای دیگر، پرچم عصیان و استقلال برافراشته طرفین با حفظ عنوان سیاسی و مقام روحانی خلیفه‌ی سنتی اکتفا به حق انتقال از طرف خلیفه و اجازه اعمال قدرت برای سلطان می کردند. و پس از آن کار به جایی رسید که از اسم و قداست خلیفه که از نظر معتقدات رسمی و عمومی، هنوز یگانه صاحب حاکمیت مذهبی و دولتی شناخته می شد، استفاده برای مشروعیت سلاطین خودمختار به عمل آید.

در این دوران که مصادف با خروج آل بویه، استقرار غزنویان، هجوم مغول، کشتن خلیفه و سپس احیای صوری خلافت در قاهره برای مشروعیت یافتن سلسله ممالیک مصر بود، به سه شخصیت بارز برمی خوریم که نظریه پردازان خلافت اسلامی و تالیق دهندگان معتقدات فقهی با واقعیت‌های تاریخی بودند:

- ۱) ابوالحسن ماوردی (متوفی ۴۳۶ هجری شمسی / ۱۰۵۸ میلادی) معاصر غزنویان،
- ۲) ابو حامد محمد غزالی (۴۸۶/۱۱۱۱) در اوج ضعف و زوال بنی عباس و بالاخره،
- ۳) بدرالدین ابن جماعه (۷۱۰/۱۳۳۲) معاصر سلسله ممالیک مصر.

معمولاً و از نظر تاریخی و انسانی، وقتی پدیده‌های جامعه‌شناسی دچار حالت ضعف و تزلزل و تردید می شوند مدافعین و نیازمندان آن به دنبال ریشه‌یابی ایدئولوژی و تحقیق در اصالت و مشروعیت یا ضرورت و کیفیت آن می روند.

ماوردی به صورت ظاهر از تفوق و تقسیم‌ناپذیری خلافت دفاع کرد و به اجماع امت بیشتر تکیه داشت تا به خصائل و وظائف خلیفه (که در تجربه تاریخی بی تقوایی خود را آشکار کرده بود). می گفت قدرت سیاسی می تواند به اندازه‌ی موازین مذهبی معتبر باشد، ولی راه را برای قانونی ساختن انتقال قدرت به اشخاص غیر خلیفه باز کرد. غزالی اعلام کرد:

«ما ملاحظه می‌کنیم که کار خلافت بنا بر بیعت به دست آن کس از خاندان عباسی افتاده است که عهده‌دار آن است و عمل حکومتی در سرزمین‌های مختلف توسط سلاطینی اجرا می‌شود که به خلافت وفادارند. در این ایام حکومت فاقد قدرت است و هر کس که صاحبان قدرت نظامی نسبت به وی ابراز وفاداری کنند او خلیفه است.»

ابن جماعه آخرین تحول خلافت کلاسیک را مورد شناسائی قرار داده اعلام کرد که قدرت نظامی خالص و سازنده جوهر فرمانروائی است.

مسئله‌ای که در تمام دوران خلافت، اعم از اموی و عباسی و جانشینان عثمانی و غیره، مورد ابتلاء و توجه و تتبع بوده است و سرآغاز آن را باید در خلافت عثمان جستجو کرد، مسئله نارضایتی و عکس‌العمل و عصیان حکومت‌شدگان علیه خلیفه و دستگاه حکومت بوده است. در ابتدای امر و به اعتبار حالت سادگی و صفا و حقانیتی که به عنوان اصلی از اصول مذهبی برای خلفای راشدین پذیرفته و تبلیغ شده بود هرگونه نافرمانی و شورش علیه خلیفه بالبداهه مردود شناخته می‌شد ولی به تدریج که قداست و ایمان خلفا یا اتصال مذهبی خلافت تخفیف کلی آشکار می‌یافت فقها و نظریه‌پردازان توجیه‌کننده‌ی خلافت، از شرط تقوا و قرابت خلیفه با پیغمبر عقب‌نشینی کرده، عدالت خلیفه و تامین امنیت و اجرای احکام جزا را پشتوانه خلافت و سند تحریم مخالفت و شورش علیه آن گرفتند. با گذشت سنوات و تحول اوضاع، ایدئولوگ‌های اسلام اکثریت، ناچار شدند سطح توقع و تشریح را تنزل مجدد داده بگویند همین قدر که خلیفه یا سلطان نگهبان بقا و امنیت جامعه اسلامی بوده، جلوی دشمنان و هرج و مرج را بگیرد، اطاعت و همکاری با او از نظر شرعی واجب است و مخالفت و براندازی حکومت محاربه با خدا و رسول محسوب می‌شود.

ابن تیمیه (۱۳۲۸/۷۰۶) فقیه و عالم الهی حنبلی، انعطاف‌پذیری فوق را با اعلام اینکه: «شصت سال زندگی با یک فرمانروای ناعادل بهتر است تا یک شب بدون فرمانروا»، به‌نهایت و صراحت می‌رساند. به‌طوری‌که دیده می‌شود عملاً راه هرگونه انتقاد و انقلاب علیه خلافت یا حکومت بسته گردید و توجیه ظلم به نام دین پیش‌رفته، خلافت در میان اکثریت تمام فرق اسلامی، به یک آئین سیاسی تبدیل شد.

حکومت از نظر تشیع

علمای بزرگ شیعه بعد از دوران ائمه اطهار علیهم‌السلام و در زمان غیبت، نظریاتی

درباره‌ی حکومت و ولایت ابراز داشته‌اند که هر کدام برای خود محکم و مستدل است ولی در مجموع آنها تضاد و اختلاف‌هایی دیده می‌شود و نقاط خالی و تاریکی وجود دارد که نمی‌توان به بیان مشترک روشن و قاطعی رسید.^۱

نظریات ابراز شده و ثبت شده در کتب و رسالات معتبر قابل تقسیم در سه زمینه زیر می‌باشد:

- ۱- انحصار امامت، ولایت و حکومت به ائمه اثنی عشر که معصوم‌اند و منصوب و منصوص از طرف خدا و رسول.
- ۲- تکلیف مؤمنین در قبول خدمت و دریافت وظیفه در دستگاه سلاطین یا خودداری و تحریم آن.
- ۳- برخورد با نظام‌های حکومتی و مکاتب فلسفی-اجتماعی ارمغان غرب، در قرون معاصر.

۱- مسئله امامت و حکومت

استدلال عمومی بزرگان تشیع، مانند شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، علامه مجلسی، محمدحسین آل کاشف‌الغطاء و غیره، که بیشتر جنبه‌ی کلامی و عقلی دارد تا نقلی و استنباط و استناد به قرآن و سنت، به‌طور خلاصه چنین است:

چون یکی از صفات باریتعالی لطف او نسبت به بندگان است و وجود پیشوا یا زمامدار از مصالح ضروری بندگان می‌باشد پس بر خدا واجب است که رهبر و امامی برای بندگان خود تعیین کند. امامت مانند نبوت لطف است و هر لطفی بر خداوند واجب است. پس امامت و خلافت نمی‌تواند انتخابی و از طرف مردم باشد. خود خدا باید نصب کند. منشاء امامت منشاء الهی است و طریق و نصب آن چنین است که پیغمبر از طرف خود شخصی را حاکم و جانشین نماید و آنها به نوبه خود بر اساس ضوابطی که پیامبر و خدا گفته‌اند جانشینانی تعیین کنند. سیرت پیغمبر (ص) دلالت دارد که مردم را هیچ‌گاه تنها نمی‌گذاشت و در هر حال، وظیفه آنان را تعیین می‌فرمود.^۲ از طرف دیگر چون امام یا امیر از طرف خدا و برای زمامداری

۱. استفاده از سخنرانی آقای محمد بسته‌نگار در انجمن اسلامی مهندسين، تابستان ۱۳۶۴، تحت عنوان

«حاکمیت الله و حاکمیت مردم»، در سمینار «سرگذشت و سرنوشت روحانیت».

۲. البته جواب این سؤال را ظاهراً نمی‌دهند و این مسئله را مطرح نکرده‌اند که در فاصله بیش از ۶۰۰ سال

میان رسالت حضرت عیسی و حضرت خاتم‌الانبیاء علیهم‌السلام که نه پیغمبری مبعوث شده و نه ←

خلائق تعیین می‌شود و مردم در اثر جهل و اختلاف و فساد ذاتی قادر به تمشیت امور خود نبوده اطاعت از اوامر امام نیز واجب می‌باشد، خداوندی که عادل است و لطف دارد نباید و نمی‌تواند شخص نادان ناصالح یا خطاکار فاجری را امام مردم قرار داده اطاعتش را واجب کند پس لازم است که امام حتماً معصوم باشد.^۱

در این زمینه علمای امامیه‌ی اثنی‌عشری هر دو منصب امامت دینی و معنوی مسلمانان بعد از رحلت رسول اکرم و امامت دنیائی یا زمامداری و خلافت و حکومت

→ امامی منصوب گردیده بود لطف خدا و وجوب تعیین پیشوا چگونه بوده است؟ همچنین به نظر می‌آید وارد این بحث نشده باشند که آیا بشر ناقص مخلوق، با علم محدود و تشخیص نسبی خودبینانه اش حق دارد برای خدا تعیین تکلیف کند؟ اسماء و صفات خدا را آن‌طوری که در زندگی و روابط میان انسان‌ها معروف و مورد نیاز است تعریف کند؟ یعنی خدا را در سطح خودمان تنزل بدهیم و قیاس به نفس کنیم. اگر بنا باشد ما صفات و اعمال و وظائف خدا را بر مبنای روابط و ضوابط بشری و تشخیص‌های عقلی خودمان تعیین کنیم خیلی از چیزهایی را که قرآن با صراحت در باره خدا گفته است نمی‌گفتیم و رد می‌کردیم. حالا هم که در قرآن آمده است در پی تعبیر و تاویل آن می‌رویم. مثلاً مضمون تکراری:

«يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ» (ابراهیم) (۱۴) / (۴)

(... خدا هر که را بخواهد، گمراه کند و هر که را بخواهد [و شایسته ببیند]، هدایت کند...)

مهلت دادن به مجرمین و کافرها برای گناه کردن بیشتر، عدم جلوگیری و عدم تعجیل در عذاب گناه کاران و حتی امداد آنها. بالاتر از همه‌ی اینها خلقت ابلیس و اجازه او برای اغوای انسان‌ها و ایجاد فساد و خون‌ریزی در زمین تا روز قیامت. مسلماً خداوند، هم عادل است و هم به بندگانش لطف دارد ولی عدالت و لطف از دید خدا که وسعت بی‌انتهای بر همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها و بر انسان‌ها و اشیاء دارد و با علم و حکمت و مشیت خود آخرت و تربیت انسان‌ها و کل جهان را در نظر می‌گیرد، ممکن است با حساب‌ها و انتظارات ما خیلی اختلاف پیدا کند. از کجا معلوم که لطف خدا نسبت به بندگان در تعیین و تحمیل زمامدار عادل معصوم باشد و در واگذار کردن قضیه به خود آنها و ابتلا و آزمایش و تربیت آنها نباشد؟ یک مسلمان باید صفات و اعمال و اسامی خدا را همان‌طور که خود خدا از طریق وحی به انبیاء تعلیم داده و مشخص کرده است بشناسد و هیچ‌گاه برای خدا آئین‌نامه‌نویسی نکند. به‌علاوه، باید ببینیم مشیت خدا در عمل چگونه تحقق یافته است و نبوت و امامت را آن‌طور که اجرا و عرضه شده است بسنجیم و بپذیریم. مسلماً با مطالعه و مقایسه افعال و احوال و اقوال و برنامه‌های انجام شده انبیاء و ائمه خیلی بهتر و ساده‌تر و مطمئن‌تر می‌توانیم درک حقیقت و حقانیت و کیفیت آنها را بنمائیم تا با حساب‌های پیش خودمان.

۱. در این استدلال: اولاً برای دو مسئله‌ی:

(۱) امامت ایمانی و معنوی، به معنای رهبری مذهبی و هدایت و تربیت مومنین و

(۲) امامت سیاسی و اداری، به معنای زمامداری یا خلافت و حکومت،

توأم گرفته شده تفکیک قائل نگردیده‌اند.

ثانیاً جنبه احتجاج با اهل سنت، به منظور رد خلافت آشکار می‌باشد. اهل تسنن به‌زعم خود استفاده و اتکاء به اجماع و انتخاب مسلمین می‌کرده خلفای راشدین را جانشینان بر حق و واجب‌الاطاعه پیغمبر می‌دانسته‌اند و بسیاری از آنها استدلال و استناد خود را به‌خلفای اموی و عباسی و عثمانی تسری داده، نه اعتقاد به وصایت و به‌نصب و نص داشته‌اند و نه عصمت را ضروری برای زمامداری می‌شمردند.

آنان را مخصوص و منحصر در خاندان عصمت دانسته و به این ترتیب خارج از آنها و بعد از غیبت آخرین آنها موضوع حکومت و اداره امت را مسکوت و عملاً منتفی شده گرفته‌اند. به دنبال استدلال و استنباطشان اضافه و اشاره‌ای نمی‌کردند که تکلیف شیعیان و به‌طور کلی مسلمانان و مردم جهان، در دوران غیبت کبری و عدم دسترسی آنها به خدا و پیغمبر و امامان، درباره حکومت و اداره امت چیست؟ البته در برخورد با واقعیت‌ها و حاکمیت سلاطین و امرا ناچار شده‌اند نظر و فتواهائی بدهند. در قرون اخیر که شیوه‌های حکومتی نوع غربی به کشورهای اسلامی عرضه گردیده است و مسلمین تحت تأثیر یا تسلط آنها قرار گرفته‌اند، الزامهائی پیش آمده است که نفیاً یا اثباتاً و عملاً یا نظراً در باره آنها به جواب و جستجو پردازند. ما در بندهای ۲ و ۳ زیر، اشاره‌ای خواهیم کرد ولی همان‌طور که مرحوم طالقانی (حاج سید محمود، اعلی الله مقامه) در مقدمه ترجمه خود بر کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» نوشته است:

«نظام اجتماعی اسلام واضح و روشن بیان نشده تا مسلمانانی که امروز در معرض انواع مسلک‌ها و مرام‌های اجتماعی و رنگ‌های نو به‌نوی حکومت‌ها قرار گرفته‌اند، میزانی داشته باشند و وظیفه خود را از نظر دینی ببینند و با آن میزان بسنجند که هر مسلک و نظامی چه اندازه با مبانی و اصول دینشان نزدیک و یا دور است، تا شاید کم‌کم و قدم به قدم با سیر اجتماع به آن مقصد و هدف نهائی که دین و قرآنشان داده برسد»^۱

سپس چنین ادامه می‌دهند:

«نمی‌توان منکر شد که حکومت مشروطه از بیرون مرز اسلام به سرزمین مسلمانان رسید و علمای بزرگ دین و مراجع و مسلمانان متدین برای استقرار آن پیشقدم شدند. عده‌ای تسری دادند، جمعی به جهاد برخاستند، دسته‌ای هم به مخالفت کوشیدند. به این جهت هنوز بیشتر طرفداران درست نمی‌دانند از نظر دین، جهت اثبات چه می‌خواهند و مخالفین بی‌غرض هم سخن درستی ندارند. در نتیجه عموم مردم مردد و گیج‌اند...»

۲- مومنین شیعه در برابر سلاطین

علمای تشیع که ناچار شده‌اند در برابر واقعیت‌ها یعنی وجود و ضرورت حکومت در

۱. البته یک بیان همان است که مرحوم طالقانی توضیح داده و خواسته است. یک بیان دیگر هم این می‌تواند باشد که آیا اسلام و ادیان ماموریت داشته‌اند که نه تنها زمامدار و حاکم برای خلائق بگمارند بلکه برای حکومت و اداره امور دنیا، خارج از تدارک و تربیت برای آخرت، نظام و مقرراتی وضع نمایند؟

زمان غیبت، اتخاذ موضع نمایند به نحوی از منطق ساده‌اندیشانه و قاطعانه‌ی خود، که نفی هر گونه حکومت غیر ائمه معصومین را در هر زمان و مکان می‌نمودند، عدول کنند. و چون مورد سؤال و مراجعه مردم در باره روابطشان با حکام و سلاطین قرار می‌گرفتند به این ترتیب نظریات مختلف و احیاناً متضاد ابراز داشته‌اند و به جای شرط امامت منصوص و عصمت، عناصر تازه‌ی عدالت و جور را پیش کشیده‌اند و سلاطین و امراء را بر حسب آنکه عادل باشند یا جائز به دو دسته تقسیم کرده‌اند. بعضی از آنها در مورد زمامداران عادل اجازه همکاری و قبول خدمت و دریافت وظیفه یا پاداش را داده‌اند و برخی تا حدود و جوب خدمت پیش رفته حتی دعا کردن در حق سلاطین به اصطلاح عادل را واجب دانسته‌اند.

خواججه نصیرالدین طوسی که به طور کلی غیر از ائمه‌ی اطهار برای هیچ فردی، امامت و خلافت و حکومت قائل نبود و در «تجرید العقاید» گفته بود:

«اگر امام، معصوم نباشد و اقدام به گناه کند نهی و تبری جستن از عمل

او لازم می‌شود و اطاعت او حرام است»

و اضافه کرده بود که:

«اگر فرمان امام، مطابق شرع باشد اطاعت کنید و اگر مخالف باشد

نافرمانی کنید.»

در کتاب «اخلاق محتشمی» می‌نویسد:

«السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ مِنْ عِبَادِهِ فَإِذَا عَدَلَ

كَانَ لَهُ الْأَحْرُ وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الشُّكْرُ وَإِذَا جَارَ كَانَ عَلَيْهِ الْأَضْرُ (وَبال)

وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ»

و در همین کتاب می‌گوید:

«ظالم میانه آن است که مطاوعت حاکم نکند و مخالفت جماعت اختیار

کند.»

علامه حلی در کتاب «منتهی المطالب» می‌نویسد:

«همین که شخص از طرف سلطان عادل متولی به فرمانداری و شغلی شود

برای او در این ثوابی عظیم است و اطاعت او در جمیع آنچه امر می‌کند

واجب است... اما قبول ولایت از طرف سلطان جائز در حال اختیار حائز

نیست مگر اینکه علم به تمکن، امر به معروف و نهی از منکر یابد.»

شیخ بهائی در کتاب «جامع عباسی» نیز می‌گوید:

«و جائز است از جانب حاکمِ ظالم، قاضی شدن هر گاه داند که حکم شرع را به طریق حق جاری می‌تواند ساخت.»

مجلسی عالم بزرگ زمان صفوی و گردآورنده مفصل‌ترین مجموعه معروف احادیث شیعه، به نام «بحار الانوار»، در اوایل کتاب «حق‌الیقین» خود گفته است:

«رئیس یک کشور یا پیغمبر است و یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد

منحصر است بر امام»

در اواخر همان کتاب می‌نویسد:

«مشهور میان علما آن است که آنچه پادشاهان و حکام به علت خراج از

رعایا می‌گیرند از ایشان می‌توان خرید و قبول هدیه کرد و جایزه‌ها و

بخشش‌های ایشان را می‌توان قبول کرد...»

مرحوم ملا احمد نراقی معاصر فتحعلیشاه، اولین مطرح‌کننده‌ی ولایت فقیه و

قائل‌شونده سمت‌های معصوم برای فقیه جامع‌الشرائط (که از طرف شاگردش شیخ

مرتضی انصاری رد می‌شود) در کتاب «معراج السعاده» می‌نویسد:

«مخفی نماند هم‌چنان که بر شهریاران و ملوک معدلت‌گستری و

رعیت‌پروری لازم و متحتم است که سایه شفقت و مرحمت بر سر کافه

خلائق بگسترانند همچنین بر کافه رعایا و عامه‌ی مرایا واجب است که

از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جائز ندانسته همواره طریق

یک‌رنگی و اخلاص مسلوک دارند و اساس سامیه‌ی ایشان را در خلاء

و ملاء به‌تعظیم و تکریم بر زبان جاری سازند و دعای آنها را بر ذمت

خود لازم بشمارند.»

صریحاً نیز فتوی می‌دهد که:

«مردم و مسلمانان باید از پادشاهان اطاعت نمایند و از قید آنها کمترین

انحراف و سرپیچی نکنند، بدون آنکه لااقل عدالت آنها را شرط اطاعت

بدانند که در این صورت به ولایت گرفتن غیر خدا و غیر پیغمبر و صاحبان

عصمت است.»

از حضرت امام موسی کاظم (ع) نیز روایت می‌کند که فرموده‌اند:

«ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید و به ورطه‌ی هلاکت میندازید به سبب

نافرمانی سلطان و فرمانروای خود. پس اگر عادل است از خدا درخواست

کنید او را پابنده بدارد و اگر ظالم است از درگاه الهی مسئلت نمائید که

او را به صلاح آورد که صلاح احوال شما در صلاح سلطان شما است.^۱
اما نظریات شیخ مرتضی انصاری با استادش ملا احمد نراقی اختلاف داشته
صریحاً می‌گوید:

«کار کردن با والیان غیر عادل و ستم‌کار، و کسب روزی در خدمتشان
حرام است مگر در صورت ضرورت و اکل میته.»

شیخ طوسی در کتاب «النهایه» نظریه‌ی بینابینی داشته در باب «عَمَلُ السُّلْطَانِ وَ اخْتِذِ
جَوَائِزَ هِمِّ» می‌نویسد:

«قبول کردن ولایت امر از طرف سلطان عادل که امر به معروف و نهی از
منکر می‌کند و ... هر چیزی را جای خودش بگذارد حائز بوده... و چه
بسا به حد واجب برسد... اما در باره سلطان جائز و ظالم، پس هر گاه
شخص بدان آگاهی داشته باشد یا ظن غالب داشته باشد که اگر
متصدی امر و کاری بشود امکان این را دارد که اقامه‌ی حدود کند، امر
به معروف و نهی از منکر بکند و خمس‌ها را تقسیم و صدقات را به
صاحبانش برساند و با برادرانش صلح انجام دهد و قبول کردن در تمام
این کارها موجب اخلال و اجبش نشود و امر قبیحی را مرتکب نشود
پس مستحب است که قبول شغل از چنین سلطان حائری بکند.»

آنچه از مجموعه این آراء و نظریات برمی‌آید اولاً عدم دسترسی یا تبعیت از
معیار واحد مشخص است. هر کدام جانب تفکر و تشخیص‌های خود را گرفته‌اند،
بدون آنکه عنایت و استنباط چندان از قرآن و اصول اسلام و سنت بنمایند. ثانیاً عدم
توجه دقیق آنان و نداشتن تصور درست و اطلاعات عملی نسبت به مسائل حکومت
و سیاست یا اداره جامعه و مملکت است.

۳- برخورد با نظام‌های حکومتی غربی

طرز تلقی سنتی که دنیای تشیع از امامت و سلطنت و حکومت داشت حالت تعادل و
توقف خود را در برخورد با تمدن و تهاجم مغرب زمین، مانند شئون دیگر اجتماعی،
اداری، فرهنگی و معاشی، از دست داد. به دنبال حرکت سیاسی دینی عمیق و عظیمی
که سید جمال‌الدین اسدآبادی در سراسر کشورهای اسلامی، خصوصاً در مصر و
هندوستان و عثمانی، به وجود آورده و افکار را متوجه نظام‌های جدید حکومتی اروپا

۱. این روایت آیا با حدیث نبوی «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» می‌تواند قابل انطباق باشد؟

بر مبنای آزادی، حقوق انسانی و دموکراسی نموده بود، کتاب‌ها و مقالاتی از طرف روشنفکران مذهبی تسنن انتشار یافت. کتاب‌ها و مقالاتی که طبعاً در ایران و عراق و در محافل تشیع نیز خوانده و ترجمه شده موثر واقع می‌گردید. علاوه بر آنکه عوامل سیاسی و افکار فلسفی اروپا مستقیماً نیز در ایران نفوذ داشته علمای ما با مشاهدات و مسموعات خودشان یا از طریق رجال سیاسی و فرهنگی، تحت تاثیر قرار می‌گرفتند و در جریان‌ها و نهضت‌هایی مانند انقلاب مشروطیت دخالت و مشارکت می‌کردند. از جمله کتاب‌ها، کتاب «طبایع الاستبداد» اثر شیخ عبدالرحمن کواکبی دانشمند سوری است که الگویی برای کتاب «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» میرزای نائینی شده است. بسیار بودند کسانی که وقتی به افکار ضداستبدادگری و آزادکننده‌ی انسان‌ها از اسارت ستم‌گران و انحصارگران برمی‌خوردند یا رفتار به عدالت و مساوات بین افراد یک جامعه را می‌شنیدند و دموکراسی برای آنها، به معنای مشورت و مشارکت عامه در اداره امور جامعه، تعریف می‌شد. این معانی و مقاصد و چنین اصولی را نه تنها بیگانه با توحید و موازین شرع نمی‌دیدند بلکه جزء خواسته‌های اسلام و تعلیمات ادیان و قرآن شناخته اعتراف می‌کردند که قبلاً و در عمل، چندان به آنها توجه نمی‌شده است. اگر نگوییم به‌طور کامل و قاطع ولی به‌صورت نسبی و در مجموع، پذیرا و مبلغ آنها گشته به تأیید و توضیح می‌پرداختند. حتی عصیان علیه حکومت و حرکت عامه مردم برای احراز حاکمیت (یعنی انقلاب که بی‌سابقه یا کم سابقه در فرهنگ و سنت مشرق زمین و مسلمانان بوده، یک ارمغان و واژه کاملاً اروپائی است)، جای محکم و متداول در افکار و آمال ما پیدا کرد و بزرگانی از روحانیت شیعه پرچم‌داران آن شدند.

طبیعی است که کسانی نیز به دلایل فقهی و سنتی یا شخصی و صنفی و سیاسی تلفی دیگری پیدا کرده مخالف یا موافق مشروط اصول لیبرالیسم و دموکراسی شده باشند. ضمن آنکه موافقت و تأیید آن اصول را نباید الزاماً به معنای تبعیت سراسری مطلق و امضای صددرصد اسلام یا آئین تشیع گرفت. گروه اقلیت اول جزو فاتحین انقلاب مشروطیت شدند و گروه دوم منزوی و تا حدودی سرخورده گشتند. بعد از انقلاب مشروطیت و مواجهه‌ی ملموس ایرانیان با مسائل اجتماعی و حکومتی به‌سبک جدید و هزاران مشکل و مسئله‌ای که تقلید و تحول فوق در عمل به‌وجود آورده بود، رفته‌رفته قضایا یا به‌وجه دیگری مطرح گردیده لازم شد، هم

مطالعه و تعمق بیشتر در فلسفه‌های سیاسی و وظائف اجتماعی از دیدگاه‌های مختلف ملی و دینی بشود و هم خودمان چاره‌ساز مشکلات و مصائبمان بوده استقلال و ابتکار به خرج بدهیم. علمای مذهبی و فقهای تشیع، اعم از پیرومندان و سرخوردگان، هر قدر در حمله و حرکت اول احساس مسئولیت و ابراز مشارکت نمودند، در ادامه‌ی راه و در رویدادهای بعدی کناره‌گیری نشان دادند. در مقابل، دو دسته از روشنفکران میدان‌داران جدید شدند. یکی بی‌طرف‌ها و احياناً مخالف‌های با مذهب که غالباً آموزش دیده‌ها و دل‌باخته‌ها و ترویج‌کنندگان قالبی مکاتب اروپائی، اعم از شرقی و غربی بودند. دیگر تعلیم‌دیده‌ها و آشنایان به معارف و افکار جدید ولی علاقه‌مندان و معتقدین به اسلام که لازم می‌دیدند مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه خودمان را از یک طرف با واقع‌بینی و روش مناسب بررسی نمایند و از طرف دیگر با مطالعه صحیح قرآن و سنت، نظر اسلام را نسبت به حکومت و مسائل و وظائف اجتماعی - که قبلاً عنایت چندان به آنها نشده بوده است - استخراج نمایند.

دو دسته روشنفکران فوق‌الذکر، با مکاتب مربوطه، از اواخر سلطنت احمد شاه و مخصوصاً در دوران رضاشاه به وجود آمدند. در دوران‌هایی که هرج و مرج و نابسامانی‌های ابتدای مشروطیت و دیکتاتوری و استبدادگری بعد از آن، هم مسئله‌ی آزادی و انقلاب و دموکراسی را زیر سؤال برده بود و هم فشار و فسادهای سلطنت پهلوی، مسئله‌ی رهائی از استبداد داخلی و استیلای خارجی را با ضرورت اتخاذ یک مکتب و نظام مسلط یا متعلق به خودمان مطرح ساخته بود. انقلاب اسلامی ایران در حقیقت یک محصول طبیعی و یک معجون مثلی است که از تداخل دو نهضت اخیر و نهضت سرکوفته‌ی روحانیت انقلاب مشروطیت به وجود آمده است. ضمن آنکه هر قدر جلو رفته عامل دوم و جبران گذشته، نقش دست اول را پیدا کرده است.

نظر اخوان الصفا و خوارج

غیر از دو فرقه اصلی اهل جماعت و امامیه اثنی‌عشری، گروه اخوان الصفا و رسانشان که در دو قرن سوم و چهارم هجری می‌زیسته و تمایل به مکتب اسمعیلی داشته‌اند، نیز قابل ذکر است. اخوان الصفا علاوه بر آنکه مانند معتزله معتقد به اختیار و طرفدار عقل و بینش بودند و به دنبال دانش، عدالت، تساهل، کوشش و وحدت مسلمین می‌رفته‌اند، به مسائل و مصائب اجتماعی مسلمانان زیرستم جباران اهمیت فراوان می‌دادند و تا آنجا که تعصب و اختناق زمان اجازه می‌داده است در لفافه‌های عرفانی

و ادبی دلالت‌هایی به لحاظ زمامداری می‌کردند.

فرقه‌ی خوارج که در خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قیام خاص و فتنه‌انگیزی خطرناکی کرده، به فرموده‌ی علی (ع)، طالب حق بودند ولی باطل دستگیرشان شده بود، در زمینه‌ی حکومت جامعه اسلامی برای خود منطبق و مکتبی داشتند که تاریخ، پیروان و فعالیت‌های آنان را تا چند قرن ثبت کرده‌است. مخالفت و اختلاف عمده‌شان در مشورت خلیفه یا زمامدار مسلمین یا مومنین و متصدیان امور بوده می‌گفته‌اند حکم و حکومت صرفاً از آن خدا است و در اصطلاح امروزی حالت بنیادگرایی داشته با خلافت مخالف بوده‌اند.

حکومت اسلامی بعد از سقوط خلافت عثمانی

همه جریانات اعتقادی-سیاسی تسنن، با تحول‌ها، طرز تفکرها و تعصب‌هایی که در طی ۱۳ قرن بعد از رحلت رسول اکرم (ص) طول کشیده بود، در جنب تکان شدید و توجه عمیقی که سقوط قطعی و نهائی خلافت در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی (۱۹۲۴ میلادی) با رای مجلس ملی ترک رخ داد، حرکت کند و ملایم محسوب می‌شود.

جنگ بین‌الملل اول و به‌طور کلی تهدید و تلاطمی که تماس با تمدن و تسلط اروپا در کلیه شئون مشرق‌زمین مسلمان به‌وجود آورد، باعث شد که در مرکز خلافت در یک انقلاب نظامی-سیاسی و در یک عمل شبه‌جراحی عقیدتی، به‌طور جدی مسئله تفکیک دین از سیاست مطرح و اجرا گردد. با واژگونی کاخ کهنسال کم و بیش واهی خلافت، کشورهای سنی‌مذهب در برابر عمل انجام‌یافته فقدان خلیفه قرار گرفته ناچار شدند در صدد خلق خلیفه جدید برآیند و در جو آزادتری شرایط مشروعیت، قلمروی حاکمیت و حدود اقتدار و اختیاراتش را تعیین نمایند. یا آنکه به اصل و اساس مسئله رفته، ببینند آیا خلافت منشاء و بنیانی در شریعت دارد و حکومت اسلامی، به‌صورت مذهبی یا مجاز آن، چگونه باید باشد.

قبلاً باید توجه داشت که خلافت سلطنتی عثمانی نیز از ابتدا رسمیت فقهی و سنتی چندان نداشته، مشمول شرایط شرعی و قومی که برای خلفای راشدین فرض و تثبیت شده بود نمی‌گشت و مسلمانان حجاز و اعراب به‌راحتی زیر بار آن نمی‌رفتند. در قرن ۱۸ میلادی بود که سلاطین عثمانی در مقابله با دولت روسیه بنا به‌جهت سیاسی، چنین عنوانی را به‌طور قطعی روی خود گذاشتند. ناسیونالیست‌های عرب تابع دولت عثمانی نیز از اواخر قرن نوزدهم خلافت عثمانی را حیل‌ای برای تداوم سیادت تورانیان

و تجاوز به یک مقامی می‌دانستند که حقا تعلق به اعراب دارد، و از الغای خلافت عثمانی استقبال کردند. آنها آرزوی یک خلافت عرب را می‌نمودند که دارای قدرت روحانی بر تمام مسلمین باشد و قدرت‌های دنیائی و روحانی از هم تفکیک شوند. مخالفت ملی‌یون ترک با آخرین خلیفه، تاییدی بر فقهای سنتی گذشته گردید. علاوه بر آن، مصطفی کمال‌پاشا در فعالیت‌های تبدیل خلافت ترکیه به جمهوری و در انتقاد از خلیفه‌ی واحد که حاکم بر کلیه مسلمانان باشد گفته بود:

«پیامبر ما به صحابه خود دستور فرموده است که ملت‌های جهان را به دین اسلام درآورند و فرمان نداده است که برای این ملت‌ها حکومت برقرار کنند. چنین فکری هم به خاطر او خطور نکرد. خلافت به معنای حکومت و اداره کردن است. خلیفه‌ای که واقعا می‌خواهد نقش خود را ایفا کند یعنی بر تمام ملت‌های مسلمان حکومت و امور آنها را اداره کند (حیران خواهد ماند) که چگونه از عهده این کار برآید...»^۱

در یک گزارش تحلیلی و سند ارزنده‌ای که در مقدمات و مطالعات مجلس ملی ترکیه در رابطه با الغای خلافت تنظیم و بایگانی شده این مطلب آمده است که:

«خلافت بیش از آنچه از جانب خدا مامور باشد، ساده‌وار یک نهاد اجتماعی است که برای اداره سلیم جامعه اسلامی تعبیه شده است، که خلافت واقعی فقط تا سی سال پس از مرگ پیغمبر دوام یافت، که آنچه در مهم‌ترین قسمت تاریخ اسلام رائج بود یک خلافت موهوم بود که با زور مطلق حفظ شده بود...»

«مجلس ترکیه تشخیص داد که چنین تضمینی را (نمی‌توان) بدون پرداختن به ارزیابی مجدد از خودِ خلافت، و در جریان آن باطل ساختن افسانه‌های مربوط به تقدیس نهادهای سیاسی- سنتی و وظیفه مطلق مومنان از فرمانروایان، منطقا توضیح داد.»

چنین حس کردند که لحظه رویارویی علنی با نظریات خاصی که بی‌جنبشی ملل مسلمان را موجب گردیده فرا رسیده است و از این روبه‌رو کردن حجت‌های امثال تفتازانی و ابن‌عام در باره مشروعیت خلفای عباسی پرداختند. ضمناً مجلس ترکیه با گنجاندن اصل قرآنی «شوری» خود را در تصمیم اتخاذشده که روال صحیح امور ملت را تضمین می‌نماید کاملاً مجاز می‌دانست.

۱. به نقل از کتاب «تفکر سیاسی نوین اسلام»، صفحه ۵۵.

در برابر تعارض ناسیونالیسم ترک با پان ایسلامیسم، ۷۰ میلیون نفر مسلمانان هند (که بزرگ‌ترین جمعیت متمرکز مسلمانان در دنیا بودند) و مسلمانان زیر حکومت روسیه تزاری، که خود را به وفاداری نسبت به خلیفه عبدالحمید مُقید می‌دانستند و حتی بعضی از سران شیعه هند مانند امیرعلی و آقاخان محلاتی به منظور مقابله با سلطه غرب، دست به فعالیت بین‌المللی به سود خلافت عثمانی زدند. ابوالکلام آزاد، محمدعلی جناح و برادرش شوکت‌علی جناح از رهبران روشنفکر این نهضت بودند و یک ارتباط ارگانیک میان ناسیونالیسم هند و خلافت، علی‌رغم استعمار انگلیس، به وجود آمده بود که حتی همکاری مسلمانان و هندوها را برای احراز استقلال هندوستان تأمین می‌کرد^۱ ولی بعد از الغای خلافت از طرف مجلس ترکیه رو به فراموشی و زوال نهاد. خلافت اسلامی، چه در پیدایش آن در سقیفه بنی ساعده، چه در تحول و تفکرهای دوران قدرت و مشروعیت و چه در زوال و سقوطش همواره آغشته به رقابت‌های بر سر قدرت و منافع و مسائل سیاسی بوده است. در برابر واقعیت فوق، ابوالکلام آزاد به استدلال بینابینی نظیر ماوردی رسیده بود که:

«رهبری روحانی مختص خدا و پیامبر او است. از این رو اطاعت از خلافت بر تمام مسلمین واجب است، هر چند نه به اندازه تسلیم به خدا و رسول او»^۲

ولی محمد اقبال لاهوری روشنفکرترین نوگرایان اسلامی هند بیشتر جانب ترک‌ها را گرفته می‌گفت:

«شکل جمهوری حکومت نه تنها کاملاً با روح اسلام موافق است بلکه نظر به نیروهای جدیدی که در جهان اسلام آزاد شده‌اند یک ضرورت است.»

در حالی که ابن خلدون در قرن ۸ هجری با یک نظر واقع‌گرایانه‌ی قدرت‌گرایانه گفته بود که:

۱. فکر ناسیونالیسم برخلاف آنچه تبلیغ و تحمیل می‌شود (و در جلد سوم «بازیابی ارزش‌ها» توضیح داده‌ایم) علی‌الاصول و عادةً تلقین استعمار علیه اسلام نیست. به‌طور طبیعی و از قرن بیستم به بعد در کلیه کشورهای اسلامی بنا به ملاحظات و عوامل گوناگون، ولی غالباً برای رفع استعمار و احیای محرکات پایه‌دار به وجود آمده است. معمولاً توجه و تکیه روی مذهب و معنویات یا ارزش‌های باستانی و ملی می‌رود و از نوع خودجوشی و برگشت به خویشتن خود می‌باشد.
۲. به نقل از کتاب «تفکر سیاسی نوین اسلام» (سابق‌الذکر)، صفحات ۶۳ و ۶۴.

«چون قدرت قریش از بین رفته است، چاره‌ای جز قبول مقتدرترین فرد به‌عنوان خلیفه در کشوری که اتفاقاً وی در آن صاحب قدرت است نیست.»

امادر مصر و محیط جامع «الازهر» که طی قرون اخیر مرکز معارف اسلامی و اشاعه افکار اصلاحی شده بوده است و مدتی ریاست آن با شیخ محمد عبده بود توافقی با حذف خلافت وجود نداشت، ضمن آنکه نسبت به نظریات سنتی و متعصبانه قدیم انعطافی دیده می‌شد. در مجمعی که از فحول علمای وقت به ریاست شیخ محمد ابوالفضل الحیرازی رئیس الازهر و محمد مصطفی المراغی رئیس محکمه عالی مذهبی و نمایندگان مکاتب شرعی مختلف (که در مجموع جو مساعدی نسبت به افکار تجددطلبانه شیخ محمد عبده نشان نمی‌دادند) برای مطالعه در امر خلافت تشکیل گردیده بود خلیفه یا امام را به‌عنوان «نماینده پیغمبر در حفظ دین و اجرای اصول آن و اداره امور مردم بر طبق قانون شرع»^۱ تعریف کردند، به این ترتیب اتصال وحی الهی دیگر وجود نداشت و خلع خلافت عثمانی را عمل انجام یافته تلقی کرده معتقد بودند کنفرانسی برای تبیین آینده خلافت منعقد شود تا:

«بر اساسی که نه تنها با اصول اسلام مطابقت کند بلکه با تربیباتی اسلامی که مسلمین با رضایت خاطر برای حکومت خود جائر دانسته‌اند نیز وفق یابد.»

به این ترتیب پرونده خلافت، چه عثمانی و چه ملل اسلامی، بسته شد و از نظر این مرکز فقهی و علمی معتبر دنیای تسنن، راه برای مطالعه و پیشنهاد «حکومت اسلامی» باز شده، تحقیقات و تألیفات قابل توجهی عرضه گردید. ما در اینجا به نظرات دو نفر که صاحب تاثیر وسیع تر بوده‌اند اکتفا نموده از شیخ علی عبدالرازق (متوفای ۱۳۴۴/۱۹۶۶) و محمد رشید رضا (متوفای ۱۳۱۳/۱۹۳۵) نام می‌بریم.

شیخ علی عبدالرازق منتقد صریح و محقق مبتکر با شجاعتی بود که در جامع «الازهر» تربیت و تحصیلات اولیه را کسب کرده حقوق و اقتصاد و فلسفه عربی را در مصر آموخته سپس در دانشگاه اکسفورد به تکمیل معلومات و افکار خود پرداخته است. به‌طور کلی بهره کافی از معارف کلاسیک و قدیم اسلامی و از علوم

۱. کتاب سابق الذکر صفحه ۶۶.

و نظریات جدید داشته و در قاهره قاضی شرع بوده است. اثر عمده او که بیداری و جنجال بزرگی در محیط‌های دینی سنتی و روشنفکر و در محافل تحقیقاتی خارج مصر برانگیخت، و بهانه برای طرد او از «الازهر» و عزل از مقام قاضی شرع گردید، کتاب «الاسلام و اصول الحکم» می‌باشد.

عبدالرازق از عمل انجام شده و جا افتاده خلافت استفاده کرده حمله شدید به کلیه مکاتب سنتی فکر سیاسی اسلامی نمود.^۱ صریحاً اعلام می‌دارد که:

«خلافت نه در قرآن و نه در سنت و نه در اجماع اساسی ندارد.»

درباره اصل یا اصطلاح «اولوا الامر» که در آیه شریفه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ آمده است و ستون خیمه خلافت گردیده، همه داعیان ولایت و حاکمیت یا مسندنشینان غاصب و صاحب قدرت، برای مشروعیت خود و اطاعت و اسارت مسلمانان استناد به آن کرده‌اند و می‌کنند، می‌گویند: «اولوا الامر» به معنای خلیفه نیست و بیضاوی آن را به معنای معاصرین پیغمبر گرفته است.^۳

از قول زمخشری نیز نقل می‌کند که هیچ‌گونه دلیل قانع‌کننده‌ای نمی‌توان از گفته‌های منسوب به رسول اکرم در تنفیذ خلافت استخراج نمود (مانند اینکه ائمه باید از قریش باشند یا هر کس بمیرد و از قید وفاداری به امام عاری باشد جاهل مرده است) و به فرض اصالت و صحت انتساب، دلالت بر این ندارند که «خلافت یک آئین مذهبی و از اصول ایمان است».

برای اجماع نیز که از پایه‌های اجتهاد در مذاهب تسنن و حجت محکم می‌باشد هیچ‌گونه نقشی یا دلالتی در تاسیس خلافت قائل نبوده خلفای راشدین را استثنا می‌کند و می‌گوید خلافت همواره با زور برقرار و با فشار حفظ شده است و به همین جهت علم سیاست و حکومت در میان مسلمین یک نظام تعلیماتی عقیمی بوده است. تنها اجماع در باره خلافت را که تحقق یافته و واقعی می‌داند دعوتی است که معاویه در سال ۶۷۴/۵۵ از تمام نمایندگان مسلمین برای ولایت عهدی فرزندش یزید کرد و موافقت آنان را با تهدید شمشیر به دست آورد.

۱. صفحات ۶۶ تا ۷۷ همان کتاب.

۲. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا و رسول و متصدیان امور که از خودتان هستند، اطاعت کنید...

۳. از نظر شیعه نیز می‌دانیم که تقریباً به گفته کلیه فقها و مفسرین، تا قبل از انقلاب اسلامی، مصداق انحصاری «أُولُوا الْأَمْرَ وَاجِبُ الْإِطَاعَةِ» که در آیه آمده است ائمه دوازده گانه اهل بیت عصمت علیهم الصلوٰة والسلام هستند.

عبدالرازق رواج عقیده خلافت را نتیجه ملاحظات مورخین واقع‌گرای بی‌غرض مانند ابن‌خلدون می‌داند که اوضاع موجود را ملاک یک شعار جازم قرار داده است و حیلۀ کلبی خودِ ستمگران که خواسته‌اند یک وجه تقدس به حکومتشان بدهند. عبدالرازق پس از جارو کردن هرگونه زمینه اعتقادی و اصالت اسلامی برای مقام خلافت، این سؤال را مطرح می‌کند که:

«آیا اسلام به‌عنوان سیستمی از آئین‌های مذهبی اصلاً به ایجاد دولتی

احتیاج دارد؟»

جواب می‌دهد که:

«هیچ مسلمان مخلصی نمی‌تواند به‌این مسئله پاسخ منفی ندهد مگر اینکه

خود را به ضد و نقیض‌گویی جدی دچار نماید.»

ولی برخلاف خلافت که مورد نظر شارع و جزو اسلام نیست، معتقد است که:

«ایجاد دولت به‌عنوان یک وسیله اساسی برای اداره امور مسلمین و

حفظ مصالح آنان مورد نظر قرآن بوده است.»

و دلائلی که بر این مدعا می‌آورد از جمله این آیه در سوره زخرف (۴۳) است:

«وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (زخرف (۴۳) / ۳۲)

(... در مراتب و درجات، بعضی را بالای بعضی دیگر قرار دادیم...)

و در جاهائی که به پیغمبر دستور داده می‌شود:

«وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ»

(مانده (۵) / ۴۹)

(و [فرمان دادیم] پس در میان آنها به آنچه خدا نازل کرده است حکم

کن و خواسته‌های نفسانی آنها را پیروی منما...)

بر طبق کتاب مبین قضاوت کرده از هواهای شخصی دیگران پیروی ننماید، این

آیات را به‌منزله اعلام نیاز به حکومت می‌گیرد نه آنکه حکومت اصل و اساس

مذهب باشد. توضیحاً اضافه می‌نماید که:

«برخی اعمال سیاسی که پیغمبر در دوران رسالت انجام می‌داد (مانند

رهبری جنگ‌ها، نصب مامورین، جمع‌آوری زکات و تقسیم غنائم

جنگی) هیچ‌یک ارتباط مستقیم با نبوت یا مأموریت پیغمبری آن

حضرت نداشته است. حتی جهاد هم نمی‌تواند یک عمل پیغمبرانه

به‌شمار رود زیرا که به‌دستور قرآن، دین باید فقط از طریق وعظ و

ممارست صلح‌جویانه نشر داده شود.»

هر وقت که پیغمبر به اعمال جنگی مبادرت می‌کرد برای ترویج دعوت نبود بلکه به خاطر تحکیم دولت یا ملک و به منظور استحکام طرز حکومت اسلامی بود و هیچ کشوری نیست که در سایه شمشیر به وجود نیامده و با شدت عمل و مقادسازی حفظ نشده باشد.»

اگر خدا می‌خواست که پیغمبر رهبری سیاسی مسلمین را نیز مانند رهبری مذهبشان به عهده بگیرد وی را کراً از عمل به عنوان وکیل، حافظ یا مسیطر بر مسلمین بر حذر نمی‌داشت و او را در عین حال متذکر نمی‌ساخت که وظیفه او ابلاغ پیام الهی با کلمات خردمندانه، وعظ و بحث و جدل است...

ماحصل کلام به عقیده‌ی عبدالرازق آنکه:

(۱) قدرت و دولت سیاسی هر قدر هم که جهت اجرای آرمان‌های اسلامی اجتناب ناپذیر باشد به جوهر اسلام متعلق نیست و مخصوصاً هیچ یک از اصول عمده را تشکیل نمی‌دهد.

(۲) «اسلام اگر درست فهمیده شود مسلمین را در انتخاب هر شکل دولتی که برای تامین رفاه خود لازم بدانند آزاد می‌گذارد.»

(۳) عقیده مخالف دائر به اینکه در اسلام دین و سیاست یک کل متصل را تشکیل می‌دهد، تا آن حد که سیاست را در درجه اول با خلافت و سپس با رژیم‌های ستم‌کاری که در طول تاریخ بر مسلمین حکومت کرده‌اند ارتباط می‌دهد، نادرست است.

(۴) «در دین اسلام، چیزی که مانع شود مسلمین را از رقابت با سایر ملل در زمینه علوم اجتماعی و سیاسی و تخریب آن نظام کهنه‌ای که موجبات انقیاد و حقارت آنان را فراهم آورده است، و تاسیس قوانین کشور و سازمان دولت بر اساس کامیابی‌های عقل بشر و بر مبنای محکم‌ترین تجربیات ملل در مورد بهترین اصول حکومت، وجود ندارد.»

طبیعی است که اظهارات عریان و نظریات نسبتاً نوظهور فوق در دنیای تسنن نمی‌توانست به راحتی پذیرفته و حتی شنیده شود. علمای سنتی رسمی، مثل همیشه، که به جای توجه به اصل و به منظور و به جای توسل به منطق و بینات، متمسک به حواشی و هوچی‌گری شده نقاط ضعف را پیش می‌آورند، انگشت روی یک اشاره بی‌طرفانه مؤلف در باره بلشویسم گذارده مانند محاکم تفتیش عقاید مسیحیت قرون وسطی، اعلام کردند که:

«او علاوه بر نفی اساس مذهبی دولت اسلامی و سرکشی در برابر موارد متعدد اجماع مسلمین، در خصوص شکل حکومتشان رویه مجاز ساختن مسلمین را در تشکیل یک دولت بلشویک در پیش گرفته است.»
با چنین حکم، کتاب «الاسلام و اصول الحکم» مذمت گردید و دادگاه خاص «الازهر» در سال ۱۹۲۵/۱۳۰۳ عبدالرازق را از دیپلم «الازهر» و از شغل قضا محروم ساخت.

یک آخوند متعصب به نام شیخ محمد بخیت ردیه بر کتاب نوشته با استدلالی، که این روزها برای ما نا آشنا نمی باشد، گفت:

«سیستمی که بر اساس آن حکومت ابوبکر و سه تن دیگر از خلفای راشدین استوار بود به سبب عدم ارتباط با علوم اجتماعی - سیاسی بی اثر و کهنه است، که کامیابی های هوس انسان سالم تر و بهتر از آن است.»
روشنفکران مذهبی یا نوگرایان اسلامی نیز هنوز «انکار جدائی ناپذیری دین و سیاست در اسلام» برایشان قابل هضم نبوده از این جهت نظریه عبدالرازق را انتقاد می کردند. مع ذلک سنت گرایان مصر هموطنان و همکیشان نوگرا را نبخشیده متهم می کردند که:

«آنچه نوگرایان میجویند یک تعدیل ساده از وجهه های مذهبی نیست بلکه ریشه کن کردن اسلام است، تا یک نظام جامع و شامل راهنمایی های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی دیگر وجود نداشته باشد.»
عبدالرازق در پاسخ این ایراد که:

«اگر تأسیس دولت دور از یک وظیفه شرعی مسلمانان (بوده و) فقط مشروط به خرد سیاسی باشد، چگونه می توان نیل به آرمانهای اسلامی را تضمین کرد؟»

جواب می داد:

«رسالت پیامبر بیش از آنچه که رهبری سیاسی باشد هدایت روحانی بوده است. و سادگی ترتیبات سیاسی آن حضرت برای رهبری امور دولت اسلامی و امتناع او از باقی گذاردن هر گونه دستورات اداری مفصل برای نسل های آینده اسلام، گواهی است بر تمایل او بر اینکه رسالتش از نزدیک به فنون کشورمداری مرتبط نباشد.»^۱

حال می‌پردازیم به متفکر نظریه‌پرداز مشهور بعدی، محمد رشید رضا مؤسس اصلی نظریه «دولت اسلامی» به معنای جدید آن که ضمناً در شکل دادن به ایدئولوژی مبارزاتی «اخوان المسلمین» سهم به‌سزائی داشته است و رساله‌اش به نام «الخلافة او الامامة العظمی»^۱ در آستانه الغای خلافت انتشار یافت.

رشید رضا از مهاجران سوریه و سخنگوی فعال ناسیونالیسم عرب سوری بود که در مصر توطن‌گزید. در مقایسه با عبدالرازق و با احترام و دنباله‌روی که از او داشت حد واسطی را اختیار کرده، وجوب خلافت را بر مبنای شرع استوار می‌دانست ولی نه به دلیل عقل یا قرآن بلکه به استناد احادیث و بر مبنای اجماع، بر طبق نظر ماوردی، غزالی، الانحی و تفتازانی. ضمن آنکه اقرار داشت که خلافت مشروع مطلوب (ایده‌آل یا آرمانی) فقط در زمان خلفای راشدین وجود داشته است. از این رو خلافت را به دو نوع تقسیم می‌کرد:

۱) الامامة الضروره، وقتی که تمام شرایط اساسی مخصوصاً عدالت، کاردانی و انتساب به قریش و رسول اکرم در یک فرد جمع بود و انتخاب اصلح به عمل آید که در این صورت اطاعت از او واجب است.

۲) جباریت یا التناسب بالقوه، یعنی تسخیر قدرت با اعمال زور یا همدستی قبیله‌ای که می‌تواند به عنوان چاره موقت قابل قبول باشد ولی مومنین از تکلیف تلاش برای برقراری خلافت صحیح معاف نمی‌شوند.

گام جسورانه با صراحت دیگری که رشید رضا برمی‌دارد جواز خلع خلیفه از طرف مردم در صورت عدول یا خروج او از صفات لازم بود. شرایط جواز خلع خلافت به قول ماوردی عبارت است از فقدان تنزه اخلاقی، ناتوانی جسمی، سبک‌مغزی، اسارت و ارتداد. تشخیص مسئله یا سلب صلاحیت از خلیفه و همچنین اجازه یا تکلیف شورش، با «اهل حل و عقد» است و در صورتی «اهل حل و عقد» حکم به اجرای حق مقاومت در برابر بی‌عدالتی خلیفه یا سلطان و جنگ با او را می‌دهند که مزایای چنین عمل یا عصیان، بر مضارشان بچربد. به عبارت دیگر شورش باید سنگین‌تر از ترس از بروز هرج و مرج در مملکت نباشد. در نظام خلافت یا حکومت رشید رضا علما و فقها نقش عمده‌ای را داشته فرمانروایان و رهبران، کاری جز پیروی از اندرز آنها، که «اهل حل و عقد» اند و نمایندگان معتمد و منتخب امت

محسوب می‌شوند، ندارند.

همه چیز آخر الامر منتهی به قابلیت و امانت اهل علم در برابر مسائل سیاسی می‌شود و به این ترتیب دور باطلی پیش می‌آید.^۱ از یک طرف علما باید با ورع و با علم باشند تا بتوانند خلفا و فرمانروایان را دلالت و دستگاه را محافظت نمایند و از طرف دیگر چون حرمت و حیات علما به طور مستقیم یا غیر مستقیم در دست دولت و دستگاه است علما هستند که عملاً پیروی از نظر و خواسته خلفا می‌کنند. همان طور که عبده نیز گفته است:

«فساد علما و خضوع آنان در برابر فرمانروایان به مثابه یکی از علل انحراف خلافت از شکل آرمانیش در زمان خلفای راشدین به آلتی برای خدمت به دانی‌ترین منافع جباران و سلاطین شده است.»

رشید رضا به این نکته توجه می‌کند که رهائی از قید بی‌عدالتی بدون رهبری علما ممکن نیست ولی خود علما با نسبت دادن بی‌عدالتی به تقدیر الهی، آن را ابدی می‌سازند و به طور کلی و در هر دستگاه سیاسی - ایدئولوژیک حافظان دستگاه پس از مدتی «حقیقت» را به وجود می‌آورند و به وسیله آن می‌توانند همه رقیبان بالفعل یا بالقوه را متهم به ارتداد نمایند.

رشیدرضا با اقرار بر اینکه:

«تا زمانی که اقتدار یک حکومت بر پایه احکام مذهبی مقدس شمرده شود هیچ‌گونه شورشی بر ضد آن نمی‌تواند به آسانی توجیه گردد.»

راه خروج از دور باطل حاصل از نقش دوگانه علما را، که هم مدافع وضع موجود بودند و هم به اندرزگری ارباب قدرت می‌پرداختند، در این دید که:

«هم خود را روی تضمین‌های مالوف برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت متمرکز سازد و آن اجرای بی‌چون و چرای اصل «شوری» بین فرمانروا و «اهل حل و عقد» بود.

در این رهگذر آنچه به نظر رشید رضا مهم‌تر از هر چیز آمده است:

«اعاده معیارهای سادگی و فروتنی گذشته در شیوه فرمانروایان بود (یا می‌باشد) که خود بستگی به ایمان صحیح فرمانروایان دارد.»

سپس با اشاره به حدیث نبوی که می‌فرماید:

«طالِبُ الْوَلَايَةِ لَا يُؤَلَّى»

(آن کس که طالب و خواهان ولایت یا حکومت است نباید والی شود.)

تحقق و تضمین شرط فوق را امر دشواری تشخیص می‌دهد مگر آنکه:

«مشورت» اهل حل و عقد و فرمانروایان با ترتیبات استوار مشروطیت

تضمین شود.»

دومین مرحله حرکت رشید رضا در جهت اندیشه دولت اسلامی مشکلات عملی است که در تعیین خلیفه‌ی «صالح و مسلط برای رهبری روحانی کلیه مسلمین» می‌بیند، زیرا که در اثر عوامل ملی و محلی، همه مسلمین زیربار شخص واحدی که عمومیت و مقبولیت مشترک داشته باشد نمی‌روند. پیشنهاد می‌کند که خلافت باید در یک «منطقه واسطه» بین شبه‌جزیره عربستان و آناتولی مثلاً در موصل مستقر شود که اعراب و ترک‌ها و کردها در جوار هم زندگی می‌کنند. چنین خلیفه‌ای را به منزله «امام عادل» می‌شناسد که «نماینده پیغمبر در حمایت از دین و سیاست و دنیوی خواهد بود و باید صاحب علم مستقل (یعنی اجتهاد) و سایر توانائی‌های قضائی و فارغ‌التحصیل از یک دانشگاه خاص «حقوقی - سیاسی - دینی - جامعه‌شناسی - کلیساشناسی و مدیریت» باشد. نهایتاً افکار او به عبدالرازق و به ترک‌ها نزدیک شده به‌خلافت، پایه‌های شریعتی می‌دهد ولی کاملاً می‌رساند که احیای خلافت سنتی امکان‌پذیر نبوده ناچار باید به سراغ «حکومت اسلامی» رفت.

قبل از آنکه به سومین مرحله تفکر رشید رضا یعنی «حکومت اسلامی» برسیم، در مورد خلافت لازم است اشاره‌ای به نزدیک شدن طرز تفکر او با تشیع، علی‌رغم جدل پر حرارتی که در زمینه امامت علیه شیعیان داشته است، بنمائیم. رشید رضا ضمن آنکه خلافت به شکل صحیح را تنها در زمان خلفای راشدین و آن هم به صورت نسبی قبول داشته است از نامزدی ابوبکر که مسبوق به مشورت با طرف‌های ذی‌ربط نبوده است انتقاد می‌نماید، تعیین عمر توسط ابوبکر را نیز صحیح ندانسته می‌گوید «بعداً برای برقراری فرمانروائی ارثی مورد سوءاستفاده قرار گرفته است». همچنین ضعف عثمان را مقدمه تخطیات بنی‌امیه بر مصالح امت می‌گیرد.

در پیشنهاد ابتکاری دولت اسلامی «الدولة الاسلامیه» یا «الحکومة الاسلامیه» دو ایده یا دو اندیشه را وارد می‌نماید که حرکت به سوی دموکراسی است. یکی اصل سیادت مردم (یا در اصطلاح امروزی ما «حاکمیت ملی») و دیگر امکان وضع قوانین.

در مورد اول تکیه‌اش بر مشورت بین فرمانروایان و مردم تحت فرمان است که تعبیر دیگر آن اعتبار دادن به شرایط مقرر از طرف فقها در باره حق مقاومت در برابر بی‌عدالتی می‌شود. در این زمینه با الهام‌گیری از علمای شیعه ایران که «شورش ضد تنباکو» و «انقلاب مشروطه» را رهبری کردند صلاحیت یا «فراستی علما را برای عمل کردن به نمایندگی طبیعی و اصیل مسلمین کافی می‌داند». در مورد قانون‌گذاری چون معتقد است که حکومت مدنی بدون قانون‌گذاری نمی‌تواند پایدار و فعال باشد باید از شریعت، استنباط قوانین یا «انتزاع» نمایند، به طوری که قابل تطبیق با مقتضیات زمان و مکان و با مشخصات مذهبی و سیاسی هر ملت باشد. می‌گوید شریعت آخرین معیار است ولی مسلمین در امور غیر شرعی، بنا به دلائل شرعی، آزادی داشته‌اند اجتهاد امر واجب است. دین و قانون را متمایز از یکدیگر و مشابه کل و جزء در اصطلاح منطبق می‌داند.

«اهل حل و عقد» در سیستم رشید رضا نیرومندترین گروه دولت را تشکیل می‌دهند و حافظان طبیعت اسلامی هستند: خلیفه را انتخاب می‌کنند، نماینده امت‌اند، تصمیمات دولت در مشورت با ایشان از لحاظ مذهبی قدرت الزام‌آور کسب می‌کند و بالاخره قانون‌گذار می‌باشند. خلیفه باید فقط تا حدی که تصمیماتش با اصول اسلام تطبیق کند و معطوف به مصالح عام باشد مورد اطاعت قرار گیرد. لیبرالیسم دینی رشید رضا تا آنجا می‌رود که به هر کس حق می‌دهد تمام فنون لازم برای فهم قرآن را بدون واسطه بیاموزد. هیچ‌گونه سلطه دینی (السلطنة الدینیة) در اسلام وجود نداشته ایمان یک امر شخصی است که می‌تواند فقط تابع هدایت و تربیت باشد نه فرمان و یک‌دست‌سازی. هیچ‌کس حق تجسس نسبت به عقاید دیگران را ندارد، زنان در تمام سطوح فعالیت اجتماعی بجز ریاست خانواده، امامت اعلی و امامت جماعت که مختص مردان است، با مردان برابری دارند، و بالاخره ارتداد که باعث اعدام می‌شود در قرآن اساسی نداشته به حکم اجماع معمول و مقبول گردیده است.

نمايه آیات

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ، اعراف(۷)/۹۹	۱	أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ، بقره(۲)/۴۴	۲۸۰
۴۰۶، ۸۹		اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، نساء(۴)/۱۲۵	۲۶۰
أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ، نساء(۴) / ۸۲ و		اِنَّهُ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ، عنكبوت(۲۹)/۴۵	۳۵۹
محمد(۴۷) / ۲۴	۱۴۳	أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ، بقره(۲)/۲۷۵	۳۷۲
أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَّا، نحل(۱۶)/۱۷	۲۵۵	ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ، حجر(۱۵)/۴۶	۴۰۲
أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ، زخرف(۴۳)/۵	۴۱۴	ادْعُ إِلِي سَبِيلِ رَبِّكَ، نحل(۱۶)/۱۲۵	۳۸۵
أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، علق(۹۶)/۳	۱۶۹	إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ، منافقون(۶۳)/۱	۵۸
أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ، حجرات(۴۹)/۱۳		اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ، انفال(۸)/۲۴	۲۵۱
۲۰۳		أَسْأَلُ سَافِلِينَ، تين(۹۵)/۵	۸۱
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا، شعراء(۲۶)/۲۲۷	۷۵	اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا، توبه(۹)/۹	۷۷
أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ، رعد(۱۳)/۲۸	۲۶۶	اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ، لقمان(۳۱)/۱۴	۲۶۲
إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَنْ يَحْسَبِي، طه(۲۰)/۳، ۱۷۲، ۳۴۷		أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ، نساء(۴)/۵۹	
أَلَا تَرَرُّ وَازْرَرَةٌ وَأُخْرَى، نجم(۵۳)/۳۸		۴۵۷، ۳۳۹	
۳۹۸، ۲۷۹، ۲۷۵		أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، اعراف(۷) /	
إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ، نساء(۴)/۱۶۹	۶۲	،۶۱، ۵۹، ۷۳، ۸۵ و هود(۱۱) / ۵۰، ۶۱	
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ، حجر(۱۵)/۴۰		۴۶	۸۴
۹۵		اعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا، نساء(۴)/۳۶	۲۸۳
أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ، انعام(۶)/۶۲	۳۷۸	اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا، حديد(۵۷)/۲۰	۹۸
إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ، نحل(۱۶)/۱۰۶	۸۳	اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا، سبأ(۳۴)/۱۳	۲۲۹
إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ، غاشيه(۸۸)/۲۳	۳۸۱	أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ، اعراف(۷)/۹۷	۴۰۶
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ، ابراهيم(۱۴)/۳۹	۲۷۸		

- الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ، ملكك (٦٧)/ ٢/ ٩٩
- الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، علق (٩٦)/ ٤/ ١٦٩
- الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ، رعد (١٣)/ ٢٨/ ٤٠٥
- الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا، انعام (٦)/ ٨٢/ ٤٠٥
- الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، بقره (٢)/ ٣٩/ ٣٦٧
- الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، آل عمران (٣) / ٧ و
- نساء (٤) / ١٦٢ ١٤٥
- الرحمن الرحيم، فاتحه (١)/ ٢/ ٤٤
- الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ، آل عمران (٣)/ ١٧/ ٦٩
- اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ، انعام (٦)/ ١٢٤/ ٣٤٧
- اللَّهُ نُورَ السَّمَاوَاتِ، نور (٢٤)/ ٣٥، ١٥٥، ٣٦٢
- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ، بقره (٢)/ ٢٥٧
- ١٥٥، ٢٣٩، ٢٥١، ٣٦١، ٣٨٨
- اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ، حج (٢٢)/ ٦٩/ ٢٠٦
- أَمْ تَرَىٰ إِلَهِي الْمَلَائِكَةَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، بقره (٢) /
- ٢٤٦ ٢٢٧، ٣٨٤
- أَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا، ابراهيم (١٤)/ ٢٤/
- ١٤٤، ٢٩٣
- أَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ، شعراء (٢٦)/ ٢٢٥/ ٧٤
- أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا، حج (٢٢)/ ٧٠/ ٣٥٧
- الْم. ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ، بقره (٢)/ ٢ و ١
- ١٧٧، ٣٥٦
- الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةً، كهف (١٨)/ ٤٦/ ٩٧
- النَّبِيِّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ، احزاب (٣٣)/ ٦/ ٣٨٨
- إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ، انفال (٨)/ ٢٤/ ٢٦٣
- أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، مائده (٥)/ ٣/ ٣٩٤
- أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ، شوري (٤٢)/ ٩/ ٣٨٩
- أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ، نجم (٥٣)/ ٣٦/
- ٢٧٥، ٣٩٨
- أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ، نساء (٤)/ ٥٤/ ١٥٧
- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ، سجده (٣٢)/ ٣/ ٤١٦
- أَمْ لَهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ، شوري (٤٢)/ ٣٨/ ٢٣٥،
- ٣٨٦
- أَمْنَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ، نمل (٢٧)/ ٦٠/ ٤٢٦
- إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا، نحل (١٢٦)/ ١٢٠
- ٢٧٠، ٢٧٣
- أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ، لقمان (٣١)/ ١٤/ ٢٦٢
- إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ، حجرات (٤٩)/ ١٣/ ٦٦
- إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، انعام (٦) / ٥٧ و
- يوسف (١٢) / ٤٠ و ٦٧ ٣٧٨
- إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، آل عمران (٣)/ ١٩/
- ٢٠٨
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا، نساء (٤)/ ١٦٨/ ٦٢
- إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا،
- نمل (٢٧)/ ٤/ ٩٤، ٩٦
- إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ، اسراء (١٧)/ ٥٣/
- ٢٥٨
- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ، فاطر (٣٥)/ ٦/ ٢٥٨
- إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَيَّ، نساء (٤)/ ١٠٣/ ٣٥٩
- إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا، اسراء (١٧)/ ٣٤/ ٧٦
- إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ، نساء (٤)/ ١٠١/ ٢٥٨
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ، انفال (٨)/ ٥٨/ ٧٧
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيْعَادَ، رعد (١٣)/ ٣١/ ٦٩
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ... افترى إثماً عظيماً،
- نساء (٤)/ ٤٨/ ٦٠
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ... ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا،
- نساء (٤)/ ١١٦/ ٦٠
- إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ، رعد (١٣)/ ١١/

- ٢٠٣ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ، حجرات(٤٩)/١٣ ١٠٧، ٤٢٩
 ٥٢ اِنَّا رَاوَدُّهُ عَنْ نَفْسِهِ، يوسف(١٢)/٥١ ٧٧، ٨٥
 ٩٥ اِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا، صافات(٣٧)/٦ ٧٦، ٨٠، ٣٧٩
 ١٢٩
 ٨٠ اِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَيَّ، احزاب(٣٣)/٧٢ ٢٤٦
 ١٨٩
 ٣٢١ اِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، بقره(٢)/١٥٦ ٣٨١
 ١٤٣ اِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا، حجر(١٥)/٩ ٤١٦
 ١٨٨ اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، دهر يا انسان(٧٦)/٣ ٤١٤
 ٢٦٧ اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا، زخرف(٤٣)/٢٢ ٢٩٠
 ٢٩٧ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، رعد(١٣)/١٧ ٢٥٠
 ١٤٣ اَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ، انعام(٦)/٦٥ ٦٠
 ١٤٢ اِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ، فصلت(٤١)/٦ ١٩٣
 ٣٤٦ اِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ، هود(١١)/١٢ ١٧٩
 ٣٩١ اِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَيَّ، نحل(١٦)/١٠٠ ٢٤٠
 اِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا، آل عمران(٣)/١٧٨ ٢٧٧
 ١٨٨
 ١٩١ اِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي، انعام(٦)/١٩ ٣٨٨
 ٢٣٨ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، مائده(٥)/٥٥ ١٥٦
 ٣٨٩
 ٨٨ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْ، مائده(٥)/٢٧ ١٧٧
 ٢٥٨ اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ، مائده(٥)/٩١ ٢٦٨
 اِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ، ممتحنه(٦٠)/٩ ١٨٨
 ٣٩١، ٢٥٩
 اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ، انعام(٦)/١٤١ ٢٤٨
 ٢٥٧ اعراف(٧)/٣١ ١٧٩، ١٤٢
 ٦٨ اِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، واقعه(٥٦)/٧٧ ٤٠٤
 اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ، صافات(٣٧)/١١١ ٩٦
 ٢٦٥
 ١٠٧، ٤٢٩
 ٨٥، ٧٧ ٥٢/(١٢) يوسف
 ٥٨/(٤) نساء ٧٦، ٨٠، ٣٧٩
 ٢٤ / (٨) انفال ٢٤٦
 ٤٥/(١٥) حجر ٤٠٢
 ٢٥/(٨٨) غاشيه ٣٨١
 ١٨٨/(٧) اعراف ٤١٦
 ٢٣/(٣٥) فاطر ٤١٤
 ٩٦/(٣) آل عمران ٢٩٠
 ٧/(٣٩) زمر ٢٥٠
 ٩١/(١٩) مريم ٦٠
 ٧/(٩٦) علق ١٩٣
 ٢٢/(٨) انفال ١٧٩
 ١٢/(٩٢) ليل ٢٤٠
 ٥٩/(٣) آل عمران ٢٧٧
 ١٩٦/(٧) اعراف ٣٨٨
 ٧٦/(٢٧) نمل ١٥٦
 ٩/(١٧) اسراء ١٧٧
 ١٨/(٨٧) اعلیٰ ٢٦٨
 ١٠٤ / (١٢) يوسف ١٠٤
 ٢٧ / (٨١) تكوير ١٧٠
 ١١٩/(٢) بقره ٣٤٦
 ٤٤/(٥) مائده ٣٧٨، ١٥٥
 ٢/(١٢) يوسف ٢
 ١٧٩، ١٤٢
 ١١٠/(١٨) كهف ٤٠٤
 ٧/(١٨) كهف ٩٦

	ت	٢٥٨	إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ، بروج (٨٥)/ ١٣
٣٧١	تَنْبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ، بقره (٢)/ ٢٦٥	٨٨	إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، طارق (٨٦)/ ١٥
٨٧	تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْاَبْرَّ وَالْتَّقَوِي، مائده (٥)/ ٢	٢٧١	إِنِّي أَنَا رَبُّكَ، طه (٢٠)/ ١٢
٦٠	تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ، مريم (١٩)/ ٩٠	٢٥٦	إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/ ٣٠
١٤٢	تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ، نمل (٢٧)/ ١	٤٠٤	إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ، بقره (٢)/ ١٢٤
٦٨	تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، واقعه (٥٦)/ ٨٠	٢٧١	إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي، مريم (١٩)/ ٣٠
	ث	٢٧٢	إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ، انعام (٦)/ ٧٩
٣٨١	ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ، غاشيه (٨٨)/ ٢٦	١٧٣	أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، حمد (١)/ ٦
٢٧٣	ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ، نحل (١٦)/ ١٢٣	٤٠٦	أَوْ أَمِنَ أَهْلَ الْقُرْيِ، اعراف (٧)/ ٩٨
	ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي، يونس (١٠)/ ١٤	٣٧٥	أَوْفُوا بِالْعَهْدِ، اسراء (١٧)/ ٣٤
٣٨٢، ٢٤١			أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ، انعام (٦)/ ٨٩
٨١	ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، تين (٩٥)/ ٥	٣٧٧، ٢٧٣	
٢٧٥	ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَى، نجم (٥٣)/ ٤١		أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ، بقره (٢) / ١٦ يا
	ج	١٥٤	بقره (٢) / ١٧٥
٣٥٦	جَاءَهُمْ رَسُولُهُم بِالْبَيِّنَاتِ، فاطر (٣٥)/ ٢٥	٦٢	أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا، كهف (١٨)/ ١٠٥
٢٥٨	جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ، فصلت (٤١)/ ٢٨	٨١	أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ بَلْ هُمْ، اعراف (٧)/ ١٧٩
٢٩٠	جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيُبَيْتِ، مائده (٥)/ ٩٧	٣٥٩	أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ، مجادله (٥٨)/ ٢٢
	جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ، حجرات (٤٩)/ ١٣	٧٠	أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ، حجرات (٤٩)/ ١٥
٢٠٣		٢٤٤	أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ، بقره (٢)/ ١٨٤
	ح	٢٠١	أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ، حجرات (٤٩)/ ١٢
	خ	٢٣٦	أُيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا، نساء (٤)/ ٥٩
٦٣	حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ، يوسف (١٢)/ ١١٠		ب
	حُ	٧٩	بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَيَّ، توبه (٩)/ ١
١٩٣	حُخِّلَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، انبياء (٢١)/ ٣٧		بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ، جمعه (٦٢)/ ٢
	ذ	٣٤٧	
٦٢	ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ، كهف (١٨)/ ١٠٦	٢٥٨	بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، بقره (٢)/ ٣٦
		٦٤	بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ، فرقان (٢٥)/ ١١
			تُوتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ، ابراهيم (١٤)/ ٢٥
		٣١٢، ٢٩٣، ١٤٤	

نمايه آيات _____ ٤٦٩

٢٨٧ ذَلِكَ فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مِنْ يَشَاءَ، مائده (٥)/٥٤
٢٨٤ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ، مريم (١٩)/٤٧
٢٤٩ سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي، فصلت (٤١)/٥٣

ش

شَاكِرًا لَأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ، نحل (١٦)/١٢١

٢٧٣

شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا، احزاب (٣٣)/٤٥

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ، بقره (٢)/١٨٥

ص

صَحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى، اعلى (٨٧)/١٩

صَعِيدًا جُرُزًا، كهف (١٨)/٨

ع

عَدُوًّا لِلَّهِ وَعَدُوًّاكُمْ، انفال (٨)/٦٠

عَدُوًّا لِي، طه (٢٠)/٣٩

عَدُوًّا لِلَّهِ، توبه (٩)/١١٤

عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ، اعراف (٧)/١٢٦

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ، علق (٩٦)/٥

١٦٩، ٣٦٩

عَلَى نَبِيًّا وَعَلَيْهِ السَّلَامُ، ابراهيم (١٤)

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا، حمد (١)/٧

ف

فَأْتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَيَّ، توبه (٩)/٤

فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ، نحل (١٦)/٤٣

فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ، زخرف (٤٣)/٥٤

١١٣، ٢٠٠

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا، انسان (٧٦)/٢٤

٣٧٨

ز

زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْإِيمَانِ، بقره (٢)/٢٤٧

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ، آل عمران (٣)/١٤

٩٧

س

سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ، صافات (٣٧)/١٠٩

٢٦٥

٢٧٢	فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً، انعام (٦)/ ٧٨	٤١٣	فَأَفْرُؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْ، مزمل (٧٣)/ ٢٠
٢٧٢	فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ، انعام (٦)/ ٧٧	٣٧٨	فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ، غافر (٤٠)/ ١٢
٢٢٧	فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ، بقره (٢)/ ٢٤٩	٦٤	فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى، لیل (٩٢)/ ٥
١٧٩	فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ، توبه (٩)/ ١٢٢	١٥٤	فَأَيُّهَا يَا تَبِيتُكُمْ مَنِّي هُدًى، طه (٢٠)/ ١٢٣
٢٩١	فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا، قریش (١٠٦)/ ٣	٣٩٠	فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَا، تحریم (٦٦)/ ٤
٣٨٠	فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، نساء (٤)/ ٨٠	٢٠٧	فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ، بقره (٢)/ ١٣٧
١٩٠	فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ، توبه (٩)/ ٧٠	٣٣٩، ٢٣٧	فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ، نساء (٤)/ ٥٩
٦١	فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ، زمر (٣٩)/ ٣٢	٢٥٦	فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ، نحل (١٦)/ ٨٢
٦٥	فَمَنْ اهْتَدَى فَلْيَتَّبِعْهُ وَمَنْ، زمر (٣٩)/ ٤١	١٩١	فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي، شعراء (٢٦)/ ٢١٦
٢٤٤	فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ، بقره (٢)/ ١٨٤	٣٧١	فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا، بقره (٢)/ ٢٧٩
٢٤٤	فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا، بقره (٢)/ ١٨٤	٨٨	فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ، نمل (٢٧)/ ٥١
٤٢٧	فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ، بقره (٢)/ ٢٥٦	٢٩٥	فَإِن كُحُوا مَا طَابَ لَكُمْ، نساء (٤)/ ٣
٨٨	فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ، طارق (٨٦)/ ١٧	٨٨	فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ، يوسف (١٢)/ ٧٦
١٧٦	فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، بقره (٢)/ ٢١٣	٧٩	فَبِمَا تَقْضِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ، مائده (٥)/ ١٣
٣٧٠	فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلِكَيْتُمْ، روم (٣٠)/ ٥٦	٢٩٤	فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، نساء (٤)/ ٤٣
٢٢٨	فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتْلَ، بقره (٢)/ ٢٥١	٣٨١	فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ، غاشيه (٨٨)/ ٢١
٦٨	فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، واقعه (٥٦)/ ٧٨	٤١٦	فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، نساء (٤)/ ٥٩
٣٨١	فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ، غاشيه (٨٨)/ ٢٤	٣٣٩	فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ، ابراهيم (١٤)/ ٢٤
٤٠٣	فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ، نحل (١٦)/ ٦٩	٢٩٥	فَزَيْنٌ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ، نحل (١٦)/ ٦٣
		٦٤	فَسَيِّسِرُهُ لِّلْعَسْرِيِّ، لیل (٩٢)/ ١٠
		٦٤	فَسَيِّسِرُهُ لِّلْيَسْرِيِّ، لیل (٩٢)/ ٧
		٢٧٧	فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا، شعراء (٢٦)/ ٢١
		٣٧٧	فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا، انبياء (٢١)/ ٧٩
		٤٠٦	فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ، سبا (٣٤)/ ١٩
		٢٥٩	فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ، نساء (٤)/ ٨٩
		٣٥٨	فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا، كهف (١٨)/ ٤٩
		٢٧٦	فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ، صافات (٣٧)/ ١٠٢
		٢٧٢	فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى، انعام (٦)/ ٧٦

ق

٣٨٧	قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ، توبه (٩)/ ١٢٣
٥٢	قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ، يوسف (١٢)/ ٥٥
٧٠	قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ، مائده (٥)/ ١١٩
٥٢	قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا، يوسف (١٢)/ ٥٤
٢٨٥	قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ، هود (١١)/ ٤٦

٢٠٥، ١٧٦	قال لآبيهِ، مريم (١٩) / ٤٢، انبياء (٢١) / ٥٢،
٣٨٧	شعراء (٢٦) / ٧٠، صافات (٣٧) / ٨٥، ٢٧١
٣٨٧	قال لآبيهِ آزر، انعام (٦) / ٧٤، ٢٧١
٣٥٨	قالت يا أيها الملأ ائني، نمل (٢٧) / ٢٩، ٣٥٨
٢٨٠، ١٣٣، ١٠٥	قالوا ما أنتم إلا بشر، يس (٣٦) / ١٥، ٦٣
٢٨٠، ١٣٣، ١٠٥	قد تبين الرشد من، بقره (٢) / ٢٥٦، ٣٣٠
٣٦١، ١٥٥	قد فصلنا الآيات لقوم، انعام (٦) / ٩٨، ١٧٩
٢٩ / (٣٨)	قرأنا عربيا غير ذي عوج، زمر (٣٩) / ٢٨، ٧٥
٣٥٦، ١٧٩	١٤٢
١٧٨	قل اغير الله ابعي ربنا، انعام (٦) / ١٦٤، ٢٠٦
٣٥٩	قل ان صلاتي وسكبي، انعام (٦) / ١٦٢، ٢٨٣
٣٥٩	قل ان هدي الله هو، بقره (٢) / ١٢٠، ٢٤٠
٣٦٠	قل انما انا بشر، كهف (١٨) / ١١٠، ٤٠٠
٣٦٠، ٢٤٤	قل لا يستوى الحبيث، مائده (٥) / ١٠٠، ٢٩٤
٣٦٠	قل لن يصيبنا الا ما، توبه (٩) / ٥١، ٣٥٩
٣٦٠	قل من حرم زينة الله التي، اعراف (٧) / ٣٢، ٣٢٧
٣٨٧، ٣٥٩	٢٩٤، ٢٤٩، ٩٧
٦٣	قل من انزل الكتاب، انعام (٦) / ٩١، ٣٦٩
٩٦	قل هو الفادر على، انعام (٦) / ٦٥، ٤٠٧
٥٣	قل يا اهل الكتاب لستم، مائده (٥) / ٦٨، ٣٥٧
٢٨٧، ٢٦٥	قلنا اهبطوا منها جميعا فاما يا تبينكم، بقره (٢) / ٣٨، ٣٦٧، ١٦٠
١٧٨	قلنا يا نار كوني بردا، انبياء (٢١) / ٦٩، ٤٠٣
١٧٨	قوا انفسكم واهليكم، تحريم (٦٦) / ٦، ٢٩١
١٧٨	قولوا امنا بالله وما انزل، بقره (٢) / ١٣٦، ٢٠٧
٢١٩ / (٢)	ك
١٧٨، ١٤٣	كافة للناس، سبا (٣٤) / ٢٨، ٢٦٩
١٧٨	كان الناس امة واحدة فبعث، بقره (٢) / ٢١٣، ٢١٣

كأنه ولي حميم، فصلت (٤١) / ٣٤، ٣٨٧

كبر مقتا عند الله أن، صف (٦١) / ٣، ٥٥، ٧١

٢٨٠، ١٣٣، ١٠٥

كتاب انزلناه إليك لتخرج، ابراهيم (١٤) / ١

٣٦١، ١٥٥

كتاب انزلناه إليك مبارك، ص (٣٨) / ٢٩

٣٥٦، ١٧٩

كتاب فصلت آياته، فصلت (٤١) / ٣، ١٧٨

كتب الله لأعطين أنا، مجادلة (٥٨) / ٢١، ٣٥٩

كتب علي نفسه الرحمة، انعام (٦) / ١٢، ٣٥٩

كتب عليكم إذا حضر، بقره (٢) / ١٨٠، ٣٦٠

كتب عليكم الصيام كما كتب، بقره (٢) / ١٨٣، ٣٦٠

٣٦٠، ٢٤٤

كتب عليكم القتال وهو، بقره (٢) / ٢١٦، ٣٦٠

كتب عليه أنه من تولاه، حج (٢٢) / ٤

٣٨٧، ٣٥٩

كذاب آل فرعون، آل عمران (٣) / ١١، ٦٣

كذلك زيننا لكل أمه، انعام (٦) / ١٠٨، ٩٦

كذلك كدنا ليوسف، يوسف (١٢) / ٧٦، ٥٣

كذلك تجزي المحسنين، صافات (٣٧) / ١١٠

٢٨٧، ٢٦٥

كذلك فصل الآيات لقوم يعلمون،

١٧٨ اعراف (٧) / ٣٢

كذلك فصل الآيات لقوم يتفكرون،

١٧٨ يونس (١٠) / ٢٤

كذلك بين الله لكم الآيات، بقره (٢) / ٢١٩، يا

١٧٨، ١٤٣ ٢٩٦

كذلك بين الله لكم آياته، بقره (٢) / ٢٤٢، ١٧٨

٢٥٦	كَذَلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ، نحل (١٦)/ ٨١	٢٥٦	لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، آل عمران (٣)/ ٥٧ و ١٤٠
٣٩٩	كُلُّ امْرَأٍ بِمَا كَسَبَتْ، طور (٥٢)/ ٢١	٢٥٧	شوری (٤٢) / ٤٠
٦٣	كُلُّ كَذِبٍ الرَّسُلُ فَحَقٌّ، ق (٥٠)/ ١٤		لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ، آل عمران (٣) / ٣٢،
١٩٣	كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَاطِئٌ، علق (٩٦)/ ٦	٢٥٧	روم (٣٠) / ٤٥
	كَلَّا تَمُدُّ هُوْلَاءُ وَهُوْلَاءُ مِنْ عَطَاءِ،		لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ، مائده (٥) / ٦٤،
٢٥٧، ٦٥	اسراء (١٧)/ ٢٠	٢٥٧	قصص (٢٨) / ٧٧
	كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا، سبأ (٣٤)/ ١٥	٦٩	لَا يُخَلِّفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، روم (٣٠)/ ٦
٢٩٤، ٢٥٠		٦٨	لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، واقعه (٥٦)/ ٧٩
٣٦٤	كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ بقره (٢)/ ٦٠	٢٥٩	لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ، ممتحنه (٦٠)/ ٨
٣٦٤	كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا، اعراف (٧)/ ٣١	٢٨/ (٣)	لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ، آل عمران (٣)
٣٤٥	كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا، بقره (٢)/ ١٥١	٣٩٢	
٣٥٧	كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ، آل عمران (٣)/ ٧٩	٤٠٣	لَبِنًا خَالِصًا سَائِعًا، نحل (١٦)/ ٦٦
		٣٩٩	لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا، طه (٢٠)/ ١٥
		٤١٥	لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ، انعام (٦)/ ٦٦
			لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ، غاشيه (٨٨)/ ٢٢، ١٧١،
		٤١٥، ٣٨١	
٤١٣	لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، بقره (٢)/ ٧٣	٤١٣	لَعَلَّكُمْ يَتَفَكَّرُونَ، اعراف (٧)/ ١٧٦
٤١٣	لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ، بقره (٢)/ ١٨٦	٢٦٣	لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ، انبياء (٢١)/ ٣١
٤١٦	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ، حدید (٥٧)/ ٢٥		
٢٨١، ١٧١، ٧٧			
١٩٢	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي، تین (٩٥)/ ٤		
١٦٤/ (٣)	لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، آل عمران (٣)/ ١٦٤	٣٤٥، ٣٤٣	
٢٣٠/ (٢)	لَقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، بقره (٢)/ ٢٣٠	٢٥٨	لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ، ممتحنه (٦٠)/ ١
٢٠٦	لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا، حج (٢٢)/ ٦٧		لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ، اسراء (١٧) / ١٥ يا
٣٧٢	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ، آل عمران (٣)/ ٩٢	٣٩٨	فاطر (٣٥) / ١٨ يا زمر (٣٩) / ٧
٣٩٩	لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا، بقره (٢)/ ٢٨٦	٢٥٨	لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ، مائده (٥)/ ٢
		٣٦٤	لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ، قصص (٢٨)/ ٧٧
		٢٨٣	لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ، انعام (٦)/ ١٦٣
		٨٣	لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ، آل عمران (٣)/ ٢٨

ل

٢٨٢	لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ، انعام (٦)/ ٧٧	٢٨٢	لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ، انعام (٦)/ ٧٧
٦٥	لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، بقره (٢)/ ٢٥٦	٦٥	لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، بقره (٢)/ ٢٥٦
١١٣، ١٦٥، ٢٠٨، ٢٤٨، ٣٨٠، ٣٩٢، ٤١٤		١١٣، ١٦٥، ٢٠٨، ٢٤٨، ٣٨٠، ٣٩٢، ٤١٤	
٤٣٦، ٤٣١		٤٣٦، ٤٣١	
٢٩٥	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كلمه طيبه ٤٦، ٥٨، ٥٩، ٢٩٥	٢٩٥	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كلمه طيبه ٤٦، ٥٨، ٥٩، ٢٩٥
٤٢٣، ٣٣٩، ٣٣٨، ٣١٥، ٣١٤		٤٢٣، ٣٣٩، ٣٣٨، ٣١٥، ٣١٤	
٢٣/ (٩)	لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ، توبه (٩)/ ٢٣	٢٣/ (٩)	لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ، توبه (٩)/ ٢٣
٣٩٠		٣٩٠	

٢٥٨	لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ، ممتحنه (٦٠)/ ١	٢٥٨	لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ، ممتحنه (٦٠)/ ١
١٥	لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ، اسراء (١٧) / ١٥ يا	١٥	لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ، اسراء (١٧) / ١٥ يا
٣٩٨	فاطر (٣٥) / ١٨ يا زمر (٣٩) / ٧	٣٩٨	فاطر (٣٥) / ١٨ يا زمر (٣٩) / ٧
٢٥٨	لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ، مائده (٥)/ ٢	٢٥٨	لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ، مائده (٥)/ ٢
٣٦٤	لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ، قصص (٢٨)/ ٧٧	٣٦٤	لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ، قصص (٢٨)/ ٧٧
٢٨٣	لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ، انعام (٦)/ ١٦٣	٢٨٣	لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ، انعام (٦)/ ١٦٣
٨٣	لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ، آل عمران (٣)/ ٢٨	٨٣	لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ، آل عمران (٣)/ ٢٨

٢٦٩	مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ، مائده(٥)/٤٨	٤٠٣	لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ، انعام(٦) / ١٢٧
١٧٤	مَعْضُوبٍ عَلَيْهِمْ، فاتحه(١)/٧	٩٢	لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى، حشر(٥٩)/٢١
١٥٣	مَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ، جمعه(٦٢)/١	٧٠	لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ، احزاب(٣٣)/٢٤
٣٢/٣٠	مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا، روم(٣٠)/٣٢	٣٩٩	لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ، ابراهيم(١٤)/٥١
٢٤١، ٢٠٨	مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي، اسراء(١٧)/١٥	٤١٣	لِيُدَّبَرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ، ص(٣٨)/٢٩
٣٨١، ١٥٤	مِنَ ذَكَرٍ وَأُنْثَى، حجرات(٤٩)/١٣	٣٦٩	لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، شورى(٤٢)/١١
٢٠٣	مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ، فصلت(٤١)/٤٦	٣٨٩	لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ، انعام(٦)/٥١
٦٥	مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ، بقره(٢)/٩٨	٧٩، ٧٠	لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ، احزاب(٣٣)/٨
٢٥٨	مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ، مائده(٥)/٦٠	٢٩١	لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ، حج(٢٢)/٢٨
٧٩	مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا، طه(٢٠)/٥٥	١٨٢	لَيْلَةَ الْقَدْرِ، قدر(٩٧)/١
٢٥٦	مُهَيِّبًا عَلَيْهِ، مائده(٥)/٤٨		

م

٢٤٨	مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ، فرقان(٢٥)/٥٧	٢٤٨	مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ، فرقان(٢٥)/٥٧
٧٩/٤	مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، نساء(٤)/٧٩	٢٧٦، ١٩١	مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، طه(٢٠)/٢
٣٤٧، ١٧١	مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا، انعام(٦)/١٠٧	٤١٥	مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ، مائده(٥)/٩٩
٤١٦، ٤١٤	مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى، يوسف(١٢)/١١١	٣٥٨	مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ، آل عمران(٣)/٧٩
٣٧٧	مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا، شورى(٤٢)/٥٢	٢٧٦	مَا لَكُمْ لَّا تَرْجُونَ لِلَّهِ، نوح(٧١)/١٣
٢٧٦	مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ، اعراف(٧)/٥٩	١٨٥	مَا لَكُمْ يَوْمَ الدِّينِ، فاتحه(١)/٤
٢٧١	مَا لَكُمْ يَوْمَ الدِّينِ، فاتحه(١)/٤	٣٦٩	مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ، جمعه(٦٢)/٥
٣٥٨	مَا لَكُمْ يَوْمَ الدِّينِ، فاتحه(١)/٤	٤١٢، ١٧٣	

ن

٤١٣	ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ، قلم(٦٨)/١
٢٤٦	نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ، ق(٥٠)/١٦
١٤٢	نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، آل عمران(٣)/٥٢

هـ

٢٥٨	هُم لَكُمْ عَدُوٌّ، كهف(١٨)/٥٠
٢٤٥	هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ، حج(٢٢)/٧٨
٣٤٦	هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى ... وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا، فتح(٤٨)/٢٨
٣٤٦	هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى ... كُلَّهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، صف(٦١)/٩
٣٥٦	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، فتح(٤٨)/٢٨
٤٠٥	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ، فتح(٤٨)/٤
١٥١، ١٥٢	هُوَ الَّذِي بَعَثَ، جمعه(٦٢)/٢

وَأِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ بقره (٢)/٣٠ ١٨٩
 وَأِذْ أَوْفَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً، يونس (١٠)/٢١ ٨٩
 وَأِذْ تَوَلَّى سَعْيَ فِي الْأَرْضِ، بقره (٢)/٢٠٥
 ٤٠٧، ٣٨٧، ١٠٦
 وَأِذْ سَأَلْتَ عِبَادِي عَنِّي فَأَنَّى، بقره (٢)/١٨٦
 ٤٢٢، ٢٤٦، ٢٤٣
 وَأِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ بقره (٢)/٣٠ ٢٤١
 وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ، مريم (١٩)/٤١ ٣٥٦
 وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا، نساء (٤)/٧٩ ١٥٦
 وَاسْتَعْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ، هود (١١)/٩٠ ٢٥٨
 وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُوشَعَ، انعام (٦)/٨٦
 ٢٨٩، ٢٨٨
 وَأَصْطَفَيْنَاكَ لِنَفْسِي، طه (٢٠)/٤١ ٢٧٧
 وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا، نساء (٤)/٣٦ ٢٦٢
 وَأَعْتَرَلَكُمْ، مريم (١٩)/٤٨ ٢٨٣
 وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، آل عمران (٣)/١٠٣
 ٤٢٧، ٢٤١
 وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ، انفال (٨)/٦٠ ٤٢٧
 وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ، انفال (٨)/٢٤
 ٢٥٣، ١٩٠
 وَأَغْفِرْ لِي، شعراء (٢٦)/٨٦ ٢٧١
 وَأَكِيدُ كَيْدًا، طارق (٨٦)/١٦ ٨٨
 وَالْحَبِيلَ وَالْبَعَالَ وَالْحَمِيرَ، نحل (١٦)/٨ ٩٥
 وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ، زمر (٣٩)/٣٣ ٦٢
 وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ، شوری (٤٢)/٣٨
 ٣٧٤، ٢٣٥
 وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ، عنكبوت (٢٩)/٥٢ ٦١
 وَالَّذِينَ آوَوْا وَتَضَرَّوْا، انفال (٨)/٢ ٣٩٠
 وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا، عنكبوت (٢٩)/٦٩ ١٨٠

١٥٣، ٢٣٧، ٣٤٤، ٣٤٧، ٣٤٥
 هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَيَّ عَبْدِهِ، حدید (٥٧)/٩
 ٤١١، ٣٤٦، ٣٤٦
 هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي، حشر (٥٩)/٢٣ ١٨٤
 هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ، حشر (٥٩)/٢٤ ١٨٤

و

وَأَنبَأَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ، بقره (٢)/٢٥١
 ٢٧٣، ٢٢٩
 وَآتَيْنَاهُ الْهُكْمَ صَبِيًّا، مريم (١٩)/١٢ ٢٧٣
 وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى، نجم (٥٣)/٣٧ ٣٩٨
 وَأَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، نساء (٤)/١٢٥ ٢٧٤
 وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، اسراء (١٧)/٢ ٣٥٦
 وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى، مائده (٥)/٤٦ ١٥٦
 وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، نحل (١٦)/١٢٢ ٢٧٣
 وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ، شعراء (٢٦)/٨٤ ٢٨٧
 وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ، قصص (٢٨)/٧٧ ٤٠٨
 وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا، جمعه (٦٢)/٣
 ٤٢٢، ١٥٧، ١٥١
 وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ، اسراء (١٧)/٢٤ ٢٦٢
 وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ، بقره (٢)/١٢٤ ٢٧٤
 وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ، آل عمران (٣)/٨١ ٣٧٧
 وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ، حج (٢٢)/٢٦ ٢٩٠
 وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن، ابراهيم (١٤)/٧ ٢٥٠
 وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً، بقره (٢)/١٢٥ ٢٩٠
 وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، مائده (٥)/١١٠
 ٣٥٧، ١٥٧
 وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ، ابراهيم (١٤)/٣٥
 ٢٨٥، ٢٨٤، ٢٧٨

- وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، اعراف(٧)/٣٦٧ ٣٦٧
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ،
بقره(٢)/٢٥٧ ٢٥٧، ٣٩١
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ،
معارج(٧٠)/٣٢ ٣٢، ٧٦
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ،
مؤمنون(٢٣)/٨ ٨، ٧٨
وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا، فرقان(٢٥)/٧٤ ٧٤، ٤٠٤
وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نِسَاءً(٤)/٣٨ ٣٨، ٧٧
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا، مائده(٥)/٣٨ ٣٨، ٧٨
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعِ طه(٢٠)/٤٧ ٤٧، ١٤٩
وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ شِعْرَاءُ(٢٦)/٢٢٤ ٢٢٤، ٧٤
وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ، بقره(٢)/١٩١ ١٩١، ٤٠٨
وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ، بقره(٢)/٢١٧ ٢١٧، ٤٠٨
وَالكَاظِمِينَ الْغَيْظَ، آل عمران(٣)/١٣٤ ١٣٤، ٨٢
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ، نساء(٤)/٤٥ ٤٥، ٣٨٩
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ، نحل(١٦)/٧٢ ٧٢، ٢٥٥
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، مائده(٥)/١٠٨،
توبه(٩)/٢٤ و ٨٠، صف(٦١)/٥،
مناقفون(٦٣)/٦ ٦، ٢٥٧
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارٍ، يونس(١٠)/٢٥ ٢٥، ٤٠٣
وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ، توبه(٩)/٧١
٣٩٠، ٢٣٩
وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً، انفال(٨)/٥٨ ٥٨، ٨٥
وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، ليل(٩٢)/٨ ٨، ٦٤
وَأمرهم شورى بينهم، شورى(٤٢)/٣٨
٣٨٣، ٢٣٥
وَأَمْلَى لَهُمْ إِنْ كِيدِي، اعراف(٧)/١٨٣ ١٨٣، ٨٨
وَأُمُّهُ صِدْقَةٌ كَانَتْ يَأْكُلَانِ، مائده(٥)/٧٥ ٧٥، ٦٩
- وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِنَاءً، مائده(٥)/٤٩ ٤٩، ٤٥٨
وَأِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ، جائيه(٤٥)/١٩ ١٩، ٣٩٢
وَأَنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا، آل عمران(٣)/١٢٠ ١٢٠، ٨٨
وَأَنْ جَادِلُواكَ فَقُلْ اللَّهُ، حج(٢٢)/٦٨ ٦٨، ٢٠٦
وَأَنْ جَاهِدَاكَ عَلَيَّ أَنْ، لقمان(٣١)/١٥ ١٥، ٢٦٢
وَأَنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم، مائده(٥)/٤٢ ٤٢، ٣٧٨
وَأَنْ سَعَيْهِ سَوْفَ يَرِي، نجم(٥٣)/٤٠ ٤٠، ٢٧٥
وَأَنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي، جمعه(٦٢)/٢ ٢، ١٥٢،
١٥٣، ١٥٨، ١٧٣، ٣٤٨
وَأَنْ لَنَا لِلآخِرَةِ وَالْأُولَى، ليل(٩٢)/١٣ ١٣، ٢٤٠
وَأَنْ لَيْسَ لِلإنْسَانِ إِلَّا مَا، نجم(٥٣)/٣٩ ٣٩، ٢٧٥،
٢٧٩، ٣٩٨
وَأَنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ، آل عمران(٣)/٧٨ ٧٨، ٦٨
وَأَنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ، انفال(٨)/٦٢ ٦٢، ٣٩٣
وَأَنَا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا، كهف(١٨)/٨ ٨، ٩٦
وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ، بقره(٢)/٢١٣ ٢١٣، ٣٧٨
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ، نحل(١٦)/٤٤ ٤٤، ١٧٨،
٣٤٧
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ، حديد(٥٧)/٢٥ ٢٥، ٣٥٧
وَأَنْتَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ، قلم(٦٨)/٤ ٤، ٤١٤
وَأَنْهُمْ يَقُولُونَ مَا، شعراء(٢٦)/٢٢٦ ٢٢٦، ٧٥
وَأِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ، قصص(٢٨)/٣٨ ٣٨، ٤٨
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَيْلْتُمْ، اسراء(١٧)/٣٥ ٣٥، ٧٩
وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ، انعام(٦)/١٥٢ ١٥٢، ٧٧
وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ، اسراء(١٧)/٤ ٤، ٧٨
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، صافات(٣٧)/١٠٨
٢٨٧، ٢٦٥
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا، عنكبوت(٢٩)/٤٣ ٤٣، ١٧٨
وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ، حج(٢٢)/٧٨ ٧٨، ٢٦٥

٢٩٤	٧٢/(١٦) نحل	وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَرْوَاجِكُمْ نَحْلًا،	٢١/(٥١) ذاریات	٤٢٦	وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَاءُ،
٤٠٦	١٨/(٣٤) سبا	وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ سَبَأٍ	٧١/(٣٩) زمر	٣٦٨	وَقَالَ لَهُمْ خِرَنَّتْهَا آلمٌ،
٥٧	٢٧/(٥٧) حدید	وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ،	٢٤٧/(٢) بقره	٢٢٧	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ،
	٢٤/(٣٢) سجده	وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ،	٢٤٨/(٢) بقره	٢٢٧	وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ،
٢٧٤			٨٨/(١٠) یونس	٩٦	وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ،
٢٨٨	٧٣/(٢١) انبیاء	وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ،	١١٣/(٢) بقره	٣٥٧	وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ،
٢٨٢	٨٠/(٦) انعام	وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ،	١٤/(٧١) نوح	١٨٥	وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا،
٩٥	٧/(٣٧) صافات	وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ،	٤٢/(١٣) رعد	٨٩	وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ،
١٩٢	٢٨/(٤) نساء	وَخَلِقِ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا،	٢٩/(١٨) كهف	٤٣٦	وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ،
١٢٨	٤٦/(٣٣) احزاب	وَدَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ يَأْتِيهِ،	٨٩/(١٥) حجر	٣٤٦	وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ،
٤٢٢، ٤١٦، ٣٤٦، ١٧٠، ١٥٦			٨١/(١٧) اسراء	٥٨	وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ،
٣٧١	٢٧٨/(٢) بقره	وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا،	٣١/(٢٤) نور	٩٨	وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضَضْنَ،
٢٦٦	٥٥/(٥١) ذاریات	وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرِي،	٩/(٩٢) لیل	٦٤	وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى،
٤١٥	٢/(١١٠) نصر	وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ،	١٢٣/(٦) انعام	٨٩	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ،
٢٤٧	١٣٣/(٦) انعام	وَرَبِّكَ الْعَنَى ذُو الرَّحْمَةِ،	١٤٣/(٢) بقره		وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا،
٤٩/(٣) عمران		وَرَسُولًا إِلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ،	٤٠٤، ٤١٣		
١٥٧			٧٥/(٦) انعام	٢٧٢	وَكَذَلِكَ تَرَى إِبْرَاهِيمَ،
٤٥٨	٣٢/(٤٣) زخرف	وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ،	١٧/(١٧) اسراء		وَكَفَى بَرِيكَ بَدُونِ عِبَادِهِ،
٣٦٠	٢٧/(٥٧) حدید	وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا،	٦٦، ٣٨١		
٣٨٤	٢٤٧/(٢) بقره	وَزَادَهُ سَطْوَةً فِي الْعِلْمِ،	٣٥/(٢) بقره	٢٥٦	وَكُلًّا مِّنْهَا رَعْدًا حَيْثُ،
٢٨٨	٨٥/(٦) انعام	وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى،	١٧/(١٧) اسراء	٣٨٢	وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ،
٢٨٩			٤٣/(٥) مائده	٣٨٠	وَكَيْفَ يُحْكِمُوكَ،
٩٤	٣٨/(٢٩) عنكبوت	وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ،	٨٥/(٧) اعراف	٧٧	وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ،
	١٥٩/(٣) عمران	وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ،	٣٢/(٤) نساء		وَلَا تَتَمَوَّأُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ،
٤٣٤، ٣٨٦، ٣٧٥، ٢٣٦، ٢٣٥، ٢٢٢			١٩٦، ٣٩٩		
٦٤	٦/(٩٢) لیل	وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى،	١٠٨/(٦) انعام	١٩١	وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ،
٣٦٦	٥٩/(٦) انعام	وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ،	٣١/(٧) اعراف	٣٦٤	وَلَا تُسْرِفُوا،
٣١٢	٢٤/(١٤) ابراهيم	وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ،	٦٠/(٢) بقره	٣٦٤	وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ،
٤٢٦	٢٠/(٥١) ذاریات	وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ،	١١٤/(٢٠) طه	٤٠١	وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ،

- وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي، اسراء(١٧)/٣٣ ٣٧٥
وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنِيَّ اِيَّاهُ، اسراء(١٧)/٣٢ ٣٧٥
وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ، اسراء(١٧)/٣٤ ٣٧٥
وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، اسراء(١٧)/٣٦ ٣٧٥
وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ، انعام(٦)/١٦٤ ٣٩٨
وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، روم(٣٠)/٣١ ٣٩٨
وَلَا تَتَّزَعُوا فِتْنَةً، انفال(٨)/٤٦ ٤٢٧
وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ، انعام(٦)/٥٩، ٣٥٨، ٣٦٦
وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، آل عمران(٣)/١٧٨، ٦٥
وَلَتَنْصَعَّ عَلَيَّ عَيْنِي، طه(٢٠)/٣٩ ٢٧٧
وَلَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَيَّ، بقره(٢)/١٨٥ ٢٤٥
وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ، مؤمنون(٢٣)/٦٢ ٣٥٨
وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ، انبياء(٢١)/٥١ ٢٧٧
وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، جاثية(٤٥)/١٦ ٣٧٧
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا، حديد(٥٧)/٢٦ ٥٣
وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ نَحْلًا، نحل(١٦)/٣٦ ٤٢٧
وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ حِجْرًا، حجر(١٥)/١٦ ٩٥
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ، ق(٥٠)/١٦ ٢٥٣
وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، ملك(٦٧)/٥ ٩٥
وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي، زمر(٣٩)/٢٧ ٩٢
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ، اسراء(١٧)/٧٠ ٧٠
وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ، انبياء(٢١)/١٠٥ ٣٥٩
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، قمر(٥٤)/١٧ ١٧٥
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ، قمر(٥٤)/١٧ يا ٢٢ يا ٣٢ يا ٤٠ ١٤٢
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ، بقره(٢)/١٧٧ ٣٥٧
وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ، حجرات(٤٩)/٧ ٩٨
وَلَكِنَّ الْمُتَافِقِينَ لَأَ، منافقون(٦٣)/٧ ١٧٩
وَلَكِنَّ كَذَّبَ وَتَوَلَّى، قیامت(٧٥)/٣٢ ٣٨٧
وَلِلَّهِ عَلَيَّ النَّاسِ حِجٌّ، آل عمران(٣)/٩٧ ٢٩٠
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي، رعد(١٣)/١٥ ١٨٧
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا، اخلاص(١١٢)/٤ ٣٦٩
وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ، بقره(٢)/٢٥٠ ٢٢٧
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ، يوسف(١٢)/٢٢ ٣٧٧
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ، قصص(٢٨)/١٤ ٢٧٧
وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ، نساء(٤)/١٤١ ٤٢٧
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا، اعراف(٧)/٩٦ ٤٠٥
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ، مائده(٥)/٤٨ ٢٠٧
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَا مَنَ، يونس(١٠)/٩٩ ٤١٥
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ، انعام(٦)/١١٢ ٤٣٧
وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا، آل عمران(٣)/١٥٩ ٢٣٦
وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ، بقره(٢)/٢٥١ ٢٨١
وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ، مائده(٥)/٤٧ ٣٧٩
وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا، بقره(٢)/٢١٣ ١٧٦
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ، ابراهيم(١٤)/٤ ١٧٢
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، انبياء(٢١)/١٠٧ ١٧١
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ، سبا(٣٤)/٢٨ ٣٤٦
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا، فرقان(٢٥)/٥٦ ٣٤٦
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ، اسراء(١٧)/٥٤ ٣٨٠
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ، شعراء(٢٦)/١٠٩ ١٢٦
وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ، هود(١١)/٤٠ ٣٠٥

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، انعام (٦/٧٩) ٢٨٣	وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي، حج (٢٢/٨) يا
وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ عَن، روم (٣٠/٥٣) ١٥٤	لقمان (٣١/٢٠) ٣٥٧، ١٥٦
وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ، نمل (٢٧/٨١) ١٥٤	وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ، بقره (٢/٢٠٤)
وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ، انعام (٦/١٠٧) ٣٨٠	٤٠٧، ١٠٥
وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ،	وَمَنْ تَوَلَّىٰ، نساء (٤/٨٠) ٣٨٧
حجر (١٥/٤) ٣٥٨	وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ، مائده (٥/٤٥) ٣٧٥
وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ،	وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا، نساء (٤/١١٩) ٣٩١
شعراء (٢٦/٢٠٨) ١٩٠	وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ، طلاق (٦٥/٢) ٨٧
وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ، قصص (٢٨/٦٠) ٩٦	وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ، مائده (٥/٥٦)
وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا، انعام (٦/١٠٧)	٢٣٨، ٣٩٠
٣٨٠، ٣٤٧، ١٧١	وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَمَا لَهُ مِنْ، رعد (١٣/٣٣) يا
وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا، يس (٣٦/٦٩) ٧٥	زمر (٣٩/٢٣) يا زمر (٣٩/٣٦) يا
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا، توبه (٩/١١٥) ١٥٥	غافر (٤٠/٣٣) ١٥٤
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ، عنكبوت (٢٩/٤٠) ٩٠	وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ، نساء (٤/٦٩) ٦٩
وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا، توبه (٩/١٢٢) ١٤٤	وَتَادِي نُوْحٍ رَبِّهِ فَقَالَ، هود (١١/٤٥) ٢٨٤
وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ، رعد (١٣/٣٨) ٣٥٨	وَنَجِيْنَاهُ وَلَوْ طَآءَ إِلَىٰ، انبياء (٢١/٧١) ٢٨٨
وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ، قصص (٢٨/٨٦) ٢٧٦	وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ، ق (٥٠/١٦) ٢٥٣
وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ، بقره (٢/١٠٧)،	وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ، انعام (٦/٩٩) ٢٥٢
عنكبوت (٢٩/٢٢) يا شوری (٤٢/٣١) ٣٨٩	وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ، انعام (٦/١٦٥) ٣٢٠
وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ، توبه (٩/٧٤) ٣٨٩	وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ، جمعه (٦٢/٣) ٣٤٨
وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ، بقره (٢/٢٦٥) ٣٧١	وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ، حديد (٥٧/١) ،
وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ، ابراهيم (١٤/٢٦) ٢٩٥	حشر (٥٩/١ و ٢٤) ١٥
وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَتًا، نمل (٢٧/٥٠) ٨٨	وَهُوَ الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ، بروج (٨٥/١٤) ٢٥٨
وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ، انعام (٦/٨٧) ٢٨٩	وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ، احقاف (٤٦/١٥) ٢٨٦
وَمَنْ أَحْسَنُ دِيْنًا مِّمَّنْ، نساء (٤/١٢٥) ٢٦٠	وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَىٰ، كهف (١٨/٤٩) ٣٥٨
وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ، اسراء (١٧/١٩) ٣٩٨	وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوْبَ، انعام (٦/٨٤) ٢٨٨،
وَمَنْ أٰصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيْثًا، نساء (٤/٨٧) ٦٩	٢٨٩
وَمَنْ أٰصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيْلًا، نساء (٤/١٢٢) ٦٩	وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ، اعراف (٧/١٥٧)
وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ، قصص (٢٨/٥٠) ١٥٤	٢٩٥

٣٩١	وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ، نحل (١٦)/٧٣ ٢٥٥
٨٠	وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا، بقره (٢)/١٥١ ٣٦٩
	وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ،
	آل عمران (٣)/٤٨ ١٥٧
٢٨٠، ٥٥، ٧٠، ١٠٥، ١٣٣، ٢٨٠	وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ، بقره (٢)/١٢٩ ٣٤٨
٢٩٤	وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، بقره (٢)/١٢٩ ٣٤٨
١٤٢	وَيَلِّمُ لِلْمُطَفِّينَ، مطففين (٨٣)/١ ٧٦
	وَيَلِّمُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، رسائل (٧٧)/١٥ ٦٣
	وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ، ماعون (١٠٧)/٧ ٧٨
	وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ، انفال (٨)/٣٠ ٨٩
س	
١٧٥	يَا أَبَتِ، مريم (١٩)/٤٢، ٤٣، ٤٤ و ٤٥ ٢٧١
٢٠٣	يَا أَهْلَ الْكِتَابِ، آل عمران (٣)/٩٩ ١٤٢
	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، انفطار (٨٢)/٦ ١٤٢
	يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، انفطار (٨٢)/٦ يا
	انشقاق (٨٨)/٦ ١٧٥
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، بقره (٢)/١٠٤ ١٤٢
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، نساء (٤)/١٣٦ ١٧٥
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا، توبه (٩)/١١٩ ٧٠
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا، حجرات (٤٩)/١٢ ٦٦
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا، بقره (٢)/٢٠٨ ٦٦
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ، انفال (٨)/٢٤ ٤٠٧
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا، مائده (٥)/٥٧ ٢٩٧، ٢٥٣، ٢٤٦، ١٧١
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ، بقره (٢)/١٧٨ ٣٦٠
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا، مائده (٥)/٥٧ ٣٩٢، ٢٥٩
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا، ممتحنه (٦٠)/١٣
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحُونُوا، انفال (٨)/٢٧ ٢٥٥
	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ، صف (٦١)/٢ ٨٠
	يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا، مؤمنون (٢٣)/٥١ ٢٩٤
	يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، كافرون (١٠٩)/١ ١٤٢
	يَا أَيُّهَا النَّاسُ، نساء (٤)/١٧٠ و ١٧٤ يا
	اعراف (٧)/١٥٨ يا يونس (١٠)/٢٣، ٥٧،
	١٠٤ و ١٠٨ يا حج (٢٢)/٥، ٤٩ و ٧٣ يا
	نمل (٢٧)/١٦ يا لقمان (٣١)/٣٣ يا
	فاطر (٣٥)/٥، ٣ و ١٥ يا حجرات (٤٩)/١٣
١٧٥	يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ، نساء (٤)/١ ٢٠٣
	يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ، حجرات (٤٩)/١٣ ٢٠٣
	يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ، فاطر (٣٥)/١٥ ١٩٣
	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، احزاب (٣٣)/٤٥ ٣٤٧
	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ، احزاب (٣٣)/٤٥ ٤١٦، ٣٤٦، ١٧٠، ١٥٦، ١٢٨
	يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ، اعراف (٧)/٣٥ ٣٤٧، ١٦٠
	يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ، اعراف (٧)/٣١ ٩٧
	يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا، اعراف (٧)/٢٦ ١٠٠
	يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ، لقمان (٣١)/١٣ ١١٨
	يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ، لقمان (٣١)/١٣ ٦٠
	يَا بَنِي آدَمَ، اعراف (٧)/٢٦ ١٤٢
	يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً، ص (٣٨)/٢٦ ٣٧٩، ٣٧٤، ٢٢٩
	يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ، انعام (٦)/١٣٠

۴۴۶	يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ، ابراهيم (۱۴)/۴	۳۶۸، ۱۸۸
۲۵۶	يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ، نحل (۱۶)/۸۳	۴۰۴
۴۱۱	يَعْلَمُهُمْ، جمعه (۶۲)/۲	۱۵۲
۳۶۰، ۳۵۶	يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ، جمعه (۶۲)/۲	۴۰۳، ۳۴۷، ۳۴۵، ۱۸۰، ۱۷۰
، ۱۷۱	يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، جمعه (۶۲)/۲	۴۱۱
۴۱۵، ۴۱۲، ۴۰۳، ۳۷۴، ۳۶۱	يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ، آل عمران (۳)/۱۶۷	۷۸
۱۲۵، ۷۱	يَلُؤُونَ آلَ عِمْرَانَ (۳)/۷۸	۱۴۲ / (۴) نساء
۱۲۵	يَنْهَأَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ، ممتحنه (۶۰)/۸	۲۴۵
۸۰	يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ، مائده (۵)/۱۶	يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَيَّ، نساء (۴) / ۶۰
۴۰۳، ۳۶۲	يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا، يوسف (۱۲)/۴۶	۴۲۷، ۳۷۹
۵۲	يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا، نازعات (۷۹)/۳۵	۴۱۷، ۴۰۹
۳۹۹		يُرَكِّبُهُمْ، جمعه (۶۲)/۲
		يَسْأَلُونَكَ عَن، بقره (۲)/۱۸۹، ۲۱۷، ۲۱۹ و
		۲۲۲، اعراف (۷) / ۱۸۷، انفال (۸) / ۱،
		اسراء (۱۷) / ۸۵، كهف (۱۸) / ۸۳،
		طه (۲۰)/۱۰۵ و نازعات (۷۹)/۴۲
		۱۴۵
		يُسَبِّحُ لِلَّهِ، جمعه (۶۲)/۱
		۱۵۳، ۱۵۱
		يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا، آل عمران (۳)/۱۹۹
		۱۴۰، ۳۱

نمایه احادیث، دعاها و روایات

- اللهم اهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ وَافِضْ، از دعای ابو حمزه ثمالی (به نقل از امام سجاده (ع)) ۱۸۰
- اللهم اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ، از قنوت نماز عید فطر ۱۸۴
- اللهم وَاسْتَلِّكَ سُئُوالاً، از دعای کمیل ۱۹۴
- الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ، روایت ۸۳
- الْمُعَدَّةُ رَأْسُ كُلِّ دَاءٍ وَالْحَمِيَّةُ، حدیث ۴۰۳
- الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ، حدیث نبوی ۳۸۴
- الْمَوْتُ أَذْنَى مِنْ ذَلِكَ، از سیدالشهداء ۳۲۳
- النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ، حدیث نبوی ۳۹
- النَّاسُ عِيَالِي أَنْفَعَهُمُ إِلَيْهِمْ، حدیث ۲۶۰
- النَّجَاةُ فِي الصَّدْقِ كَمَا أَنَّ، حدیث نبوی ۷۱
- إِلَهِي قَلْبِي مَحْجُوبٌ، از دعای کمیل ۱۹۵
- الْوَفَاءُ أَهْلُ الْعَدْرِ، از حضرت علی (ع) ۸۷
- أَمَّا بَعْدُ فَجَعَجَحَ بِالْحُسَيْنِ، سیدالشهداء ۳۲۳
- إِنَّ الْحِرْصَ وَالْحَسَدَ وَالْجُبْنَ غَرَائِزٌ، در نهج البلاغه از قول حضرت امیر (ع) ۴۲۰
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا يَبْعَثُ نَبِيًّا، از امام جعفر صادق (ع) ۷۴
- أَفَقَةُ الْحَدِيثِ الْكِذْبُ، از نهج الفصاحه ۷۲
- إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) ۲۰۴
- أُسْتُرْ ذَهَبَكَ وَذَهَابَكَ وَ مَذْهَبَكَ، روایت از حضرت علی (ع) ۱۱۶، ۸۶
- أَقْدِمُ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ، ۳۲۲
- أَقْدِمُ عَلَيْنَا فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ، نقل از کتاب «معصوم پنجم»، ۳۱۷
- الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصَّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، از نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸ ۷۲
- الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ، ۳۸، ۳۰۴
- الْحُكْمُ لِلَّهِ، شعار خوارج ۲۲۲
- الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ، حدیث نبوی ۲۵۶
- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، از زیارت عاشورا ۲۹۳
- السَّلَامُ عَلَى سَيِّطِي الرَّحْمَةِ، از زیارت نامه ۳۴۱
- السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَا وَي، از کتاب «اخلاق محتشمی» ۴۴۸
- الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ، حدیث نبوی ۳۶۵
- الْكِذْبُ كُلُّهُ إِثْمٌ إِلَّا مَا نَفَعَ، از نهج الفصاحه ۸۴
- اللهم إِنِّي أَسْتَلِّكَ سُئُوالاً، از دعای کمیل ۱۹۵

- ۴۴ رَبِّ الْعَالَمِينَ، از اَسْمَاءُ الْحُسْنَى
 ۴۴ رَبِّ الْعَالَمِينَ، از اَسْمَاءُ الْحُسْنَى
 ۸۴ رَجُلٌ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، از امام صادق (ع)
 رَجُلٌ كَانِدٌ فِي حَرْبِهِ فَهُوَ، از امام صادق (ع)
 ۸۴ زُخْرُفَةُ الْمَسَاجِدِ، روایت
 ۱۲۸ سِيَابُ الْمُؤْمِنِينَ فِسْقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَأَكْلُهُ، از
 رسول الله (ص)
 ۲۰۴ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى، در سجود نماز
 ۱۸۳ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، تسبیح
 ۱۸۳،
 ۴۲۳ طَالِبُ الْوَلَايَةِ لَا يُؤَلِّي، حدیث نبوی
 ۴۶۳ فانظر فی ذلك نظرا بلیغا، از نامه حضرت
 علی (ع) به مالک اشتر ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۵
 فَقَدْ أَنَا خَبَرْتُ طَبِيعُ، از سخنان امام حسین (ع)
 در کربلا
 ۳۲۱ فی ذِکْرِ رَسُولِ اللَّهِ، خطبه ۹۵ نهج البلاغه
 ۳۴۹ قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ، از سخنان امام
 حسین (ع) در کربلا
 ۳۲۷ کَبُرَتْ خِيَابَةٌ أَنْ تُحَدِّثَ، از نهج الفصاحه
 ۷۱ كُلُّ كِذْبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ يَوْمًا، از حضرت
 صادق (ع)
 ۸۳ كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبِلَا، روایت
 ۳۰۳ كَلَامُهُ بَيَانٌ وَصَمْتُهُ لِسَانٌ، خطبه ۹۵
 نهج البلاغه
 ۳۴۹ كَلِّكُمْ رَاعٍ وَكَلِّكُمْ مَسْئُولٌ، حدیث نبوی
 ۲۳۴ كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ، نهج البلاغه، خطبه ۴۰
 ۳۵۴ كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا، حدیث قدسی
 ۲۵۱
- إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ حَسْرَةً، از امام جعفر
 صادق (ع)
 ۷۴ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، حدیث نبوی
 ۳۶۲، ۱۷۱
 إِنَّ الْكَذَّابَ يُهْلِكُ بِالْبَيِّنَاتِ، از امام جعفر
 صادق (ع)
 ۷۴ إِي كُرْهُ لَكُمْ أَنْ تُكُونُوا سَبَابِينَ، از نهج البلاغه
 ۲۰۴
 إِي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى، در «زیارت وارث»
 و در «زیارت عاشورا»
 ۳۱۰ إِي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، حدیث
 نبوی
 ۷۶، ۱۴۰، ۱۷۰، ۳۵۵، ۴۱۷
 إِي تَارِكُ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ، حدیث نبوی
 ۱۴۱ إِي لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَحَرَّبَ، در «زیارت وارث»
 و در «زیارت عاشورا»
 ۳۱۰ إِي مَا حَرَجْتُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا، از نامه امام
 حسین (ع) به برادر خود محمد حنفیه
 ۳۱۷
 إِي وَبِئْسَ لِمَنْ وَالْأَكْمُ، در «زیارت وارث» و
 در «زیارت عاشورا»
 ۳۱۰ بِالْمَرَّةِ كِذْبًا أَنْ يُحَدِّثَ، از نهج الفصاحه
 ۷۱ بَلَى إِنَّهُ لَأَحْكَمُ إِلَّا اللَّهُ وَلَكِنَّ، نهج البلاغه،
 خطبه ۴۰
 ۲۲۲ بَنِي الْإِسْلَامِ عَلَى حَمْسٍ، حدیث نبوی
 ۲۳۹،
 ۳۹۳ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيئَةٍ،
 ۴۱۸ حِينَ وَتَاهُ مِصْرٌ، از عهدنامه‌ی علی (ع) به
 مالک اشتر نخعی
 ۳۸۷ خَلَّاقُ الْعَالَمِينَ، از اَسْمَاءُ الْحُسْنَى
 ۴۴ دَائِكُ مِنْكَ وَدَوَائِكُ، از حضرت امیر (ع)
 ۱۶۵

- هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ، از عهدنامه
 صادق(ع) ۷۴
 كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَعِيرٍ، از امام جعفر
 صادق(ع) ۷۴
 لَا تُكُنْ مِمَّنْ يَرْجُوا، از نهج البلاغه، حکمت
 ۱۵۰
 لاطَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، حدیث
 نبوی ۴۵۰
 لَا نَبِيَّ بَعْدِي، حدیث نبوی ۱۷۵
 لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، در حج ۲۶۵
 لَعِبَ الْهَاشِمِيُّ بِالْمُلْكِ، از یزید بن معاویه ۳۲۹
 لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَلَعَنَ اللَّهُ، در «زیارت وارث»
 و در «زیارت عاشورا» ۳۱۰
 لَمِنَ الْمُلْكِ، ؟ ۱۱۱
 لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ، حدیث نبوی
 ۳۵۲
 لَوْ لَا التَّقَى لَكُنْتُ أَذْهَى، از حضرت علی(ع) ۸۶
 لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ، نهج البلاغه /
 خطبه ۳ ۳۹۵
 مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ، روایت ۸۳
 مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذِبْتُ وَلَا ضَلَلْتُ، از نهج البلاغه
 ۷۲
 مَنْ كَانَ بَنِيَّهُ فِي بَيْتِهِ، رسول اکرم ۱۱۶
 مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، حدیث نبوی
 ۲۳۸، ۳۹۴
 مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ فَقَدْ، حدیث ۳۹۳
 نَعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصَّحَّةُ وَالْأَمَانُ، حدیث نبوی
 ۴۰۲
- هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ، از عهدنامه
 علی(ع) به مالک اشتر نخعی ۳۵۰
 هَلْ الدِّينُ إِلَّا الْمُحِبَّةُ، از امام باقر(ع) ۲۶۱
 هُمَا إِمَامَانُ قَامَا أَوْ قَعَدَا، حدیث نبوی ۳۴۰
 هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، از أسماء الحُسنی ۴۴
 وَاجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ، از دعای کمیل ۲۳۱
 وَ أَشْعِرْ قَلْبِيكَ الرَّحْمَةَ، از علی(ع) ۲۶۱
 وَالْيَكِّ بِمَوَالِيكَ وَبِالْبِرَائَةِ، در «زیارت وارث»
 و در «زیارت عاشورا» ۳۱۰
 وَ رَجُلٌ وَعَدَّ أَهْلَهُ شَيْئًا، از امام صادق(ع) ۸۴
 وَ كُلُّ قَدْ سَمِيَ اللَّهُ لَهُ سَهْمَةٌ، از عهدنامه‌ی
 حضرت علی(ع) به مالک اشتر ۴۳۳
 وَ هَذَا شَهْرٌ عَظُمَتْهُ وَ كَرَّمَتْهُ، از دعای ماه
 مبارک رمضان ۱۸۴
 يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ، دعا ۲۶۴
 يَا إِلَهَ الْعَارِفِينَ وَ يَا حَبِيبَ، دعا ۲۶۴
 يَا حَيْلَ اللَّهِ إِرْجِي، از سیدالشهداء ۳۲۶
 يَا رَبِّ ارْحَمِ ضَعْفٌ، در دعای کمیل ۱۹۵
 يَا سَرِيعَ الرِّضَا اغْفِرْ، در دعای کمیل ۱۹۵
 يَا سَيِّدِي فَكَيْفَ لِي، در دعای کمیل ۱۹۴
 يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا غَفُورُ، اول دعای ماه
 مبارک رمضان ۱۸۴
 يَا مَنْ بَدَأَ خَلْقِي، در دعای کمیل ۱۹۵
 يَا اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ، روایت ۲۴۰
 يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، روایت ۳۱۰

نمایه فارسی

		آ		
۳۳۰، ۳۱۴، ۳۰۵، ۱۶۶، ۲۴	آسیا			
۳۳۸	آسیائی	۴۵		آئین یهود
۲۷۱	آفتاب پرست	۳۱۹		آبادی «دو خشت»
۳۳۸، ۳۰۵، ۱۶۶، ۲۴	آفریقا، آفریقائی	۴۳		آخرت
۳۶۴، ۲۵۴	آفرینش آدم، آفرینش انسان	۳۶۷، ۱۰۰		آدم و زوجه اش
۱۶۸	آفرینش و گزینش آدم	۳۰۰		آدم ابوالبشر
۴۵۵	آقاخان محلاتی	۲۷۱		آزر بت پرست
۳۱۹	آل امیه	۱۰۸		آرام، احمد
۴۴۳، ۴۳۹، ۳۱۵، ۳۰۷، ۱۳۴، ۱۱۷	آلبویه	۳۳۱		آرتوریوثر
۳۰۷	آلسفیان	۳۴۹		آریستید بریان
۲۹۹	آل عبا	۳۲۰، ۳۰۶، ۳۰۵		آزادی خواهی
۹۹	آل عمران (۳)	۸۱، ۴۱، ۴۰		آزادی
۳۵۶، ۱۴۵	آل عمران (۳) / ۷	۱۴۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۱		
۶۳	آل عمران (۳) / ۱۱	۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۶۲، ۱۶۱		
۹۷	آل عمران (۳) / ۱۴	۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۰۸، ۲۰۱		
۶۹	آل عمران (۳) / ۱۷	۲۶۴، ۲۴۸، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۳۰		
۲۰۸	آل عمران (۳) / ۱۹	۳۱۳، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۱، ۲۸۲		
۳۹۲، ۸۳	آل عمران (۳) / ۲۸	۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۲۴، ۳۲۰، ۳۱۶		
۲۵۷	آل عمران (۳) / ۳۲	۴۲۹، ۴۲۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۰۷، ۳۹۵، ۳۸۶		
۱۵۷	آل عمران (۳) / ۴۸ و ۴۹	۴۶۴، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۷، ۴۳۱		
۱۴۲	آل عمران (۳) / ۵۲	۴۰۸		آزادی و انسانیت
۲۵۷	آل عمران (۳) / ۵۷ و ۱۴۰	۹۳، ۸۰		آسمانها و زمین
۲۷۷	آل عمران (۳) / ۵۹	۲۵۵، ۲۴۹، ۱۸۹، ۱۸۷، ۱۸۵، ۱۵۵، ۱۵۱		
۱۲۵، ۶۸	آل عمران (۳) / ۷۸	۴۲۶، ۳۸۹، ۳۶۲، ۲۷۲		

۴۵۷، ۴۴۶، ۴۰۴، ۳۳۸، ۲۶۷، ۱۳۷	۳۷۷، ۳۵۷	آل عمران (۳) / ۷۹
۲۳۷، ۲۳۲، ۷۱	۳۷۷	آل عمران (۳) / ۸۱
۴۴۸، ۴۰۲، ۳۶۳، ۳۰۷، ۲۹۹	۳۷۲	آل عمران (۳) / ۹۲
۴۵۷، ۴۴۵	۲۹۰	آل عمران (۳) / ۹۶
۴۴۸، ۴۲۹، ۳۹۳، ۲۳۷	۲۹۰	آل عمران (۳) / ۹۷
۳۲۴، ۳۱۷، ۲۹۳	۱۴۲	آل عمران (۳) / ۹۹
۲۷۱	۴۲۷، ۲۴۱	آل عمران (۳) / ۱۰۳
۳۳۰، ۲۷۱، ۲۶۶، ۲۰۷، ۹۳، ۶۹، ۵۲	۹۰	آل عمران (۳) / ۱۱۷
«ابراهیم پیغمبر خود ساخته و خود آغاز»،	۸۸	آل عمران (۳) / ۱۲۰
۲۶۵، ۱۹	۸۲	آل عمران (۳) / ۱۳۴
۲۵۹	۳۷۵، ۲۳۶، ۲۲۲	آل عمران (۳) / ۱۵۹
۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۱۵۳	۳۴۵، ۳۴۳، ۱۵۶	آل عمران (۳) / ۱۶۴
۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۱، ۲۷۰	۱۲۵، ۷۱	آل عمران (۳) / ۱۶۷
۲۷۵، ۲۶۶	۱۸۸، ۶۵	آل عمران (۳) / ۱۷۸
۱۷۰	۱۴۰، ۳۱	آل عمران (۳) / ۱۹۹
۲۹۴	۱۳۶	آلکاپون
۳۶۱، ۱۵۵	۲۳۲، ۱۹۷	آلمان، آلمان‌ها
۴۴۶، ۱۷۲	۳۳۲، ۱۶۶	آلمانی
۲۵۰	۲۱۰، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۰	آمریکا
۳۱۲، ۲۹۳، ۱۴۴	۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۰	آمریکائی
۳۱۲، ۲۹۳، ۱۴۴	۲۴	آمریکای جنوبی
۲۹۵	۲۲۱	آنارشیسم
۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۸	۴۶۳، ۴۴۳	آناطولی
۲۸۵، ۲۷۸	۱۳۰، ۱۸	آنتروپی
۲۸۵	۳۳۷	آنتونی والاس
۲۷۸	۲۶	آنگلوساکسون‌ها
۳۹۹	۳۹۲، ۳۸۸، ۳۶۱، ۲۳۹	آیت‌الکرسی
۱۸۹، ۶۴، ۴۳	۱۶۹، ۱۵۲	آیه بعثت
۴۴۳	۴۰۴، ۴۰۲، ۳۶۱، ۳۵۴، ۳۴۸، ۳۴۷، ۲۳۷	
۴۵۸، ۴۵۵، ۴۴۲	۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۱۰، ۴۰۹	
۳۲۶، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۱، ۸۶		
۳۲۷، ۳۲۶		
۴۵۴	۱، ۲۳، ۸۵، ۷۶	ائمه

نمایه فارسی	۴۸۷
ابوهره	۳۱۹
ابوالکلام آزاد	۴۵۵
ابوبکر	۴۶۳، ۱۱۶
ابوحنیفه	۱۲۲
ابی عبدالله (ع)	۳۲۳، ۲۰۴
اجتهاد	۸۳، ۱۲۱، ۱۴۴
	۴۶۴، ۴۶۳، ۴۵۷، ۴۴۲، ۴۳۰، ۴۲۹، ۱۴۶
«احتیاج روز»، مقاله	۱۳۹
احزاب (۳۳)	۴۱۶، ۱۷۰
احزاب (۳۳) / ۶	۳۸۸
احزاب (۳۳) / ۸	۷۹، ۷۰
احزاب (۳۳) / ۲۴	۷۰
احزاب (۳۳) / ۴۵	۳۴۷
احزاب (۳۳) / ۴۵ و ۴۶	۱۲۸
	۴۲۲، ۴۱۶، ۳۴۶، ۱۷۰، ۱۵۶
احزاب (۳۳) / ۷۲	۱۸۹، ۸۰
احقاف (۴۶) / ۱۵	۲۸۶
احکام فقهی	۳۹۷، ۳۷۳
احکام قصاص	۳۷۶
احمد شاه	۴۵۲
احمدی، قاضی دادگستری	۱۳۹
اختیار و آزادی	۲۱۴، ۱۶۱، ۴۷
اخلاص (۱۱۲) / ۴	۳۶۹
«اخلاق محتشمی»، کتاب	۴۴۸
اخوان الصفا	۴۵۲
«اخوان المسلمین»	۴۶۱
ادبیات فارسی	۳۱، ۳۰، ۲۵
ادریس	۶۹
ادیان	۴۳، ۳۷، ۱۶
	۴۴، ۶۴، ۸۳، ۹۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۶۰
	۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۰۲
	۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۴۶
	۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۸۶، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۱۸
۴۵۱، ۴۴۷، ۴۳۹، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۲۰	
ادیان الهی	۴۴، ۴۳
	۴۴۱، ۴۳۴، ۳۶۵، ۲۰۷، ۱۱۳
ادیان توحیدی	۱۶۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۴۳
	۳۸۶، ۳۷۳، ۲۶۷، ۲۱۵، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۲
ارباب و رعیتی	۱۹۷
ارسطو	۲۰۱
ارم	۹۳
اروپا	۲۴، ۲۶، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰
	۱۳۱، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۶۶، ۲۲۴، ۲۳۳، ۳۰۵
	۴۵۳، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۱، ۴۴۰، ۳۳۸، ۳۳۱
اروپائیان، اروپایی	۴۵۱، ۳۱۴، ۱۴۸
اروپای قرون وسطی	۳۳۸
از نهج البلاغه، حکمت ۱۵۰	۷۳
از نهج البلاغه، حکمت ۱۸۵	۷۲
از نهج البلاغه، حکمت ۴۵۸	۷۲
اسباط	۲۶۷، ۲۰۷
اسپانیا	۱۱۵، ۲۶
استالین	۴۰۹، ۲۳۲
استبداد	۴۰، ۱۱۱
	۴۲۹، ۳۳۹، ۳۲۰، ۳۱۶، ۳۱۵، ۲۱۰
استبداد داخلی	۴۵۲، ۲۶۴، ۲۱۳
استبداد دینی	۳۱۶
استبداد سلطنتی	۳۱۶، ۳۱۵
استبداد محمدعلی شاهی	۲۱۲
«استبداد»، کتاب	۴۴۱
استبدادگران	۳۰۴
استبدادی سلطنتی	۲۲۵
استبداد شاهنشاهی	۱۱۰
استثمار	۲۷، ۲۸، ۲۹، ۵۷، ۱۱۲، ۱۶۴، ۳۰۴
استراتوسفر	۹۵
استرالیایی	۲۴
استغفای دولت موقت	۱۸۱

۴۱۵، ۲۳۵، ۲۲۵، ۲۰۳، ۹۶	اشراف	۴۵۵، ۴۴۰، ۳۱۶، ۳۱۴	استعمار
۲۳۵، ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۰۴، ۱۶۵	اصحاب	۴۵۵	استعمار انگلیس
۳۶۳، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۱، ۲۶۷		۳۰۶	استقلال پاکستان
۲۶۷	اصحاب کهف و اخدود	۴۵۵، ۳۰۶	استقلال هندوستان
۲۳۳، ۲۳	اصفهان، اصفهانی‌ها	۲۱۹، ۲۰۲، ۱۹۹	استکبار
۳۹۳	«اصول کافی»، کتاب	۴۵۲، ۲۱۳، ۲۱۲	استیلای خارجی
۱۱۵، ۱۰۹	اعراب	۲۰۷، ۵۲	اسحاق
۴۶۳، ۴۵۴، ۴۵۳، ۳۳۳، ۱۷۱، ۱۱۸		۳۷۷، ۳۷۶، ۲۷۹، ۲۶۸، ۲۶۷	اسحق
۱۶۰، ۱۰۰، ۹۹	اعراف (۷)	۴۵۰، ۴۴۰، ۳۰۸	اسدآبادی، سیدجمال‌الدین
۱۴۲، ۱۰۰	اعراف (۷) / ۲۶	۳۸۱، ۳۷۵	اسراء (یا بنی اسرائیل) (۱۷)
۳۶۴، ۲۵۷، ۹۷	اعراف (۷) / ۳۱	۳۵۶	اسراء (۱۷) / ۲
۲۹۴، ۲۴۹، ۱۷۸، ۹۷	اعراف (۷) / ۳۲	۱۷۷	اسراء (۱۷) / ۹
۳۶۷، ۱۶۰	اعراف (۷) / ۳۵	۳۹۸، ۳۸۲، ۱۵۴	اسراء (۱۷) / ۱۵
۳۶۷	اعراف (۷) / ۳۶	۳۸۲، ۶۶	اسراء (۱۷) / ۱۷
۲۷۱، ۴۶	اعراف (۷) / ۵۹	۳۹۸	اسراء (۱۷) / ۱۹
۴۶	اعراف (۷) / ۶۵، ۷۳	۲۵۷، ۶۵	اسراء (۱۷) / ۲۰
۷۷، ۴۶	اعراف (۷) / ۸۵	۲۶۲	اسراء (۱۷) / ۲۳
۴۰۵، ۱۴۱	اعراف (۷) / ۹۶	۲۶۲	اسراء (۱۷) / ۲۴
۴۰۶	اعراف (۷) / ۹۷ تا ۹۹	۳۷۵	اسراء (۱۷) / ۳۲ و ۳۳
۸۹	اعراف (۷) / ۹۹	۳۷۵، ۷۹، ۷۶	اسراء (۱۷) / ۳۴
۳۸۲	اعراف (۷) / ۱۲۶	۷۹	اسراء (۱۷) / ۳۵
۲۹۵	اعراف (۷) / ۱۵۷	۴۰۱، ۱۷۵، ۱۴۳	اسراء (۱۷) / ۳۶
۱۷۵	اعراف (۷) / ۱۵۸	۳۸۰	اسراء (۱۷) / ۵۴
۹۰	اعراف (۷) / ۱۶۰	۲۵۲، ۱۸۸، ۱۸۱	اسراء (۱۷) / ۷۰
۴۱۳	اعراف (۷) / ۱۷۶	۲۱	اسراء (۱۷) / ۸۰
۸۱	اعراف (۷) / ۱۷۹	۵۸	اسراء (۱۷) / ۸۱
۸۸	اعراف (۷) / ۱۸۳	۱۴۵	اسراء (۱۷) / ۸۵
۱۴۵	اعراف (۷) / ۱۸۷	۴۹	اسرائیل
۴۱۶	اعراف (۷) / ۱۸۸	۴۱۲، ۱۷۳، ۴۷، ۴۶	اسفار، اسفار تورات
۳۸۸	اعراف (۷) / ۱۹۶	۱۰۹	اسکندر
۲۶۸	اعلی (۸۷)	۴۴۲، ۳۰	اسلام‌شناسی
۲۶۸	اعلی (۸۷) / ۱۸ و ۱۹	۲۰۷، ۱۲۸، ۶۹	اسماعیل (ع)
۲۱۹	افراطیون مذهبی	۳۷۷، ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۷۵، ۲۶۸، ۲۶۷	اسمعیل (ع)

		نمایه فارسی	
۴۸۹			
۳۳۹	امام سوم	۱۰۹	افشار
۲۰۴، ۸۴	امام صادق(ع)	۱۰۹	افغان
۲۳۲	امام غایب	۴۴۰	افغانی، سید جمال
۲۶۴	امام متقیان	۴۵۱	افکار فلسفی
۳۶۳، ۲۰۴	امام محمدباقر(ع)	۴۵۵، ۴۴۰، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۰۶	اقبال لاهوری
۴۴۹	امام موسی کاظم(ع)	۹۰	«اقراب الموارد»، تفسیر
، ۱۱۵، ۱۱۴	امامان	۲۷۱	اقوام بت پرست
، ۲۸۷، ۲۷۱، ۲۳۱، ۲۰۷، ۱۹۴، ۱۴۱، ۱۱۶		۱۵۹	آکاف
۴۴۷، ۳۹۴، ۳۱۵، ۳۱۲، ۳۰۷		۸۱	آگزیستانسیالیست
، ۲۲۶، ۲۱۱	امامت	۴۶۰، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۴۰	الازهر، جامع
، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۱۹، ۳۱۵، ۳۱۲، ۲۷۵، ۲۷۴		۴۶۰، ۴۵۷	«الاسلام و اصول الحکم»، کتاب
، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۳، ۳۵۲، ۳۲۹		۴۶۱	الامامة الضرورة
، ۴۰۴، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۷۶		۴۶۱	الانحی
۴۶۴، ۴۶۳، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۶، ۴۴۵		۳۰	التفاصيل
۴۴۶	امامت ایمانی و معنوی	۴۶۱	التناسب بالقوه
۴۴۶	امامت دنیائی یا زمامداری	۴۵۶	الجیرازی، شیخ محمد ابوالفضل
۴۴۶	امامت دینی و معنوی	۴۶۳	الحکومة الاسلامیه
۴۴۶	امامت سیاسی و اداری	۴۶۱	«الخلافة او الامامة العظمی»، رساله
۲۳۷، ۱۲۳	امامیه	۴۶۳	الدولة الاسلامیه
۴۵۲، ۴۴۶	امامیه اثنی عشری	۴۶۱، ۴۵۵، ۴۵۴	الغای خلافت
۳۰۵، ۳۰۴	امپراتور، امپراتوران	۴۵۶	المراغی، محمد مصطفی
۲۲۵	امپراتوری‌ها	۳۰۷	الملک عقیم
۳۳۸	امپراتوری بزرگ روم	۹۰	المنار
۲۶	امپراتوری روم غربی	۴۵۰	«النهایه»، کتاب
۲۱۹، ۲۱۴، ۲۱۱، ۱۶۷، ۱۶۴	امپریالیسم	۳۷۷، ۲۸۸، ۶۹	الیاس (پیغمبر)
۲۱۹	امپریالیسم آمریکایی	۳۳۰، ۲۰۱	الیاسی، حمید
۲۷۹، ۲۷۴، ۱۵۷	امت آخر الزمان	۲۸۸	الیسع (پیغمبر)
۲۹۱	امت توحید	۳۶۳، ۲۹۹، ۷۴، ۷۳	امام جعفر صادق(ع)
، ۲۰۶، ۱۷۶	امت واحد	۳۴۰، ۳۱۴	امام حسن(ع)
۴۳۶، ۴۳۵، ۳۱۱، ۲۰۷		۳۴۰، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۰۹	امام حسین(ع)
۳۱۳	«امتناع از بیعت و ولیعهدی یزید»	۲۳۲	امام خمینی
۴۹	«امثال سلیمان»، کتاب	۳۰۷، ۱۸۰	امام سجاد(ع)
، ۷۷	امر به معروف و نهی از منکر		

۳۹۶	«انسان دوستی اسلام»، کتاب	،۳۱۳، ۲۸۱، ۲۴۱، ۲۳۹، ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۱۴
۲۲۴	انسان‌گرایی	۴۵۰، ۴۳۱، ۳۸۵، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۸
۱۷۵	انشقاق (۸۸) / ۶	۴۴۳، ۳۲۸، ۱۱۵
۴۳۹	«انصار»	۴۴۴
۲۹۹	انصاری، جابر	۴۳۷، ۳۸۵، ۸۷، ۷۲
۴۵۰، ۴۴۹، ۲۱۱، ۸۳	انصاری، شیخ مرتضی	۴۵۳، ۴۳۲، ۲۳۶
۳۲۰، ۲۸۸، ۲۷۲، ۲۵۴، ۲۵۲	انعام (۶)	۴۵۵
۲۵۲	انعام (۶) / ۲	،۲۶۸، ۲۶۷، ۱۷۱، ۱۶۸، ۴۹، ۴۷
۳۵۹	انعام (۶) / ۱۲	۴۴۶، ۴۱۳، ۳۷۰، ۳۶۳، ۳۳۸، ۳۳۰، ۳۱۱
۳۸۹	انعام (۶) / ۱۴	۲۸۸
۱۹۱	انعام (۶) / ۱۹	۴۱۶
۳۵۸	انعام (۶) / ۳۸	۱۹۳
۳۸۹	انعام (۶) / ۵۱	۲۷۷
۲۸۹	انعام (۶) / ۵۲ تا ۶۸	۴۰۳
۳۷۸	انعام (۶) / ۵۷	۲۸۸
۳۶۶، ۳۵۸	انعام (۶) / ۵۹	۶۹
۳۷۸	انعام (۶) / ۶۲	۳۷۷
۴۰۷، ۱۴۳	انعام (۶) / ۶۵	۳۵۸
۴۱۵	انعام (۶) / ۶۶	۳۵۹
۲۷۲	انعام (۶) / ۷۵ تا ۷۹	۱۷۱، ۱۵۶
۲۸۲	انعام (۶) / ۷۷	۳۷۶
۲۸۳	انعام (۶) / ۷۹	۳۱۷
۲۸۲	انعام (۶) / ۸۰	۱۰۱، ۱۰۰، ۹۳
۴۰۵	انعام (۶) / ۸۲	۴۰
۲۸۸	انعام (۶) / ۸۴ تا ۸۶	انجمن اسلامی دانشجویان ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۴۳،
۲۸۹	انعام (۶) / ۸۴ تا ۸۷	۴۴۵، ۳۷۰، ۳۴۴، ۳۱۷، ۳۱۳، ۲۹۶، ۲۹۳
۶۹	انعام (۶) / ۸۵	۳۴۳، ۱۵۲
۳۷۷، ۲۷۳	انعام (۶) / ۸۹	انجیل ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۱۵۶،
۳۷۰	انعام (۶) / ۹۱	۳۷۹، ۳۵۷، ۲۸۰، ۲۶۷، ۲۰۲، ۱۷۴، ۱۵۷
۱۷۸	انعام (۶) / ۹۷	۵۴، ۵۳
۱۷۹	انعام (۶) / ۹۸	۵۴
۲۵۲	انعام (۶) / ۹۹	۳۷۸
		انسان (۷۶) / ۲۴
		انسان‌بینی قرآن

		نمایه فارسی	
۴۹۱			
۴۴۱، ۲۳۵	انقلاب کبیر فرانسه	۴۱۵، ۳۸۰، ۳۴۷، ۱۷۱	انعام (۶) / ۱۰۷
۳۱۳	انقلاب کربلا	۱۹۱، ۹۶	انعام (۶) / ۱۰۸
۴۶۴	انقلاب مشروطه	۴۳۷	انعام (۶) / ۱۱۲
۲۲۴، ۲۱۳	انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵)	۸۹	انعام (۶) / ۱۲۳
۴۶۴، ۴۵۲، ۴۵۱، ۳۳۶، ۳۱۵، ۳۰۸، ۲۳۵		۳۴۷	انعام (۶) / ۱۲۴
۳۰۸	انقلاب مصر	۴۰۳	انعام (۶) / ۱۲۷
۱۶۹، ۱۱۶	انکیزیسیون	۳۶۸، ۱۸۹	انعام (۶) / ۱۳۰
۱۹۷	انگلیس‌ها	۲۴۷	انعام (۶) / ۱۳۳
۴۴۱، ۳۳۱، ۲۲۳، ۲۱۷	انگلیسی	۲۵۷	انعام (۶) / ۱۴۱
۳۴۸	«انگیزه و انگیزنده»، مقاله	۲۶۲	انعام (۶) / ۱۵۱
۲۴۷	انوری	۷۷	انعام (۶) / ۱۵۲
۳۴	اهرام مصر	۲۸۳	انعام (۶) / ۱۶۲ و ۱۶۳
۴۸	اهریمن	۳۹۸، ۲۰۶	انعام (۶) / ۱۶۴
۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱	اهل حل و عقد	۳۲۰	انعام (۶) / ۱۶۵
۳۰۷، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۶، ۱۱۶، ۱۱۴	اهل بیت	۴۳۵، ۳۷۰	انفاق
۴۵۷، ۴۳۹، ۳۹۵، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۱۲		۲۹۷	انفال (۸)
۳۱۲	اهل بیت رسالت	۱۴۵	انفال (۸) / ۱
۴۴۶، ۳۹۷، ۳۹۰، ۲۳۸	اهل تسنن	۱۷۹	انفال (۸) / ۲۲
۴۵۲	اهل جماعت	۱۷۱	انفال (۸) / ۲۴
۴۴۶، ۳۹۴	اهل سنت	۲۹۷، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۶، ۱۹۰	
۶۱، ۴۳	اهل کتاب	۸۰	انفال (۸) / ۲۷
۲۵۹، ۲۵۸، ۲۰۷، ۱۷۳، ۱۱۹، ۸۸، ۶۸، ۶۲		۴۲۷	انفال (۸) / ۴۶
۳۹۴، ۳۹۲، ۳۹۰، ۳۵۷، ۳۵۵		۸۵، ۷۷	انفال (۸) / ۵۸
۲۶۸	اولوالعزم	۴۲۷	انفال (۸) / ۶۰
۲۳۷	أولی الامر	۳۹۳	انفال (۸) / ۶۲
۸۱	اومانیست	۳۹۰	انفال (۸) / ۷۲
۴۱۹، ۲۵۷، ۲۲۴، ۱۶۵، ۱۶۴	اومانیسم	۱۷۵، ۱۴۲	انفطار (۸۲) / ۶
۲۴۳	«اومانیسم خدا»	۳۳۸، ۲۴۵، ۲۱۳	انقلاب اسلامی
۲۶	ایتالیایی‌ها	۱۶، ۱۵	انقلاب اسلامی ایران
۴۵، ۳۴، ۲۵، ۲۴، ۲۱، ۱۸، ۱۷، ۱۵	ایران	۴۵۲، ۳۴۴، ۳۳۸، ۳۰۹، ۳۰۸، ۲۱۹	
۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵		۲۱۴	«انقلاب ایران در دو حرکت»، کتاب
۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۳		۴۴۱	انقلاب ترکیه
۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۳		۳۵۳	انقلاب جمهوری اسلامی

۱۹۷	بربر (وحشی)	۲۰۹، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۸۱، ۱۷۷، ۱۴۵، ۱۴۱
۳۰۱	«بررسی نظریه اریک فروم»، کتاب	۲۳۵، ۲۳۲، ۲۲۴، ۲۱۹، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲
۳۰۲		۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۹۹، ۲۶۴، ۲۶۳
۳۳۰	«بررسی نظری پدیده‌ی انقلاب»، کتاب	۴۶۴، ۴۵۱، ۴۴۳، ۴۳۹، ۳۱۵
۳۴۳، ۱۷۱	برنامه بعثت	۱۹۷
۳۵۵، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۶		۱۰۸
۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹		ایران زمین
۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹		ایرانیان
۳۶۲، ۳۶۳	برنامه چهارماده‌ای رسالت	۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۰
۲۵۸	بروج (۸۵) / ۱۳ و ۱۴	۴۵۱، ۴۴۱، ۳۱۵، ۱۳۸، ۱۳۳، ۱۲۹، ۱۲۳
۲۱۲	بروردی، آیت‌العظمی سیدمحمدحسین	۱۹۷، ۱۱۴، ۴۸
۳۲۶	بریربن خضیر، از یاران امام حسین (ع)	ایرانی ۲۴، ۳۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۱۰، ۳۰۸
۴۴۵	بسته‌نگار، محمد	ایوب، پیغمبر ۲۸۸، ۲۶۹
۳۱۹	بصره	
۱۸۰، ۱۶۱	بعثت	ب
۴۰۵، ۳۶۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۲۶۸		بازاریان، بازاری ۳۱۵، ۱۲۴، ۱۲۰
۱۷۴	بعثت پیغمبران	بازرگان، مهندس مهدی ۱۳، ۱۴، ۱۱۴، ۱۲۱
۳۴۸	«بعثت و ایدئولوژی»، کتاب	«بازگشت به قرآن» ۴۲۱، ۲۰۶، ۱۹۳، ۹۳
۳۷۰	«بعثت و تزکیه»، مقاله	«بازگشت به قرآن (۱)» ۴۲۱، ۱۰۰، ۹۳
۳۴۸	«بعثت و تکامل»، مقاله	«بازگشت به قرآن (۲)» ۴۲۱، ۱۹۳
۳۴۸	«بعثت و دولت»، مقاله	بازیابی ارزش‌ها، کتاب ۱۶، ۱۵
۳۴۸، ۱۷۷	«بعثت و راه‌های ایمان»، مقاله	۴۲۱، ۲۴۳، ۲۰۶، ۱۷۷، ۱۶۵، ۱۰۵، ۸۶
۱۶۱، ۱۹	«بعثت و معجزات»، مقاله	«بازیابی ارزش‌ها»، جلد اول ۴۰۸، ۱۰۵
۴۳۹، ۱۱۷	بغداد	«بازیابی ارزش‌ها»، جلد سوم ۱۶۵، ۱۵
۳۸۴، ۲۵۸	بقره (۲)	۴۵۵، ۴۱۹، ۲۶۶، ۲۵۷
۳۵۶، ۱۷۷	بقره (۲) / ۱ و ۲	«بازیابی ارزش‌ها (۳)»، مجموعه آثار ۱۹
۱۵۴	بقره (۲) / ۱۶	بت پرست، بت پرستان ۲۷۱، ۱۱۸، ۹۳، ۹۲
۲۵۶، ۲۴۱، ۱۸۹	بقره (۲) / ۳۰	بت پرستی ۴۶، ۳۷
۲۵۶	بقره (۲) / ۳۵	۲۵۷، ۲۳۱، ۱۸۶، ۱۱۹، ۹۱، ۶۸، ۵۸
۳۶۷، ۱۶۰	بقره (۲) / ۳۸	بت‌ساز ۲۷۱
۳۶۷	بقره (۲) / ۳۹	«بحارالانوار» مجلسی ۴۴۹، ۲۳۲
۲۸۰	بقره (۲) / ۴۴	«بحثی در باره مرجعیت و روحانیت»، کتاب
۹۰	بقره (۲) / ۵۷	۴۴۱، ۱۴۸، ۱۲۱
		بخیت، شیخ محمد ۴۶۰

۴۹۳	نمایه فارسی		
۱۷۸، ۱۴۵	بقره (۲) / ۲۱۹	۳۶۴	بقره (۲) / ۶۰
۱۴۳	بقره (۲) / ۲۱۹ یا ۲۹۶	۴۱۳	بقره (۲) / ۷۳
۱۴۵	بقره (۲) / ۲۲۲	۲۶۲	بقره (۲) / ۸۳
۴۱۳	بقره (۲) / ۲۳۰	۱۴۲	بقره (۲) / ۱۰۴
۱۷۸	بقره (۲) / ۲۴۲	۳۸۹	بقره (۲) / ۱۰۷
۳۸۴	بقره (۲) / ۲۴۶	۳۵۷	بقره (۲) / ۱۱۳
۳۸۳، ۲۲۸	بقره (۲) / ۲۴۶ تا ۲۵۱	۳۴۶	بقره (۲) / ۱۱۹
۳۸۴	بقره (۲) / ۲۴۷	۲۴۰	بقره (۲) / ۱۲۰
۲۸۱، ۲۷۳، ۲۲۹	بقره (۲) / ۲۵۱	۴۰۴، ۲۷۴	بقره (۲) / ۱۲۴
۱۱۳، ۶۵	بقره (۲) / ۲۵۶	۲۹۱	بقره (۲) / ۱۲۴ تا ۱۳۴
۴۲۷، ۴۱۴، ۳۹۲، ۳۸۰، ۳۳۰، ۲۵۱، ۱۶۵		۲۹۰	بقره (۲) / ۱۲۵
۱۵۵	بقره (۲) / ۲۵۷	۱۵۸، ۱۵۶	بقره (۲) / ۱۲۸
۴۲۷، ۴۱۱، ۳۹۱، ۳۸۸، ۳۶۱، ۲۳۹		۳۴۵، ۳۴۴، ۲۷۸	بقره (۲) / ۱۲۹
۳۷۱	بقره (۲) / ۲۶۵	۲۰۷	بقره (۲) / ۱۳۶ و ۱۳۷
۳۷۲	بقره (۲) / ۲۷۵	۴۱۳، ۴۰۴	بقره (۲) / ۱۴۳
۳۷۱	بقره (۲) / ۲۷۸ و ۲۷۹	۳۶۹، ۳۴۵	بقره (۲) / ۱۵۱
۳۹۹	بقره (۲) / ۲۸۶	۱۵۴	بقره (۲) / ۱۷۵
۴۵۹	بلشویسم	۳۵۷	بقره (۲) / ۱۷۷
۱۲۲	بنگاه رازی	۳۶۰	بقره (۲) / ۱۷۸
۵۲	بنیامین، از برادران یوسف (ع)	۳۶۰	بقره (۲) / ۱۸۰
۳۲۲	بنی عکرمه	۳۶۰، ۲۴۴	بقره (۲) / ۱۸۳
۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۵۷، ۴۷، ۴۶	بنی اسرائیل	۲۴۴	بقره (۲) / ۱۸۳ تا ۱۸۹
۴۰۹، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۷۸، ۳۲۸، ۲۷۱، ۲۶۸		۲۴۴	بقره (۲) / ۱۸۴
۴۶۳، ۳۲۸، ۳۲۲، ۳۰۷	بنی امیه	۲۴۵، ۲۴۴	بقره (۲) / ۱۸۵
۴۴۳	بنی عباس	۴۲۲، ۲۴۶، ۲۴۳	بقره (۲) / ۱۸۶
۱۱۵	بنی هاشم	۱۴۵	بقره (۲) / ۱۸۹
۳۲	به ظهیر فاریابی	۴۰۸	بقره (۲) / ۱۹۱
۹۳، ۷۰	بهشت	۴۰۷، ۱۰۶	بقره (۲) / ۲۰۴ و ۲۰۵
۳۰۰، ۲۹۹، ۲۶۳، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۰۲، ۱۶۰		۳۸۷	بقره (۲) / ۲۰۵
۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۹، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۲		۴۰۷	بقره (۲) / ۲۰۸
۳۱۷، ۱۲۱	بهشتی، دکتر سیدمحمد حسینی	۳۷۸، ۲۰۵، ۱۷۶	بقره (۲) / ۲۱۳
۳۹۶	بوازار، مارسل	۳۶۰	بقره (۲) / ۲۱۶
۱۱۹	بودایی‌ها	۴۰۸، ۱۴۵	بقره (۲) / ۲۱۷

		نمایه فارسی
۳۹۰، ۲۳۹	توبه (۹) / ۷۱	۴۶۳، ۴۵۵، ۲۹۹، ۱۰۹ ترک‌ها
۳۸۹	توبه (۹) / ۷۴	۴۴۱ ترکی
۲۵۸	توبه (۹) / ۹۸	۴۰۸ «ترمز و تفضل»، مقاله
۱۵۵	توبه (۹) / ۱۱۵	«ترمودینامیک در زندگی انسان»، کتاب
۷۰	توبه (۹) / ۱۱۹	۱۰۵
۱۷۹، ۱۴۴	توبه (۹) / ۱۲۲	۳۴۸ «ترکیه یا ماده دوم برنامه بحث»، مقاله
۳۸۷	توبه (۹) / ۱۲۳	۱۸۳ تسیحات اربعه
۳۳۶، ۳۳۵	توتالیت	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۲، ۲۳۲، ۳۷۳، ۳۹۳، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۹
۱۵۵، ۶۷، ۵۳، ۴۷، ۴۶	تورات	۷۴، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۲۱۱، ۲۹۶
۲۹۰، ۲۸۰، ۲۶۶، ۲۲۷، ۲۰۲، ۱۷۳، ۱۵۷		۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۷۳، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۴۲
۴۱۲، ۳۸۴، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۵۹، ۳۵۷	توران‌ها، تورانیان	۴۶۳، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۴
۴۵۳، ۱۰۹، ۴۸	تورکوان	۴۴۱ «تشیع و مشروطیت ایران»، کتاب
۲۴	توللی، فریدون	۶۸ تضاد طبقاتی
۳۴، ۳۰	توهین و تعظیم در اسلام و در ایران»، مقاله	۴۶۱، ۴۵۴ تفتازانی
۳۸۶، ۱۹		۴۴۱ «تفکر سیاسی نوین اسلام»، کتاب
۱۰۹	تیمورها	۴۵۵، ۴۵۴
۱۹۲	تین (۹۵) / ۴	تقیه
۸۱	تین (۹۵) / ۵	۱۱۶، ۱۱۷، ۳۰۸، ۳۱۳ تکویر (۸۱) / ۲۷
	ث	۱۷۰ تمتعات زناشوئی
۳۱۹	ثعلبیه	۲۹۴ تمدن اروپائی
۱۶۲، ۱۱۲	ثواب	۳۰۰ «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله»، کتاب
۳۷۱، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۱۸		۴۵۱، ۴۴۷ تهران
	ج	۴۴، ۱۰۸، ۱۲۱، ۲۰۱، ۲۱۷، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۳۰، ۴۴۱
۳۷۷	جائیه (۴۵) / ۱۶	۸۶ توبه (۹)
۳۹۲	جائیه (۴۵) / ۱۹	۷۹ توبه (۹) / ۱
۹۳، ۵۱	جادوگران	۷۹ توبه (۹) / ۴
۲۲۸	جالوت	۷۷ توبه (۹) / ۹
۴۶۰، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۴۰	جامع «الازهر»	۳۹۰ توبه (۹) / ۲۳
۴۴۸	جامع «عباسی»، کتاب	۲۵۷ توبه (۹) / ۲۴
۱۲۴	جامعه روحانیت	۱۹۰، ۹۰ توبه (۹) / ۷۰

۳۲۶	جنگ تعرضی	۳۳۲، ۱۶۶	جامعه‌شناس
۱۳۶	جنگ جهانی	،۳۳۰، ۳۰۸، ۲۰۰، ۲۵، ۱۸، ۱۵	جامعه‌شناسی ۱۵، ۱۸، ۲۵، ۲۰۰، ۳۰۸، ۳۳۰
۳۸۲	جنگ خندق	۴۴۳، ۴۴۲، ۴۳۴، ۳۵۲، ۳۳۸، ۳۳۲	
۳۳۰، ۳۲۸	جنگ کربلا	۳۳۰، ۲۰۱	جانسون، چالمرز
۸۵	جنگ‌های مسلحانه	۴۳۹، ۳۹۳، ۳۱۱، ۱۶۹، ۶۸	جاهلیت
۴۵۸، ۴۳۲، ۳۹۳	جهاد	۴۶۱، ۴۸، ۴۷	جباریت
۶۸	جهان‌بینی مارکسیستی	۳۹۰، ۲۹۹، ۲۷۹، ۲۵۸	جبرئیل
۳۶۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۶۲، ۵۶	جهنم	۳۲۸	جرجی زیدان
۳۸۲، ۳۰۸، ۲۶۴، ۲۱۴، ۲۱۳، ۴۹	جوانان	۱۲۱	جزایری، مرتضی
۵۸، ۴۵	جوزف گئیر	،۱۹، ۱۳	جشن مبعث
	ج	۳۷۰، ۳۴۳، ۱۶۹، ۱۵۲، ۱۵۱	
		۳۴۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۵۶، ۱۵۲	جمعه (۶۲)
۲۱۰، ۲۰۹	چی‌ها	۱۵۱	جمعه (۶۲) / ۱ الی ۴
۱۰۹	چنگیزها	،۱۵۸، ۱۵۳	جمعه (۶۲) / ۲
۴۱۹، ۲۵۷، ۱۶۵	«چهار ایسم»، مقاله	۳۴۵، ۳۴۴، ۲۳۷، ۱۸۰، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰	
۳۶۲	چین	۱۵۷	جمعه (۶۲) / ۳
	ح	۴۱۲، ۱۷۳	جمعه (۶۲) / ۵
		۳۴۸	جمله‌شناسی قرآن
۴۴۱	حائری، دکتر عبدالهادی	،۲۰۹	جمهوری اسلامی ایران
،۳۲، ۳۱	حافظ	۳۴۴، ۳۱۶، ۲۸۲، ۲۱۳	
۴۵۹، ۴۳۱، ۳۳۵، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۲۳		۳۶۸، ۱۸۹	جن و انس
۲۴۰	حاکمیت	۴۵۵	جناح، شوکت‌علی
۴۴۲، ۴۲۸	حاکمیت اسلامی	۴۵۵	جناح، محمدعلی
۴۴۵	«حاکمیت الله و حاکمیت مردم»	،۱۱۴، ۸۶، ۸۵، ۷۹، ۴۱	جنگ
۴۰۲	حاکمیت انسان‌ها	،۲۵۶، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۱۴، ۱۳۵	
۳۹۶	حاکمیت ایمان	،۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۴، ۲۹۶	
۲۳۹	حاکمیت شورائی	،۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹	
۳۲۰	حاکمیت مردم	،۳۶۰، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۴۹، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۲	
،۲۴۰، ۲۳۴، ۲۲۹، ۲۱۲، ۴۱	حاکمیت ملی	،۴۰۸، ۴۰۷، ۳۹۱، ۳۸۷، ۳۸۲، ۳۷۴، ۳۷۱	
۴۶۳، ۴۰۲، ۳۸۶، ۳۸۲، ۳۳۹، ۳۲۰، ۲۴۱		۴۶۱، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۰، ۴۲۵، ۴۲۱	
۲۰۳	حبشی	۳۸۲	جنگ احد
،۲۳۹، ۱۷۵	حج	۴۴۰	جنگ ایران و عثمانی
۴۳۷، ۳۹۳، ۳۸۴، ۳۱۹، ۳۰۰، ۲۹۱، ۲۶۵		۴۵۳، ۴۴۰، ۳۴۹، ۳۱۴	جنگ بین الملل اول

		نمایه فارسی	
۳۵۷، ۲۸۱، ۱۷۱، ۷۷	حدید (۵۷) / ۲۵	۲۶۵	حج بیت الله
۵۳	حدید (۵۷) / ۲۶	۳۸۷، ۳۵۹	حج (۲۲) / ۴
۳۶۰، ۵۷	حدید (۵۷) / ۲۷	۱۷۵	حج (۲۲) / ۵ و ۴۹ و ۷۳
۱۶۶	حدیدی، جواد	۳۵۷، ۱۵۶	حج (۲۲) / ۸
۳۲۱، ۳۱۹	حرین یزید ریاحی	۲۹۰	حج (۲۲) / ۲۶
۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲		۲۹۱	حج (۲۲) / ۲۸
۴۳۵	حرمت ربا	۲۰۶	حج (۲۲) / ۶۷ تا ۶۹
۲۳۵	«حریت - مساوات - اخوت»	۳۵۷	حج (۲۲) / ۷۰
۱۹۹، ۱۰۴، ۳۰	حزب ایران	۲۶۶، ۲۴۵	حج (۲۲) / ۷۸
۲۳۳	حزب رستاخیز	۴۵۳، ۳۲۳	حجاز
۲۱۴	حزب رنجبران	۳۹۴	حجّة الوداع
۳۴۹	حزب سوسیالیست فرانسه	۳۵۸	حجر (۱۵) / ۴
۳۹۲، ۳۳۵	حزب واحد	۱۴۳	حجر (۱۵) / ۹
۳۰۸	حسین سرور آزادگان	۹۵	حجر (۱۵) / ۱۶
۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۴	حسین بن علی (ع)	۹۵	حجر (۱۵) / ۳۹ و ۴۰
۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۳، ۳۱۷، ۳۱۴، ۳۱۱، ۳۰۶		۴۰۲	حجر (۱۵) / ۴۵ و ۴۶
۳۱۷، ۱۲۱	حسینی بهشتی، دکتر سید محمد	۳۴۶	حجر (۱۵) / ۸۹
۱۸۴	حشر (۵۹)	۲۰۳، ۶۶	حجرات (۴۹)
۱۵	حشر (۵۹) / ۱	۹۸	حجرات (۴۹) / ۷
۹۲	حشر (۵۹) / ۲۱	۲۰۱، ۶۶	حجرات (۴۹) / ۱۲
۱۸۴	حشر (۵۹) / ۲۳	۲۰۳، ۱۷۵، ۶۶	حجرات (۴۹) / ۱۳
۱۸۴، ۱۵	حشر (۵۹) / ۲۴	۷۰	حجرات (۴۹) / ۱۵
۴۳۶، ۲۶۶	حضرت ابراهیم	۳۶۳	حدوث قیامت
۱۶۵، ۸۶	حضرت امیر (ع)	۹۳، ۸۴، ۷۶، ۷۱، ۳۹	حدیث
۳۸۴، ۳۶۳، ۳۵۱، ۲۳۸، ۲۲۲، ۲۱۹، ۱۹۴		۲۳۴، ۲۰۴، ۱۷۵، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۴۱، ۱۴۰	
۴۲۰، ۴۳۷، ۴۳۰، ۳۹۰، ۳۸۷		۳۴۰، ۲۹۹، ۲۷۱، ۲۶۰، ۲۵۱، ۲۳۹، ۲۳۸	
۲۶۱	حضرت باقر علیه السلام	۳۹۳، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۶۴، ۳۶۲، ۳۵۵، ۳۵۲	
۴۴۵، ۳۷۶	حضرت خاتم الانبیاء	۴۵۰، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۴	
۴۲۹، ۳۹۴، ۳۸۴	حضرت رسول (ص)	۹۹، ۵۲	حدید (۵۷)
۳۶۳	حضرت رضا (ع)	۱۵	حدید (۵۷) / ۱
۲۹۹	حضرت زینب (س)	۴۱۱، ۳۶۱، ۳۴۶، ۱۵۵	حدید (۵۷) / ۹
۲۹۹	حضرت سجاد (ع)	۱۷۹	حدید (۵۷) / ۱۷
۲۸۶، ۲۲۱	حضرت سلیمان (ع)	۹۸	حدید (۵۷) / ۲۰

۱۵۳، ۱۱۶، ۶۲	خاتم الانبیاء	۳۹۵، ۸۳	حضرت صادق (ع)
۴۲۰، ۴۱۳، ۳۷۶، ۲۶۸، ۲۶۰، ۲۳۸، ۱۵۷		۳۲۷، ۳۲۵، ۲۵۲	حضرت عباس (س)
۱۵۷، ۱۵۳	خاتم النبیین	۴۴۵، ۳۳۸	حضرت عیسی (ع)
۴۲۲، ۳۴۴، ۲۹۱، ۲۷۹، ۲۲۲، ۱۶۱		۳۴۰	حضرت مجتبی (ع)
۴۴۴	خاندان عباسی	۵۴	حضرت مسیح (ع)
۴۴۷	خاندان عصمت	۲۲۱	حضرت موسی (ع)
۲۲۸	خاندان موسی	۱۸۵	حضرت نوح (ع)
۴۴۳	خاندان نبوت	۴۴۹	«حق الیقین»، کتاب
۲۹۰	خانه کعبه	۳۴۸، ۲۶۹	حکمت
۴۳۴، ۱۶۹، ۱۱۴	خدا و آخرت	۳۴۸	«حکمت ماده چهارم بعثت»، مقاله
۱۱۵	«خدمات متقابل اسلام و ایران»، کتاب	۴۵۰، ۴۴۶، ۴۴۵	حکومت
۳۵۰، ۲۲۴	خراج	۴۶۰	حکومت ابوبکر
۴۴۹، ۴۳۷، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۰، ۴۲۸، ۳۵۴		۲۳۵، ۲۳۲، ۱۱۱، ۴۰، ۳۸	حکومت استبدادی
۴۴	«خرده اوستا»، کتاب	۴۲۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۷۶	حکومت اسلامی
۳۲۸	خروج موسی	۴۶۳، ۴۵۹، ۴۵۶، ۴۵۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۳۹	
۴۷	خشونت	۲۲۲، ۲۲۱	حکومت الله
۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۴۶، ۹۳، ۵۴، ۴۸		۳۹۶، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۵، ۲۳۳	
۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۱، ۳۲۶، ۳۲۰، ۳۱۴، ۲۸۲		۳۹۶، ۲۲۲	حکومت ایمان
۴۱۴، ۴۰۹، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶		۴۰۲	حکومت بر خود
۴۰۰	خضر	۳۹۲	حکومت دموکراتیک
۳۴۹	خطبه ۹۵ نهج البلاغه	۲۲۱	حکومت روحانیون
۷۲، ۶۶	خلافت	۳۸۲	حکومت سلطنتی
۱۹۱، ۱۸۹، ۱۲۹، ۱۱۶، ۱۱۵، ۸۶، ۸۱، ۷۸		۴۲	حکومت شورایی
۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۱، ۳۰۷، ۲۴۱، ۲۳۲، ۲۲۲		۳۸۳	حکومت فرعون
۳۱۷، ۳۱۹، ۳۱۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۷۳		۳۹۶، ۲۴۱، ۲۳۴	حکومت مردم بر مردم
۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۸۶، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۷۶		۴۴۷	حکومت مشروطه
۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۲		۳۹۷، ۳۷۳	حکومت و مسئله اجتماع
۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۴۸، ۴۴۶، ۴۴۵		۱۸۳، ۱۷۳، ۱۷۲	حمد (۱)
۴۶۳، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷		۱۷۳	حمد (۱) / ۶
۴۴۳	خلافت اسلامی	۱۷۳	حمد (۱) / ۷
۴۰۲	خلافت الهی	۱۴۲	حواریون
۳۳۰	خلافت امیرالمومنین		خ
۴۴۲	خلافت بنی امیه	۲۷۸	خاتم پیغمبران

خیام، خیام نیشابوری ۳۱، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۶۵	۴۴۳	خلافت بنی عباس
۵	۲۲۶	خلافت پنج‌ساله‌ی علی (ع)
	۴۵۴	خلافت ترکیه
۲۱۰	۴۴۴	خلافت عثمان
۱۱۴	۴۵۶، ۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۴۱	خلافت عثمانی
۳۲۱	۴۵۴	خلافت عرب
۱۱۴	۳۵۴	خلافت علی (ع)
۲۳	۳۳۹	خلافت مردم
داستان آفرینش ۴۳، ۱۶۰، ۳۶۷	۴۳۵، ۲۲۵	خلافتی
داستان عاشورا ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۳۰	۴۶۱، ۴۵۶	خلع خلافت
داستان غدیر ۳۹۳	۴۶۱	خلع خلیفه
داستان کریلا ۳۰۲، ۳۱۵	۶۸، ۱۱۳	خلفا
داستان گزینش آدمیزاد ۹۳	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴	
داستان گزینش و آفرینش آدمیزاد ۱۸۹	۳۹۵، ۳۹۶، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۶۲	
دانشجویان دانشسرای تربیت معلم ۳۱۳	۱۴۶، ۲۳۷، ۳۱۰، ۴۴۲، ۴۴۶	خلفای اموی
«دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» ۲۱۰	۱۱۶، ۲۱۹	خلفای راشدین
دانشسرای تربیت معلم ۶۱	۲۳۷، ۳۹۶، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۷	
دانشکده حقوق بغداد ۳۰۸	۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳	
دانشگاه ۳۰، ۱۱۷، ۱۳۲، ۳۶۱، ۳۶۵، ۴۶۳	۲۳۷، ۴۴۶، ۴۵۴	خلفای عباسی
دانشگاه اکسفورد ۴۵۶	۲۳۷، ۴۴۶	خلفای عثمانی
دانشگاه پاریس ۳۳۱	۴۴۶	خلقت ابلیس
دانشگاه سوربن ۳۰	۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۵	خلیفه
دانشگاه کالیفرنیا ۳۳۰	۲۳۸، ۲۴۱، ۲۶۰، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۶۶، ۳۷۴	
دانشگاه هامبورگ ۱۶۶	۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۴۳، ۴۴۴	
دانشگاه‌های پرینستون ۱۶۶	۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۴	
دانشگاهی ۴۰۰	۴۵۵	خلیفه عبدالحمید
«دانیال نبی»، کتاب ۵۱	۴۴۵	خواجه نصیرالدین طوسی
داوود ۴۹، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۸	۲۲۲، ۳۸۵، ۴۵۲، ۴۵۳	خوارج
۲۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۳۴	۳۵۴	خوارج نهروان
دربار، درباری ۲۰۹، ۳۱۵	۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۲	خودباری
درباریان ۴۰، ۵۳، ۹۹، ۱۱۲، ۲۲۴، ۲۲۵	۱۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۴۷، ۴۰۲، ۴۵۵	خودجوشی
«درس دینداری»، کتاب ۶۱	۴۰۲	خودکفایی
دروغ ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸	۳۱۶	خوشدل تهرانی

۱۶۶	دین‌های شرقی	۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲
	ذ	
۳۱۹	ذات عرق، منزلگاه راه کربلا	۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۲
۴۲۶	ذاریات (۵۱) / ۲۰ و ۲۱	۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶
۲۶۶	ذاریات (۵۱) / ۵۵	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶
۲۹۱	ذریه	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
۳۷۶، ۱۵۶	ذریه ابراهیم (ع)	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
۲۶۷	ذوالقرنین	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۹، ۳۶۷، ۳۶۸
۶۹	ذوالکفل	«دروغ در آئین‌ها و حکومت‌ها»، مقاله ۱۱۱
۳۲۲	«ذوخشب»	دروغ و نقش آن در دین و دنیای ما ۱۸، ۲۱
	ر	
	ربا	دعای ابو حمزه ثمالی ۱۸۰
۳۶۳	رؤیم استبداد	دعای کمیل ۲۱، ۱۹۴، ۲۳۱، ۲۴۸، ۳۵۳
۱۱۱	رسالت	دعای صباح ۱۹۵
۲۰۵، ۱۲۹	رسالت انبیاء	دموکراتیک ۳۲۹، ۴۴۱
۴۰۵، ۳۴۸، ۳۳۰، ۳۲۵، ۲۸۰، ۲۷۰	رسالت زرتشت	دموکراسی ۴۱، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۶۴، ۲۲۵
۴۱۴، ۱۲۷، ۱۷۴، ۳۶۷، ۴۱۷	رسالت عیسی	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۳۰۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۹
۳۷۳	رستاخیز	۳۳۶، ۳۳۹، ۴۰۲، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۳
۵۳	رسول اکرم (ص)	دنیای تسنن ۴۴۱، ۴۵۶
۶۴، ۴۳، ۱۸	رسول‌الله (ص)	ده فرمان ۴۵، ۴۶
۳۷۰، ۳۶۹، ۳۵۹، ۱۴۳، ۱۲۹، ۹۳	رسولان بنی اسرائیل	دهر یا انسان (۷۶) / ۳ ۱۸۸
۸۴، ۷۶، ۷۱، ۶۶، ۱۹		دوران ائمه اطهار ۴۴۴
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۰۳		دوران خلافت ۴۴۴
۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۰		دوران غیبت کبری ۴۴۷
۲۸۲، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۲		دولت پوانکاره ۳۴۹
۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۲، ۳۹۳		دولت عثمانی ۴۵۳
۳۹۷، ۴۰۵، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۳۴، ۴۳۹		دولت موقت ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹
۴۴۶، ۴۵۷، ۴۶۱		دیالکتیک ۶۸، ۱۷۰، ۱۹۸، ۲۱۴
۲۰۴		دیانت و سیاست ۳۷۴، ۴۳۴
۲۷۹		دیکتاتورها ۳۰۴، ۴۱۰
		دیکتاتوری ۲۲۵، ۳۹۳، ۴۲۹، ۴۵۲
		دین دبیره ۴۴
		دین زرتشت ۴۶، ۳۷۳

۵۰۱		نمایه فارسی
۳۷۳، ۱۶۶، ۴۸، ۳۰	روژه گارودی	۴۶۱، ۴۵۶ رشید رضا، محمد
۲۳	روس‌ها	۴۶۴، ۴۶۳، ۴۶۲
۴۵۳، ۳۱۴، ۲۳	روسیه، روسی	۲۱۷ رضاخان
۴۵۵	روسیه تزاری	۴۵۲، ۲۳۲، ۲۱۷، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۳۳ رضاشاه
۲۳۲	روسیه شوروی	۳۱۵ رضاشاهی
، ۲۵۵، ۲۱۳	روشنفکران	۴۲۹، ۱۰۷ رعد(۱۳) / ۱۱
۴۶۰، ۴۵۲، ۴۴۱، ۳۰۸		۱۸۷ رعد(۱۳) / ۱۵
۳۱۶	روشنفکران مذهبی	۲۹۷، ۲۹۶ رعد(۱۳) / ۱۷
۴۵۱	روشنفکران مذهبی تسنن	۴۰۵، ۲۶۶ رعد(۱۳) / ۲۸
۲۶	روم	۶۹ رعد(۱۳) / ۳۱
۶۹	روم(۳۰) / ۶	۱۵۴ رعد(۱۳) / ۳۳
۹۰	روم(۳۰) / ۹	۳۵۸ رعد(۱۳) / ۳۸
۲۴۱، ۲۰۸	روم(۳۰) / ۳۱ و ۳۲	۸۹ رعد(۱۳) / ۴۲
۲۵۷	روم(۳۰) / ۴۵	۳۰۵، ۲۳۳، ۲۲۴، ۱۲۹ رنسانس
۱۵۴	روم(۳۰) / ۵۳	۹۹ رهسپار، دکتر احمد
۳۷۰	روم(۳۰) / ۵۶	۲۷۰، ۲۵۴، ۱۹۹، ۱۳۵، ۹۱، ۱۶ روان‌شناسی
، ۳۱۲	ریشه‌های عاشورا	۱۰۸ «روح ملت‌ها»، کتاب
۳۳۹، ۳۲۵، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۱۴		۴۱۳، ۲۷۹، ۲۶۹، ۲۲۱ روح‌القدس
	ز	، ۱۱۹، ۱۱۷، ۵۷، ۵۴، ۳۱ روحانیت
		، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰
۲۱۲	زاهدی، سپهد فضل‌الله	، ۲۱۲، ۱۷۴، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۲۹
۴۹	«زبور» داوود	، ۳۰۸، ۲۲۴، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴
۴۵۸، ۹۹	زخرف(۴۳)	۴۵۲، ۴۵۱، ۳۹۶، ۳۹۳، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۳۸
۴۱۴	زخرف(۴۳) / ۵	۲۱۴، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۰ روحانیت شیعه
۲۶۷	زخرف(۴۳) / ۲۲	۱۷۴، ۵۴ روحانیت یهود
۴۵۸	زخرف(۴۳) / ۳۲	۲۱۸، ۲۱۲، ۱۳۴، ۱۲۴ روحانیون
۲۰۰، ۱۱۳	زخرف(۴۳) / ۵۴	۳۱۵، ۳۱ روحانی
۳۷۳، ۴۸، ۴۵	زرتشت	۳۰ رودکی
۴۸، ۴۵، ۴۴	زرتشتیان	، ۹۸، ۷۴، ۶۲ روز قیامت
۲۱۸، ۱۱۹، ۴۴	زرتشتی	۴۴۶، ۳۶۸، ۳۶۷، ۲۴۹، ۲۰۶
، ۲۳۹، ۲۳۸، ۱۲۰	زکات	۱۰۴ روزنامه جبهه
، ۳۸۹، ۳۷۰، ۳۶۳، ۳۵۴، ۳۰۰، ۲۸۸، ۲۶۶		، ۲۴۴، ۲۴۳، ۱۸۴، ۶۸ روزه
۴۵۸، ۴۳۷، ۴۳۰، ۴۲۸، ۴۱۵، ۴۱۰، ۳۹۳		۴۳۷، ۴۱۵، ۴۰۳، ۳۶۰، ۳۰۰، ۲۴۷، ۲۴۵

۳۰۸	سامره	۳۷۷، ۲۸۸، ۶۹	زکریا
۳۱۵، ۱۰۴	ساواک	۴۵۷	زمخشری
۲۱۰	ساواکی‌ها	۳۹۸، ۲۵۰	زمر (۳۹) / ۷
۹۳	سبا	۱۵۴	زمر (۳۹) / ۲۳
۲۲۹	سبا (۳۴) / ۱۳	۹۲	زمر (۳۹) / ۲۷
۲۹۴، ۲۵۰	سبا (۳۴) / ۱۵	۱۴۲، ۷۵	زمر (۳۹) / ۲۸
۴۰۶	سبا (۳۴) / ۱۸ و ۱۹	۶۲	زمر (۳۹) / ۳۲ و ۳۳
۳۴۶، ۲۶۹، ۱۷۸، ۱۵۶	سبا (۳۴) / ۲۸	۱۵۴	زمر (۳۹) / ۳۶
۴۱۶	سجده (۳۲) / ۳	۶۵	زمر (۳۹) / ۴۱
۲۷۴	سجده (۳۲) / ۲۴	۳۶۸	زمر (۳۹) / ۷۱
۳۰۴	«سرف‌ها»	۳۶۳، ۱۰۸	زمین‌شناسی
۴۵	«سرگذشت دین‌های بزرگ»، کتاب	۸۷	زندان
	«سرگذشت و سرنوشت روحانیت»، سمینار	۳۴۸	زندان قصر
۴۴۵		۱۰۱	زندان لشکر ۲ زرهی
۳۷۱، ۲۱۴، ۱۹۸	سرمایه‌دار، سرمایه‌داری		«زندگانی حضرت اباعبدالله الحسین»، کتاب
۲۵۴، ۱۴۶، ۱۲۳، ۱۱۷، ۸۲، ۳۲، ۳۱	سعدی	۳۲۸	
۲۱۰	سفارت آمریکا	۳۲۴	زهیر بن قیس
۳۰۷	سقوط بنی عباس	۳۰۹	زیارت عاشورا
۴۵۵، ۴۳۹، ۳۹۷	سقیفه بنی ساعده	۳۰۹	زیارت وارث
۳۸۰	سکوت علی (ع)	۲۹۹	زیارت کربلا
، ۴۰، ۳۰	سلاطین	۳۶۳	زیست‌شناسی
، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۹۰، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۵، ۱۰۹		۳۰۶	زینب
، ۳۹۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۰۵، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۵			
۴۶۲، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۵، ۴۴۳، ۴۴۲			ژ
۲۱۷	سلاطین استبدادی	۳۳۴	ژان ژاک روسو
۴۵۳	سلاطین عثمانی	۳۴۹	ژان ژورس
۱۰۹	سلجوقیان	۲۶	ژرمن‌ها
۱۰۹	سلسله اشکانی		
۱۰۹	سلسله ساسانی		س
۴۴۳	سلسله ممالیک مصر	۱۰۹	سادات عرب نژاد
۱۰۹	سلسله هخامنشی	۱۱۲، ۱۰۸	«سازگاری ایرانی»، کتاب
۴۳۹	سلسله‌های شیعی	۲۰۲	سازمان ملل متحد
۱۰۹	سلسله‌های غیر ایرانی	۱۱۸	ساسانیان

		نمایه فارسی
۳۴۷، ۲۸	«سیر تحول قرآن(۱)»	۳۹، ۳۸ سلطان
۳۷۰، ۳۰۳	«سیر تحول قرآن(۲)»	۲۲۱، ۱۱۷، ۴۰، ۳۸ سلطنت
۳۷۰	«سیر تحول قرآن»، متمم جلد اول	۴۵۰، ۳۱۹، ۳۱۵، ۲۶۹، ۲۴۷، ۲۳۴، ۲۳۲
۱۵۹	سیستم‌های کمال‌جو	۲۱۳ سلطنت احمدشاه
۱۵۹، ۱۵۸	سیستم‌های هدف‌دار	۲۲۷ سلطنت داوود و سلیمان
۱۵۹	سیستم‌های هدف‌شناس	۲۵ سلطنت شاهنشاهی
۱۵۹	سیستم‌های هدف‌یاب	۲۲۷ سلطنت طالوت
۲۴۳	«سیمای اسلام»، مقاله	۳۸ سلطنتی
	ش	۳۸۲ سلمان فارسی
		۲۲۸، ۲۲۹ سلیمان
۳۳۹، ۳۲۹، ۳۰۷	شام	۴۳۴، ۳۸۳، ۳۷۷، ۳۷۶، ۲۸۸، ۲۶۹، ۲۶۸
۳۱۵، ۲۳۳، ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۰۹	شاه	۴۹ سلیمان‌بن داوود
۱۹۷	شاه و رعیتی	۱۷، ۱۶، ۱۵ سنت
۲۲۴	شاهان	۲۱، ۳۰، ۳۹، ۵۷، ۵۹، ۷۱، ۸۳، ۱۰۳، ۱۱۴
۱۸۶	شاه‌پرستی	۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۵۲
۳۱۵، ۳۰۴	شاهنشاهان، شاهنشاهی	۱۷۵، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۰۴
۱۸۲	شب احیا	۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۱
۲۹۳	شب‌های عاشورا	۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۶۷
۱۸	شب‌های قدر	۳۸۵، ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۰
۴۶۳	شبه‌جزیره عربستان	۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۶۰
۳۲۱، ۳۱۲	شجره طیبه	۲۳۷، ۲۳۸، ۴۳۵ سنی
۱۸۶	شخص‌پرستی	۱۱۷ سنی بودن
۳۱۵، ۳۱۱، ۱۱۸، ۳۷	شرك	۳۰۷، ۴۴۱، ۴۵۳ سنی‌مذهب
۲۰۶	شرکت انتشارات قلم	۴۵۱ سوری (اهل روسیه)
۴۰، ۲۸	شرکت سهامی انتشار	۲۲۵، ۴۴۱ سوسیالیستی
۱۲۱، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۳، ۶۱		۱۶۴، ۲۱۳ سوسیالیسم
۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۶، ۱۹۹، ۱۹۳، ۱۷۷، ۱۳۹		۳۰۷ سیاحان اروپائی
۴۴۱، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۰۳، ۳۷۰		۲۰۱ «سیاست»، کتاب
۴۶۳، ۴۲۰، ۳۰۸	شریعتی، دکتر علی	۸۶، ۲۹۹ سیدالشهداء
۱۹۰، ۱۵۸، ۱۲۵	شعراء(۲۶)	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
۲۷۷	شعراء(۲۶) / ۲۱	۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
۲۸۹	شعراء(۲۶) / ۶۹ تا ۸۲	۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۹۵
۲۷۳	شعراء(۲۶) / ۸۳	۲۷، ۴۲۵ «سیر تحول قرآن»، کتاب

۸۲، ۷۸، ۷۷، ۶۴، ۴۳	شیطان	۲۸۷	شعرا (۲۶) / ۸۴
۲۲۱، ۲۱۶، ۱۷۴، ۱۳۳، ۱۰۰، ۹۵، ۹۴، ۹۰			شعراء (۲۶) / ۱۸۰ یا ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۲۷، ۱۰۹
۳۷۲، ۳۷۱، ۳۶۴، ۳۵۹، ۲۹۶، ۲۵۸، ۲۵۶		۱۲۶	
۴۳۵، ۴۰۷، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۷		۱۹۰	شعراء (۲۶) / ۲۰۸
۴۰۹، ۲۱۶، ۱۷۶، ۱۴۶	شیطانی	۱۹۱	شعراء (۲۶) / ۲۱۶
۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۴، ۳۰	شیعه	۷۵	شعراء (۲۶) / ۲۲۴ تا ۲۲۶
۳۱۶، ۳۰۸، ۲۷۱، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۱۲، ۱۲۱		۷۵	شعراء (۲۶) / ۲۲۷
۳۹۷، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۰، ۳۸۶، ۳۷۴، ۳۲۹		۲۶۸	شعیب
۴۶۴، ۴۵۷، ۴۵۱، ۴۴۹، ۴۴۷، ۴۴۴، ۴۳۲		۳۹۵	شقشقیه
۴۵۵	شیعه هند	۳۴	شمس ملک آراء
۳۱۵	شیعه‌ی امامیه	۳۰۱	شهابی، محمود
۲۳۸، ۱۴۱، ۱۱۶، ۱۱۵	شیعیان		شهادت ۴۶، ۵۹، ۶۹، ۱۵۱، ۲۶۴، ۲۹۰
۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۶۷			۲۹۶، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴
۴۶۳، ۴۴۷، ۴۴۲، ۳۹۸، ۳۹۳، ۳۲۱، ۳۱۲			۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۷۸
۳۰۷	شیعی	۱۳۳	شهبانو
		۳۰	شهریور ۱۳۲۰
		۴۴	شهمردان، رشید
۲۲۹	ص (۳۸)	۳۸۳، ۳۷۴، ۲۳۵	شورا (۴۲) یا شوری (۴۲)
۳۷۹، ۳۷۴، ۲۲۹	ص (۳۸) / ۲۶	۳۸۹	شوری (۴۲) / ۹
۴۱۳، ۳۵۶، ۱۷۹	ص (۳۸) / ۲۹	۳۶۹	شوری (۴۲) / ۱۱
۱۷۰	ص (۳۸) / ۸۷	۳۸۹	شوری (۴۲) / ۳۱
۳۴، ۳۳، ۳۱	صائب تبریزی	۳۸۳	شورا (۴۲) / ۳۶ تا ۴۳
۴۴۱	صارمی، ابوطالب	۳۸۳، ۳۷۴، ۲۳۵	شورا (۴۲) / ۳۸
۱۲۹، ۹۵	صافات (۳۷) / ۶	۲۵۷	شوری (۴۲) / ۴۰
۹۵	صافات (۳۷) / ۷	۳۸۰	شورا (۴۲) / ۴۸
۲۸۷	صافات (۳۷) / ۱۰۰	۲۷۶	شوری (۴۲) / ۵۲
۲۸۷	صافات (۳۷) / ۱۰۱	۴۶۱، ۴۴۴، ۴۴۲، ۳۸۴، ۳۳۸، ۳۳۶	شورش
۲۷۶	صافات (۳۷) / ۱۰۲	۴۶۴	شورش ضد تنباکو
۲۸۷	صافات (۳۷) / ۱۰۸ تا ۱۱۰	۳۳۶	شورش مشروع
۲۶۵	صافات (۳۷) / ۱۰۸ تا ۱۱۱	۴۴۸	شیخ بهائی
۲۶۸	صالح (پیغمبر)	۴۵۰، ۴۴۵	شیخ طوسی
۳۸۸، ۳۷۷، ۲۸۸، ۲۷۴، ۲۷۳	صالحین	۳۱	شیخ عطار
۴۵۴	صحابه	۲۱۹، ۱۱۷	شیخین

ص

نمایه فارسی	
۵۰۵	
۲۳۵، ۲۲۴، ۱۱۱	طاغوت
۳۸۰، ۳۶۱، ۳۳۹، ۳۱۵، ۲۶۴، ۲۵۱، ۲۳۹	
۴۳۶، ۴۲۸، ۴۲۷، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۸	
۳۱۵	طاغوت شاهنشاهی
۴۳۶	طاغوت ستیزی
۲۹۷، ۲۵۱، ۱۵۵، ۱۱۸، ۱۱۵	طاغوت‌ها
۴۳۵، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۰۲، ۳۸۸، ۳۷۹، ۳۳۰	
۱۲۱	طالقانی، آیت‌الله حاج سید محمود
۴۴۷، ۳۵۶، ۳۱۳، ۲۳۷، ۱۳۹	
۳۸۴، ۳۸۳، ۲۲۸	طلوت
۱۲۱	طباطبایی، علامه سید محمدحسین
۴۰۳	«طب الرضا»، کتاب
۴۰۳	«طب النبی»، کتاب
	«طبایع الاستبداد و شارع الاستعباد»، کتاب
۴۵۱، ۴۴۱	
۳۳۳، ۱۹۷، ۱۲۲	طبقات اجتماعی
۱۳۳، ۶۶	طبقاتی
۳۳۲، ۲۲۵، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۴۹	
۳۱۸	طرم‌اح‌بن حکم طائی
۸۷	طلاق (۶۵) / ۲
۴۱۲، ۱۵۵	طلاق (۶۵) / ۱۱
۳۴۷، ۱۷۲	طه (۲۰) / ۲ و ۳
۲۷۱	طه (۲۰) / ۱۲
۳۹۹	طه (۲۰) / ۱۵
۲۷۷	طه (۲۰) / ۳۹
۲۷۷	طه (۲۰) / ۴۱
۱۴۹	طه (۲۰) / ۴۷
۲۵۶	طه (۲۰) / ۵۵
۱۴۵	طه (۲۰) / ۱۰۵
۴۰۱	طه (۲۰) / ۱۱۴
۱۵۴	طه (۲۰) / ۱۲۳
۴۵	طور سینا
۳۹۹	طور (۵۲) / ۲۱
۵۳	صحف انبیاء
۳۲۸، ۳۲۵	صحفی، سید محمد
۱۹۴	صحیفه سجادیه
۸۳	صحیفه معاویه بن عمار
۳۰۹	صدام حسین، صدام یزید
۲۱۰	صداوسیماى جمهوری
۲۹۴، ۱۱۹	صدر اسلام
۲۱۷	صدر مشروطیت
۵۵	صف (۶۱)
۲۸۰، ۱۳۳، ۱۰۵، ۷۰، ۵۵	صف (۶۱) / ۲
۲۸۰، ۱۳۳، ۱۰۵، ۷۱، ۵۵	صف (۶۱) / ۳
۲۵۷	صف (۶۱) / ۵
۴۱۵	صف (۶۱) / ۹
۳۴	صفائى نراقى
۲۶۰	صفوة الله
۱۰۹، ۱۰۵	صفویه
۴۳۹، ۳۱۵، ۳۰۷، ۲۹۹، ۱۱۷	
۴۴۹، ۱۳۴	صفوی
۳۸۲	صلح حدیبیه
۳۴۱	صلح حضرت مجتبی (ع)
۳۴۰، ۳۱۴	صلحنامه
۳۴۰	صلحنامه معاویه
۳۰۰	صلیب
	ض
۱۷۴	ضالین
۳۲۰، ۳۱۶، ۳۰۸	ضد استبدادی
۳۰۸	ضد استعماری
۲۱۱	ضد انقلاب
۲۹۵	ضد شرک
۱۰۴	«ضرب تبادله مادیات و معنویات»
۱۷۵	«ضلالت بعد از هدایت»
	ط
۸۸	طارق (۱۶) / ۱۵ تا ۱۷

۸۶، ۷۱	عرب	۴۴۸	طوسی، خواجه نصیرالدین
۴۵۳، ۴۲۱، ۳۸۷، ۳۲۹، ۲۰۳، ۱۵۶، ۱۰۹			
۳۵۵، ۱۹۷	عرب‌ها		ظ
۴۲۱	عربیّت	۳۰۳	ظهور اسلام
۴۱۸، ۴۱۳، ۴۱۱، ۱۴۶	عرفا		
۶۸، ۳۰	عرفان		ع
۱۳۴، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۳		۴۲۲، ۲۴۳، ۱۸۸	«عاشقی خدا»، مقاله
۲۶۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱، ۴۱۳، ۴۲۰		۱۹، ۸۶، ۲۹۳، ۲۹۵	عاشورا
۱۶۶، ۱۹۰، ۳۵۵، ۳۶۸، ۴۵۲	عرفانی	۳۰۶، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۶	
۸۷، ۵۲	عزیز مصر	۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴	
۳۰	عسجدی	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵	
	«عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان»	۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱	
۱۰۱	کتاب	۲۳۷	عالم تسنن
۱۲۳	عطار	۳۱۶، ۲۳۷	عالم تشیع
۳۲۱	عقیل	۳۰۷، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۴	عباسیان
۴۴۸، ۴۴۵	علامه حلی	۴۴۴	عباسی
۴۴۵	علامه مجلسی	۴۵۶	عبدالرازق، شیخ علی
۱۶۹	علق (۹۶) / ۳ الی ۵	۴۶۳، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۷	
۳۶۹	علق (۹۶) / ۵	۳۲۱	عبدالله بن یقطر
۱۹۳	علق (۹۶) / ۶ و ۷	۳۰۸	عبدالناصر
۴۴۲، ۲۳۲	علمای تسنن	۳۴۶	عبده، شیخ محمد
۲۳۲	علمای تشیع	۴۶۲، ۴۵۶، ۴۴۰، ۴۱۱، ۳۶۱	
۱۲۴	علمای سنی	۴۷	عبری
۹۰، ۶۷	علمای یهود	۱۴۳، ۱۲۳	عبید زاکانی
۱۱۷، ۱۱۵	علوی، علویون	۳۲۹، ۳۲۵، ۳۲۱	عبیدالله بن زیاد
۸۷، ۸۶، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۶۶	علی (ع)	۳۴۰	عتبات
۳۲۹، ۳۲۷، ۲۲۲، ۱۹۵، ۱۳۷، ۱۱۷، ۱۱۶		۴۶۳، ۳۸۴، ۳۲۹	عثمان
۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۸۰		۴۳۹، ۳۰۷، ۱۴۶	عثمانی
۴۵۳، ۴۳۹، ۴۳۰، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۸۲		۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۶	
۴۶۳	عمر	۳۵۵، ۲۰۳، ۱۹۷	عجم
۳۲۹، ۳۲۶	عمر بن سعد	۳۱۷، ۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۸، ۲۹۶، ۱۱۶	عراق
۱۲۲	عمر بن عبدالعزیز	۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۴۱، ۴۵۱	
۱۳۲، ۵۹، ۴۷	عنایت		

ف	
۲۲۵، ۲۱۴	فتودال، فتودال‌ها
۱۶۴	فتودالیسم
۳۶۹	فاتحه (۱) / ۴
۱۷۵	فاتحه‌الکتاب
۳۸۷	فارس
۱۶۶، ۱۴۵، ۱۲۳، ۷۱، ۶۱، ۴۴، ۳۰	فارسی
۴۱۸، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۸۰	
۲۲۵، ۱۳۶	فاشیستی
۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۷	فاضل، جواد
۱۷۵	فاطر (۳۵) / ۳ و ۵
۱۹۴، ۱۷۵	فاطر (۳۵) / ۱۵
۳۹۸	فاطر (۳۵) / ۱۸
۴۱۴	فاطر (۳۵) / ۲۳
۳۵۶	فاطر (۳۵) / ۲۵
۲۰۳	فتح مکه
۴۰۵	فتح (۴۸) / ۴
۳۴۶	فتح (۴۸) / ۲۸
۴۴۹، ۲۳۲	فتحعلی‌شاه
	فحش و تعارف در کشور ما»، سخنرانی ۳۰، ۱۹۸
۳۴۹، ۲۶، ۲۴	فرانسه
۱۶۶، ۲۴	فرانسوی
۱۳۳، ۱۱۷، ۱۰۹	فردوسی طوسی
۳۲۱، ۳۱۹	فرزدق
۳۴۱، ۱۱۷	فرزندان فاطمه
۲۴۱، ۲۲۸، ۱۸۹، ۱۰۱، ۹۳، ۸۹، ۴۷	فرشتگان ۴۷، ۸۹، ۹۳، ۱۰۱، ۱۸۹، ۲۲۸، ۲۴۱
۴۲۱، ۳۹۰، ۳۵۷، ۳۲۶، ۲۹۰، ۲۵۸، ۲۵۶	
۴۸، ۴۷	فرعون
۳۲۸، ۲۳۳، ۲۰۰، ۱۱۳، ۹۹، ۹۶، ۹۳	
۲۸۶، ۱۷۲	فرقان (۲۵)
۴۰۴	فرقان (۲۵) / ۷
۱۳۷، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۳۹	
۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۸، ۳۰۴، ۳۱۶	
۴۵۲، ۴۵۰، ۴۳۴، ۴۲۱، ۳۷۳، ۳۵۲، ۳۲۹	
۴۴۱	عنایت، دکتر حمید
۳۸۹	عنکبوت (۲۹) / ۲۲
۲۹۰	عنکبوت (۲۹) / ۳۱ و ۳۲
۹۴	عنکبوت (۲۹) / ۳۸
۹۰	عنکبوت (۲۹) / ۴۰
۱۷۸	عنکبوت (۲۹) / ۴۳
۳۵۹	عنکبوت (۲۹) / ۴۵
۶۱	عنکبوت (۲۹) / ۵۲
۱۸۰	عنکبوت (۲۹) / ۶۹
۴۶	عهدعتیق
۳۵۳	عهدنامه مالک‌اشتر
۱۲۴، ۱۲۱	عوام‌زدگی
۲۴۳، ۱۸۴، ۱۹	عید فطر
۲۶۶، ۲۶۵، ۱۹	عید قربان
۳۰۰	عیسویان
۵۴، ۵۳	عیسی (ع)
۲۰۷، ۱۷۴، ۱۴۲، ۱۱۸، ۹۰، ۶۹، ۵۷، ۵۵	
۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۰، ۲۱۸	
۳۷۷، ۲۸۸، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷	
۲۶۸	عیسی بن مریم
غ	
۳۲۶، ۸۶	غائله‌ی کربلا
۴۱۶	غاشیه (۸۸) / ۲۱
۳۸۱	غاشیه (۸۸) / ۲۱ تا ۲۶
۴۱۵، ۱۷۱	غاشیه (۸۸) / ۲۲
۳۷۸	غافر (۴۰) / ۱۲
۱۵۴	غافر (۴۰) / ۳۳
۴۶۱، ۴۴۳	غزالی، ابو حامد محمد
۴۴۳، ۱۱۷، ۱۰۹	غزنوی، غزنویان

۳۰۰	کاتولیک‌ها	۴۵۹، ۴۱۰، ۳۳۸، ۳۰۴، ۲۲۴، ۱۹۷	
۱۷۷	«کار در اسلام و ایران»، کتاب	۴۶۱، ۴۵۷، ۴۵۶، ۹۰	قریش
۳۲۸	کارخانه‌های سیمان و فارسیت درود	۲۹۱	قریش (۱۰۶) / ۳
۲۱۰، ۱۰۴	کارتر	۲۰۳، ۱۲۲	قریشی
۱۹۸	کارگر یا رنجبر	۳۲۸، ۳۱۱، ۹۹	قصص (۲۸)
۳۲۶	کاروان کربلا	۲۷۷	قصص (۲۸) / ۱۴
۲۱۲	کاشانی، آیت‌الله حاج سیدابوالقاسم	۴۸	قصص (۲۸) / ۳۸
۸۳، ۶۲	کافرها	۱۵۴	قصص (۲۸) / ۵۰
۳۹۲، ۳۹۰، ۳۸۸، ۳۵۵، ۲۵۸، ۱۲۸، ۸۸	کافرون (۱۰۹) / ۱	۹۷	قصص (۲۸) / ۶۰
۱۴۲	کافرین	۴۰۸، ۳۶۴، ۲۵۷	قصص (۲۸) / ۷۷
۳۹۰	کالیفرنیا	۲۷۶	قصص (۲۸) / ۸۶
۱۶۶	«کانال‌های ارتباطی امام»، مقاله	۳۱۴	قصیده‌ی «لاله‌الاله‌الله»
۳۵۳	کتاب Leviathan	۴۱۳	قلم (۶۸) / ۱
۳۳۱	کتاب آلفیری (Alfieri) ایتالیائی	۴۱۴	قلم (۶۸) / ۴
۴۴۱	کربلا	۱۷۵	قمر (۵۴) / ۱۷
۸۶، ۲۳	کربلا	۱۴۲	قمر (۵۴) / ۱۷ یا ۲۲ یا ۳۲ یا ۴۰
۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۵		۱۳۳	قوام‌السلطنه
۳۲۲، ۳۱۹، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۸		۹۰	قوم ابراهیم
۳۹۵، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۲۴		۴۲۱	قوم عرب
۲۶۵	کرج	۹۰	قوم لوط
۴۶۳	کردها	۲۶۴، ۹۰	قوم نوح
۲۲۴	کریم‌خان زند	۴۲۸	قوه مجریه
۴۸	کسمایی، علی‌اکبر	۳۱۰	قیام آخرالزمان
۱۰۸، ۱۰۳	کشاورزی	۳۴۰، ۳۱۵، ۳۱۳	قیام سیدالشهداء
۳۶۳، ۳۳۲، ۱۱۰، ۱۰۹	کشورهای سنی‌مذهب	۳۳۷	قیام عاشورا
۴۴۱	کشیش‌ها	۳۰۸	قیام کربلا
۲۱۸	کعبه	۳۷۸، ۹۳، ۴۳	قیامت
۳۹۷، ۲۹۱، ۲۹۰، ۵۸	کعبه	۳۸۷	قیامت (۷۵) / ۳۲
۴۲۸، ۴۲۷، ۲۵۸، ۹۰	کفار		
۳۰۹	کفر		
۱۷۹، ۱۴۲	کلامی		
۴۴۵، ۴۴۳، ۴۳۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۱۲، ۱۹۰	کلدانیان	۱۷۰	کاپیتال و اصول مارکسیسم
۵۱		۱۶۴	کاپیتالسیم
		۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳	کاتبان

ک

۳۱۷	«گفتارهای عاشورا»، کتاب	۱۶۶	کلمبیا
۳۷۴، ۱۷۴	«گمراهان»، کتاب	۲۹۵	کَلِمَةٌ حَبِیْثَةٌ
۱۵۱، ۱۹	«گمراهی آشکار»، مقاله	۳۱۴، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۱۴۴	کَلِمَةٌ طَبِیْعَةٌ
۱۷۵، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۲		۳۷۴، ۳۳۸، ۳۰۵، ۳۰۲، ۲۲۴	کلیسا
۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۳، ۱۸۰		۱۶۹	کلیسای قرون وسطی
۹۳	گنج‌های قارون	۲۱۸، ۱۴۸	کلیسای کاتولیک
	ل	۳۰	کمال‌الدین اسمعیل
		۱۲۸	کمونیست‌ها
۲۶	لاتن‌ها	۱۳۶	کمونیستی
۲۱۰	«لانه جاسوسی»	۲۱۴، ۱۶۴	کمونیسم
۲۶۷، ۶۰	لقمان	۲۱۳	کمونیسم بین‌الملل
۱۱۸، ۶۰	لقمان (۳۱) / ۱۳	۹۹	کهف (۱۸)
۲۶۲	لقمان (۳۱) / ۱۴ و ۱۵	۹۶	کهف (۱۸) / ۷
۱۵۶	لقمان (۳۱) / ۲۰	۱۲۹، ۹۶	کهف (۱۸) / ۸
۱۷۵	لقمان (۳۱) / ۳۳	۴۳۶	کهف (۱۸) / ۲۹
۴۴۱	لندن	۹۷	کهف (۱۸) / ۴۶
۴۰۹، ۲۳۲	لنین	۳۵۸	کهف (۱۸) / ۴۹
۳۲۵	لهوف، کتاب	۱۴۵	کهف (۱۸) / ۸۳
۲۳۳	لوئی چهارده	۶۲	کهف (۱۸) / ۱۰۵ و ۱۰۶
۳۷۷، ۲۸۸، ۲۶۸، ۶۹، ۴۸	لوط	۴۰۴، ۴۰۰	کهف (۱۸) / ۱۱۰
۴۶۴، ۴۵۱، ۳۳۶، ۳۲۰، ۱۶۴	لیبرالیسم	۱۳۰	کهولت
۳۷۷	لیسع (از پیامبران)	۴۵۱، ۴۴۱	کواکبی، شیخ عبدالرحمن
۶۴	لیل (۹۲)	۲۱۳	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۶۴	لیل (۹۲) / ۵ تا ۱۰	۳۰	کورین
۲۴۰	لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳	۴۵	کورس
	م	۳۰۷، ۲۹۹	کوفه
		۳۸۷، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۲	
۱۶۶	مؤسسه بین‌المللی تفاهم بین تمدن‌ها	۳۴۱، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۱۹، ۳۱۸	کوفیان
۱۲۲	مؤسسه سرم‌سازی حصارک	۴۰۹، ۲۷۱	کوه طور
۳۹۳، ۳۴۴	مؤمن		
۲۲۸	مؤمنان		
۷۸	مؤمنون (۲۳) / ۸	۳۰۶	گانندی
۲۹۴	مؤمنون (۲۳) / ۵۱	۹۳، ۴۳	گزینش آدمیزاد، گزینش آدمی
	گ		

۴۱۶، ۴۱۴	مائده (۵) / ۹۹	۳۵۸	مؤمنون (۲۳) / ۶۲
۲۹۴	مائده (۵) / ۱۰۰	۶۶، ۶۹	مؤمنین
۲۵۷	مائده (۵) / ۱۰۸	۷۴، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۳	
۳۵۷، ۱۵۷	مائده (۵) / ۱۱۰	۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۷، ۲۰۳، ۲۱۹	
۷۰	مائده (۵) / ۱۱۹	۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴	
۲۱۴، ۱۷۰	ماتریالیسم	۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۴۳، ۳۴۵	
۳۳۳، ۳۳۲	مارکس، کارل	۳۴۶، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸	
۲۲۵، ۲۱۹	مارکسیست، مارکسیستی	۳۸۱، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵	
۳۳۶، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۹۸، ۱۶۹	مارکسیسم	۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰	
۷۸	ماعون (۱۰۷) / ۷	۴۱۳، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۵	
۸۵	ماکیاولی	۸۷	مائده (۵) / ۲
۳۵۰، ۲۶۱	مالک اشتر نخعی	۳۹۴	مائده (۵) / ۳
۴۳۷، ۴۳۵، ۴۳۲، ۴۳۰، ۳۸۷، ۳۵۲، ۳۵۱	مالکیت	۷۹	مائده (۵) / ۱۳
۱۳۹، ۱۱۱، ۴۱، ۳۹، ۳۸		۴۰۳، ۳۶۲	مائده (۵) / ۱۶
۳۰۴، ۲۳۰، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۶۴		۸۸	مائده (۵) / ۲۷
۴۰۲، ۴۰۱، ۳۸۸، ۳۷۰، ۳۶۳، ۳۵۵، ۳۳۲		۷۸	مائده (۵) / ۳۸
۴۶۱، ۴۵۵، ۴۴۳	ماوردی، ابوالحسن	۳۷۸	مائده (۵) / ۴۲
۶۱	«مباحث ایدئولوژیک»، کتاب	۳۸۰	مائده (۵) / ۴۳
۱۰۱	«مباحث بنیادین»، کتاب	۳۷۹، ۱۵۵	مائده (۵) / ۴۴
	«مباحث تطبیقی و نقدهای علمی»، کتاب	۳۷۵	مائده (۵) / ۴۵
۳۰۲		۱۵۶	مائده (۵) / ۴۶
	«مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی»، کتاب	۳۷۹	مائده (۵) / ۴۷
۱۷۷، ۱۳۹		۲۶۹، ۲۰۷	مائده (۵) / ۴۸
۲۹۶، ۱۰۴	«مباحث علمی، اسلامی»، کتاب	۴۵۸	مائده (۵) / ۴۹
۴۰۳		۴۰۰	مائده (۵) / ۵۴
۳۱۷	«مبارزه پیروز»، عنوان سخنرانی	۳۸۹، ۲۳۸	مائده (۵) / ۵۵
۳۹۵، ۳۵۰، ۲۶۱	مبشری، دکتر اسدالله	۳۹۰، ۲۳۸	مائده (۵) / ۵۶
۳۵۹	مجادله (۵۸) / ۲۱	۳۹۲، ۲۵۹	مائده (۵) / ۵۷
۳۵۹	مجادله (۵۸) / ۲۲	۷۹	مائده (۵) / ۶۰
۴۵۵، ۴۵۴	مجلس ترکیه	۲۵۷	مائده (۵) / ۶۴
۲۱۷	مجلس شورا	۳۵۷	مائده (۵) / ۶۸
۴۲۵	مجلس شورای اسلامی اول	۶۹	مائده (۵) / ۷۵
۲۱۲	مجلس شورای ملی	۲۹۰	مائده (۵) / ۹۷

۶۹	مریم (۱۹) / ۴۹ و ۵۰ و ۵۴ و ۵۶	۲۱۲	مجلس مؤسسان
۲۸۳	مریم (۱۹) / ۴۲ تا ۴۸	۴۵۴، ۴۵۳	مجلس ملی ترکیه (ترک)
۲۸۴	مریم (۱۹) / ۴۷	۴۴۹	مجلسی، علامه
۶۰	مریم (۱۹) / ۹۰ و ۹۱	۳۰۱	مجله ایمان
۴۹	«مزامیر»، کتاب	۳۴	مجله آینده
۴۵	مزدا	۵۱	مجوسان
۴۱۳	مزمّل (۷۳) / ۲۰	۴۵۹	محاکم تفتیش عقاید
۳۴۸، ۱۹	«مسئله وحی»، مقاله	۳۱۶	محتشم کاشانی
۳۰۷، ۲۸۰	مستشرقین	۲۶۷، ۵۸	محمد (ص)
۳۲۸، ۳۱۱، ۲۱۹	مستضعفین	۳۱۷	محمد حنیفه
۳۰۰	مسجد شیخ عبدالحسین	۵۸	مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
۱۳۹	مسجد جامع	۱۴۳	محمد (۴۷) / ۲۴
۳۲۱	مسلم (س)	۴۴۵	محمد حسین آل کاشف الغطاء
۱۲۹، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۵، ۶۱، ۱۷	مسلمانان	۳۱۵، ۲۱۲	محمد رضا شاه
۲۵۹، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۱۳، ۲۰۸، ۱۴۵، ۱۴۱		۱۱۳، ۱۱۱، ۴۰	«مدافعات»، کتاب
۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۹۵، ۲۶۸		۲۱۷، ۱۱۹	مدرس، سید حسن
۳۲۵، ۳۲۴، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱	۴۳۴، ۳۹۵، ۳۷۱، ۳۳۹، ۳۲۶، ۳۱۷، ۳۱۲	۴۳۴، ۳۹۵، ۳۷۱، ۳۳۹، ۳۲۶، ۳۱۷، ۳۱۲	مدرسه عالی نساجی
۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۵۹، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱	۳۰۷، ۲۹۹، ۲۲۶، ۸۶	۳۰۷، ۲۹۹، ۲۲۶، ۸۶	مدینه
۴۶۰، ۴۵۷، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۹		۴۳۴، ۳۹۵، ۳۷۱، ۳۳۹، ۳۲۶، ۳۱۷، ۳۱۲	مذاهب تسنن
۱۱۵	مسلمانان عرب زبان	۴۵۷	مذاهب اشاعره
۴۵۵	مسلمانان هند	۴۴۲	مذاهب تشیع
۳۲۵، ۳۲۱، ۳۱۸، ۸۶	مسلم بن عقیل	۳۰۷	مراجع، مرجعیت
۳۹۴، ۳۶۳	مسلمین	۴۴۷، ۳۳۹	«مرجع التقليد»، مقاله
۱۹	«مسلمین و حکومت اسلامی»، مقاله	۴۴۱	مردم کوفه
۳۰۰، ۱۷۴	مسیح	۳۹۵، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۹	مرسلات (۷۷) / ۱۵
۳۵۷، ۱۷۴	مسیحیان	۶۳	مرکز تحقیقات چین
۴۵۹، ۳۰۱، ۱۴۸، ۱۲۵، ۵۳	مسیحیت	۳۳۰	مریم (س)
۳۲۸، ۲۸۰، ۲۲۴، ۲۱۸	مسیحی	۲۶۸	مریم (۱۹) / ۱۲
۴۵۳، ۴۵۱، ۴۴۰، ۳۰۷، ۱۲۰	مشرق زمین	۲۷۳	مریم (۱۹) / ۳۰
۳۵۳، ۲۷۱	مشرك، مشركان	۲۷۱	مریم (۱۹) / ۴۱
۱۰۶، ۸۹، ۸۸، ۸۶، ۷۹، ۶۲، ۵۸، ۲۰۳، ۱۹۱، ۱۱۴	مشركین	۳۵۶، ۶۹	

۴۵۲	مکاتب اروپائی	۴۱۵، ۴۱۴، ۳۹۰، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۳، ۲۷۳
۴۱۴، ۲۱۴	مکاتب سیاسی	مشروطیت ۱۲۰
۱۸۶	مکاتب فلسفی	۴۶۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۳۱۶، ۲۱۲
۴۴۵	مکاتب فلسفی - اجتماعی	مشروعیت ۲۳۲، ۸۴، ۳۹، ۳۸
۳۷۶	مکاتب فلسفی - سیاسی	۳۰۴، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴
۴۵۲	مکتب اسمعیلی	۳۳۶، ۳۳۸، ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷
۴۴۳	مکتب اشاعره	«مشکل اساسی در سازمان روحانیت»، مقاله
۳۰۷	مکتب آل محمد	۱۲۱
۳۰۲	مکتب امامت	مصدق، دکتر محمد ۶۹، ۱۰۴، ۲۱۲، ۲۱۳
۳۴۹	مکتب انبیاء	مصر ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۸۷
۱۱۷، ۱۱۵	مکتب اهل بیت	۸۸، ۱۱۵، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۶۱، ۳۱۲، ۳۵۰
۳۱۲، ۳۰۲	مکتب تشیع	۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۱
۲۱۴	مکتب کمونیسم	مصطفی کمال پاشا ۴۴۰، ۴۵۴
۲۱۵	مکتب مارکس	مطفین (۸۳) ۱۲۲
۲۱۳	مکتب مارکسیسم	مطفین (۸۳) / ۱ ۷۶
۴۱	مکتب ماکیاولی	«مطهرات در اسلام»، کتاب ۴۰۳
۴۴۳، ۴۴۲	مکتب معتزله	مطهری، استاد شهید مرتضی ۱۱۵
۴۵۳، ۲۳۵، ۲۲۵	مکتبی	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۳۰۲، ۳۱۳
۲۳۷، ۸۶، ۵۸	مکه	معارض (۷۰) / ۳۲ ۷۶
۳۳۹، ۳۲۳، ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۲، ۲۹۰	ملاء بنی اسرائیل	معاویة بن حکم ۸۳
۲۲۷	ملانصرالدین	معاویة ۸۶، ۲۲۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۰
۱۶۴	ملت	۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۴۲، ۴۵۷
۴۱، ۳۸، ۲۵		معتزله ۴۵۲
۱۳۰، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۰۳		«معراج السعاده»، کتاب ۴۴۹
۲۱۳، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۲		«معصوم پنجم»، کتاب ۳۱۷
۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۹		۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲
۲۴۵، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۱		مغرب زمین ۲۶
۲۸۳، ۲۸۶، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷		۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۴، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۰
۳۵۲، ۳۵۱، ۳۳۹، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۰، ۳۱۹		«مفردات راغب»، کتاب ۹۰
۴۶۴، ۴۵۴، ۴۲۱، ۳۸۶، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۷۳		«مقالات اجتماعی و فنی»، کتاب ۱۰۵، ۱۰۸
۳۱۹	ملت سبا	«مقالات اعتقادی و اجتماعی» ۱۹۹، ۴۲۲
۲۴۷، ۲۲۴، ۲۲۳، ۱۳۴، ۱۲۱، ۸۲، ۴۱	ملک ۴۱، ۸۲، ۱۲۱، ۱۳۴، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۷	مقبولیت ۱۱۲، ۱۲۲
۴۵۹، ۳۸۴، ۳۷۶، ۳۵۹، ۳۵۱، ۳۳۱، ۳۰۴		۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۷۳، ۴۶۳

مجموعه آثار (۲۶)، بازیابی ارزش‌ها (۲)		۵۱۴
۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۹۳، ۹۹، ۲۰۷، ۲۶۷،	۹۹	ملک (۶۷)
۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۲۸،	۹۹	ملک (۶۷) / ۲
۳۳۰، ۳۳۶، ۳۷۷، ۴۰۹، ۴۳۴	۹۵	ملک (۶۷) / ۵
۴۶۳ موصل	۳۸۳، ۳۵۸	ملکه سبا
۱۱۵ مولای متقیان	۴۵۶، ۴۴۰	ملل اسلامی
۱۱۶، ۲۲۲، ۳۲۹، ۳۵۰، ۳۸۵، ۳۹۴	۴۲۱	ملیت عربی
۳۰، ۱۲۳، ۱۴۶ مولوی	۲۱۳	ملی یون مسلمان
۴۴۱ مونتسکیو	۳۱۵	ملی شدن نفت
۳۳۵ مونولیتیک	۲۱۳	ملی - مذهبی ها
۱۶۶ «میراث سوم»، کتاب	۲۱۳، ۲۱۲، ۱۰۵	ملی کردن نفت
۲۳ میرزا علی محمدخان	۴۴۰، ۱۱۹،	ممالک اسلامی
۳۰۸ میرزای شیرازی	۸۰	ممتحنه (۶۰) / ۸
۴۵۱ میرزای نائینی	۲۵۹	ممتحنه (۶۰) / ۸ تا ۹
۳۳۸ میلاد مسیح	۳۹۱	ممتحنه (۶۰) / ۹
۱۷۰ میلشیا	۳۹۱	ممتحنه (۶۰) / ۱۳
«میوه‌ها و ریشه‌های عاشورا»، کتاب ۱۹،	۲۷، ۲۸،	منافع
۲۹۳، ۳۹۵	۳۳۶، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۰۶، ۳۰۵، ۱۳۳، ۱۱۹	
«میوه‌های عاشورا» ۳۰۸، ۳۰۶، ۲۹۹، ۳۱۲	۵۹	منافقون (۶۳) / ۱
	۲۵۷	منافقون (۶۳) / ۶
	۱۷۹	منافقون (۶۳) / ۷
	۳۲۹، ۳۲۷، ۳۰۷، ۱۰۶، ۵۹، ۵۸، ۲۸	منافقین
	۴۴۸	«منتهی المطالب»، کتاب
	۳۱۸	منزلگاه «اجاء»
	۳۲۱	منزلگاه «بطن عقبه»
	۳۲۰	منزلگاه «زباله»
	۳۲۲	منزلگاه «شراف»
	۲۰۲	منشور بین المللی حقوق بشر
	۳۰	منوچهری، شاعر و قصیده سرا
	۴۳۹	مهاجرین
	۲۸۲، ۸۵	موافقین
		موسوی مجتهد زنجانی، حاج سید ابوالفضل
	۱۲۱	
	۴۷، ۴۶، ۴۵	موسی (ع)

ن

۳۱۶ نائینی، میرزا محمد حسین		
۱۶۴، ۲۲۴ ناتورالیسم		
۱۱۸ نادرشاه		
۱۳۹ نارمک		
۳۹۹ نازعات (۷۹) / ۳۵		
۱۴۵ نازعات (۷۹) / ۴۲		
۴۲۱ ناسیونالیست‌ها		
۱۶۴، ۴۵۵ ناسیونالیسم		
۴۵۵ ناسیونالیسم ترک		
۴۶۱ ناسیونالیسم عرب سوری		
۴۵۵ ناسیونالیسم هند		
۲۱۷، ۳۰۴، ۳۱۶ ناصرالدین شاه		
۱۹ «ناگفته‌های بعثت»، مقاله		

۴۵۰، ۴۴۹، ۲۳۲	نراقی، ملا احمد	۳۹۸، ۳۹۷، ۳۴۳، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۶۰، ۱۲۳	
۴۸	نژاد آرین	۴۳۴، ۴۲۵، ۴۲۰، ۴۱۷، ۴۱۳، ۴۰۸، ۴۰۰	
۱۹۷	نژاد ژرمن	۲۲۶، ۲۲۲، ۱۶۱، ۱۵۳، ۱۲۶، ۶۹	نبوت
۴۸، ۴۷	نژاد سامی	۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۸	
۱۱۷	نژاد عرب	۳۷۳، ۳۵۴، ۳۴۷، ۳۴۴، ۳۲۵، ۲۸۹، ۲۸۰	
۴۲۱	نژادپرست	۴۵۸، ۴۴۶، ۴۴۵، ۳۸۲، ۳۷۷، ۳۷۶	
۲۷۶، ۲۰۳	نساء (۴)	۴۳۴، ۳۷۶	نبوت و حکومت
۲۰۳	نساء (۴) / ۱	۵۱	نیوکلد نضر
۲۹۵	نساء (۴) / ۳	۱۷۰	نبی اکرم (ص)
۱۹۲	نساء (۴) / ۲۸	۲۶۰	نبی الله
۳۹۹، ۱۹۴	نساء (۴) / ۳۲	۳۹۸	نجم (۵۳) / ۳۶ تا ۳۹
۲۸۳، ۲۶۲	نساء (۴) / ۳۶	۲۷۵	نجم (۵۳) / ۳۶ تا ۴۱
۷۷	نساء (۴) / ۳۸	۲۷۹	نجم (۵۳) / ۳۸ و ۳۹
۲۹۴	نساء (۴) / ۴۳	۴۰۳، ۲۷۳، ۲۵۴	نحل (۱۶)
۳۸۹	نساء (۴) / ۴۵	۹۵	نحل (۱۶) / ۸
۶۰	نساء (۴) / ۴۸	۲۵۵	نحل (۱۶) / ۱۷
۱۵۷	نساء (۴) / ۵۴	۱۱۸، ۹۰	نحل (۱۶) / ۳۳
۳۷۹، ۸۰، ۷۶	نساء (۴) / ۵۸	۴۲۷	نحل (۱۶) / ۳۶
۴۵۷، ۲۳۶	نساء (۴) / ۵۹	۱۴۴	نحل (۱۶) / ۴۳
۴۲۷، ۳۷۹	نساء (۴) / ۶۰	۳۴۷، ۱۷۸	نحل (۱۶) / ۴۴
۷۰	نساء (۴) / ۶۹	۳۹۱	نحل (۱۶) / ۶۳
۲۷۶، ۱۹۱، ۱۵۶	نساء (۴) / ۷۹	۴۰۳	نحل (۱۶) / ۶۶
۳۸۷، ۳۸۰	نساء (۴) / ۸۰	۴۰۳	نحل (۱۶) / ۶۹
۱۴۳	نساء (۴) / ۸۲	۲۹۴، ۲۵۵	نحل (۱۶) / ۷۲
۶۹	نساء (۴) / ۸۷	۲۵۵	نحل (۱۶) / ۷۳
۳۵۹	نساء (۴) / ۱۰۳	۲۵۶	نحل (۱۶) / ۸۱
۶۰	نساء (۴) / ۱۱۶	۲۵۶	نحل (۱۶) / ۸۲ و ۸۳
۳۹۱	نساء (۴) / ۱۱۹	۳۹۱	نحل (۱۶) / ۱۰۰
۶۹	نساء (۴) / ۱۲۲	۸۳	نحل (۱۶) / ۱۰۶
۲۷۴، ۲۶۰	نساء (۴) / ۱۲۵	۲۷۰	نحل (۱۶) / ۱۲۰
۱۷۵	نساء (۴) / ۱۳۶	۲۷۳	نحل (۱۶) / ۱۲۰ تا ۱۲۳
۴۲۷	نساء (۴) / ۱۴۱	۳۸۵	نحل (۱۶) / ۱۲۵
۷۸	نساء (۴) / ۱۴۲	۱۶۶	«ندا به زنده‌ها»، کتاب

۲۸۶	نمل (۲۷) / ۱۹	۱۴۵	نساء (۴) / ۱۶۲
۹۴	نمل (۲۷) / ۲۴	۶۲	نساء (۴) / ۱۶۸ و ۱۶۹
۳۵۸	نمل (۲۷) / ۲۹	۱۷۵	نساء (۴) / ۱۷۰ و ۱۷۴
۸۸	نمل (۲۷) / ۵۱ و ۵۰	۲۷۸، ۲۷۱	نساء (۴) / ۱۷۱
۴۲۶	نمل (۲۷) / ۶۰	۳۵۰	نشر فرهنگ اسلامی
۱۵۶	نمل (۲۷) / ۷۶	۴۱۵	نصر (۱۱۰) / ۲
۱۵۴	نمل (۲۷) / ۸۱	۳۳۴	«نظام اجتماعی جبر»
۴۲۰، ۳۵۰، ۲۶۱، ۲۰۴، ۷۲	نهج البلاغه	۳۳۴	«نظام ارزشی»
۳۹۵	نهج البلاغه / خطبه ۳	۳۳۸، ۴۱، ۴۰	نظام استبدادی
۲۰۵	نهج البلاغه / خطبه ۱۹۷	۳۳۸	نظام جمهوریت
۳۵۴، ۲۲۲	نهج البلاغه / خطبه ۴۰	۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۹	نظام جمهوری اسلامی
۸۴، ۷۲، ۷۱	نهج الفصاحه	۴۶۱	نظام خلافت
۳۱۶، ۳۱۵، ۲۹۳	نهضت آزادی ایران	۱۳۱، ۱۱۰، ۱۰۷	نظام سلطنتی
۳۰۸	نهضت امام حسین	۴۱۸	نظام سوسیالیستی
۳۳۸، ۲۹۶، ۱۸	نهضت حسینی	۳۸۳، ۳۲۸	نظام شورائی
۳۳۹	نهضت سیدالشهداء	۴۱۸	نظام کمونیستی
۳۱۳	نهضت عاشورا	۴۱	نظام مردمی
۳۱۵	نهضت مقاومت	۳۳۸، ۱۱۲، ۱۰۹، ۴۱	نظام‌های استبدادی
۲۱۳	نهضت ملی	۴۱	نظام‌های دموکراسی
۲۱۴	نوجوانان	۳۳۸	نظام‌های شاهنشاهی
۲۶۸	نوح (ع)	۴۶۱	نظریه «دولت اسلامی»
۱۸۵	نوح (۷۱) / ۱۳ و ۱۴	۱۵۸	نظریه عمومی سیستم‌ها
۹۸	نور (۲۴) / ۳۱	۳۳۱	نظریه فلسفی - اجتماعی هابس
۳۶۲، ۱۵۵	نور (۲۴) / ۳۵	۳۳۲	نظریه مارکس
۱۷۹	نور (۲۴) / ۶۱	۲۸، ۲۷، ۲۱	نفاق
۲۱۲	نوری، شیخ فضل‌الله	۳۲۸، ۳۲۵، ۳۱۱، ۳۰۶، ۳۰۵، ۳۰۳، ۱۱۵	
۴۶۰، ۳۲۸	نیل	۲۳۱، ۱۸۴، ۱۸۳، ۵۶	نماز
۱۶۴	نیپیلیست	۲۸۴، ۲۸۳، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۵	
	ه	۳۵۲، ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۰۰، ۲۸۸، ۲۸۶	
۳۳۱	هابس، توماس	۴۳۷، ۴۱۵، ۳۹۳، ۳۸۹، ۳۸۴، ۳۷۴، ۳۵۹	
۳۷۷، ۲۸۸، ۲۲۸، ۴۷	هارون، برادر موسی (ع)	۱۴۲	نمل (۲۷) / ۱
۳۰۷، ۱۲۲	هارون الرشید	۹۶، ۹۴	نمل (۲۷) / ۴
۳۲۹	هاشم، جد پیامبر	۱۷۵	نمل (۲۷) / ۱۶

۲۷۳، ۲۲۶، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۵، ۱۴۵، ۷۴	۱۶۷، ۱۶۶	هانا آرنت
۴۰۰، ۳۸۲، ۳۴۷، ۳۳۹، ۲۸۸، ۲۷۹، ۲۷۴	۳۳۶	هانا آرندت
۴۵۶، ۴۴۶، ۴۳۴، ۴۲۵، ۴۱۳، ۴۰۱	۳۳۷	هانا آندرت
۳۰۸	۳۲۵، ۳۲۱	هانی بن عروه
۳۰۸، ۱۱۷	۵۰	هاویه
۲۲۴	۴۴۳	هجوم مغول
۱۳	۴۵، ۲۳	هرودت
۳۶۸، ۳۶۵، ۱۶۱، ۱۶۰، ۵۸، ۱۹		«هفت آسمان، و دین ارکان طبیعت»، کتاب
۲۶۴، ۲۳۸	۹۹	
۴۵۷، ۴۴۵، ۴۳۷، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۳	۴۲۲	«همکاری خدا و انسان»، مقاله
۲۴۰	۴۵۵	هند
۲۱۲، ۲۱۱	۴۵۰، ۴۴۱، ۱۹۷، ۶۸، ۴۵	هندوستان
۴۴۹، ۴۳۷، ۴۲۹، ۳۷۴، ۳۳۹، ۲۳۷	۲۲۴، ۱۴۶، ۷۴، ۳۸	هنرمندان
۳۹۰	۳۶۳	هواشناسی
۳۹۴	۲۶۸	هود(ع)
۴۳۴	۳۴۶	هود(۱۱) / ۱۲
۲۲۵	۳۰۵	هود(۱۱) / ۴۰
۴۵	۲۸۴	هود(۱۱) / ۴۵
	۲۸۵	هود(۱۱) / ۴۶
	۴۶	هود(۱۱) / ۵۰، ۶۱، ۸۴
	۲۹۰	هود(۱۱) / ۷۴ و ۷۵
	۲۵۸	هود(۱۱) / ۹۰
	۲۳۲	هیتلر
		و
	۳۱۱، ۳۰۳	واقعه عاشورا
	۴۳۹، ۳۹۴	واقعه غدیر
	۳۱۸، ۳۱۱، ۳۰۸، ۳۰۳، ۲۹۶	واقعه کربلا
	۶۸	واقعه(۵۶) / ۷۷ تا ۸۰
	۳۱۷	والی مدینه
	۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۲۳۰	وبر، ماکس
	۴۴	وحیدی، دکتر
	۵۲، ۴۵، ۱۳	وحی
		ی
۳۷۷، ۲۸۸، ۲۶۸، ۶۹		یحیی
۳۱۷، ۳۱۳		یزید
۴۵۷، ۳۳۹، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۰		یس(۳۶)
۷۵		یس(۳۶) / ۱۵
۶۳		یس(۳۶) / ۶۹
۷۵		یعقوب
۶۹، ۵۲		یهود
۲۶۷، ۲۶۶، ۲۲۸، ۲۰۷، ۱۵۷، ۱۵۶، ۸۷		یهودیان
۳۸۴، ۳۷۷، ۳۵۶، ۲۸۸، ۲۷۹، ۲۶۸		یهودیت
۱۷۳، ۱۵۷		یهودی
۴۱۲، ۳۷۹، ۳۵۷، ۱۷۴، ۸۶		
۱۲۵		
۲۸۰، ۲۵۹، ۲۱۸		

۶۸، ۲۶	یونان	۵۰، ۴۶	یهوه
۱۹۷	یونان قدیم، یونانی‌ها	۵۲	یوسف (ع)
۲۰۱، ۱۹۷	یونانی	۳۷۷، ۲۸۸، ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۶۸، ۹۰، ۸۷	
۳۷۷، ۲۸۸، ۲۶۸	یونس (ع)	۸۷	یوسف (۱۲)
۱۷۸	یونس (۱۰) / ۵	۱۷۹، ۱۴۲	یوسف (۱۲) / ۲
۳۸۲، ۲۴۱	یونس (۱۰) / ۱۴	۳۷۷	یوسف (۱۲) / ۲۲
۸۹	یونس (۱۰) / ۲۱	۳۷۸	یوسف (۱۲) / ۴۰ و ۶۷
۱۷۵	یونس (۱۰) / ۲۳ و ۵۷ و ۱۰۴ و ۱۰۸	۶۹، ۵۲	یوسف (۱۲) / ۴۶
۱۷۸	یونس (۱۰) / ۲۴	۵۲	یوسف (۱۲) / ۵۱
۴۰۳	یونس (۱۰) / ۲۵	۸۷، ۸۵، ۷۷، ۵۲	یوسف (۱۲) / ۵۲
۹۰	یونس (۱۰) / ۴۴	۵۲	یوسف (۱۲) / ۵۴
۹۶	یونس (۱۰) / ۸۸	۵۲	یوسف (۱۲) / ۵۵
۴۱۵	یونس (۱۰) / ۹۹	۸۸، ۵۳	یوسف (۱۲) / ۷۶
۹۵	یونوسفر	۱۷۰	یوسف (۱۲) / ۱۰۴
۳۲۹	یزیدبن معاویه	۶۳	یوسف (۱۲) / ۱۱۰
		۹۳	یوسف (۱۲) / ۱۱۱

نمایه انگلیسی و فرانسه

A		D	
Ackoff	۱۵۹	Duramou	۲۴
Alfieri	۴۴۱	E	
Aliene	۱۶۴	Ecole Supérieure de	۲۴
Alliance	۴۶	Énergie Utilisable	۲۸
André Siegrid	۱۰۸	Énergie Inutilisable	۲۸
Ann K.S.Lampton	۴۴۱	F	
Anthony Wallace	۳۳۷	Function	۳۷۶
Appel aux vivants	۱۶۶ ، ۴۸	G	
Aristid Briand	۳۴۹	General Systems Theory	۱۵۸
Arthur Bauer	۳۳۱	Goal Seeking Systems	۱۵۹
Attention mes amis	۲۴	H	
Authority	۳۳۴	Hannah Arendt	۳۳۶ ، ۱۶۶
Available Energy	۲۸	Henri Corbin	۳۰
B		Humaniser la nature	۴۸
By – Product	۳۷۰	I	
C		Ideal Seeking Systems	۱۵۹
Caste	۱۹۸ ، ۱۹۷	Individualisme	۱۰۸
Chalmers Johanson	۳۳۰		
Croissance، Progrés	۱۶۶		

Individualist	۱۳۸	O	
Institute International de...	۱۶۶	ON Violence	۱۶۶
J		P	
Jean Jacques Rousseau	۳۳۴	Paul Valery	۱۶۸
Jean Jaures	۳۴۹	Plafond	۴۰۰
		Politque	۴۱
K		Power	۳۳۴
Karl Marx	۳۳۲	Produit- Sous	۳۷۰
King	۲۲۳	Propagande	۱۲۷
		Publicité	۱۲۷
L		Purposive Systems	۱۵۸
L âme des Peuples	۱۰۸	Purposul Systems	۱۵۹
L' Etat C' est moi	۲۳۳		
La Nature Humaniser	۳۷۳	R	
Laines Communes	۲۴	R.Poincarré	۳۴۹
Les Promesses	۱۶۶	Raie	۱۶۱
Leviathan	۳۳۱	Revolt	۳۳۶
Liberté ,Egalité , Fraternité	۲۳۵	Roger Garaudy	۳۷۳ ، ۱۶۶
l'islam L'humanisme de	۲۳۴	S	
		Studia isiamica	۴۴۱
M		T	
Marcel Boisard	۳۹۶ ، ۲۳۴	Talcot Parsons	۳۳۳
Max Weber	۳۳۲	The Violenc	۳۳۶
Messieurs ecoutez ses silences	۳۴۹	Theocratie	۲۲۱
Missions	۱۲۸	Thomas hobbes	۳۳۱
N		U	
Nihiliste	۱۶۴	Unavailable Energy	۲۸